10-0. 38
MS. BW IVANOW
-0004
001588491

4

Ta'rikh-i Firishta

(History)

تاریخ فرشته جلد دوم

از زمانه عادل شاه بادشاه

محمد احمد و محمود عالم + محمد سرور پسر دارا عالم

خرید از عظمی محمد در قیمه

تواریخ علمی فرشته جلد دوم

در حالات سلاطین عادل شاهیه

الله

بالم عاصی سید واحد علی

سندیلوی

محمد

علی

L

Lucknow
21.II.21
W.1

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای قادری را که از درر الفاظ چهره عروس معنی آراسته و از جواهر عبارات جمال
شاهد سخن پیراسته و صلوات طیبات بر روضه مطهره سروری که جهان بوساطت
وجود فایض الجود او موجود است و تحیات زاکیات بر روان پاک ائمه که نظام عالم بذات
با برکات ایشان منوط و مربوط اما بعد کمین بنده قاسم فرشته بر ضمایر سخن سنجان
دانشوران واضح و هویدا میگرداند که چون حفظ الترتیب در جلد اول این نسخه که موسوم گلشن
ابراهیمی احوال خواقین دهلی و سلاطین بهمنیه دکن سمت تحریر یافته اکنون بر تواند تقسیمه بر تبیین
واقعه سلاطین پادشاهیه ادام الله دولتهم الی یوم القیامه یافته با صفحه جلد دوم طراز

2

از نگارش حالات و واقعات وقوعی این سلسلهٔ علیه که سبب تالیف این کتاب و ذکر
جمیل ایشان است زیب و زینت نکنند و مانند بعضی مولفان راه مبالغه و اغراق نه پوید
مقصودم از تسوید این اوراق جایزه درهم و دینار نیست از توجه خاقان اعظم سلطان
المعظم ابو المظفر ابراهیم عادلشاه پایم بر سر گنج زر است و صبح و شام و به بحر و کان فیض سال
بوده چشم احسان از افلاک و انجم ندارم بلکه همگی همت والانهمتم مصروف است که بفرمان خدیو
جهان آرا اگر بنده‌ام و کتابی جامع قضایای تمام سلاطین هندوستان باشد بعبارتی که پسند
طبع جهانبان گردد مرقوم کلک گهرفشان گردانم **نظم** این چار عروس هفت خرگاه :
کاورده امش به نیمه راه : نازان و جوان و دست رقاص : در جلوه گشتم بحلقهٔ خاص : چیدنی
اگرم امان دهد بخت : یکیک بر مسند تخت : سازم دل از این فسانه سیراب : زان پیشتر
که گیردم خواب : **روضهٔ دویم از مقالهٔ سیوم در ذکر سلاطین بیجاپور که مشهور اند بعادل**
شاهیه ذکر سلطنت یوسف عادلشاه از گلشن اخبار گیتی پردازان و چمن آثار کشورستانان
نکهت این حکایت که احسن القصص است چنین بمشام جان این بی بضاعت رسید **بیت**
سرخیل سپاه کامکاران : سر جملهٔ جملهٔ شهریاران : ابو المظفر یوسف عادلشاه ترکمان که نتیجه
اقبال و عز و اجلال خاندان عادلشاهیه است از اولاد عظیم الشان روم المشهور آل
عثمان است چون پدرش سلطان مراد در سنه اربع و خمسین و ثمانمایه باجل طبیعی درگذشت پسر
بزرگش سلطان محمد [illegible] بر تخت روم نشسته پادشاه کامگار بتوفیق [illegible] گشت

فاضل و فضیلت پرور بود ملا جامی قصاید باسم او گفته بعد از جلوس او
ارکان دولت و حضرت متفق اللفظ و المعنی شده گفتند که چون در مبادی
ایام در عهد خدایگان مغفور سلطان مراد شخصی ظهور کرد و دعوی
نمود که مصطفی ایلدرم بایزیدام و نزدیک بود که از آن فتنه
تزلزل در ارکان سلطنت آل عثمان افتد هر آینه
مناسب آنست که جز ولی عهد دیگری از اولاد ملوک در قید
حیات نباشد تا باین فتنه قبیح متولد نه گردد سلطان محمود ناچار
با ایشان همداستان شده بقتل برادر کوچک اعیانی خود یوسف
اشاره فرمود ارکان دولت به دروازه حرم سرا آمده خواهند
که شهزاده یوسف را خفه کرده جنازه اش جهت اطلاع خاص و عام
بیرون برند والده سلطان محمد چون محبت بیش از بیش بفرزند کوچک
خود یوسف داشت از روی عجز با ایشان گفت که اینطفل بیگناه است مناسب
آنکه از سر قتل او در گذرند و اگر از سر صلاح ملک و دولت اینمعنی میسر نگردد مرا
مهلت دهند تا وصال او را غنیمت شمرده فرد التماس بیاجم ارکان دولت
با مادر پادشاه در اینقدر مهلت مضایقه نکرده اجابت مسئول نمودند و آن ضعیفه
خواجه عماد الدین محمود کرجستانی تاجر ساکن ساوه را که همیشه از ایران تحف نفایس

بنفایس بروم اورده به سر کار اومی فروخت طلبیده پرسید که چند غلام
فروختنی در سرکار تو هستند گفت پنج غلام گرجی و دو غلام چرکس پس انها را
بموجب فرموده حاضر ساخت یکی از ان دو غلام چرکس که فی الجمله مشابهتی
بشاه زاده داشت چنان که کسی مطلع نشود خریده قیمت وی تسلیم نمود و بخواجه
گرجستانی گفت که چنین واقعه صعب پیش من امده اگر یاری نمای و حقوق اشنائی چند ین
ساله منظور داری از اموال و جواهر عالم ترا استغنی ساخته یوسف را در سلک
غلامان تو منتظم میکردانم با همین لحظه تغیر لباس کرده روانه بلاد عجم گردی
خواجه بطمع مال یا محض رعایت حقوق اشنائی متعهد ان امر خطیر شده مصحوب
یوسف در همان شب با قافله که متوجه بغداد شریف بود روانه گردید و با خداوندگار ساز خود عهد کرد
که اگر بسلامت پادشاه زاده بسرحد عجم برسد خمس مال نثر زایران مرقد حضرت شیخ صفی واصل سازد
در روز دیگر بموجب وعده چون ارکان دولت سلطان محمد بدروازه حرم سرا امده طالب
موعود شدند ان ضعیفه بدبیره یکی از انجماعت که بمزید اعتقاد و اعتبار موصوف بود
و در انشب او را بمواعید بزرگانه و بذل نقود و جواهر بیش از اندازه از خود ساخته بود
درون طلبید و ان شخص غلام موعود را هلاک ساخته و برسم سلاطین ان دیار در
تفن پیچیده بیرون برد چون او از اعیان بود همه کس یقین جنازه شاهزاده کرده بی تجسس مدفون
ساختند خواجه عماد الدین محمود دلیر چه رسید یوسف را که هفت ساله بود در اخفای او از سفارش

بلمنع فرموده همراه فرزندان بمکتب داد در سال دیگر والده سلطان بروم بیتاب
شده بجهة تحقیق حال فرزند یکی از معتمدان خود را بساوه فرستاده واز شخص کیفیت
فراغت و رفاهیت یوسف و کسب کمال او را بنجاطر آورده بعد از نه ماه که در ساوه
بود کتابت بخط یوسف جهة والده اش گرفته بروم شتافت چون باسکندریه رسیده
بیمار شد و قریب یکنیم سال او در انجا توقف کرده در سال سیوم خبر سلامتی فرزند
و مکتوب او بمادر رسانیده وان مخدومه عالمیان لوازم شکر بجا آورده
تصدق و نذرات باصحاب استحقاق رسانید و دایه مرضعه یوسف را معه فرزندانش
عصفرا آقا و ساره آقا معه جهات و اسباب فراوان چنانکه کسی نداند همراه همان شخص اول که
ببلده ساوه فرستاده بود فرستاد در انوقت چون عمادالدین محمود بسفر هندوستان رفته
بود مردم خانه او از گفتار و کردار عصفرا آقا و خواهرش بر حقیقت حال آگاه گشته
این سر فاش شد و رفته رفته این خبر بحاکم ساوه که از بزرگان آق قوینلو بود
رسیده طمع در مال کرده بتقریبی الکنجه چهار صد تومان از ایشان بگرفت و چون
یوسف در مبادی حال از قضای گردش سپهر بلند در شانزده سالگی هنر سپاهیگری
زرگری با یکی از متعلقان حاکم ساوه نزاعی بود مضطرب شده مسافرت اختیار نموده
ببلده قم رسیده با خود مصمم کرده بود که تا حاکم ساوه معزول نگردد وطن مالوف ساوه
مراجعت ننمایم پس سیر کاشان و اصفهان کرده بشیراز رفت و بخواجه جنیدی در

در شهر پتن و لکهنو اندیار فردوس مثال روزگار فرخنده آثار بعیش و عشرت گذرانید چون خبر عزل 4
حاکم ساوه بشنید خواست که بمنزل خویش مرحبا نماید که ناگاه حضرت خضر علی نبینا علیهم الصلوة و السلام
در عالم رویا او را بمکالمه و هم زبانی با شکر لبان لطف فرا و چون محاکات دلبران غمزه نما نوازش فرموده گفت که می باید
به حکم قضا و قدر قطع تعلق از مسکن مالوف نمایی و ساغر مفارقت عزیزان و دوستان تجرع نموده و مشقت سفر هست
انجام تحمل شده عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف گردانی و از نشیب و فراز این راه و سفر و انجام
نیندیشیده زمام اختیار بقاید توفیق سپاری که عنقریب تنگنای جهان بار سبب و زینت هم آغوش گشته سعادت
دینی و دنیوی قرین روزگار تو خواهد گشت لاجرم آن غراوج اقبال از آن مژده دلنواز بر مرکب عزیمت سوار
گردیده همت بی‌اندیشه را از بادیه تردد و تفرقه بیرون راند یوسف وار از کنعان و اخوان قطع نظر کرده و سفر
وطن از لوح خاطر محو کرد و اینده بتاریخ هشتصد و شصت و چهار هجری عازم و جازم سفر هند گردید و از بندر
جرون قدم صدق در کشتی مراد نهاده در ضمان حضرت بیچون و حمایت قادر کن فیکون در اندک زمانی
بی‌منت طوفان‌های آشوب نشان و تلاطم دریای بیکران بساحل بندر مصطفی آباد و دابل رسید و در آن
اوان که بندر مذکور از میامن سلطان یوسف صورت ملک سیرت طراوت بهشت برین داشت و هوای
نشاط و خرمی در فضای روح پرور آن دیار فیض آثار در جلوه بود روزی اندر وقتی که سلطان خورشید انور
کاخ فلک بر سطح خضرا خرامید چون نسیم صبحگاهی در حوالی و حواشی آن مکان جنت نشان که در این اوقات بمحمد آباد
مشهور است سیر همی نمود ناگاه خجسته لقائی که انوار مواهب سبحانی از چهره دلگشای ساطع و لامع بود و سایه التفات بحال
او انداخت و ملاطفه به لطیف‌تر از شمیم عنبر و عطر یاسمن بر ارشاد او فرمانید مراسم العنبر حال و لوازم العقد احوال او در روز بجام آبرال که در روز عکس آن

وانجام هویدا بود سرفراز نمود و متعطش بادیهٔ طلب بعد ادای دعا و ثنا چون آب حیات شامید پس از عنایت متوجه گشت آن
حیات بخش ارباب صفا یعنی حضرت خجسته لقا از نظر جهان بین او غایب گردید و دیده صوری از مشاهده جمال عالم آرای او بی‌بهره
ماند و صدق کلام مولوی معنوی ملاقی ظهور پیوست رفتم که خار از پا کشم محمل نهان شد از نظر یک لحظه غافل گشتم و
صد ساله راهم دور شد و مظهر ارادت قدسی فر مورد سروش سماوی مجدد العهد لطف خضر اختصاص یافته بطریق رفاقت
خواجه محمود گرجستانی که در بندر رول بتجارت مشغول بود دری توجه بدار السلطنه احمدآباد بیدر آورد و گرجستان از عمل کبار الست و از قم همسری
لری و سابقه آشنایی میان خواجه محمود و خواجه گاوان خصوصیت و صداقت بسیار بود از عمر شریفش هفده مرحله طی شده بود بخواجه
عمادالدین محمود تکلیف نمود که یوسف وار بعبودیت منسوب ساخته در سلک موالی اتراک پادشاه که مهمات ایشان برواج و رونق
تمام داشت منتظم گرداند خواجه نخست از معنی ابا نمود چون مبالغه و ابرام از حد گذشت با چار انگشت قبول بر دیده نهاد و
بر [illegible] ضعف جم اقتدار خواجه جهان را مطلع ساخت خواجه چون یوسف مصر عزت را پیش خود طلبیده حسن صورت و
سیرت مشاهده نمود و قابلیت او از خط و سواد و موسیقی دانی و آداب سپاهگری بخاطر آورده بجوهر ارادهاش کرده احوال او را
بنظام شاه و والده او مخدومه جهان عرض نمود و در همان چند روز غلام چرکس را هم معد و دسبر کار پادشاه فرخنده بخواجه
عمادالدین محمود تسلیم نمود داستان آنچه میرزا محمد ساوی از پدر خود غیاث الدین محمد وزیر یوسف عادلشاه نقل کرده آنچه لوا
شاه جمال الدین حسین بن شاه حسن انجو روایت کرده مقوی مصداق نقل مذکور است چه میگفت میرزا بیلی که از جانب
مادر بسلاطین بهمنیه میرسید و از طرف پدر بشاه نعمت الله ولی نسبش درست میشد پدرم نقل کرد که در عنفوان شباب در شهر بیدر
در مجلس [illegible] عادلشاه که زوجه محمد شاه بود حاضر گشت و چون جشن طوی بزرگ در میان بود اکثر عورات سلاطین بهمنیه
در ان انجمن جمع آمده مجلس عظیم منعقد شد و قاعده عورات سلاطین بهمنیه که خطاب ملکه جهان میافتند آن بود که چند عقد مروارید

مروارید

مروارید بزرگی گرده وقبهٔ طلای مرصّع بجواهر نفیسه بالای آن نصب کرده بودند
حبشی بر روی ... بر فرق سر ... از میکردند بنوعی که شد مروارید بر شانه‌ای
و بناگوش عقب سر او بران مینشست بران بی بی ستی که خطاب ملکه جهان داشت بود
بران مجلس بند دانه‌های مروارید بر سینه بر جمیع عورات حتی بعورات سلاطین هم بمقدم نسبت تخی
از ان عورات که از دودمان بهمنیه بود برافروخته گفت سبحان الله دختر ملول جان را
ازین رتبه و حالت دست داد که بر پادشاه زادها تقدم جوید ملکه جهان گرد
بی بی ستی جواب داد که اگر شما پادشاه زاده اید ما نیز پادشاه زاده ایم و از اولاد
سلاطین عظیم الشان رومی هستیم و حکایتی که پیش مرقوم گشت تفصیل در ...
مجلس بیان نموده و خبر آن گفتگو که در مجلس بی بی ستی واقع شد بادشاه رسید
از انجاکه خیره سیرتی او بود گفت آنچه بی بی ستی میگوید اندک وقتی لازم است
و بسیار قریب العهد است تحقیق آن کردن آسان است بلیکی را برسم تجارت
رسالت بدرگاه سلاطین روم فرستاده اوید انجا رسیده چون از عورات کهن
سال سرکار پادشاه تحقیق احوال و افعال و اقوال نموده موافق گفته بی بی ستی
بتحقیق رسانید و آنکه یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه در رومیان را بسیار نمی‌ستودند
و عزت میداشتند نیز دلیل قوی بود بر صحت این روایت والله اعلم
بالصواب یوسف عادلشاه چون به ترتیب ... در بلده ساوه یاقوت است

همانا که میان مردم آگاه یوسف عادل شاه ساوی اشتهار دارد و میان شکسته زبانان
هندی به سوائی مشهور است و سوائی بزبان هندی [illegible] میگویند چون علاء شاه
باعتبار ولایت و شمشیر چاریک بر حکام دکن زیادتی است وی باین لقب
شهرت یافت اما صحیح اول آنست که ساوی را سوائی تحریف نموده اند چنانچه در نظام
شاهیه نیز را بحری تحریف کرده اند مجملا بعد از دو سه ماه خواجه جهان با
مخدومه جهان یوسف را به عزیز خان میرآخور که یکی از غلامان معتبر آن خانواده
بود حواله کرده او تقصیر نکرده عزیز خان که مرد پیر و اهل خرد بود جمیع مهمات میرآخوری
را باو رجوع کرده خود بر بستر فراغت و آسودگی تکیه نموده چنانکه اکثر اوقات
یوسف مصر اقبال خود بدر سلطان احمد شاه رفته امور ضروری ان کارخانه عرض
میکرد و در این سنوات چون عزیز خان فوت شد یوسف بحسن تقدیر توجه
خواجه جهان بمنصب صدی رسیده بریاست اصطبل مفوض گشت و بعد از
چندگاه میان او و بهمن نو رسیده محل میرآخوری باز کاری نمود و از این خدمت
استعفا جسته بمجلس نظام الملک ترک که در میان اتراک بهنر کمتر بود مستعد
گشت و بحسن سلوک کار بجای رسانید که نظام الملک او را برادر خواند چنانچه گذشت
وقتیکه نظام الملک طرفدار برار شده متوجه آن صوب میگشت سلطان درخصوص گرد
انجناب را که آقا یوسف می‌گفتند بخطاب عادل شاه و منصب پنصدی که بنده واجب الاتباع

اوزا با پادشاهان دهلی با تابعان خود بر نوبت نیده به برادر همراه برد چون نظام الملک
در کهف الوکتشت مقتول احترام قلعه را مضبوط ساخته و غنایم انچاکه از حد حصر
افزون بود با سلطان بیرکاه اورد لاجرم مجرای خدمت شد داخل امرای
هزاری شد روز بروز ستاره دولتش در ترقی بود و بعد از ان
چون سلطان محمد شاه لشکری ازین کهنه رباط بی ثبات جهان بجاودانی
نقل نموده و در تختگاه احمداباد بیدر فتنه های عظیم پدید آمد اکثر غریبان بوی
گرویده بمعاونتش رابطه متابعت براوراستند و منهیان این خبر بسامع
ارکان دولت سلطان محمود رسانیدند چون ایشان محمد داود در مقام
ازار شدند الجناب واقف شد از ان بلده عازم خروج شد و جمیع
غریبان و ترکان با او همراهی کرده با اهل و عیال ملازمتش اختیار کردند
و هندوستانیان جدا شده در شهر بیدر ماندند او چون به بلده بیجاپور
رسید بمقتضای اشارت خضر علیه السلام بفکر سلطنت که مرکوز خاطر قدسی
ماثر بود لوازم او بظهور رسانید بشرایط کشورکشائی پرداخت بیت جهانی
جهانگیری همراه او پیش پیش جهاندار زبون دید در کار خویش و چون اقبال سایه
دولت بر سر ان نام اور گسترد بصواب دید ملک احمد بحری در سنه تسع و
تسعین و ثمانمائه و بروایتی در سنه ست و تسعمائه برحکم السیف فمن ضرب

والملك لمن غلب احد خطبه بیجاپور بنام نامی خویش خواند و سکه بر آن
مرتفع ساخت و همگی عربان و ترکان قریب بهفتاد هزار آدم نوشته بودند
به پادشاهی او اقرار نمودند و انجناب الجبار ... را که بتصرف امرا
سلطان محمود بود به زور بازوی شجاعت از ایشان مسخر و مفتوح
ساخت و از آب بیجاپور و آب کشنه تا رایچور نحوی دیوان خویش
در آورد و در همان سنوات لفظ خان را به شاه مبدل ساخته خود را عادلشاه
نامید چنانچه بهر نورسته شاخی که ازان دوحه جلال سر بر زد او را
شه عادل شاه گفتند و جمیع امرای دکهنی که در وقت بیرون آمدن
پیر ازو برگشته بودند بار بخدمت او مشرف و جمعیت عظیم دست
داد و رونقی عظیم در همه کار او پدید آمد نایره حقد حسد در کانون سینه قاسم
برید که همت در فکر سلطنت بیجاپور بود شعله کشیده به تمراج بدرام امراج
مشهور که او نیز بر اولاد سوای تسلط و مستولی شدن امرا بادشاه بحر نامی
ایشان اطلاق نمیکرد نامه نوشت که سلطان محمود قلعه رایچور و مدکل با جمیع مضافات
متعلقش بتماکرده باید که شاگرد شید هر عنوان که دانند و توانند مسخر و مفتوح سازند
و همچنین بهادر گیلانی که بر بندر گوه و سایر دریابار که باصلاح دکهن کوکن
کوکن بندر مستولی شده بود بوی از نشته فرستاد و تاخت و تاراج مملکت

عدالت پناه تخلیص نمود تمراج فرصت یافته همراه رای زاده با لشکری که از مور و ملخ
افزون بود از آب نهند گذشته دقیقه از دقایق خرابی فرو نگذاشت و قلعه رایچور و مدکل
گرفته قدم پیشتر نهاد و بهادر گیلانی نیز دران ایام فرصت یافته قلعه چام گندی
را که در تصرف متعلقان عدالت پناه بود بادشاهی ان مملکت ساخته مسخر گردانید
دران مدت جماعتی از نزدیکان که محرم اسرار بودند خیال باطل و اندیشه
ناصواب دشمنان بمسامع سلطان عدالت نشان رسانیده اضطراب تمام نمودند
انحضرت ایشان را تسلی داده فرمود که چون در جمیع مواد از ارواح مقدسه
ایمه معصومین سلام الله علیهم الصلوات و السلام و از روح پر فتوح شیخ صفی
استعانت نموده و می نمایم یقین که بر اعدا مظفر و منصور گردیده رخساره
ایشان به گلگونه خجالت و انفعال رنگین خواهد شد پس عهد کرد که اگر
ازین عقده مشکله نجات یابد خطبه ایمه اثنی عشر خوانده مذهب شیعه را
رواج دهد انگاه طبع خورده شناس خاقانی و رای خرد اقتباس سلیمانی در
حل این عقده مشکله کوشیده به حسن تدبیر و سعی بسیار از سر قلعه
رایچور و مدکل گذشته به تمراج و رای زاده صلح کرد و چون ایشان از
نهب و غارت و تسخیر دیگر ممالک دست کشیده به بیجانگر رفتند
بهادر گیلانی را از حواشی مملکت خود رانده بنا بر تقاضای وقت

مراسم قلعه جام کندی نشده عازم [illegible] گشت و [illegible] قاسم برید
گشته با هشت هزار سوار که اکثر عرب و ترک بودند بجانب احمدآباد
بیدر نهضت فرموده قاسم برید از ملک احمد بحری مدد طلب
و تضرع بسیار نمود بنا برین ملک احمد باتفاق خواجه جهان دکهنی
حاکم پرینده با لشکر مستعد رزم و پیکار متوجه دار الخلافت شد قاسم برید
سلطان محمود را برداشته از شهر برآمد و باتفاق ملک احمد و خواجه
جهان میمنه و میسره و قلب آراسته بجانب معسکر عدالت پناه
که در نزدیکی دار الخلافت بود متوجه شد وان حضرت نیز در مقام
صف آرائی گشته میمنه بدریا خان و میسره بفخر الملک استوار کرده
و خود در قلب جای گرفته غضنفر بیک برادر رضاعی خود را که در این زودی
از ساوه بدکهن آمده بود با یکهزار بهادر ترکش بند طرح فرمود تا
بهر طرف که کمک احتیاج شود مدد نماید دریا خان و عدالت پناه
بر ایشان تاخت کرده فخر الملک زخم دار و بدحال روی بگریز آورد و
عدالت پناه و دریا خان که غنیم خود را از میدان گریزانیده بودند باتفاق
بجانب ملک احمد روان شدند و در مقابل یکدیگر استاده در اندیشه
مقابله بودند که ناگاه غضنفر بیک رسیده گفت مستوجب جنگ قاسم برید

بود

بود در معرکه نیست هیچ اما بدیگر جنگ کردن بجز حیرانی ما حصل ندارد
بدیگر آید [illegible] فتح [illegible] و موافقت مفتوح و [illegible]
[illegible] بیکی در میان [illegible] بر پشت اسپان لوازم
در میان آورده در ساعت هر یک بمقر دولت خویش مراجعت
[illegible] اما ناظم عادل نامه که وقایع ایام امارت و سلطنت عدالت
بطریق اجمال دران کتاب درج کرده است میگوید که این جنگ فی ربیع الاول
[illegible] واقع شده ملک احمد دران معرکه نبود ملک خواجه جهان دکهنی
قبل ازین ملازم رکاب سلطان محمود بوده صحبت شاه سلطان ابن
قاسم برید شد و یوسف عادل شاه بجانب بیجاپور رفته با ملک
احمد بحری و بهادر گیلانی مصالحه کرد و بنا برانکه در تختگاه بیجاپور نشاند گر
هرج مرج پدید آمده بود بعد از [illegible] سنه [illegible] جانب
[illegible] چون نسیم صبا جنبش آمد بود و در [illegible]
بعشرت و جلال و فراغت بی وبال و اذا حللتم فاصطادوا ابراز
نموده قرین هر روز اوقات مصروف صید و شکار فرمود بیت
شکار افکن و سرخوش و شادکام همی کرد منزل بمنزل خرام
بعد از انکه کنار آب کشنه از اشعه تیغ و سنان تهمتان حبش گیتی

فرو زرشک فلک اخضر گردید دران جایگاه مقام خجسته سراپرده [illegible]
کیهان فسحت پیرامون بسیط زمین گشت [illegible] بارگاه در حشمت [illegible]
رفعت با اوج کیوان برافراشته جهان [illegible] مند [illegible]
[illegible] بارگاه گذشته سر چتر که از اوج ماه ها زلبس خیمه و خرگه [illegible]
[illegible] زمین گرد از آسمان رونهان ها و در کنار [illegible]
بزم نشاط افزا بساط نشاط و طرب گسترانید و با گلعذاران سیم
اندام بهشت قدان سرفام موی نازک بدنان سرو قامت
[illegible] دلبری قیامت ها هر یک صنمی مه نگاری سرو صنمی گل بهار
[illegible] افتتاح [illegible] خوش و استماع نغمات و دلکش رغبت فرمود و در آن مجلس [illegible]
که قانون [illegible] بی شبیه و نظیر بود و استاد حسین [illegible]
که [illegible] این نظم را
که [illegible] بود ها عاقبت [illegible]
[illegible] قول و تصنیفی ساخته با آهنگ اغانی و ساز
خواندند در محل قبول افتاده شش هزار تومان که عبارت
از سیصد و شصت تومان عراق باشد از خزانه عامره
بادشاه هنر پرور انعام یافتند و از کثرت شرب مدام

پیراهن

داب

آب باری علی الدوام و اختلاط با پری پیکران گل اندام هر رتبش و هر کنار ۹
آن بحر گوهر ثمر از انحراف مالا کلام پیدا کرده عارضه تب و لرزه بسر رفته
بهم رسید چنانچه دو ماه صاحب فراش بوده خلایق را از ایام پیش شد
و از اینکه غضنفر بیک در دیوانخانه نشسته سلام خان خانم میگرفت
و لیه انجام مهام خلایق سپرد جمیع مردم گمان انتقال آنجناب شد
فی
اخبار وحشت اثر قولش باطراف و اکناف رسید مراجع لوازم شادمانی
بتقدیم رسانیدن با امرای کبار آنطرف صلح کرده و زای زیاده هارا همراه
گرفته با بیست هزار سوار و یک هزار فیل گردون اقتدار و پیاده بسیار
در سنه ثمان و تسعین کوچ بر کوچ روانه راه بیجانگر غضنفر بیک و
سایر سرداران سپاه اسلام از استماع این خبر متوهم و خایف
گشته از روی صدق و اخلاص صحت و سلامت مزاج اکبر کالتمس از
حضرت رب العالمین طالب گردیدند مضمون تشرف باشرف
مراد آمد در همان چند روز انحراف باستقامت مبدل شد
و آن مرض بصحت منتقل گردید همراه سلطان باعتقاد سجدات
شکر الهی بجا آورده در گنج بخت دو شصت هزار هون بعلما و
فضلا و سادات مدینه و کربلا و نجف اشرف که در اردوی ظفر قرین

بودند تقسیم کرده لشکر دعا را اتمام فرمود و بیست هزار تومان دیگر بخواجه عبد الله مروی که از ولایت
درنگ گرفته تیمور شاه شهریار رنگین آمده بود تحویل کرد حکم فرمود که به بلده ساوه رفته در آنجا مسجدی که در زمین عصر مشهور
بمسجد حسیان بنا نماید و بقیه را بمان شهر آورده و میان درکمال رفعت نزدیک آن مسجد ساخته و
از اموال خیری باقیمانده باشد بمستحقان انجد و قسمت نماید و چون
منشیان آگاه بمسامع علیه ویرا رسانیدند که تعراج از آب تمندره عبور نموده تعجیل
هر چه تمامتر می آمد هر آینه سلطان صاحبقران دست بذیل کرم حضرت ائمه معصومین
مستحکم ساخته بعرض شاه ظفر دستگاه و شاهی بزرگان بهادران فضا بوالق قربان
داد ابیات شهنشاه دین دار صاحبقران خدیو فلک قدر گیتی توان بفرمود تا بر فنسیند ساه
در آید با بن سوی عرصه گاه سرا آراسته یکسر اسب و سوار همه با سلیح آنچه آید بکار سلیح
و امرای عظام بهرام صولت و اصدیان کینه کوش و امر شوکت بر اسبان ضیا رفتار سوار
گردیده صف آراستند و از فراز بانگ نهیب سم بادپایان عرق فولاد و آهن گشته در غایت تجمل و
آراستگی بمیدان شتابان در آمدند بیست هزار جوان دو اسبه و سه اسبه و دویست فیل از کوچک و بزرگ منظور
نظر شاه فلک قدر گردید تعضیض بیک و میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و داور خان لودهی که از امرا
حیشی تیمر او بودند متوجه شد گفت مرا چنین بخاطر رسید
که استقبال عظیم نمایم و آنجناب نصب آیات رایدان صوب
حرکت داده و مادر از روزگار اعدا بر آورم سلطان دولتخواه بسر

اطاعت

سر اطاعت بر زمین نهاده زبان سخن سازی بدعوی جلادت و سربازی
بگشادند یکی از ایشان که سرمست جام اخلاص بود بانتقال مشتهر گشت
مثنوی
برانم که چون دشمن بدگهر ،، کند عزم رزم شه دادگر ،، بگرز گران
سنگ شمشیر تیز ،، سر و دست او را کنم ریز ریز ،، و دیگری که جز ره ثبوت
مستقیم نبود بفحوای این کلام تکلم می نمود
نظم
در آید اگر دشمن شه بجنگ ،،
بدریای هیجا السان نهنگ ،، باقبال شاه شجاعت نژاد ،، خدیو جهانگیر
پاک اعتقاد ،، بقلاب مردی زبونش کنم ،، ز ضرب سنان غرق خونش کنم ،،
بعد عرض سپاه بر جناح استعجال متوجه معسکر حریفان کج اندیشه گردیده
و باندک فاصله مقابل ایشان فرود آمده زمین را برابر قسمت نموده بنا بر طریق
احتیاط حزم بحفر خندق مشغول شدند و شرایط هشیاری مرعی داشته
دوازده روز در انجا بسر برده صبح هر روز شنبه ماه رجب سنه ثمان و
تسعین و ثمان مایه از طرفین صفها آراسته قضا را سلسله جنبان فتنه
خواب آلوده گردید و در آن واقعه که چراغ دولت مخالفان را وقت
فرو نشستن بود و خانه روشن میکرد در بدایه حال غلبه و فیروزی
نصیب ایشان شده لشکر خدایگان اعلی چون بنفشه مویان از باد صبحگاهی
بر سم شکست و قریب پانصد کس شربت شهادت چشیدند

نمونهٔ قیامت هویدا گشت آری چراغی کان فرو خواهد نشستن

کند در وقت مردن شعله روشن شاه فریدون مرتبت در این وقت

باتفاق برادرش غضنفر بیگ از معرکه با شمشیر ... سپاه بکناری رفته توقف

فرموده و بعد از ... بار دیگر طبل مقاومت و محاربت بنوازش

در آورده اتفاقاً امیرزاده جهانگیر قلی بابا با پانصد سوار تیرانداز خونخوار معرکه گذار از طبل

نوازش رسید و دیگر داود خان لودهی با هفتصد جوان فلک توان سوار از افغان

و راجپوت به تقبیل رکاب اقبال ایشان مستعد گردید از عقب ایشان

جانباز ... سوار میدان جلادت سولتچنگ بهادر ازبک که در سلک جلداران

منتظم ... معاودت زمین بوسید و بسرافرازی عرض داشت که من در

اثنای ... جنگ مخالفان اسیر و دستگیر شدم اسب و سلاح مرا بغارت

بردند و ... در میان ایشان افتاد و سراسیمه بهر سوی می شتافتم

گاه گاه جوانی در زمان اسب تاختن از خانه زین جدا ...

و پیش از آنکه وی با اسب رسد من آن مرکب مراد زیر ران کشیدم عنان بسر

دوانیده از معرکه بیرون شتافتم و در زیر قزلان نشسته برآمدم چون

اعلام پادشاهی را شناختم بخدمت عالی رسیدم اکنون

وضیع و شریف ایشان قدم از فتح بخود داده در کمال غفلت تاراج و

غارت

و غارت مشغول اند اگر پادشاه جوان بخت شمشیر بضرب آخته عزایت دولت
برافراشته بر سر ایشان حمله فرماید هر آینه مناط قضا و عقد عروس مراد را
در نهایت آراستگی هم آغوش سلطان خواهد گردانید بیت هر چه
از اسباب فتح و نصرت آری در خیال ** بر مراد خاطرت [illegible] سامان پذیر
شهریار سپهر اقتدار سولنجک بهادر را پیوند عاطفت
مستظهر و مفتخر گردانید تحسین فرمود ولی توقف در جنگ با سه هزار و
چهارصد مرد کارزار نظم همه جنگجوی و همه نامدار ** چو شیران آشفته در کار
زار ** مراجعت فرمود و کوفته بصوب لشکر دشمن توجه نمود بیت روان شد
سوی دشمن کینه خواه [illegible] اللهم [illegible] علیه [illegible] خود را
بتاراج مشغول دید و خصم سرافکن بمقابله رسید و فرصت کر[illegible]
[illegible]
سوار و بسیاری از پیاده های تفنگچی جبرار و سه صد فیل که خاصه بودند
بقصد مدافعه و مقابله بمیدان شتافته بوته مصر شجاعت و جلادت
فرصت فراهم آمدن لشکر پراکنده نداده فی الفور بر قلب او حمله آورد
و دلیران رزم خواه چنین سیره بر جبین آورده و بازوی شجاعت
به تیغ و سنان برگشاده از صدمه سم اسپان غبار معرکه که روی آفتاب چهره

ماه کمر اندر عربی که بهرام خون آشام که چرخ از سیما قائم آن بگشت
حیرت بدندان گرفت و شب مهر و سپهر از آن گاه که عجب زین ... ال
این پیلی حصار است و آب و عرق و هشت نشست فرد هر چرخ ببرده باز فنا
خاک معرکه تیر باز و از آنجهات آتش ستان پیکان چو عشق
در حرم جانهای دل ستان خنجر چو عقل قبه ساخته سنگان که تیر همچو غمزه
دلداران دلربای که تیر همچو قامت جانانه جان ستان بر کشتگان معرکه
بر رسم تعزیه چشم زن چو دیده عشاق خون فشان بالجمله ظفر قرین
دین گیر و دار او بود که نسیم عنایت از مهب وما النصر الا
من عند الله ... آیت فتح ... سلطان عدالت
نشان ... سعادت ... اقبال ... باستقبال مرکب جاه و جلال
مسند و دولت ... من یشاء بر قامت ولایت
سیاست آمد و دولت فیروز ... نهب و غارت ... لک ... و
جواهر بسیار ... تصرف در آمد ... مراد ... گشت
چه سرنوشت که اقبال در جهان ... شغل است که دولت در
آستان افکند شاهزاده ... متوجه بیجانگر شدند و
در اثنا در راه ... راه جنت ... پیش گرفت تاراج و ران
مملکت

ممالک منتظم گشت امّا چون امراء کبار آن دولتخواه معارض او شده
اعلام مخالفت برافراشتند هر آینه شاه عدالت پناه فرصت
شمرده در اندک مدت قلعهٔ گل و رایچور را از تصرف کفار برآورده
بمعتمدان درگاه سپرده مظفر و منصور با غنایم و فتوحات
نامحصوره بیجاپور معاودت فرمود و از غنایم بیجانگر [illegible] دو دست
جامهٔ مموج زر اطراف آنها بقبهای مرصع آراسته و دو جهاز اسب
که زین و لجام مرصع داشتند و بردست و پای آنها نعل سیمین بسته
بودند جهت سلطان محمود برسم هدیه مرسول داشت و بعد از این در
استعداد دفع و رفع بیجانگر [illegible] تخلص قلعهٔ جام کندی گشته بهوا
که رایات نصرت آیات را بحضرت رسالت فرمایند که ناگاه سلطان محمود گجراتی
ایلچی تیز زبان خیره سر نزد سلطان احمد بهمنی فرستاده سخنان درشت
آمیز پیغام داد و سلطان بموافقت [illegible] عبد الملک نیشابوری را که
از مشاهیران دربار بود بسم ایلچی گری نزد یوسف عادلشاه اقبال و دولت آماده
اراده خود را موقوف بر آن کنند که [illegible] برای دفع بیجانگر دار الملک گجرات
این راز را از الطاف غیبی شمرده اراده [illegible] داشته و [illegible] از آنجا بیدر گرد
کمال الخان دکهنی سر نوبت در غایت استعداد دو [illegible] نزد سلطان روان فرمود

بنابرانکه بهادر در ناحیه یوسف عادل خان بخاطر آورده با دوازده هزار سوار نام
و یراق در حوالی چام کندی نزول نموده بود سلطان از بندی گشته گذشته
متوجه آنطرف شد بهادر طاقت مقاومت نیاورده به بلگوان رفت و سلطان
بمحاصره مشغول شد بعد از دو سه ماه قلعه را بپایان مسخر ساخت و حوالت
که بخواص خان همدانی المخاطب بقطب الملک سپرده بنیز قاسم برید بمانع آمد
معروض داشت که این قلعه به یوسف عادل خان تعلق دارد اولی آنست که
در حوالی او کوشیده همرد منش بسپارند سلطان را اینمعنی موافق طبع افتاد
قلعه را بکمال خان سپرد چون بهادر از بیم آنکه مبادا یوسف عادل شاه از طرف
دیگر در میان ولایت او در آید قصبه تکلی آمد بود سلطان متوجه آنصوب گشت
بجانب بکالهر دیناله برده در استعداد جنگ کوشیده و بعد از آنکه سلطان
با بجد و در رفته جنگ اتفاق افتاد اکثر لشکر بهادر بعد از شکست سلطان آمده
بهادر که مدت ده سال کوس بهادری زده بود ما سهل وجهی کشته شد سلطان
شهر سواحل دریای کوه کن را القرح کرده عازم مراجعت گشت و چون بحوالی
بجاپور رسید عدالت پناه غضنفر بیگ را با جمعی از اعتبالیت درگاه باردوی
بادشاه فرستاده التماس قدوم نمود سلطان بمشورت قاسم برید و
اردو را روانه احمدآباد شد رکروانیده خود با اندک مردم متوجه بیجاپور شد عدالت

پناه

12 [illegible] استقبال شرایط تعظیم و تبجیل بجا آورده در رعایت اعزاز
و اکرام [illegible] فرو نگذاشت و در قلعه بیجاپور که دران زود [illegible] از گچ
و سنگ ساخته بود در عمارت کنگن محل فرود آورده ضیافتی که لایق
بحال سلاطین کبار باشد بظهور رسانید و بیست فیل و پنجاه سر اسب
و چهار تنگ مرصع و دیگر تحفه‌های لایق برسم پیشکش نظر در آورد و سلطان محمود
یک فیل میانه برای سواری خاصه قبول کرده باقی را بوی بخشید و فرستاد
مخفی پیغام کرد این خبرها پنهان نخواهد ماند عنقریب برید خواهد گرفت بهتر
آنست که برسم امانت نزد خود نگاه دارید و بعد از انکه مرا از تسلط و
استیلای او خلاص کنند انکار این تسلیم نمایند عدالت پناه اگر چه
قادر بود که باسانی توجهی برید را مستاصل سازد لیکن صلاح دولت
خویش دران ندیده جواب داد که این کار بی اتفاق ملک احمد و عماد الملک
صورت پذیر نیست هر گاه حضرت بدولت و سعادت بحکم آباد تشریف
خواهند برد هر دو را با خود متفق ساخته باین طرف می آییم و بالاتفاق
علاج میکنیم سلطان ازین نوید بمقتضای این مصرع گرچه یقین نیست
گمان خوش است ها خوشحال گشت و عدالت پناه در روز وداع بیست
هزار هون نقد مخفی بسلطان رسانیده بقاسم برید و قطب الملک نیز

پیشکشهای لایق نموده شرایط متابعت بجا آورده [illegible] اختیار
روانه تختگاه گردانید و در سنه احدی و تسعمائه دستور دینار خراج
برای [illegible] بجاگیر خود اقطاع حسن آباد و ساغر و اشکر و النده و جمیع پرگنات و قلاع
پایین گهات [illegible] از عدالت پناه درخواست که همچون دیگران او نیز
صاحب خطبه [illegible] گردد و لهذا رابطه آشنائی با ملک احمد نظام الملک
بهم رسانیده پیغام داد که فتح الله عماد الملک باستظهار یوسف عادلخان مملکت
برار در ضبط و تصرف خود در آورده نام سلطنت بقضیه خویش در آورده است
به باید که شما نیز این دوست صادق الاخلاص را اعانت نموده بمنصب جلیل
القدر سلطانی فایز گردانید ملک احمد بنابر آنکه دستور دینار فرزند خوانده
ملک حسن نظام الملک بود و حقوق آشنائی بسیار داشت امداد و مسعود شمرده
تحریر ایشان نمود و بروایت صحیح دستور خطبه ممالک بنام خویش کرد و نیز اعلام
سروری افراخت و بسیاری از قصبات و مواضع را که در تحت دار الخلافه
بود ضبط خویش در آورده مردم قاسم برید را بالتمام [illegible] از آن حدود بیرون
کرد قاسم برید مضطرب گشته سلطان را بر آن داشت که از یوسف عادلخان
طلب کمک نموده دفع دستور نماید عدالت پناه اجابت کرده برادر خود
غضنفر بیگ و دریا خان را با جمعی از امرای معتبر بقصد امداد روانه الضوب کرده

سلطان

بیابمو اقرار نشیفه انکه اگر مرا خود می آمدم ملک احمد بحری بود و مسعود 13
لشکر میکشند متجب فرزندانی میشد از این سبب بار سال هزار و دوی امرا
اکتفا نمودم درین اثنا خبر رسید که خواجه جهان ترکی که امیر الامرا
مرد ایلچی مشهور بود بجهت ملک احمد بتعجیل ... بلشکر
بزین روانه حسن آباد است و ملک احمد بحری میخواهد که ... عزیمت ... بداود
نهضت نماید یوسف عادلخان علاج آن منحصر در تحرک رایات خاصه
دانسته بایلغار خود را بامرای خویش رسانید و سلطان محمود قاسم برید
بتعجیل نزد خود طلبیده باتفاق متوجه حرب ... گشتند و دستور ...
هزار سوار خاصه که اکثر حبشی و مولد بودند و ... ده هزار سوار ملک احمد
و خواجه جهان بمیدان جنگ درآمده و صفها آراسته ... دادِ مصاف
داد اما از عدم موافقت و نامساعدت بخت خواجه جهان لشکر احمد نگری
روی بهزیمت آورده دستور ... هم در دم قاسم برید گرفتار گشت سلطان
محمود بتکلف قاسم برید حکم بقتل فرمود و بعدالت شاه علی الرغم قاسم برید
وستاده به شفاعت خلاص کرده ... اقطاع حسن آباد را بوی مقرر نمود و آنگاه
اعاظم مراجعت گشته الی الله ملاقات سلطان نماید متوجه بیجاپور شد سلطان
و دستور ... اکن خود رفته ملک احمد که بحوالی پرگنه ... آمده بود او هم برین واقعه

مطیع گشته باحمد نگرفت و در سنه ثلاث و تسعمایه سلطان محمود طالب

بود عدالت پناه که بنیه صبیه او مسماة بی بی ستی را که طفل کهوان بود برای شاه

زاده احمد خواستگاری نمود و برای القای جشن و طوی بلب حسن آباد

را اختیار کرد عدالت پناه و سلطان با نظر رفته استافتند انمعنی موافق

رای دستور نیفتاد از آمدن حضرات بحسن آباد متوهم و متفکر گشت در ینوقت

عدالت پناه که سلطان معتام نمود بسیاری از برکنات دستور میان ملازمان

دیگر و شاه زاده منفصله شده است اگر آنحضرت اراده دفع قاسم برید در خاطر دارند

می باید که آنها را باقطاع من مقرر دارد و بدان بهانه جمعی از امرا را که در آنجا نشینند

بوقت فرصت اعلام نمایم تا خبر دار شدن ملک احمد او را از میان بر دارم

سلطان قبول کرده عدالت پناه انحال را تصرف مردم بدستور برآورد و

دستور پناه بقاسم برید پیوسته ملک قطب الملک که دران سفر همراه بود

عدالت پناه در مقام موافقت شده میرزا خایف گردیده بهمراهی دستور و

خواجه جهان دکهنی و جمعی دیگر از امرای هندی و ترک ترک ملازمت سلطان

کرده بلند رفعت عدالت پناه بقصد کوشمال سرید همراه سلطان و قطب الملک

و ملک الیاس عین الملک از حسن آباد کوچ کرده در صحرای قصبه کنخونی صورت

تقارب روی نموده طرفین اماده جنگ گردیدند و بعد از کشش فراوان نسیم فتح

الفقه

14 بر شقه علم عدالت پناه و زین هر کدام از امرای منکر طرفی رفتند و در جنگ گاه قالنجه در بیعت
انداخته سلطان فرصت عدالت پناه گرفت و تکلیف نشستن نمود و عدالت پناه بعد از
مبالغه و تواضع بسیار با سلطان بر یک فرش مقاعد گشته از هر گونه حرف و حکایات در میان
آوردند و قرار دادند که سال دیگر باتفاق ملک احمد و عماد الملک لشکر کشیده بکیان
برید را استیصال سازند چون دران معرکه ملک الیاس کشته شده بود عدالت پناه اقطاع
وی را به پسر بزرگش میان محمد مقرر گردانید بخطاب عین الملکی سر افراز ساخت و وداع
سلطان کرده بدار الخلافه بیجاپور آمد و در سال دیگر عازم استیصال دستور شده لشکر
بر وی برد و ملک احمد بسرعت برق و باد بعزم اعانت دستور روانه شد عدالت پناه
صرفه در مقاومت و مقابلت ندیده بحوالی بیدر رفت و قطب الملک و عماد الملک
بتعجیل کسان نزد وی فرستاده نهضت خود را بقصد امداد و اخبار نمودند ملک احمد و دستور
بر داعیه ایشان آگاه گشته بساط نزاع در نوشتند و صلاح در مراجعت دانسته بخانهای خود
باشتغال بمصالح خویش پرداختند و در سال دیگر یوسف سریر جاه و جلال ایلچی نزد ملک احمد و
عماد الملک فرستاده پیغام نمود که مملکت دکن سرمست لشکر و فتح البلاد انهم حاکم ندارد
تا فرصت است در توسعه دایره ممالک کوشیده نوعی باید نمود که اولاد ما بعد از ما بفراغت باشند
و بعد از حرف و حکایات بسیار چنان مقرر شد که عماد الملک ماهور و رامگیر و کلیم و جمیع اقطاع خداوند
خان حبشی را متصرف شود و ملک احمد نیز بن دولت آباد و انتور و کالینه تا سرحد گجرات بدون

خود در آورد و عدالت پناه اقطاع دستور و عین الملک فایض که دیده مملکت تلنگ بقطب الملک تختگاه
قلعه‌ی مضافات ملک پیر بید متعلق باشد و هیچ کدام حمایت یکدیگر نموده از لوازم موافقت و اتحاد فرو
گذاشت ننمایند عدالت پناه اگرچه عین الملک را از مطیعان و دولتخواهان خود میدانست لیکن جهت اطمینان
زیادتی خاطر نخست از بدن طلب نام او اصدار فرمود و تا آنکه عدالت پناه همیشه
از ورود فرمان خوشحال گشته گفت امروز دانستم که آنجناب مرا از خود دانسته
به چنین عنایات بی شمار سرافراز ساخته است پس در قلعه گوه که مقر او بود کیفیت لوازم
نثار و ثنای بجا آورده با بیست هزار کس تمام یراق بجاق سوار که اسپ و زین
در آن نظیر نمی آمد متوجه بجاپور شد و درین دفعه عدالت پناه سلام او را بطریق
بادشاهان گرفته بخلعت و اسپان و تازی نژاد او را مخصوص گردانید دستور دینار
معامله را طرح دیگر درپیچ با امیر برید که دران زودی جانشین پدر شده بود
نوشت که نسبت پدر عمل نموده در معاونت من حب المقدور خود را معاف ندارند
امیر برید بسه هزار کس بمدد وی فرستاده دستور بوم مالغت لب آب مون
را خیمه و خرگاه بپا راست و خواجه جهان دکهنی که او نیز داعیه سروری داشت
و میخواست که بمظاهرت ملک احمد در سلک فرمانفرمایان منتظم سازد روز
قرار دادند مذکور را از ملک احمد بحری و عدالت پناه رنجیده باتفاق برگرد
خود زین خان معاونت دستور را برابر خود فرض شمرد و چون ملک احمد بحری

مشغول

معتمد کل سپهر قلمرو دولت آغاز نهاده دو خر جسته سلطان محمود گجراتی بتزویر شهرت 15
وخواجه جهان برادرش عنقریب با جمعی از کسان در کنار آب شیرین
بدستور ملحق شدند و چون این اخبار در بلده بیجانور بمسامع شاه
گردون اقتدار رسید آثار مقدمه فتوحات غیب منشآت الهی از سنه
پرتو توجه خاطر انور بر دفع اعدای ظلمت می انداخت و با وجود عدم
استعداد خصم آهنگ قتال و عزم نموده حواله که از آنجا بلشکر بدست
آورده بود ربع لشکر پاشیده و تمام با جمعی از ظفر ورود
بجانب معسکر دستور روان شده در حوالی آن لشکرگاه
خصم خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید روز دیگر بموجب فرمان قضا جریان
عساکر نصرت مظاهر در نهایت شوکت و ابهت ترتیب برده
تمامی فوج ها آراسته آواز کوس و کورکه و غریو و نفیر ان و کرنت
فلک اخضر انداختند سلطان یوسف عادل از موهبت تائید کرد
کار هیچ نفس بر او فتح و ظفر بر آمد همین اسپان لشکر ظفر
اثر بخاطر اقدس آورد و از میان ده هزار جوان تیر انداز
و دو هزار سوار تیره بار تیغ گذار مغولی گروهی همه پردل پهلوان
مخالف شکار و ممالک ستان توانا تن و زورمند و دلیر

بتجمل جوشن و بهر و جوشن‌ها بر گزین و انتخاب کرده بهر یک از ایشان را
بنوعی از لطف و مرحمت نوخیز و نبات حلقی تیر از ترکش آخته
عصفور بیک در مقدمه راوان گردانید فرمان داد که در یک فرسنگی
مخالف نزول نموده خیمه و سراپرده و طناب اندر طناب کشید و تحت
و دست محاربت دراز ناکرده به پای عجلت و قدم سرعت بستیز و لابد
در میان چین ایشان آن را که بوفور دانش اتصاف داشته باشد
نزد و منشور دیندار فرستاده با طاعت و انقیاد تحریص و ترغیب نماید
اگر ابراهیم ولی بخت مانند محمد عین الملک سر در حلقه دولت
روز افزون نهاده همه آینه درین دولتخانه سپهر نشانه بر مسند امارت
و حشمت ممکن گشته سر باوج عظمت و عزت خواهد ساید و اگر از نادانی
و تنگ‌کاری گردن از اعتصام باحبل سه مخبت در دین بصیرت
گشته جهان حسب الفرمان خداوند جهان بنیش تیره‌تر از شب
یلدا و جیب و سیاه‌تر از دوده کار قصه خواهد گشت عصفور بیک لالی کلام
آن خورشید احترام در صدف ضمیر فیض پذیر جای داده و بامتثال
آن امر مبادرت نموده چون بدان صوب رسید در یک دو فرسنگی
مخیم خصم سراپرده اجلال و تمکین پیرامون بسیط زمین کشیده
الله

بمراسم ارسال رسل و رسایل بپرداخت از انجا که این دولت دوست ...
بزرگ بخت و باد بار اقتدار ان دولت از مشاهده جهره اقبال و تمییز میان
صواب و خطا محروم و بی بهره مانند خواب دور از کار بسلسله حشمت
خویش را از هم گسیخت و در ساعت آتش ناسازی و ناهمواری برافروخته
راه آشتی مسدود گردانید و شش هزار سوار مکمل و مسلح فرد همه تند و کینه
کش و تیز چنگ به نیروی شیر و لجاج پلنگ بعداوه [illegible] اعلام عضفر بیگ
کسیل نمود و ان بیشه تهور و اقتدار مشاهده ان اطوار دانست که آتش
فتنه هندیان جز باشتعال شمشیر آبدار انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان خصمان بی حاصل
دلاوران به سیف القطاع منکسر نگردد بنابران جواب سپاه اشرار از تیغ [illegible] آبدار و سنان آتش بار
نموده اعلام محاربت و مجادلت برافراشت نهنگ [illegible] از کمین گاه دامان گشوده
شیوه خونخواری ظاهر ساخت و اژدهای سنان دهان زهرآلوده بمیدان طریق جفاکاری
نمودار گردانیده چو فرد ز خونخواری روی زمین بیگناه زنگان دل و چشم کیوان فگار
سنان را دل رزن زندان شکن ابرکت خندان شکن ز خون یکه
پاشیده شد زمین همچو روی خراشیده شد و بعد از کشش و کوشش و چند
عضفر بیگ توان جهره فتح و فیروزی خندان گشت و گرد از رخ ارباب ظلمت سرشته
هزیمت را غنیمت شمردند و اکثر فیل و اسباب ایشان بدست عضفر بیگ در آمده سپاه ظفر پناه

غنائم بیشمار پیش از پیش صاحب سامان شدند مبشران اقبال بر جناح استعجال خبر
این فتح آسمانی که فی الحقیقت دیباچه فتوحات بود به یوسف بارگاه خسروی رسانیده بفحوای
این کلام متکلم گشتند شعر این مراتب که زین جز دولت ما کار زکلی
هنوز در قدرت ما باش تا صبح دولت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است
صبح روز دیگر که شهنشاه خاور از کمینگاه افق علم برافراخت و تیغ رومی
روز سیاه هندوی شب را بینداخت رایات نصرت آیات یوسف
شاهی از آن موقف بعزیمت محاربه دستور نهضت نموده بعد وصول
بمقصد میمنه بغضنفر بیگ و میسره بحیدر بیگ تبریزی و مقدمه بمرزا جهانگیر قمی مقرر
گشته سلطان فیروزی نشان با فوجی از دلاوران صفدر و صف شکنان
دلاور در قلب جای گرفت از طرف دستور دستور دینار بنابر کثرت و افزونی
خیل و حشم مغرور گردیده جیبه و جوشن و سایر آلات ضرب بر سپاه تقسیم نمود و فیلهای
مست را بجا بجا بار داشته و عرابه‌های توپ و تفنگ و بان و ضرب زن
پیش فوج ها نصب کرده دستور وار این هند صف آرا گشت آنگاه طالبان نام
و ننگ از دو جانب آتش کین و کوشش برافروخته از تابروخان کره تیر برا
بجوش درآوردند و از شراران سرکشی حرمش ماه را سوخته حرم فلک را گداخت
مثنوی دو خیل از دو سو در خروش آمدند چو دریای آتش بجوش آمدند چو گشت

ازدو سوی شکر آراسته جهانی بسیر خاش داشته یلان رایت کین برافراشتند 16
کور که زبان سوزش اندوختند میرزا جهانگیر قمی چون بیشتر از همه بود پیشتر از
دیگران برق وار و صاعقه کردار اعدا را اداده خرمن حیات بسیاری از ایشان را
بباد فنا داد انگاه غضنفر بیک و حیدر بیک از جور الغار و تیر الغام سپاهان باری بیزاد
برانگیخته بر دشمنان حمله ور گردیدند و در هر حمله او گیخته شمشیر و گرز و سر گزار فرمودند چندان
درهم آویختند آن سپاه که از گرد شد روی گیتی سیاه ز بس فیل و پیکان چون کرک
فلک ماند از آن نبردی شگفت عاقبت الامر میان تا نیمروز دالی دو تور
دیار و معرکه گذاشتند و کار از مملکت از وجود زاغ و زغن پرداختند و
غضنفر بیک که زخم تیر بر دست فی حیات عارضی داشت باتفاق امرا و ارکان دولت
مراسم تهنیت بجا آورده نقود و جواهر وافر بیاراست بهدیه پیشکش کرده لوازم
نثار و دعا بتقدیم رسانید اعلی حضرت عدالت پناه برادر را بسر و چشم بوسیدند
و در آغوش گرفت و بدست مبارک مرهم نهاده بتداوی مشغول گشت لیکن آب
سودمند نیفتاده بر طریق کلام معجز نظام اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون بعد از سه شبانه روز رخت فنا
جنبیت بعالم بقا خرامید غضنفر بیک بروایتی برادر اعیانی یوسف
عادلشاه است و بروایتی چنانکه گذشت برادر رضاعی است که از

ازهم بپیشواز آمدن بود شهر باز دران واقعه جانگداز نهضت عزیمت

اندوز رزم مراسم تعزیت بجا آورده چهره وقار پادشاهانه گلگونه صبر و سنگ بر

افروخته و بالضرورت سایه توجه بر اشتغال جهانبانی انداخته قلعه حسن آباد کلیر که بنا

و امنگیر بنا بر ممالک دستور تحسین و تدبیر خوبترین وجهی اکنون تسخیر فرا آورده دم همو

معتمد سپرده خود بدولت نجات استیجابور حفظها الله اهلنا

عن الآفات والشرور فرمود چون ساحت آن بلده از خاک قدوم

گلبوستان جهانبانی رشک مشک از فر و عزت عزیز گردید عاطفت پادشاهانه

با مستعد احوال اخوان دولت ابدی الاتصال گردانیدند و میرزا جهانگیر و حیدر

بیک را که دران معرکه جان نثاری بجا آورده بودند بمزید عنایت و مرحمت

اختصاص بخشیدند بهر وقت آنچه از خاطر بظهور رسیده بدرجه اعلی رسیده

کار سلطنت بالا گرفت و آنچه اراده الهی در ازل مرکوز خاطر نشان بود به ظهور

رسانیدند یعنی در شهور ثمان و تسع مایه مجلس عظیم بهشت

آیین ترتیب داده جهانگیر و حیدر بیک و جمیع را که از امرای

شیعه مذهب بودند حاضر ساخت و همچنین سید احمد هروی

صدر و دیگر علما موافق المذهب را طلبیده گفت وقتیکه حضرت علیه السلام را

عالم رویا مژده سلطنت رسانیده با خدای جل و علی عهد کردم که اگر این خواب از

رویای

رویای صادقه دیده‌ام که دولت ریاست نصیب من گردد، ترویج مذهب
ائمه اثنی عشر کوشیده رونق منابر را بالقاب عالیه ایشان مزین گردانم
و همچنین وقتیکه سراج و بهادر گیلانی آشوب و فساد کرده اند چنانچه مذکور گردید
که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من بیرون برند اگر از شر ایشان نجات یابم وفا نکرده
داشته مجدداً با در رفع الضمایر و الاسرار از عهد لزوم که بعد فراغ خاطر
ازان مهمات در ترویج مذهب شیعه کوشیم اکنون زمان آن رسیده می بیند
و هر یک حضار مجلس زبان بدعا و ثنا و دوام دولت گشوده هر یک چیزی گفتند بعضی
تجویز کردند و بعضی شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته معروض داشتند که بنیاد
سلطنت تازگی و قوتی یافته و سلطان محمود بهمنی از رتبه ملک ... هنوز
در حیات است و اکثر امرا از عرب و ترک و دکنی و حبشی همه حنفی مذهب اند و کذلک ملک
احمد و عماد الملک و برید سنیان پاک اعتقادند اگر اظهار این داعیه فرمایند فتنه عظیم روی
نماید که از صلاحیت اصلاح بیرون باشد یوسف عادل شاه قدری سر در جیب
تامل و تفکر فرو برده گفت من درین باب با خدای تعالی عهد کرده ام و او تعالی
یاور دولت ما است هرگاه من بعهد وفا کنم یقین که او نگاهدار
خواهد بود قضارا در همان اوان از ولایت ... خبر رسید که شاه اسمعیل صفوی
خطبه اثنی عشر خوانده آن مذهب را رواج تمام داده یوسف عادل شاه که مریدان

بلاغت دست این که کرد ایشان خواجه غیاث الدین محمود شیرازی بود که کلک لطائف
گذار او خاطر الف نگار نامهای استیصال کمال خان و صحیفه‌های اجرای آن سر
کرد لذا بار خدایان نخستین عبارتی سر دادند با مرغان باد رفتار به
سلاطین اطراف دکهن رسانیدن غلغله دوستکامی و ولوله دشمن گذاری در
جهان افگندند امیر برید این مبحث بخاطر آوردن از گرد قلعه حسن آباد برخاست
و شهر [illegible] خود را باحمد آباد و بیدر رسانیدن سلامتی را بهترین امور دانست
اما رانی بیدر و تمام [illegible] که داعیه کمال خان بخاطر آوردن بانگشتری عظیم از مندل
عبور کردن بود و قلعه راچور محاصره داشت با وجود شنیدن این داستان
از تسخیر آن برخاست تا آنکه دکهنیان از طول مدت محاصره دلگیر گشته حصار
ربایان را داد و شهریار بعد و گذار تیز بوالیفات و اهتمام بر تنسیق امور سلطنت
و ترتیب دولت عنان انداخته بهادران عرب و عجم و ترک رومی را که در آن واقعه
هولناک آثار مردی از مردی [illegible] از ایشان بظهور پیوسته بود بتحف در خلعت
و منزلت نوازش فرمود و میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و سونجک بهادر و دیگر امرا
و سلاح داران که از خبث وجود کمال خان بگجرات و برهان پور و کاویل و
احمدنگر و تلنگ و بیجانگر رفته بودند استمالت نامه‌ها فرستاده بمراجعت و معاودت
بدرگاه عرش اشتباه تحریص و ترغیب نمودن چنانکه از همه ملوک ذوی الاقتدار داشتم

بادشاهان

بادشاهان عالی مقدار خوش نما و زیباست و الحق کمال خان و جماعتی
از متعلقان کمال خان را که اسیر و دستگیر شده بودند هم عفو جرایم ایشان
گشته و از سر خون در گذشته مبلغ کلی بایشان داده حکم کرد که از ممالک
محروسه بیرون روند و منجمان را که آرزوی مهارت و وقوف در باب کمال خان
چنانکه حکم دست کرده بودند در تربیت ایشان کوشیده از شاهی درگاه
گردانید از اطراف و جوانب نفران قدیم بعد از اندک زمانی بشرف
پابوس خدایگان اعلی رسیده هفت هزار عرب بهادر را از ترک و
تاجیک و رومی و باشی غول و افغان اسم از سبع المثانی میمنت
این عدد دانند ملازم رکاب سپهر انتساب گشتند و از میان ایشان نعمت
خان ترک که لاری بودند و بنا بر مصلحت وقت خود در ادراک غلامان پادشاهی
نوشته بود بخطاب اسد خان و منصب امارت سرافراز گشت
ولایت بلکوان و رای ... اقطاع یافت و یوسف خان شحنه دیوان که
در سلک غلامان گرجی منتظم بود و خوش کلدی آقا و مصطفی آقا
رومی و مقرب خان کرد و مظفر خان اردوبادی و خواجه سنایف کاشی
و محمد حسین طهرانی که از جمله سلاح داران بودند هر یک بسلطان بمنصب
امارت رسیده رایات و شوکت و عظمت برافراشتند و چون شاه عقدار

چنانکه از بزرگان شیراز شنیده شد این خبر بشیوع رسیده که روز جمعه [illegible] سال [illegible] در مسجد جامع
[illegible] [illegible] ضرب شد و [illegible] که از ادوات عظیم [illegible] الله
الحکیم [illegible] نشین تخت در [illegible] چنانکه شغل [illegible] مدت و
اشهد ان علیا ولی الله او و آنگاه خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله
علیهم الی یوم الحشر خواندن تمام باقی صحابه از خطبه بیفکند و او نخستین کسی است
که در خطبه [illegible] عشر خواند مذهب شیعه را رواج نداد و با وجود این حال از رعایت
ضبط [illegible] لفظ [illegible] بازماندند و یاری آن بود که نسبت به صحابه خیر الانام
[illegible] و کنایه [illegible] از [illegible] سبب تعصب از میان زایل شد
علمای مذهب جعفری [illegible] حنفی و شافعی چون شیر و شکر با هم آمیخته بساط منازعت در نوردیدند
و در مساجد و معابد [illegible] بی خود عبادت معبود حقیقی کردند و زبان مذمت
بیکدیگر نمی گشودند و [illegible] نشین از شاهی این نظام تخت
عجب بود [illegible] بعدالت مشهور بودند و مسود این سواد را
مخالفت [illegible] در مقام [illegible] بود و این ثبت نمود گویند مولانا
غیاث الدین کمال [illegible] و حکیم [illegible] سرآمد معرکه گران فارس بود و در
خاندان [illegible] قصاید [illegible] اشعار [illegible] ایران مشهور است و در تعصب و تشیع
مثل [illegible] خود [illegible] رعایت نمیکند در شیراز در میان سادات

وقت

و وقت عصر با اهل اکلند به سخن گویی و مناسب خوانی مشغول شدندی و ترکیب الفاظ عربیه و مفرد و خبث
در کتاب جامات عجب آمده احکام سخن مسکیت مردم و ابیات از ترتیب نامه جامی استشهاد
و در جمیع امور عنایت خاطر مبذول میفرمودند روزی ابراهیم سلطان انار الله برهانه از شیخ یکی پرسیدند
که از مذاهب کدام بهترست گفت ای سلطان پادشاهی را در دو خانه است
و این خانه چند در دارد از هر در که درآیی سلطان را ببینی توحید کن که فائدت خدمت
سلطان حاصل کنی پس از در سخن بگویی از صدر نشینان این سخن گوی ... باز دیگر
پرسیدند که از متابعان مذهب هر قوم کدام فاضلترست شیخ گفت ... هر قوم
و هر مذهب سلطان را این سخن خوش آمد و هو الاثار را ... اکرام و افر مبذول داشت عطا
درین باب میفرماید مثنوی الا ای در تعصب جان نهفته که خلق باد ... افته فتنه
ولی از ابلهی پر زرق و پر مکر گرفتار ... تو بکر گهی این یک بود تر
تو معقول گهی آن یک بود از کار ... گر احوال ... ازان بهتر تراجه
که تو چون حلقه بر در بر تراجه همه عمر ... در بستی ندانم تا خدا را کی
پرستی یقین دانم که ... ایش حلقه یکی گشته هفتاد و دو فرقه چگونه گر
همه رست از گو بیند چو نیکو بنگری دریایی بود شد ... نفس بس گرکس
فرو کن فضولی از دماغ ما برون کرد ... تعصب
خویی را معزول گردان گوید یوسف ... ولی ... حضرت ... معصومین

را در بلده بیجاپور خواند و مذهب شیعه را رواج داد و بسیاری از امرای نامدار مثل دریا خان
و فخر الملک ترک و مشهور خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و کشور خان و بلال خان
حبشی و شجاعت خان و نصرت خان و اکته خان که بمقتضای الناس علی
دین ملوکهم اختیار مذهب شیعه کردند و جمعی کثیر از امرا مثل میان محمد عین
الملک و اسد خان گیلانی و آقا احمد تبریزی و محمد سیستانی و دلاور خان حبشی که سنیان پاک
مذهب بودند اظهار کراهت و نفرت نمودند نزدیک بود که ترک رفاقت آنجناب کرده سلک احکام
دیگر منسلک گردند اما یوسف عادلشاه بران حالت مطلع گشته مضمون لکم دینکم و
ولی دین بعبارت لطیف دلپذیر خاطرنشان نمودند و چون از کثرت خیل و حشم عین الملک متوهم
گشته از و ایمن نبود در اوایل سنه تسع و تسعمایه او را از رتبه سپهسالاری معزول ساخت و
اقطاع قدیم او را که از بابت اسد خان گیلانی بود تغیر کرده اقطاع منگلبیری و اصرو و بلکوان
در عوض آن عنایت نمود و حکم محضر ساخت که امیران سنی مذهب در اقطاع
خویش خطبه بنام اصحاب خوانند و مالک بطریق خود بوده باشند و کسی برای اظهار
شعار مذهب اهل سنت مزاحم الجماعت نبوده با وجود چنین ارخای عنان آنجناب
از حزم و هوشیاری در اسمه منهیان بر هر امیری و مهتری و منصبداری
گماشت تا از احوال ایشان واقف بوده بنقیر و قطمیر امور بعرض میرسانند تا نشنوند
و در آن اوان ملک احمد نظام الملک بحری و امیر برید که در مذهب سنت راسخ و ثابت بودند

الم

20

بر سر این مقدمه از عدالت پناه نهایت رنجش بهم رسانیده در خلا و ملا بزبان شکایت
گشودند تا آنکه میران اتفاق کرده بسرحدهای آنحضرت لشکر کشیدند و بدنامی برید
برگشته بجنگ او لشکر کشی رفتند و بعضی دیگر از قصبات و پرگنات بالت رسیده عین الملک
احمد کیلانی به بیجانگر فرستاده قلعه پل و کرک را که حصار آن روزگار بم ماشیخ داشت
و در قدیم از دستور بود طلب نموده عدالت پناه ازین اراده بهم برآمده بملک احمد
سخنان درشت پیغام کرد و بحوالی گنجوتی رفته آن طرف را کما ینبغی بتصرف خویش در آورد
و سلطان و امیر برید مضطرب گشته از قطب الملک و عماد الملک و خداوندخان
حبشی طالب مدد گشتند قطب الملک اگرچه در باطن شیعه مذهب بود و رواج
آن مذهب را از خدا میخواست اما بنابر اقتضای وقت بتکلیف امرای تلنگ متوجه
درگاه سلطان گشت و عماد الملک و خداوندخان مغلوب حبشیه قبول اطاعت
نمودند بنابرین امیر برید پسر خود را بعلی جهانگیرخان داد با احمد نگر فرستاده حیدرآباد
و زاری نمود که ملک احمد در مقام ... است باتفاق خواجه جهان گهنی وزین
خان حاکم قلعه سولاپور با ده دوازده هزار سوار توپ و ضرب بر سپاره
بتعجیل هر چه تمامتر روانه احمد اباد بیدر گردید و سلطان محمود بر لشکر تلنگ
امیر برید از دار الملک نهضت کرده در دو کروهی معسکر احمد فرود آمد و
لشکر عظیم بهم رسیده عدالت پناه که در آن وقت در قصبه ... مقام داشت

با الهام غیبی و حساب سپاهگری و جنگ صف صلاح خویش بدین سمت ندیده شهزاده اسمعیل را که
طفل چهار پنج ساله بود همراه کالیخان بر سر نوبت دکن فرستاد برای معتمد بعضی فیل و خزانه
و سایر احمال و اثقال روانه بیجاپور ساخت تا در مرکز دولت متمکن شده در ضبط ممالک
کوشد و دریا خان و فخر الملک ترک را بضبط احسن آباد و ایلچپور معین کرده خود
باتفاق عین الملک کنعانی و بسیاری از امرای غریب باشتهار جهاد در قدوی
متوجه پرگنه بیر گردید و در سوختن و کشتن و بستن تقصیر نکرده دود از نهاد متوطنان آن دیار
بر آورد ملک ممالک خود را در معرض تلف دیده و همراه سلطان قطب الملک و امیر
برید بهیئت مجموعی تعقب عدالت پناه روانه گردید و مقابله ایشان اختیار نکرده
یک منزل همیشه ایشان را فرصت نمیداد و هر روز می آمد و شب رو مراحمت و مشغولش بار دو
سلاطین را از ... ایشان را فرصت نمیداد که برگشته به بیجاپور روند و از ان مرز و بوم
انتقام کشیدن مستحسن سازند اما در آخر چون این کار بسر و نتگ شد اعتماد بر دوستی عماد
الملک کرده اول بدولت آباد رفت و شهر و ولایت تاراج کرده راه برار پیش
گرفت عماد الملک از تعاقب حضرات در اندیشه افتاد بر حفظ دولت خویش
لشکر را فراهم آورده در حوالی کاویل معسکر ساخته عدالت پناه نیز با او ملحق گشته
عماد الملک که مرد مدبر و عاقل بود با او گفت که سلطان و ملک احمد و سایر
سپاه دکن حنفی مذهب اند و دین و بهانه ساخته با تو نزاع دارند درین وقت که

بطریق

ابطال مذهب نکاح بستن ایم یقین که لشکر من تیر بر جان متابعت و اختیار مذهب مستقیم
نخواهند نمود صلاح دولت در آن می بینیم که از کرده خود پشیمان شده از مذهب
روافض احتراز و اجتناب لازم شمری و بخاطر جمع از من رنجیده به برهانپور رفته
توقف نمائی تا مرا فرصت شود قطب الملک باتفاق اصلاح آنمقدمه نمائیم
آنجناب رای صائب عماد الملک را پسندیده پروانه به شهزاده اسمعیل نوشت که
خطبه اثنی عشر موقوف داشته خطبه چهار یار بخواند و خود بعد از شنودن رنجش از
عماد الملک از حوالی کاول کوچ کرده به برهانپور رفت عماد الملک یکی از اقربای
خود را نزدیک ملک احمد و قطب الملک فرستاده پیغام نمود که امیر برید داعیه
آن دارد که یوسف عادلشاه را از میان دور کرده اقطاع بیجاپور بحوزه
تصرف درآورده الحال که پنج شش قریه بنج زمین در تصرف اوست و بنیاد
سلطان و خزانه بهمنیه کارها مسکنند که هیچکس از عهده او بر نمی آید اگر ملک بیجاپور را اتفاقی
نصیب او کرده مارا و اولاد مارا در دکن مقام بودن نوعی از محالات
خواهد بود ما مالشکری ایم و بمذمت عملت دیگران کاری نداریم تردد روزی
قیامت هرکس گرفتار اعمال خویش خواهد بود باوجود آنمعنی یوسف عادلشاه
نیز دمن از مذهب باطل تغیر نموده از کرده خویشتن نادم گشت و کسی به بیجاپور
فرستاده حکم کرده که خطبه چهار یار بخوانند صلاح در آن می بینم که کنکاش نمودن دهند

یکدیگر نموده به تعلیم سلطان مینمایند و هر کدام ساکن دولت خود جمعیت ملک
احمد و قطب الملک بمشورت عماد الملک که ریش سفید آنجماعت بود عمل گرمیت کج
گردید و از ممالک خویش پیش گرفته اصلا ملتفت نشدند چون صبح روشن شد
و حقیقت حال بر همه گشت سلطان و میر برید از شعبده زمانه تب تا حیران
ماندند با وجود این کسان نزد عماد الملک فرستاده برای تسخیر بیجاپور طلب معاونت
نمودند عماد الملک شرار را چند روز مهلت و تعلیت و لعل بهم داشته از عادل
شاه طلب معاونت نموده او در والی برهانپور میران داود خان را که لوازم
مهمانداری بزرگانه بجا آورده مهربانی بسیار کرده بود وداع کرده بسرعت
متوجه خود را به عماد الملک رسانید ولی توقف هر دو برادر فوجها آراسته
متوجه لشکرگاه سلطان شدند میر برید طاقت جنگ در خویش ندیدن
سلطان را همراه گرفت و همه چیز بجای خود گذاشته با اسب و فیلی چند بدر رفت
تا راجیان بغارت مشغول گشته در نیم ساعت بلکه کمتر اثری از اردو
نماند خسته عدالت پناه عماد الملک را وداع کرده در همان روز متوجه دار السلطنت
بیجاپور گشت و شاهزاده اسمعیل لوازم استقبال بجا آورده در کنار آب مون
بعد از ... باد و بنیم تشریف دستبوس ابد ... والا گهر مفتخر گردیده در رکاب در ساعت
نیک داخل بیجاپور شدند و باز بر نهج سابق خطبه اثنی عشر خواندند

کالکان

کالنجانی و کهنی و وزیر باجان و فخر الملک ترک را که در محافظت ملک مساعی جمیله مبذول
داشته بودند بصنوف الطاف خسروانه بنواخت عین الملک و دیگر مردم که در همه جا همراه
او وفاداری باقصی الغایه کوشیدند ایشانرا بهرگونه گونه اشفاق و الطاف مسرور ساختند
گردانید بتعجیل تمام سید احمد هروی را با تحف و تبرکات هندیه و عریضه مشعر از تهنیت
و مبارکباد و مشتمل از اخلاص خواندن خطبه اثنی عشر روانه درگاه شاه اسمعیل صفوی گردانید
و به عدل و داد و معموری ملک پرداخته دیگر هیچ جانب سواری نکرد و دو مرتبه
بجانب شکار جیل که عبارت از کوزن باشد و نیله کاو و بحوالی اندلور رفته و دو
ماه اوقات صرف به صید و شکار نموده و داد عیش و نشاط داده در ضمان حافظ
حقیقی به بلده بیجاپور معاودت فرمود و بار دیگر بجانب بندر گوه نهضت نموده لوازم
غزا بجا آورد بیان این سخن آنکه در آخر سنه خمس عشر و تسعمائه کفار نصاری
به بندر گوه رسیده چون حاکم را غافل یافتند بقصد تصرف بقلعه در آمده بسیاری از
مسلمانان را بقتل رسانیدند و این خبر بسمع عادلشاه رسید با دو سه هزار کس از خاصه
خیل و غریب و دکهنی از بیجاپور ایلغار نموده صبح روز سیم آنحضرت تیز غافل بقلعه رسید بسیاری
از عیسویان را که بمحافظت کنار آب قیام می نمودند بقتل آورده داخل قلعه شده و نصاری
که در کمال غفلت بودند هر کرا فرصت شد در کشتی نشسته گریختند و هر که اجل رسیده بود بتیغ غازیان اسلام
کشته بار دیگر قلعه بتصرف مسلمانان در آمد شاه عدالت شعار قلعه را بمردم معتمد سپرده بمرکز دولت رجوع نمود بعد از آنکه

مدت بیست و یک سال و دو ماه باستقلال سلطنت کرده روزگار بکام دل گذرانیده بود در
بیجاپور بمرض سوء القنیه گرفتار گشت در سنه ست عشر و تسع مایه ازین زندان فانی بعالم
جاودانی نقل نمود و نعش او را حسب الوصیة با آیین سلاطین نامدار بقصبه گوگی برده
در جوار قبر شیخ جلال المشهور بشیخ چنیدا از آنکه با وی ارادت صادق داشت
مدفون گردانیدند مدت عمر او هفتاد و پنج سال بود والبقاء للملک المعبود و ازین مصراع
تاریخ فوت او واضح میگردد مصرع بگفتا نماند شهنشاه عادل و در تاریخ
نظام الدین احمد بخشی مسطور است که در ابتدای سنه ست و تسعمایه خطبه بیجاپور
بنام خود کرده و در ثلث اثنی عشر و تسعمایه دست قضا تحمل حیاتش در نوردید
و ظاهرا ... که ... را از آن صحت نیست و سخن افواهی است العلم عند الله
و نسبت شیخ جلال الدین ... در ایام ... از ... الله ... عبد الله
بن محمد بن عمر بن یحیی ابن حسین بن زید ابو حسین بن علی و حسین اصغر
بن زید بن علی زین العابدین علیه السلام میرسد و شیخ چنیدا شیعه مذهب بود
میان او و یوسف عادلخان محبت و الفت بسیار بهم رسیده لوازم
پیری و مریدی در میان آمد و درین وقت اولاد شیخ چنیدا در ممالکت دکن بسیار اند
لیکن بعضی شیعه مذهب اند و بعضی حنفی مذهب والله قادر علی الهدایة
والرشاد فاذا اجله المبداء والمیعاد دربیان احمدنگر که دار الخلافه

نظام شاهیه

نظام شاهیه بود مجموعه شاه طاهر علیه الرحمن بنظر این خاکسار رسید ازو آورده در آنجا
نوشته بود که زمانی از توهم التهاب الشمس غضب شاهی جلای وطن نموده از راه
دریای لاری بهار به بندر گوه رسیدم با سید احمد هروی که مرد کهن سالی بود و عمر
عزیز را در مملکت دکهن در خدمت یوسف عادل خان و اسمعیل عادل خان صرف
نموده ملاقات کردم مردی بود خوش محاورت و خوش منظر و اهل دل و در فنون علم
صاحب وقوف در روزگاران دو پادشاه عالیجاه منصب صدارت معزز و مکرم بود با
در بندر گوه بودم به نقل حکایات در روزگاران رنگین و لطیفه‌های نمکین از بیت غربت
اندوه از آیینه خاطرم میزدود شنیدم که میگفت یوسف عادلخان بتجربه روزگار [illegible]
و بسخاوت و حلم موصوف و موسوم بود و بشجاعت و عدالت [illegible] مشهور و معروف
نستعلیق را خوب نوشتی و در علم عروض و قافیه [illegible] و در علم موسیقی سر آمد روزگار
[illegible] بود [illegible] معدلت [illegible] غزل [illegible] را هم فهم [illegible] مردی [illegible]
در مجلس او شعرای قدما خواندندی و گاهی خود نیز شعر گفتی و از عیش و طرب [illegible] با مصطلحات [illegible]
پادشاهی و ملک ستانی جمع داشت لحظه از احوال مملکت غافل نبوده پیوسته ارکان دولت را به عدل و
داد و امانت ستایش میکرد و مادام که این صفات ملک و خواهش مشهور است
از نسیم اخلاق او گلزار بوستان مملکت صفای طراوت تمام پذیرفت در شجاعت
و صولت و هیکل قوی از ابنای روزگار ممتاز و مستغنی بود حسن و جمال بمرتبه داشت

که در او آن پری رویش سفید جهت تفرج رخسار گیتی آرای مردم از قضای بی
ممالک دکن آمن در روز که سوار میشد براه می ایستادند و در نظاره آن
انوار [illegible] بزبان حال میگفتند رباعی ای رهزن کاروان زهد و هر پیر
بر عقل نه دوستی و خصمی امینه :: در کوی تو از هجوم نظارکنان :: نی
جای ایستادن است و نه راه گریز :: و در زمان استمالت نامها فرستاده از
ایران و توران و ترکستان و روم مردم فاضل و هنرمند و جوانان شجاع و کار
دان نیز در خود میخواند و چندان رعایت ایشان میکرد که راضی بودند اگر در
جنگل عنایتش زندگانی میکردند قلعه ارک بیجاپور که اول از خاک بود شکسته
از گچ و سنگ ساخته اند در آن مجموعه نوشته بخط شاه طاهر علیه الرحمه منظور
نظر گردیده که یوسف عادلشاه در ایام کشتی ستانی چون گذارش بجوایی
برگنه اندی بور افتاده [illegible] بود که ملک [illegible] رای مرهته و برادرش که از امرای
سلطان محمود بهمنی بودند با گروهی از رعایا از سبب لشکر فلان کوهستان
پناه جسته اند با ایشان دو هزار سوار و چهار هزار پیاده حسب الحکم متوجه مسکن الجماعه
شدند و چون ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش نیامدند هر آینه دست
تسلط و استیلا دراز کرده اسباب و اموال ایشان را بغارت بردند و اطفال
ذکور و اناث را بالجمله اسیری گرفته آتش قهر و غضب در مساکن ایشان افروختند

ازانجمله

از انجمله چون جوهر ملک آرای که بغایت زیرک و عاقل بود و صورت بنهایت خوب
و حسن عظیم مرغوب بجهت آن در سلک ابکاری منتظم گشته یوسف عادلشاه
آن جمیله را که در سن صبی بود در شبستان خود جا داد و او مسمی به بلم خونزه سلطان بود
و سماة بوجی خاتون گردانید و بر نهج شریعت محمد مصطفی صلی الله
تعالی علیه و آله و صحبه و سلم بعقد نکاح خویش در آورد و واهب العطیات آن
یوسف خورشید لقا را از آن مخدره که زلیخای سراپرده سعادت و مریم حرم عصمت بود
چهار فرزند سعادتمند کرامت فرمود یکی شاهزاده اسمعیل پادشاه دوم دختری
مریم سلطان که منکوحه برهان نظام شاه اول دیگر خدیجه سلطان که زوجه شیخ
علاء الدین عماد الملک بود دیگر بی بی ستی که حسب الشرع در حباله نکاح از اولاد سلطان
محمود بهمنی انتظام داشت و این اشعار طبع سلیم آن حضرت خاتون منزلت
نوشیروان معدلت است غزل تا بار غم عشق کشد قافله ما ** گلها شکفته بهر طرف
از مرحله ما ** با آنکه بجان با تو نکردیم بخیلی ** بیش از این تو چه کردی گله ما ** تبخاله لب
آن هر بان عشقت ** رفتیم که شد هادی راه آبله پا ** ما مسئله قصه ذوقیم چو یوسف **
آسان شد از عشق تو آن مسئله ما غزل کی می ببرد بمرگ لبان رشک جانمن ** گرو ارزنی
بدرد دل ناتوانمن ** در دل اگر آیا بکنم کار مشکلست ** خاطر که میکند تو و دشمنانمن ** تا آنکه صد
رهم بجفا ازموده ام ** تیغی کشیده بر زبانی امتحانمن ** ای گل رسیده است بگوشم تو قصه ام **

بلبل نخواند وقت سحر داستان من ؛ گویا که بلبلان چمن نقل کرده اند ؛ حرفی ز بیوفایی
گل از زبان من ؛ یوسف بزاری دل ما گوش کش نکرد ؛ کو بخت آنکه گوش کشد نکته
دان من ؛ غزل ؛ مرا ز باده بجام فراغ یعنی چه ؛ سبو شکستن و خم خم ایاغ یعنی چه ؛
ز هیچ شمع ندارم امید یک پرتو ؛ ستان سوختگان را چراغ یعنی چه ؛ ز
بهر سوختنم چهره از غضب مفروز ؛ بروی اخگر سوزان فراغ یعنی چه ؛ هوای
تازه گلی در سر یوسف را ؛ و گر نه عاشقی و گشت باغ یعنی چه ؛ دو رباعیات ؛ دوشینه
بر آستان یار از سر درد ؛ می نالیدم ز دست رنگ رخ زرد ؛ بر حلقه در دست
زدم گفت خرد ؛ بیهوده بود کوفتن آهن سرد ؛ ای آمدن دیدن رخت وقت
صبوح ؛ اما ز هزار گونه اسباب فتوح ؛ انوار نکوی ز رخت می تابد ؛ زان
روست که رویت تن آینه روح ؛ آنکس که علم به نیکنامی افراشت ؛ در
مزرع دهر تخم نیکویی کاشت ؛ نیکو نامان زنند جاوید استند ؛ مردانکه
بمرد و نام نیکو بگذاشت عطرآمیزی خامه اعجاز طراز در جلوس خدایگان سپهر بارگاه
اسمعیل عادلشاه و مشک بیزی قلم عنبرین رقم بر صحایف وقایع آن شاه
مغفرت آثار بسبیل ایجاز و اختصار چون متکای جاه جلال از فر شوکت یوسف عادلشاه خالی گشت
در ساعتی که مسعود فلکی به سعادت آن توسل جستی و طالعی که دور زمان ثبات
و قرار ازو استفاده نمودی و تاج شاهی از فرق فرقدسای سایه الله نوربخش

مهر و ماه

مهر و ماه ابو الفتح اسمعیل عادلشاه شرف منزلت یافته پایه تخت ازین مقدم
عرش فرسا این همه مفاخرت باوج سموات برافراخت و ایوان سلطنت
و کاخ خلافت بانواع حلی و حلل آراسته از وجود فایض الجودش آرایش کلام
یافت مثنوی بفرخ ترین روزی از روزگار ** بیامد بایوان شه روزگار **
بآئین و رسم فریدون و جم ** بایوان شاهنشهی زد علم ** برآمد سر سروران
سریر ** چو بر آسمان آفتاب منیر ** و بنابر آنکه اسمعیل عادلشاه از مبادی
صبی که هنوز بمعارج بلوغ ترقی نفرموده بود مسند خلافت را بوجود شریف زیب
و زینت داد و دران سن مهمات سلطنت نمیتوانست پرداخت اختیار امور
در رعایت جمهور برای کمال خان دکهنی سر نوبت مفوض گشته زمام حل و عقد
سلطنت بقبضه اقتدارش درآمد و کمال خان از امرای کبار سلطنت محمود بهمنی بود
یوسف عادلشاه او را بقول و استمالت نزد خویش آورده سر نوبت
سرافراز گردانید در جنگ تمراج چون شجاعت مردانگی ازو ظهور رسانید از
امیران بزرگ شده عزت وی بیشتر گشت سلطان غفران پناه در حین
مرض الموت او را بوکالت سرافراز و منصب سابق قایم نمودند و دریا خان
فخر الملک و میرزا جهانگیر و حیدر بیک و دیگر امرا در باب موافقت و مصادقت
او مبالغه تمام و وصیت نمود ازین سبب امرای مذکور بعد از فوت آنجناب

اورا بزرگ دانستند و مهمات ملکی و مالی با او رجوع کردن مطلق العنان ساختند کمال خان
در بید و احوال افعال و اعمال تنگ گرفته خطبه اصحاب خواندن شعایر مذهب شیعه را
برطرف ساخت و خدمت فتوحات خاص و عام تعظیم و تکریم امرای اصحاب
احتشام تقصیر کرده با دودمان نظام شاهیه و عماد شاهیه و قطب شاهیه
و بریدشاهیه طریق مدارا و مواسا سپرده و باتفاق او چنانچه شرط مردم
عاقل دانست در نظام امور پادشاهی خود را معاف داشته و با فرنگیان
که بعد از مراجعت یوسف عادلشاه قلعه گوه را محاصره کردن نهادند از فراوان
از جهت ساخته در اوایل جلوس اسمعیل عادلشاه مفتوح گردانیدن او نیز
صلح کرد بدین شرط که باصل قلعه اکتفا کرده مزاحم قرایا و قصبات اخذ و دستور داده از آن
تاریخ تا زمان این تحریر سطور آن قلعه در تصرف نصاری است و به عهد و شرط
وفا کرده بجوانب دیگر ممالک عادلشاهیه مزاحمت و تشویش نمی رسانند کمال خان
بعد از اطمینان از استحکام اطراف و صلح با علیتویان به فراغ بال بامور و مطالب پرداخت
چون در سال دیگر زمان فخر الملک خانه تن از ارواح پرداختند اقطاع
ایشان نصف بفرزندان و قرابتیان خود تفویض نموده برای امر یکدری و درگاه
بنداگر دو و از اقطاع میرزا جهانگیر و حیدر بیک که نیز چند بیرگه گشتند با عوان و انصار
خود بیایع نموده و همچنین هر که فوت می شد با کنایه انتقام میکرد بجا که ایشان ر

نیز

نیز عنان سیوبان خود میداد تا در اندک فرصتی تمکنت و قوت تمام بهم رسانید
و بکلک پندار نیز رقم فرمان روائی صفحه خاطر نگاشته مرغ حب ایالتش
در آشیان دماغ بیضه سروری و گردن فرازی نهاد و زاغ سیاه بخت
آرزو لیش در هوای سلطنت طیران نمود تمامی آستانه دولت و امرا
داده در اندک این روش را امرای درگاه بادشاهان دکهن پیشگو میداشتند
چه کرات و سنوات بر حکام عظام دکن مبارک نیامد کفران سر خداوندان
مسلط میگشتند و آهسته آهسته وارث مملکت را قلع کرده زمام سلطنت بدست
می آوردند نخستین کسیکه این عمل پیش گرفت برید بود که بر سر سلطنت محمود ولی
بادشاه بجا که استیلا پیدا کرد چون اولیش ببلوغ و تمیز رسید او را بهم پاک
ساخته برادر کوچک او را دست افزای دولت خود گردانید و بعد از
یوسف عادلشاه او را از میان برگرفته دیگری را از اطفال خویش کرده
روزگار بکام دل گذرانید و همچنان اگر چه قاسم برید ... دیگر
بر سلطان محمود و اولاد او مسلط گشته ... سکه بنام
خود کردند و بمعنی در کالنجار نیز سرایت کرده چون اسباب شوکت و حشمت آماده
و مهیا گردید با امیر برید همزبان گشته لوی بغاوت زد که در دیر تر در احمدنگر
طفل کوچک سالی حاکم است و عماد الملک والی کاویل که بمقتضای جهالوی نیز

و به عیش کامرانی گرفتار گشته راغب لشکرکشی سبب فسر که انجاب در توسعهٔ مملکت خود
کوشش این مخلص را هم در سلک حکام دکن منتظم گردانیدن و از
جملهٔ دوستان و یک جهتان خود سازند امیر برید که سالها در این چنین فرح
بود این سخن را از هوا ربوده در باب یگانگی و اتحاد لوازم عهد و پیمان بجا آورده
بعد از مدت و رسل و رسایل چنان مقرر گشت که امیر برید اقطاع
بابت دستور دینار را از ولایت گر و حسن آباد و النده تا کنار آب بیون بالتمام
متصرف شود و بیجانور و کوهکن و مدکل و رایچور و دیگر قلاع را کمال خان بقبضه
قدرت خود در آورده اسمعیل عادل شاه را مخذول بلکه مجروح سازد و قلعه
شولاپور که تعلق به رتن خان برادر خورد جهانگیر دکهنی دارد و انتزاع از کمال خان مسخر
گرداند و شروع در مقصود کرده امیر برید سلطان محمود را در خانهٔ خود
محبوس ساخته و نفر زندان خویش سپرده بجانب حسن آباد روان شد و کمال خان
و اسمعیل عادلشاه را بقلعهٔ ارک بیجاپور با والده نوجی خاتون محبوس گردیده
و محافظت ایشان با صفر زندان رجوع نموده با عظمت و حشمت تمام بطرف
شولاپور متوجه گشت و بعد از وصول محاصره کرده چون مدت سه ماه بران گذشت
و از احمدنگر و برید مددی نرسید رتن خان بامال و جان امان گرفته
قلعه را تسلیم نمود و هم بوی سپرده و قصبه پنج و نیم شهر بخش بیست و فتنهٔ او را

در

دکن بر سلاطین بیدر خروج کرده هر کدام ولایتی را متصرف گشته تازده
پته که عبارت از یازده پرگنه باشد متصرف مخدوم خواجه جهان دکهنی
حاکم پرینده درآمد و برادر او زین خان تهانه دار قلعه شولاپور و پته مملکت
خواجه جهانگیر اقطاع او باشد احمد نظام شاه حمایت خواجه جهان کرده
بجد انشت که تمه ولایت را که پنج و نیم پته باشد متصرف شود و چون
احمد نظام شاه فوت شد یوسف عادلشاه حمایت کرده انواع نموده
که خواجه جهان پنج و نیم پته را نیز متصرف شد لیکن قلعه و پرگنات
مذکوره که لک هون حاصل انجاست مابه نزاع شد چنانچه پیوسته
میان شاهیه و نظامیه اکثر اوقات بخشونت و نقار گذشت
القصه از بیدر قلعه نصرت اباد و ساغر و اکر و جمیع ممالک الطرف آب بهون
از تصرف تهانه داران عادلشاه بیرون کرده بمحاصره قلعه حسن اباد مشغول
بود که خبر فتح سولاپور شنید که تهنیت نامه بکمال اخلاص مرسول داشت
و اورا بان کار نمایان باستقلال داشته او را بیشتر شد و در
غایت کبر و غرور به بیجاپور معاودت و یکدفعه اسمعیل عادلشاه را
از خانه برآورده خلایق را اسلام مشرف گردانید و مجدداً در استحکام
خود کوشید افزای عزیت را ایک قلم معزول ساخته از ممالک بیجاپور اخراج

کردو دویست هزار خاصه خیل غریب سیصد مملوک هیچکان مقرر کرد و باقی را از
نوکری دور نمودن مقرر ساخت که از جماعت مذکور بعد از کیفیت هر که در بیجاپور
بنظر درآید خان و مان سبیل باشد بنابرین غریبان خاصه خیل به تعجیل ازان بلد
بیرون رفتن باطراف و جوانب متفرق گشتند کمال خان را چون در هیچ جانب
معاند و مزاحم نماند به تعجیل تقلید دولتخانه نظام شاه کرده بواسطه نام و اوان
برار افزون یکی را سه ساخت چنانکه هر که هزاری بود نام سه هزاری بر وی نهاده
حکم کرد کوتل راوت نگاه دارند و کوتل راوت باصطلاح دکهن لشکری را گویند
که هر کوتلی که نام است بر و اطلاق توان کرد سوار باشند و تا حال در دکهن این اسم
شایع و رایج است و از میان هر سه بیت اسب الحیان بر می آید که دو معرکه و جنگ
بکار آید کمال خان چون چنین کرد در غره ماه صفر سنه سبع عشر و تسع مایة بیت
هزار اسب عرض لشکر گرفته اعیان و انصار خود را در یک مجلس جمع کرد و در باب
جلوس بر تخت و اختیار ساعت مشورت رای ایشان بعد از گفت و شنفت
بسیار بران قرار گرفت که غره ماه ربیع الاول بر تخت بیجاپور بر آمده شاه
اسمعیل مرتبت را از سلطنت معزول گرداند و نمیدانستند که محاسبان
قضا و قدر روزنامه عمر او را باختتام رسانیده هیچ ازان نگذاشته اند
الغرض شهریار عدالت شعار توکلی خاتون از شنیدن این اخبار وحشت انگیز

اکثر

انگیزیش این کردید همت والانهمت بر دفع او گماشتند و با وجود عدم انصار
و اعوان طریق استقبال او بخاطر دوام دور اندیش در آوردن بهر یکنون
ضمیر اقدس را مطلع ساختند و در کمین فرصت نشسته چون خواست الهی به بقاء دوام
دولت علیه پادشاهیه تعلق گرفته بود در آن اوقات منجمان آگاه بعرض عالی ان
رسانیدند که از اوضاع اجرام فلکی چنین معلوم میشود که درین ماه چند روز نه بر حسب
مدعا نیست اگر در آن ایام خویشتن خرم و هوشیاری و زیرکی از صحبت دوست
و دشمن محترز و مجتنب باشی مناسب دولت خواهد بود بکمال خشیت جانب و هراسان
بد آن گمان که تقدیر سبحانی بتدبیر انسانی میتوان تغییر دادن در اندیشه محافظت
خویش گشت و در زمانی که منجمان گفته بودند ضبط شهر بخارا بور را با اقربا و اعوان
خویش که بوقوف جبیل حشم مستظهر بودند رجوع نمودن و خود با فرزندان و جمعی
از مخصوصان درون قلعه ارک مقابل خانه پادشاهی منزلی در کمال استحکام
اختیار کردن دروازه قلعه را از درون مسدود ساخت و بر وفق این تدبیر که
تقدیر بران خندید چند روز به بهانه درد دست که فی الحقیقت جهت او قاتل
بد بود در منزل استقرار گرفته بیرون نیامد حضرت عالم پناه وقت اتفاق دوران منسوبه را
موجب حصول مقاصد دانسته و راه عزیمت که اکنون خاطرست آن بود
و هیچکس بران اطلاع نداشت عازم و جازم گردیدند و از یوسف ترک کاکا

اسمعیل عادل شاه در دفع کمال خان اعانت جستند و از آنکه کمال خان آن دو را دشمن قوی
خود تصور کرده‌اند و در کمال مذلت و خواری نگهداشتی و از این جهت خود بیزار بوده
فدوی باید پیش آمده گفت عوض یک خان کاش هزار جان میداشتم تا در راه صاحب خود
صرف میکردم تا بر عالمیان روشن شود که نمک را بایت هزار دکهنی و حبشی
میتواند کرد اما بجهت چنین خصم قوی چگونه بر فرمان می‌تواند آمد نوبجی خاتون
گفت اگر تو خود را فدای صاحب کنی و از شر جان مستعار که آخر سپری است
بگذری باعث آن گردد که دفع او می‌توان کرد یوسف گفت من یقین میدانم که
عنایت الله روزی که کمال خان را جلوس بر تخت میسر شود مرا در لحظه قبل
خواهد رسانید کدام سعادت برابر این خواهد بود که خویش را فدای صاحب نمایم خود را
در سلک وفاداران ثبت کرده زین جاوید باشم طریق رفع او بگو
تا من بی تامل سربازی و جان بازی و خون فشانی قیام نمایم همچو گوسفند
تسلیم قربانی اسمعیل شوم نوبجی خاتون گفت یکی از پیرزالان حرم سرا را
که دوست جانی و مهربان بجهت کمال خان است و از جانب او همیشه
در حرم بوده اخبار را از جزئی و کلی روز بروز با او میرساند جهة عبادت
بر سر شش احوال نزد کمال خان میفرستم و ترا همراه او نموده نوعی می‌نمایم که
پیش خود طلبیده و وارث کرده بدست خود بان استمالت دهد باید که در وقت
گرفتن

گرفتن میرزا پیر بیک میرزا زال چون خضر حیات را انتظار صاحب خود کردن قدوم حضرت بیبی جهان بیگم و
شکاف او را مانند پیمان زنبور سوراخ بیسی یوسف قبول این معنی نمود و تحیه خلوت میرزا زال
معهود را بجا آورد و از وی شفقت و دلسوزی نسبت بکمال خان کلمات بهمه امیر بر
زبان آورد و از بیماری او اظهار آزردگی کرده مبلغ کلی جهت نفقه فرزندان
مصحوب او گردانید جهت عیادت کمال خان روانه ساخت میرزا زال چون قدم حیدر بر
بانگ کرده گفت ای فلانی یوسف غلام ترک بسیار پریشان و در جنجال است
و میخواهد این زر و بیشان در پرده روانه مکه معظمه شود از قوم مغرور خواهش
شد که بحضور کمال خان بیرون التماس نمایی که او را بحضور خود طلبیده بسعادت
مبارکباد رخصت مکه معظمه دهد میرزا زال از رجوع این خدمت گل شگفته
از شادی و خرمی بر خویش بالید و همراه یوسف که اتفاق حضرت زیارت
ایران است در طریقی که در همه جهان همایان شان نشنیده است قدم نهاد چون
بر منزل مقصود رسید کمال خان او را باعزاز و اکرام تمام حرم سرا
طلبیده پهلوی خویش جا داده و از شرایط مهمان نوازی رفته گذاشته
ساعت بساعت نوعی از لطف می نمود و از این انعامش و شادی که کلمه اش مسکن
مطلوب شان است از جمیع مقدمات دایل و غافل گردید و غرور اندیشی را
بر طاق بلند آسمان نهاد و چون عجون پیغام خیر انجام علیا حضرت آن بلقیس مقر از پیش

مبتهج و مسرور گردید و خاتون جهان را مشفق‌ترین خلایق نسبت بخویش
میدانست و جهت استرضای خاطرش یوسف را بمجلس خلوت طلبید و ابراز
مکافات التفات امیر مفتوح ساخت یوسف بنابر صلاح دولت ولی نعمت
در آمدن چندان بمقدمات خوش آمد فرو خواند که کمال خان خوشحال گردید
در مقام عنایت و مرحمت گشت و بعنوان عاطفت او را پیش خواند
که بدست خود بیرون رخصت بدهد یوسف چنانکه داب مردم دکهن است
از روی ادب دست زیر چادر که بر دوش داشت کرده پیش رفت که پان
را بدو از روی عزت بر چادری گیرد کمال خان چون دست دراز کرده خواست
که برگ تنبول بر سر چادر یوسف از تهور و بر روی شمشیر بازی مشغول شده برق
کردار خنجر آبگون نیلوفری که در زیر چادر مخفی داشت بر سینه اش زده کینه
دیرینه از سینه‌اش بر آورده و صحن خانه را از خون آن غدار لاله زار گردانیده
بدستهٔ آبدار صاعقه آثار آتش اندر خرمن حیاتش افکند فرد گوزن گو گردن درازست بیت
کمند شاه را بازو درازست بیت و الغرض کمال خان ازین حال اطلاع حاصل کرده
عجوزه را بدان گمان که غوغای باد صبا انجمن آوردن تست بیت با یوسف ترک در ساعت
بقصاص برنشین و مردم خود را از قلق و اضطراب مانع آمد کمال خان را بطریق
زینتها در غرفه قصر بر تخت نشانید و خیل و حشم خاصه را زیر قصر استاده

کرد

بگزارند چنانکه رسم هندست سلام دعا نمایند و صفدر خان والد کمال خان را که جوان شجاع
فرزانه بود از بالای قصر بزیر فرستاد که حکم کمال خان چنانست که محل پادشاهی بر قبضهٔ
اسمعیل را مقید سازند صفدر خان تخت بر دالان بیرون کس فرستاد که حکم
پیغام نمود که خان کلان امروز ساعت خوش کرده بر تخت جلوس فرمودن باید
که همگی جماعت متعد شدن منتظر باشند که همین ساعت رایت و چتر پادشاهی
افراخته برای سلام گرفتن خاص و عام بالای برج قلعه خواهد بر آمد
بگمان آنکه همین قدر مردم که در قلعه اند برای دفع اسمعیل
عادل شاه جلوس خود بر مسند سلطنت کافی اند کسی از بیرون بدرون نیاورد
و دروان قلعه را مضبوط تر گردانید و باتفاق خویشان و لشکریان و پیادگان
ارتلو و تفنگچی و کماندار ذی علی الدوام خاصه می بودند بقصد تسخیر آن صاحبقران
بطرف عمارت گنگن محلی که نشیمن آنحضرت بوده روان شدند شهریار روزگار
و والی ماجین نامداران عصر که یوسف آن امیر را که چنان نامدار بامدد و ند
بتقدیم رسانیده است و کمال خان غدار بر قصد او وقف شده رضد و ناخوشی و کینه جوی
غبار ملال هر آینه خاطر راه داده سر بجیب تحیر و تفکر فرو بردند و قرار دادند که
ازین ورطهٔ عظیم چون سلامت را نجات منحصر در رفق و مدارا است اولی
آنست که طریق معذرت سپریم و جمعی را نزد کمال خان فرستاده خود را با آن

یوسف آشنا ساخته سبب بیرحاشی و عناد استفسار نمایم باشد که بحسن خیل ازین

وحشی عنادوی از ما بگرداند و باز روسیم وراه سابق سلوک گردد درین اثنا

عم آنحضرت دلشاد آقا که در اواخر حیات یوسف عادلشاه از عمل

ساوق هند آمده بود و شمه از احوال او بعد ازین مرقوم قلم بلاغت خواهد

گشت نیران قضیه مطلع شده گفت در اقبال این وقایع ثبات و تهور و

مردانگی می باید نه رفق و مواسا در ساعت دروازه های محلات پادشاهی

را بسته دو محکم گردانیده جمیع سلاح داران غریب دیوانخانه دران روز

بهم میبودند بترتیب دروازه گنگن محل طلبیده و ملک صندل خواجه

سرا را بیرون فرستاده پیغام داد که شاهزاده اسمعیل از ابنای جنس سعادت

در توقف کمال خان دکهنی بمعاونت و معاودت امید برید هالی دکهن

را با خود متفق ساختن گردانیده میخواهند که با این دودمان سعادت نشان

برزد و غا بازند و مهم دولت این خاندان را در شش در خیرا سپنی انداخته

کلید از مملکت بکام زاغ و زغن سازد باید که از کثرت اعدا اندیشیده

در دفع ایشان بجان کوشند که عاقبت الامر شامت کفران شامل حال

ان جماعت شده از بوستان حرب کلی فتح و ظفر خواهند چند سلاح داران

مذکور چون امثال کمرجان سپاری در میان بستند و سر عبودیت بر سر

اصلاص

اخلاص گذشته اظهار خلوص طویت دیگ جهتی نمودند آنگاه توکچی خاتون و
دولت داقا دستار مردان بر سر نهاده و تیر و کمان بدست گرفت در ملازمت
اسمعیل عادلشاه بر پشت دروازه که غایت استحکام و ارتفاع داشت
سوار شدند و کشان یوسف عادلشاه بود مرتفع ساخته عزیبان را نزد
خود طلبید صفدرخان چون نزدیک دروازه کنکن محل رسیده خواست که بعنف
بقدری دروازه را بکشاید عزیبان بتیراندازی مشغول شده بمدافعه قیام نمودند و بیجهٔ مار
عادلیه توکچی خاتون و دولت داقا نیز بنفس نفیس بتیراندازی پرداخته حالت ابواب العجب
ظاهر گشت و چون چند نفر از عزیبان بزخم تفنگ کشته شده غلبهٔ خصم ظاهر شد غوغا و
آشوب عظیم در میان خواتین عصمت آیین برخاست در این اثنا مصطفی آقا و سلطند آقا
رومی که از قدیم الایام محافظت برج و باره قلعه بایشان رجوع بود و کمال خان خبر
ضعیف داشته در قلع و قمع ایشان میکوشید این خبر شنیده با تجالقلی دکهنی بجانب
کنکن محل شتافته شد دلشاد آقا ایشان را دعا و خبر کرده بالای ایوانی که مقابل بام کنکن
محل بود برآورد و همگی بجد و جهد فراوان مشغول جنگ شده نمونه روز رستخیز از
گشت از طرفی سلاح داران همچو ابروی خوبان ناوک افگن و جان ستان
بر زه دست آوردن سهام خون آشام لبان بجامت تافت رجم شیاطین مندفع
عفاریت دکهن مینمودند و از طرف دیگر رومیان رستم توان بعکسهای اژدها مثال

اشتداد بجانب قوم یاجوج ماجوج رست کرده سوار چهار در حصار بدان ایشان از
کفران اطوار بدنامی آوردند اما با وجود این چون جمعیت و استعداد مخالفان
بمراتب زیادی بود بهیچ وجه آثار ضعف در ایشان ظاهر نشده مغلوب و مقهور نشدند
دولتخواهان ازین حال الی تهوری تیمور سر رشته تدبیر از دست ندادند و
بید زنگ یکی از معتمدان درگاه را از بالای این برج که در عقب کنگل محل واقعه است نیز
فرستاده بدیگری جوان غریب السپاهی و تاجر آتش بر که در شهر بیجاپور بودند
پیغام نمودند که اهل دکهن اتفاق کرده بر بادشاه خود خروج کرده اند و میخواهند که این
جوی از عدالت را ضایع سازند عالم اخلاص و غیرت مقتضی آنست که بسرعت مسلح گشته
از برج عقب کنگل محل خود را بما رسانند چون ارباب دکهن بغفلت کار خود بوده بمیدان نشستند
که صحبت حلیت هر آجم غریبان نشین ایشان بفراغ بجانب برج مذکور متوجه گشتند و از یکه
دولتخواهان پیر ده با کهابر سانین مستحکم ساخته از بالای برج بزیر فرو هشته بودند بر
قلعه سوار شدند چنانکه صد و پنجاه غریب تیرانداز و پنجاه تفنگچی جنگی و نوزده غلام سرآ
ستم و پنجاه غلام حبشی و دکهنی بهم رسیده کمر جان سپاری بر میان بستند نظم همه کمانکش رزم آزمای
تیرانداز همه مبارز اجل گذار و جوشن در همه فکنند تن اندر مغاکهای هلاک
همه شغا درین دل اندر نشانهای خطر دولتخواه که دستار بر سر نهاد همچو شیر مرد
تردد می‌نمود و دم بدم راه دل میداد به غریبان گفت که در سربازی و جنگ تقصیر مکنید

ان

این دولت تعلق بشما گرفت چه که شهریار صاحب اقبال قرار داد که هر یک از شمارا
بمراتب بلند ارجمند نوازش فرموده غیر از غریب دیگری را نوکر نگیرد آگاه
ایشان نیز بطریق دیگران بر پشت بامها بر آمده غلغله تکبیر و تهلیل در گنبد
نه فلک در انداختند و صفدرخان که در آن وقت با جماعت خود
نماز ظهر ادا میکرد آواز تهلیل غریبان شنید و به تعجیل فارغ شده
از روی قهر و غضب متوجه قتال شدند چون جمعیت غریبان را بسیار دید
یکی از موافقان خود را بیرون فرستاده حکم کرد که جمعی از امرا با لشکر خود
در قلعه ایستادن نگذارند که دیگر غریبان بدرون در آیند پس باتفاق
پانصد کس باز بر کنگن محل حمله آوردن بین العالی والاسافل جنگ سهمناک
واقع شد بنوعی که چنان مخالفان قدم جرات پیش نهاده چندین بهادر غریب را
در حمله اول از پای در آوردند و توپهای کلان را بالای برجهای [illegible]
بر دروازه کنگن محل و دیگر عمارات محلات پادشاهی نصب کرده مستعد [illegible]
این حال جمیع دولتخواهان از فتح مایوس گشته غلامان حبشی و دکهنی خود را یکقلم
بزینهار آمدند و به صفدرخان نوشتند و غریبان بموجب تدبیر
دولت داقا از جنگ متقاعد گشته بر پشت بامهای خانها نشستند صفدرخان و مردم
او حمل بر فرار غریبان کرده به تیغ و تبر دروازه اول کنگن محل را شکستند

دیدرون شدند خواستند که دروازه دوم نیز شکسته بتصرف در آورند که کمیا
شهریار عادل جبینه برکرده و چتر بر سر گرفته بالغار و غریبان تفنگچیان لب
بام آمده و حمله بیکبار آورده دست به تیر و کمان و تفنگ باریدند و مخالفان را
که بدرون شده جای تنگ استاده بودند نشانه تیر و کمان و تفنگ گردانیدند
قضارا جمعی کثیر از بد حرام خواران کشته و زخمی شده برگشتند و دران
اثنا تیری بر چشم صفدرخان رسید هرچند آن زخم کاری نبود لیکن طبق
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود هراسیمه شده به نیچ دیواری که شهریار
بر زبر آن استاده بود و جنگ میکرد پناه برد و آنجناب او را دیده شناخت
بیدرنگ سنگی که بر کنار بام بود بدست مبارک خود غلطانیدند از آنجا که اقبال
بود سنگ به پشت وی رسیده استخوانهای او را شکست و هلاک گردانید
مخالفان سر او را گسسته دیدن روبجانب کمال خان آوردند و بعد از آنکه دا
که ادبیر ... شکست در دروازه قلعه گشودن تا پای داشتند گریختند خبر به
که از علاوه ... یوسف عادلشاه بود با بعضی از غریبان خود را اندرون قلعه
رسانید و از خوف هجوم مخالفان بر ولی شد و دو ضبط ساخت و موجب علم
علی سر کمال خان و صفدر بر نیزه‌ها نصب کرده از دریچه بیرون فرستاده با در کوچه
شهر و منادی کردند بیت که هر کو بود دشمن شهریار بدین گونه بیند سر انجام کار

چون از عین الملک که در خدمت به صفدرخان دادن با او متحد بودند و دیگر امرای دکهنی
و حبشی که با کمال خان موافقت داشتند از تباهی آن احوال که هرگز در ضمیر نگذشته
بود سست دل شکسته و زور بازوی رفته قلت از اهوال اقدار اسباب
سنگین نشستند و سرعت از صرصر و صبا استعانت گرفته بالنهایت هیبت
و هراسیمه از ممالک آن بادشاه دشمن کش بیرون رفتند و همان روز جنازه یوسف
وفادار رهروش و آئین بهتر از آن نباشد برداشتند و جمعی بالتعظیم
تابوت کاکای خود فرا پیش داشته خون نفس اقدس و حمیت همراه
شدند بمقبره قطب الاقطاب مخدوم شیخ عین الدین جنید بردند و بعد
از آنکه از دفن او فارغ گشته یار حقیقت شعار زیارت شیخ کرد
و برای ترویح روح او شراب بجا آوردن فرمان داد که گنبدی عالی بر
سر تربت آن قطب فلک ارشاد و مسجدی در جنب آن ساختند و وظیفه های
خوب بخدام آستان مقرر دارند و قریب تسلیم سوار فیل گشته بازگشتند
مدد هر ماه جهت ترویح روح یوسف مبلغهای کلی به مستحقین میدادند و در
سالی یکدفعه بتاریخ روز قتل بر سر قبر میرفت گویند روز دیگر علی الصباح
بر تخت سلطنت نشسته بار عام داد و مردم بسلام او مشرف گشته
همه کس بقدر استطاعت و مکنت شرایط نیاز و تصدق بجا آوردند و مستان

بالاخره بعد از انکه کرد ایشان خواجه غیاث الدین محمود شیرازی بود که لطایف
کذارد خاطر لطایف نگار نامهای استیصال کمال خان و صحیفه‌های باجرای آن سر
کرده اند باب خداوندی نوشتن عبارتی سرد خشنند بامرغان باد رفتار به
سلاطین اطراف دکهن رسانیدن غلغله دوستکامی و ولوله دشمن کذاری در
جهان افکندند امیر بریدا این مبحث بخاطر آورد از کرد قلعه حسن اباد برخاست
و شهزاده شیر احمد را باحمداباد بیدر رسانیدن سلامتی را بهترین امور دانست
اما ازین بیت کرد و تمنا نیج که داعیه کمال خان بخاطر آوردن لشکری عظیم از تمندن
عبور کرده بود قلعه را بجور محاصره داشت باوجود شنیدن این داستان
از ترس نیارستی برخاست تا آنکه دکهنیان از طول مدت محاصره دلگیر گشته حصار
بایشان دادند شهریار بعد و کذار بتر بوالفات و اهتمام بر تنسیق امور سلطنت
و ترتیب دولت امان باند اخته بهادران عرب و عجم و ترک رومی را که دران واقعه
هولناک اثار مردی و مردانگی از ایشان بظهور پیوسته بود بتحف درخت
و منزلت نوازش فرمود و میرزا جهانگیر و حیدر بیک و سونجک کهادرود کیر امرا
و سلاح داران که از تحکم و جور کمال خان بکجرات و برهان بور و کاویل و
احمد نکر و تلنک و بیجانکر رفته بودند استمالت نامه‌ها فرستاده بمراجعت و معاودت
بدرکاه عرش اشتباه تحریض و ترغیب نمود چنانکه از همه ملوک ذوی الاقتدار داشتم

پادشاه جهان عالی مقدار خویش نمود و نیابت والی کمال خان و جماعتی
از متعلقان کمال خان را که اسیر و دستگیر شده بودند رقم عفو بر جرایم ایشان
کشیده و از سر خون در گذشته مبلغ کلی بایشان داد و حکم کرد که از ممالک
محروسه بیرون روند و منجمان را که آرزوی مهارت و وقوف در باب کمال خان
چنانکه حکم درست کرده بودند در تربیت ایشان کوشیده از شاهی درگاه
گردانید از اطراف و جوانب بهران قدیم بعد از اندک زمانی بشرف
پابوس خدایگان اعلی رسیده هفت هزار عرب بهادر را از ترک و
تاجیک و رومی و بلوش غول و افغان اسه از سبع المثانی میمنت
این عدد دانند ملازم رکاب سپهر انتساب گشتند و از میان ایشان [illegible]
خسرو ترک که لاری بودند و بنا بر مصلحت وقت خود مراد از غلامان پادشاهی
نویت اینی بود بخطاب اسد خان و منصب امارت سرافراز شده
ولایت بلکوان و رای ماع اقطاع یافت و یوسف شحنه دیوان که
در سلک غلامان گرجی منتظم بود و خوش کلدی آقا و مصطفی آقای
رومی او مقرب خان گردید مظفر خان اردوبادی و خواجه سناییک کاشی
و محمد حسین طهرانی که از جمله سلاح داران بودند هر یک سلطان و منصب
امارت رسیده رایات و شوکت و عظمت بر افراشتند و چون شاه قدر

شما بین دوران حادثهٔ عظمی عهد کرده بود که بعد از فتح غیر از غریب کسی را
نوکر نگیرد و همراه اینه بعهد خود وفا کرده بعمال و کارکنان درگاه گفت که این
خانه غریب است باید که بجز ایشان دکهنی و حبشی و غریب زاده را در سلک
لشکریان جمع نکند و هر که ازین بابت تجاوز نماید از منصب خود معزول
گشته به قهر و غضب پادشاهی گرفتار خواهد گشت و بعد دوازده سال
این ... شد تغیر و تبدیل دران راه نیافت اخر الامر غریبان معتبر
معروض داشته که ما را از فرزندان و فرزندان را از ما
گریزی نیست اگر حضرت ترحم فرموده گناه غریب زاده ها را ببخشند و
در باب ایشان حکم فرمایند که ایشان را داخل نوکران لشکریان بسیارند غایت
بنده نوازی خواهد بود و پادشاه ترحم فرموده التماس ایشان قبول نموده
و بعد ازان آیین شهنشاه حکم عالی صادر شد که راجپوت و افغان که
ذاتیین دکهنی فتنه خیز نباشند بنوکر بگیرند و ان قاعده پسندیده
تا اوایل سلطنت عادلشاه ابراهیم جاری و مستمر بوده احدی را
یارای آن نبود که دکهنی و حبشی را در میان لشکریان در آورند عدالت پناه
باشد اظهار حیات لشکر اکثر را بان اطراف را مقهور گردانیده
سلطان محمود بهمنی و امیر برید را که بیست و پنج هزار سوار بر سر بیجاپور آمده

بودند

بودند شکست داد اعلام فتح و فیروزی برافراشت و حقیقت این
سخن آنکه مردم امیر برید بوقت کمال خان چنانکه گفته شد
بسیاری از ممالک آن پادشاه را بتصرف او در آورده بودند بعد از
قتل کمال خان میرزا جهانگیر برگشته که از احمد بملازمت شهنشاه
مستسعد گشته بود اقطاع حسن آباد یافته سپاهیان امیر برید را
قریب چهار صد بضرب تیر و شمشیر هلاک گردانید و قلعه نصرت آباد
عساکر بیگر را مستخلص گردانید و آنچه در آنجا که بایداریت مخالفان
دولت ابدی الاتصال بجا آورد برادر زن امیر برید را نیز که در شجاعت
از مشاهیر دکهن بود بکشت و امیر برید این خبر شنیده لبان را از زخم خود در
در پیچ و تاب افتاد و از زبان سلطان محمود خود نامها بامرا و والیان
دکهن فرستاده چندان مبالغه و الحاح نمود که برهان نظام شاه و
سلطان قلی قطب شاه و عماد الدین شاه هر یک فراخور خویش برخی از
لشکر بمدد سلطان محمود مقرر کردند امیر برید بعد از اجتماع لشکرهای
کمکی در سنه عشرین تسع مائه از احمدآباد بیدر متوجه بیجاپور گشته در صحرای
ولایت تقصیر نمود و شهریار عادل در مرکز دولت ثابت و راسخ
بود بنابر صلاح وقت اصلا باستقبال نشتافت و چون ایشان بالیه بور

که مامون کردن یوسف عادلشاه است و در نیم فرسنگی بیجاپور واقع شدن رسیدن آنحضرت با دوازده هزار سوار که اکثر غریب بودند افواج آراسته بقصد [illegible] اعلام دولت را در آورده و در ظاهر الله پور تلاقی هر دو لشکر دست داده مقابله سهمناک روی نمود امیر برید و جمیع لشکر کمک انهزام یافته پشت بر میدان کارزار نهاده سلطان محمود و شهزاده احمد شاه که در تلاطم امواج از اسپ جدا شده در معرکه پیاده ایستاده بودند جمعی بران مطلع شده بمسامع قدسی جوامع عدالت پناه رسانیدند و آنحضرت از روی تواضع سلطان پیش آمده چند سر اسپ بهترین بزین طلا و سر لجام مرصع و پالکی و خاصه حاضر ساخته ذوات ایشانرا سوار گردانیده نمود که بیجاپور در آوردن از تسلط امیر برید خلاص گرداند سلطان قبول این معنی نکرده در الله پور فرود آمده و بنا برانکه اعضا او بوقت جدا شدن از اسپ مجروح شده بود و چند روز بمداوای خود مشغول گشت و بعد از نیک شدن بشهریار عادل پیغام نمود که بی بی ستی را که در عقد از ازواج شاهزاده احمد شاه است لوازم جشن بجا آوردن تسلیم باید نمود شهریار قبول این معنی نموده مقرر شد که بجشن آباد که مرقد

مجروم

مخدوم سید محمد گیسو دراز است شرایط عروسی بجا آوردند پس سلطان
و آنحضرت باتفاق جشنه روانه حسن آباد شدند و در آنجا بالتمس شایسته
بادشاهان سپهر احتشام و طوی نمودن بیبی استی را به شاه
زادن سپردند آنگاه عدالت پناه بیج هزار غریب همراه سلطان
کردن روانه احمدآباد گردانید امیر برید از شنیدن این خبر شهر را
خالی ساخت با خزانه و اسباب سلطنت
بجانب قلعه اوسه رفت و سلطان بفراغ خاطر دیوان
بلن چند روز نشید غدغه محافظان و هم موکلان مسخرها را معزز
و گرامیداشت و بخوردن شراب و پائیز رقصانیدن و ساز
نغمه شنیدن مشغول گشته درد و بقیدی داد و بعد زنا که
شکر شهریار کامیاب از سلطان رخصت گرفته از ظاهر
احمدآباد کوچ کرد امیر برید با سه هزار سوار ایلغار کرده وقت
سحر بدانجا رسید مردم شهر دروازه بان یوغن کمید انداختند
که سلطان و شهزادان لایق سلطنت نیستند و از ایشان
بادشاهی نمی آید بی مضایقه دروازه های شهر و قلعه کشادند
باندرون دروان درآمدند امیر برید در همان شب بر تخت

سابق جمعی از مردم مقدم خود جا بجا نگاه داشته باز به سرکار خود
شدند علی الصباح سلطان محمود هشیار شد هر چند که احوال را
دیگرگون دید اما از آنکه بتسلط امرا خو کرده بود چندان آزرده نشده
باسباب عیش و طرب از امیر برید قانع شد و در سنوات
سابق چون ایلچیان سلطان جم جاه اسمعیل صفوی از مملکت
ایران پیش حکام هند آمده بودند هر یک به مقتضای مزاج و رای
بجا کرد سلطان گجرات بقدوم تعظیم و تکریم و عزت
پیش آمده بودند ایلچیان را با تحف و تحایف و هدایای فراوان
رنگارنگ باعزاز هر چه تمام تر روانه ولایت گردانیدند و
سلطان محمود نیز ایلچی شاه را چنانکه باید و شاید اعزاز
و اکرام و حرمتی بی اندازه کرده به شهر در آورد و رعایت
بی غایت بدستور پادشاهانه نموده ارادت داشت که بر
وجه دلخواه و مدعا رخصت سازد اما برید بسبب مخالفت
در مذهب ایران مانع آمد و ایلچی را تا قریب دو سال
نگاه داشته رخصت نکرد بنابران ایلچی نهایت تنگ
شده پنهانی به عدالت پناه شکایت نامه نوشت و آنحضرت
به سلطان

به سلطان و امیر برید به تقیید تمام پیغام فرستاد

که ایلچیهای پادشاهان را پیش ازین نگاه داشتن

از حسن ادب بعید بود و راست لازم که در رعایت

خاطر او کوشیده بزودی تمام روانه مقصد سازند

و در معرض تغافل و تکاسل و توقف ننهند ازین باب

امیر برید ازین پیغام نهایت شدت فهمیده

استعجال تمام ایلچی را رخصت ساخت و او متوجه بیجاگر

شد اسمعیل عادل شاه لوازم استقبال بجا آورد

و در اله پور ملاقات وی کرفته بواسطه اتحاد در

مذهب بعزت و حرمت و اکرام رسید و اوایل دولت

درگاه پادشاه عالیجاه گردانید و آن شهنشاه

دین پناه بر حقیقت حال مطلع گشته و خمس و عشرین و

تسعمائه ابراهیم بیگ ترکمان را که از معتمدان او بود

کمر شمشیر مرصع و غرایب تحف و تحایف ولایت

نزد عدالت پناه مرسول داشت و در مکتوبی

که مصحوب او بود مندرج بود که مجد السلطنت

والحشمت و الشوکت و الاقبال اسمعیل عادل

شاه از انشاه عدالت و انصاف پرور و خدا

ترس و نیکو خلق دل و غریب نواز ابراهیم بیگ را

قرین نشمن کرده استقبال فرمودن از خطاب بلفظ

شاه که بر زبان پادشاه عجم جاری است بغایت شادی گشته گفت امروز ما

بحالوا

بخوانند ما این و حالا خود را صاحب خطبه و سکه میدانیم لیس الملحی را نوعی که بیان

از وصف آن عاجز باشد بدار السلطنه بیجاپور درامد نقاره شادیانه نواخت و بسبب

در لباس سبز حکم فرمود که جمیع لشکر او از غریب و غریب زاده باشند تاج سرخ دوازده ترک

بر سر نهند و هرکه تاج بر سر نداشته باشد بسلام نگذارند و دوازده گوسفند از وی بجرمانه گیرند

و همان شخص اگر بار دیگر این کار کند در میان بازار دستار از سر او بردارند و با بازاریان

نسبت باو الفاظی که بکمال اهانت داشته باشد بر زبان آورند این رهگذر بجنگ از

سپاهیان اسلام را یاد بود که تتاج در شهر تردد نمایند و نیز حکم کرد که بنوبتهای جمعه و

عیدین و سایر ایام متبرک بر منابر فاتحه سلامتی شاه و آن خاندان میخوانده باشند

و این حکم قریب هفتاد سال تا آخر عهد علی عادلشاه جاری بود و اتفاق ارباب کتب است

که اسمعیل عادلشاه مدار امور بر عقل نهاد هیچ وقت فریب بازی نخورد و در جمیع معارک

قرین فتح و نصرت گشت مگر در جنگ کفار کتبرله چون عقاب سرکشی بنزاطیر عقل

دور اندیش را در جنگ عقوبت زبون داشت امری که از آن بادشاه فرزانه بسیار مستبعد بود

روی نمود ذکر در بیان احوال سلاطین پیشین و منحرف شدن کفار [illegible]

از تصرف عبده اصنام برآوردن قلعه رائچور و مدکل گرفتن یوسف عادلشاه بقهر و سپاهی از واقفان احوال سلاطین ماضیه

انار الله برهانهم گوشزد کرده اند که یوسف عادلشاه چون تیغ قهر و سیاست اطراف سلاطین کفار

کثیر را مغلوب و منکوب گردانید و ولایتهای دواب را از تصرف عبده اصنام

برآوردن قلعهٔ رایچور و مدکل مستخلص ساخت مدتهای مدید متوطنین آن حدود از مرحمت
و تقویت بیجانگریان امن و مصون بودند و بعد از فوت یوسف عادلشاه صبر تمرد
و عصیان کمال خان دکهنی و لشکرکشی امیر برید انتشار یافته تسخیر قلعهٔ رایچور و مدکل را
چنانکه گذشت محاصره کرده بعهد و امان متصرف گشت و بنا بر آنکه لشکر اسمعیل عادلشاه
از شامت کمال خان پراکنده شده از نصرت معسکر مانع بود هر آئینه تا سبع و عشرین
و تسعمایه به امور استخلاص نگشته در معرض تعویق انداخت و بعد از آنکه امرای کبار
از اطراف و جوانب روی بدرگاه آوردند و ممالک را از تصرف مردم امیر برید برآوردن
از خس و خاشاک متمردان و باغیان پاک گردانیدند حسن عدالت شعار بر وفق اطوار
در عین موسم برسات بقصد استرداد رایچور و مدکل از دار الخلافه بیجاپور نهضت فرمود
و همراه برادران اکابر یافته با اندک لشکری از بیجاپور بالیغار متوجه رایچور گردید و در کنار
آب کشنه فرود آمد و در اندک فرصتی سپاهش از اقصی بلاد بر جمع آمد و رایان آن حدود
که غایبانه اطاعت نموده هرگز حاضر نمیشدند دران سیاق همگی مطیع و منقاد گشته
با خیل و حشم بسیار بوی پیوستند چنانچه جمعیت او از پنجاه هزار سوار و پنج شش لک پیاده
متجاوز گشت اسمعیل عادلشاه اگرچه از ایلغار همراه و گرفتن گذرهای آب و اتفاق رایان
آن حدود با آن کافر منحوست که دران سال فتح عزیمت نمود بوقت دیگر انداز ولیکن
چون استعداد سفر کردن سپاه برون شد بود و بعضی از نزدیکان بسبب حرص و

اتفق

ترغیب مینمودند بعلاج گشته بدانطرف روان شد و با هفت هزار سوار عزیمت نمود
که اکثر تاج پوشش بودند بلب آب مذکور آمد مقابل اردوی خصم بارگاه و سرادق خیمه زد
باوج سپهر افراشت و در همان چند روز درون خرگاه خاصه بر بستر استراحت تکیه کرده
وقتیکه هوای بارانی بود و ترشحی داشت آنحضرت را به پیاله عزیمتش چون غنیم
برزو مقابل بود با خصم مجادله کردن در معرض تغافل و اهمال می انداخت دران اثنا
یکی از ندیمان که بذوق هوای بهار پیاله چند خورده سرخوش بود و این بیت از بس
سر ابرو باواز خوش بخواند **فرد** خیز و در کاسهٔ زر آب طربناک انداز پیشتر زانکه شود
کاسهٔ سر خاک انداز سلطان را آن نغمه از بردن تردد خاطر برآورد و داعیه برداشتن بزم عشرت
جازم و راسخ گردید و موجب حکم سری لشکران مشکین موی که بعشوه دلربائی طرف آن
هوشش از دوش عقل ربایند جازم گشته حکم شد که ندیمان بدانگونه در حواشی
بساط نشاط بنشستند و بعد از آنکه بجرعه اقداح از خود گذشتند بهمگی همت سرشار گشت
آنحضرت بفکر عبور از آب افتاد از ارکان دولت پرسید که آیا این آب از یک
در ساختن پل حاجت است ایشان معروض داشتند که صد سد در حرم ترتیب تهیه اسباب آن
و باقی دیگر نیز درین چند روز مستعد خواهد شد شاه عدالت پناه بخیال آنکه از آب بعد در
معبر شدن عازم و جازم گردید بر فیل بلند بالای که مست بود سوار شد و لیکن اگر چه
بر ما فی الضمیر خود مطلع ساخت از دیوانه بفرح آب و کثب هوا کند زندگی کند سنگ بارگاه فرمان

داد که اکثر اوباش همراهان همراه فیلبانان بر فیلان سوار شوند و دیگر لشکرها در سفینه عبور

کنند و چون عقل باور نمی‌نمود که فیل دران آب قهار بی‌گذار در آید همه مردم حیران

شده هیچکس جرأت نمیکرد که فیل در آب اندازد بنابران شهنشاه عادل که از بیباکیهای لاابا

لی دریغ در خیال اقبال کار افتاده بود بسمع دولتخواهان و معتمدان ممنوع نشده

فیل خود را بیشتر از همه کس در آب انداخت و از اقبال بلند که پادشاهان را می‌باشد

پایاب پیدا شده بسلامت بر کنار رسید و فیلهای دیگر نیز که عدد آنها از دو دویست

کم نبود و از دویست و پنجاه زیاده نه همه از عقب فیل پادشاهی بی آنکه احتیاج

شنا بشود گذشتند و آنقدر لشکر که در سفینه‌ها گنجیدند دو دفعه عبور کردن میخواستند

که دیگر مردم نیز عبور کنند دران اثنا سپاهی خصم نمودار گشت و جوانان و بهادران

غریبی که از آب گذشته بودند بر پشت اسپان تازی نژاد بر آمده صف جدال

آراسته و عدد همه دولتخواهان بدو هزار میرسید و جمعیت مخالفان از سی هزار سوار

و دو لک پیاده بیشتر بود با وجود آن چون بخت شهنشاه در ارتفاع حرب منصور و مؤید بود امرای

غریب در جنگ یکدل و یکجهت گشته برزم محاربه چسپیدند و تاب و توان در دل داشتند

از خود تقصیر راه ندادند قریب هزار کس از دشمنان بر خاک هلاک انداختند و سنگ ریزهای

سپهبد از رای اینجا لشکر را شکست فاحش بخشیدند در لوازم بهادری و پهلوانی دقیقه

فرو گذاشت نکردند و در آخر از ضرب توپ و تفنگ و ضربزن و بان و دیگر آلات

آتشبار

اشنازی عاجز گشته قریب چهار هزار و پانصد بهادر در تاج عزت شربت شهادت چشیدند
و بقیة السیف سراسیمه شده چون مغرّی اندیشیدند بامید نجات اسب‌ها را به آب انداختند
و ترسون بهادر و ابراهیم بیک که ردیف پادشاهی شده بودند خواهی نخواهی همراهی باد پای
از معرکه برگردانیده بقصد مراجعت به آب راندند و از آنکه پایاب نبود بجز فیل پادشاهی
و هفت خوانان تاج پوش باقی بالتمام غرقه گرداب هلاک گردیدند و این چنین حادثه
عظمی در کتب تواریخ کمتر بنظر درآمده که پادشاهی ایلغفت بلشکر ناشده در مقابل
والی عظیم الشان درآید و جمیع سرداران و دولتخواهان را کشتن داده خود به حسرت و اولا
بساحل نجات رسد و بنابرآنکه میرزا جهانگیر در آن قضیه معرض تلف آمده بود شهنشاه
صاحبقران با اسدخان لاری که پیش ازین بتقریبی که صرف او مذکور شد طریق مشورت سلوک
داشته از صلاح دولت استفسار نمود اسدخان زمین خدمت بوسیده معروض داشت
که پادشاه سلامت چون چنین واقعهٔ خطیر پیش آمده قدم عقل در این باب بعزیمت
مناسب است که جبران این شکست را بوقت دیگر انداخته عنان به دارالسلطنه بیجاپور معطوف
گردانند و بنابرآنکه رای بیجانگر بشوکت و کثرت حشم از سایر رایان هندوستان ممتاز
و مستثنیست و پادشاهان بهمنیه با وجود وسعت مملکت و فراخی ولایت بملاحظه مقابله
لشکر انجا و در اختیار میکردند اکنون که بنگلان و دکهتان پادشاه صلاح در آن دیدند
که با برهان نظام‌شاه ابواب مصادقت و موالفت مفتوح گردانیده نسبت خویشی و

پیوند درمیان آورند و بعد ازان بموافقت و اعتضاد او امیر بریدرا که محرک سلسله فتنه
و فساد است تادیب نموده در تسخیر قلعه رایچور و مدکل بکوشیم و باهل وجوه اقدام از
کفار بعد ازانکه شنیم سلطان را این سخن پسندیده رای همایون افتاد و قسم یاد کرد که تا اعدا
را مقهور و منکوب نگرداند و کمند تسخیر بر کنگره قلعه رایچور و مدکل نیندازد بساط عیش و عشرت
مبسوط نگرداند و همایون مجلس بزم نگردد ما از ثقات روات شنیده ام که آنحضرت بعهد
خود وفا کرده تا زمان که فتح قلعه رایچور نکرد دستار رغبت نفرمود و بعد ازان نیز تا انقضای
حیات هرگز چنان نکرد که مغلوب آن حریف بدخو گردید اثر ستی ظاهر شود الغرض
دکهن بگفته اسدخان از کنار کشنه کوچ کرده بمستقر دولت خرامید و اسدخان را بخلعت منصب
سپهسالاری و اضافه بسیاری از اقطاع نواخته رایات عظمت و حشمت او از ایوان کیوان
بگذرانید و باستصواب و راهنمونی وی با برهان نظامشاه طرح مصادقت افکند سید احمد
هروی صدر را که از مردم معتبر بود و برسم رسالت نزد دارای ایران شاه اسمعیل تبریز رفته
بود جهت استحکام قواعد وداد و اتحاد پیش احمدنگر فرستاده و ازانکه شاه طاهر علیه الرحمة
باسیادت پناه آشنایی سابق داشت قدوم او را باعزاز و اکرام مقرون داشته باتفاق
ارکان دولت آن قدوه مصلحتخانه بموجب حکم برهان نظامشاه استقبال نموده در رسوم عرفی
و لوازم عادی بجا آورده با حسن وجهی بملاقات برهان الملة فایز گردانید و بعد از چندگاه
که میان دو پادشاه رسل و رسایل متوالی و متواتر گشت بسعی شاه طاهر و اسدخان

درقصبه

در قصبهٔ سندالبور که درین عصر بشولاپور مشهور است حضرتین دو مسند نشین دکن ملاقات کرده
در قواعد اتحاد و دوستی دقیقهٔ فرو گذاشت ننمودند و در شب چهارم ماه رجب سنه ثلثین
و تسع مایه حضرت قدسی مآثر شاه طاهر بدان شاه عدالت پرور تشریف ارزانی فرموده
مجلس همایون نقش را برشک فردوس برین گردانید و آن حضرت که دران روز مطابق ولد
اکبر شاه زاده ملکهو خان از جای خود چند قدم مراسم استقبال بجا آورده بود لوازم ضیافت
نیز به بهترین نهجی بتقدیم رسانید بزبان مبارک گفت حضرت شاه فرمایند که هرگاه
یکی از پیغمبران یا یکی از خلفای ایشان بمنزل درویشی همچو من نزول تشریف نماید چگونه
سلوک باید نمود تا حقوق خدمت و مهمانی کما هو حقه بظهور آید آنجناب در مقام تواضع
و فروتنی شدن چندان سخنان موانست سمات مذکور گردانید که تسلی خاطر عدالت پناه شد
اتحاد در همان مجلس حرف وصلت و پیوند در میان آورده چون عین مدعا و مطلب خود
حضرت عدالت نشان بقبول ملتمس شاه را مسرور و خوشوقت گردانید و از طرفین
جشن و طوی عظیم ترتیب یافته خلوت نشین سراپردهٔ عصمت مریم سلطان بنت
یوسف عادلشاه را موافق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم بعقد سلطان
دین پناه برهان نظام شاه درآوردند از جانبین انواع تحف و غرایب و عجایب جمیل و اسپان بسیار
پیشکش یکدیگر نمودن قریب یکماه مجلسهای پادشاهانه منعقد ساختند و در باب اتحاد
و یکجهتی عهد و میثاق در میان آورده و مستحکام و مقتضی مرام بمقر سلطنت خویش شتافتند

گویند در آن وقت مقرر چنان شده بود که اسمعیل عادلشاه قلعهٔ شولاپور و پنج پرگنه و نیم را که
که کمال خان از تن خان برادر مخدوم خواجه جهان گرفته بود بجهیز مریم سلطان به برهان
نظام‌شاه دهد و بعد از عقد و عروسی عدالت‌پناه تغافل کرده بوی تسلیم ننمود و برهان
نظام‌شاه باستصواب شاه طاهر دران وقت سکوت اختیار فرموده در سال دیگر دوستی
منجر بدشمنی گشت و درصدد افروختن نایرهٔ قتال شده عمادالملک پادشاه برار و امیر برید
ضابط بیدر را بحسن تدبیر با خود متفق ساخت عمادالملک با سپاه برار پیشتر از امیر برید
با او پیوسته با چهل هزار سوار بقصد محاربه و تسخیر قلعهٔ شولاپور که دران زمان سندلاپور
میگفتند روانه شدند اسمعیل عادلشاه برین اتفاق اطلاع یافته باحضار لشکر فرمان
داد و پانزده هزار سوار غریب ترکش‌بند اسفندیارکردار بمدافعهٔ ایشان روان شد و با این
قلعهٔ نلدرک و شولاپور آن دو سپاه بفاصلهٔ دو کروه مدت چهل روز در برابر یکدیگر نشستند
و از هیچ طرف کسی میل جولان میدان ننمود مگر آنکه تیراندازان عادلشاهی سه هزار سوار
جرید شده نمیگذاشتند که غله و گاه باردوی آن جماعت برسد روزی مخدوم خواجه جهان
ضابط قلعهٔ پرینده که همراه دیگر لشکر نظام‌شاه بود تنگ آمده بی‌اشارت نظام‌شاه با چهار
هزار دکنی و انجانی همه جوشن در بر و کجیم بر اسب کمین کرده سر راه بر فوج غریبان مذکور گرفتند
و ایشان قریب سپاه بحسب اتفاق در حوالی آن کمین‌گاه که مرغزار خوش و سرچشمهٔ شیرین داشت
فرود آمده بودند که آش پخته خورده و استراحت نموده علی الصباح باز بکار خود پردازند مخدوم

42

خواجه جهان فرصت یافته چون برخی از شب گذشت غریبان در کمال غفلت خیمه از سر برآورده
خدمتگاران بطعام پختن مشغول شدند مخدوم خواجه جهان آگهی نگاه بر آمد متوجه ایشان
شد یکی از آن کُرد که بتقاضای حاجت بکناری رفته بود بران حالت واقف گشت خود را
بتعجیل بیاران رسانید و بر حقیقت حال آگاهی یافته ایشان در سوار شدن بودند که مخدوم
خواجه جهان رسید دست بآلات حرب کرده و بیست و سه کس را بقتل آورده و تنها برای
سوار شدن بیرون رفتند مخدوم خواجه جهان در کنار آسیای دکهنیان چون هیچ خبر نیافتند
بدیگهای پر از طعام پخته بخوردن آن مشغول شدند و غریبان خود را فراهم آورده تا
کنار اردوی نظام شاه رفتند چو گید ازان گمان که خواجه جهان مراجعت کرده است
و خواجه جهان که بخاطر جمع برگشته با چراغان بانجا رسید و ماه نیز طالع شده بود غریبان
بخانه گمان در آمده حمله ها سر برآوردند و بیکدفعه سه هزار تیر برآن جماعت گشادند خواجه جهان
مضطرب گشته در تحقیق احوال شد درین اثنا یکبار دیگر سه هزار تیر متوجه ایشان شده مردمان
عمده دکهنی کشته شدند و چند تیر بر جوشن خواجه جهان آمد هر چند کارگر نشد بعد روی بگریز
آورده و غریبان دنبال کرده بسیاری گرفته و تیر بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و بجوانب
دایره نظام شاه رسیده غوغای عظیم در اردوی او افتاده و تاراجیان در آیت ایشان
هجوم کرده بتاراج لشکر مشغول شدند و صحبت عجیب غریب روی نمود غریبان بجاهای خود مراجعت
کردند که گشت فلک بقصد تعرض مواکب کواکب فضای نیلوفری گرد و اسمعیل عادل شاه

سواران فوج ترتیب داده متوجه جنگ نظامشاه و عمادشاه گردیدند ایشان که هستند از
معامله دوستی بحال خود بنا نموده بود همیشه بهر عنوان که بود ضعف اسباب اسد عمادالملک
بعد از آنکه تاب جنگ و قوت سپاه عادلشاهیه ملاحظه کرد از قتال اسدخان
بلگوانی روی گردانید تا کاول هیچ جا عنان نکشیدند و دو پادشاه شجاع در میدان ایستاده
در عین کشش و کوشش بودند که امیر برید با شش هزار سوار کومک نظامشاه رسید و پیاده
و سپاه با منصب استظهار یافته از سر نو حملهای مردانه آوردند درین اثنا خوش کلدی آقا
و اسمعیل آقا و بهادر آقا و مصطفی آقا که سرداران رومی بودند با دو هزار سوار تیرانداز مرد آزما
یکدل از عقب لشکر غنیم در آمدند و اسدخان تیر با همین قدر از میسره نظامشاه در آمده در
انجا تیغ عنادر شد هر سه تن قصور نکردند نظم برامد خروشیدن گیرودار ** در آمد به پیکارها از آن روزگار
ز خون یلان خاک آغشته شد ** تو گفتی زمین ارغوان کشته شد ** برهان نظامشاه که
در زره جوشن در بر داشت از کثرت تردد و طول وقت حرارت ضعف کرده نزدیک بود که از
اسب در افتد برکابدار و جمعی از غلامان ترک آب خوردن با او رسانیدند و چون اندک بهوش
آمد عنان او را گرفته از معرکه بیرون بردند و شکست عظیم در لشکر او افتاده قریب سه هزار
کس بجان کشته شدند و علم دولت نظامشاه بدست اسدخان افتاده چهل فیل و
توپخانه بتصرف عادلشاهیه درآمد و بنگاه او بالتمام بتاراج رفته امیران و سرداران معتمد
احمدنگر گشته شدند و این اولین جنگیست که میان عادلشاهیه و نظامشاهیه واقع شد

وما به النزاع

و بابه ابراهیم قلعه شولاپور و پنج تپه و نیم که بود عادلشاه بعد از فتح آن شولاپور سپرده بیجاپور
آن جشن عالی ترتیب داد و یکماه امتداد یافته جمیع اعیان و اشراف را بخلعتهای زردوزی و
کمر مرصع و اسبهای تازی بنواخته پنج فیل مست بزرگ و شش فیل کوچک از بابت نظام شاه
باسدخان داد و احاد الناس شکر را موجب و مرسومات مضاعف ساخته بعنایات جاگیر
مسرور گردانید و جمیع خالصات و تنخواه محالات حرم محترم بلشکر قسمت نمود و از خشم جمیع قلاع
تتمه مرسوم کشیده بسپاهی داد گویند عمال درگاه روزی بعرض رسانیدند که جمعی از سپاه داد از
بی اتفاقی جاگیر شکایت دارند درین باب چه حکم میشود حضرت جواب داد که عوض شوان که باشند
ایشان را تسلی نمایند ارکان دولت گفتند در خزانه انقدر موجود نیست که خرج یومیه ضروریه
کفایت کند و ولایت بالتمام قسمت شده عادلشاه پرسید که در تحت جامه خانه و مطبخ خاصه
چند موضع مقرر است گفتند چهار قصبه و ده موضع معین است آنحضرت همه را بسپاه حکم فرمود
که آنها را نیز بسپاهی ارزانی دارند و بخدا رسند که ایشان دلگیر دلتنگ نباشند و اما با نظام شاه
که پادشاه غیور بود در سنه اربع و ثلثین و تسعمایه با عماد الملک جنگ کرد و شکست داده با غنایم
موفور در سنه اربع و ثلثین و تسعمایه دیگر بار باتفاق امیر برید بقصد تسخیر شولاپور متوجه
شد و هرچند ارکان دولت او منع میکردند مقید نیامد در هیئت کرد و هی ایجاب در میان آن
دو پادشاه مفهوم فتح از جنگ صف روی نمود و درین کرت نیز برهان نظام شاه شکست یافته معرکه
کردن مخدوم خواجه جهان و بعضی از امرای او دستگیر شدند و اسدخان تا حوالی قلعه پرینده

تعاقب نموده بسبب غارت نمودن قلعه مذکور اکثر اسپ و فیل که تحت برهان نظام شاه بود بدست آورده و برگشته
مقتضی المرام بحمایت بهیر یار عادل سرافراز گردید عدالت پناه جمیع آن فیلان را
بجز فیلی که الله بخش نام داشت باسدخان عنایت فرمود و او را فرزند خوانده در جمیع
فرامین نوشته شد و اسمعیل عادلشاه بدلالت اسدخان با شیخ علاء الدین عماد الملک
والی ممالک برار در قصبه اوزجان که تحت الحضرت بود ملاقات نمود و همشیره خود
مسمات بخدیجه سلطان را بآیین جهانداران باوی عقد مناکحت بسته و جشنهای خسروانه
کرده پیشکشهای لایق درمیان آوردند و وداع دیگر نموده هر یک عنان عزیمت طرف تختگاه
خویش منعطف ساختند و در سنه خمس و ثلثین و تسعمایه سلطان بهادر بدین جهت که بجای خود
مذکور شد بر ولایت نظام شاه مستولی شد بعده الحضرت شش هزار سوار معه ده لک هون
همراه امیر برید کرده بمدد نظام شاه مرسول داشت بعد از رفتن سلطان بهادر از ممالک دکن
و مراجعت لشکر مذکور به بیجاپور چنین بعرض عدالت پناه رسید که امیر برید امرای را که برفاقت
او بمدد نظام شاه نامزد بودند تکلف می نمود که اطاعت من کنند تا به بیجاپور رفته عادلشاه
را از سلطنت معزول گردانیم و ولایت را برادرانه قسمت کنیم بنابرین عدالت پناه همت
والانهمت بر تادیب امیر برید گماشته در سنه ست و ثلثین و تسعمایه رسولان کاردان نزد
برهان نظام شاه فرستاده پیغام کرد که امیر برید پیوسته با این خانواده در مقام کید و مکر
بوده و با قطب شاه و رای بیجانگر سر از گریبان موافقت بر آورده گاه و بیگاه آتش شر

می افروخت

می افروخت این مخلص بتغافل گناهان او عفو نمود و لیکن درین قسم رای مودت پیرا
بر دفع شر او که از واجبات عقلی و مستحسنات شریعت عازم و جازم شده است چه که با گرگ
بملایمت پیش آمدن و با مار در صدد مدارا بودن در نظر عقل دور بین بعید مینماید شعر نکند
از درندگی توبه ** گرگ تا شکنند دندانش ** کی کند مار ترک زخم زدن ** تا نکوبند سر
بسنگ اندرش ** اگر رای عالم آرای دوستان درین امر همداستان گردد و رخصت تادیب
و گوشمال او فرمایند باحسن وجوه بتقدیم نموده بپاداش عمل ناشایسته در کنارش خواهیم نمود
نظام شاه چون در آن مدت شرمنده احسان عدالت پناه بود و هنوز خاطر از رخنه سلطان
جمع نکرده بود هر آیینه دم از موافقت زده گفت هر چه موجب خورسندی و فراغ خاطر
عدالت پناه باشد یقین که عین مدعای محبان صادق الوداد خواهد بود ایلچیان از شنیدن
جواب خاطر خواه مستبهج و مسرور گشته در نهایت اعزاز و اکرام رخصت انصراف یافتند و بملازمت
بملازمت همایون رسیده آنچه شنیده و دیده بودند یکان یکان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
عدالت پناه فرصت غنیمت دانسته بی توقف باحضار لشکر فرمان داد و هفت هزار سوار عرب
و عجم رومی و کرد و اوزبک و ماوراء النهری و خراسانی که بشجاعت نگاه داشته بود و جماعات
و مردم معتمدان باطراف جهان فرستاده ایشان را بدرگاه خود آورده بود و بر شجاعت ایشان
وثوق تمام داشت قرین شوکت و حشمت بجانب احمداباد روان شد بعد از طی مسافت
چون نسبت قرب و جوار حاصل آمد امیر برید که بغایت پیری رسیده ضعیف جثه شده و نشسته

بمشورت تمامی همین که در برش بود محافظت قلعه بیدر به پسر بزرگ خویش امیر علی برید
و دیگر فرزندان رجوع کرده خود بطرف قلعه اودگیر رفت و سپاه کینه خواه آنحضرت
حسب الحکم نزدیک آن بلده رفته از جهات اربعه مورچال و النگ پیش بردند و حصن حصین
را خاتم وار احاطه نموده تسخیر آن را وجهه شجاعت و جلادت گردانیدند هر روز جمعی از مردم امیر برید
که مردم شجاعت و مردانگی در آن عصر ضرب المثل بودند از شهربند برآمده اعلام مجادله می افراشتند
و عربان رستم توان عادلشاهی بمدافعه و مقابله ایشان قیام نموده لوازم ستیز و آویز بظهور
میرسانیدند و از بسکه اکثر اوقات طرفین بقابل از یکدیگر جدا می شدند و خبر قرب وصول لشکر قطب شاه
نیز رسیده بود بتدارک تلافی مبادرت کرده در دو صف یکدیگر نزدیک شوند دکهنیان سپر رو کشیده
و سپر در پیش افکنده اسپها را انگیختند و جلوریز خود را بعربیان رسانیده بتیغ آبدار عنان فتح و
ظفر بدست آوردند حال آنکه شاه عدالت منزل بر کمال ایشان آگاهی یافته سید حسین
عرب را که از امرای جلادت آثار بود با سه هزار غریب که در عرب و عجم و ترک و کرد رومی
آفوجی ساخته از فرق را که تا بسم مرکوب غرق پولاد و آهن گردانیده بود و چون
افواج از جانبین آراسته شده در میدانی که بیرون دروازه بهمنی بود واقعه رسیدند
از طرفین جمعی از پهلوانان غریب و دکهنی اسپان تازی را گرم کرده بمعرکه آمدند و طبل شجاعت
و جلادت پرداختند گویند خاتون امیر برید که مادر علی برید باشد نیز درآن دشت که بهر تنگ
خود را با فوجی از سپاه رزم خواه برابر لشکر فتنه انگیز در جنگ میرزا جهانگیر قمی در حسن آباد و برنج

برآورد

تیر از پای در آمدند و دو برادر دیگر در آن روز در میان میدان اسپان اسمعیل عادلشاه
بمبارزت خواندند مشروط بانکه هر یک جدا جدا کارزار کنند عادلشاه عزم رزم ایشان کرده
هر چند اسدخان و دیگر دولتخواهان او را از آن منع نمودند در معرض قبول نفتاده و آن دو برادر
یکبیک در برابر آنحضرت آمده بعقد الله لوازم مردانگی کشته گشتند و هر دو لشکر از غایت
شجاعت اورنگ نشین بجابور تعجبها نموده اسدخان و سایر امرا و مقربان درگاه از اسپان
فرود آمده رکاب وی بوسیدند و نثارها نمودند درین حین ناگاه چهار فوج از جانب دست
راست نمودار شدند پیران کهن سال آثار ابطه امعان در آوردن چهار هزار کس تخمین کردند
اسدخان یکی از لشکریان خود کود زنام را با چهل کس از عربیان جهت تحقیق احوال بجانب
ایشان فرستاد چنین معلوم شد که سلطانقلی قطبشاه چهار هزار کس از میان لشکر خویش انتخاب
کرده باستعداد تمام بر سبیل ایلغار بمدد امیر برید فرستاده است و علی برید بمعاضدت ایشان
عدالت نشان اسدخان را بمقابله ایشان مأمور ساخته خواست که خود بمواجهه لشکر امیر برید اختیار
فرماید سید حسین عرب که از سادات عظام ایشان مدینه بود معروض داشت که با وجود نفران
دولتخواه که بیک حمله لشکر خاقان چین و ترک را از پای توانند در آورد شهنشاه را چه حاجت
که خود مرتکب قتال گردد اگر عنان بهمت عزیمت مدت مدار اسپ رود این بنده آن خدمت
سر او را فرماید در حالت [illegible] یافت آنحضرت نیمه نیمه [illegible] خاصه
که در دست [illegible] سید حسین [illegible] نمود [illegible] و بسیار بمهلت و صولت تمام

بر دشمنان حمله بردن هول روز قیامت آشکار است مثنوی بهم کوه و دریا بجنگ آمده ❊ جهان
زان خصومت به تنگ آمده ❊ ز تیغ دلیران بیکان تیز ❊ زمین لاله خیز آسمان لاله ریز ❊
ز آمد شد گرز کینه کوش ❊ یکی سقف آمد هوا حرب پوش ❊ بعد از کشش و کوشش بسیار
بار فتح و نصرت شهریار عادل نشسته بر بدمان و قطب شاهیان خسته و مجروح گریز
بر ستیز اختیار کردند و از طرفین قریب پانصد کس که همه زخم جهن و سپر و سینه داشتند بمعرض
فنا و هلاک رسیدند دران جنگ اسد خان بلند آوازه گردید چه که بیشتر از همه کس با یکهزار و پانصد
بهادر عزیمت چهار هزار نامی یلنگ را کشته و از میدان بدر کرده بی توقف و درنگ خود را بمدد
سید حسین نیز رسانیده بود بدین سبب چون آنحضرت بعد از فتح بر بلندی فرود آمده یکی از
بهمنستان کارگذار را نوازش مقرر نمودند اسد خان را بهم آغوشی از سایر ملازمان ممتاز و سمعی گرسند داد
و سید حسین مدنی را نیز رایت خاصه که فتح شگرش میگفتند و آنحضرت در آنروز بر سر سوار بود عنایت
کرده معزز و محترم ساخت و با اسد خان در همان مجلس حکم فرمود که این محبت اخوند مولانا جامی
نقش نگین سازد بیت پنجه درکن اسد اللهی را ❊ توبه ترکن دو سه روباهی را ❊ چه که بسر بریدن غنیم
دران معرکه غلبه کرده بود و سر امیر برید و ششم هاشم بیک سرلشکر قطب شاه و بعد ازین واقعه تار
بطریق حصار احمدآباد را قتل کرده بود ابواب دخول و خروج بر محصورین مسدود ساختند
امیر برید از استماع این اخبار مضطرب گشته بشیخ علاء الدین عماد الملک نامه نوشت و جهت انعقاد
صلح و دفع منازعت التماس قدوم نموده دران باب مبالغه و ابرام از حد گذرانید از عقب نامه

محمود شاه

محمود خان را برادرزاده خود را که مرد فاضل و عاقل و سخندان بود برای همین کار بجانب
مملکت برار گسیل نمود عماد الملک که یارای مقاومت از دستش رفته بود و کار خود حیران بود در طلب
امیر برید را برای ملاقات عدالت پناه وسیله ساخته بر سبیل تعجیل متوجه احمدآباد بیدر گشت و
جهت استرضای خاطر عدالت پناه بقلعه او رفته در یک فرسخی از معسکر عدالت پناه نزول
کرد و آن حضرت با جمعی از مخصوصان بدیدن او رفته لوازم تهنیت قدوم بجای آورد عماد الملک
نزد میرزا در مجلس فتح گفته معروض داشت که غرض و مقصود اصلی ازین یورش ملاقات حضرت
و تهنیت نصرت است اما استشفاع گناه امیر برید و ایقاع صلح که مرکوز خاطر دوستان است درین باب شود جلی
تمام دارد عدالت پناه گفت قبایح سابق امیر برید از اندازه افزون است و بتعداد در نمی آید درین
جنگ بر نفوس بنده و ارقه نمی که حقوق بسیار برین دولتخانه داشتند ضایع اند تا انتقام آن بوجهی
بظهور نرسانم مرا الصلح تکلیف نکنند عماد الملک آن حضرت درین باب راسخ و مصر یافته دیگر از آن
مقوله سخن نگفت و کیفیه را بر خود نگاه داشته و لوازم جشن و سرور بتمکین بجای آورده در ضیافت شایسته
رسمی تقصیر نکرد و آنگاه عدالت پناه بلشکرگاه خود مراجعت کرده در ضیق مردم شهر تا اقصی الغایه کوشیده امیر برید
بنفس از مشیر سراسیمه و حیران گشته با جمعیت خویش از قلعه او دیگر بیرون آمده دو سه روز در یک روز
طی کرده از گرد راه بمنزل عماد الملک رفت و گفت چون من دست توسل بدامن تو زده ام و طمعه
حمایت آنکه بهر عنوان که باشد بیان شده و عدالت پناه ابواب محبت مفتوح سازی و حرف صلح در میان
آورده فرزندان مرا از ضیق نجات بخشی عماد الملک گفت این امر بی آنکه حصار احمدآباد در تسلیم آن حضرت

نمائی صورت پذیر نیست امیر برید را قبول امینی و سوار نموده معسکر خود که در یک فرسخی اردوی عالم‌ملک
بود رفته بعیش و طرب مشغول شد و مردم او از سوار و پیاده و وضیع و شریف چون از تعب راه و ایلغار
مانده و کوفته بودند هر کدام با استراحت و آسایش مشغول گشته غیر از معدودی چند پاسبانی قیام
ننمودند و آنها نیز بمقتضای الناس علی دین ملوکهم بفراغت و عشرت پرداخته قصد اردوی آن
بروز چون وصول امیر برید بسمع اقدس شهریار سلاطین رسید در همان شب ظلمت رنگ که
زنگی سیاه چرده تیرگی از روی شب استعارت نموده بود و آواز شنیدند رود نهند را از دهشت برا
سامعه گم کردی اسد خان با دو هزار سوار غیرت آثار چون کوشش لغزار امرای مدار نهند خوش کا
آقا رومی و خورشید خان سیستانی و بهادر خان اوزبک حکم فرمود که شبیخون بر ارد
امیر برید برند و بقدر امکان در کشتن و بستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند از
زمین خدمت بوسیده به بهانه حاضر آوردن مورچل مستعد گشته سوار شدند و چون از ارد
بیرون رفت و بیکبارگی راه مضرب خیام امیر برید پیش گرفته تندتر از باد سریع رفتا
بحوالی لشکرگاه او رسیده و از آنجا که احدی بلوازم تیقظ و هشیاری قیام نمی‌نمود و آواز
بکوشش نرسید اسد خان مردم را از دست انداز مانع آمده جاسوسی چند فرستا
که حقیقت حال بخاطر آورند جاسوسان خبر رسانیدند که ما بدربار امیر برید رفتیم و
قلیل که در آنجا حاضر بودند همه را مست ولا یعقل و بیهوش دیدیم اینک چند دستار
ایشان برای صدق قول خود آورده ایم اسد خان افواج را در کنار لشکرگاه

ایستاده

ایستاده کرده گفت اصلا الغیر و برغو کشیدند و دمامه نواختند و خود با بیست و پنج سوار دیگر
و پنجاه پیاده چراغ مشعله دربار امیر برید شده دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده
و حریفان پاسدار جز هشیاری به آن بالی بجای آورده هر یک بوضع غیر مکرر بحجر افتاده اند
و نقش ایشان بر نسبت صاحبان عمل کرده و تنگ و کوزه را اضافه شراب کرده از ایشان
آن بخواب اصحاب کهف رفته اند اسدخان گفت این جماعت بخمار حال از مذهب مروت
دور بودند جمعی از پیاده‌ها را با شمشیرهای برهنه بر ایشان گماشت که هر که هشیار شده
در مقام معارضه گردد او را به تیغ آبدار بنوازند و با جمع سپاهیان فرود آمده به درون
سرا در آمده امیر گفت که اگر ممکن باشد او را زنده دستگیر سازد و الا القتل او مبادرت
نموده سرش را نزد خاقان عدالت نشان برد قضا را چون بخیمه درآمد احوال درونیان
را از زن و مرد بصد جاسمی جماعت حلقه بندان جهان امیر برید در شش خانه بالای چهارپایی
که باصطلاح آن را پلنگ می‌گویند مست و مدهوش خفته و پاتران و خوانندگان بعضی قی کرده
و بعضی سر از پا نشناخته هر یک بموضع غیر مکرر افتاده اند اسدخان بیاران خود گفت کشتن چنین
شخص سهل کاری است بهتر آنست که او را زنده بهمین وضع بدرگاه پادشاه برم و هیچکس از مردم
او را گزندی نرسانیم پیش چارپایی آن سرجهان رسیده عاقل کاهدان برداشته متوجه بیرون شد بند
در آن اثنا یکی از چراغچیان که او را ذیوتی میگویند در رکن پاسبانی و حراست ایشان نشسته
رجوع است هشیار شده خواست که فریاد کند اسدخان واقف شده جلدی نموده دست برد به پیش رفته

خفه کرد و چون به افواج رسید قطعه عجب امرا اباء نمود گفت هنوز دو پهر از شب باقیست اگر

به تاراج و قتل مشغول نشوید مومن از کافر متمیز نشده تا صبح جماعتی کثیر از اهل اسلام ضایع خواهد

شد اکنون که گوهر مقصود بدست افتاده مناسب آنست که پیرامون شبیخون نگشته به رعب برق و با

او را بنظر خدیو کشورستان رسانیم همگی مردم این رای پسندیده مصحوب چارپای امیر بر گردانیده شدند

و در همه راه بندگان ایشان از خواب مستی هشیار شده خود را بچنگال بوالعجب دیدند و خیال

جن کرده فریادهای طرفه بر داشتند اسد خان پیش رفته تسلی داد که این لشکر

اسد خانم و قصه بالتمام مشروحاً باز گفته سرزنش کرد در جواب لشکر غنیم بودن و چنین

بدین طریق مرتکب آب خوردن شدن از لوازم عقل بعید است امیر بریده تر خندگی و انفعال

جوابی نداشته خاموش گشت و اسد خان بعفو و لطف خداوندگار امیدوار گشته

شهریار رسانیده تحفه که آورده بود بنظر اقدس گذرانید آنحضرت شگفتگیها کرده

که باعث اینهمه مکر و فساد چه بود و چگونه برین نهج گرفتار گشتی گفت اینها از قضا و

قدرت از من سوال مکن این بگفت و دیگر اصلا سخن نکرد معدلت پناه او را به اسد خان

فرمود که فردا وقت بار عام حاضر سازد اسد خان روز دیگر حسب الحکم در زمانیکه خسرو فریدون

منزلت بر تخت سلطنت نشسته بار عام داده بود دستها بر پشت بسته بنظر همایون

و بموجب فرمان دو ساعت نجومی سر و پا برهنه مقابل آنحضرت در آفتاب گرم که از آتش دوزخ

میکرد استاده کردند و در مصنفات متقدمین و متاخرین چنین حادثه غریب که

آورده

آورد و دو بادشاه صاحب خطبه و سکه را از درون حق آنگاه بچنین حال برداشته برون از دو خیل و
چشم از کمال غفلت بکار نیاید کمتر بنظر آمده **نظم** چنین عجایب حالی بسالهای دراز ∴
نه گوش دهر شنیده نه چشم دور دیده ∴ و بنابر آنکه زیاده از حد اعمال قبیحه و افعال ناشایسته
در مدت از وی بظهور رسیده بود در آن شهر شهریار عدل پرور دادگستر بقتل او اشارت
فرمود جلاد غضب از کمینگاه سیاست با تیغ برهنه برآمده چون مرگ ناگهان روی بدو آورد
امیر برید خود را گرفتار اژدهای خشم پادشاهی دیده مضطرب خاطر و مشوش گشت و زبان بتضرع
و زاری گشاده گفت از زمان نواب جنت آشیان تا آوان خسرو گیتی ستان از من بی ادبی و جسارت
بسیار واقع شده اکنون بگناه خویش معترف شده بر وجوب قتل خود گواهی میدهم اما اگر
حضرت سلیمانی بمحض تفضل از گناه من تجاوز فرموده بجان امان دهند احمدآباد و بیدر را که این
زمان بکمند تصرف مسخر صاحب اقتداری بر سر فاتی نفرستاده است باجرای فرمان تسلیم ملازمان
درگاه مینمایم حضرت فردوس منزلت چون بصفت رحم و شفقت از سلاطین روزگار امتیاز تمام داشت
بر بیچارگی و عجز او ترحم فرموده بحکم العفو زکوة الظفر جان بخشی روا داشت و آن خردمند یکی از بردگان
خود را نزد فرزندان فرستاده از حادثه روزگار و تقلب لیل و نهار خبر داد فرزندان او جواب دادند که
تو اسیر شده و آفتاب عمرت نزدیک بمغرب فنا رسیده بواسطه چند روز معدود قلعه چند را از دست
دادن بهتر و عاقبت اندیشی دور است و مقصود ایشان از این سخن دفع الوقت بود و بنابر آنکه متعاقب
آن بخصوصی یکی از معتمدان خود را مخفی فرستادند که اگر از اوضاع مفهوم کردد که خلاصی پدر بدون تسلیم قلعه

میسر نخواهد شد باید که پدر را معلوم کرده شود تسلی خاطر نمائی و از متعلقان عدالت پناه متکفل تسلیم قلعه شدند

نگاه داری که گزندی بدو نرسد و آن مردم را شدت اضطراب بخاطر آورده پنهانی به امیر برندق پیغام نمود که علی

و دیگر فرزندان مرا فرستاده اند که اگر کار از این و آن بگذرد متعهد حصار شوند نگذارم که فرزندان تو

آزاری رسد امیر برندق با طمطراق مطمئن خاطر شده بجانب شاهرخ فرزندان سکاک نمود مجدد از حکم القلعه

شد فیل مست را حاضر ساختند که زیر دست و پای او اندازند و خاطر از دغدغه او پرداخته

بجبر و قهر قلعه را مفتوح گردانند امیر برندق بعجز و زاری درآمد التماس نمود که مرا تحت جای

فلان برج که نشیمن فرزندان منست برده ایستاده کنند تا من خود ایشان را سخن گفته حصاری

چون چنین کردند و فرزندان پدر را دستها بر پشت بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه را

تسلیم میکنیم اسدخان آمده بیرون فلان دروازه بایستد و عهد کند که متعرض

ما نشود و از قسم خواجه سرا و زن در مقام تفتیش ایشان نگردیده آنچه از زر و نقره پوشش و در برد

باشند معاف باشد عدالت پناه آن ملتمس را بدین اجابت کرده امیر علی برندق مرصع آلات سلاطین

سیمینه و جواهر و نقود احمد الفد که ممکن بود با عورات مستوره سپرده تا در زیر برقع گرفته

حصار بیرون آمدند و باتفاق اعوان و انصار راه قلعه او دیگر پیش گرفته احدی از مردم عالم و لشکر متعرض

احوال ایشان نشده اسدخان نخست بحصار درآمده در ضبط اموال و اسباب کوشیده و مناجر

بر ساعت خوش کرده در همان روز بجانب قلعه خرامید شاهزادها و جمیع ارکان دولت از درها قلعه

تا دارالامان سپاه در جلو رفتند آنحضرت قدم بر مسند سلاطین بهمنیه نهاد و در همان مجلس حضرات نخوته

یاد کرده شکر الهی بجای آورد که این سعادت او را نصیب گشت آنگاه شاهزاده بلوخان و ابراهیم خان را

با اسد خان نزد عماد شاه فرستاده التماس حضور موکب والا نمود و بعد از ساعتی از عقب ایشان شاهزاده عبد الله

و علی برید را از برای طلب عماد شاه مرخص ساخت عماد شاه ملتمس را مبذول داشته همراه شاهزادها چون

بحوالی آن مقام سپهر احتشام رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه باستقبال فرموده مجلس بزم آراسته از جواهر

نفایس الجواهر تنگ زربفت دیگر داد و سایر دستگاه و گنج ملعه از انواع لآلی و جواهر و ظروف طلا و نقره

و انگشترهای مرصع دوازده لک هون نقد و دیگر چیزها از اقمشه و امتعه که خامه تیز زبان از تعداد آن عاجز آید

آن عاجز آرد و نقیبه السیف علی برید بود از روی اتحاد و نکته سنجی نظر از طرف عماد شاه در آورد و آنقدر از آنها

که لایق بحال باشد پیشکش وی فرمود باقی جواهر را از ملاحظه بدنامی که سلاطین دکنی بگویند که

جواهر نفیسه سلاطین بهمنیه بالتمام در خزانه عادلشاهیست هرآینه در همان مجلس حضور عماد الملک آنها

یک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعد از فتح رانجور برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر به

شاهزادها و اسد خان قسمت نموده خود غیر از یک غنچه مرصع نداشت آنگاه بعود ر انحطاط آورده بخت

نسبت پدر یوسف عادلشاه عمل فرموده پنجاه هزار هون بسید علی عقیل که بزیور فضل و صلاح آراسته بود

تحویل کرده مقرر فرمود که بنجف و کربلای معلی و مشهد علی الرضا برده بجهة اجر و ثواب مستحقین آن دیار را

بهره مند گردانند و پنجاه هزار هون بسید احمد هروی صدر رجوع نمود که بضعفای ممالک محروسه و اهل علم و استحقاق

که ملازم اردوی ظفر قرین بودند قسمت نمایند آنگاه مولانا شهید شاعر قمی را که از کمال شهرت از تعریف مجرد

مستغنی است در آن وقت از خطه گجرات آمده بواسطه صنعت شاعری کمال تقرب در آن حضرت پیدا کرده بود

حکم کرد که بخزانه رفته آنقدر زر احمر که حملش متعذر باشد بیارد و چون مولانا از رنج سفر فی الجمله ضعف و ناتوانی داشت

تعرض رسانید که روزی که از خطه گجرات متوجه این کار میشدم چندان قوت داشتم چه باشد که بعد از چند

روز که آن ناتوانی عود نماید بدان خدمت مستسعد و سرافراز گردم سلطان سخن مولانا نشنیده گذاشته تبسم کنان گفت

نشنیده که آفتاب در تاخیر و طالب را زیان دارد باید که دو دفعه بخزانه رفته آنچه از دست برآید

تقصیر نکنی و فرصت غنیمت شماری چون این حکم عین مدعای مولانا بود با وجود عدم قوت برخاست بر زمین نهاد شگفته

و چندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانه شتافت و همیانها پر ساخت و بخروارها طلا بیرون برای

آورد و چون خان این خبر بسمع پادشاه رسانید فرمود مولانا راست میگفت که میر قوت ندارد

نزاکت و دقت این کلام بر ارباب ادراک روشن است که هم جانب خود بقطع مسطور است و هم جانب همت

و بعد از آنکه ازین ها بر ذات بخصار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برخیزم تا جمع نقود و جواهر

پس اسد خان امر نمود که برای هر یک از شاهزادها حصه جدا و باقی را در میان جمیع امرا و

قدر مراتبهم و درجاتهم قسمت نماید اسد خان امر نمود و قیام نموده برای هر یک از شاهزادها

همچنان جدا کرده تتمه را بر لشکر بنوعی قسمت نمود که صغیر و کبیر از آن بهره یافتند و در آن محفل که دریای

سخاوت سلطان بتموج آمده بود حسب الالتماس عماد و بنا بر کفایت امیر برید را بخشید و در سلک امرای خویش منسلک

گردانیدند و اسد خان حاکم جابس او شد و ولایت کلبرگه و دیگر و جمیع پرگنات قدیم خارج تحصیل احمد آباد

اقطاع یافت مشروط بانکه بلکه هزار سوار ملازم رکاب نبشته در سفر انجام خدمات نماید بنده مقیم

پس از یکهفته مجلس جشن منعقد ساخته حسین معین و مشخص شد که نخست قلعه رانجور و مدکل را از ... گرفتن

بحاکم

بجا آوردند بعد از ان قلعه ماهور را محاصره کرده مفتوح بعماد الملک سپارند بنابرین کنکاج بخت
شاه عدالت آیین و عماد شاه و امیر برید بدولت و عظمت لاکلام متوجه تسخیر قلعه رایچور شده
ضبط و حراست آن قلعه بمصطفی خان شیرازی که از معتمدان درگاه بود مفوض کردید و چون
ان روزها مهراج فوت کرده پسرش موتمزم بر امراج قایم مقام شده و در ایام آنجه و سر از اطاعت
وی پیچیده رای خیر کور بدفع آنها اشتغال داشت حضرات فرصت یافته از آب گذشته عبور نمودند
قلعه رایچور و مدکل را که بصد سال در تصرف کفار بود محاصره کرده بعد از دو سه ماه تا آن مسخر و مفتوح کردانیدند
شاه جم اقتدار بقلعه رایچور درآمد و تفرج عمارات کرده در محلی که ساخته و پرداخته بسعی عادلشاه بود
بر مسند کامرانی نشست و شاهزادهای عظام و امیر برید و اسد خان و سایر امرای فلک احتشام مراسم
تهنیت فتح قیام نموده شرایط اخلاص بظهور رسانیدند مثنوی همه بوسه دادند روی زمین ✽ نهادند
بر خاک دست آفرین ✽ ببسته میان از پی چاکری ✽ گشاده زبان بر ثنا گستری ✽ که بر خسرو
این فتح فرخنده باد ✽ جهانش مطیع و فلک بنده باد ✽ منشیان بلاغت نشان و دبیران نکته دان
نامه فتوحات لایق و لایح بقلم مشکبار در آورده نزد سلاطین دکن مرسول کردانیدند در ان وقت اعیان حضرت
و ارکان دولت معروض داشتند که حضرت عهد کرده بود که تا قلعه رایچور و مدکل مسخر نگردد بزم نشاط آراسته
نخواهند الحمد لله والمنه که امروز روز کامرانیست بعهد وفا نمایند و دربار رخصت دهند تا بزم عشرت
بیارایند آنحضرت درین مجلس فرمان داده شهر ابراهیم را بطلب عادل شاه فرستاد و بعد از حضور او ندیمان و مطربان
بنغمه گویی و نغمه گویی مشغول گشته در پرده خیرخواهی این ترانه بآواز چنگ و چغانه بمسامع جاه و جلال رسانیدند

همان به که چون بگذرد روز رزم * همی تازه کرد و شبستان بزم * خوشش آید چو دشمن ببیند شکست * برادو بند ازان

بعشرت نشست * زمانی ز شغل جهان بگذریم * بمرجان پرورده جان پروریم * برسم فریدون و ابن

کی * ستانیم داد دل از رود می * چون بت فتان گل اندام باده فام از شیشه های مینا رنگ در کاسه زرین

کرده بگردش آوردند و از نشه آن دماغ شهریاران معطر و تازه گشت اسدخان بر زمین اخلاص نهاد التماس

نمود که جمعی کثیر از کفار اسیر گشته اند از انجا که اشفاق عام است اگر به اطلاق ایشان فرمان مرحمت به

بنده پروری خواهد بود شهنشاه دکن حسب التماس جمیع اسیران را که عدد آنها نه هزار و پانصد میرسید

رهائی داده هر یک را بکلاه و قبای سقرلاط سرخ سرافراز و ممتاز فرمودند و بدین عنایت انجماعت

و دل خط عبودیت داده اکثر طوق چاکری برگردن نهادند و آنحضرت بنابرانکه درصدد تربیت

اسدخان بود و از روز بروز خلوص طویت و صفای عقیدت ظاهر میشد در ان مجلس بزم نزدیک خویش

جلوس داده در پیاله خاصه بدست خود سه پیاله عنایت فرمود و همان پیاله بدست وی داده گفت

چون ما ساقی تو شدیم تو نیز ساقی ما باش و در همین پیاله شراب ده اسدخان ساقی گشته چون از ان

یافت تقربات ساخته نوعی نمود که امیر برید نیز داخل ایشان شده هم پیاله گردید آنحضرت بر زبان مبارک

آورد که مضمون الیهم و کلبهم بظهور انجامید عماد الملک که طالب علم بود آنرا فهمیده هر دو بحث نشستند

خنده و شگفتگی بسیار کردند امیر برید اگرچه معنی آنها را نفهمید لیکن از خنده ایشان ظاهر شده آثار خجالت

بر چهره اش ظاهر گشت و آنحضرت در مقام رفع کلفت و انفعال او شده بمکالمه شریف نوازش فرموده نوید داد که

ان شاء الله تعالی بجای او رفته دار السلطنه بیدر را بتو ارزانی خواهیم داشت امیر برید چون گل نوشکفته خندان

کرنه

نشسته تسلیم کرد و این بیت بخواند نظم بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
آن حضرت این بیت از و شنیده تعجب فرمود و این بیت بخواند مصرع مارا بدین گیاه ضعیف این گمان نبود ملا
ابراهیم استرابادی که استاد آنحضرت بود در فتح رایچور و تعریف آن مجلس قریب بیک هزار بیت نظم و نثر نوشته
جمیع خصوصیات را نموده چون تحریر آنها بالتمام موجب اطناب است بهمین قدر اکتفا رفت القصه مدت
یکماه دران حدود توقف کرده چون جمیع مهمات دلخواه ساخته و پرداخته گردید و اخبار توجه سلطان
بهادر بجانب شادی آباد مندو و دکن متواتر رسید مهمات قلعه ها هنوز موقوف داشته عماد شاه بمستقر دولت
خود شتافت و عدالت پناه بدار الخلافه بیجاپور تشریف برده بوعده وفا فرمود باین شرط که قلعه
کلیانی و قندهار بکشش نماید احمد آباد بیدر را بعد از شش ماه بار بوی داده روانه الصوب ساخت گویند
دران سفر روزی در دایره عماد الملک مهمانی شده عماد الملک چند خوان پر جواهر که از بیدر
تکلیف بسیار کرد در جنب اتفاق چون بعد از چند روز عماد الملک مهمان اسمعیل عادلشاه شد بر یک
طبقه مجلس دوازده هزار سوار عرب از همه جنس و اسپ تمام یراق بنظر در آورد و گفت اینچه در مدت
سلطنت حاصل کرده ام و بمرات من رسیده این است که میان این جماعت که هر یک در شجاعت مرد ا
رستم را بنظر در نمی آورد و دنگش مسکم عماد الملک تحسین و آفرین کرده گفت اگر ما نیز چنین جواهر نفیسه بدست
می آوردیم ما هم از دست نمیدادیم در سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه امیر برید کلید قلاع و نقاره فرستاد
عدالت پناه عازم تسخیر قلعه کلیانی و قندهار گردیده دهلی و سراپرده بیرون زد و شاهزاده را از
بیجاپور طلبیدن فرستاد و امیر برید ملتجی برهان نظام شاه شده طالب حمایت شد برهان شاه ایلچی به بیجاپور

فرستاده التماس نمود که چون آن امیر برید حقوق بسیار درین سفرها بر مخلص از سر لشکرکشی بر الصوب درگذ

دوستان را رهین احسان ساختند عدالت پناه جواب داد وقتی که شما در مقام گرفتن قلعه ماهور بودید مرا

ما چنین التماس بوقوع نیامده بود اجابت نمودیم و حسب الاشاره فسخ عزیمت صوب برید نمودیم لیکن چون از

زمستان است و درخانه نشستن مطلوب نیست سیر و گشت مملکت به تخصیص ملک برار و شولاپور که جا

یافته باید که امرای سرحد آن برادر بعنوان دیگر تصور کرده خوف و هراس بخود راه ندهند و بحال

باشند برهان نظام شاه که خاطر عاطر از ممر سلطان بهادر جمع کرده خطابات شاهی و چتر شاهی یافته بود

نمود که سلطان بهادر مملکت برار و بیدر و غیره رجوع کرده سزاوار آن است که از گفته این جا

تخلف نورزند و حال مستقبل را همچو ماضی خیال نکرده گوشه نشینی و سلامتی را بهتر دانند

این جواب بعدالت پناه رسید که از بیجاپور نهضت فرموده در بهمن علی تشریف حضور

بر پیغام مذکور نماز مغرب و عشا کرده سوار شد روز دیگر قریب شام با چهار صد سوار از خیل خاصه

نلدرک که از دامن آن میگذرد و نماز مغرب و عشا بجا آورده ایلچی نظام شاه را رخصت کرد

نمود که آنچه بر ما بود بجای آوردیم اکنون منتظریم که آن را در عنایت خود ظاهر ساخته چنانکه

بمیدان مبارزت جولان نموده بودند این بار ز بعد آن خرامیده دریای پرجوش و خروش تیغ

هنران تفرج نمایند برهان نظام شاه آنچه در خزانه داشت صرف لشکر کرده باتفاق امیر برید

بیست و پنج هزار سوار توپخانه بیشمار ارکان خیر شکستهای سابق کوچ بکوچ متوجه سرحد عدالت

عدالت پناه عرض لشکر بخاطر آورده دوازده هزار سوار اقلیم سرنوشتان که عبارت از

بلند

باشند در آمد هفت هزار غریب و سه هزار غریب زاده و باقی راجپوت و افغان و دکنی بودند بموجب
حکم غریب زاده و راجپوت و دکنی شده از فرق تا بسر سم مرکوب غرق آهن و فولاد بودند و
مولف این کتاب از لشکر خان نایب عرض ابراهیم عادلشاه ثانی شنیده که او میگفت
پیش عارض لشکر اسمعیل عادلشاه بود نقل میکرد که آن حضرت در صبح آن روز که جنگ صف
خواهد شد مرا طلبیده گفت همراه اسدخان رفته بهر نوعی که او تجویز کند صفها بیارائی
سخن در ملازمت میمنه ان اسدخان مسطح که بیرون لشکرگاه بود برآمده لشکر بالتمام در آنجا حاضر ساخت
اسدخان آنمقدار غریب زاده و راجپوت و دکنی که در میان خاصه خیل پادشاهی نوکر امرا بودند
همه را آنجا جمع کرده سنجر خان ولد میرزا جهانگیر قمی را که در سلک امرا انتظام داشت سر آن
جماعت ساخته هراول گردانید و گفت اکثر غریبان پیر شده اند و شما جوان و نوخیزید امروز روز
مردانگی شماست و خود چنانکه مقرر بود میمنه را اختیار کرده میسره را بمصطفی آقا و سکندر آقا
و خوشکلدی آقا که از امرای رومی بودند و بمزید تهور و جلادت اتصاف داشتند مقرر گردانید و قلب را
جهة شهریار خویش کرده چون افواج نظام شاه جوشان و خروشان در کمال عربده و صلابت پیدا شدند
عدالت پناه سلاح در بر کرده و بر اسپ عراقی گلگون موسوم بزبرد سوار گشت و به افواج قلب پیوست
و چون چتر و علم و بیرقهای فیلان نظامشاه همه سفید بود و درین وقت همه بنظر در آمد آن حضرت
پرسید که این علامات کیست و گفتند که رایات نظامشاهی است که سلطان بهادر داده است و درین
حرف و حکایت بودند که افواج هراول پیش رفته طرح جنگ انداخت و هراول نظامشاه را که خورشید خان

بن ... خان بن ملک شه نظام الملک ترک بود بوسیله اول از پیش برداشته تا افواج عقب رسیدند در این اثنا

افواج میمنه و میسره و قلب به یکبار حمله آورده جنگی که چشم روزگار از ابتدای آفرینش تا این

زمان مشاهده نکرده بود بوقوع پیوست شعر چنان دست در ضرب بی اختیار ، که دست ماند بی قبضه

زکار ، ز بس دست افتاده بر دست کین ، ز بس سیلی شد از زده روی زمین ، فتادی نبود دست از جسم باز

ز غیرت گرفتی گریبان چاک ، چو از تن فتادی سر کین ، ز اعراض کندی به دندان زمین ، ز بس بود از

تیغ کین قطع و وصل ، نمی شد بهم تا رخ شسته وصل ، بدان گونه شد آدمی خوار زار ، که خاک از رسیدن

کنار ، تا در آشیان تیرکش از طایر تیر نشان بود زاغ کمان از هوای دست بهار اداگوشه ... شد

و تا زبان تیغ نهنگان دریای هیجا نهنگ آسا سراسر دندان گشت شیر بیشه شجاعت ...

کین نبود نظم تیر جان یافته ز وصل کمان ، تیغ باریده زهر سام ، آن شسته چو نور در ماه ...

وین روان همچو روح در اجسام ، چنانچه رسم زمان است چون نزدیک شد که بی تعلقه مخصوص گردد

و دیگری مغلوب گرفتار شود خورشید جان نظام شاهی گشته شده افواج ایشان باشد شیات التعرض

از هم پاشیده و برهان شاه مردم عادلشاهی در میان گرفته نزدیک بود که به انخفاض اسپی ...

کرد ناگاه جمعی از سلحداران یکاری مانند شیخ جعفر و شیخ عبد اللطیف وغیره که در رسیده ...

شمشیر بادشاه خود را خلاص کرده به احمدنگر بردند و غنایم بسیار از همه قسم نصیب عادلشاه شد

حکم لا شئ الا وقد ثلث در این جنگ نیر عدالت پناه مظفر گردید و فیروز جنگی او بر همه کس ظاهر

آن فتح بنام غریب زاده اشتهار یافت و در آن جنگ عزت و آبروی تمام بهم رسانید بسیاری از ایشان

بلند

مناسب سر افراز گشتند گویند دیگر میان عدالت پناه و برهان نظام شاه جنگ واقع نشد بلکه از
مردم اکابر مثل شاه طاهر و فتح الملک دکنی واسطه شده لوازم صلح در میان آوردند و در سرحد با یکدیگر
ملاقات کرده چنان قرار دادند که شاه عدالت پناه ممالک قطبشاه متصرف گشته و برهان الملک مملکت
برار از جوده عماد الملک بیرون آورد بنابرین شهریار عادل در سنه اربعین و تسعمایه با حضار امرا فرمان
داده امیر برید را از خود ساخته باتفاق او با لشکر جلادت آیین متوجه تسخیر ولایت تلنگ گشت
و نخست قلعه کوبل کنده را که شاهر قلاع تلنگ است و در سرحد واقع شده بود مرکز وار در میان
گرفت فرمانروای آن دیار سلطان قلی قطبشاه مراعات حزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله نشتافت و
از گلکنده که دار الملک او بود حرکت ننمود و اکثر لشکر خود را با پیاده های بسیار بمدد اهالی بامرد
و نمود و میان اسد خان و سپاه تلنگ چند دفع جنگ صعب واقع شده در جمیع معارک فتح و نصرت
نصیب اسد خان گردید و بسیاری از ولایت تلنگ بضبط در آمده رعایا و بومیه مطیع
و منقاد گردیدند و در قلعه کلکنده قحط و با شیوع یافته نزدیک بود که بامان پیش آمده حصار
را تسلیم نمایند که ناگاه بحکم قادر بیچون ذات خجسته صفات سلطان حمیده خصال از آب و هوای آن دیار بی
مزاج بهم رسانید مواد فاسده حصن حصین بدن را احاطه نمود و اعتدال چهار عنصر بر هم خورده صاحب تاج
و تخت سر بر بالین ضعف و ناتوانی نهاد و لیعبت هرچه تمامتر اسد خان و امیر برید که بهیئت عارت
ممالک تلنگ قیام مینمودند طلب کرده گفت آب و هوای این حدود با من موافق نیفتاد و میخواهم که شما را
برای تسخیر قلاع تلنگ نگاه داشته خود بشهر حسن آباد بروم و بعد از حصول صحت مزاج باز مراجعت نمایم

ایشان قبول این معنی نموده مقرر شد که روز دیگر علی الصباح در پالکی نشسته روانه گردد فاما پیش از
که چهارشنبه شانزدهم ماه صفر سنه احدی و اربعین و تسعمائه بود به بهانه اسهال و تب محرقه بجوار
رحمت ایزدی پیوسته بساط مسارعت را انطوی در چید اسدخان فوت آن حضرت را مخفی داشته
جسد نفیس او را در دو پاره محفه گذاشته در پالکی نهاده و برقع انداخته بدان بهانه که یکی از اهل حرم
به بیجاپور میرود شب هنگام روانه قصبه کوکی گردانید تا در جوار پدر بزرگوارش مدفون سازند و خود
بر بن یکدست اسدخان امیر برید و سایر مردم معتمدان دولتخانه را طلبیده از آن قضیه آگاه گردانید
و از دیگر شاهزاده ابراهیم سلطنت برادر بزرگ ملوخان راضی بنود و لیکن بیاری از امرا اسمعیلی
زبان داشتند اسدخان در مملکت بیگانه صلاح دولت در عدم تعین پادشاه دیده بهانه
از ایشان پیغام داد که چون جلوس را ساعت خوب نیست بجشن آباد گلبرگه رفته تا از ارواح اجداد کبار
همت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع خواهد شد آنگاه ایشان چون قبول این معنی نمودند
پای قلعه کوول کنده کوچ کرده هر دو شاهزاده را بتدبیر و حکمت به جشن آباد در رسانید و
پادشاهی شهزاده ابراهیم راغب تر و مایل تر بود لیکن چون ملوخان پسر بزرگ بود و عادلشاه او را ولیعهد
ساخته بود هر اینه در شهر جشن آباد آن شاهزاده خردمند را بر چار بالش سلطنت متمکن ساخته
ابراهیم را در قلعه مرج محبوس گردانیده آرام بست هر وی منقول است که اسمعیل عادلشاه
سخی بود از غایت علو همت به تحقیق دخل و خرج مملکت التفات ننمودی و طریقه عفو و اغماض
دشتی جرایم و آثام اهل عصیان پا بوده التفات کرده و در تکلف ماکولات و ملبوسات کوشیده زنان او

در نجلی

در مجلس هر کز بلفظ فحش نگوید گویا کشتی عقل کامل و فراست تام داشت در تصویر و خاتم بندی و تیرگری
و زرنگه نهرانی بی نظیر بود و در علم موسیقی و شعر فهمی علم تفوق بر اقران و امثال افراشته پیوسته با
مردم مصاحب طبع صحبت داشتی و مجلس بهشت مرتب را بوجود فضلا و شعرا آراسته بهم ندیمان دل
گو صحبت فرمودی وفائی تخلص می‌نمود و هیچیک از سلاطین دکن بمتانت و لطافت وی سخن نگفته
و این اشعار منسوب بدان سرکار است غزل دل خوبان ز قید مهر آزاد است پنداری :: ندارد لطف دلبر داری
بر جور و بیداد است پنداری :: مرا صد محنت از عشق تو بر دل میرسد هر دم :: دل ویران عاشق
محنت آباد است پنداری :: ز عشقت آتشی دارم بدل گر بر کشم نالش :: نصیحتهای پیرزنان
باد شهبات پنداری :: ز عشقت قامت سرو سهی را مانده پا در گل :: دلش صد پاره از یار دل
از او دست پنداری :: دل زلیش وفای آن جهان جمع کرده با تیر بین :: که پیکانش بجای هم مرغ افتاد
سنت پنداری :: ایضا :: شب هجر جز گریه کاری ندارم :: بجز دیده اشکباری ندارم :: نشستی نگردد
بکار فراق تو چون شمع :: بر از اشک حسرت کناری ندارم :: من و عشق و رندی و کوی مغان ::
بره سلامت گذاری ندارم :: از آن با غمش خو گرفتم وفائی :: که غیر از غمش غمگساری ندارم ::
ایضا :: دل بزلفش حکایتی دارد :: از شب غم شکایتی دارد :: تا کی از اهل دل وفا طلبی :: بیوفائی نهایتی
دارد :: چون دل مخمورم ز غصه بیار :: با رقیبان عنایتی دارد :: دل بحسنش ز آه من شد نرم :: آه عاشق
سرایتی دارد :: ای وفائی مثال استممش :: که ستم مرغایتی دارد :: ایضا :: نداری شیوه غیر از جفا دانسته با ما ::
نداری قدر ارباب وفا دانسته با ما :: مرا سودای زلفت از رقیبان ساخت بیگانه :: تو گشتی یار رقیبان آشنا

دانسته باید :: جراحت‌ها که دارم بر دل از مژگان خونریزت :: ندارد هیچ امید دوا دانسته باید :: تا حسن تو شد
بدلربای مشهور :: در عشق منم به بینوائی مشهور :: در راه وفا تو سر بریده باک :: زان رو شد نامم بکوی وفا
مشهور :: ایضا :: ترک سر کوی تست ای وفا بکنی :: با غیر بکالش آشنائی نکنی :: گر یار کند از تو جدائی غم نیست
باید که تو از یار جدائی نکنی :: چون بر شدی ز صبح هجران می باشی :: از صحبت با اهل کرم گریزان
چون رفته ز الفت جوانی از کف :: ننوشته ز دیده اشک ریزان می باشی :: گویند در ایام
آن ایام دو شاه عالیجاه بصنعتی و قولی ساخته بساز ندهای فارسی زبان سکندر نهند و جوانان فقها
و نرا کتها بکار برده بود مردمان کامل صاحب وقوف را حیرت بر حیرت می افزود مولانا شهیدی
که از جمله حضار مجلس بود از مشاهده آن حالت در شگفت مانده معروض داشت که ای شاه عجب نوازش ساز
بیشمار از آنجا که خلق کریم و لطف عمیم داشت بجواب سرافرازی بخشید مولانا مسعود عالی محمود عالم
پناه از مملکت بدخشان دکن است و نهال عمر و زندگانی که همواره سرسبز و شاداب در این بستان
نماید رفته از چه روست که بنقش و صوت فلدی بیشتر از نقش و صوت هندی رغبت میفرمایند
شاه پرویز منش جواب داد که در آن مدت که من طفل رضیع بودم پدر والا گهرم سلطان احمد کاشی
تمام روانه بلده شاده ساخته عمه ام دلشاد آغا در الکلیف آمدن این صوب نمود و او ز اندک فرصتی جمعی از
خوانین هند آمده علامان کنیزان گجراتی و حرمسرا خوش الحان نغمه پرداز چند از همراه آورد که صد مکار
هندی بود و کردید و در حرم سرا اثری از ایشان نماند و عمه متکفل تربیت من شده چون سن سال
گشتم بکنبد داد متعلمان فارسی زبان للهای ترکی دان صاحب صنعت بر من گماشت از اختلاط

و همزبانی با اهل هند مانع آمد چنانکه احدی را یارای آن نبود که در مجلس من بغیر از فارسی و ترکی حرفی بر

زبان جاری بسازد و بدین بهره مت طبیعت را بالصحبة و همزبانی طایفه هند رغبتی و الفتی نیست و از نقش و

صوت الحان حظی و لذتی ندارم و این عطیه ایست آسمانی نا اهل را چاشنی این نعمت نچشند و

بخاصان این تربیت نه هند و بید در قابل شعر بیدرد را تب محبت کجا دهند کیفیت عشق را

ناکرده هند

جان بحق سپردن اسمعیل عادل شاه و متمکن گشتن ملوخان شاهزاده کلان بر تخت سلطنت

زمانی که شاه رضوان پناه اسمعیل عادل شاه این دیر سپنج را وداع میکرد و چون دیگران

اینجهان را با دل پر حسرت بدیگران می سپرد به اسد خان وصیت نمود که اگرچه میدانم که ملوخان

قابلیت سلطنت ندارد اما شفقت پدری باعث میشود که او را که فرزند بزرگ است ولیعهد

گردانم و ترا وکیل مطلق سازم تا اسم بادشاهی بر او بوده امور مملکت جزوی و کلی بتو رجوع باشد

باید که او را قایم مقام من دانسته در تشیید اخلاص و اعتقاد خلل راه ندهی که مرا اعتماد کلی بر

اصابت رای و دولتخواهی تست و جمیع امرا و سپاهیان جمع در احضار ساخته در اطاعت ملوخان و بزرگ داشتن

اسدخان لوازم وصیت بجای آورد لیکن بعد از فوت آن حضرت شاهزاده ابراهیم که پیوسته

با خیال سلطنت هم آغوش بود بعضی از امرای تاج پوش را با برخی از مردم خاصه خیل با خود متفق

گردانیده اراده نمود که در پای قلعه کوپل کنده بر مسند دارای جلوس نماید و ملوخان این معنی را فهمیده او نیز

بسیاری از خیل و حشم را مطیع و منقاد خویش ساخته نزدیک بود که در مملکت یکانه فتنه عظیم روی

نماید و از شامت و نحوست آن فیل و اسپ و سایر اسباب بادشاهی بدست خصم افتاده نایره فساد شعله

کنند اما از میامن حسن عقیدت خلفای اصفهان و رای صواب نمای او اطفای آتش فتنه شد چه وقتی

که میان برادران ابواب منازعت و مخالفت مفتوح گشت قطبشاه فرجه یافته سوار و پیاده جمعی برای [illegible]

گرد آمدند که گاه و بیگاه بر اردوی عادلشاهی تاخت برده در تاراج و مزاحمت تقصیر نکنند هر که از [illegible]

زنده بدست بیاید گوش و بینی بریده جهت عبرت دیگران زنده بر میدهند بنابرین هیچکس از اردوی او در [illegible]

همه و آب و علف قدم از دایره بیرون نمیتوانست نهاد و امرا با تمام بکار شاهزاده‌ها گرفتار شده [illegible]

نصرت خصم می‌پرداختند ازین سبب قحط و شورش عظیم در لشکرگاه پدید آمد راه نجات [illegible]

بر روی مسکنت [illegible] امیر الامرا اسد خان که از امرای صاحب وجود بود و بزرگی و حشمت او در [illegible]

ذات همت بر دفع این نزاع گذاشته در اصلاح فساد کوشید بعضی از مردم شریر که [illegible]

و شاهزاده‌ها را برین راه میداشتند بقتل رسانیدند و بعضی را حبس کرد و امرا و خاصه خیل را

از رفتن بخانه شاهزاده‌ها منع کرده حکم فرمود که هر روز همه مردم در بارگاه پادشاهی جمع [illegible]

با هیچیک از برادران همراهی ننمایند تا آنکه ساعت خوشی گردد بالاتفاق همگنان آنکه شایسته سلطنت

باشد بپادشاهی بر داریم و باین سخن هر دو شاهزاده و جمیع لشکریان تسلی گشته گفتند ما از [illegible] صلاح

اسد خان بیرون نیستیم اسد خان نخست جمعی را بدفع مردم قطبشاهی که اعلام جرأت افراشته

مزاحمت بسیار میرسانیدند هر روزی بسیار از رجاله لشکر را گوش و بینی می‌بریدند با مردم [illegible]

و بعد از تادیب ایشان به شاهزاده‌ها که تنها مانده بودند و بجهت محافظت ایشان جماعتی [illegible]

بودند پیغام داد که منجمان متفق اللفظ و المعنی اند که تا ده روز دیگر جهت جلوس ساعت خوب نیست

تا آن

56

تا آن وقت در ملک بنگاله بود از صلاح دولت دور می نماید اگر رضا باشد کوچ کرده بملک خود روم
و در حسن آباد و زیارت مرقد مخدوم سید محمد گیسو دراز بجای آورده جلوس نمائیم ایشان ناچار بحکم
آن امر گروه بزرگ محاصره نمودند و کوچ بکوچ بحسن آباد آمده اسد خان با خوانین حرم سرا و جمیع امرا در باب
تعیین بادشاه مشورت نمود اکثر گفتند که بموجب وصیت غفران پناه عمل باید نمود اسد خان با ایشان
بالضرور همداستان گشته چون مهد است که با وجود استقلال شاهزاده ابراهیم اینمعنی صورت نخواهد
بست تخت او را تصفیه کرده شد ملوخان را بر تخت موروث متمکن گردانیدند و بعد از رسیدن بیجاپور
چون از اوضاع ناملایم آوازه بود شاهزاده ابراهیم را بچند اسپ بو لوجی خاتون سپرده در محافظت او
مبالغه نمود و از امر وکالت استعفا جسته و بهمان دکنی آن خدمت رجوع کرده بملکوی که اقطاعش بود
روانه شد ملو در آن عرصه احوالی دید بمقتضای جوانی بشرب شراب و استماع نغمات مشغول گشت بلکه چون
قرین ملاحت بود امور کلی لازمه آن صفت ازو بوقوع می آمد و ترک وزیر به هزل مزاح و بازی
و دیگر کارها که مناسب حال بادشاه نباشد مشغول گشته خلائق آن مملکت ازو متنفر شدند و برادری نطیبور
نعمه آن خباثت اتفاقا پسران اصحاب جمال مشغوف گشته کار بجائی رسید که پسران مردم متعین و بزرگ را جبرا بحرم
از خانه ها برون کشیدند تا آنکه از یوسف شحنه دیوان که از امرای کلان تاج لوش بود طلبید و او ازین
اینمعنی ابا کرده ملوخان آتش غضب برافروخت و جمعی را مامور کرد که پسر یوسف را بجبر و قهر گرفته بیارند
یوسف اگر در مقام ممانعت باشد بقتل رسانیده سرش از تن جدا کنند یوسف برین داعیه مطلع شده
مردم پادشاهی را دیت تبلیغ نمود و در همان روز علانیه روی است اهل و عیال خود در امر داشته بافوجی از لشکر

خاصه بجانب قصبه کنور که اقطاعش بود روان شد و قصه کاوه آهنگر بوضوح پیوسته دیگر مردم هرکه با او همدوش بودند

در آن روز با فرزندان خویش متوجه اقطاع گشتند ملوخان از هجوم عامه ملاحظه کرده بمعاقل کند رسید بوبوجی

خاتون والده اسمعیل عادلشاه از مشاهده آن حال دلگیر گشته بر قلع ملوخان عازم و جازم گشت و بیوسف پیغام

کرد که فلانی شایسته سلطنت نیست باید که او را اعزل کرده شاهزاده ابراهیم را مقلد قلاده پادشاهی

کرده آید یوسف یکی از محرمان خود [illegible] باسدخان فرستاده حقیقت حال را اعلام کرد اسدخان گفت من از ابتدا

اطوار ناپسندیده ترک بیجاپور کرده در اینجا نشسته ام و بنا بر آنکه صغیر و کبیر و وضیع و شریف از اعمال ملوخان

رنجیده دل [illegible] سلطنت وی نمی بینم سزاوار آن است که صلاح دولت خود و دودمان عادلشاهی منظور داشته مهد علیا

بوبوجی خاتون [illegible] باید از آن بیجاپور [illegible] یوسف از نحوه اسدخان مطمئن خاطر گشته کسان بوبوجی خاتون را

مقضی المرام رخصت معاودت نمود و بموجب اشارت بلقیس الزمانی در روز موعود با [illegible] سوار یوسف

از قصبه کنور ایلغار کرده وقت شام به بیجاپور رسید و بیدرنگ درون قلعه ارک شده نورخان [illegible] از

که تقدم مخالفت پیش آمده بود کشته ملوخان را مقید کردانیده و بحکم بوبوجی خاتون آن بیچاره را [illegible]

حکومت مع شاهزاده الوخان که برادر اعیانی او بود مکحول کردانیدند شاهزاده ابراهیم را از آن جانشین برادر کرد

چو دهر افکند افسری بر سری ❊ نهد آسمان بر سر دیگری ❊ و افغان اخبار سلاطین کامکار رقم خامه سحر

که از وقایع و قضایای ابوالنصر ابراهیم عادلشاه چنین بیان میکنند که او پادشاهی بود شجاع و مردانه

غایت تهور خویش بی باکی در بر کرده مانند سیل تند رو از نشیب و فراز نمی اندیشید نا برین [illegible] همه

صیت حلم و خلق اعلیحضرت سلیمانی ابراهیم عادلشاهی خلد الله ملکه و سلطانه [illegible] در بسیط زمین منتشر گ

واران

و از آن وقت که مفاتیح کنوز سلطنت بکف آورد و قبضه امید آن خدیو دکن در آمد ما دام الحیوة
مانند افراسیاب بنفس نفیس لشکرکشی و صف آرائی پرداخته مهر گرد از تیغ گذار گشت و بمضمون این بیت عمل نمود
ملک را گر قرار خواهی داد ❊ تیغ را بیقرار باید کرد ❊ تذیب ارعب منه کل غضب ❊ فلولا الغمد یمسکه لسال
از افواه شنیده شد که او اراده جنگ صف با نظام شاهیه و غیره دست داده و بنفس خود در جمیع
آن معارک حاضر بوده در لوازم شجاعت و جلادت تقصیر نکرده اما چون سهم نصرت چنانکه باید در طالع
آنحضرت نبود رایت فیروز جنگی در تمامش منکسر و زایل شده بود در هیچ یک از حروب او علم فتح و فیروزی
گشت مگر در جنگ او با جان ... او نخستین بادشاهی است از آن دودمان عالیشان که از کیش مذهب و جد اصحاب
نموده ائمه اثنا عشر از خطبه بینداخت و ملت حنیف حنفی را رواج داده شعایر طایفه امامیه را
برطرف ساخت و تاج سرخ دوازده ترک که در آن عصر از شعار سپاه شیعه بود و در عهد اسمعیل
عادلشاه بتقلید و متابعت سپاه ایران جنود عرب و عجم بود با تمام تاج پوش شده بودند فرمان سریع
النفاذ صدور یافت که هیچکس بر سر ننهد و بر هیچ زمان بنوع عادت دکنی و حبشی را نوکر گرفته پیاده از چهار
صد غریب انداز در میان نوکران خاصه که عبارت از خاصه خیل باشد نگاه نوازند و از امرای غریب
غیر از اسد خان لاری و خوش کلدی آقا رومی و شجاعت خان کرد همه را از امارت معزول ساخت و دکنی
و حبشی را بجای ایشان نصب کرده بطریق خانه نظام شاه و عماد شاه کوره راوت بهم رسانید و از میان
ارکان دولت از جمله سه هزار غریب نوکر خاصه که همواره ملازم رکاب سعادت انتساب اسمعیل عادلشاه
بودند چهار صد را مقرر کرده باقی را رخصت کردند تا ایشان پراکنده شده بگجرات و احمدنگر و سایر بلاد

وکشتافته و از امراء رای بیجانگر از جماعت قریب سه هزار غریب بامی الوگرفته درغربان کوشش

و برای خوشی ایشان حکم کرد که در شهر بیجانگر مسجد در محله ایشان بنا نمودند و در دیوانخانه مصحف بکرسی گذاشته حکم

کرد که هرگاه غربا حاضر شوند بطریقی که رسم سلام پادشاهان باشد کلام الله را سلام کرده سلام و قیام

نمایند القصه در دولتخانه عادلشاه هزار دکنی و حبشی که اکثر کوره راوت بودند بهم رسیده قواعد اسمعیل عادل

برهم خورد و همچنین دفتر فارسی را بخلاف ازمنه سابق برطرف کرده هندوی ساخت و بهادر خوجه

کرده ایشان را در مهمات دولتخانه صاحب دخل کردانیده و به اسدخان فرمان که از لشکر دکنی نگاه داشته شیعه

روافض دور گرداند اسدخان از جمله یکهزار غریب چهارصد انتخابی نگاه داشته باقی ششصد نفر را

فرمود اما تغیر مذهب شیعه نکرده همچنان در لشکر و اقطاع او در اذان کلمه علی ولی الله میگفتند

و دست گشاده نماز میکردند ابراهیم عادلشاه بجز تغافل چاره نداشته اغماض عین مینمود و بسال

دیگر از جلوس بجانب بیجانگر لشکر کشیده قرین حصول مقصود بلده بیجاپور معاودت نمود و دبدبه و طنطنه

شوکت اسدخان از زمان اسمعیل عادلشاه افزون گشته دوست و دشمن از و حساب میگرفتند و شرح و بسط

این داستان آنکه چون سیورای حاکم بیجانگر که هفتصد سال پادشاهی در خانواده او بود فوت شد پسر او

که در عنفوان جوانی بود جانشین گشته چند روز او نیز کوس رحلت جانی فرو کوفته هیچ روز دولت

را بکر و فر که رسید و بروی راه فنایش گرفته کاخ و ایوان فرماندهی را به برادرش سپرد

نیز هنوز از بوستان سلطنت گل عشرت نچیده بود که فلک ستمکار اطوار خوش ظاهر ساخته

خاک وجودش باد نیستی برداد و پسر دو ساله او ولیعهد گشته تمراج که از امرای کلان

ان

58

آن دودمان نبود بنور عقل و کثرت تجربه روزگار اتصاف داشت بر او مسلط گشته راتق و فاتق مهمات
آن مملکت شد و جمیع امرا و ارکان دولت از او در کمال خوشنودی بوده از سنه ست و تسعین و ثمانمایه تا سنه
خمسه و ثلثین و تسعمایه بدولت و کامرانی گذرانید لیکن هرگاه صاحب تخت بحد رشد و تمیز رسید او را
بزهر و غیره از میان برداشته طفل دیگر از وارثان مملکت را بنام سلطنت اختصاص میداد و چون تمراج فوت
نمود رامراج قایم مقام او شد دختر ولد سیورای را بعقد خویش درآورده بدین نسبت استقلال او از حد گذشت
جمعی کثیر از اعوان و انصار خود را بمرتبه امارت و سروری رسانیده بسیاری از امرای قدیم آن خاندان را بانواع
در بند حیل پامال ساخت و اراده نمود که یکبارگی کسی از آن دودمان را بر تخت بیجانگر ممکن نساخته علانیه
خود متکفل ریاست خلق شود بعضی از امرا و رایان اطراف که در قدیم الایام از چاکران سیورای
بودند بر او شوریده در مقام ممانعت شدند و رامراج ناچار گشته روشش پیشین گرفت و یکی از
طفلان صغیر السن را که میگفتند از احفاد برگزیده اسم پادشاهی بر او اطلاق کرد و خالوی
او هوج ترمل را که خالی از شایبه جنون نبود و از اسم بی معنی مستغنی میگردید بمنصب امارت رسانیده
بعد از عهد و سوگند تربیت و پرورش آن طفل باو رجوع کرد رامراج در مدت پنج شش سال امرای
را که با وی گردنکشی میکردند در لباس دوستی مستاصل گردانیده از ایشان اثری نگذاشت و یکی از
غلامان خود را بأعلی مرتبه بزرگی رسانیده بیجانگر و رای زاده را باوی سپرد و خود باستیصال رایان
که مانع پادشاهی بودند بالشکری عظیم از دار الملک حرکت کرده متوجه اطراف ممالک گشت و دو سه نفر از
رایان بحدود دو چار پنج نفر از رعایا را بقتل آورده قلاع و بقاع ایشان متصرف گشت و بقصد قلع و قمع

نهال دولت یکی از رایان بزرگ که در منتهای جنوب بیجانگر رایات عظمت افراشته به استظهار جبل و خندق

و قلاع محکم اطاعت رامراج نمیکرد و دو ان شد و قریب شش ماه بمحاصرهٔ یکی از حصار آن نخد و مشغول گشت

در آنمدت جنگهای عظیم در میان ایشان واقع شد و غالب از مغلوب متمیز نگشته نقود خزانه که همراه رامراج

بود بالتمام صرف آن مصلحت شد بنابرین بغلام خود نوشت که بیجانگر رفته از خزانه بیجانگر نقد که صرف

سفری باید غلام دروازه خزانه گشوده چون چشم وی بر گنج جواهر افتاد از راه رفته اعلام بغی و طغیان

برافراشت و بسره اجرای از خانه برآورده و بهوج ترملراج را از حوکر و اسیه بگرفتن خیل و حشم

مشغول شد رایان اطراف که از رامراج خایف بودند اطاعت وارث ملک کرده بسرعت برق و باد

به بیجانگر شتافتند و قریب سی هزار سوار و پیاده بسیار در آن بلده مجتمع گشته بمشورت بهوج ترملراج

آن غلام را بدان بهانه که بر رامراج گرویده است و محل اعتماد نیست بقتل رسانیدند و این خبر

یافته رامراج با خصم قوی صلح کرده عازم مراجعت گشت چون از آن طرف کوچ کرد اکثر امرای

قدیم بیجانگر ترک رفاقت کرده بخدمت وارث مملکت شتافتند و رامراج صلاح در جنگ ندید

بسیاری از اطراف را بقید تصرف آورد و برادران خویشان را ترتیب نموده و اقطاع جوب داد

لشکری فراهم آورد و دو ماهند رایان دیگر او نیز به آن ولایت که بتصرفش در آمده بود دفاع

کرده در صلح رو بعد از آمد و شد و رسل و رسایل چنان مقرر شد که بیجانگر از رامراج بود و

در ولایت باشد پس رایان اطراف و امرای کلان خاطر جمع کردند و رامراج را با بهوج ترملراج

هر یک روانه مضاجع خویش شدند حالوی مهربان دیوانه را دغدغه سروری بخاطر خطور کرده

اچتبد او برادرانش و خواهرزاده را خفه نموده قدم بر مسند بیجانگر نهاد و امرا در ابتدا چون از نسل شاهی
رام راج که مرد اجنبی بود ننگ و عار داشتند بپادشاهی او راضی گشته مطیع و منقاد شدند اما در آخر
بدان سبب که با اعیان و اشراف ملک شیوه تکبر و نخوت پیش گرفت از وی متنفر شده بر رام راج ابواب
دوستی مفتوح گردانیده و نامه‌های اخلاص آمیز مرسول داشته التماس قدوم نمودند تیموج رام راج
بر این معنی مطلع شده رسولی با شش لک هون نقد و دیگر تحف و هدایا بدرگاه اسمعیل عادلشاه فرستاد
که درین وقت جمعی از نوکران این خاندان که بر مسند غرور جاه متمکن اند خیال گردنکشی بخود راه داده در
استیصال این دولتخواه میکوشند و چون غیر از آن حضرت فریادرسی ندارم التجا بآن قبله
حاجات آورده ام اگر مبلغ مرسول را صرف مایحتاج سفر کرده رایات امداد و اعانت برافرازند
و این مخلص را ازین ورطه خونخوار نجات بخشند مدة العمر غاشیه عبودیت آن حضرت بر داشته قدم
از جاده اطاعت بر نخواهد داشت و هر کوچی را که خواهند کرد سه لک هون تسلیم بندگان درگاه خواهم نمود
ابراهیم عادلشاه بر عجز و بیچارگی او ترحم فرموده و وعده نقود احمر منظور داشته باستصواب اسدخان
بقبول التماس زبان گشود و در سنه اثنا و اربعین و تسعمایه از سریر خلافت کمر بسته برآمد آن صوب گشت
رام راج و برادران او در حوالی کوندواره این خبر شنیده دانستند که لشکرکشی آنحضرت را باعث
کیست و خیال منزلت را سببیت لاجرم چنگ تدبیر در دامن حیله و تزویر مستحکم گردانیده نامه‌های
فریب آمیز مشتمل بر اطاعت و یکتائی از اراده خویش نزد تیموج رام راج به بیجانگر فرستاده و پیغام
داد که اگر سپاه اسلام درین مرز و بوم قدم نهد از صدمه سم مراکب ایشان مساکن و معابد ما باین صفت

انهدام خواهد پذیرفت و بهوج سلاطین بهمنیه اطفال وضیع و شریف اسیر و دستگیر خواهند شد اولی

و مناسب آن است که کسان معتمد نزد پادشاه اسلام فرستاده التماس مراجعت نمائی و ما بندگان

من بعد از جاده مستقیم انقیاد انحراف ناجسته پای در بادیه عصیان و طغیان نخواهیم گذاشت

بهوج ترملراج که از زیور عقل و دانش بی بهره بود بدین مقدمات فریب خورده بعد از آنکه

عهد و میثاق بطریق کفره بتقدیم رسید چهل و چهار لک هون در سه باره ها کرده و

بر دوش پانصد لولی کهار نهاده مع مکتوبی مشتمل بر التماس مراجعت مصحوب یکی از

مقربان گردانیده نزد آن حضرت مرسول داشت و آن شهریار را چون غرض و مقصود نمود

ترملراج و وصول مبلغ بود عازم مراجعت گشت هنوز که از آب کشنه بگذشته بود ک

را مراج و تمامت امرا نقض عهد نموده بسرعت برق و باد به بیجانگر شتافته

و برخی از خیل و حشم درونی را که بمحافظت شهر قیام مینمودند بتطمیع از جو

ساخته بمناصب بلند نوید دادند و بعضی را به تهدید از بهوج ترملراج

برگردانیده چنان مقرر کردند که او را گرفته به ایشان سپارند تا عوض

رای را داده بقصاص رسانند بهوج ترملراج از کرده خویش پشیمان

گشته چون کار از دست رفته بود بفرمود تا جمیع فیلان اسپان

کور کرده و دمها بریدند و آن مقدار جواهر از قسم یاقوت و الماس و زبرجد

مروارید و غیره که اندوخته چندین قرن بود بسنگ آسیا آرد ساخته در خاک ریختند و

دروازه‌بانان دروازه‌ها را گشوده لشکر رامراج را بدرون شهر آوردند بهوج ترمل‌راج خنجر
آبدار بر ستون عمارت بطریق سنین زبنه محکم کرده سینه خود بران نهاد و چنان زور
کرد که سر دشنه از پشتش نمودار گشته کان لم تکن گردید نظم نگهبانی ملک و دولت بلاست
گدا پادشاهست و نامش گداست ❁ گدای که بر خاطرش بند نیست ❁ به از پادشاهی که خرسند
نیست ❁ انگاه رامراج بی وجود منازعی قابض تخت بیجانگر گشته علم استیلا و استقلال
برافراشت و روایت صحیح آنست که چون ابراهیم عادل شاه بحوالی بیجانگر رسید بهوج ترمل‌راج
آنحضرت را بشهر بیجانگر درآورده گفت پایتخت بیجانگر بتو تعلق دارد باید بران جلوس نمائی و
بتکلیف تمام عدالت پناه بر پایتخت که عبارت از تخت باشد نشاند هفت روز جشنها
نمود در روز هشتم بنابر حیله رامراج که مفصلا نوشته شد بازی خورده پیش از آنکه مهمات
او رونقی و استحکامی پیدا کند بران شد که عذر قدوم عدالت پناه خواسته روانه بیجاپور
گرداند پس حسب الوعده کوچها را احساب کرده مبلغ پنجاه لک هون نقد مع دیگر نفایس
و تبرکات و دوازده فیل نامی و چند سر اسپ پیشکش آن حضرت نموده روانه بیجاپور گردانید
و به او رسید آنچه رسید و بهر تقدیر چون عدالت پناه عازم مراجعت گشته بحوالی رایچور
رسید حقیقت حال بخاطر آورده اسد خان لاری را با تمامی لشکر بتسخیر قلعه ادونی که معظم
قلاع آن حدود است نامزد فرمود مردم قلعه خلل در پایه تخت آن دیار دیده میخواستند که به
اطاعت پیش آیند و قلعه را بملازمان درگاه بسپارند که ناگاه یکبارگی برادر کوچک رامراج [illegible]

و پیاده بسیار بقصد مدافعه اسدخان از آنجا که متوجه گشت اسدخان دست از محاصره بازداشت
باستقبال او شتافت و تلاقی دو لشکر مخالف بالنوع بوقوع انجامیده نیران حرب اشتعال
یافت چون جمعیت مخالفان اضعاف مضاعف بود اسدخان پای از میدان قتال کشیده کنار
هفت فرسخ تعاقب نمودند و بعد از آنکه زمانه مانند هندوی سیاه چرده جامه در خم نیلگون فلک زده
رایات عباسی افراشته گشت و شبگیر داوری در گروهی لشکر منکسر و منهزم خیمه و خرگاه بلند ساخت
بر بستر عجب و تکبر در نهایت غفلت غنوده آن شیر بیشه شجاعت و مردانگی دیوان شب های ار
بر نیاورده عازم جبر شکست شد و چون آثار سفیدی سر از آسمان تیره ظاهر گشت با چهار
سوار بهادر جنگ پوش سخت کوش نظم همه شیر مردان کار آزمای ** دلیر و عدو بند لشکرکش
بگاه وغا هر یکی صفدری ** از ایشان تنی و ز عدو لشکری ** متوجه اردوی بیکتاش گرد
ناگاه بر و شبخون زده جوانان دست جلادت بتیر باران گشاده بر جاله لشکر را که دوازده فوج آمده
بودند متفرق ساختند و بقوت بازوی کامکاری نخجیر ارابه‌های آتشبازی را که حصار
خیمه‌های لشکر ساخته بودند در هم شکسته دست به تیغ و سنان یازیدند و بیکتاش در پی آن احا
در شگفت مانده بقدر طاقت و توانائی پی ثبات فشرده در آخر زن و فرزند و فیلخانه و خزا
در معرض تلف گذاشته با معدودی چند فرار بر قرار اختیار نمود نظم نباید غنودن جهان بحز
که ناگاه سیلی در آید به سر ** بجائی بخسپید عقابی دلیر ** که آبی توان جست بر شیر ** و علی الص
که از کنار خسرو مشرقی آفتاب ستاره هندوی شب عرصه تاراج گشت بیکتاش در سواد

الکه

پراکنده را فراهم آورده در مقابل اسدخان دیگر بار صف آرا گشت و بالاخره بنابر آنکه زن و فرزند
او اسیر شده بودند بیشتر متقاعد شد و عریضه مشتمل بر کیفیت حالات نزد امراء مرسول داشته
استعانت نمود و امراء جمعی از امرا بدو دوی فرستاده تحت ط هر جنگ و تسخیر قلعه راجور تحریص و
ترغیب فرمود لیکن مخفی کسان معتمد نزد بیکتا دری مرسول داشته پیغام کرد که بادشاه اسلام پسر خود
داعیه تسخیر قلعه ادونی نموده است رایان این مملکت و امرای اینجا دو او را برین کار بازداشته
اند و من از مکر و کید اینجماعت ایمن نیستم باید که درینوقت بهر عنوانی که باشد با عدالت پناه صلح
کنی و با اسدخان صلح ساخته زن و فرزند را خلاص کنی که صلاح درین است و بیکتا دری نخست با اسدخان
ساخته زن و فرزند را خلاص کرد آنگاه کسان دولتخواه بدرگاه عدالت پناه فرستاده طالب صلح
گردید آنحضرت صلاح در آن دیده التماس او را مبذول داشت و با اسدخان فرمان مراجعت فرستاد چون به
بساط بوس مشرف گردید از راجور کوچ کرده فضای دلگشای بیجاپور را از حضور موفور السرور غیرت
بهشت برین گردانید گویند در آن مدت از روی عمر و سعادت بمسامع علیه سلطان عدالت نشان
رسانیدند که اسدخان بیست و پنج لک هون نقد و جواهر و ظروف طلائی بسیار از امرا گرفته زن و
فرزند بیکتا دری را که در شبیخون دستگیر شده بودند بگذاشت آنحضرت والا منزلت فرمود که
شکر و سپاس مر خدا را که چنین شخصی در سلک امرای عالیمقدار ما بوده منسلم است که با پادشاهان
ذوی الاقتدار از روی در خوف و هراس بوده و باج میدهند و سر در حلقه خدمتکاری آورده غاشیه
اطاعتش بر دوش می نهند پس در همان مجلس که معاندان حرف اغراض نموده بودند اسدخان را طلب فرموده

بخلعت خاص که تفصیل آن در ضمن داستان ابراهیم عادلشاه ثانی در حکایت شاه نواز خان نوشته خواهد
شد سرافراز کردانید و هشتاد فیل های که اسد خان در جنگ بنکتا دری بدست آورده بود بپادشاه گذرانید
بود آنحضرت بعد از دو سال تمام بوی بخشید و به امثال این عنایتهای سرشار پایه قدر و منزلتش روز
بروز رفیعتر محسود اقران گردید و یوسف سبحه دیوان که بمنصب وکالت و امیر جملگی مخصوص گشته بود
بروی رشک برده بمرور و تدریج هرگاه فرصت می یافت نسبت به اسد خان سخنان مشوش بعرض میرسانید
و آنحضرت از استقلال وی متوهم گشته در خلوت بیوسف که از محرمان بود شکایت نموده آدم
یافته بعرض رسانید که اسد خان بواسطه اتحاد در مذهب با برهان نظام شاه در مقام اخلاص است و بهجوا
که قلعه بلگوان را باو داده چاکرش شود و این سخن موثر افتاده طریق دفع او استفسار نمود یوسف
معروض داشت که او را از بلگوان به بهانه جشن ختنه شاهزاده علی به بیجاپور طلب باید فرمود چون
حاضر شود مقید گردانیده خاطر از دغدغه اش باید پرداخت این سخن را ابدار عدالت پناه که در آن
مجلس حاضر بود بفرزندان خود گفته رفته رفته فاش شد و خاص و عام شنیده اسد خان در محافظت خود
کوشید و چون فرمان طلب بنام او صادر گشت بیماری را بهانه کرده نیامد و همچنین هر چند سعی نمود که
مقربان اسد خان نزدیکان ساخته مسموم سازد بران هیچ اثری مترتب نگشت آخر بر آن قرار یافت که
یوسف لودر جوار بلگوان جاگیر دهند و از امیر جملگی معاف داشته رخصت اقطاع نمایند با عسکر الوجه
بجنگ رفته او را اسیر و دستگیر کند اسد خان که مرد جهاندیده کهن سال بود از فریب نخورد
می بود تا آنکه روزی بتماشای باغی که در شش کروهی بلگوان طرح افکنده بود با معدودی چند

بفوج و بیدر تعجیل سوار شد و یکی از غلامان حبشی را مامور ساخت که چهارصد جوان همراه گرفته
از عقب بیاید جاسوسان بیوسف رسانیدند که اسدخان تنها متوجه غلامان غیبت واو این معنی را نعمت ناکاف
دانسته بقصد آنکه او را دستگیر نماید با دو هزار سوار ایلغار نمود و در حوالی همان باغ با اسدخان رسیده واز
دستگیر کردن او مایوس گردید ناچار اعتماد بر وفور لشکر خود کرده اعلام جنگ را برافراشت اسدخان با خود
غلامان سپاه با چهارصد سوار همت بر مدافعه خصم گماشته از طرفین به استعمال سیف و سنان درآویختند
نظم سپاه دو لشکر درآمد بکردن زنی ** ز ختم جهان دور شد روشنی ** غبار زمین بر هوا راه بست
عنان سلامت برون شد ز دست ** چنان گرم گشت آتش کارزار ** که از نعل اسپان برآمد شرار
یوسف بقدر امکان حملهای مردانه اسدخان را پای داشته در لوازم ستیز و آویز تقصیر نکرد و جنگی در
نهایت صعوبت و شدت روی داده مردم بسیار قالب تن را از جوهر جان خالی ساختند نظم ز بس کشته
افتاده بر کوه و دشت ** چنان گفت بس بس که از حد گذشت ** آخر یوسف خان بیچاره مغلوب
گرفتار آمده اسدخان مظفر و منصور گشت عدالت پناه باحضار یوسف فرمان داده از آنکه
بی حکم مرتکب جنگ شده بود بگونه گونه عتاب و خطاب نواخت و او را مقید گردانید جهت اظهار لطف
و عنایت نزد اسدخان فرستاد و پیغام داد که ازین بی ادبی که از وی ناشی شده خاطر همایون بسی
آزرده است باید که آن معتمد الدولة الخاقانیه او را بسزا رسانند که خشنودی ما درین منحصرست
اسدخان چون توقیع علی عادلشاه دید و از مقابله با خبر بود گفت گناه از بنده واقع شده من
می خواستم که در خدمت آمده معذرت بخواهم اکنون که آن حضرت از مکارم اخلاق از گناهان من

اغماض فرموده اند در حیرتم که بکدام زبان شکر این عنایت بجای آورم پس یوسف دیگر مرهم و دستار

بخلعت و اسب و تحف و هدایای لایق خوشنود گردانیده رخصت معاودت نمود و این قصه بوقت برهان نظام

شاه و دیگر سلاطین دکن رسیده طمع در ملک آن حضرت کردند و آوازه افگندند که اسد خان از

خود یاغی شده پیغام داده است که هرگاه برهان نظام شاه بحوالی بلگوان بیاید بواسطه یکانگی در

قلعه را به او تسلیم کرده نوکرش خواهم شد و در همان زودی که سنه تسع و اربعین و تسعمایه بود برهان

نظام شاه و امیر برید باتفاق یکدیگر متوجه شولاپور شدند و پنج سه پرگنه که در تحت قلعه شولاپور

از تصرف مردم عادلشاه برآورده بمردم خواجه جهان دکنی سپردند و از آنجا کوچ کرده بطرف بلگوان

روان شدند اسد خان با آنکه اصلا باین معامله آشنا نبود از انتشار آن از جهت رسید

علاج باشش هزار سوار یکدل و یکجهت باتابین پیوست و آن دو پادشاه به آن و ام استظهار گرفت

آتش نهب و غارت در ساحت مملکت افروختند و چون بحوالی بیجاپور رسیدند ابراهیم عادل

صلاح در مقابله و مقاتله ندیده بجانب گلبرگه نهضت فرمود اسد خان از بازی روزگار متحیر

علی محمد بدخشی را که از معتمدان او بود بر جناح استعجال نزد عماد شاه به ایلچپور فرستاده پیغام

که از کج رفتاری فلک خمیده قامت و شعبده دهر بد کردار نقش عجب بر روی کار آمده و مهم ظالم

درشتند در حیرانی افتاده اگر آنحضرت بر رسم اغاثت عادلشاه قدم رنجه فرمایند بنده

او ان مه عدالت پناه نیز مستظهر التماس قدوم روانه ایلچپور شده بود عماد شاه جایزه بدانسته

با خیل و لشکر خود بر جناح تعجیل روانه حسن آباد گردید و از شنیدن این خبر برهان نظام شاه

و امیر برید که قلعه ارک بیجاپور را محاصره داشتند آتش در منازل آن بلده افکنده و در حوالی شهر
بکذرد بقصد جنک متوجه حسن آباد شدند اسدخان فرصت یافته از ایشان مفارقت کرده با فوج خود بر عماد شاه
رفت و گفت چون یوسف بنا بر غرض بعرض عادل شاه رسانید که این بنده داعیه عصیان بجبهه اخلاص نهاده
میخواهد که بملازمت برهان نظام شاه کرد و آن حضرت باور کرده آثار رنجش ظاهر ساخت این حقیر استشارت نامه
برهان نظام شاه که مدار کار سلطنت بر آن بود و داشت قاسم بیک حکیم در مجالس مکرر بر زبان آورد که اسدخان
قولنامه طلبیده داعیه دارد که باین وسیله صاحب اختیار آن درکاه شود و قلعه بلکوان بتسلیم بندکان بنماید بنا بر این قضیه
بعد آنکه بپایه رسانیده آن حضرت را یکبار از من منحرف ساختند و من در کمین فرصت بودم که فرصت یافته رفع این مظنه
از خاطر عدالت پناه نمایم که ناکاه برهان نظام شاه و امیر برید کوچ بر کوچ تا حوالی بلکوان آمدند و خاص و عام را
یقین گشت که ایشان بتحریک من متوجه مملکت عادلشاه شدند بنا بر این در دریای حیرت غوطه خورده بواسطه
محافظت اقطاع خود زمانه سازی کردم و به ایشان ملحق گشتم اکنون بخدمت شما آمده آنچه حق و صدق بود
بعرض رسانیدم التماس دارم که مرا پابوس عادلشاه برده برات ذمه من بخواهند اگر در معرض قبول افتد زهی سعادت
والا الحکم لله او بنده است بهر عنوان که داند سیاست فرماید تا من سزای گناه ظاهری رسیده دیگران عبرت گیرند
عماد شاه در همان روز بی سابقه تمهید مقدمات اسدخان را همراه گرفته بدایره عادلشاه آمده حقیقت حال
بیان نمود که برات ذمه اسدخان حاصل گشت و کینه دیگر اعدا بدلایل و براهین محقق شد عدالت پناه اسدخان
در آغوش گرفته عنایات پادشاهی بظهور رسانید و بعضی دیگر از مردم عمادشاه را مقید و محبوس کردانید
عین الملک کنعانی را که از امرای عمده امیر برید بود و اسدخان او را بالطاف خسروانه عدالت پرور مستمال کرده بود

همراه خود آورده بود بخلعت امارت سرافراز کردانید و اقطاع کوبیت بوهی و هانید و روایج و دیو و کدیه

آمده عدالت پناه عازم انتقام کردید باتفاق عماد شاه متوجه معسکر نظام شاه گشتند و امیر برید

طاقت مقاومت نیاورده کوچ کرده عنان عزیمت بطرف برکشته منعطف کردانیده و از بیکاکش

در آنجا صلاح در توقف ندیده بالکاه دولت باز فرستند عادلشاه و عماد شاه عازم آن بلده دولتاباد رسید

ساحت آنرا بجاروب قهر و تاراج رفتند و از لوازم انتقام که لازمه پادشاهان ذوی الاحترام است دقیقه فروگذا

آنچه شرط غیرت و حمیت بود بتقدیم رسانیدند و دران اثنا امیر برید بمرض الموت گرفتار گشته در بالاکهات فوت

شد حضرت شاه قدسی منزلت شاه طاهر علیه الرحمه واسطه شد طالب صلح کردید بدین طریق که نظام شاه

دیگر شولاپور که متصرف شده است بشهریار عادل داده دیگر پیرامون هیچ غبار فتنه و نزاع نگردد و دوران

مراسم عهد و پیمان بوقوع آمده عدالت پناه و عماد الملک هر یک بمقام خویش مراجعت نمودند و در سنه

که خمسین و تسعمایه دختر شیخ علاء الدین عماد شاه مسماة برابعه سلطان در سلک ازدواج ابراهیم عادلشاه

شده جشن و طوی عظیم بوقوع پیوست برهان نظام شاه انار الله برهانه چون پادشاهی دعوی از

استخلاص کشاه شولاپور استراحت و آرام بر خود حرام ساخته و می آلی به آسایش خود در آن سنوات

عماد شاه و عادلشاه غبار کلفت و ازدواجی مرتفع گشت فرصت یافته را مراج دجمشید قطب

بالطایف الحیل بموافقت خود راغب کردانید باتفاق علی برید و خواجه جهان باسپاه مستعد

متوجه سرحد عادلشاه شده در استخلاص کشاه شولاپور ساعی گشت و بسیاری از ولایات

و دیگر از آن گردانید چند دفعه لشکر عدالت پناه که بمدافعه او قیام نموده بودند شکست

ابراهیم

بتوفیق و اشارت نظام شاه لشکر بر ولایت آن شهر چنان کشیده و در برکنه کالنی قلعه در نهایت استحکام بنا
نموده در اتمام آن کوشید و تا ولایت تلکبر که متصرف شده قلعه اسکیر را که در حوالی بلده ساغر
واقع است محاصره نمود و همچنین امرا را تحریک نظام شاه برادر خود و ینکتادری را با لشکر گران بسنگ جهت
تسخیر قلعه ایجور نامزد کرده فتنه و فساد عظیم حادث شد ابراهیم عادلشاه در بحر حیرت افتاده اهل
حل و عقد و تدبیر را حاضر ساخت و قرعه مشورت در میان انداخته هر کس فراخور حالت خویش سخنان
بعرض رسانیدند و هیچ از آنها موافق رای عالی نیامد اسد خان را از بلکوان طلبیده و چون از دیرگاه صاحب مشورت معروض
داشت که دشمن حقیقی ما نظام شاه است و دیگران بطفیل او متعرض این مملکت شده اند بحسب علاج
فتنه نظام شاه باید کرد و بعد از آن دفع دیگران بآسانی میتوانی نمود مهم نظام شاه را برین صورت
میتوان داد که هیچ تنبیه و شتم را که مایه النزاعست با و بار که داریم الحال نامه محبت آمیز مشتمل بکمال اوضع
و فروتنی بر امراج که با و شاه عظیم الشان است نوشته مع تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلچیان سخندان
نفرستیم که کفار کرناتک با بندگی مایه تواضع دم از دوستی خواهند زد و خصوص رامراج که چون مملکت
کرناتک را هنوز مصفا ناساخته را با این اطراف با او در مقام منازعت آید زود در مقام مصالحه خواهد شد
و هر گاه خاطر خسته ایشان ازین طرف شود دفع مزاحمت قطبشاه بر ذمه من که مقابل او شده در
اندک زمانی جمیع ولایاتی که متصرف شده است مستخلص گردانم ابراهیم عادلشاه این سخنان
بسمع رضا اصغا نموده بعمل درآورد و بموجبی که آن خان صایب رای گفته بود مهمات بکفایت اقتران
یافت الحال بجمعیت خاطر متوجه دفع فتنه قطبشاه شده اسد خان را مع لشکر فیروزی اثر

بجانب او کیل فرمود آسدخان اول کالکی را که ساخته وپرداخته قطبشاه بود محصور کرده در مدت
سه ماه بجبر و قهر مسخر و مفتوح گردانید و از بیخ و بنیاد برکنده اثری ازان نگذاشت اگاه بر طبق
فرمان قهرمان دکن متوجه اسکر شده قطبشاه از خبر فتح آن برخاست و در مقابله و محاربه بر صرفه ندید
راه ولایت خویش پیش گرفت اسدخان تعاقب نموده دو کرت افواج قطبشاهی را که در مقام
معارضه شده بودند منهزم گردانید و در حوالی دار الملک گلکنده جمشید قطبشاه مضطر گردیده خود
مرتکب در جنگ شده و جرلی در نهایت شدت بوقوع انجامید بتقدیر قادر بیچون شکست بجانب
قطبشاه افتاد نظم کلید ظفر چون نشاید بدست :: ببازو در فتح نتوان شکست :: سعادت
به بخشایش داورست :: نه در دست بازوی زور آورست :: چو دولت نه بخشد سپهر بلند
نیاید بمردانگی در کمند :: گویند دران روز بحسب اتفاق قطبشاه و اسدخان مقابل هم شده بی انکه
یکدیگر شناسند باستعمال آلات حرب پرداختند قضارا زخم منکر بر جبین قطبشاه آمد اسدخان
مظفر و منصور گردید وانجناب در مدت حیات در رهگذر آن زخم در وقت طعام خوردن [illegible]
محنت بسیار میکشید القصه چون اسدخان قرین فتح و نصرت برگشته بدار السلطنه بیجاپور آمد
مهمات حسب دلخواه ساخته شد برهان نظامشاه بتحریک رامراج عازم تسخیر قلعه کلبرگه گردید و ابراهیم عادلشاه
سامان لشکر کرده چون کنار آب بهوره رسید نظامشاه در آن طرف آب بقصبه [illegible] آمد بقلعه [illegible]
از عبور آب مانع گردید و هر دو لشکر به استعداد تمام دو سه ماه در دو طرف آب بهوره مقابل یکدیگر نشسته
و ازانکه نهر مذکور بود عبور میسر گشته محاربت و مقاتلت روی نمی‌نمود تا آنکه عادلشاه در اواخر

ولم

موسم برسات مبارک آمده از آب بگذشت و در مقابل معسکر سپاه مشغول شده و قلب و میمنه و میسره
ترتیب داده بهادران چون شیر غرّان کف بر لب آورده روان شدند و سنان جان‌ستان مانند غمزه خوبان فتنه انگیز
و تیغ برّان چون مژگان عاشقان خونریز جلوه‌گری در آمد خروش کوس رویین و غریدن فیلان جنگی گوش فلک
ابنوس کر ساخت و صدای نفیر و ناله درای هندی غلغله در گنبد گردون انداخت بهرام خون
آشام از بیم تیر و حسام دلیران اسد انتقام متحیر و مدهوش گشته و سپهر بی‌مهر از حیرت دست از روش
و گردش فراموش کرد از بسیاری کشته هوای صحرا انباشته شد و از طوفان خون کوه و هامون گل فامی گشت
هواداران معرکه چون سپهکاران خون آشام دندان تیغ و سنان بقتل مردمان تیز کرده سلامت و عافیت از دامان
منصه غبار راه گریز پیش گرفت نظام شاهیان در آن روز رزم تاب توانایی در جگر داشتند پای ثبات
افشرده دست از کوشش باز نداشتند لیکن در آخر مصداق مضمون الم غلبت الروم گشته شکسته
بد حال عنان از معرکه تافتند و دویست و پنجاه فیل و یکصد و هفتاد ارابه توپ و ضربزن و دیگر آلات
سلطنت برهان نظام شاه در سرکار عادلشاه جمع گردید و جلدوی این فتح نامزد اسد خان شده
چند پرگنه بر اقطاع سابق او افزوده و دار نصیر الملک دکنی که در آن وقت ملازم رکاب عادلشاه
بود شنیده ام که ابراهیم عادلشاه در آن معرکه بنفس نفیس متصدی کارزار شده کسش راه تیغ و شمشیر
علو گردانیده بدست راست و چپ چندان تیراندازی کرد که هر دو انگشت ابهام مجروح گردیده
بعد از این فتح بزرگ که از پس پرده غیب روی نمود ابراهیم عادلشاه شیوه تکبر و تجبر مستحسن دانسته
با ایلچیان نظام شاه در وقت کیفیت شراب سخنان درشت بر زبان می آورد و گاه دست بقبضه تیغ

اعیان مملکت و مقربان درگاه پرداخته به اندک گناهی معاقب و مواخذ گشت میکرداند جابرین در
وقتی که برهان نظام شاه به تسخیر قلعه اوسه و قندهار و او دیگر مشغول گشته بود و علی برید قلعه کلیان
به او داده استعانت نمود ابراهیم عادل شاه مدد او در مدت شش ماه دو کرت با برهان نظام شاه جنگ صف القتال و
افتاده هر مرتبه شکست یافت و اکثر فیل بسیار باخته و قضایای غیر مکرر و وقایع گوناگون روی نمود
و امور که مرضی طبع دولتخواهان نباشد بظهور رسید نظم علی المرء ان یسعی لتحسین حاله و لیس علیه ان
یساعده الدهر و آن حضرت این امور را از دورنگی امرا و مقربان و همچنان ما عجب دخل دانسته
مدت دو سه ماه قریب چهل بهمن و هفتاد مسلمان را گردن زده و بازار سیاست را بنوعی رواج داد
صغیر و کبیر درگاه خایف و هراسان گردیده روزگار حیات شیرین را تلخی میکرد ناچار
بعضی از آنها از سر جان گذشته قرار دادند که برادر شهزاده عبد الله را بر تخت نشانند
آن حضرت را ضایع سازند قضارا یکی از همان مردم بطمع عنایت بادشاه اراده ایشان را
بعرض رسانیده خود را و دیگران را بالتمام گرفتار تیغ غضب گردانید شهزاده عبد الله
اعیانی بوده بحر تفصل گریخته خود را القلعه بندر گوه رسانید عیسویان پناه داده در
اکرام او کوشیدند و آن حضرت بگفته منهیان بیجا که به اصطلاح دکن انتها را هرکاره گویند
جمعی را که بنهان منسوب ساخته در شاه بازار بیجاپور بانواع سیاست بقتل میرسانید و از آنجا که
اهل خیانت باسد خان بدگمان گشته و آن یکتا را از نفاق او دانسته سوی مزاج
و مدتی مدید برخلاف گذشته عادت پروانه التفات و ارسال میوه و غیره یاد دو شاد

سد خان قرین حزن و اندوه گشت و جهة دفع مضرت چند گاه در بلکوان جل اقامت انداخته
در صدمت محافظت خود کوشیده همگی همت بران گماشت که نقد اخلاص خود را در نظر اعلی
مام عیار رساند و بس جمعی از مردم خود در مصحوب سراسپ تازی و نه فیل مست و دیگر تحف و نفایس
و عریضه بخط خود روانه دار السلطنه گردانید و عبارت عرضداشت بی زیادت و نقصان اینست
به پای سلیمان سریر سعادت و اقبال و رای سکندر مسند عز و جلال شعر چه شد چه شد که به نسیان رسیده
از من چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من نمیدانم سبب این بی عنایتیها صحبت و غیبت
این کلم التفاتیها کیست نظم گر گناهی کرده ام اینک سر تیغ و کفن ورنه بموجب شاید دوستان
عذر دن آنچه در باب عرض از تقصیرات بنده بسمع اقدس سلطان کامکار رسیده یکی را
صد اعتراف مینمایم اما ازین تهمت خبر ندارم و چون گرگ یوسف ندریده از بهتان اغیار بری ام
نظم نه بر زبان گنه رانیده ام نه در خاطر نه در عقیده من بنده هرگز این بود سبب توقف کمترین
حصین حصین و نه آمدن بدار الخلافه سپهر تزئین دفع مضرت اعداست و اینمعنی را مردم کوتاه نظر
ناسنجیده تا بعرض خورشید سپهر فرمان روائی رسانیده صفای طویت و خلوص عقیدت بندگان درگاه را
با قبح وجهی مذکور میسازند و رقم حرام خوری بر چهره احوال کشنده خرم آباد دل بلازمان درگاه را
غمکده بل آتشکده میگردانند گاه بغمزی نسبت داده چهره ارغوانی رنگ مرا کاهی میکنند و گاه
نقد تمام عیار بنده را بعلل و غش مشوش گردانیده در بوته غم و الم میگدازند اگر مراحم و عواطف
بندر بغر شاهنشاهی تا ملحال گردیده التفات همایون حال در شود جهة مخدومی و تنومندی اعدا بعد از

بیگاه که انصرام موسم برسات شد بتقبیل قوایم سلطنت مصیر مستعد خواهم گشت و این دو بیت

که میگویند زاده طبع اوست در آخر عریضه ثبت نمود بیت بیگاه با تحفه و پیشکش شاهانه

بدان بارگه شاد و خوش بیایم ✻ به بندم بخدمت کمر ✻ نهم چون قلم بر خط شاه سر ✻ منقول است

که عدالت پناه مجددا در مقام التفات شده متعلقان او را به انواع لطف و عنایت نواخته و در

دمیخواست که ایشان را باحسن وجهی روانه بلگوان سازد که ناگاه فتنه شاهزاده عبدالله سر از

گریبان ملک برآورده آن داعیه در معرض تعویق ماند و بیان قصه شاهزاده آنست که چون از

جلاد غضب پدر گریخته به بندر گوه رفت و فرنگیان او را جا داده در تعظیم او کوشیدند

مدتی به اغوای بعضی از مردم بیجاپور با برهان نظام شاه و جمشید قطبشاه ابواب خصوصیت مفتوح

داشته التماس مدد نمود ایشان از مشاهده احوال بیجاپور و رنجش خاطر اسد خان وقوف یافته

همگی بر عزل ابراهیم عادلشاه و اجلاس شهزاده عبدالله متفق گشته و کسان نزد فرنگیان

فرستاده پیغام نمودند که از بی هنجاری و بی اعتدالی عادلشاه نزدیکست که در ارکان دولت

خلل پیدا شود که بهیچ وجه تدارک آن نتوان نمود شهزاده عبدالله را بفرستید که با ایشان

اتفاق جسته او را بر تخت بیجاپور متمکن سازیم و ابراهیم را معزول گردانیم فرنگیان

راضی گشته هر سه پادشاه لشکرها ترتیب داده در اواخر سنه خمس و خمسین و تسعمایه متوجه

بندر گوه شدند فرنگیان گفتند اگر اسد خان درین معامله شریک گردد بهتر خواهد بود برهان نظام

شاه را آن سخن معقول افتاد یکی از بهامنه معتبر خود را نزد اسد خان فرستاده خواهش

دران

دلالت نموده او از قبول آن امرا با نموده به بهمن گفت اگر ایلچی کشتنی مذموم و ممنوع نمی بود
بقتل تو قیام مینمودم باید که بزودی مراجعت کنی و توقف را مستلزم هلاک خویش دانی بهمن بار
از قلعه برآمده بخدمت نظام شاه پیوست و عیسویان چون غیر از اسفهان جمیع خلایق دکن را در
اجلاس شاهزاده متفق و ساعی دیدند شهزاده علی را چتر بر سر گرفته از قلعه کوه بیرون آوردند
و در ولا [illegible] پیده مقام کرده مردم واقعه طلب از اطراف رجوع به او کردند جمعیت عظیم روی
نمود نزدیک بود که اکثر امرای بیجاپور بخدمتش شتافته به پادشاهی بردارند که اسد خان
ارشد و برهان نظام شاه که در حوالی مرج قیام داشت چون دانست که آن مرض الموت است
طمع در قلعه بلگوان کرده همان بهمن را بدان حدود فرستاد که با حشم قلعه بنوعی در ساخته
متفق سازد که بعد از فوت اسد خان قلعه را به او سپارند بهمن مبلغ کلی به ایشان داده
اهل قلعه را از خود کرده بید و قرار داد که اسد خان چون مشرف بر موت گردد قلعه به
تصرف نظام شاهیه بگذارند قضا را اسد خان در حالت مرض بر اراده اهل قلعه واقف
شده بهمن را که در قصبه بلگوان در خانه یکی از رعایا پنهان بود بدست آورده او را با هفتاد
کس از مردم قلعه بقتل رسانید چون از این امر جمیع امرا و سران لشکر و سپاه ظاهر گشت که اسد خان این
در قصبه شهزاده علی به اتفاق سلاطین بر سلطنت او دخل ندارد و محبت و یکرنگی ابراهیم
عادلشاه هست فسخ عزیمت خدمت شهزاده کرده و جماعتی که با و پیوسته ایشان هم
ترک رفاقت کردند به اطراف پراکنده شدند چون مرض اسد خان روز بروز متضاعف شده

کبر سن بر مزید علت گشت و سلطان طبیعت را قوت مدافعه دشمن صعوبت نماند بدست خود عرایض

آورده از عدالت پناه التماس قدوم نمود و این بیت نوشت نظم چو باد صبح گذر کن بسوی حلقه

انس چو سرو باز قدم رنجه کن بدین گلزار و آن حضرت صلاح وقت در اجابت ملتمس دیده

بتاریخ غره محرم سنه ست و خمسین و تسعمایه بایلغار متوجه بلگوان شد و از بنکری چون بگذشت

خبر فوت اسدخان شنید در آن شب خود را به بلگوان رسانید و بازماندگان او را بخلع و الطاف

پادشاهانه نواخته همگی جهات و متروکه اسدخان بلا زمان درگاه درآمد و این خبر ابتدا رفت

نصاری شهزاده علی را از ولایت بنده برگردانیده بگوه بردند و سلاطین مذکوره از حصول

مقصود مایوس گشته هر یک بمقام خویش مراجعت کردند اسدخان بوفور فراست و کاردانی

انصاف تمام داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد مهمات اسمعیل عادل شاه و ابراهیم عادل

رایت یکتایی می افراخت و قریب چهل سال ملاذ و مرجع اشراف و اعیان دکن بوده روزگار

در کمال اقتدار و استقلال میگذرانید و اسباب جاه و سلطنت و موجبات تکبر و عظمت

آن مقدار در کار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان در گذشت

حکام بیجانگر و سلاطین دیگر با او طریق ملایمت و یاری سلوک میداشتند و پیوسته

ارسال مکاتبت و تحف و هدایا راه و رسم خصوصیت می نمودند و عدد بندگان خاص او

از گرجی و چرکس هندی و حبشی به دویست و پنجاه رسید و شصت زنجیر فیل کوه شکوه

نامی و یکصد و پنجاه فیل میانه و کوچک و چهار صد اسب تازی و عراقی و ترکی خاصه

هندی

هندی در سرکار آن جناب جمع گشت و خزاین و اموال از استیفای محاسبان و اُمنا متجاوز نموده
روز صد من برنج بوزن دکن و پنجاه گوسفند و یکصد مرغ شلان او بوده جوایح دیگر بر این قیاس باید
کرد و از مخترعات او شتل قبا و زین و خنجر در دکن شهرت تمام دارد و او نخست کسی است که زین
زینت فیل نهاده لجام بر سرش کرد و بی کجک و تحریک گشتی با فیل را مطیع کرده براه آورد
لیک چون آن جانور سرکشی مدهبه آهن جائیکه باید اطاعت نمیکرد آن اختراع شهرت
نیافته ممنوع گشت نقلست که ابراهیم عادلشاه بموجب وصیت اسد خان دختر خود در باره مذکور
لی بی بی را در حباله علی برید درآورد و بموافقت خود دلالت نمود برهان نظام شاه بعد از فوت
اسد خان ایلچیان چرب زبان بر در رامراج فرستاده طرح بنای مصادقت افکند چنانچه از طرفین تحف
و هدایا برای یکدیگر فرستاده مکاتیب مشعر بر اتحاد و یکجهتی مرسول داشتند عادلشاه از شنیدن
این خبر به ایلچیان رامراج که در بیجاپور بودند شکایت گونه در میان آورد ایشان خایف و هراسان
گشته به بیجانگر برگشتند و معروض داشتند که چون عادلشاه بواسطه دوستی برهان نظام قاصد قتل
بود ما بانواع حیله خود را ازین ورطه برسانیدیم رامراج که کافری غیوری عظیم التالی بود
ازین اوضاع برآشفته بنظام شاه پیغام نمود که علی برید بخلاف پدر دوستی عادلشاه
دوستی شما برگزیده است مناسب آنکه بتادیب او رجعت نمیت کرد است قلعه کلیانی را که از حوزه
تصرف خود در آورید برهان شاه که در کمین همین بود باسامان لشکر و سفر کرده از احمد نگر با عدت
و شوکت تمام روانه مقصد شد علی برید قلعه کلیانی را محاصره کرده ابواب دخول و خروج مسدود

ساخت و در سمع عدالت پناه چون این خبر رسید با حضار سپاه فرمان داد بعد از طی مسافت در مقابل
خصم خیمه و خرگاه مرتفع گردانیده بمقتضای وقت از جنگ تقاعد نمود و در لشکر خود دیوان کش
چون نظام شاه از محاصره دست باز نداشت و او نیز در اردوی خود دیوان کشید عدالت پناه امرا
برگی را که در تاخت و تاراج آتشش دانگ اند حکم فرمود که راه ها را مسدود گردانیده نگذارند که آذ
علیق به لشکر نظام شاه برسد بنابران قحط و غلای عظیم در اردوی او پدید آمده کار بجائی رسید
اضطراب انجامید و چون ماه رمضان رسید نظام شاه و گدا امیر و وزیر قرین عسرت و فاقه گشتند
نظام شاه بارکان دولت مشورت قلعه در میان آورد بعضی صلاح در ترک محاصره و رفتن
احمدنگر دیدند و بعضی آشتی و طی بساط خصومت را مستحسن دانستند آقا شاه جعفر برادر
طاهر که به استقلال رسیده بودند جنگ را بهترین شقوق دانستند و این رای موافق طبع
شاه آمده مقرر نمود که سیف عین الملک و عالم خان میوالی و خورشید خان ترک و خان زمان
و سنجر خان ترکمان و رستم خان و غیره صبح روز عید که مردم عادل شاهی غافل بوده بلوازم عید
داشتند ناگاه در میان خرگاه برآمده بقتل و کشتن درآمدند در آن وقت عدالت پناه
بغسل روز عید مشغول بود و چون معلوم شد که نظام شاهیه تیغ بر دایره ریخته امرا و سپاه
کشتند هر آینه عدالت پناه در کمال اضطرار از حمام برآمده سوار شد و متعجل از سپاه خصم کن
بطرف ولایت بیرو پرنده روان گردید نظام شاه بدین فتح خوشحال و مستظهر گشته
با فوج های آراسته بجانب قلعه کلیان متوجه شد و روسای قلعه هراسان گردیده ابواب قلعه را از

خان

چنانکه نظام شاه بسه عید هر یک روز یافته و عدالت پناه که فیل و توپخانه از دست داده
اعراض نموده داخل ممالک نظام شاه شد قریب چهار لک هون تحصیل نمود و آنقدر که در ویرانی
تقصیر نکرده چون این خبر به ایلغار بقلعه رسید و دروازه گشاده دید یکایک به درون آمده از اطراف
مردم خواجه جهان که از موافقان و نگهبانان نظام شاه بود بر آورد و آن حصن حصین را بیکی از دکنیان معتبر که
بشجاعت مشهور و معروف بود سپرده بجانب بیجاپور روان شد این خبر در حوالی کلیان بنظام شاه و خواجه جهان
رسیده عازم پرینده شدند و کوچ بر کوچ روانه گشتند بعد از آنکه بهیبت گروهی رسیدند آن بیچاره در
دکنی قلعه را خالی کرده تا بیجاپور عنان بسمند همت نکشیده از شاه جمال الدین حسین انجو که معاصر
نظام شاه بود بسبب فرار و چنین شنیده شد که افواج نظام شاه و خواجه جهان بهیبت گروهی رسیدند
هراس بر ضمیر او مستولی شده در فکر گریز شد و بر ما فی الضمیر خود هیچ کس را واقف نمی ساخت تا آنکه
شبی در قصر خود خفته بود ناگاه آوازه نکوس بگوشش رسید خیال آواز نفیر نظام شاهی کرده
بی اختیار برخاست و سراسیمه دروازه قلعه گشاده باتفاق جمیع مردم درونی راه گریز پیش
گرفت روز سوم مردم خواجه جهان از آن مطلع گشته قلعه پرینده را بی جنگ و جدال متصرف
گشتند ابراهیم عادلشاه آن دکنی را بقتل آورده جهت استخلاص قلعه کلیان [illegible] آن لشکر
شد و برهان نظام شاه بر آن وقوف یافته یکی از مقربان خود را برسم رسالت نزد امرای فرستاده
و از ادای عدالت پناه پیغام نمود بعد از گفت و شنود بسیار مقرر شد که در حوالی احکور ملاقات
کرده آنچه صلاح وقت باشد بعمل آرند پس در سنه تسع و خمسین و تسعمایه رامراج با لشکری که

جهان به زودی باز آمده متوجه رانجور شد و برهان نظام شاه با خیل و حشم خود از میان ولایت عادل شاه گذشته ۱

در باب وجود اتصاف اسلام پناه با غراض دنیوی با رای بیجانگر ملاقات کرده متفق شده قرار داد که قلعه

رانجور و مدکل را مفتوح ساخته به رامراج دهد و شولاپور خود متصرف شود پس هر دو پادشاه بجانب قلعه رانجور

را محاصره کرده در اندک زمانی یا بان مفتوح ساختند و بعد از آنکه قلعه مدکل این خبر شنیده کلید آن را

نزد رامراج فرستادند قلعه ها را بمردم معتمد برادر کوچک را با لشکران همراه نظام شاه کرد که

قلعه شولاپور مسخر ساخته بوی بسپارند آنگاه رامراج بدار الملک خود متوجه شده نظام شاه بطرف

شولاپور روانه گردید و بمعاونت و معاضدت بیجانگریان قلعه را محاصره نمود و بضرب توپ و ضرب زن

و باره آتش را درهم شکست و بعد از تصرف و تسخیر در تعمیر کوشیده و مضبوط تر از اول ساخته به احمدنگر

مراجعت فرمود و بعد از وفات نظام شاه بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادل شاه و حسین نظام شاه

ابواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد ملاقات کردند و لوازم عهد و پیمان در باب اتحاد و

بجای آورده بمستقر حکومت مراجعت نمودند لیکن در همان زودی باز محبت بخصومت مبدل گشت

و بسلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که در آن زودی از پیش حسین نظام شاه گریخته بیجاپور آمده

بود عدالت پناه در فکر استخلاص قلعه شولاپور افتاده با رامراج طرح مصادقت و دوستی

افکنده و سیف عین الملک سپه سالار برهان نظام شاه را که از حسین نظام شاه متوهم بود

برهان عماد الملک بولایت برار رفته بود بحسن تدبیر و وعده های دلفریب بجانب خویش آورد و جاگیر

بوی تفویض فرمود بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره عضد السلطنه الباهره امیر الامرا سیف عین

سرافراز

تر او بکرو نهید ولایتها و چیزهای دیگر برکات کثیر داده بیست زنجیر از موقف عنایت فرمود
و دو هاتن و دبی باستصواب او و خواجه جهان چتر سلطنت بر سر شاه علی بن برهان نظام شاه که بنا
به او آورده بود مرتفع ساخته اراده نمود که اول او را بر تخت احمدنگر متمکن سازد و بعد
قلعه شولاپور و کلیانی که بحوزه تصرف در آورده حیز شکستهای مطلق نماید پس با سپاه رزم خواه
از بیجاپور نهضت نمود شاه علی را با دو سه هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سطوت و غضب
حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و نامه‌های مشتمل
بر وعده خسروانه نزد اکابر و اشراف احمدنگر ارسال داشته ایشان را بقبول سلطنت شاه علی تحریص
و ترغیب نمود چون اکثری از مردم نظام شاهی بجانب شاه علی میل کردند نظام شاه این خبر شنیده
از لشکر کمک برهان عماد شاه متوجه سرحد گردید عادل شاه بخلاف عادت سر گنج گشاده قریب بیست
هزار هون بر سپاه قسمت فرموده و باستظهار سیف عین الملک و باشش لک نقد احمر و ابیض
برافروختن آتش جنگ عازم و جازم گردیده کوچ بر کوچ متوجه سرحد گشت و در میدان شولاپور
صفوف داده میمنه بعین الملک کنعانی و الغسخان رجوع کرده و میسره را بنور خان و امام الملک
سپرده و خود با لشکر خاصه خیل در قلب مقرر ساخته سیف الدوله عین الملک را هراول ساخت و حسین
نظام شاه نیز چنانکه در وقایع آینده مذکور خواهد شد افواج را بر دستور قاعده آراسته خان و
ان بحرنجان و اخلاص خان را مع امرای عماد شاه هراول گردانید و ارابهای آتشبازی را پیش لشکر
داشت سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و مجرای خدمت متعجل بجانب خصم روان شده

از فوج قلب دور نهاد عادل شاه کس نزد او فرستاده پیغام داد که قاعده هراول آن است که روز
جنگ از قول بسیار دور نگردد اگر عیاذاً بالله بر فوج هراول آثار ضعف پیدا شود مردم قول بمدد
قیام نموده خواهند نمود سیف عین الملک جواب داد که آنچه حضرت میفرمایند شایان اقعت لیکن چون پیش آمد
برگشتن و عنان کشیدن موجب جرأت و دلیری خصم میگردد و دیگر افواج خصم را آنقدر قدرت و یارا
که مثل من هراول را اینجا ساخته غالب شوند این بگفت و عنان ریز بجنگ پیوست و در حمله نخست
توپخانه را بتصرف در آورده میخهای آهنین که برای همین کار اکثر لشکریان او همراه داشتند در
توپ و ضربزن کوفته و خاطر از آتشبازی نظام شاه جمع کرده پیشتر شدند و هراول او را که عمده
درهم شکسته زده زده بفوج قلب رسانیدند نظام شاه با لشکر خاصه خیل و فیلان مست نامی که
مقابله قول عادل شاهی مستعد و مهیا بود بر سیف عین الملک حمله آورده جنگ صعب که مثل آن
نشده بود بظهور پیوست و جمعی کثیر از طرفین کشته شده نزدیک بود که افواج قلب نظام شاه
کشته گزندی بایشان رسد که ناگاه بعضی از امرای او مانند رستم خان دکنی و جهانگیر خان
خان شیرازی با میسره عادل شاه جنگ کرده منهزم شده بودند که گردآوری نموده خود را بمدد
رسانیدند سیف عین الملک قوت نظام شاهیه مشاهده کرده مشرف برفرار بود که ناگاه چتر
نمودار گشت و عادت سیف عین الملک آن بود که هرگاه غلبه خصم مشاهده میکرد پیاده گشته
می ایستاد تا بهادران مترکش فدوی دانند که سردار داعیه گریز ندارد گشته تا نشود یا فتح
در آن وقت سیف عین الملک از اسپ فرود آمده در میدان نبرد ایستاده بود کوتاه بینان از عقب

بعضی

...ض عدالت پناه رسانیدند که سیف عین الملک چون پرورده خاندان نظام شاهیست در وقت
...لک مومن از حسین نظام شاه گرفته مطیع و منقاد او شده و اینک از آب فرود آمده بر و سلام کرد
...براهیم عادل شاه که از دوری لشکر و از فوج قلب بدگمان شده بود از شنیدن این خبر یکباره قرار حرمخوری سیف عین
...ملک داده به بیجاپور عطف عنان فرمود و سیف عین الملک افواج قول و چپ و علم را بجای خود ندیده از نبر
...بت از جنگ باز داشته خواهرزاده خود عین صلابتخان را که زخمهای سخت بوی رسیده از آن حدا...
...ده بود در پارچه کرباس پیچیده از معرکه روی به بیجاپور آورد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بلده فرود
...مده یکی از معتمدان خود را بخدمت عدالت پناه فرستاد و معروض داشت که اسباب و اموال خود را باب...
...داده ایم و خیمه و خرگاه نداریم که در سایه نشینیم اگر جزوی نقد از خزانه بیابیم تا سامان خود کرده در
...بازمت خواهیم بود عدالت پناه چون آن شکست را شومی سخن نشنیدن و پیش رفتن او میدانست جواب
داد که ما را شمل شما نقد از سخن ناشنوی اعتدال در کار نیست فکر خود کرده هر جا که خواهد برود سیف
عین الملک که بخود اصلا گناهی و تقصیر قرار نداده بود از این جواب در دریای حیرت غوطه خورده باز پیغام نمود که
از روی صدق و اخلاص کمر جانسپاری بر میان بسته ام و با پانصد ششصد خویش و اقربای خود دادرین
معرکه فدای پادشاه کرد آمده ام روی آن ندارم که با چنین پریشانی جای دیگر بروم نظم چرا آستان
توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست اگر عدالت پناه خواهند با خود منزلی
ما جا کرده علاجیم و بجای دیگر نمیرویم از این پیغام با وجود اشتمال بر اظهار اخلاص خویش از کسی که نام
...خود منزل سید عدالت پناه بر آشفته نفور نمود تا گذارنده پیام لطف نامه تا دیر نوازند سیف عین الملک مایوس گشته

با اصحاب حل و عقد خود مشورت نمود مرتضی خان انجو و میرزا ابک ساقی و میان فتح الله و عا
متفق اللفظ و المعنی شده گفتند که در خدمت این دو پادشاه دیگر مارا روی عرض و التماس نمانده
وقت در ان می بینم که بولایت مان برویم و محصول خریف را که در میان است گرفته سامان خرج نموده چون از
پادشاهی بر سر ما نامزد گردد بهر طرف که مناسب دانیم برویم سیف الملک این رای پسندیده از
بیجاپور کوچ کرده بولایت مان رفت و آنقدر دست انداز که ممکن بود کرده مال فراوان جمع ا
میان مردم قسمت کرده ایشان را صاحب سامان گردانید عدالت پناه برین حال مطلع گشته
از امرای خود را با پنج هزار سوار بدفع و اخراج آن ها مور گردانید و چون او یکبار بند بر مان رسید جلا
بی وقوف سیف عین الملک متصدی جنگ شده لشکر عدالت پناه را منهزم گردانید و به
عین الملک دندان طمع در محصول ربیع سر فرو برده خارج ولایات دیگر پرگنات احمد و دراته
مالوه و مرج متصرف گشت عدالت پناه بار دیگر متوجه قلع و قمع او شده قریب پنج هزار سوار
دلاور خان حبشی که در آخر وکیل السلطنت ابراهیم عادلشاه ثانی شده بود با استعداد تمام نام
فرمود درین دفعه سیف عین الملک و صلابت خان فوج آراسته در حوالی با دلاور خان مصاف
دادند و فتح کرده دلاور خان را که بر سر و رو زخمها داشت چهار کروه تعاقب و هر که را یافتند از
حیات بر خاک مذلت انداختند و چندان اموال و اسباب و اسپ و فیل بدست آوردند که لشکر
کما ینبغی درست کرده قوی حال گردیدند و به گرفتن خیل و حشم تازه مشغول گشتند پنج هزار
خوب دو اسپه و سه اسپه و پنج هزار سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شده و سیف عین الملک

بسیار

سپاه خود را جمع آورده در قصبه بامن مقام نمود عدالت پناه به بندی بان رسیده چون دید که سیف عین الملک
ی قایم مقام کرده نمیگریزد چند روزی در کنار آن آب رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود
فراهم آورده مستعد گریختن شده بود از اقامت و توقف خود در اضطراب حیرت و جود دانستند و فسخ عزیمت نموده قرار داد
ی جنگ با ایشان ولایت دست باز نداد و پس سه روز متوالی و متعاقب فوج جهار آراسته آوازه جنگ می انداخت
ه امروز جنگ صف خواهم کرد و دو سه گروه جانب لشکر عدالت پناه آمده باز میگشت بنابراین تمامی لشکر
عادلشاهی در این سه روز از صبح تا شام مسلح شده بر پشت اسپان می ایستادند و چون خبر مراجعت او می شنیدند
شده و کرفته وقت شب بخیمه و خوابگاه خود میرفتند روز چهارم سیف عین الملک چون صف ها آراسته
متوجه اردو و عدالت دستگاه شد امرای عادلشاهی آن روز را هم مثل روزهای سابق دانسته هر چند میگفتند
ه اینک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکرده مستعد کارزار نمیشدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند
تا آنکه آثار و علامت لشکر سیف عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی
آنکه چنانکه باید و شاید تهیه جنگ نماید بجانب اهل بغی و فساد متوجه گردید عین الملک از مقابله و مقاتله
پادشاه بتبر رسیده با اعیان و اشراف خود مشورت نمود همگی گفتند با فوجی که حضرت پادشاه در رو باشد
جنگ نمیتوان کرد و امام مرتضی خان انجو که سید مغرور و مسرور بود عین الملک بیدانه با او سلوک مینمود گفت
حضرت جنگ نمیکنند ملاحظه برای حیثیت عین الملک این انقلاب نیکو گرفته بعزم قتال و جدال اسب برانگیخت
و مؤلف این کتاب از میرزا بیگ ساقی تبریزی که در آن معرکه بوده شنیده که در آن وقت که سیف عین الملک
اسب جلوه داد پنجهزار سوار که با او بودند بیکدفعه اسپهای خود را جهانیده متوجه افواج خاصه عادلشاه

شدند و مردم قوال‌ها آن حمله نیاورده بی اختیار عنان گریز دوانیده به بیجاپور رسیدند و قلعه در آمده

در آن بیع ذخیره و فیل و توپخانه و اکثر اسباب سلطنت نصیب عین‌الملک شده خلل فاحش در آن دولتخانه پدید

آمد و سیف عین‌الملک اکثر ممالک محروسه را متصرف گشته در موضع تورده که دو کروهی بیجاپور است نزول نمود

عادلشاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید و باغیان کافر نعمت هر روز تاخت بر شهر آورده انواع آزار و زحمت

میرسانیدند و نمیگذاشتند که غله و آذوقه بفراغت رسد بنا برین آنحضرت در دفع شر آن جماعت متوسل

رامراج شده هفت لک هون نقد مرسول داشت تا او برادر خود و نکتاپای را با لشکر انبوه روانه دفع سیف الملک

کرده بند و او بتعلیم اسدخان نکوالی کرده خواست که بر لشکر بیجاپور شبخون زند و نکتاپای این معنی

دریافته حکم کرد که کوچک و بزرگ ملازم هشیاری قیام نموده هر یک پاره چوبی که دو گز و نیم باشد کهنه آلوده

آن باشند بهم رسانیده بر سر آن لتهای چرب بندند وقت شبخون که غوغا بلند شود همه را برافروزند

شب را مانند روز روشن گردانند سیف عین‌الملک ازین معنی غافل دو هزار کس از لشکر خود انتخاب

کرده باتفاق صلابت خان دو سه کروهی بیجاپور بر ایشان حمله آورد چون زده زده بمیان اردوی ایشان

در آمد خاص و عام بر نهج مذکور چراغان افروخته شب را همچو روز کردانیدند و پیاده‌های بیجاپور

بضرب سنگ و چوب و تفنگ و کتاره بیک طرفة العین قریب پانصد کس معتبر او را هلاک ساخته عین الملک

صلابتخان دست در دامن فرار زده بزحمت فراوان از آن غرقاب بلا بیرون آمدند و از کمال اضطرار راه

لشکر خود غلط کرده بجانب دیگر افتادند و خیلی از شب گذشت عین الملک بی‌نشان شده آواره

گشته شدن او منتشر گشت صغیر و کبیر لشکر او راه فرار پیش گرفته هر یک بطرفی رفتند عین الملک

صلابتخان

سلاانجان با دو بیت کس قریب دمیدن صبح نزدیک تعوده آمده چون آثار نکبت و ادبار مشاهده کردند
از جماعت خود اثر نمی دیدند پای فرار در بادیه گریز نهاده در راه ماندن بجانب ولایت شاه نظام گریختند و
ال حال آن دو کس در ضمن قضایای نظام شاهی بتوفیق الله مذکور خواهد شد و در همان ایام از کثرت مدام
اختلاط با زهره جبینان گل اندام نظام مزاج عناصر ابراهیم عادلشاه از هم گسیخته بامراض متعدده
متضاده چون باسو قنعد و بواسیر و یرقان امعا و تب مطبقه و دوران سر عارض ذات آن حضرت گشت
و بسیاری از حکمای هند را که معتمد علیه وی بودند بر معالجه ایشان اثری بهتر نگشت بعضی را گردن زد
و بعضی را از پوست برآورد و پای فیل انداخت و کار بجایی رسید که حکمای قلمرو او جلای وطن کرده بودند و
در نشان تر گذاشته خود کرده دروازه دکاکین بستند بالاخره زمان علل قریب دو سال امتداد
پیدا کرده در شهور سنه خمس و ستین و تسعمایه از ساغر دور شربت انک میت و انهم میتون
نوشیده مرقد منورش در قصبه کوکی در جنب شیخ حنیب اثار روضه عالیمقدار وید بزرگوار او واقعست
و از ان عفران پناه چهار فرزند ماند دو پسر و دو دختر پسران علی که ولیعهد گردید و طهماسب
که ابراهیم عادلشاه ثانی فرزند ارجمند اوست و دختران تانی بی بی زوجه علی بریدشاه
سلطان منکوحه مرتضی نظام شاه جلوس ابوالمظفر علی عادل شاه بر تخت کامرانی در سنه
احدی و سبعین و تسعمایه بعد از وفات ابراهیم عادلشاه و بساط منازعت افکندن با امرا و مطرودان
ارقام عنبرین فام مشام فهم ارباب خرد و دانش بیم حکایات شاه عبدالله گسری مرتبت
چنین معطر میکرداند که شاه جمجاه مظفر کلمه السلطان العادل ظل الله ابوالمظفر علی عادلشاه

انار الله برهانه دلو مرقده هم از اوان طفلی بحدت ذهن و جودت فهم و شوخی طبع اتصاف د

چون به سن رشد و تمیز رسید روزی پدرش ابراهیم عادلشاه بشکر و سپاس بجا می آورد که سعید

حقیقی مرا توفیق داده که از مذهب جد و پدر برگشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار کرد

و شعار روافضی برطرف ساخته اثری نگذاشتم شهزاده علی که دران مجلس حاضر بود بالعرض رسا

که چون ترک دین آبا پسندیده است می باید که همه فرزندان چنین کنند ابراهیم عادلشاه د

در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود دین پادشاه دارم بعد ازین خدای سبحانه اعلم

ابراهیم عادلشاه ازان مهربانی و ازین جواب فهمید که شهزاده علی شیعه مذهب است ... ذن آ

معلمش خواجه عنایت الله شیرازی دانسته وی را بعتاب و خطاب معاتب گردانیده و ل

چند روز بفتوای علمای اهل سنت بقتلش مبادرت نموده ملا فتح الله شیرازی المشهور بفتحی

معلمی شهزاده باز داشت قضا را او نیز شیعه مذهب بود و از ملاحظه روزگار خود را حنفی نا

بنابران شهزاده او را از جان عزیزتر داشته در تعظیم و تکریم زیاده از حد میکوشید اتفاقا درا

جمعی از امرا و مقربان با برهان نظام شاه پنهانی همزبانی گشته پیمان قرار دادند که بدست

گیر ابراهیم عادلشاه را مسموم ساخته برادر او علی ابن اسمعیل را به پادشاهی بردارند و خطبه

طرز شیعه خوانده نام اصحاب ثلثه مذکور نسازند چاشنی گیر که سنی پاک اعتقاد بود در آخ

برهان نظام شاه و مقربان مطلع گردیده از موافقت ایشان و چون بعرض عادلشاه رسانید

معلوم آنحضرت شد که در ابتدای خوان سالار نیز دران امر شریک بوده همه را بآزار رسانید و

برادر او برد عادلشاه ظاهر بود لیکن بر وی واهمه غالب گشته دو سه کروه ضده را از خود و در
زمانی که عادلشاه بفتح قلعه شاله میرفت با مال خطیر گریخته به بندر گوه رفت و از این واسطه
ابراهیم عادلشاه از فرزند خود که با برهان نظام شاه در مذهب موافقت داشت و در عنفوان جوانی و غرور
بغایت متوهم گشته او را مع اخوندش بقلعه مرج فرستاد و بکشور خان تهانه‌دار آن حصار
نوشت که در محافظت شهزاده تقصیر نکند و از اختلاط با روافض مانع آمده نگذارد که
در مجلس او حرف مذهب آن جماعه کسی مذکور سازد اتفاقا تهانه‌دار و داماد او کاملخان دکنی که آخر
را ابراهیم عادلشاه بود هر دو شیعه مذهب بودند بنا بر آنکه از جان و دل کمر خدمت و عبودیت شاهزاده
بر میان بسته در استرضای خاطرش کوشیدند و چون عادلشاه صاحب فراش شده این خبر انتشار
یافت و معلوم شد که آن مرض الموت است آگاه شهزاده خود در اوقات صلوة بر منبر سوار گشته
با تکبیر بطریق شیعه و گاه کاملخان را مامور میگردانید که به آن معنی قیام نماید و آن حضرت
در حین بیماری این نوع اخبار وحشت آمیز شنیده اراده نمود که فرزند کوچکش طهماسب را ولیعهد
سازد اما چون مفهوم گشت که او هم بصد چاشنی برادر بزرگ است و در مذهب تشیع کمال
تعصب دارد بغایت اندوهگین گشته او را نیز مقید گردانید و در قلعه بلکوان محبوس ساخته
طهماسب سلطنت را بتقدیر قادر بیچون تفویض فرمود و گفت بعد از من ارکان دولت بهر نوع
که صلاح دانند چنان نمایند و چون اصحاب عقل و تمیز از بقای حیات ابراهیم عادلشاه مایوس
و ناامید گردیدند محمد کشور خان تهانه‌دار پرگنهٔ مهری و بلکوان میرزای باغ مبلغ معتدبه تحصیل

نموده بصوب قلعه مرج روان شد و اسکندر خان کوتوال حصار پیغام داد که مهمات پادشاهی تا مرو فرو

رسیده و احتمال کلی دارد که بعضی از مردم دولتخانه و جاگیرداران جوانشیر و حوالی حصار بلکه آن

طهماسب گردیده فتنه عظیم حادث گردد و صلاح دولت در آنست که شهزاده علی را ... از قلعه

برون فرستی تا در قصبه مرج مقام کرده مردم را در جوع کنند و بعد از آنکه اجل موجل ابراهیم عادلشاه را

و آن خبر بتحقیق انجامد با بن لشکر سعادت و اقبال متوجه دار الملک گردی و اسکندر خان این سخن معقول

چیز ز رواقبا بکرد و جمیع لوازم پادشاهی ترتیب داده و داماد خود کامل خان را بملازم ... کالش

از قلعه برون فرستاد کشور خان بی توقف بخدمتش شتافته زری که مصحوب ... داشت تسلیم نموده

سپه سالاری نوازش یافته از روی دانائی در لوازم آن منصب شروع کرده تحسین کامل خان

بمنصب امارت سرافراز گردیده از انتشار این اخبار لشکر اطراف ولایت رو بدرگاه عرش اشتباه

نهاده غاشیه اطاعت بر دوش گرفتند و کدخدایان مردم دار السلطنه نیز از مجلس فخاخ

غیره بر سبیل تعجیل بدو پیوستند در همان چند روز چون ابراهیم عادلشاه نقد زندگانی بجا

بهشت سپرد و اسمعیل بر متکا ضمیر شهریار چو واجب پرتو انداخت بر جناح استعجال از

مرج بجانب دار السلطنه بیجاپور روان گشت و اعیان و اشراف مملکت با ابایه و اسباب السلطنت

در نهایت عزت و غایت شوکت در اثنای راه بملازمتش رسیده جبهه اطاعت و

بر خاک پایش نهادند و چون بیک کروهی بیجاپور رسیده در باغ کشور خان بر تخت کامرانی جلوس

فرموده سادات و قضات و علما و مشایخ زبان بمبارکباد گشودند و امرا و ارکان دولت

علما

غلغلهٔ تهنیت در گنبد فلک اخضر انداخته و حاصل بحر و کان نثار فرق اشرف اعلی کرده لوازم خوشحالی
بظهور رسانیدند نظم بی تهنیت یکیک همگنان زبان گشادند زانو زنان که ای شاه زینت ده
تخت و تاج بمان تا بماند ز آدم نتاج ز مهر تو روشن دل آفتاب بلند از تو دیهیم افراسیاب
نژاد و لیت از بهر آن داد بخت که آرایش تاج و فر زیب تخت و آن حضرت در موضع جلوس همایی شهر
حکم فرموده موسوم بشاهپور کرده اند و در ساعتی که منجمان اختر شناس اختیار کرده بودند قدم
در سرای بیجاپور حفظها الله عن الآفات والفتور نهاده قرین سپهر برین کردانید و چون از
مبادی اخبار صباح جلوس و اوایل نضارت گلزار سلطنت همواره همت والا نهمتش مصروف آن بود که
بحسن اهتمام آبیار حسام زمرد فام ریاض دین و دولت را از خار و خس پاک سازد بنا بران خسرو به
استحقاق در روز جلوس مشهود شده اجداد عالیجاه یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه عمل نموده ا
باهتمام صادق فرمود که خطبای ممالک محروسه خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر
بخوانند و موذنان در مساجد و معابد لفظ اشهد ان علیا ولی الله حجت اظهار شعایر مذهب امامیه
داخل کلمات اذان سازند ازین واسطه حبت منقبت ائمه معصومین و دعای دوام دولت خسرو معدلت
آیین بر سر منابر بلند گشت و غنچه تمنای دوستان اهل البیت بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفت آن
که در عهد یوسف و اسمعیل قدم از بلده بیجاپور بیرون نهاده بود در عصر او شهر و ولایت را فرو گرفت
امری که شایسته عهد آنحضرت نبود بوقوع آمد و آن این است بعد از آنکه نام اصحاب ثلث را سلام الله علیهم از خطبه
بینداخت جماعتی که باصطلاح امامیه تبرائی گویند وظایف مقرر کرده حکم فرمود که در سب و لعن اصحاب مشغول

باشند چنانکه در جمیع مساجد بعد از اذان تبرائیان تبراها بر سر دست آورده به آواز بلند بلعن و طعن

مشغول میشدند و هرگاه پادشاه سوار میشد با بازار عام قریب چهل تبرائی در پیش او بکار خود مشغول میگشتند

لیکن باوجود این کارها از آنکه گفته اند عدل گنجیست که از خرج کردن بیشتر شود و حصاریست که به آتش سوخته

نگردد و بمنجنیق حوادث خراب نشود و آن حضرت بجانب عدل و داد گراییده در سلاطین عادل منتظم گردید و نوعی در

رعیت پروری و مظلوم نوازی کوشیده که حاصل ممالک بمرتبت تزایدپذیر رفته معمور و آباد آن گشتن و تیره را

بدترین صفات دانسته بنهجی با سلاطین و رایان دکن سلوک نمود که قلعه رایچور و مدکل و پورکل و شولاپور و کلیانی

که از حوزه دیوان عادلشاهیه بیرون رفته بود باز مستخلص گشت بلکه قلعه بنکاپور و وادونی و دیگر از وجه

با بسیاری از ولایات و پرگنات که در هیچ عصر غیر بنکاپور بادشاهان اسلام نشسته بود بدلی متعلق

و نعب بجنس بیر در عهد وی اضافه ممالک سابق گشته دایره مملکت وسیعتر گشت و به آن حضرت

اسم دودمان ارتفاع گرفت و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد گذشته قریب سیصد هزار سوار عرب معرکه

که از ملازم رکاب او شدند و سادات و فضلا و شعرای عالی مقدار از ایران و توران و سایر اقالیم میشود

شده دار الخلافه بیجاپور بتمنا از مردم قابل و صاحب حیثیت رشک ربع مسکون گردید و گنجی که از آبا

آبا و اجداد بود قریب بنکیم کرور هون میشد در اندک مایه وقتی بر خلایق پاشید غریب و

بزرگ و خورد از خوان احسان او زله بردار شدند چنانکه مطایا آرزوی همگنان از عطایای آن خسرو

بیته گرانبار گشته رسم احتیاج و آز از جهان برافتاد در رساله صرف هوای و کافیه و متوسط و

دیگر در علم کلام و منطق و حکمت پیش استاد گذرانیده بود و مسایل اکثر علوم آشنای داشت

تنها دو صاحب مشرب و صوفی منش بود و خط نسق و ثلث و رقاع بسیار خوب می‌نوشت و در غزل کوته
های خود نام خویش را بدین نهج مرقوم میکرده است کمینه علی صوفی قلندر و آن حضرت پادشاهی بود خوش طبع و
صاحب نظر بود و از ذوق عاشقی با خبر و بر سر همین مقدمه چنانکه در وجه شهادت یافتن همواره
عمر شریف را در صحبت ماه رخان زهره جبین و ساده عذاران خورشید آیین صرف مینمود و لحظه ای از آن
نمی‌بود و گاه گاه به این بیت ترنم میفرمود نظم مائیم و همین زمزمه عشق و جوانی باید است که
دیگر بچه خورسند توان کرد و در سال اول جلوس حسین نظام شاه است که قلعه کلیانی و شولاپور را از
دست نظام شاهیه مستخلص کرده اند انتظار وصول ایلچیان حکام اطراف میکشیده کشور خان وکیل
ابو تراب شیرازی را جهت تمهید بساط مصادقت و ترتیب مقدمات مخالصت برسم رسالت به بیجانگر
فرستاد و محمد حسین صدقی اصفهانی را به احمدنگر روانه کرده در باب تعزیت و موافقت کوشیدند امرا
بیجاپور از جانب اتحاد و دوستی بر آورده اعزاز و اکرام ایلچیان بظهور رسانیدند و جهت تهنیت و مبارکباد
جلوس یکی از مقربان را همراه کشور خان کرده مقضی المرام رخصت انطراف نمود اما حسین نظام شاه که بادشاه
غیور بود بر اراده بنی عادلشاه و مکنون ضمیر او اطلاع بهم رسانیده ایلچی او را حق التعارف و عنایت
بجا نیاورد و برای تهنیت و تعزیت کسی نفرستاده اظهار کدورت و رنجش فرمود عادلشاه
از بسکه همگی همت بتدارک اختلالی که در عهد پدرش واقع شده بود مصروف میداشت با امرا
طریقه اعتنای بیش از پیش سلوک میساخت تا بحدی که چون در آن مدت یکی از پسران امرا که
مائل بتعلق خاطر بوی داشت فوت شد علی عادل شاه باستصواب و رأی همونی کشور خان

جرات و دلیری نموده نموده خود بعزم پرسش رامراج با صد سوار که یکی از آنها کشور خان دکنی است
خان بود به بیجانگر رفت و مرتکب چنین امر خطیر که هیچیک از سلاطین دکن پیرامون آن نگشته بودند
شده یکایک در مجلس رامراج حاضر گردید و وی قدوم میمنتش را به اعزاز و اکرام تلقی نموده عذر تصدیعات
خواست و آن حضرت لوازم پرسش بجای آورده و از جامه عزا و ماتم برآورده خلعتی که از ذات تبرک در
برش کرد و زوجه رامراج که از خاندان اختیار الیه عدالت پناه را فرزند خوانده روی او بوسید و
بعد از سه شبانروز که انواع ضیافت و اقسام پیشکش بتقدیم رسیده بود رامراج آن حضرت را
رخصت انصراف نموده در جمیع امور متعهد اعانت و امداد گشت و اینکه رامراج در وقت وداع شرایط
مشایعت قیام ننموده برادران و قرابتان خود را بدان امر مامور ساخته بود آن حضرت ازرده خاطر
گشته انتقام را بر ذمت همت فرض شمرده لیکن بنابر تقاضای وقت اصلا اظهار نساخته انتظار
فرصت میکشید تا در سنه اثنی و سبعین و تسعمائه کار خود ساخت و بعد مراجعت به بیجاپور که
استغنا و سرکشی حسین نظام شاه از حد گذشت آن حضرت بوی پیغام فرمود که بر عالمیان ظاهر و
روشن است که قلعه شولاپور و کلیان تعلق باین خاندان داشت بجهت تغییر چون در عهد ابراهیم عادلشاه
اختلال درین سرکار بهم رسید هر دو قلعه بتصرف نظامشاهیه درآمد بالفعل وظیفه محبت و یاری
مقتضی آنست که آن قلعهها را بما بسپارند و اگر تسلیم هر دو قلعه دشوار باشد اقلا قلعه کلیان
گذاشته باین امر سلسله دوستی را از خود ممنون سازند شاه حسن انجو که از مجلسیان مقرب نظام شاه بود
هر چند سعی نمود که قلعه کلیان را بعدالت پناه داده رفع نزاع نماید سودمند نیفتاده

الخ

آتش خشونت افروخته تر شده کار بجائی رسید که علی عادلشاه مجدداً رسولی به احمدنگر فرستاد
نامه نوشت خلاصه کلام آنکه ستیزه و تغافل در امثال این امور شیوه ستوده پادشاهان عاقل نیست
اگر عواقب امور بخاطر ایشان آورده هر دو قلعه را تسلیم نمایند مراسم دوستی و اتحاد بجای آورده
باشند و الا یقین دانند که از نهضت موکب همایون خرابی بسیار شامل حال رعایا و برایا خواهد و فتنه
عظیم پدید آید نظم چنان کار خود و بحکمت رواج * که هر دم نباشند بجنگ احتیاج * بحکمت توان کارها
ساختن * که بر کوه نتوان فرس تاختن * بسی مصلحت هست در خسروی * که گردد از آن دین و دولت قوی
حسین نظام شاه ازین پیغام برآشفته سخنان درشت که بدکاران خالی از رکاکت نیست بر زبان آورد
و این معنی بر خاطر انور شاه عدالت دستگاه گران آمد چتر و علم خود را که زر دوز بود تغیر داده بروش نظام
شاه سبز گردانید و گفته فرستاد که اگر میتوانی رنگ خود را از من بستان چه در دکن این قاعده است که
علم و چتر آن یکی را دیگری نمیتوان کار فرمود کسی که بر سر بهانه است جنگ دارد این نوع کار میکند
تا آتش نزاع مرتفع گردیده بین الجانبین حرب وقوع یابد و چون حسین نظام شاه بواسطه نشان سبز
که مخصوص نظامشاهیه بود آزرده شده در مقام پرخاش شد علی عادلشاه در سنه ست و ستین و
تسعمائه امرا را بمدد خوانده باتفاق یکدیگر بصوب احمدنگر نهضت فرمود و مضمون اذا دخلوا قریة
افسدوها بوقوع پیوسته از پرینده تا چیپر دار احمدآباد تا دولتآباد از معموری نماند و کفار بیجانگر که
سالها متمنی اوان چنین صحبت بودند ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان بردند و خاک در کاسه
مردمان آن دیار بیختند بلکه بعضی از مساجد را ویران کرده تعظیم مصحف اقدس بجا نیاوردند

حسین نظام شاه که بمشورت قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر و شاه حسن انجو و دیگر
ارکان دولت مقابله ایشان اختیار نکرده بجانب بیدر رفته بود و قلعه کلیان را به علی عادلشاه
داده در این سال بساط منازعت در نوردیدند و بعد از آنکه علی عادلشاه و امراج ممالک تعدی کرده به از
خود رفتند حسین نظام شاه به احمدنگر آمده مجلس مشورت را چون منعقد ساخت و تجویز ارکان دولت صبیه خود
مسماة بی بی جمال را با ابراهیم قطبشاه عقد مناکحت بسته نسبت مصاهرت و صلت در میان آورده رابطه
اتحاد و یکجهتی عهد و پیمان بظهور رسانیده قرار دادند که باتفاق قلعه کلیان مستخلص گردانیم و چون ایشان
به احمدنگر شتافته قلعه کلیان را قبل کردند و در همان اوان جشن طوی کرده بی بی جمال را به ابراهیم قطبشاه
سپردند عدالت پناه بعزم خسروانه بر مدافعه آنها مصروف داشته بنسبت [illegible] بار کشتو خان
و شاه ابوتراب را بیجانگر فرستاده از رامراج طلب امداد کنند علی برید را نیز بموافقت خود دلالت
کرده رامراج چون میدانست که علی عادلشاه پادشاه عاقل و مدبر است و اگر به اعانت او نشتابد همه
با سلاطین اسلام بهر عنوان که باشد صلح کرده در تسخیر قلعه راجور و مدکل سعی خواهد کرد
زیاده بر پنجاه هزار سوار و دو لک پیاده بمدد عادلشاه روان شده در حوالی آن گذشته با یکدیگر ملاقات
نموده با لشکرهای آراسته هر دو بادشاه بشوکت و تجمل تمام متوجه قلعه کلیان شدند نظم ز لشکر جهان انجمن
گشت تنگ * که از سم کی بجز لنگ گشت در * ز بسیاری لشکر بی هراس * ز عالم بر افتاد رسم قیاس
ابراهیم قطبشاه شیوه ستوده مردم خوش طبع مسلوک داشته جانب قوی از دست نگذاشت و بی تامل
و تفکر بعد از عهد و پیمان وقت شب از پای قلعه کوچ کرده بر رامراج و عدالت پناه ملحق گشت

قلعه علی الصباح چون بر حالت وقف شد مصلحت در توقف ندیده تعجیل هر چه تمامتر بجانب احمدنگر شتافت
و از آنکه سلطان نیز تعاقب وی از دست نداده تاراج کنان بحوالی آن بلده رسیدند حسین نظام شاه
قلعه احمدنگر را اندوخته و آذوقه و مردان کار آزموده استحکام داده عنان یکران بطرف بلده جنیر معطوف ساخته
و سلاطین بمحاصره حصار احمدنگر پرداخته و بسیاری از امیران بچهار طرف نامزد کرده در تخریب
قری و بلاد ولایت نظام شاه سعی نمودند و کفار بیجانگر در کندن و سوختن عمارات آن بلده تقصیر نکرده انواع
فساد بظهور رسانیدند و در مساجد فرود آمده و اسپان بسته سقفها را هر چه چوب پوشش بود کندند
و بنوعی شهر و بنادر احمدنگر شد از صدمه قهر زیر و زبر نماند اندران مرز چیزی بجای
همه گشت تیره طعمه چارپای و چون بارندگی در برگرفت و از کثرت گل و لای و قلت وصول غله و آذوقه
تنگی در معاش مردم اردوی ظفرقرین بهم رسید و قطب شاه نیز مخفی بجانب نظام شاه رعایت کرده
غله و جمیع مایحتاج قلعه داری بقلعه گیان میرسانید و استمالت داده میگفته است که محصوران تسکین
خاطر شوند علی عادل شاه آنها را بخاطر آورده بدلایل و براهین بر محاصره احمدنگر و حولی محاصره قلعه شولاپور
خاطرنشان امرا کرده به هر عنوانی که بود از آن موضع باتفاق کوچ کردند و چون پیشتر بمنزل فیناز کستور جان
استیلای کفار بیجانگر مشاهده کرده بعد الیوم در ستگاه گفت محاصره قلعه شولاپور در این وقت مناسب نیست
چه اگر مفتوح گردد رام راج در آن حصه ادعا کرده ما را در آن نخواهد بود بلکه در ممالک دیگر نیز طمع کرده
فتنه عظیم حادث خواهد شد اولیتر آنکه فسخ این عزیمت نمائیم و به امداد او دربل درک
قلعه غایب استحکام ساخته به استظهار آن بمرور و تدریج قلعه شولاپور را مسخر سازیم علی عادل

این رای مستصوب شمرده بهر نوع که بود رامراج را از دنبال در کرده و در جایی که از قدیم الایام بیل
پسر پادشاه بیجنگر قلعه ساخته بود و فی الجمله آثار و علامات او ظاهر بود بتجویز آن رای بلند رای
طرح قلعه افکنده و در مدت یکماه دیوارها از گچ و سنگ بلند ساخته و آن را بموسوم شاه درگ گردانیده
هر سه پادشاه یکدیگر را وداع کرده قطبشاه و رامراج متوجه ممالک خود شده عادلشاه به بیجاپور
تشریف حضور ارزانی داشت لیکن رامراج بی ابتهاج در همان سال اغتشاش و شقاوت [illegible]
سهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون بر دیده بصیرت انداخته غافلانه در میدان طغیان مرکب عدوان
جولان داده و بتجربه خویش را ابتیه و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون مستاصل گردانیده
در قباحت و وقاحت بکوشید و امرای چند که موجب نفرت طبیعت شاه عدالت دستگاه باشد بوقوع
رسانید لاجرم بمقتضای مثنوی دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از
کشته ندروی عنقریب در دهر سزای اعمال ناشایسته در کنار زبس نهاده چنانکه مانده روی
زمین را از خون ارباب کفر و ظلام دریای جیحون ساخت و بنده در قابل نظم کرا از کوه پرسی بیانی جواب
که شاخ خطا میوه ندهد صواب بد اندیش مردم بجز بد ندید بیفتاد و عاجز تر از خود ندید [illegible]
همه در شتر شود چو کژدم که در خانه کمتر رود تفصیل این مجمل بر منهج مرقوم میگردد که در
اول که علی عادل شاه از تیره حسین نظام شاه بتنگ آمده ناچار رامراج را بمدد طلبید چنانچه
در میان آورده که کفار بیجانگر که کفار بیجانگر بواسطه عدالت دینی اهالی اسلام را ضرر جانی نرسانند
آنچه او این بکرده و مساجد را خراب نکرده اند و متعرض عرض و ناموس مسلمانان نکردند و حال آنکه در

الحجز غلبش مطلق بظهور آمد در تعذیب مسلمانان و هتک حرمت ایشان دقیقه فرو گذاشت نکردند و چنانکه
لذت در مساجد فرود آمده بت پرستی میکردند و ساز نواخته سرود میگفتند عادلشاه از استماع این اخبار
دلگیر گشته چون قدرت بر منع نداشت بتغافل گذرانید دیگر آنکه بعد مراجعت از آن سفر سلاطین اسلام را
جز ضعف ندانسته و ایشان را عاجز و زبون مطلق فهمیده ایلچیان آنها را بار نمیداد گاهی که بر سر عنایت شده
ملاقات ایشان میکرد بر خلاف عادت رخصت جلوس نمیداد و بمقرعه تکبر و تجبر نواخته چون سوار میشد
در رکاب غرور و جلیلی از راه پیاده میبرد و بعد از انتظار بسیار بسوار شدن حکم میفرمود دیگر آنکه در کرت آخر
که از احمدنگر کوچ کرده متوجه نلدرگ بودند خاص و عام اردوی رامراج نسبت به مسلمانان استهزاء و سخریت
ار د و بربط جهاد [illegible] میدیدند و چون او وداع کرده بحوالی تمندره رسید توقف کرده بار جان چون ارزاغ
چشم بممالک عادلشاه و قطبشاه سرخ کرد و نیکتادری را با جنود نامعدود که محاسب وهم از عرض حمان آن
از حصر و احصایش بعجز اعتراف نماید بجانب سرحد هر دو بادشاه روان ساخت ایشان در این سال
بنابر آنکه نظام شاه را دشمن میدانستند و طاقت مقاومت او نداشتند مضطر گردیده در مقام
فروتنی شدند علی عادلشاه ولایت اودگیر و باکری کوت بوی داده صلح نمود و ابراهیم قطبشاه قلعه کلکند
و بانکل و کنبور تسلیم نیکتادری کرده بدین حیله همه ممالک خود نگاه داشت و هم درین اوقات که رامراج بر سلاطین اسلام
تفوق و استیلا یافته الکلام بهم رسانیده و تسلای قلعه نورکل مهو سوم نوسکی اعلام یعنی وحر المحوری افراشت
در خانه او چون در قلعه بود و بهانه مهمانی جشن جمعی کثیر از اعوان خود را بدرون قلعه برده به استظهار آن
[illegible] و بموافقت بعضی از حشم قلعه بهابذار را بکشت و قلعه را متصرف گشت و عادلشاه را بواسطه

قرب جوار به بیجانگر و توهم حمایت رامراج استرداد و استخلاص آن ارا در معرض توقف انداخته

سکوت اختیار فرمود القصه در سال دیگر از قصبه تورکل چون شاه درک بکچ و سنگ در غایت استحکام

صفت اتمام پذیرفت و برج و باره اش چون مساعد دولت خسروان عالیمقدار سر به اوج فلک اعظم کشیده

و ژرفی خندقش مانند اندیشه خردمندان وقت بینش بگاو ماهی رسیده شهریار فلک بسطت عدالت آیین

عازم انتقام گشته بر طبق آیه کریمه الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجه عند الله

همگی همت مصروف جهاد کفار بیجانگر گردانیده و با ارکان دولت و اعیان حضرت بمقتضای و شاورهم

فی الامر مجلس کنکاش و راجوب منعقد ساخت **نظم** خدیو جهانگیر لشکر شکن ٭ پی مشورت ساخت یک

انجمن ٭ ز درج دهن بر سر گردان ٭ بدست سخن شد گهرها روان ٭ سخن راند از کار گیتی فروز

ز پیروزی خویش و بیکار خویش ٭ که تا چند بدخواه با غنیمت ٭ شتابد بشوم چون بمقصد رسید ٭ بینید

تدبیر این کار چیست ٭ که برکار بی فکر باید گریست ٭ خردمندان صاحب رای و وزیران عقده

کشای بلند کشور خان لاری و شاه ابوتراب شیرازی که از مقربان دولت و محرمان اسرار

مشورت بودند معروض داشتند که رای کشورکشای حقایق انجلا توام نسخه قضا و قدر

و نعم البدل جهان نماست عرض بعضی مقدمات حاجت نیست اما چون از حکم جهان مطاع

تجاوز نمودن شوم ادب است بمسامع قدسی جوامع میرسانیم که آنچه در باب قلع و قمع

بیجانگر و قلع و قمع نهال شوکت ایشان بخاطر نصرت مظاهر رسیده عین صواب است

لیکن بدون اتفاق سلاطین دکن متعسر بلکه متعذر است چه که رامراج بمزید لشکر و وفور حشم

الغرض

اختصاص دارد و محصول مملکت او که مشتمل است بر شصت بندر و چندین بلاد و قلاع و پرگنات
قریب دوازده کرور هون میشود و صولت و سطوت او در دلها قرار یافت با چنین کسی تنها مجادله
نمودن از عقل دور بنظر مینماید علی عادلشاه زبان تحسین ارباب شورت گشوده کشور خان را در آن امر
صاحب اختیار کردانید او نیز نخست رسولی از جانب عدالت دستگاه نزد ابرهیم قطبشاه فرستاده
به اظهار ما فی الضمیر پرداخت و آن قطب فلک سلطنت که از عنف و تعدی امراج زیاده از
حد آزرده و دلگیر بود جمیع مقدمات را بحسن قبول تلقی نموده متعهد گشت که من واسطه شده
میان عادلشاه و نظامشاه رابطه اتحاد و یکجهتی بهم رسانم و قلعه شولاپور که موجب نزاع است بحسن تدبیر
جهت عدالت پناه بگیرم پس مصطفی خان اردستانی را که رکن اعظم آن دولتخانه و سید
صحیح النسب بود به بیجاپور فرستاد که اگر عدالت پناه در آنچه پیغام نموده است بجد
باشند از همانجا به احمدنگر رفته بتمهید مقدمات دوستی بپردازد مصطفی خان چون بمجلس عدالت
پناه در رسید و آن حضرت را در باب جهاد و غزا به انکار و ارتفاع دوستی و یکانگی
با حسین نظام شاه راسخ و جازم دید رخصت یافته به احمدنگر شتافت و لشرایط تمهید
بساط محبت و مودت پرداخته در خلوت فردا وجه العرض حسین نظام شاه رسانید که بر
همگنان واضح و روشن است که در عهد سلاطین بهمنیه که عرصه دکن جولانگاه سمند یک دولتمند
بود میان امرا این بحالت دولت نزاع روی مینمود که گاه ظفر بود و گاه شکست بنابرین اکثر
سلاطین بهمنیه بساط منازعت را بالتمامی برداشته به آن جماعت مدارا و مواسا میکردند

اکنون که مملکت دکن بوجود چندین کس آراسته و پیراسته است قاعده حزم مقتضی آن است که
جمله سلاطین اسلام یکی شده طریق موافقت و اتحاد مسلوک دارند تا از آسیب دشمن قوی
ساحت سلطنت محفوظ و ایمن باشد و دست تغلب و استیلای رای بیجانگر که جمیع راجهای کرناتک
مطیع و منقاد وی اند از ممالک اسلام کوتاه گردد و رعیت که ودیعه خالق اند از جور و جفای
کفار فجار در مهد امن و امان بوده پیش ازین مساجد و معابد مسلمانان نشیمن گاه کافران نشود
این سخن مستحسن و معقول نظام شاه گشته ازین راست گوئی بغایت خوشوقت گردید و
مصطفی خان را تحسین کرده بتعظیم و تکریم پادشاهانه بنواخت سید [illegible] راه سخن یافت و بعد از
چند روز به اتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا عنایت الله قاضی که از اعیان احمدنگر بود
حرف وصلت و خویشی مذکور ساخته چنان مقرر نمود که حسین نظام شاه دختر خود چاند
بی بی بعقد ازدواج علی عادلشاه در آورده قلعه شولاپور را جهاز کند و بی بی [illegible] خواهر
علی عادل شاه هدیه سلطان را با شاهزاده مرتضی که پسر بزرگ حسین نظام شاه بود عقد
بساط کدخدائی معروش کردانند آنگاه هر سه پادشاه بر سر رامراج لشکر کشیده بتوفیق حق
شدید الانتقام او را از مسند عجب و تکبر فرود آرند پس ملا عنایت الله همراه مصطفی خان
از جانب حسین نظام شاه برسم رسالت به بیجاپور در آمد و لوازم عهد و میثاق ا
رسم دنیاداری است بظهور رسانیده بسوگندان مغلظه موکد و مستند گردانید
بیک تاریخ از طرفین به بسط بساط جشن و طوی پرداخته شهر و بازار بیجاپور و احمدنگر

الوان

انواع تکلفات غریب و انواع تجملات عجب آیین بستند نظم آسمان ساخت یکی سور در آفاق
چه سوری که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور جدا سور و سروری که اگر درنگری خانه هر
بود برجی از آن عالی سور اجتماعیست منور قمری را با شمس اتصالیست مقرب ملکی را با
حور محصلاً در آن مهربانی و جشن سلطانی بزم عشرت و کامرانی بر وجهی ترتیب یافته بود که ناهید
را آرزوی چنیاگری مجلس بهشت آیین بود برقص آورد حور عین از ذوق تماشای آن محفل جلد
برین سر از غرفه فردوس برآورد نظم همه بوم و کشور ز شادی بجوش مغنی برآورده هر سو خروش
همه مطربان نوازنده ساز ز آوازشان زهره در اهتزاز همه بلبل آواز و طوطی سخن بتعشوه
ربوده دل مرد و زن سپهر از شکر گوشکی ساخته ز گل گنبد دیگر افراخته شفق سرخ بر بست
بر سور شاه طبقها پر شکر کرد خورشید و ماه در آن جشن دلگشا قامت آرزوی هر کامجوی
بخلعت هر گونه مقاصد و مطالب آرایش یافته داد هر امید را در حجله خواطر عروس مقصود نظم
فرو ریخت چون قطره هر سو بهار زر و گوهر و لولوی شاهوار ز بس گوهر و زر که افشانده شد
ز برچیدنش دستها مانده شد و چون مهام میزبانی در آن دو هفته چون شایانی باین نهج بانجام
رسید بی بی سلطان بجهت الزفاف بیجانگر تشریف ارزانی فرموده قران سعدین بحصول
پیوسته و بی بی هدیه سلطان ساحت احمدنگر را بنور موفور السرور و حضور منور ساخته
قران زهره و مشتری دست داد و علی عادلشاه در مقام استمداد برگشته از بنکور و باکر
و استخلاص قلعه رایچور و مدکل شده ایلچی بر در امراج فرستاده و محال نلدرکه را طلب نمود

را امراج با ایلچی درشتی کرده از بیجانگر بدر کرد و آن حضرت یکباره در استیصال آن کافر
مغرور کوشیده به اتفاق نظام شاه و قطبشاه و علی برید رایت عزیمت جهاد برافراشت
و در سنه اثنی و سبعین و تسعمائه در حوالی قلعه بیجاپور بموجب وعده و قرارداد سلاطین اربعه
ملاقات نمودند و در بیستم جمید الاول سال مذکور گیسوی رایت فتح آیت بدست توفیق شانه
زده و روی نصرت در آینه شمشیر مشاطگی بخت بلند مشاهده فرموده باتفاق ازان موضع
کوچ نمودند نظم سران سپه رایت افراختند * روان رو بعالم در انداختند * ز لشکر که صحرا
بفرسنگ بود * بیابان به نخجیر بر تنگ بود * همه روی صحرا شده نوبهار * ز رنگین علمهای گوناگون
و بعد از طی مراحل و منازل تا لنکوته که در حوالی آب کشنه واقعست محل نزول موکب همایون
گشته چون آنجه و تعلق بعلی شاه داشت آن حضرت هر دو بادشاه را مجددا
گشته مهمانیها نمود و بجمیع ممالک محروسه فرامین مطاعه صادر فرمود که ضروریات اردو
بگذارند که از هیچ ممر مردم اردو عسرت نکشند و رای بیجانگر چون از اتفاق سلاطین با
و توجه لشکر نصرت اثر خبردار شد ازانکه اختر بخت منحوسش در حضیض اوج بالا
بود خیاط قضا قبای فنا بر قامت شومش دوخته پیرامون صلح و آشتی نگشته
حرف تنزل و فروتنی بر زبان نیاورد بلکه جنگ ایشان آسان ترین امور فهمیده برادر
و کنداقی کشاد و بخت کوچک برادر امیتراج را که بسستی عنت دمردانگی موصوف
با هفت هزار سوار خونخوار و پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار پیاده جرار مقدمه سپاه

مجمل

بتعجیل هر چه تمامتر روانه نمود که یکبار آب گشته رفته گذرها را مسدود سازد و نگذارد که لشکر
اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر شاهین و تکشادری الجثت و شوکت بسیار گسیل نمود
و بعد از آنکه ایشان گذرها گرفته ارباب اسلام را از عبور مانع گشتند امراج خود را با لشکر گران
سپاه جکران چون سیل دمان دریای جوشان **نظم** گزاینده عفریتی آشوب ناک شتابنده چون
آتش ها بر هلاک **ش** از عقب روان گشته در کنار رندی هکری فرود آمد و چون در آن اوان هر جا که
عبور و مرور جنود اسلام متصور و ممکن بود بطریقی مسدود ساخته بودند که عقل دوراندیش را اندیشه
عبور و مرور از آن بغایت مستبعد بود پادشاهان اسلام جمعی از ارباب وقوف را جهت تعین
معبر مأمور کرده آمدند آن جماعت بعد از تفتیش بعرض رسانیدند که گذر این آب منحصر در
یک موضع است و معبری که نهر و آبش کمتر از گذرهای دیگر است و پایاب دارد همین معبر مقابل
لشکر [illegible] از طرف فرو گرفته و دیوارها استوار بر کنار آن کشیده اقسام آتشبازی
بر آن نصب کرده اند سلاطین نصرت آیین انجمنی ساخته در باب عبور از آن دریای زخار با ارکان
دولت قرعه مشورت انداختند و ایشان را خود را در بحر فکر و اندیشه شناور ساخته چنین
گوهر خیالی بدست آوردند که فردا علی الصباح که جمشید خورشید علم فتح و نصرت بر قبه
قصر فیروزه فام فلک برافرازد و سپاه ظلمت شب را منهزم سازد لشکر اسلام از
مقابل معبری که ارباب ظلام گرفته اند کوچ فرموده به بهانه عبور از گذرهای دیگر حرکت
فرمایند چون کفار فریب خورده ایشان نیز کوچ کنند و از مقابل آن گذر بر خیزند حکام اسلام

به تعجیل و شتاب بسیک تا گاه بگذر اول معاودت کنند و فی الفور عبور کرده بمیدان جنگ
شتابند سلاطین کامکار را چوب و کنکاش عمل نموده از آنجا کوچ کردند و در آن روز
بقدر مسافتی پیموده نزول نمودند و روز دوم و سیوم نیز بهمین دستور چون عمل نمودند
امراج از توهم آنکه مبادا سپاه اسلام از گذر دیگر عبور کنند از آن مقام مرحله‌ها
در آن طرف آب مقابل مواکب ظفرمآل روان شدند و بنا بر آنکه ارادت ازلی و مشیت لم یزلی
دولت را امراج تعلق گرفته بود شرائط حزم و لوازم احتیاط از دست داده هیچکس
آن گذر باز نداشتند و سلاطین تدبیر بر هدف مراد دیده عنان معاودت بصوب معبر
منعطف ساختند و در سرعت رفتار تقصیر نکرده مسافت سه روزه را از صبح
غروب آفتاب پیمودند و هنوز که لشکر امراج از آنجا نرسیده بود ایشان بمحض امداد
و یاوری باری اندک جماعتی عبور کردند چون لشکر پس مانده نیز فوج فوج گرد
و متواتر در آن شب از آن گذرگاه گذشته رایات اخلاص برافراشتند
بجانب معسکر امراج که در پنج کروهی بود روان شده نزول اجلال فرمودند و از این
هراس مقاتلان بر ضمایر کفار مستولی شده بود اما چون چاره ندانستند جمیع برادران
تمام همان روز به امراج پیوستند و در آن شب چون از شبخون مسلمانان خوف
بسیاری از امرای ایشان فوج جبار آراسته مقابل معسکر اسلام بایستادند و چون جنگ
سوار صبح جوشن زر از مهچه از بر زنگی شب برکشید و خاقان خورشید از طویله

بلوان

پهلوان مشرق خرامیده لشکر ظلمت سرشت شب را منهزم ساخت سلاطین اسلام به آراستن صفها
صفها پرداختند میمنه بعلی عادلشاه و میسره به علی برید و ابراهیم قطبشاه و قلب به
حسین نظامشاه زیب و زینت گرفته ارابهای آتشبازی از زنجیرها گرفته و بر سیماها
صفوف ساخته پیش صفوف باز داشتند و فیلان جنگی را بقاعده و دستور در مواضع مناسب
جا داده گرده هریک از سلاطین ثلثه به اعتقاد و اخلاص و افراد دوازده علم امام حسین علیه السلام
شفیع گردانیدند و متوکل علی الله الاکبر و متوسلا بالنبی خیر البشر و الائمه الاثنی عشر
هیبت و هیئتی که زهره فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب
افتادی بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از صدای طبل سکندری و آواز کرنای از رنگی و
صفیر غلغله در فلک اثیر انداخته از غریو کورکه و کوس گوش فلک را العقده صد اصم منسلا ساخته

نظم

ز غریدن کوس قالب تهی ٭ در آمد بسر موی از فربهی ٭ ز بس نیر آوازی
های زر ٭ زگوشش صدف سفته میشد گهر ٭ زمین گفتی از یکدگر بر درید ٭ نیز از فیل
صور قیامت دمید ٭ صفیر نفیر قیامت خروش ٭ تهی کرد مغز خرد را از
هوش ٭ و از طرف دیگر رای هیجانگر نیز سران سپاه را خوانده و به انواع عنایت و شفقت
مستمال گردانیده قورخانه را گشاد و اسلحه بخیل و حشم قسمت کرده به آراستن
لشکر پرداخت میمنه با بلیمراج سپرده برابر قطبشاه باز داشت و میسره را بیکنادری
محکم کرده بمقابله عادلشاه مامور ساخت و قلب را بنفس خویش گردانیده بمواجهه نظامشاه

اختیار کرده و دو هزار فیل و یکهزار ارابه توپخانه جابجا بترتیب و قاعده نگاهداشته منتظر
که شهسوار مضمار فلک قدم در دایره نصف النهار نهاد در سنگاس نشسته بعزم جنگ بمیدانی
که کنار رندی بکری واقع است شتافت و هر چند مقربان التماس نمودند که برابر سوار کرده داعیه
غرور و تکبر قبول این معنی ننموده گفت که در بازیچه اطفال احتیاج سواری نیست همین ساعت
این جماعت خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر بقدیر ملک داد گری اهل جزیره و
اهل شهر بازوی جلادت برکشادند و بضرب تیغ آبدار و سنان جان شکار غبار از نهاد دیده
از روزگار برآورده در میدان مبارزت آثار مردی و مردانگی بظهور رسانیدند گاه تیغ
یمانی غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اژدها نشان ایشان شرایط جان
سپاری بجای می آورد و گاه مشرکان از غایت جسارت و حمیت جاهلیت رایت
جسارت افراشته تیغ زهر آلود شان لوازم خونخواری بوقوع میرسانید
درآمد بجنبش دو لشکر چو کوه ∴ کز آن جنبش آمد زمین را ستوه ∴ برآمد ز قلب دو لشکر خروش
رسید آسمان را قیامت بگوش ∴ بجنبش درآمد دو دریای خون ∴ شد از موج آتش زمین لا
گون ∴ زمین کرد بساطی بدآراسته ∴ غباری شد از جای برخاسته ∴ به ابر در آمد کمان از کش
شتابان شده تیر چون مار گنج ∴ ز بس تیر باران که آمد بجوش ∴ فکند ابر بارانی خود بدوش
ز مرغان چوبین فولاد دم ∴ شده راه بر ماه و خورشید کم ∴ ز منقار پولاد تیر خدنگ ∴ کر
بسته خون در دل خاره سنگ ∴ کمان تیغ ابرو و مژگان تیر ∴ ز پستان جوشن برآورده شیر

و هندوی بازیگر گرم خیز معلق زنان تیغ هندی تیز پیادگان بجانکز پیش صفها ایستاده
بقصد طایر روح مجاهدان کشورگیر پنجاه هزار بان و تفنگ و توپ و ضربزن هر دفعه سر میدادند
ببهادران الت این که اکثر طایفه راج سنذره بودند تیغ هندی از غلاف بی باکی برآورده و سر
بلاعت برگشتند حملهای مردانه می نمودند و کار بجایی رسانیدند که نزدیک بود که
چشم زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسد و از آیات ضلال فحوای بقواعد سلاطین
اسلام راه یابد که ناگاه رامراج بمیامن حسن سعی نظام شاه و برکت ثبات قدم او گرفتار گی
از میامن قدم نظام شاهیه کرد و شرح آن برین نهج است که چون امرای مسلمانان از حلادت
عادت دیده آنچه تعقل کرده بود از ایشان در حساب شده در اثنای حرب از سنگاسن
فرود آمده بر کرسی مرصع نشسته شامیانهای مخمل سرخ زردوزی که چار طرف اینها بند
بیرواید و کونیهای طلای عنبرآگین نصب کرده بودند مرتفع ساخت و خزانچیان را فرمان داد
که دو طرف او نقود احمر و ابیض و مرصع آلات و مروارید خرمنها ساختند و در اثنای
جنگ چون وقت تنگ بود در زر سر و تراز و پیمانه بر امرا و روسای سپاه قسمت
کرده نوید داد که هر که آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید مظفر و منصور گرد
من آید او را طبقهای طلا و درجهای مملو از اقسام جواهر نفیسه خواهم نواخت
و به این امر حشرات مستمال و خوشدل گشته ایلتمراج و ونکتادری و سایر امرای
کفار دیگر بار یکبار بر افواج اسلام حمله آوردند و درین مرتبه مقدمه و میمنه و میسره

سلاطین اسلام را پریشان کرده شور روز قیامت پدید آورد و سلاطین از فتح پابوس گشته
مشوش خاطر و متزلزل گردیدند لیکن حسین نظام شاه ثبات قدم ورزیده از جای خود نجنبید
و کمال کشور خان که مقدمه لشکر عدالت پناه بود جمیع لشکر پراکنده را گرد آورده چنان اعلام
نظام شاه را بر جای خود دیده هر آینه بقصد کمک نزد وی شتافت و رخصت حاصل کرده
فرهاد خان حبشی و اخلاص خان حبشی را که از امرای نامدار نظام شاه بودند همراه گرفته
بر فوج خاصه رامراج که زیر سایه نشسته بود حمله کرده خلل در جمعیتش انداختند رامراج
که عمرش بنهایت رسیده بود از شامت غرور و تکبر سراسیمه گشته از سنگاسن سوار
شد و درین حین یکی از فیلان مست نظام شاهی که غلام علی نام داشت قریب سنگاسن
رسیده جمعی را پایمال هلاک ساخت و حمالان سنگاسن که به اصطلاح دکن آنرا
پالکی میگویند سنگاسن را مع رامراج بر زمین نهاده فرار نمودند و چون جنگ مغلوبه
بود هیچکس با حوالش نپرداخت و درین اثنا جمعی از مردم نظام شاهی آنجا رسیده
او را شناختند و بر داشته نزد چلبی خان رومی که سرکرده توپخانه نظام شاه بود بردند
و بروایتی فیلبان غلام علی او را گرفته نزد رومیخان برد و هر چند تقید رومیخان
توقفی رامراج را نزد نظام شاه برده بموجب فرمان سرش از تن جدا ساخته و بر نیزه
بسته چون کفار آنرا بدیدند دست از جنگ باز کشیدند گریبان فرار را بدست
گرفتند **نظم** سر کشته را چون ز نزدیک شاه ببردند بر نیزه تا رزمگاه همه بر ...

پس آن دلیران بهم حمله کردند چون نره شیر ** بهند و غریو اندر افتاد باک ** فکندند
بسی تن اندر هلاک ** کلاه و کمرها بینداختند ** خروشیدن و موبه برداختند ** فکندند منجوق
و کوس نبرد ** گریزان نشستند پرخون و گرد ** سپاه نصرت پناه مشرکان را تعاقب نموده و تیغ
کین در آن ملاعین نهاده چندان از ایشان بکشتند که از خون آن کشتگان تخت
بتندی اگری سرخ گردید بروایت مشهور عدد قتیلان پنجصد هزار رسیده اما بقول
صحیح قریب صد هزار سوار و پیاده کافر چه در اصل معرکه و چه در حین تعاقب در آن روز
و روزهای دیگر بقتل رسیدند چنانکه از موضع جنگ تا بلده الی کندی که ده کروهی
بجانکرست (?) فضای صحرا و کوه از جیفه کافران ملوث بود و عساکر نصرت مآثر و جمیع
درجاله (?) لشکر ظفر پیکر از لآلی و جواهر و زر و زیور و اسپ و شتر و خیمه و خرگاه و سراپرده
و تخت و بارگاه و طبل و جواری و سراری و غلمان و تیغ و سنان و جوشن و خفتان چندان
بدست آوردند که مانند بحر و کان مستغنی و بی نیاز گشتند **نظم** سریر و سراپرده و تاج
و تخت ** بچندان که آن بر نتوانند سخت ** جواهر نه چندانکه آن را دبیر ** در آرد
به انگشت یا در ضمیر ** بلورین طبقها و خوانهای لعل ** طرائف کشتان را افسود نعل **
همان تازی اسپان با زین زر ** غلامان موزون و زرین کمر ** نورد ملوکانه بیش از شمار ** شتر با
زرینه بیش از هزار ** دگر جنسها که باشد غریب ** در و مخزن خانه یابد نصیب ** سلیح و
سلب را قیاسی نبود ** پذیرنده راز و سپاسی نبود ** غنی گشت لشکر ز بس خواسته ** سراسر به ... گشته

بنای بارگاه جهان فرسا بدرگاه ... حضرت باری شکرگذاری سلاطین دین پناه آراسته

زمین نیاز سوده مثال واجب الامتثال صدور یافت که عمال دیوان از اموال مشرکان سعوتی ا...

اقبال که خاصه سرکار است از کسی چیزی نستانند و از غنایم هرچه بدست هرکس افتد بر و مسلم

داشته احدی را بمطالبه نیازارند منشیان بلاغت نشان فتح نامها پرداخته در جهان خرد مند

عطارد نشان بشارت نامها بقلم آورده مصحوب قاصدان قمر سیر به اطراف و اکناف روان ...

نظم بپرداخت منشی صاحب هنر ٭ بسی نامه در باب فتح و ظفر ٭ برانگیخت پیکران تگ ...

زمینه ان کافور و گرد عبیر ٭ رقم زد بسی داستان شریف ٭ بخط لطیف و ادای ظریف

رسانید غلغل بهر کشوری ٭ صدا اش برآمد ز هر منبری ٭ جهان سر بسر گران تا کران ٭

آوازه فتح شاهنشهان ٭ سلاطین دشمن شکن بعد از فتح بچند روز از حوالی جنگگاه

کوچ کرده متوجه کشور رامراج گردیدند و بلده انیگندی رسیده تاراجیان بهر جا ...

شتافتند و بخرابی بتخانه و کاشانه پرداخته ابنیه رفیعه و عمارات منیعه را با خاک برابر

ساختند و ذخایر و دفاین آن بلده را حسب الامکان متصرف گشته بار دیگر اعلام مراجعت

افراشتند و چون خرابی از حد گذشت و بسیاری از بلاد و قرای آن دیار ویران گشت

و نیکنا دری که از معرکه بسلامت بیرون رفته بود و در جاهای دور دست محکم شده قرین

حسرت و حیرت می بود جمعی را نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تضرع و تخشع الو...

سلامتی بر روی روزگار خود گشود و قلعه راجپور و مدکل و پرگنه اودنکور و باکری بنده ...

شاه عدالت پناه تسلیم نمود و قلاع و بقاع قطبشاه را بمتعلقان او داده حسین نظامشاه
را نیز بهر طریق که بود از خود راضی کردانید تا دست ازان ممالک بازداشته در حوالی
رانجور بیکدیکر را ضیافت کرده وداع نمود هر کدام بمعیان فتح و نصرت بمستقر کامرانی
خویش مراجعت کردند و دران اوان تمراج پسر رامراج که در وقت شکست پناه بعلی
عادلشاه آورده بود معروض داشت که نیکتادری قوی کشته جانشین رامراج شده است
همچون امرا همکی به او کرویده اند التماس مینمایم که مرا در سلک نوکران خود منتظم کردانیده
قلعه اتی کندی را مع مضافات عنایت فرمایند عدالت پناه او را فرزند خوانده در تسلی
خاطرش کوشیده و در همان زودی چتر و اسبابی که لازمه ریاست بجانکر بود بوی داده
حکومت اتی کندی و آنحدود در وجه او فرمود و به نیکتادری نوشت که تمراج از جانب ما
متوجه آنطرف شده باید که حکومت اتی کندی باو رجوع کرده مزاحم احوالش نشوند
و نیکتادری چون تجاوز از حکم نتوانست نمود اتی کندی را به برادرزاده کذاشته
خود بحکومت سایر بلاد کرناتک مشغول شد و ازان تاریخ تا حال ریاست اتی
کندی در خاندان تمراج است و حکومت دیکر ممالک به اولاد نیکتادری تعلق دارد
لیکن چون اندک ولایتی در تصرف ایشان است هر دو ایام حیات را بصعوبت و فلاکت میکذرانند
و معظم بلاد کرناتک عرضا و طولا مابین رامیر امرای دولتخانه متصرف کشته رایات
استقلال افراشته اند و ملوک طوایف شده هیچ کدام به اطاعت دیکری سر فرو نمی آورند

علی عادل شاه توفیق یافته قلعه بنکاپور را که در عهد سلاطین بهمنیه نیز مسخر

مسلمانان نشده بود مع حصار چند کوتی در اواخر عهد خویش مفتوح ساخته

و قلعه ادونی را که سلاطین بهمنیه آرزوی فتح آن بگور بردند بتدبیر و حکمت

بحوزه دیوان خویش درآورده و هنوز در سعی تسخیر دیگر ممالک کرناتک نیز بود

که بحکم قادر بیچون فسخ عزیمت نموده بتسخیر عالم دیگر متوجه گشت و عنقریب

تفصیل آن بهمدمی کلک سخن که از نگاشته این صحایف خواهد گردید و بلی

بیجانگر تا این زمان سعادت نشان که تاریخ ثلثه و عشرون و الف است همچنان

خراب است و احفاد بنکتادری صلاح در تعمیر آن ندیده بلده پلکنده را دار الملک

ساخته اند و اکنون فرمانده آن موضع اند قتل رامراج در نهصد و هفتاد و دو

شده و پدر این مؤلف مولانا علام علی استرآبادی تاریخ قتل و بطریق تعمیه چنین یا

مصرع بی نهایت خوب واقع گشت قتل رامراج هرگاه ازین مصرع حرف نهایت

جیمست ساقط گردد موافق تاریخ قتلست و گویند چون حسین نظام شاه در آن

فوت شده پسر بزرگش مرتضی نظام شاه ولیعهد گردید علی عادل شاه فرصت

بجانب الی کندی لشکر کشید که تمراج ولد رامراج را تقویت نموده بحکومت ملک

اختصاص بخشیده و بنکتادری را مستاصل ساخته الی کندی و بیجانگر را

متصرف گردد و بنکتادری برین اراده واقف گشته بمرتضی نظام شاه

و الی

دو آنده او حوزه همایون عرضداشت نوشت که این مملکت را حسین نظام شاه بمن بخشیده
واکنون عادل شاه طمع دران نموده میخواهد که از ما انتزاع نماید التماس دارم که در مقام اعانت
شده دست گرفته خود را از دست این پادشاه خلاص سازند خوانزه همایون باستصواب
ملا عنایت الله مرتضی نظام شاه را همراه گرفته بجانب بیجاپور روان گردیده و در انجا رسیده
بمحاصره وی پرداخت علی عادلشاه از ان معنی خبر یافته از ایلی کندی متوجه بیجاپور گشت
و داخل آن بلده شده چند روز میان امرای طرفین در ظاهر بیجاپور جنگها واقع شد و ارکان
دولت نظام شاه چون غلبه عادلشاه مشاهده کردند صلح کرده پادشاه خود را به احمدنگر
بردند و در سال دیگر علی عادلشاه بالتماس خوانزه همایون بر ولایت برار باتفاق
نظام شاه لشکر کشیده و آن حدود را خراب و ویران ساخته چون موسم برسات نزدیک شد
به بیجاپور معاودت فرمود و دران شهر حصاری از گچ و سنگ بنا نهاده بسرکاری
و اهتمام کمال کشور خان در مدت سه سال تمام رسید و بنا بر آنکه از حکومت خوانزه همایون
و بی اعتدالی برادران و منسوبان او در رواج و رونق دولتخانه نظام شاه شکست عادلشاه را هوس
تسخیر بعضی ممالک نظام شاه در سر افتاده کمال کشور خان را بتفویض علم اسدخان بلکوانی که صورت
تسخیر آن بروی منعکس بود سرافراز ساخت و دران اندیشه جازم و راسخ گردیده او در سنه خمس و
سبعین و تسعمایه با بیست هزار سوار بجانب سرحد نظام شاه نامزد فرمود کشور خان کوکب
بخت را در اوج مراد دیده پرگنات را در قبضه تسخیر در آورده امرای نظام شاهی

که بمدافعه او اعلام جدال افراشته بودند در حوالی قصبه کج جنگ کرده شکست خورده در همان
موضع جهت ضبط پرگنات مذکور قلعه در نهایت استحکام بنا نموده مسمی بدار ور گردانیده فرود آمد
برج و باره آن هنوز باتمام رسیده بود دروازها نصب شده مملو از آلات آتشبازی گردید که ناگاه نظام
شاه خاطر از مهم استیلا جمع ساخته بتاریخ نهصد و هفتاد و هفت متوجه دفع مضرت او گردید
کشور خان خاطر بر مدافعت و ممانعت آن پادشاه قرار داده بضبط برج و باره قلعه دار ور مشغول شد
از همه قسم ذخیره بدرون کشید و باتفاق عین الملک و انکشخان و نورخان و غیره که عمده
عادلشاهی بودند و علی عادلشاه بمدد وی مامور ساخته بود بتهیه اسباب رزم پرداخت
لیکن آن جماعت از کمال خیانت و بددلی یا از غایت نفاق با کشور خان بی ارتکاب جنگ نظام
شاه گریخته متفرق شدند و به کشور خان پیغام کردند که ما را تاب نظام شاه نیست با احمدنگر
تاخت و تاراج مینمائیم تا نظام شاه مضطر گشته از قلعه دست بردارد و جهت محافظت
احمدنگر دنبال شتابد حال آنکه نظام شاه دفع کشور خان و تسخیر آن قلعه اهم دانسته او را
آن شد که کشور خان با معدودی چند در قلعه متحصن شده اعلام مدافعه برافراشت و نظام
شاه چون قسم یاد کرده بود که پای از رکاب بیرون نیارم تا قلعه مفتوح نگردانم هر آینه بر قلعه
بنفس نفیس متوجه جنگ شده توپچیان و منجنیق اندازان در استعمال آلات جنگ تقصیر
نمیکردند اصلا ذره آسیب بذات بادشاه مرتضوی خصال نرسیده کار بر اهالی قلعه تنگ
شده و در زمانی که بهادران غیب نظام شاهی بر مردم حصاری تیر می انداختند ناگا

نقش

قضا تیری از راه دریچه بر مقتل کشور خان آمده فی الفور بعالم دیگر خرامید و مردم دیگر چون
سردار کشته دیدند دروازه عقب قلعه را گشوده در یک طرفة العین همگی روی بگریز نهادند و
قلعه در کمال استحکام و استعداد بدین سهولت و آسانی مسخر نظام شاه گردید همگی بر کیفیت مذکوره
از تصرف عادلشاهیه بیرون رفت و خواجه میرک دبیر اصفهانی که آخر در آن دولتخانه خطاب چنگیز
خان یافت سرکرده امرای نظام شاهیه شده دنبال عین الملک و نور خان بجانب احمدنگر رفت
و در آن حوالی تلاقی فریقین دست داده جنگی در نهایت صعوبت روی نمود خواجه میرک
فتح و ظفر اختصاص یافته عین الملک قتل گردید و نور خان دستگیر شده همه لشکر بجانب
بیجاپور روان شدند و در آن حال چشم زخم عظیم بامرا و لشکر عدالت پناه رسید آن همه سعی
و کوشش بجای نرسید و همچنین در همان سنوات عدالت پناه بقصد قلعه کوه در استیصال
انصاری آنجا و نهضت فرمود و بعد از آنکه مردم بسیار کشته شدند و قلعه مفتوح نگشت
بی نیل مقصود بمرکز خلافت معاودت نمود و در اندیشه تلافی قضایای مذکوره شده عازم
تسخیر قلعه ادونی گردید و آن حصاریست که از ابتدای ظهور اسلام در دکن تا آن زمان کمند تسخیر هیچ
سلطان صاحب اقتدار بر شرفات او نیفتاده بود و پس چند میر انگشتخان را با هشت هزار سوار و پیاده
و توپخانه بسیار بدان جانب گسیل فرمود و بعد از وصول بمقصد والی آن قلعه که یکی از امرای
کبار رامراج بود و بعد از و سکه آن ممالک بنام خود کرده اطاعت وارث مملکت نمی نمود
لشکر آراسته بمدافعه انگشتخان پرداخت و در ظاهر قلعه ادونی چند بار جنگ صف واقع شد

در جمیع معارک انگشتخان مظفر و منصور گشت ناگاه آن کافر ذخیره و آذوقه فراوان بالا کشیده و
مردم ضروری کار آمدنی جمیع ذی حیات را از ناطق و صامت بیرون کرده با جمعی از ابطال رجال
متحصن گردید انگشتخان چهار سال بلوازم محاصره قیام نموده حسب الامکان در تضییق محصوران کوشید
تا آنکه از مشاهده آثار قحط و غلا مضطر و سراسیمه گشته امان خواستند و چنان حصاری بدین استواری
خالی کرده به انگشتخان سپردند و آن قلعه‌ایست واقع بالای کوه رفیع و وسیع مشتمل بر چشمه‌ها و برکه‌های
آب خوشگوار و عمارات پادشاهانه رفیع اطوار هر یک از آبا و اجداد اسیورای که بر تخت
بیجانگر قدم نهاده اند از ملاحظه پادشاهان اسلام در مقام تعمیر و مرمت آن شده بر دور دا
قلعه حصار دیگر کشیده اند حصار دور یکدیگر بهم رسیده و تسخیر آن بمباط و نقب و توپ
در نظر عقل بعید مینماید و منحصر در طول ایام محاصره و تضییق مردم درون بیت القصه چون این
که در زمان هیچیک از پادشاهان اسلام بوقوع نه انجامیده بود در عهد خسروی سمی فرخی
واقع شده و خبر شکستن این قلعه به احسن وجوه بظهور رسیده مترصد فتوح دیگر گشته کف
ارباب دولت را بر تقدیر عدم موانع مانند عجایز در خانه نشستن و چون بهایم بقدر احتیاج قناعت
نمودن و طلب افزونی جاه نکردن ممنوع و مذموم است هیچ طایری بی پرواز به آشیانه مقصد
نمیرسد و هیچ شمشیری بی تحریک کاری نمی آید پس بعد از فتح ادونی عازم کشورستانی
گردیده چنانکه بیاید نخست مرتضی نظام شاه یعنی شاه ابو الحسن و خواجه میرک دبیر المخاطب
به چنگیز خان در سرحد ملاقات کرده قرار داد که نظام شاه ولایت متصرف شده و علی عادل
از ممالک

اندک مالک بیجانگر آنمقدار که برابر ولایت برار باشند بحوزهٔ تسخیر در آورده تا به اعتبار وسعت و بسطت
ولایت بر یکدیگر مزیت نداشته باشند آنگاه عادلشاه در سنه احدی وثمانین وتسعمایه
استرداد قلعهٔ تورکل را که در فترات رامراج شقاوت نتاج از حوزهٔ دیوان او بیرون رفته
بود در تصرف ونکتی ولسائی بود و پیش نهاد همت بلند گردانیده مدت پنج ماه آنرا احاطه
کرده کار بر مردم درونی تنگ ساخت و در آن اثنا توپ بزرگ شکست و مردم درونی خوشحال
گشته بتقاضای قلعه امیدوار تمام بهم رسانیدند عادلشاه شکستن توپ را از تقصیر الحاج حسن دانسته
او را معزول ساخت و مصطفی خان اردستانی را که بعد از قتل رامراج ملازم عادلشاه
شده بود امیر جمله و وکیل السلطنه ساخته کلی و جزوی مهمات سلطنت را بوی رجوع فرمود
مصطفی خان در گرفتن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته در مدت دو ماه قلعگیان را
عاجز مطلق گردانید و ایشان طالب امان گشته چون عجز و زاری بسیار نمودند به این شرط
که ونکتی ولسائی و فرزندان و برادران او را مقید کرده به او سپارند قبول آن تمنی نمود مردم
قلعه اتفاق کرده ونکتی و اقربائش را بخان مشارالیه تسلیم کرده خود با اموال و اسباب و اهل
و عیال بیرون رفتند عادلشاه ونکتی را مع متعلقان بانواع عقوبت و شکنجه بکشت و قلعه را
بتحویل مردم معتمد نموده باستصواب مصطفی خان عازم تسخیر قلعهٔ دارور گردید و آن قلعه که از
مشاهیر قلاع کرناتک است در آنوقت در قبضهٔ تصرف یکی از امرای کفرهٔ رامراج بود
هر سال جزوی قلیل بونکتادری ولد تیمراج داده قوت و شوکت وافر بهم رسانیده

بود چون عبدالله خان بدان مقام رسید مدت شش ماه اوقات شریف صرف محاصره آن کرد
بیامن سعی مصطفی خان آن قلعه را نیز بقول امان مسخر و مفتوح ساخت و قریب هفت ماه در آن
مقام کرد چون حوالی و حواشی را از خس و خاشاک باغی و یاغی پاک کردند بحکم مصطفی خان
ظفر آیات بعزم تسخیر حصار بنکاپور بجنبش در آمده بعظمت و شوکت هرچه تمامتر به آن حدود
و ولایت ونیرکه بقبول دار امراج بود و بعد از قضیه او بر قلعه بنکاپور استیلا یافته قلعه
و چندر کوتی و کرور و دیگر قلاع محکوم حکم وی بودند خبر توجه پادشاه اسلام شنید و قلعه
متحصن شده و پسر خود را با یکهزار سوار و ده هزار پیاده بجنگل و کوهستان اطراف فرستاد
تا هنگام فرصت پیش و پس اردوی لشکر اسلام را تاراج کرده نگذارد که غله و آذوقه
برسد بونکتادری ولد ایلتماج عریضه نوشته بنکلو این سول داشت مضمون آنکه من از
باولینعمت پشیمان و نادمم و بگناه خود مقر و معترفم در یوقت که پادشاه اسلام عازم تسخیر
بنکاپور گردیده اگر آن حدود در قوم جرایم مرا از صفحه خاطر محو سازد و به نفس خود لقط
به اینطرف توجه فرماید تا بعضی از امرای کبار را بکومک مامور گرداند یقین که از
سیاه امین خواهم گشت و عهد میکنیم که من بعد بر جاده اطاعت و انقیاد ثابت
بوده گردن از طوق فرمان نپیچم و هرسال فلان مقدار مال واصل خزانه سازد
بنکتادری جواب داد که از شامت تمرد و سرکشی تو که از مقربان معتمدان درگاه
بودی اکثر امرای این دولت نیز داعیه مخالفت و سرکشی شده جمیع ممالک را

دیگدامان

پادشاهان اسلام که بلده بنکبنده و چند اکبری بمن باز کذاشته اند در ضبط و حفظ آن علاج جزم
ازمیدانی که به بذل نقود احمر و ابیض و صرف جواهر و لالی صلح میسر میشود باید که بخل را بر کنار
نهاده در ان باب تقصیر نکنی و اکر صلح به هیچ وجه صورت نه بندد لایق انکه بهر تدبیر که دانی
زمینداران را رایان حوالی و حواشی خود در اراضی و خود مشغول ساخته نوعی نمائی که با سیر تو الحاق
کرده وقت فرصت در لشکر مسلمانان را باتش نهب و تاراج ازار رسانند و شبها
پیاده های قطاع الطریق و دزدان بمعسکر ایشان فرستند که هر که را بیابند ناطق و صامت بر جمع
التاره بی روح سازند و من نیز درین باب فرامین بنام رایان که با تو همسایه اند نوشته ام اگر
بسمع قبول اصغا نمایند و در تقویت و مدد تو کوشند فهو المراد کاری جهت خود کرده باشند
والا یقین که بعد از فتح قلعه بنکاپور دیگر قلاع نیز مسخر ارباب اسلام خواهند کشت و از ان
جواب اگرچه بلیت وزیر را یاس و ناامیدی تمام روی نمود لیکن بنا بر ضرورت تفو نموده
وارث مملکت عمل کرده رای قلعه جره و چندر کوتی و دیگر قلعه‌دارها را با خود متفق ساخت
تا باتیسر او همراهی کرده بر نهج مذکور بعمل آورند از ین جهت اردوی عدالت پناه آثار قحط
و غلا پدید آمده هر شب از هر کوشه فریاد بر می خاست که دزدان فلان و فلان را کشتند
و حکم که پیاده های کرناتک که جان را محقر متاعی میدادند بطمع جزوی قلیل برهنه میشده
و برای انکه دست کسی بدن ایشان کرانی نداشته باشد روغن بعربده بران می مالیدند
و هر جا که فرجه می یافتند در آمده اسب و آدم را هرچه می یافتند بقتل رسانیده بیرون می رفتند

و هرچند مردم اردو سعی بسیار کردند که هشیار بوده دفع شر ایشان کنند میسر نمیشد و شهرت عظیم دا[شت]
که مردم آن حدود افسونها دارند که هرگاه بر خاک موضعی که اموات خود را میسوزند
بخوانند و آن را بر خانه و خیمه بیفشانند همگی مردم آنجا بخواب میروند و اگر احیاناً بیدار شوند
دزدان را نه بینند مادام که آنها حاضراند قدرت بر تکلم و برخاستن ندارند القصه
صحبت عجب روی داده نزدیک بود که لشکر اسلام کوچ کرده مراجعت نمایند که
مصطفی خان مانع آمده در علاج دزدان کوشید امرای برگی را که کفارزنی باشند
بودند از زمان ابراهیم عادل شاه تا عهد فرخنده علی عادل شاه بر بساط امارت تکیه
داشتند و عدد سواران ایشان بشش هزار میرسید مامور کردانید که مقابل
کفار شده نگذارند که راههای لشکر اسلام را مزاحمت رسانند و هشت هزار
پیاده جرار را دور لشکر بفاصله یک کروه انداز نشانده حکم کرد که بقدری وقت
بشری بمحافظت لشکر قیام نمایند و اگر احیاناً غافل شده دزدان خود را
معسکر برسانند همین که شور و غوغا برخیزد ایشان متنبه شده سر راهها بگیرند
و نگذارند که از لشکرگاه قدم بیرون نهند بقتلش بردارند ازین سبب سحرگه و وقت
شب قدم از معسکر بیرون نهادند و همین که گاهی پیاده های لشکر را غافل
دزدان بدرون در می آمدند و غوغا شده دزدان بقصد فرار از اردو بیرون میرفت
پیاده های بهره دار بر ایشان حمله بقتل میرسانیدند و بدین تدبیر دفع شر دزدان

شده

شده از آسیب لشکر کفار زیر نجات یافتند و غله و جمیع ضروریات لشکر از اطراف
و جوانب رسیده بمرتبه ارزانی شد که مزید بران متصور نبود و مدت یکسال میان
امرای بزرگی و پسر ملب وزیر و دیگر رایان جنگهای سخت شده از طرفین مردم بسیار بقتل
رسیدند و ارباب اسلام بخاطر جمع قلعه را در میان گرفته و هر روز جنگ انداخته
و رسد ابواب دخول و خروج تقصیر نمیکردند و قلعگیان نیز در استعمال آلات آتشبازی
دقیقه فروگذاشت نکرده و در کمال تهور رفته از مدافعه می پرداختند درین اثنا ملب وزیر
بوصول اجل طبیعی بعالم دیگر انتقال نمود و همین معنی موجب شکستگی اهل قلعه شده
ملب وزیر قرین حزن و اندوه شده و بعد از آنکه مدت محاصره بیکسال کشید
ذخیره روی به کمی نهاد و رایان انحدود همه به تنگ آمده هر یک بمستقر خود
رفتند از شاه عدالت پناه بجان و مال و اهل و عیال امان خواسته طالب
استمالتنامه گردیدند و آن حضرت اجابت التماس نموده عهدنامه موافق مدعای
ایشان بقلم آورده نزد ایشان مرسول داشت و در روزی که اهالی قلعه می
خواستند بیرون روند برای دفع مضرت ازدحام عام مصطفی خان با لشکر
خاصه خود نزدیک قلعه به ایستاد تا بخاطر جمع ملب وزیر و جمیع مردم حصار
با اسباب و اموال و عیال و اطفال برآمده به اطراف کرناتک شتافتند
و شاه عادل لقب با جمعی امرا و مخصوصان به قلعه درآمده موذنان بانگ محمدی بطریق

مذاهب امامیه گفتند و در همان روز بتخانه بزرگ را شکسته عدالت پناه مصطفی خان

برای احراز مثوبات اخروی بنای مسجد نموده سنگها بدست خود بر زمین نهادند

بعد ازین فتح عظمت و شوکت مصطفی خان بمراتب زیاده از اول بخلعت خاص که

غیر اسد خان و کشور خان دران خانواده کسی نگرفته بود مشرف گشت و بسیاری

از قصبات و پرگنات آن حدود به اقطاع مقرر گشته در مهمات سلطنت استقلال

رسانیده و شرح خلعت خاص که متعارف دکن است در داستان ابراهیم

عادل شاه ثانی در ذیل احوال شاهنواز شیرازی مذکور خواهد شد و علی عادل

بنابر آنکه عیش دوست بود و همیشه اوقات را بمصاحبت و صحبت لطف کلان خان

ساده عذار و بسط بساط خوشگوار میگذرانید و پروای ضبط امور ملکی

مالی نداشت مهر اشرف همایون که پیوسته در انگشت او می بود حواله مصطفی

خان نموده حکم فرمود که کلی و جزوی مهمات سلطنت را بمقتضای رای صائب خود

سرانجام نماید و هیچ امری را بی پروانگی موقوف ندارد و بعد از چهار ماه که

مملکت بنکاپور چنانکه باید و شاید بحوزه تصرف دیوانیان در آمد و اعیان ولایات

و رعایات غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفته دل بر پادشاهی او نهادند

خود در قلعه مذکور اقامت فرموده و بنشاط انبساط مشغول گشته مصطفی خان را

بیست هزار سوار و خزانه و توپخانه و قورخانه و دیگر اسباب جهانگیری بتسخیر قلعه چندرگوتی

نمرد فرمود و آن خلاصهٔ اولاد مصطفوی متوجه قلاع مذکوره شده چون بحوالی قلعه
...جه رسید ارسب نائک والی انجا بتضرع و زاری درآمده اظهار بقبول باج و خراج نمود و
بنا برانکه در ایام سابق که هنوز قلعه بنکاپور مفتوح نگشته بود کسان خود نزد مصطفی خان
...فرستاده به ارسال تحف و هدایا ابواب اخلاص و آشنائی مفتوح میداشت التماس او را
مبذول داشته تاج جزیه و خراج برگردنش نهاد و از تسخیر حصار او گذشته بحیدرگوتی
...رفت و از آنجا که رای آن موضع از راه صلح در نیامد و به استحکام مغرور گشته بمدافعه قیام نمود مصطفی
خان و سایر اشراف و اعیان بلوازم محاصره پرداخته امرای برکی را بر نسبت سابق بمقابله
لشکر کفار که از اطراف بجانب حیدرگوتی آمده بودند باز داشت و بسعی موفور پس از چهارده
...را مغلوب ساخته قلعه را که تا آن زمان هرگز مسخر اسلام نشده بود در سنه ثلث و
ثمانین و تسعمائه طوعا و کرها بگرفت و عریضه مشتمل بر فتح بخدمت عدالت پناه فرستاده
این بیت در آن درج کرد **نظم** هر دم رسد از عطای او فتح دگر و فتوح دیگر عدالت پناه
را رغبت و تفرج آن شد. از بنکاپور بدان جانب شتافت و دران قلعه نیز چون چندگاهی بعیش و
عشرت گذرانیده از جوانان سبز ملیح کرناتک محظوظ گشت بعد از سه سال و کسری علم
معاودت افراخته مظفر و منصور بلده بیجاپور تشریف ارزانی فرمود و همچنان مهر خود را
نزد مصطفی خان گذاشته و او را در قلعه حیدرگوتی جهت ضبط سرحد نگاه داشته حکم فرمود
که هرگاه فرمان مطاعه نوشته شده به دیوانیان رسد از بیجاپور بحیدرگوتی نفرستند اگر مضمون

آنها معقول مصطفی خان افتد و انجناب تجویز نماید مهر باد شاه مدار الملک و سستند والا
موقوف و معطل دارد در دیگر عرضداشت مصطفی خان بپایه سریر صلابت مصیر رسانید
که در قدیم الایام قلعه چندرکوتی بالای کوهی واقع شده بود بعد از اندراس آن بعضی از ار
بدرای قلعه در دامن کوه بر زمین مسطح ساخته اند و این دولتخواه صلاح در ان می
بیند که آن حضرت تشریف آورده بالای کوه را بلحاظ آورد اگر معقول طبع اشرف
افتد بساختن قلعه بالای کوه فرمان دهد و گرنه موقوف گرداند علی عادلشا
جریده با جمعی از مخصوصان و برخی از مردم خاصه خیل به آنطرف رفت و آنچه مصطفی
خان پیغام داده بود موافق مزاج اشرف آمده حکم فرمود که قلعه روی زمین را شکسته
بالای کوه حصاری مستحکم سازند و مجددا قلعه بنکاپور را تفرج کرده و جمیع مهمات الصوب
بر نهج قدیم بمصطفی خان رجوع نموده از راه قلعه بلکوان عنان معاودت بدار السلطنه
بیجاپور منعطف ساخت مصطفی خان طریق دولتخواهی مسلوک داشته
مدت یکسال قلعه مستحدث را به اتمام رسانید و عدالت پناه حسب الالتماس
دیگر بار از بیجاپور بتماشای آن قلعه رفته خدمات شایسته مصطفی خان مر
سنکرنایک رای قلعه کرور که قرب جوار چندرکوتی داشت کسان فرستاد
او را به اطاعت و انقیاد دلالت کرد و از زوال مملکت خویش ترسید
قبول آن معنی نمود و به پابوس عدالت پناه مشرف شده ازو التماس

وامان

93

لایت خود نمود علی عادت پناه لشکر خود در چندرکوتی نگاه داشته به اتفاق
مصطفی خان با پنج شش هزار سوار به کوزرفت وآن قلعه در کوهستانی واقع
شده که مشتمل ست بر اشجار بسیار و راه خروج آن چنان تنگ ست که اگر
باها زیاده از یک سوار نمی تواند رفت بنابرین دران موضع هولناک اکثر مردم
ملول گشته خواهان مراجعت شدند و عدالت پناه موافق خواهش خلایق درگاه قلعه
آن جا را بسنکر نایک ارزانی داشته بچندرکوتی معاودت نمود اما مصطفی
خان در مقام دولتخواهی شده بسنکر نایک در مجلس خلوت گفت که عدالت پناه
رفتن قلعه و ولایت تو و دیگر ممالک رایان که با تو قرب جوار دارند عازم و جازم
بود به الفعل سعی بسیار آنحضرت را از ولایت تو برگردانیده ام اگر سلامتی و خوبی خود
می خواهی می باید که تو و همه رایان اتفاق کرده باج و خراج قبول کنید
تا درینجا التماس نموده آنحضرت را از فکر تسخیر قلعه این ممالک براورم سنکر نایک
در مقام اطاعت شده ازسب نایک حاکم قلعه جره وبهره دلوی رانی
قلعه کمارست و حلوی که او نیز رانی یکی از قلاع سواحل دریای عمان
پایمان بود و رانی بندر باسلور و باکلور و باوکلا همه را نصیحت کرده
به اطاعت بادشاه اسلام ترغیب نمود وانها همه از گفته سنکر نایک
تجاوز ننموده بخدمت عدالت پناه آمدند و هفت لک و پنجاه هزار

هون بعنوان پیشکش گذرانیده چنین مقرر شد که از سب نایک و

سنگر نایک و بهره دیوی و رای بندر باسلور و دیگر رایان همگی به اتفاق

هر سال مبلغ سه لک و پنجاه هزار هون نقد واصل خزانه میساخته باشند

پس هر یک به خلعت های بادشاهانه سرافراز گشته مطمئن الخاطر بمساکن

خویش شتافتند و تا آخر حیات آن بادشاه هر سال مبلغ سه لک و پنجا

هزار هون بوساطت مصطفی خان واصل خزانه میکردانیدند و خارج آن هیچ

هر ساله مبلغ سی هزار هون نقد و مروارید و یاقوت و زبرجد و سایر جواهر دیگر الح

گنجایش داشت به مصطفی خان داده سلامتی و نجات خود در عنایت

و توجه او میدانستند گویند در آن وقت که راجه ها و رانی های آن صوب

خدمت عادل شاه آمدندی در روز وداع به خلعت و اسپ و فیل

کمر و شمشیر مرصع اختصاص میبافتند برای بهره دیوی و جلو

خلعتی که مخصوص زنان است آوردند و آن شیر زنان از قبول آن ممتنع

ابا کرده گفتند که ما اگرچه در صورت عورتانیم اما مملکت را بالضرب

شمشیر که لازمه مردان است در تصرف داریم آن حضرت ازین سخن

خوشحال گشته ایشان را ستایش کرده در لحظه به کمر شمشیر مرصع و اسپ

و خلعت مردان نوازش فرمود و آن دو رانی سالهای بسیار و فرمان

بمشار

بیمار بطنا بعد بطن حکومت آن دیار می کنند و رسم دیار الی یومنا هذا
آیین است که زنان پادشاه باشند و شوهران در سلک امرا و خدمتکاران
منتظم بوده در پادشاهی دخل نکنند و روز بار همچو سایر مردم بخدمت میان بندند
در میان ایشان و دیگران فرقی نباشند و بعد از آن که رایان آن صوب گردن
زیر بار خراج آوردند علی عادل شاه بیدری نیت که از بهامنه معتبران و نجبای
بوده دیوان طرف ساخته و مصطفی خان را سپهسالار و صاحب اختیار آن صوبه
گردانیده جمیع آن ملک را باقطاع وی تفویض فرمود و منصب وکالت و امیرجملگی
افضل خان شیرازی داده دیگر باره به بیجاپور مراجعت نمود مصطفی خان بنابر آنکه
رایات خیرخواهی افراشته پیوسته در فکر کشورگشایی بود بعد از ضبط آن حدود
یکی از معتمدان خود را که علیخان می گفتند بخدمت عدالت پناه فرستاده تسخیر بلکنده
برای دار الملک بلکنده شده بود ترغیب و تحریص نمود از آنکه این التماس
عین مدعای آنحضرت بود باحضار لشکر فرمان داده در نهایت تجمل و اجلال از
بیجاپور نهضت فرمود نخست قلعه ادونی را فتح کرده پیشتر شد و بعد
از آنکه مصطفی خان با لشکر نمایان و امرای برگی در حوالی بنکاپور بوی
ملحق شدند کوچ بر کوچ متوجه بلکنده شد و بنکتادری نایب مقابله پادشاه
اسلام نیاورده قلعه بلکنده را بمردم معتمد سپرد و خود بسرعت هرچه

تمامتر با خزانه و فیل و دیگر سلطنت ببلده حیدرکری فت علی عادل شاه بیلکنا
رسیده قتل کرد و اطراف قلعه و شهر را بر امرا قسمت کرده هر یک
را النک و مورچل تعین فرمودند و بعد از سه ماه نزدیک بود که مردم درون
از فقدان غله و اذوقه طالب قول و امان شده قلعه را تسلیم نمایند
که دسکیا دریافت کشته از روی اضطرار هشت لک هون و پنج فیل بزرگ
جهت هند با هیم نایک که از کبار امرای برکی بود فرستاده التماس نمود که با وجود
خویش علم مخالفت را افرازد هند با قوم در باده حرامخوری نهاده با چهار
هزار سوار از مرچل خود کوچ کرده در حوالی وجواشی ارد و در امر احمت رسانند
بدریافت روز دیگر بموجب اشارت هند یا چهار نفر دیگر از امرای بر
رایت بغی و طغیان افراشته با پنج هزار سوار خود را بوی رسانیدند و اجماع
که در دزدی و تاخت و تاراج بمیل و عدیم النظیر اند شروع در غارت کرده
اطراف و جوانب را ببر دند و غله و علف بارد و نگذاشته شبها
تقصیر نکردند بنابرین عبد الله شاه و مصطفی خان ترک محاصره را
شمرده دفع آنها واجب دانستند و چون لشکر کوچ کرده بحوالی
نبکالور رسید عبد الله شاه مصطفی خان را جهت ضبط آنجد و در نبکا
نگاه داشته خود در اواخر سنه ست و ثمانین و تسعمائه ببلده بیجاپور جعفر و مراجعت

بیون

وچون شنید که امرای برکی از روی خیره کشی اقطاع خود را که در سرحد بیجاپور متصرف
گشته اند و قدم در بادیهٔ اطاعت نمی نهند مرتضی خان انجو را که بعد از کشته
شدن سیف عین الملک در عهد وی بابن دولتخانه آمده بخلعت امارت
اختصاص یافته بود و برخی از ولایت برکیان را جاگیر او داده با سه هزار عرب
تیرانداز و برخی از امرای دکنی و حبشی بدفع کفار برکی نامزد فرمود و میان
مرتضی خان و برکیان قریب بکسیال چندین مرتبه جنگ شده غالب از مغلوب
متمیز نگشت و از طرفین مردم بسیار کشته شده معرکه مفروغ نمیگردید
آخر الامر مصطفی خان در قلعه بنکاپور می بود علیخان را بخدمت عدالت
پناه فرستاده بزبانی پیغام نمود که لشکر را مقابل دزدان قزاقستان فرد
وخراب کردن از حزم دور است مناسب آنکه ایشان را بلطایف الحیل
به بیجاپور طلبند آنگاه شایسته هرچه باشند با آن بسازند علی عادلشاه آن
رای پسندیده را سو بندت بهمن و دیگر کسان معتمد معتبر بکرات و مرات
نزد ایشان فرستاد تا بهر عنوان که بود آنها را دلاسا کرده راغب بیجاپور
گردانیدند هندیا هم نایک را اراده همگنان موافق عقل نیامده مجلسی
ساخت وجواب رای هودحل نایک و دیو نایک و تم نایک و دیگران
اقوام را که عمده امرای برکی بودند حاضر کرده گفت که ماها در زمانیکه

بلکنده و سایر ممالک کرناتک مسرف شده تسخیر شده بود و نزدیک شده
بود که سلطنت دودمان امرا ایعلی عادلشاه انتقال نماید مخالفت کردیم
و آنحضرت را آنچنان دولت محروم ساختیم اکنون محالست که چنین کمانکرن
از خاطر بادشاه محو شود و بوسیله خدمتی ما نامنظور نظر عنایت کریم
و اقطاع قدم بیابیم بیشتر آنست که مسلمانان ما را فریب داده میخواهند به
بیجاپور برند و انتقام کشند امرای مذکور قبول این سخن ناکرده در رفتن
به بیجاپور عازم و جازم گشتند و هندیاهیم نایک ترک رفاقت ایشان
کرده و به بلکنده رفته نوکری دیبکنادری اختیار کرد و نخست جونرای به
بیجاپور رفته بخلعت امارت اختصاص یافت و از انتشار آن خبر امرای دیگر
نیز قول و شرط درمیان آورده به بیجاپور رفتند و چون همگی یکجا
مجتمع گشتند علی عادل شاه بموجب مضمون این بیت — سنگ
در دست و مار بر سر سنگ — نه زدانش بود سکون و درنگ — آتش خشم
بر افروخت و دیگر روز جونرای را با چشم کنده و جمل نایک و دبونایک
و تمنا نایک را بانواع عقوبت بکشت و پشتهای ایشان را بر کرده و نها
انداخته در تمام شهر بگردانیدند و خاطر از ممر فتنه آن جماعت فارغ ساخته
در ماه شوال سنه سبع و ثمانین و تسعمائه چونکه آنحضرت را فرزند نبود دو

زاده

زاده شاهزاده ابراهیم بن شاه طهماسپ را ولی عهد ساخته با امرا و ارکان دولت
گفت که بعد از من پادشاه شما اینست و در همان ماه جشن و طوی عالی ترتیب داده
زینت ابراهیم خلیل ختنه شاهزاده عالمیان فرموده و نقلست که در شب ختنه چنانکه
رسم دکنست شهزاده عالمیان را جامهای سرخ پوشانیده برای شهر گشت
بیرون آورده‌اند و در گنبدهای آتش‌بازی و درختها و صورتهای آتش‌بازی که
در دو طرف شاه بازار جابجا نگاه داشته بودند آتش افتاده قریب هفتصد کس
از مردم تماشائی سوخته بی روح گشتند و لله الحمد که بذات قدسی صفات
شهزاده عالمیان که بمیان بازار رسیده بود آسیبی و گزندی نرسیده هم
از روز نخست صاحبقرانی آن پادشاه صاحب اقبال بر خاص و عام ظاهر و روشن
گردید و بعد از فتح قلاع و بقاع و تادیب و گوشمال امرای دکن بر کلی جهان شاهزاده
عالمیان شاه عدل پرور گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ لاله عذاران آفتاب
وش و شعاع جام شراب بغش مجلس بزم را منور می گردانید و گاهی بر تخت
سلطنت و شوکت برآمده تشنگان بوادی جور و اعتساف را آب چشمه
سار عدل و انصاف میرسانید   کشیدی پادشاه هفت اورنگ
گهی در بزم عشرت جام گلرنگ   نشستی گاه بر تخت عدالت برای
تادیب ارباب ضلالت   بنای عدل را آباد کردی   دل غمدیدگان را شاد کردی

آن پادشاه با وجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصال پسندیده
کثیر المباشره بود و به پسران صبیح الوجه ملیح عذار میل تمام داشت بنا برین
نزد علی برید کس فرستاد پیغام کرد که من می شنوم که دو خواجه سرای
صاحب جمال در سرکار تو اند باید که آنها را بسرعت تمامتر روانه اینجا
نمائی ملک برید چند گاهی بعذر و بهانه میگذرانید تا آنکه مرتضی نظام
شاه فوجی بر سر او تعین کرد برید متحصن گشته التجا بعادل شاه برد
و وی هزار سوار بکومک فرستاده او را اخلاص کرد در توقف امیر برید
چون عادل شاه را زیاده از حد راغب و مایل آن خواجه سرایان دید ناچار هر دو
خواجه سرا از احمدآباد بیدر روانه بیجاپور گردانید و ایشان چون نزدیک مقصد رسیدند
و دانستند که بچه کار طلبیده یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر و بهتر بود کاردی در میان شلوار
پنهان کرد و بعد از ملاقات شهریار را بوصال خود امیدوار ساخته بملایمت و چاپلوسی مدتی
از پیش وعده کار بتعویق انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز عمرش بپایان رسید
و جهان لباس ماتم در بر کرد باتفاق خواجه سرا الحجره خالی از اغیار درآمد و چون طالب
وصال گشت بکارد معهود آن پادشاه نجسته انجام را بعز شهادت فایز ساخت و مانند روزگار
فتنه انگیز در جفا و جور گشاده عالمی را که در ظل دولت او آسایش داشتند از عیش
و عشرت بر آورد   دریغا که آن شاه عالی نژاد که در عدل مثلش گیتی نزاد بتیغ

96

نقد جان برفشاند از وغیر افسانه چیزی نماند بجز خاک خوبان درین دشت نیست بجز خون
حشاهان درین طشت نیست جهان با همه زینت و زیب او نیرزد بدیدن رنج و آسیب
او چنین است آئین گردنده دهر که بخشد برغبت ستاند بقهر وقوع این حادثه
عظمی و واقعه کبری در تاریخ شب پنجشنبه بیست سیوم ماه صفر سنه ثمان و
ثمانین و تسعمائه چنانچه از عبارت ظلم دید مستفاد میگردد در روزی نمود
ملا محمد رضای مشهدی المتخلص برضای مرثیه و تاریخ شهادت آن شاه
کامکار بدین نهج در سلک نظم کشیده است آه که دست اجل در
چمن دین و داد نخل فتوت فکند شاخ مروت برید بر فلک خسروی گشت
ازین ماجرا مهر کرم مختفی ماه سخا ناپدید خسرو عادل لقب شاه علی نام آنکه ظلم
بدوران او کس نشنید و ندید وقت وداع جهان بازو و تلخ کام از کف ساقی
دور شهد شهادت چشید منشی دوران غیب از پی تاریخ آن بر سر دفتر
نوشت شاه جهان شد شهید تمام ارکان دولت و اعیان حضرت و کافه
سپاه و رعیت و قاطبه حشم و خدم و زوجات محترم سیرای و جواری حرم در ان
ماتم با سینه چاک و دیده نمناک خاک حسرت بر سر ریختند و خوناب چشم را با خاک
رهگذر آمیختند شاه فتح الله شیرازی که افضل و اعلم علمای عصر بود و شاه
ابوالقاسم آنجو و مرتضی خان آنجو که انیس و جلیس آنحضرت بودند و میر شمس الدین

محمد صدر جهان اصفهانی و دیگر سادات و علما که از اطراف و اکناف جهان
در آن دولتخانه در عهد وی جمع بودند بتجهیز و تکفین قالب آن خسرو
شهید قیام نموده با شمس شاهان رفیع مقدار جنازه آنش را برداشتند
و در خطیره که درون شهر بیجاپور واقعه است و بروضه علی شهرت دارد مدفون
گردانیدند امید که بر طبق کریمه خلعت آمرزش در بر
کرده طایر روح پر فتوحش در حظایر قدس آشیان نماید گوینده بخیر
گفت و نکو خواهد بود وان یار عزیز تند خو خواهد بود از خیر محض جز نکویی ناید
خوش که عاقبت نکو خواهد بود و روز دیگر بحکم شهریار جوان بخت ابراهیم
عادلشاه که تخت بیجاپور از فر قدوم بهجت لزومش فرق سپهر عظمتش کرده
بود آن دو خواجه سرا را یکی بطریق قصاص و دیگر طرد اللباب بجزای آنها
رسانیده خاک هستی ایشان بباد فنا دادند سور بلده بیجاپور و مسجد جامع آن
بلده و تالاب شاهپور و آب کاریز که وقف عام مردم شهر است و در عهد آن بناه
شهید بسرکاری کمال کشورخان صورت اتمام پذیرفته و یادگار اوست سخاوت
آن غفران پناه بحدی بود که چون ابراهیم عادلشاه اول برحمت حق پیوست
از یک کرور هون طلا زیاده در خزانه بود و دیگر امتعه نفیسه و جواهر را
قیاسی نبود چون آنحضرت مسند جهانبانی را بوجود خوش بیاراست همه را با انجه

در عهد او نیز بهم رسیده بود با تمام مردم ایران و توران و عربستان و روم 98
سایر اقالیم سبعه که بدرگاه او می آمدند بخشیده همچو ابر نیسانی بر اهل عالم
در افشانی نمود چنانکه وقتی که از عالم فنا متوجه دار البقا شدند بجز از کر بانکه
که در او اخر ایام حیات سلطنت بمساعی جمیله مصطفی اردستانی وصول و اجرا
شده بود چیزی دیگر نبود بلکه از ان نیز مبلغهای کلی صرف مستحقین و
درویشان شده بود چیزی دیگر نبود بلکه از ان در عهد فرخنده علی عادلشاه
دو مرتبه ایلچی اکبر بادشاه به بیجاپور آمد یکدفعه حکیم علی گیلانی و دیگر دفعه
حکیم عین الملک شیرازی و هر دو را استقبال کرده باعزاز و اکرام
فراوان بشهر در آورد و حکیم را مع تحف و پیشکش فراوان رخصت فرمود
و حکیم عین الملک هنوز در بیجاپور بود که آنحضرت بعز شهادت فایز گشته
بدون تحف و پیشکش بدرگاه اکبر شاه معاودت نمود

رقم سنج این

نقش خاطر پسند نمونه چنین دارد از نقشبند که چون دست قضا و قدر
نقاب تجلی شب بیستم ماه مذکور از روی خسرو گیتی بر داشت و شاه عالم
آرای نقاب از نیم مشرق اعلام زر بر افراشت چو صبح در بر گردون گشتند

کشوده نور جهان کشا از رخ پرده شب دیجور ز رفض چشمه خورشید کرد دست قضا
غبار ظلمت شب از سواد گیتی دور اعیان دولت و ارکان مملکت در باصفه
مجتمع گشته انجمنی فیض پرور چون چمن بهشت آرا ساختند و سریر کامرانی و تخت جهانبانی
بجواهر مکلل ساخته کاخ و ایوان شاهنشاهی را بهرگونه لطایف و ظرایف بیاراستند
به نیک طالع و فرخنده روز و فرخ فال بسعد اختر و میمون زمان
و خرم حال اعظم اعدل صاعد مصاعد دین و دول اردشیر شیر صولت نوشیروان
صاحب معدلت فریدون خرم سکندر عزم بهرام رزم بر و بزم ابو المظفر ابراهیم
عادلشاه بن طهماسب شاه بن شاه ابراهیم عادلشاه که سایبان زرین طناب
جاه و جلال با دامن آخرزمان فرو آسته باد از شبستان سلطنت و سرابستان
خلافت بارگاه شوکت خرامیده بر آئین خسروان عالیمقدار و خواقین با مدار براورنگ
فرماندهی تمکین گشت و قصر دولت و کاخ مملکت از پرتو شمع رخسار دلفروز
منور گردانیده همگنان که چون قلم کمر اطاعت و امتثال بر میان بسته و پا بند آب
سر بر زمین عبودیت و انقیاد نهاده بر حاشیه بساط پادشاهی بپای حسن ادب
ایستاده بودند بخلع فاخره خسروانه نوازش نمود با وجود صغر سن که از مدارج
و مراحل عمر شریف نه درجه طی شده هنوز مشار الیه تلک عشرة کامله نشده بود
هر یک از دولتخواهان را بعبارت هر چه شافی تر و تعبیر هر چه مفیدتر منشط و مستمال
گردانید

گردانید و بکمند نظرهٔ عنایت و التفات صید دلهای خاص و عام فرموده از فیض
عمام انعام عامش کشت امید جهانیان بنهایت خضرت و نضارت رسید
آن مژده که اقبال همیداد روان شد وآنکام که ایام همخواست برآمد امرا
و ارکان دولت عقود جواهر و نقود ابیض و احمر نثار فرق همایون نموده لوازم
سپاس و ستایش واهب المواهب بجای آوردند و خطبای واجب التعظیم
خطبه را از نام و لقب پادشاه جمشید بارگاه بلند آوازه گردانیدند
غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ذروهٔ مقصود سپهر درگذرانیدند اهالی دار
السلطنت بیجاپور در غایت حضور و سرور کاکین و جدران را بدیباهای هفت رنگ
و انواع اقمشهٔ شام و فرنگ زیب و زینت دادند کذرها را عبیرآلود گردند
گلاب افشان و مشک اندود کردند و چنانچه رسم دیار هندست گاوها و گوسفندها
و سبدهای مملو از غلات هفت جنس تصدق فتح و مبارک ساخته مراسم نثار بظهور
رسانیدند و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان به ثنا و دعا
برگشادند که شاها بقای تو جاوید باد لوای ترا همچو خورشید باد
سزد تختگاه قضای سپهر منور بانوار رخسار مهر همان به که سیر مه و
خور مدام موافق بحکمت بود صبح و شام سزد گر ز ملک ختن تا ز چین
سلاطین ایران و توران زمین بخدمت ببندند پشت کمر نه پیچد کس از

طوق فرمانش سر   و در آن وقت که لحظه لحظه غنچهٔ سلطنت و اقبال از وزیدن

نسیم مکارم اخلاقش چون گل نوبهار شکفته و خندان میگردید و از

ریاض حرکات و سکناتش جهان جهان و عالم عالم بوی امیدواری بمشام میرسید

همواره خاطر خطیرش بممارست سواری و نیزه بازی و جمیع آلات نبرد میفرمود

و یکسا عتی بشیوهٔ لهو و لعب که مقتضای عالم طفلیت نیز هست نپرداخته اوقات با

برکات را بکسب سعادات و تحصیل حیثیات مانند تعلیم قرآن و آموختن خط و مشق

تصویر میمنمود و بی غایله تکلف و تناکستری آن شهنشاه خورشید عذار

که سبب تالیف این کتاب ذکر واقعات اوست اگر بر شب تار سایه اندازد

از نور بخشی ماه تا صبح نشور مستغنی گردد و اگر زلف مشکبویش نصیبی گلستان

رسد از عطر بیزی صبا بی نیاز شود عین عدلش تاس کار جهانیان داسته

و دال دولتش راهبری فتح و فیروزی نشانه شده کسری دادگستر از ده

انصاف غاشیهٔ متابعتش بر دوش و حاتم سخا بر دور از جود بی نهایتش حلقه

درگوش از میامن حفظ او باد صرصر یکبار در افروختن چراغ مرده عیسوی دم

و بسیط خاک از برکات اقدامش مس کائنات را اکسیر نسیم الله در قابل

در آن قسمت که بخششها نمودند و ابراهیم را زینت فزودند یکی و دکتبه

دین آراست یکی شد کار ملک از عدل و راست   از و گشت آتش سوزندی

۱۸۸

ریحان وزین یار ستم شد نور حسان آن از آنست خانه در مکه پر نور وزین ملک
سلیمان گشت معمور شکست آن یک بت آذر بحستی وزین یکی دین احمد
را ذربستی هر که بوساوس شیطانی نهال خلاف آداب سر بر هوا و هوس
خویش برباد داد ام و هر که در اطاعت سر و تن براستی در داد شاخ شجرش
چون طوبی از آفات گزندی نیافت مطیع درگاه چون ماه فلک سر باوج
سپهر افراخت و مخالف بارگاه مانند ماه نخشب در حضیض چاه فنا افتاد خیاط
قضا و قدر خلعت باهجت والله یوتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب آخته
و علم دولتش بکتابه انا فتحنا لک فتحا مبینا پیراسته بهمدمی بخت سرمد خسرو
سیارگان مطیع ساخته و بدستیاری اقبال بلند سرمه بیداری در دیده
دولت کشیده درخت امیدش هر زمان ثمر غیر مکرر بار ور و بوستان ضمیرش هر
لحظه بگل تازه و پر معطر سلاطین اطراف از بیم حسام خون آشامش او قدم جرات
از میدان مبارزت کشیده بعجز و انکسار اقرار دادند و گردن کشان اکناف
با آستان آسمان جاه پناه جبهه عبودیت و بندگی اعتراف مینمایند امید آور
آنحضرت باری آنکه هر تحفه دولتی که از کارخانه نصر من الله چهره گشاید
و هر عطیه سعادتی که بر مسند و ما النصر الا من الله جلوه نماید نصیب همه
و قسم اعظم از آن بجناب جلال سلطان که قبله امال و کعبه امانی است باد

وتا انقراض عالم قصور فتور بقواعد مقصوره خلافت و حشمت مرساد جهان تا

جهان آفرین آفرید چنین پادشاهی نیامد پدید همه سودمندی ز کردار اوست

خور و ماه روشن ز دیدار اوست جهان زنده بااین صاحبقرانست

درین شک نی کو جان جهانست جز این یکسر ندارد شخص عالم مبادا

کز سرش موی شود کم

بر طباع آفتاب شعاع مستخبران احوال عالم ظاهر و هویدا باد

که چون تارک همایون اعلیحضرت پادشاهی لازال اقبال مصونة عن وصمة التباهی در اوان طفلی بتاج وباج انا جعلناک خلیفة فی الارض اختصاص یافت و بمقتضای سن بمهام ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت در ابتدای جلوس بقرار معتمدان درگاه برحسب نوبت تعدی یکی بر دیگری غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقبضه اختیار در آوردند و ذکر آنها چون لایق بحال کتب تواریخ است کمیت خوش خرام قلم در میدان خرامیده شمه از حالات و واقعات اوایل ایام جلوس بر سبیل ایجاز و اختصار مرقوم خامه سخن گذاری میگرداند که کامل خان دکنی که از کبار امرای این دولتخانه بود و چنانکه گذشت در قلعه مرج نسبت بشاه غفران پناه علی عادلشاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده بود درینوقت بمهمات ملکی و مالی متولی گشته متعلقان معتمد خود را

ازوالی

درحوالی و حواشی بادشاه جهت خدمت و محافظت باز داشت و تهاندار قلعه را
نیز از جانب خویش نصب کرده سلوک مستحسن همواره پیش گرفت و پرورش
بادشاه زاده بچاند بی بی سلطان زوجه علی عادلشاه بازگذاشته فرامین اسمالت
بسایر اشراف مملکت مرسول داشته در تسلی خواطر کوشید و هر روز غیر چهارشنبه و جمعه
وقت چاشت آنحضرت را از حرم سراپرده بیرون طلبیده بر تخت کامرانی
بآئین پادشاهان عظام و خسروان والا مقام متمکن میگردانید و بار عام داده خاص
و عام بزمین بوس مشرف می گشتند و در حضور آنجاه مهمات سلطنت فیصل یافته مدعیات
علایق بتمشیت رسیده هیچکس از هیچ ممر آزار نمیکشید و چون دو ماه بر همین منوال گذشت
کاملخان بمقتضای این مصرع بوی نسیم باده بسی مستان را از استمام
شراب استقلال دو روزه بخود مغرور گشته نسبت بچاند بی بی در مقام
بی ادبی شد و آن عفیفه دوران و معصومه زمان آتش غضب و انتقام برافروخته
در صدد تضییع وی گردید و بحاجی کشورخان ولد کمالخان که از امرای معتبر
آن درگاه بود پنهانی پیغام کرد که کاملخان لایق منصب جلیل القدر وکالت نیست
صلاح در آن می بینم که دفع تسلط او کرده آن امر بتو مفوض سازم باید
بهر نوع که باشد او را از میان برداری و تاخیر و اهمال که موجب ازدیاد فوت
فرصت است جایز نداری حاجی کشورخان بدان حکم و نوید مستظهر شده برخی

از مردم اشراف را با خود متفق ساخته و با چهار صد سوار خاصه براق وقتی که
کاملخان در سبز محل نشسته بود دیوانداری میکرد بیکبار گاه بقلعه در آمد
و دروازه از اندرون مضبوط کردانیده و تهاندار را مقید ساخته متوجه
سبز محل شد کاملخان که از بازی روزگار غافل بود بران حالت آگاه
گشته سراسیمه بجانب عمارات حرم سرا روان شد بدان امید که جانب
بی بی سلطان حمایت او نماید قضارا جمعی از خواجه سرایان که در انجا حاضر بودند
و با وی دم از مصادقت میزدند پیش آمده در گوشش گفتند که این امر
بتحریک چاند سلطان واقع شده پناه باو جستن خلاف عقلست
کاملخان غریق بحر تفکر چون میدانست که دروازه در دست خصمست
از پس عمارات بادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانیده بگمان آنکه از
آتش فتنه جانسوز مضطرب حیران خود را در خندقی که مملو از آب بود
انداخت و بال حیات شتاب کرده و بکنار رسیده از بنکه اندک مهلتی
در زندگانی بود هیچکس از مردم شهر او را نشناخت و کاملخان بیار
دروازه که در کنار خندق قلعه ارک واقعست در آمده در پناه در ختان
بسرعت باد سریع السیر بحصار شهر که ارتفاع آن قریب دوازده گز شرعیست
و بی مدد احدی عازم فرود آمدن شده دستار و کمر بند و شال و دو شر..

خود بیکدیگر بسته و بطرق کمند بر کنگره مضبوط کرده بدستیاری آن بزیر آمد
و در آنوقت نیز هیچکس بخبر وقت او نیفتاده پیاده و مضطرب بمنزل
خویش که در بیرون شهر داشت رفته در تهیه و استعداد گریز شد حاجی کشور خان
و غیره چون این جلدی را باو سپرده بود قریب یکساعت نجومی که درون
عمارات قلعه و جاهای تاریک شرط تفحص بجا آوردند و بالآخره چون
معلوم شد که کاملخان از بیم جان از حصار قلعه و شهر بزیر انداخته بسلامت
بطرف منزل خود رفته است یکی اتفاق کرده جمعی کثیر بر سر وی
نامزد کردند کاملخان ازین مطلع شده پاره جواهر و نقود برداشته با هفت
هشت کس بطرف احمدنگر راه فرار پیش گرفت لیکن هنوز دو کروه نرفته
بود که بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گردید و ایشان بدان توهم
که مبادا لشکریان و هواداران او از عقب رسیده خلاص کنند در ساعت
سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر بتاراج و غارت برده اثری
نگذاشتند آری   قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
حاجی کشور خان بعد ازین معامله ریش کاملخان پیش گرفته بمعاونت
و التفات چاند سلطان زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضه اختیار
در آوردند و رایات استقلال افراشته در غایت استیلا و تسلط

بهمات دولتخانه پرداخته در آن اثنا بهزاد الملک ترک سرنوبت مرتضی
نظام شاه با یازده هزار سوار بقصد تسخیر بعضی از پرگنات حد عادلشاه
از احمدنگر کوچ بر کوچ روانه شده حاجی کشورخان کیفیت اراده نظام شاه
بعرض پادشاه رسانیده بموجب حکم عین الملک کنعانی و فرخنده میر
الحسنخان و دیگر امرای حبشی را مانند اخلاص خان و حمید خان با لشکر
مستعد قتال و جدال بمدافعه سپاه نظام شاه روانه سرحد کرده
و بعد از آنکه امرای ذوی الاحترام رایات نصرت آیات مرتفع سا
بحوالی شاه بزرگ رسیدند جهت آسایش خیل و حشم چند روزی مقام نمودند
آنگاه بروز سعید و وقت میمون لوای محاربت و مقاتلت افراشتند و بیک
ناگاه بر سر اردوی لشکر نظام شاه که بفاصله یکگروه فرود آمده بودند
بتعجیل روانه شده نقاره جنگ فرو کوفتند خروش خم رومی از بیست
درافکند شورش بدریای نیل دم نای بر سدره فریاد برد زمین آسمان
را باد برد بهزاد الملک چون از رسیدن سپاه کینه خواه عادلشاه
یافت چنانچه رسم و راه جنگ مردان لاو رضف قتال و جدال بیاراست
آنگاه دو لشکر بلکه دو دریای تیغ و بر بر یکدیگر حمله آورده بآتش
کین آتش حرب را فروختند مبارزانی که بهم تیغ شان انجم فراز چرخ

...ین کم کنند راه مسیر کنند چو هر جان را دو نیم روز نبرد چو از کمان بکشایند سوی
...یمن تیر گرز گران اجزای داغ و جهتان ذرات آسا از همدیگر جدا کرده
...ز تارک سرکشان برآورد دستان شهاب پیکر از شدت طعن نیزه در جوشن
...هلال دوتا شده الف قامتش بشکل منحنی گشت و تیر از سپر و جوشن مانند
...سوزن از پرند گذشته همچو پند ناصحان بغرض در دل نشست از جنبش فیلان
...وده پیکر و صدمه سم مرکبان گیتی دون از طاق فلک شکست یافته مضمون اذا
...زلزلت بظهور پیوست کشیدند شیران یلار کرا اوج دو دریای
...سیجا در آمد بموج غباری آمد بخورشید و ماه که شد روز بر چشم گردون
...سیاه شده مهر شمشیر زن گرد ناک نهان گرده شمشیرها زیر خاک چنان تیغ
...ولی بخت از هر کروه که زد بحر خون همه تیغ کوه فکندند فیلان بچرخ برین
...چو کان خم طوم کوی زمین دم تیغ کفتی همی آشام شد زخون خورد در یادلان جام ا
...ند چو از جان فضای جهان تنگ بود همان گشته بازنده در جنگ بود ز بحر بلا
...تیغها شد پدید رخ مرگ در تیغ ها شد پدید بسا سر که از ضرب گرز درشت
...سینه فرو رفت چون خار پشت سنان کرده انگشتهای سو دراز
...وده اجل را ره ترکتاز نه نعل اسپان زمین گشته آل نهان در شفق صد هزاران
...خیال بالجمله بهادران و تهمتنان معرکه کارزار کرم جان ستانی و سربازی بودند

که هاتف اقبال آیت فتح و نصرت بگوش هوش سپاه پادشاه جمجاه فرو خواند

پرچم دولت را به نسیم فیروزی اختصاص داد و جمیع قبایل و اموال و خیمه و

خرگاه نظام شاهیه بدست عساکر منصور آمده و گلهای مراد در چمن کامرانی

شگفته بهزاد الملک خسته و مجروح روی در وادی انهزام نهاد و این اولین

فتح است که در عهد آن خسرو فریدون بخت جمشید تخت در نظر همگنان جلوه

نمود و نخستین اقبالست که دو اسبچه همتش شتافته ملازمت رکاب سپهر انتساب

اختیار فرمود از آن تا حال که سی و شش مرحله از مراحل سنین و اعوام طی

است پیوسته لوای نصرت پیکر پادشاه جهاندار بطراز فتح آراسته

و گل مراد از گلشن قدح جام الفتح شگفته باد کمند فتور از وصول بال

قصر محکم اساس دولتش عاجز و دست حوادث از حمایل عروس ممالک قا

ای در پناه چتر خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه

بماهی هم ملک تست ایمن از صدمت تزلزل هم دور تست فارغ

وصمت تباهی از رای تست عالی رایات کامکاری در شان تست

منزل آیات پادشاهی امرای عظام عرایض و فتحنامه ها بپایه خ

مصیر مرسول داشته اند شبانروز نقاره شادیانه در بیجاپور نواخت

وار ابهار شکر بار کرده در کوچه محله کرده اند خاص و عام را شیرین

رحمن

ساختند کشورخان بعد از ارتفاع لوازم خوشحالی و شرایط شادمانی بجهت
چاند سلطان برای هریک از امرای و اعیان لشکر خلعت و کمر و شمشیر مرصع
و اسپ تازی مع لجام مرصع کردانیده متعاقب آن پس از چند روز مسرور
چاند سلطان فرامین بنام امرا نوشته فیلانیکه از لشکر نظامشاهیه گرفته
بودند و عدد آنها قریب بیکصد می شد طلب نمود امرا از فرستادن فیلان
با نموده زبان بشکایت کشورخان کشودند و خلوتی کرده مجلس کنگاش منعقد
ساختند بعضی گفتند که عریضه بچاند بی بی سلطان نوشته التماس نمایند که
مصطفی خان را از صوب بنکاپور طلبیده مهمات سلطنت باو رجوع کنند و
بعضی گفتند که سید مرتضی سر لشکر برار جهت جبر و شکست بهزاد از احمدنگر متوجه
این طرف است صلاح در آن می بینیم که این امر را در توقف موقوف داریم و بعد از
فراغ از مهمات نظامشاهیه خود باتفاق بیجاپور رفته باستصواب چاند سلطان
اموز دولتخانه را مشخص کردانیم و این راز چون فاش شده چون بگوش
کشورخان رسید آغاز مکر و تدبیر کرده نخست موقوف و معرف چاند سلطان
زمان قبل مصطفی خان بمهر پادشاه که نزد وی می بود رسانید و مصحوب یکی از
تربیت زاده ها که موسوم بود بمحمد امین نزد میرزا نورالدین محمد که از سادات عمدهٔ مشهد
مقدس بود مصطفی خان دستگیری او نموده از جمله امرا ساخته در حوالی بنکاپور که جاگیر

بوی داده بود فرستاده پیغام داد که اگر مصطفی خان را بقتل رسانی منصب
و جاگیر او بتو مقرر میکنم میرزا نور الدین محمد حقوق آن سید بزرگوار فراموش
کرده در صدد تضییع وی شده و بجست بر محمد امین را درون قلعه فرستاده
بخیل و حشم معتمد انجا پیغام داد که مصطفی خان میخواهد بروی قلعه را بجانب
گشته حصار را بر او گرفته خود نیز علم مخالفت بلند کرده اند چون جاگیر
شود می باید که بمضمون فرمان که مصحوب فلانست عمل نموده خاطر از مهم او جمع
سازند که متعاقب فرمان زیادتی اقطاع و مناصب بنام شما نوشته میشود محمد امین
قریب شام بمقصد رسیده گفت فرمانی ضروری بنام مصطفی خان آورده
مصطفی خان باور کرده او را بقلعه در آورد و در منزل لایق فرود آورده در
مهمانی تقصیر نکرد محمد امین گفت حالا شب است علی الصباح در دیوانخانه فرمان
همایون خواهم داد در آن شب وقتیکه همه کس بخواب شدند فرصت یافته بانک و را
بزرگ را برنهج مذکور فریب داده ایشان را در کشتن مصطفی خان راضی کرد
علی الصباح که آن سید بزرگوار نماز صبح کرده باوراد خواندن مشغول
ناگاه زه کمان در گردن او انداخته بدرجه شهادت رسانید گویند منجمی که او
عمرش بر سر دیوار رسید قدش در حسب وجوانی همچو هلال منحنی گشته بود در
بنگاه بود و چنان از اوضاع و آثار عالم علوی و سفلی خبر داشت که

جمیز

چندین ساله مستقبل را مطابق نفس الامر بی کم و کاست میگفت چنانکه پیش از انکه
قلعه بیجاپور مسخر اهل اسلام گردد حکم کرده بود که بعد از بیست سال این حصار
بسعی مصطفی خان نامی بتصرف یکی از پادشاهان مسلمان خواهد قضارا
بعد از انقضای موعد مذکور چنانکه برهمن منجم گفته بود بوضوح انجامید
و این سخن بسمع مصطفی خان رسیده ازین حکم غریب متعجب گشت و
باحضار او اشارت کرده چون بمجلس وی آمد گفت میخواهم از انجه طالع مرا
بنظر آورده مآل حال باز نمای منجم انگشت قبول بر دیده نهاده زایچه
طالع را بنظر امعان نگاه کرد و چند مرتبه نزد مصطفی خان در لباس گفته
صلاح در تصریح آن نمیدید و چون مبالغه از حد گذشت معروض داشت که از علم
نجوم چنین مستنبط و مستفاد میگردد که در فلان سال یکی از معارف تختگاه بیجانور قصد
حیات تو کرده در همین قلعه که محل مسرت تست شربت مضرت خواهد چشانید و او نیز
پس از اندک زمانی از دار السلطنه گریخته بمملکت تلنگ خواهد رفت و در انجا
بشمشیر یکی از ابنای روزگار رشته حیاتش منقطع خواهد شد و در آخر چنانکه گفته
بود مصطفی خان بتیغ کشور خان شهادت یافته او نیز هم در مملکت در همان ایام کشته شد
و همگنان از آن حکم منجم تعجب نموده بر کمال فضل و دانش او آفرین خواندند حکمهای
روشن رای راست همچو الهام و وحی بی کم و کاست که چند از زبان اهل نجوم صدق آن

عاقبت شود معلوم تبین انتقال آنکه چون خبر شهادت مصطفی خان به بیجاپور رسید
چاند بی بی سلطان که محب اهل البیت رسالت بود و سادات را بجان دوست
داشته در حرمت و عزت ایشان بیش از بیش میکوشید و بعداوت
کشور خان بی اختیار شده سخنان درشت بسیار گفت و چند روز تغافل کرد آنگاه بنده
در حق چاند سلطان تهمتی و افترائی اندیشیده و گفت همشیره اخبار اینطرف
به برادر خود مرتضی نظام شاه نوشته بر تسخیر ممالک عادلشاهیه تحریص و ترغیب
مینماید صواب آنست که اورا چند گاه در قلعه ستاره نگاه داریم و بعد از
فراغ از مهم نظامشاه باز در شهر در آوریم و چون پادشاه را در آن اوقات
اختیاری نبود و بواسطه صغر سن با مثال این قسم مهمات نمی توانست
پرداخت کشور خان در تمشیت اراده خود مصر و مجد گشت و چاند سلطان چون در
بیرون از حرم سرا تامل می ورزید خواجه سرایان و میرزالان پادشاهی نیز
علم جسارت برافراشته بعنف و تعدی اورا بیرون آوردند کشور خان خواجه سرایان
و عورات خاصه خود را بدرون فرستاده کنیزان بعضی کنیزان آنمهد علیا را بیرون آوردند
و در پالکی نشانده روانه قلعه ستارا کرده اند بعد از ارتکاب چنین اعمال شنیعه از زیاده
مغرور گشته استقلال او از اندازه گذشت و میان وی و کسی را که از امرای
پادشاهی اعتماد تمام بر اخلاص و یکجهتی وی داشت سر رشته امرای سرحد گردانیده

با بعض

با جمعیت وافر و فیل و اسباب بسیار بجانب قلعه شاه درگ روانه ساخت امرای
دکنی و حبشی این خبر شنیده چون بنواحی ایشان رسید مراسم استقبال بجا آورده
او را در غایت اعزاز بمعسکر در آوردند میان بهدو که مردم مدبر و کاردان بود عین الملک
کنعانی و انکس خان را که عمده امرا بودند بحسن سعی و مواعید بسیار بجانب کشور خان
راغب و مایل گردانیده در مقام دفع امرای حبوش گردید و کشور خان فرمان بنام
میان بهدو طیار کرده فرستاد مضمون آنکه چنین معروض پایه سریر خلافت مصیر
گردیده که امرای حبشی اعلام تکبر و نخوت افراشته سر در حلقه اطاعت و انقیاد
پادشاه ندارند و در مقابله و مدافعه لشکر احمدنگر مداهنه و مساهله مینمایند باید که
بهر حیله که توانی ایشان را مقید ساخته در قلعه شاه درگ محبوس گردانی و اسپ و فیل
آنها را روانه درگاه ساخته در لوازم تیقظ و هوشیاری دقیقه فرو نگذاری میان بهدو
که صاحب داعیه بود میخواست که منصب سپهسالاری بدست آورد همگی اراده بر قلع و
قمع اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان گماشته میخواست که بهانه ضیافت و
کنکاش ایشان را بمنزل خود طلبیده مقید سازد که ناگاه آنجماعت بر فکر او
مطلع او گشته بی توقف حبشیان معتمد مجلس کنکاش منعقد ساختند و بعد از
گفتگو قرار دادند که اخلاص خان پیش از ظهور اراده میان بهدو طرح جشن اندازد
و از روی اخلاص او را بمنزل خود طلبیده مقید سازد آنگاه امرای حبشی باتفاق

به بیجاپور روند و کشورخان را نیز از میان برداشته و سرلشکر سلیم النفس مغفول همراه
گرفته باز بمواجهه لشکر نظام شاه بسرحد شتافتند بس اخلاص خان بهانه آنکه از بیجاپور
خبر رسیده که خدای سبحانه و تعالی مرا پسر کرامت فرموده ترتیب مقدمات جشن برداخت
و چند فیل و اسپ برای پیشکش میان مدو مقرر کرده برسم ضیافت ازو
التماس قدوم نمود میان مدو اجابت نموده با معدودی از مخصوصان
و مقربان بخانه اخلاص خان رفت و آنچه در حق حبشیان اندیشیده بود اخلاص خان
در حق وی بظهور رسانیده زنجیر آهنین در پایش کشیده و اسباب امارت او را
متصرف گشته بهمان عزم برفاقت سایر امرا از شاه درگ متوجه بیجاپور گردید
و از مشاهده این حالت ستمناک تفرقه در میان لشکر افتاده عین الملک و انکشخان و
دیگر امرا نیز راه اقطاع خود پیش گرفتند و کشورخان از شنیدن این خبر مهیب مقاومت
و مدافعت امرای حبشی از صحیفه خاطر سترده بود اما بحسب ظاهر در تهیه مقابله و حبشی
گشته برای آنکه در دلها وقری پیدا کند بادشاه را ببهانه ضیافت بخانه خود برده
عظیم نموده تحف و پیشکش فراوان گذرانید اما آن معنی اصلا سودمند نیامده
هرگاه ببازار و کوچه بیجاپور در می‌آمد عوام شهر حتی عورات و عجایز زبان بنفرین او
گشاده میگفتند این همان یزید است که فرزند رسول الله مصطفی خان را کشت و چاند سلطان
زوجه علی عادلشاه را بچنان حال بقلعه فرستاد و کشورخان از شنیدن این سخنان

دانست که طبایع خاص و عام ازو متنفر گشته است بنا بر آن چون شنید که امرای
حبشی بیک منزلی بیجاپور رسیدند بادشاه را ببهانهٔ شکار از شهر بیرون برد
و ساعتی در حوالی کالا باغ توقف کرده بعرض رسانید که چون هوا بغایت گرمست
امروز شکار موقوف کرده بادشاه بدولت و سعادت تشریف برند و بنده را رخصت ار
زانند که سیر باغ شاهپور کرده بملازمت آید آنحضرت او را رخصت کرده بقلعهٔ ارک
شتافت و کشور خان که چهارصد سوار یراق کرده ملازم او بودند و نقود و جواهر
قوابلی که از اکثر از خزانه برداشته بود همراه داشت قطع نظر از زن و فرزند
کرده شکار کنان بر سر راه احمدنگر رفت و گریز بهنگام را کار بسته چون مرغی که از قفس
رهد ملاحظهٔ پیش و پس نکرده بجانب احمدنگر ببال فرار پرواز آمد و تا سرحد نظامشاه
بر هیچ موضع توقف نکرده از آتش فتنهٔ حبشیان نجات یافت و چون ببلدهٔ احمدنگر
رسید و ارکان دولت نظامشاهی که از استیلای قبایح آزرده بودند هراسنه بودن او در آن صوب
موزت نه بسته بگلکنده که دارالملک قطبشاهیه بود شتافت و در آنجا یکی از مردم اردستان
بهان جهار رشید الانتقام بقصد انتقام خون مصطفی خان بزخم خنجر او را بقتل رسانید
حکمی که منجم بنگالوری کرده بود مطابق واقع گردید الغرض امرای ثلثهٔ حبشی بر فرار کشور خان
مطلع شده بخاطر جمع بی دغدغهٔ معارض معاند بشوکت و عظمت هر چه تمامتر داخل
بیجاپور شده بشرف بساط بوسی بادشاه کیوان غلام معزز گردیدند و هر یک فراخور

قدر و منزلت خود بخلع فاخره پادشاهانه و انواع مراحم خسروانه سرافرازی یافته بحصول
مقصود مبتهج گردید و از انجماعت اخلاص خان بمنصب وکالت پرداخته زمام امور ملکی
و مالی بدست آورد و در همان زودی فرمان سعادت نشان بطلب چاند سلطان
بقلعه ستاره فرستاد چون به بیجاپور آمد اخلاص خان بر نهج سابق محافظت
و تربیت پادشاه باو رجوع کرده بموجب فرموده چاند سلطان منصب مشوایی
بافضل خان شیرازی که در عهد علی عادلشاه نیز باین خدمت سرافراز بود
تفویض نمود و داسو پندت برهمن را که بافضل خان طریقه اخلاص و یکجهتی داشت
بمنصب استیفا اختصاص داده مستوفی الممالک گردانید لیکن بعد از چندی
از توجه چاند سلطان نسبت باحوال غریبان متوهم گشته بطرز حاجی کشور خان
ظلم و سفاهت نمود و بمحض توهم و خیال که مبادا از ایشان گزندی بوی رسد و
بمنصب وکالت تغیر و تبدیل راه یابد افضل خان و داسو پندت را بی گناه بکشت
و افضل المتاخرین شاه فتح الله شیرازی و شاه ابو القسم و شاه مرتضی خان
انجو را با جمعی دیگر از اکابر و اشراف غریبان از بیجاپور اخراج نموده و باتفاق حمید
و دلاور خان بسر انجام مهمات سلطنت مشغول گشته عین الملک را که در
خود بود طلب نمود عین الملک چون اطاعت فرمان پادشاه کرده بتعجیل بظاهر
امرای ثلث رعایت تعظیم و توقیر کرده باستقبال او شتافتند عین الملک ایشا

با جمعی

108

باجماعتی قلیل دیده بطمع منصب وکالت در ساعت آنهارا بگرفت و زنجیر در پاهای

ایشان کرده بعد از دو سه روز خواست که داخل شهر شده بتقبیل جانب بساط

سلطنت مشرف گردد پس لشکر خود آراسته و دلاور خان و اخلاص خان و

نمیه خان را همچنان با زنجیر بالای فیلان سوار کرده متوجه قلعه شده و در وقتی

له قدم بدروازه اله پور نهاده اندک راهی پیش افتاد که منهیان رسانیده اند

که بعضی از غلامان بادشاهی که درون قلعه بودند دستور خان تهانه دار قلعه را

بدان بهانه که با عین الملک زبان یکی کرده گرفتند و دروازه قلعه ارک را مسدود کرده بالای

مستمسر جنگ شده اند عین الملک از شنیدن این خبر جان خوف و هراس و مستولی

شد که با حوال امرای مقید پرداخته بمضمون العود احمد عمل نموده یکی از غلامان

بادشاهی که مقصود نام داشت با جمعی از مردم دنبال ایشان نمود و هنوز که از شهر

بیرون نشده بودند در ساعت آنهارا بزیر آورده و زنجیر از پاهای ایشان برداشته بخدمت

بادشاه رسانیدند عین الملک صلاح در توقف ندیده بجاگیر خود رفت و امیران که

اکثر از جانب خود ساخته از متابعت حبشیان که باستقلال بهم رسانیده بودند مانع

مده ازین مهم یکباره در نخچگاه هرج و مرج پدید آمده حکام دگن که در کمین فرصت

بودند مجدداً عازم تسخیر مملکت شدند چنانکه بهزاد الملک که بعد از

شکست چند منزل بجانب سرحد صاحب خویش برنشسته بود این

بیرون از شهر بودند که بسبب اتفاق دو فیلان چنین معین شده بکشتن [illegible]

اخبار بخاطر آورده باتفاق سید مرتضی امیر الامرای مملکت برار باز معاودت

نمود و از اینکه در سنه تسع وتسعین وتسعمائه ابراهیم قطبشاه فرمان فرمای

مملکت تلنک شده فوت و ولد اکبرش محمد قلی قطبشاه در صغر سن جانشین

پدر کردیده بود همراه آنجناب بصوابدید بعضی از نفران بزرگ خود با مرتضی

نظام شاه طرح مصادقت افکند و مقرر کرد که لشکر بر ولایت عادلشاه

[و تحویل] کشید و باتفاق بهزاد الملک و سید مرتضی اول قلعه شاه درک را مسخر ساخته

ایشان نموده بعد از ان بهمراهی بجماعت بر سر قلعه کلبرکه رود و آنرا نیز مفتوح کرده بند

خود متصرف کردد پس بتعجیل تمام از کلکنده متوجه شاه درک کردید و بعد

وصول مطلب بموافقت بهزاد الملک و سید مرتضی آنقلعه را که باسد اسکندر لاف

برابری میزد مرکز وار در میان کرفته از سه جانب توپ و ضربزن و منجنیق بر انقلعه نصب کرد

و از صباح تا شام بجنک پرداخته هرکونه حیله و تدبیر که در کشاد حصن حصین متصور

باشد بظهور رسانیدند و محمد آقا نام غریبی که تهانه دار قلعه بود اعلام دولتخواهی مرتفع

کردانیده باوجود خلل در تختکاه بیجاپور و عدم وصول کومک رایت مدافعه بر افراشت

و باستعمال آلات آتشبازی پرداخته هر روز جمعی کثیر از مردم نظامشاهی و قطبشاهی

را از پای در آورده منقطع الحیات میکردانید و هر چند قطبشاه و نظامشاه کاغذها

فریب آمیز مشتمل بر وعدهای پادشاهانه و نویدهای خسروانه پیش او میفرستادند

از جای

از جای در نیامده با ایشان جواب داد که صاحب و ولینعمت من اعتماد کرده چنین قلعه
سرحد بمن سپرده است و از دولت بی زوال مجازی حمد و شکر است اگر من
خیانت ورزم و در چنین وقت این قلعه را بشما سپارم نزد خدا و خلق شرمنده
و مواخذ خواهم بود و شمایان نیز اگر نظر بر امور دنیوی داشته چند روزی مرا معزز و
گرامی دارید عاقبت موفای مرا نسبت بخداوند قدیم منظور داشته چنانکه از سر و صاحبان
و مجد و باز بنفرت و اجتناب مینمایند از خاکساران بنفرت و احتراز واجب و لازم خواهید شمرد
از مکارم اخلاق بادشاهانه متوقعم که مرا درین امر معذور داشته چنین عمل ناشایسته
با این خیرخواه دعاگو نپسندند قطبشاه چون اصرار محمد آقا بر محافظت قلعه بیش از پیش دید
و امتداد محاصره جنگ قریب چهار ماه کشید مردم عزیز بسیار کشته شدند از ان مهم
بتنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را که باعث نهضت بود سرزنش فرمود و نیز دولت الملک
و سید مرتضی برین صحبت مطلع شده چون ایشان نیز در باطن از محاصره و جنگ هر روزه
متاذی بودند با قطبشاه همداستان شده گفتند بهتر آنست که دست ازین قلعه باز
داریم و بنابر آنکه استقامت در احوال مردم تختگاه بنیت بدانجا شتافته منقبتی که در
اینجا میکنیم در تسخیر دار الملک نخوف قرار دهیم محمد قلی قطبشاه که جهت کوچ بر سر بهانه
بود قبول آن معنی کرده روز دیگر باتفاق از شاه درک برخاستند و در ممالک بنظر عنایت
و رسیم بیدادبجا آورده چون با چهل هزار سوار تمام براق بظاهر بیجاپور رسیدند خیمه و خرگاه

در اطراف و جوانب آن مرتفع ساخته بخیال محال طرح جنگ انداختند و بنابر آنکه در آن
وقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور لشکر نمانده حبشیان متحصن
گشته بحفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و
انکسخان و دیگر امرا با هشت هزار سوار با استعداد تمام بتعجیل هر چه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیدند
و طرف دروازه اللهپور فرود آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و مخالفان
نظامشاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده از طرفین بسیاری از مردم کشته شدند غلبه از
جانب خصم ظاهر شد در این وقت از کثرت باران بیست گز دیوار قلعه نیز بیفتاد و در
همان عین الملک و انکسخان که از حبشیان ایمن نبودند بسید مرتضی [illegible] بهزاد الملک
و قطبشاه نوشتند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه بدوند سید مرتضی
که از سیاست لاری بهزاد الملک بغایت آزرده بود بانواع تدبیر در آن روز خلل در اراده ایشان
انداخت و بیجاپوریان را فرصت شده فی الجمله دیوار را درست کردند و بنابر آنکه امرا و اشراف
ملک از حکومت غلامان حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول ایشان نداشتند به بیجاپور
نمی آمدند لاجرم حبشیان صاحب دخل المعنی را فهمیده بنابر مصلحت وقت بعرض
چاندبی بی سلطان رسانیدند که ما نا غلامانیم و اشراف و اعیان ملک از حکومت
و ریاست ما آزرده اند صلاح دولت عادلشاه در آن می بینیم که مهمات ملکی
و مالی بیکی از مردم اصیل و نجیب حواله نمایند تا در امور سلطنت نظام و رونق پدید آید

چاندبی

ماند بی بی سلطان تصدیق کلام ایشان نموده بصلاح ایشان شاه ابو الحسن
بلند شاه طاهر را بخلعت منصب امیر جملگی اختصاص بخشید و سید مشار الیه همگی همت
ر. دفع مخالفان مصروف داشته نخست مسرعان جلد مصحوب فرامین استمالت
و الطاف جهت طلب امرای برگی بولایت کرناتک روانه ساخت و سید مرتضی
ي. اخلاص تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد که کاخ اقبال شاه فریدون
منزلت از آن مرتفع ترست که کمند تسخیر وهم و خیال بشرفات رفیع او تواند رسید باید
ر. این مضمون را بعبارات شتی خاطرنشان قطب شاه و بهزاد الملک نموده نوعی نمایند
ر. لوازم صلح در میان آورده بمساکن خود مراجعت نمایند والا عنقریب است که از ممالک
محروسه جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و کذلک امرای برگی نیز که در عهد
لی عادل شاه بواسطه بعضی مقدمات خایف و هراسان جلای وطن کرده پناه برای
بجانگر برده بودند بمجرد وصول فرمان طلب شهریار صاحبقران بسرعت هر چه تمامتر
متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت توقف شما در بیجانگر دشوار گشته بلکه مراجعت
بصعوبت گردیده راه بدر شد نخواهید یافت سید مرتضی که از تابع بودن خود دلگیری
م داشت و میخواست که قطب شاه و بهزاد الملک را کاری از پیش نرود در مقام دولتخواهی
الم شاه شده شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک و انکسخان که از حبشیان
رنجیده بوی ملحق شده بودند پنهان کس نزد ایشان فرستاده پیغام داد که قاعده

مردم اصیل آنست که بواسطه خشونت و منازعت بعضی نفران با صاحب خود حرام خوری
نمایند و در چنین وقت ترک ملازمت خداوند کرده خواهند نوکری دیگران اختیار
کنند شرط بندگی آنست که چون حبشیان بدخل گشته شاه ابو الحسن عمدة الملک شده
اعتماد بر او کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دا[نستند]
عین الملک و انکسخان این سخن موافق عقل افتاده وقت شب کوچ کردند و با
نزدیک دروازه الله پور فرود آمده به بادشاهی خویش اظهار اخلاص و اطاعت
نمودند و همچنین اکثر امرای ممالک از شنیدن این خبر به بیجاپور آمده امرای برکی نیز
فوج فوج بدرگاه شتافتند و بمیامن حسن اخلاص شاه ابو [الحسن]
قریب بیست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آ[مد]
نخست امرای برکی بموجب حکم بتاخت و تاراج لشکر خصم برداختند و در ا[ندک]
زمانی نوعی نمودند که قحطی و غلا در اردوی ایشان پدید آمده از محاصره بیجا[پور]
نیز ماندند شاه درک پشیمان شدند و از ینکه درینوقت عدالت پناه بصلح ر[اضی]
نبود مضطرب شده همگی شروع در راجوب کردند و قرار دادند که چون تسخیر بیجا[پور]
و وقوع صلح درین اوقات نوعی از محالاتست بهتر آنست که قطب شاه با جمعه
بجانب حسناباد کلبرکه شتافته و آن قلعه را بحوزه تصرف در آورد و برادا[ر] الملک
و سید مرتضی باز بطرف شاه درک رفته احمد نگر را بحوزه دیوان نظام شاه

هند و بعد ازین کینگانش همگی در خجالت و انفعال بی صلح از پای قلعه بیجاپور
ششم و پس سر خاریده هر یک بطرفی که قرار داده بودند توجه نمودند نظام
اهیه بنابر بعضی مقدمات که در جای خود نوشته خواهد شد این زمان را رفتن
نا و درنگ و توقف در آن ولایت میسر نشده از راه کلبرگه و مرج تاراج کنان
حمدنگر رفتند اما محمدقلی قطبشاه در اثنای طی طریق امیر سید زینل استرابادی را
در سلک نوکران معتمد او جا داشت خطاب مصطفی خان داده با سپاه
استه بتسخیر برخی از ولایت شهریار عدالت آثار اشارت فرمود و خود
جناح استعجال بگلکنده رفته بعیش و عشرت پرداخت مصطفی خان استرابادی
جار بعضی از پرگنات و قصبات سرحد را حوزه تصرف در آورده دو سه ماه
ز کار بکام دل گذرانید و عالی حضرت سلیمانی بر کیفیت آن حادثه آگاه شده
ستصواب اخلاص خان دلاورخان حبشی را بامارت سپاه رزم خواه مقرر
ده با مردمان شیردل صف شکن و فیلان کوه بنیاد مردافکن به کلبرگه که مضرب
یام مخالفان بود نامزد فرمود دلاورخان با اقبال سلطان سکندرنشان مستوثق
شته بعزم رزم اعدا اعلام ظفر انجام برافراشت و در آن زودی بحوالی
سپاه مخالف رسیده به ترتیب جوانغار و برانغار لشکر نصرت شعار پرداخت
در کمال تهور و اقتدار روی بحرب اعدا نهاده مقاتله و کارزاری نمود که

بهرام خون آشام در قلعه ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب موفو…
الاحتشام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت…
از فنا و زوال خویش بترسید   چنان راست بر سینه ها شد سنان که…
کسی گردن از کران   ز انبوهی آن فتنه بی گزاف   خطوط نظر داله…
صد شکاف   ز نوک سنانهای بالا بلند   ز حمل ستوران هیجا کمند
فرو شد چنان پشت گاو زمین   بحدی کمیت نافه چین   گران تر یکی…
کنون بی گزاف   بنوعی بدل شد بهم پشت و ناف   القصه آخر الامر بتا…
فتح و نصرت از مطلع دولت ابراهیم سکندر صولت دمیدن گرفت و از آ…
که اقبال و ظفر از درگاه آستانش اوست درین مرتبه نیز سپاهش مظفر و منصو…
لشکر قطب شاه گریز بر ستیز اختیار کرده غنیمتی که محاسب وهم از احصای آ…
به عجز و قصور اعتراف نماید در حوزه تصرف عادل شاه آمده یکصد و پانزده ف…
فیلان کوه توان قطب شاهی در سرکار بادشاهی جمع گردید و بر و افغان ج…
عالم کون و فساد پوشیده و پنهان نخواهد بود که اینها همه محض عنایت ا…
و میامن اقبال صاحبقرانی ابراهیم عادل شاه ثانی بود و الا هیچ ذی ع…
تصور این معنی نمیکند که چهل هزار سوار کارگذار پای قلعه بیجاپور رسند و…
در آنوقت زیاده از دو سه هزار کس در قلعه نبوده باشد بعد از آنکه سالی محاص…

خانساکی از آن بلده متصرف شده خاین و خاسر بممالک خود شتافتند و فیلان اسپاه
سلطنت هر دو پادشاه بحوزه دیوان صاحبقران درآمد ضمیمه سایر آلات حشمت و
شوکت گردید از همان موضع که دلاور خان را صورت فتح روی نموده داعیه منصب وکالت
و امیر جملگی سر از دریچه خاطر برزده مکنون ضمیر به جمشید خان تهانه دار قلعه ارک
بیجاپور پیغام نمود و بمواعید دلفریب او را فریفته دران باب شروط و رسوم عهد
و میثاق بظهور رسانید و امیدوار و مستظهر بر جناح استعجال جهت امضای آن
عزیمت از حسن آباد متوجه بیجاپور شد و بعد از طی مسافت نزدیک قصبه الله پور
نزول نموده متعلقان معتمد خود را نزد اخلاص خان فرستاده تقریبات انگیخته
غائبانه چندان لوازم اخلاص و اعتقاد و شرایط لابه و چاپلوسی بتقدیم رسانید که
او غافل مطلق شده دلاور خان را جز ضعیف و عاجز و از رعایت حزم دور
افتاده در محافظت و ضبط شهر و قلعه نکوشید و گفته فرستاد که هرگاه ساعت
خوب باشد بعرض حضرت رسانیده و رخصت حاصل کرده بملاقات حضرت
سلیمانی خواهم داد دلاور خان آنها را از طالع قوی خویش دانسته بیش از
پیش بحصول مقصود امیدوار گشت و روزی که اخلاص خان دیوانی کرده
بمنزل رفت و بر بستر استراحت تکیه کرده بخواب شد دلاور خان بران مطلع گشته
باتفاق فرزندان و هفت صد سوار و پانزده فیل جلد کارنامی ناگاه داخل

بلده بجاپور کرده و بسرعت برق و باد صرصر خود را به قلعه ارک که مسکن خسرو عرش
جناب بود رسانیده حیدرخان بنا بر قرارداد بی تأمل و تفکر گشوده بقلعه در آورد
دلاورخان به تسلیم تراب اقدام شهنشاه احتشام سرافرازی یافته در ساعت تهیه اسباب
مقاومت و مقابلت اخلاص خان مشغول گشت و جابجا درون قلعه منسوبان و
متعلقان خود را باز داشته در شرایط حزم و هشیاری دقیقه فرو نگذاشت در آن اثنا خبر
خبر رسید که اخلاص خان از خواب غفلت برخاسته و بر حقیقت حادثه واقف گشته
با سه چهار هزار سوار چون اژدهای دهان آتش افشان متوجه قلعه است دلاورخان باتفاق
حیدرخان و فرزندان دروازه ها مسدود ساخته توپ و تفنگ بر برج و باره نصب کرده
دامن بمدافعه و مجادله بر میان استوار نمود و با اعوان و انصار بجنگ پرداخته نوعی
کارزار التهاب یافت که نسر طایر را پر بسوخت و هرگاه اخلاص خانیان سمت
بادپای را بتازیانه قهر بر انگیخته نزدیک دیوار قلعه می شدند و نشیبه تیر و تفنگ مردم
برج و باره را زیر کرده اعلام شجاعت می افراشتند و هرگاه دلاورخانیان سر از
مردانگی بر آورده توپهای بزرگ قیامت نهیب باروت پر کرده و خورده سنگ
آهن و مس در وی کرده یکبار بر افواج بیرون می انداختند و هر کرت جمعی از
حبشی و هندی را سوخته خاکستر ایشان را بباد فنا میدادند از روز تا قریب شام و
و شصت نامی از اخلاص خان کشته گشته از مردم قلعه زیاده از یک کسی بقتل

الم

رسید و چون خسرو نیلی حصار بغرفه مغرب شتافت و زمانه رنگ حبش در بر کرده رومی
از زنگی متمیز نگشت اخلاص خان بمنزل خود رفته بلبل خان حبشی را که از قدیم الایام از
جمله غلامان مصطفی خان بود و بعد از فوت او نوکرش شده بود بمحاصره قلعه و مسدود
ساختن ابواب دخول و خروج مامور گردانید بلبل خان در باب شرایط محاصره از خود
بتقصیر راضی نشده در آن کار مساعی جمیله بتقدیم رسانید و قریب یکماه گاه و بیگاه طرح
انداخته از دوست و دشمن آواز تحسین و آفرین می شنید بنا برین دلاور خان مخفی
کسان نزد بلبل خان فرستاده او را بمواعید بسیار فریب داده نزد خویش برد و اخلاص خان
خدمت محاصره بیکی از حبشیان دیگر رجوع کرده خود بمنزل خویش بدیوانداری
و ضبط مملکت پرداخت لیک بعد از پیوستن بلبل خان به دلاور خان جمیع
مردم خاصه خیل بنابر آنکه سایه بلندپایه شاه جمجاه بر سر دلاور خان بود و خزانه
شاهی نیز در تصرف داشت ترک رفاقت اخلاص کرده بعد از ایقاع عهود
ان فوج فوج به دلاور خان می پیوستند ازین سبب قوت او صفت ازدیاد
پذیرفته کار بجائی انجامید که مردم دلاور خان بسرکردگی بلبل خان از قلعه بیرون
ه جنگ می نمود و بیشتر اوقات بر صفوف اخلاص خان غلبه کرده از مورچلها
بگریزانید غله و روغن و جمیع ضروریات معیشت فراهم آورده به درون می کشیدند
اهل قلعه کیان از ضیق محاصره نجات یافته قرین فراغت و رفاهیت گردیده‌اند

وبعد از آنکه چهار ماه اوقات مردم شهر بشور و شین گذشت و گاه و بیگاه در کوچه و
محله بازار بیجاپور جنگهای صعب واقعه شده بسیاری از خانهای مردم از غلوله و
ضرب زن جانبین ویران گشت و مآل حال منکشف نمی گشت امرا و خلایق به تنگ
آمده یکبار بمساعی جمیله بلبل خان ترک رفاقت اخلاص خان کردند و بجاگیرهای خود
رفته او را تنها گذاشتند اخلاص خان با وجود مشاهده آن حال گریختن عار دانسته از
بیجاپور بیرون نرفت تا آنکه دلاور خان جمعی را بخانه او فرستاده بگرفت و حق صحبت
دیرین منظور نداشته بی تأمل و توقف هر دو چشمش بکند و جمشید خان حبشی را که در آن
با وی دم از موافقت میزد چند روزی بنا بر مصلحت در مهمات پادشاهی دخیل ساخت
بالاخره او نیز متوهم گشته در یکی از قلاع محبوس ساخت و صدای انا و لا غیری در گنبد
فلک دوار انداخته همگی فکر بر استحکام خویش گماشت امرای کبار را به نسبت خویش
و صلت هواخواه گردانیده و اولاد خود تربیت کرده هر یکی را بیکی از خدمات حضو
پادشاه بزرگ و صاحب جاه ساخت ولد مهتر که محمد خان نام داشت از امرای کلان
بتعلیم مصحف اقدس و کتاب گلستان و بوستان مخصوص گردید و پسر دیگر کمال خان
بامارت و منصب سر نوبتی فایز گشته با پادشاه در لعب چوگان بازی شریک گشت
خیریت خان در سلک سران صاحب شوکت منتظم شده بپاسبانی و هشیاری شهنشاه
قباد کلاه مقرر گردید و عبد القادر با وجود امارت منصب تهانه داری قلعه ارگ نیز

چون صغر السن بود دلاور خان لوازم آن شغل را از جانب عبد القادر برومیخان ذکی
محل اعتماد بود رجوع نمود و بلبل خان را از امیران کلان ساخته او را فرزند خواند و قریب
صد هزار نفر از عربیان و شصت هزار نفر از حبشیان را که از چهره اطوار ایشان
صاحب داعیکی استنباط می نمود باقی را از قلمرو عادل شاه اخراج کرد و شاه ابو الحسن را
نفرموده اخلاص خان در یکی از قلاع محبوس بود از و اندیشه وافر داشت هم در ان
سعه مکحول گردانید و بهمان اکتفا نکرده بعد از آن چند روز بسببی که حق سبحانه بان اعلم است
سید والا نژاد را در ان مجلس بدرجه شهادت رسانید و حاجی نور سراپرده دار علی عادل شاه را
از مردم عمده بود و امین او نبود معزول ساخته او را نیز از حلیه بینائی بی بهره گردانید
ست چاند بی بی سلطان از امور ملکی و مالی کوتاه کرده نوعی نموده که هیچکس با و رجوع نمیداشته
ند و غالب خان تهانه دار قلعه ادونی را که علم مخالفت افراشته آن حصار را متصرف
ه بود بحکمت عملی و تدبیر مغلوب ساخته و بدست آورده جهت عبرت دیگران در
عت هر دو چشم او نیز کند و مذهب امامیه را از میان برداشته مذهب اهل سنت و
ت رواج داد و بوسیله این احکام من جمیع الجهات خاطر فارغ ساخته و تکیه
بواز امنیت کرده بمهمات ملکی و مالی پرداخت و از سنه تسعین و تسعمائه قریب
ت سال و کری زمام مهام پادشاهی در تصرف داشته در کمال فراغت
کار میگذرانید و این مولف معظم وقایع آن مدت را که لایق سیاق کتب

تاریخست درین اوراق مسطور میکرداند که زمانیکه دلاورخان مهمات را حسب دلخواه دیده
سمت طرف معاندی و مزاحمی نماند بلبل خانرا که از اوضاع و اطوار رایان ملهار باخبر بود با
لشکر بسیار جهت گرفتن مال و خراج مقرری که بعد از شهادت مصطفی خان وا نموده
بود نامزد کرد بلبل خان چنانکه میخواست سامان خیل و حشم نموده بدان حدود شتافت
و از سب نایک حاکم جره او را دیده و همراه شده بر سر سنکر نایک بپای قلعه کرور
که سرکشی نموده گردن بطوق انقیاد نمی آورد روان شد سنکر نایک چنانچه متحصن گردیده
بلبل گرد قلعه فرود آمد و مورچل بامرا و سپاه قسمت نموده خود بیگاه و بیگاه بمورچلها
رفته در تضییق محصورین میکوشید در آن اثنا بلبل خان در یکی از شبها که بمورچلها
می گشت بدست مردم سنکر نایک گرفتار گشته بقلعه بردند و زنجیر آهنی که مقدار
دو من دکنی بود در پایش کرده محبوس ساختند سپاه و امیران لشکر را گرفته
خصم دیده متفرق گردیدند و بلبل در دریای حیرت افتاده در نجات خویش
اندیشها میکرد قضارا با یکی از مرد علف فروش راست آمده ببذل نقود فرا
او را و موکلان را فدوی خویش گردانید و در آن آوان قریب پنج و شش روز
باران باریده گل در قلعه بسیار شده چون باران ایستاده آفتاب از زیر
ابر سحابی چهره نمود ارکان دولت سنکر نایک حکم کردند که گاو و گاومیش و
از میان گل و لای بیرون برده در صحرا در زمین خشک ببندند علفدارا

اتفاق شدند که علفها بر سر گرفته جهت مواشی بیرون برند بلبل خان فرجه یافته از علف فروشی
شناسائی خود التماس نمود که مرا نیز در میان پشته علف بسته بر دوش گرفته بیرون
برد بلبل خان با آنکه جوان نوخاسته عادی بود علف فروش اعتماد بر قوت و
زور خود کرده قبول آن معنی نموده و بتجویز گفته موکلان او را غنچه ساخته در پشته
پیچانیده و بر دوش گرفته در روز روشن همراه دیگر علف کشان شده بیرون برد بلبل خان
چون بگوشه صحرا رسید در حال زنجیر شکسته باتفاق علف فروش و دو سه موکل راه
گریز پیش گرفت و بپای مردی پای خویش بتعجیل صرصر خود را بحد عدالت پناه اسپ
سواری بدست آورده و چون بقلعه بنکاپور رسید بدلاورخان کیفیت حال اعلام
کرده جهت کشیدن انتقام و گرفتن مال معین طلب لشکر کرد دلاورخان در آن سال
آن صحبت بر آن منوال دید طومار مطالبه باج و خراج در هم پیچیده آن را بوقت دیگر
انداخت و در همان سال اراده نمود که با دودمان نظامشاهیه مجدد ابواب
خصوصیت و آشنائی مفتوح سازد و بساط خصومت و لشکر کشی مطوی ساخته طریق
یگانگی و اتحاد مسلوک دارد بنابر آن ایلچی از جانب روانه احمدنگر کرده با سید مرتضی
نظام شاه و وکیل السلطنت او صلابتخان ترک طرح دوستی افکند و در سنه اثنی و
تسعین و تسعمایه مرتضی نظام شاه مکتوب مصادقت اسلوب بپادشاه عدالت پناه
فرستاده اظهار مواصلت نموده همشیره اعیانی آنحضرت مسماة به بی بی خدیجه سلطان

المشهور براجه جیو را برای پسر خود میران شاه حسین خواستکاری کرده و در همان سال قاسم بیگ

حکیم ولد قاسم بیگ بزرگ و میرزا محمد تقی نظیری و دیگر اشراف و اعیان نظام شاهی

احمدنگر با چهار صد نفر از مردم خاصه خیل نظام شاهی در کمال تجمل و سامان جهت

ایقاع عقد و بردن عروس به بیجاپور آمدند و بعد از چهار ماه که از طرفین جشنها

وطویهای بزرگ بوقوع پیوسته باختتام رسید بی بی خدیجه را بمقتضای شریعت نبوی

علیه الصلوة والسلام صیغه عقد ازدواج شهزاده میران حسین گفته بالکی آن مخدره را همراه

چاند بی بی سلطان که میل ملاقات برادر خود داشت بجانب احمدنگر روانه ساختند

ایشان چند روز در بلده شاه پور توقف نموده چون قاسم بیگ و میرزا محمد تقی

بخلعتهای مرصع پادشاهانه و اسپهای با زین و لجام مرصع و دیگر تحف و هدایای

نفیسه و نقود فراوان از ابیض و احمر سرفرازی یافتند و جمیع مردمی که همراه

ایشان در آن سفر بودند علی قدر مراتبهم و تفاوت درجاتهم بمراحم خسروانه اختصاص

یافتند خوشحال و خوشوقت گردیدند و رخصت شده در بلده شاه پور آمدند و

آخر سنه ثلث و تسعین و تسعمایه مصحوب بالکی راجه جیو در ملازمت چاند بی بی سلطان

رایت معاودت افراختند و در ضمان حافظ بیچون باحمدنگر رسیده بعد از ایقاع

جشن و طوی پادشاهانه بلقیس دوران را بشهزاده سپردند و شیخ سالم عرب نجفی و عنایت

بیگ قزوینی المخاطب بچنگیز خان و دیگر اعیان بیجاپور که همراه بالکی رفته بود

دولتها

شده و بکام و مقضی المرام بدار السلطنت بیجاپور مراجعت کردند و بعد از فراغ
از لوازم آن عروسی دولتخواهان و خیراندیشان بترتیب مقامات خواستگاری
مجدد و بسط جشن و طوی عروسی دیگر پرداختند

در آن

زمان که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار بادشاه کامکار در گردن عروسان
مقاصد حمایل بود بمشاطگی روزگار خجسته اطوار عرایس مطالب نهایت آراستگی و
پیراستگی داشت خاطر بادشاه ابراهیم آثار بموجب النکاح من سنتی فمن رغب
عن سنتی فلیس منی رغبت بکار خیر فرموده بهمگی همت بادشاهانه قاصد گردید که گلدستهٔ
چمن زندگانی سلطان غفران پناه ابراهیم قطبشاه که برشحات سحاب عطوفت
و مهربانی برادر کامکار محمد قلی قطبشاه پرورش یافته خواستگاری نماید و برای
تمهید قواعد محبت و دوستی از معارف و مشاهیر تختگاه بیجاپور جمعی را بدار الملک
محمد قلی قطبشاه که موسوم است بحیدرآباد و مشهور است به بهاگ نگر فرستاده
بلقیس مهد سلطنت مسماة بچاند بی بی سلطان و مشهور بملکه جهان را بر نهج شریعت
غراجبت همسری بعقد ازدواج در آورد و چون خدام درگاه سپهر بارگاه
بر مکنون خاطر شهنشاهی و داعیهٔ آنحضرت وقوف یافتند آغاز بهجت و شادمانی
نموده دلاور خان که متکفل سر انجام امور سلطنت بود بتمشیت آن اراده مشغول گشت

وسر اطاعت بر زمین نهاده بعد از ارسال رسل و رسایل و گفت و شنفت
غائبانه با محمد قلی قطب شاه جمعی از اعیان درگاه را با برخی از مردم خاصه خیل
بسرکردگی خواجه علی ملک التجار شیرازی با نقود و اجناس فراوان جهت
سامان لوازم آن امر به بهاگ نگر گسیل نمود و آن جماعت طی مراحل نموده چون
قدم در سرحد آن سلطان سریر بختیاری نهادند در هر منزل جماعتی از [illegible] الملک
تلنک نزد ایشان آمده برسم ضیافت قیام می نمودند و انواع خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده در استرضای خواطر میکوشیدند و از انکه بحوالی بهاگ نگر رسیده
خیمه و خرگاه مرتفع ساختند جمیع اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال شتافته
در غایت احترام بآن بلده در آوردند و در منازل مناسب فرود آورده آنچه شرط
تعظیم و تبجیل بود بوقوع رسانیدند و چون دانستند که سبب آمدن مخادیم ذوالاحترام
جلیت در کمال نشاط و انبساط بحسن قبول تلقی کرده ارکان دولت او به بسط
بساط سور و سرور و عیش و حضور بر داختند و در ساعتی که بر جبین سعادت
جلیس از اوج شرف طالع بود و زمره زهرا نظر محبت و ولا بجانب خورشید
عالم آرا ناظر سادات و قضات و اکابر و اشراف جمع گشته بائین شرع شریف ماه
سپهر سلطنت و رفعت را غائبانه با آفتاب فلک رفعت و اجلال عقد بستند
مرتضی نظام شاه و وکیل السلطنه و شاه قلی صلابتخان ترک برین معنی مطلع گشت

زنگیه بی مشورت ایشان امر واقع شده بود زبان شکایت محمد قلی قطب شاه دوستانه
گشودند و او بنابر وصیت و نصیحت پدر مرده خویش ابراهیم قطب شاه رعایت
خاطر نظام شاهیه کرده در ارسال پالکی ملکه جهان تامل و درنگ فرموده چون پرتو
این معنی بر پیشگاه ضمیر انور عالم پناه که بمثابه جام جهان نماست تافته تنبیه ایشان بر ذمت
همت فرض کرده اند دلاورخان را باحضار لشکر فرمان داد و چون امیران و سران سپاه
با لشکرهای آراسته در کمال تجمل و احتشام بپایبوس رسیدند آنحضرت در ساعت خجسته
بتاریخ خمس و تسعین و تسعمایه از بلده بیجاپور در حمایت قادر غفور نهضت فرمود و بنابر
آنکه اولین یورش آن عنوان صحیفه شهریاری و فهرست جریده نامداری بود ارکان
دولت و اعیان حضرت در وقت قدم نهادن در رکاب دولت مراسم نثار بر حسب
قدرت و امکان بظهور آورده شادمانیها نمودند عالم پناه باستصواب دلاورخان نخست
طرف سرحد نظام شاه توجه نموده در ظاهر قلعه اوسه نزول اجلال فرمود و ارباب
غرض در تهیه قلعه گشائی شده از قلعه شولاپور و شاه درک و کلیان و دیگر قلاع که
در آن حدود واقع شده اند توپ و ضربزن طلبیدند مرتضی نظام شاه که در آن
اوان پرده نشین بود این خبر شنیده چون دانست که صلابتخان موجب کلفت خاطر عدالت
پناه است آتش خشم افروخته صلابتخان را بدین گناهان که در جای خود مذکور خواهد شد ایذا و اهانت
بسیار نمود و مقید ساخته منصب پیشوائی بقاسم بیک حکیم رجوع فرمود عدالت پناه

چون آدمیت و مروت از آن پادشاه مشاهده نمود و کتابات اخلاص آمیز قاسم بیک
نیز متواتر رسید دست تعرض از دامن آن مملکت کوتاه ساخته رایات
نصرت آیات بجانب ولایت قطب شاه در اهتزاز آمد و از انتشار آن خبر سکنه
آنحدود متاع صبر و شکیب از دست داده در دریای اضطراب افتادند و محمد قلی
قطب شاه از آنکه سبب پرخاش میدانست که چیست بسرعت هرچه تمامتر بیراق
فرستادن پالکی ملکه جهان و ترتیب اسباب تجمل مخدره زمان مشغول گشته در آن
زمانکه تاریخ هجری ست و تسعین و تسعمایه بوده پالکی زرنگار شمسه الوان نیک اختر
معه تحف لایقه و هدایای فایقه مصحوب خلاصه دودمان مصطفوی مصطفی خان استرا
بجانب اردوی پادشاه سلیمان تمکین که در حوالی قلعه کلبان اقامت داشت
روانه فرمود بدو داد از کنیزان و پرستار هزاران لعبت ناهید رخسا
سراسر گلرخان سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما زکوهرهای نادر طبلها پر
ز زرکش جامها بیش از تصور زاجناس فرنگی صد شتروار زکتانهای روسی
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر زخرگا
زخیمه داد چندان گران شد تنگ صحرا و بیابان و چون خبر قرب وصول پا
تاج المخدرات بسمع همایون اعلی رسید از آنجا که حکیم علی الاطلاق در ضمن ترویج
کریم الذوات و رعایت خواهر زوجات مطهرست حکمتهای گوناگون و

بو قلمون ودیعت فرموده هر آئینه آنحضرت در ابتدای جمیع اعاظم درگاه را
اجیل و حشم امر فرمود که به پیشواز شتافته مراسم توقیر و تقدیم رسانند و در آخر خود
نیز بدولت و سعادت قریب نیم کروه باستقبال رفته آن ثمره شجره سلطنت را
باردوی بهجت قرین در آورد پس از انقضای چهار روز که از قدوم میمنت لزوم
مهمان جهان فرح و سرور نصیب اولیای دولت قاهره گردید حضرت سلیمانی علیه
السلام اعلام شوکت و اجلال بجانب شاه درک متحرک ساخت و خرامان خرامان
نخجیران صید افکنان بمقصد رسیده ملازمان بارگاه بترتیب اسباب جشن و
شرایط مهمانداری پرداختند و بعد از آنکه نشاط و انبساط قریب یکماه امتداد پیدا کرد
ارباب تنجیم و اصحاب تقویم جهت تعیین زفاف و قران سعدین شبی را اختیار
کردند که فروغ کواکبش مایه بخش چراغ روز تواند بود و جهان از وجود چنان
شبی مستغنی از روز دلفروز تواند بود نظم شب عشرت در و چون نشاط در می ٭
ی از و مهر اران صبح در پی ٭ مه و مهر و گرفتاران قیدش ٭ چه شب دانی که عشرت
د صیدش ٭ شبی در روشنای آنچنان چیست ٭ که خورشید از سوادش روی
نشست ٭ و دران شب مصطفیحان بزیب و زینت لا کلام و حشمت و تجمل تمام
بیند پادشاهان ذوالاحترام باشد قیام نموده حضرت سلیمانی بارکان دولت
امیران صاحب شوکت بمقام مقصود تشریف ارزانی فرموده بنهجی که متعارف

خوابگاه قدس رسانیده بدو بعد از نظر بجمال ساعت همایون پالکی گلبرگ گلشن عصمت را بشبستان خویش در آورده

مقارنه آن دو گوهر درج سلطنت و اختر برج سعادت روی نمود و بر حسب

اوج کامکاری از انتها ید برج عصمت و کامروائی کام دل حاصل کرده بند از کمر

امال و امانی بر گشاد و ملی الصباح که خورشید روشن چهره اماد اساده

غایت کرشمه و ناز از حجله شب بزم سپهر خرامید خسرو جمشید طلعت فریدون

احتشام در نهایت شوکت و احترام بر مسند سرافرازی نشسته امرا و سران سپاه

و وزرا و اعیان درگاه بلوازم تهنیت و مراسم نیاز پرداخته جیب و کنار زر

را چون کیسه بحر و کان پر از جواهر شاهوار و لالی آبدار ساختند و زبان بدعاو

گویا گردانیده مضمون این ابیات ادا نمودند **نظم** که ای زانوار رایت چرخ روشن

ز فرقت افسر شاهی مزین ؞ مبارکباد بر تو این عروسی ؞ غلام تو سپهر آبنوسی

و از عواطف پادشاهان جهان پناه دلاور خان و تمامی مقربان بخلعتهای

ارتسام و شمشیرهای مرصع نیام و اسپهای زین مرصع و لجام نوازش یافته

خوشوقت گردیدند و مصطفی خان استرابادی و مخادیمی که از جانب محمد قلی قطبشاه

پالکی محفوف بعصمت ازلی آمده بودند نیز علی حسب درجاتهم و تفاوت مراتبهم

بمزید لطف و احسان سرافراز گردیدند و بعد از فراغ و نوازش یافتن خاص و عام

بمراحم خسروی رایات عشرت آیات از شاه درگ باهتزاز آمده شهنشاه

بارها

ارگاه بمرکز عز و جاه دار السلطنه بیجاپور توجه فرمود و در همان زودی مصطفی خان را
بعد منظور نظر عنایت گردانید دو فیل بزرگ نامی و چهارده فیل و دو هزار هون
نقد و یک تیک مرصع و پنج سر اسپ تازی معه زین طلا و لجام مرصع و دیگر تحف و
نفایس سرافراز گردانید و بخلعت خاصه مشرف ساخته قرین اعزاز و اکرام رخصت
انصراف فرمود بیت هر آن دقیقه که در احترام واجب بود؛ جناب شاه جهان یک بیک
بجا آورد؛ والی لالان که کمیت خوش خرام در میدان وقایع شهنشاه بی شبه و نظیر در جولان
ریست از ملکه جهان خاتون زمان سه پسر و دو دختر متولد شدند لیک انچه در قید حیات
اند یک پسر و دو دختر خجسته سیر اند انشاالله تعالی در سایه بلند پایه پادشاه عالم پناه
سالهای فراوان زندگانی نموده زمان عمر و زندگانی این مهر سپهر جهانبانی فی مقتضای
هر طبعی برساد مثنوی الهی که این شاه فیروز بخت؛ مراتب فزاینده تاج و تخت؛
بماناد در کامرانی بسی؛ مرفه باقبال او هر کسی؛ نهضت نمودن عدالت پناه بجانب
ولایت مرتضی نظامشاه و پادشاه شدن شاهزاده حسین بسعی میرزا خان و دیگر
امرای آن درگاه عرش اشتباه برضمایر انجم نظایر مستبحران عالم مخفی و محجوب نماند که چون
منصب پیشوای مرتضی نظامشاه بقاسم بیک ثانی تعلق گرفت از انکه آنجناب سلیم
النفس و کم آزار بود و از رجوع آنخدمت چندانی راضی و خوشحال نبود هر آئینه مردم
رازل که گاو و خر فرق نمیکردند و زمین از آسمان تمیز نمی نمودند فرصت دیده بانواع حیله و

مکر خود را داخل مهمات سلطنت گردانیده مجمعی و انجمنی بهم رسانیدند و قاسم بیگ و دیگر اعیان
درگاه را بکناهان متهم ساخته بعضی را مقید و محبوس گردانیدند و بعضی را از بلده احمدنگر
اخراج نمودند و چون مرتضی نظامشاه گوشه نشین را سمت دیوانگی با او بود بمهمات
بادشاهی کما ینبغی نمی پرداخت جماعتی مذکور باقطاع و مناصب رسیدند نظم آنکه
اوثنیه از کتان نشناخت ** بر کتان و قصب شد انبارش **
زر بصندوق و در بخروارش ** بنا علی هذا رواج و رونق از دودمان نظامشاهیه شکو
بلند کردار نظرها غایب شده مرتضی نظامشاه که همیشه در مقام تضیع و قتل فرزند خو
میران حسین بود درین ایام بیشتر از اول مراسم سعی بر گشتن و بجای آورد اسمعیل خ
دکنی را که معتمد علیه خود میدانست بدان امر ترغیب فرمود و این خبر بمیرزا خان وا
سلطان حسین سبزواری که درانمدت قایم مقام قاسم بیگ شده خلعت پیشوایی در
داشت رسیده در اندیشه آن شد که بساط اطاعت را مطوی ساخته بقتل شاهزاده ا
ننماند بلکه او را بادشاهی برداشته مرتضی نظامشاه را از سلطنت معزول گردا
ازانکه این امر خطیر بی اتفاق ارکان دولت عادلشاهیه صورت نمی یافت مخفی یک
از معتمدان خود را به بیجاپور فرستاده دلاور خان را بر ما فی الضمیر خویش آگا
و او پیغام میرزا خان بعرض عدالت پناه رسانیده چون آن اراده بحسب ظاه
میران حسین و متضمن نظامشاه بود شهریار عادل لب بقبول آنمطلب بکشود و دلاو

بجدو

بجد و جهد تمام در سامان سفر گشته در ماه جمادی الاول سنه ست و سبعین و تسعمایه سراپرده
و بارگاه پادشاهی را بیرون فرستاد و در ساعت میمون رشک سلاطین ربع مسکون
از دار السلطنه بیجاپور بیرون خرامید و جهان را از طلوع آفتاب دیگر روشنی افزود
و بتدریج و تأنی بسرحد نظامشاه رسیده چون آن خبر بمیرزا خان رسید بدان نهج که در
محل خود نوشته خواهد شد امرای احمدنگر را از خود کرده علم مخالفت برافراشت و از مرتضی
نظامشاه روگردان شده متوجه قلعه دولتاباد گردید و میران حسین را که بحکم پدر در آنجا مقید
و محبوس بود برآورده روانه احمدنگر شد و از طرف دیگر شاه عدالت گستر که همگی همت بر جلوس
شهزاده مصروف داشته بود با سی هزار سوار از سرحد برنده کوچ برکوچ بجانب احمدنگر
توجه فرمود تا مردم بر سر مرتضی نظامشاه مجتمع گشته بمدافعه میران حسین نپردازند و در آن روز
که ظاهر قریه پاتوری که پنجکروهی احمدنگر است مضرب خیام سپاه نصرت پناه عادلشاه
گشت میران شاه حسین باحمدنگر آمده و پدر را که در آنجا بود در قلعه مقید گردانید بر تخت
نظامشاهی جلوس نمود و آنحضرت کسان فرستاده بتهنیت سلطنت پرداخت و
داعیه داشت که ملاقات وی کرده همشیره خود را دیده بمستقر عز و جاه مراجعت نماید که
ناگاه خبر رسید که سرحلقه بیمروتان عالم میران حسین از غایت خفت عقل پدر والاگهر خود را
بانواع عقوبت بکشت چه که میرزا خان که سرمایه فساد بود و جمعی دیگر که در وقت خروج
از دولتاباد بر وی جمع آمده بودند گفتند پدرت سالها پادشاهی کرده و ملکها گشوده است

سلطنت بر تو قرار نخواهد یافت مگر وقتیکه در قید حیات نباشد و میران حسین بی آنکه با عدالت

پناه که قرب صوری و معنوی داشت مطارحه نماید بقتل پدر قیام نمود و حضرت سلیمان

از استماع این خبر موحش بغایت آزرده شده فسخ عزیمت ملاقات نمود و میر حسین

کردراکه در سخن گفتن دلیر و بی باک بود برسم رسالت بزودی فرستاده پیغام کرد که

غرض از لشکر کشی و آمدن ما بدینجا و آن بود که ترا بر تخت احمدنگر جلوس فرموده

پدرت مرتضی نظامشاه را که گوشه نشینی اختیار کرده بود در کنج خانه یا کلی از قلاع در موکل

نگاهداریم تا بفراغ بال بعبادت حالق ذو الجلال مشغول باشد اکنون شنیده میشود که

از وخامت عاقبت و غضب سلطان روز الست نیندیشیده قصد پدر بزرگوار نمودی

اگر احیاناً از زیاده از حد خود در ابو سواس شیطانی داده از و متوهم بودی یکی از دو کار

می بایست فرستاد یا او را بمحافظت تمام نگاهداشته ترا از دغدغه خلاص میسازیم یا آنکه

بنشتر جفا چشم جهان بین او را کز ند رسانیده مرتکب هلاک پدر میگشتی اکنون تقریر

دان که چون پدرکشی بر هیچکس مبارک نیست خصوص با دشاهان را عنقریب دیوان

پادشاه حقیقی بازخواست این خواهد شد و بمکافات عمل ناشایسته خواهی رسید

ملاقات ترا بخود نپسندیده و بجبار شدید الانتقام حوالت کرده در توقت معاوضت

احوال تو نمیکردم مبادا مردم عالم لشکر کشی ما را حمل بر طمع ملک نمایند و معلل

دانند پس در همان موضع زیارت مرتضی نظامشاه کرده طبل کوچ زدند و در پناه حا

علی ۱۱

علی الاطلاق بدار الملک خویش رسید چونکه رایان ملبار در ادای باج و خراج مقرری
تعلل ورزیده انچه در عهد علی عادلشاه بوساطت مصطفی خان اردستانی قبول
کرده بودند نمیفرستادند بهر آیینه در همان سال بلبلخان حبشی را با دوازده هزار سوار
بدانجانب تعیین فرموده تا رایان آن حدود را بضرب شمشیر آبدار مطیع ساخته خراج سه ساله را
که سی و یک لک و پنجاه هزار هون میشود باز یافت نماید و الاقلاع و بقاع ایشان را مفتوح گردانیده
بحوزه دیوان در آورد قضا را هنوز یکسال نگذشته بود که میران حسین چنانکه بر زبان
پادشاه گذشته بود بقتل آمده بود جمالخان مهدوی بران دولتخانه مسلط
گشت و مذهب مبتدع مهدویه رواج داده نسبت بغریبان و غیره مستحسن پیش
گرفت و این خبر در بلده بیجاپور منتشر گشته حضرت عدالت پناه باستصواب دلاورخان
جهت اصلاح دولتخانه نظامشاه که در ضمن آن چیزهای دیگر منظور بود در ماه رجب سنه
سبع و تسعین نهضت فرموده فرامین متعدده متوالی و متواتر برای طلب بلبلخان
و لشکر آنطرف مشتمله بتاکید تمام شرف صدور یافت که بمجرد وصول فرمان جهان مطاع
مهمات آنصوب را بعجاله الوقت موقوف و معطل داشته بر سبیل مسارعت خود را
باردوی کیهان پوی باید رسانید چنانکه رایات نصرت آیات هنوز که در ولایت
نظامشاه جلوه گر نشده است می باید که آن معتمد الدوله با لشکر آنطرف بمعسکر ظفر
قرین رسیده بشرف تقبیل عتبه علیه سرافراز گردد درین باب قدغن واجب و لازم داند

دلاور خان بعد از رسیدن اردو بظاهر قلعه شاه درک قریب یکماه مقام کرده چون
از آمدن بلبل خان اثری ظاهر نشد پیش از ان توقف را مستلزم ازدیاد قوت جمال الخان
مهدوی دانسته بجانب احمدنگر روان شد جمال الخان بر آن مطلع گشته با پانزده هزار
سوار توپ و تفنگ بسیار در رکاب اسمعیل خان نظامشاه باستقبال شتافته در حوالی
قصبه اشتی مقابل اردو عدالت پناه در جای قلب فرود آمد و از انکه موسم برسات بود گاه و
بیگاه باران میشد طرفین بحرب قیام نموده چون بیست روز بران بگذشت جمال الخان مضطرب
و متلاشی شده صلح بهتر از حرب دانسته جمعی را در میان انداخته از حضرت التماس
مراجعت نمود و چون زبده و خلاصه لشکر عادلشاه نامزد بیلبار بود و مبالغه و ابرام
جمال الخان نیز از حد گذشت باین شرط پالکی همشیره بادشاه خدیجه سلطان را مع بهای
نعلبندی روانه لشکر نصرت پیکر سازد آن ملتمس را در معرض قبول افتاد جمال الخان
پالکی خدیجه سلطان زوجه مقتول را مع هفتاد و پنج هزار هون مرسول داشت و در روز
که از انجا کوچ واقع میشد بلبلخان باشوکت پور شکوه و با لشکر مستعد جنگ
بار دو پیوست اما چون صلح شده مهمات مفروغ یافته بود آمدن او عیب مطلوب
گردید تعلل و اهمال بلبلخان که شجاعت و تدبیر او داستان هر انجمن شده بود مبلغی
از نقد و جنس که برسم باج و خراج از آنحدود آورده بود بنظر اقدس گذرانید و
بلبلخان از زایان کردن کش در اندک زمان مال خطیر تحصیل کرده چشمداشت و تحسین

آفرین داشت بنابر عداوت دلاورخان مجرای خدمتش نشد و شجر سعی او خلاف مقصود
ثمر داد و اجناسی را که در وجه خراج آورده بود مقربان موافق مزاج دلاورخان بجزوی
قلیل قیمت میکردند چنانچه چیزی که بده هزار هون نقدی ازید بهزار هون برداشته
بقصد اهانت بلبلخان تتمه را از متعلقان او آن که همراه او آمده بودند طلب مینمودند
تا آنکه روزی دلاورخان در مجلس بادشاه دیوان میکرد که بلبلخان حاضر شد و رومال در دست
رفته بمگس دور کردن از بادشاه مشغول گشت دلاورخان بچشم حقارت در وی نگاه کرد
و گفت بادشاهی که فلک از حکم او سر نمی تابد تو چگونه سر از فرمان او پیچیده در
ساعت روانه درگاه نشدی بلبلخان که توجه و التفات قلبی بادشاه نسبت
بخویش فهمیده بود بسخن دلیر آمده گفت بخاکپای بادشاه که روشنی بخش دیده انجم
افلاکست تمرد نورزیده ام و باختیار در ان مملکت توقف نکرده ام مرا چه
حد و یارای که خلاف حکم در خاطر گذرانم وقتی که فرمان طلب بمن رسید بفر و
دولت بادشاه میان ولایت کرناتک درآمده و رایان آنجا را مقهور ساخته
سخن باج و خراج چندین ساله در میان داشتم در ان زمان اگر کوچ میکردم یا مضمون
فرمان بگوش آنها میرسید این مبلغ گرامند عاید خزانه عامره نمیگردید و
با آنکه بر جمیع امرا روشن و ظاهر است لشکر اسلام نیز در ان جنگل محنت و
مشقت بسیار میکشید بنابران توقف گونه واقع شده اما تو میدانستی که بی

وصول لشکر ملنار کاری پیش نخواهد رفت چگونه بادشاه را بر داشته بملک بیگانه
در آمدی اگر پانزده روز دیگر در شاه درک مقام میکردی تا لشکر ملنار میرسید انگاه
باتفاق حسنه بولایت نظامشاه داخل میشدی یقین که اکثر قلاع و بقاع او بحوزه بادشاه
جمجاه در می آمد با وجود آن بگناه خود معترفم و از عفو بادشاه خطابخش جرم پوش
امیدوارم که باینقدر گناه کمینه غلام خود را مواخذ نسازند دلاورخان از ان جواب و
معارضه در باطن بر آشفته بر و تیره گشت و غبار خاطر بهم رسانیده چون چاره نداشت دران مجلس
بحسب ظاهر گره از ابروی غضب بر گشود و از نیکه به بادا دران صحرا با امرای کبار متفق
گشته فتنه برانگیزد جانب او گرفته بعرض حضرت رسانید که چون بلبلخان از بندگان
با اخلاص است و عذر او صورت معقولیت دارد التماس می نمایم که از سر گناهان او
در گذشته بمراحم خسروانه سرافراز سازند حضرت قبول التماس فرموده قامت او
بخلعت عنایت مزین گردانید و بعد از تفرقه مجلس دلاورخان از روی خصوصیت
و مهربانی دست بلبلخان گرفته بمنزل خود برد و شرایط ضیافت بتقدیم رسانید
گفت من ترا فرزند خوانده ام و در مهمات بادشاهی اگر اینقدر از تو سخت گیری
نمیکردم مردم عالم میگفتند که در امور بادشاهی رعایت خاطر کرده او را هیچ نگفت خیر مقدم
خوش آمدی و صفا آوردی پس پسر ارسب نایک که با جمعیت خود همراه بلبلخان
جهت اظهار اطاعت و خدمت بادشاه آمده بود بخلعت بادشاهانه نواخته خصـ

معاود

معاودت نمود و همچنین ایلچیان رایان ملبار را که با بلبلخان آمده بودند بلطفهای
غیر مکرر اختصاص داده قرین عزت و حرمت بجانب مساکن خود مرخص ساخت
و باین کارها بلبلخان را فریب داده غافل گردید بعد از آنکه سایه چتر آسمان سا
بر بلده بیجاپور افتاد دلاورخان از استیلای بلبلخان متوهم گشته و او را بتقصیرات که
فی الحقیقه بتقصیر نبود مواخذ ساخته مقید گردانید و بعد از پنج شش ماه عهود و مواثیق زمان
اخلاصخان را بیار و بمهرد ساخته حقوق سابق و لاحق او را فراموش کرد و با آنکه خشنودی
حضرت در آن نبود معدوم البصرش ساخته این معنی موافق مزاج قدسی نیامد بنابران
بغایت مکروه طبع اشرف گشت و در آن زودی چنانکه باید بسزا رسید دست
هرمن از دامن صنم کوتاه گردید مثنوی اگر بد کنش مرد زنهار خوار ** بگردون گردان
رود زهره وار ** زمانه ز گردون بزیر آوردش ** بدست بدخویش بسپاردش ** بر ضمیر منیر
روشن دلان از فطانت واضح و هویدا باد که چون میران حسین از ساغر مکافات
شربت ممات چشید اسمعیل بن برهانشاه بن حسین نظامشاه بر تختگاه احمدنگر متمکن
گردید از شش جهت لشکر محن و حشر فتن روی بدان ملک آورده طریق امن و امان
از طوارق آفت و مخافت مشحون گردانیده و قوافل رفاهیت و کاروان سلامت
از آن دیار کوچ کرده شرار آتش جانسوز بدامان غریب و بومی هر آئینه هرج و مرج
پدید آمده وضیع و شریف یکسان گردید چنانکه جمالخان مهدوی جمعی از اجلاف و

اوباش را فراهم آورده متصدی امور ملکی و مالی گشت و مردم ارزال را دست گرفته

باعلی مراتب دنیوی فایز گردانید و برهانشاه والد اسمعیل که درینوقت سابق از جیب برادر

خود مرتضی نظامشاه گریخته در ملازمت جلال الدین محمد اکبر بادشاه رضوان دستگاه

می بود خبر جلوس پسر شنیده در مقام انتزاع سلطنت شده میخواست که لشکر بادشاهی

دهلی بر سر دکن آورده ملک موروثی خواهی نخواهی از پسر بگیرد عاقبة الامر رای او تغیر

شده بعرض اکبر بادشاه رسانید که لشکر بادشاهی اگر همراه خود بدکن برم امرای

نظامشاهی از شنیدن این خبر رمیده پیرامون من نخواهند گشت اگر حکم شود که تنها با تجدد

رفته ایشانرا ایل سازم و بملایمت و ملاطفت ولایت موروث متصرف گردم بهتر

خواهد بود بادشاه را اینمعنی معقول افتاده رخصت فرمود مشروط بانکه بعد از

استیلای ممالک آبا و اجداد و مملکت برادر را که تفالخان در سنه احدی و ثمانین و

تسعمایه پیشکش بندگان ما کرده بود او نیز پیشکش نماید برهانشاه طوعا و کرها قبول آن

امر کرده بجانب دکن روان شد و در پرگنه هندیا که در سرحد دکنست و در انمدت از جانب

اکبرشاه جاگیر داشت فرود کش کرد باستصواب راجه علیخان والی آسیر و برهانپور

نخست خواجه نظام استرابادی را تغیر لباس فرموده بصورت قلندران نزد

امرای برار فرستاد که باطاعت و انقیاد وی دلالت نموده اقسام مواعید و عهود و

درمیان آورده خواجه نظام چون پیش ایشان رفت و عرض از آمدن بیان

بعضی

نضي سر در حلقه اطاعت آورده برخي دیگر ابا نمودند و از جمله کسانیکه قبول دعوت کردند
یی جهانگیر خان حبشی بود که در سرحد برار نزدیک ولایت چاندیس اقطاع داشته
ترویج مذهب مهدویه خواهان زوال دولت جمالخان بود قدوم خواجه را گرامی داشته
عرضداشت مشتمل بر طلب توجه بجانب رخصت معاودت نمودند و از عقب
وایا یکی از متعلقان خود را با تحف و هدایای نفیسه بهندیا نزد برهانشاه فرستاده در بات
شدن به مبالغه و ابرام از حد و اندازه بیرون برد و برهانشاه بخاطر جمع با معدودی چند
قل برار شد و چون بحوالی مسکن جهانگیر خان رسید در وقت ملاقات بحسب اتفاق
زروی نفاق میان ایشان جنگ واقع شده جهانگیر خان مظفر گردید و برهانشاه
حال و پریشان از راهی که آمده بود بازگشته بهندیا رفت و نامه براجه علیخان تحریر
وده و بر حقیقت واقعه مطلع ساخته در دفع جمالخان و امرای متمرد و تسخیر مملکت
مدنگر کمک طلبید وی جواب داد که اگر از اکبر پادشاه لشکر مدد مطلبی سلاطین
ن از تو رنجیده با جمالخان متفق خواهند شد و صحبت طولانی شده معلوم نیست که
ن معامله در مدت ده سال و بیست سال مفروغ گردد و مرا خود آن مقدار لشکر و
ستطاعت نیست که با جمال خان محاربه کرده و دفع نموده ترا بر تخت احمدنگر متمکن
ارم صلاح کار منحصر در ان می بینم که از همه جهت باز آمده مهمات خود را بشاه
ت قدر سکندر بارگاه ابراهیم عادلشاه مفوض گردانی که این امر بی توجه او

صورت پذیر نخواهد شد برهانشاه براه نموني بخت دمساز و دلالت راجه علیخان

پي بسر حشمت مقصود برده مکاتیب محبت اسالیب که از مضامین آن حضرت

سلیماني مهربان گشته درصد دامداد گردد مصحوب قاصدان مسیر روانه دار السلطنه

بیجاپور گردانید و ایشان بسرعتي که مزید بران متصور نباشد در اواخر ربیع الاول

سنه ثمان وتسعین وتسعمایه بمقصد رسیده از گرد راه بمنزل فقیر حقیر محمد قاسم فرشته

که در غره همان ماه بخلعت نوکري و ملازمت عدالت پناه مشرف گشته بود آمدند

و پروانه که برهان نظام شاه بخط خود بنام این کمترین نوشته بود رسانیدند مضمون

آنکه چون ابهائی که ایلچي بآنطرف تواند آمد در تصرف مخالفان و خصمانست قاصدان

همعنان برق و باد روانه انصوب کرده ام باید که آن وفاکیش بر نهج که صلاح

داند نامجات مخالصت سمات ما را بنظر اقدس همایون اعلی برساند و حسب المقدور

آنمقدار کوشش نماید که بزودي جواب آنها بر وفق مدعا برسد و چون بدار السلطنه

بدلاور خان مکاتب این حروف قاصدان امعه مکاتیب نزد او برده صورت حال

باز نمود دلاور خان مکاتیب برهانشاه را بشرف مطالعه حضرت سلیماني مشرف گردانید

چون وقت خوبیها بود عدالت پناه متعهد اعانت و مدد گردید و بي توقف

جواب برهانشاه موافق مدعا بقلم در آورده قاصدان را رخصت فرمود و در

سه روز مرغان با حصار لشکر باطراف شتافته بعد از اجتماع سپاه سراپرده

بادر

پادشاهی در بهمن علی که در شش کروهی بیجاپور است مرتفع گردید و شهنشاه بیهمال
بقارن سعد و طالع همایون روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الآخر سنه مذکور بقصد استیصال
جمال خان مهدوی و تفویض سلطنت احمدنگر برهان شاه متوجه صوب
شاه درگ گشته و بعد از انکه چتر آسمان سا سایه وصول بر مرغدار شاه درگ
انداخت و هوای آن دیار از غبار سم سمند شهریار عالیمقدار مشکبار گشت جهت
استیفای عیش و عشرت در انمقام دلگشا رایت اقامت افراشت و از خیمه و خرگاه
و شامیانه و بارگاه ظاهر آن حصار را نمونه بهشت برین گردانیده بنشاط و انبساط
پرداخت و استمالت نامها بنام اشراف و اعیان آن مملکت برادر سولدار اشت
به میامن تایید آسمانی همت ملوکانه بران گماشته ایم که اعلی حضرت برهانشاه را
بر تخت احمدنگر متمکن ساخته پسرش اسمعیل را از شغل سلطنت معذور داریم چه
با وجود پدر پسر صغیر السن جاهلی را متکفل امر پادشاهی شدن مستحسن ارباب جاهلیت
اشارت همایون ما تجاوز ننمایند و کمر اطاعت و فرمان بری برمیان بسته از شاه راه
مستقیم انقیاد و دولتخواهی برهان شاه عدول و انحراف ننمایند دران اثنا بار قاصدان
تیز رفتار از پیش برهانشاه و راجه علیخان آمده جبهه اخلاص و عبودیت بر آستان
آسمان منزلت نهادند در انجا مندرج بود که شکر قدوم بجا آوردیم و بشارت توجه
التفات آنحضرت بهمه کس رسانیدیم اعدای بدسگال قرین غم و الم گردیدند

ومخلصان ویکجهتان شادان وخشنود گشتند از نتایجی که عجالة الوقت بر لشکر گیتی همایون

اعلی مترتب گشته اینست که امراهای برار خصوص جهانگیرخان حبشی تابعان

او اظهار اخلاص و طاعت کرده اراده دارند که باین دوستان ملحق شوند

لیک از جانب احمدنگر جاسوسان متواتر میرسند ومیرسانند که جمالخان

ساز سفر ویراق لشکر کرده میخواهد که در رکاب اسمعیل نظامشاه متوجه برار گردد

ازین سبب بعضی از امرای آنصوب ودل گشته اراده وخیت خودرا بتعجیل

بظهور نمیرسانند والوارث ملک نه پیوسته توقف کونه داز مراکز رایات فیروزی

آیات بادشاهی دو سه منزل از شاه درک پیشتر شود هرآئینه جمالخان از خوف سپاه

عادلشاه فتح عزمیت برار کرده از احمدنگر قدم بیرون نخواهد نهاد وامرای برار یکباره مطمین

خاطر گشته بی تامل وتفکر بما خواهند پیوست حضرت سلیمانی رقم قبول برین التماس

نیز کشیده موکب همایون از شاه درک بجانب قصبه دارسنک که بر سر راه برار

واقعه است متوجه گردید وبشاه برهان و راجه علیخان پیغام داد که بموجب التماس عزیزا

پیشتر شدیم وبامرای برار درباب اطاعت برهانشاه نوشتهای بمقتضای وقت فرستا

مناسب آنست که شما هر دو بسرحد برار آمده آنهارا نزد خود خوانیده که بتوفیق ا

عنقریب از جمالخان گسیخته بشما خواهند پیوست اما جمالخان برین راجوب و

واقف گشته از انکه شجاع ومدبر ومتهور بود معارضه ومدافعه هر دو طرف بجو

قرارداد

قرارداد بسید امجد الملک مهدوی که سرلشکر برار بود نوشت که سلاطین اطراف بنابر
دو امر متوجه استیصال من شده اند یکی جهت پادشاهی و مهار دنیوی دوم بقصد
دینی که میخواهند مذهب مهدویه را که بمشقت فراوان رواج داده ایم برهم زنند
پس شرط مردمی و یکجهتی آنست که کمر شجاعت بر میان بسته امرای برار را بهر نوع
که دانی و توانی دلاسا نمائی و در سرحد برار نشسته نگذاری که برهانشاه داخل مملکت
برار گردد اگر راجه علیخان باو ملحق شود باتفاق در مقام لشکرکشی شوند شما نیز اعلام جنگ
افراشته در لوازم دولتخواهی اسمعیل نظامشاه تقصیر نکنید که عنقریب با دلاورخان
صلح کرده بمدد شما خواهم رسید انگاه بدلاورخان نامه فرستاده در باب صلح مبالغه
ابرام از حد برد و چون اثری بران مترتب نگشت جمالخان خزاین نظامشاهیه گشاده
اموال فراوان بر مردم قسمت کرد و بمقناطیس زر و سیم خواطر خاص و عام جذب
کرده لشکر خوب جنگی گرد آورده در ملازمت اسمعیل نظامشاه باهنگ قتال و جدال از
احمدنگر کوچ بر کوچ بسرعت هر چه تمامتر بصوب دارسنک روان شده در هشت کروهی
اردوی عادلشاهی عنان عزیمت را کشیده مجددا کسان نزد دلاورخان فرستاد
ابواب تضرع و زاری گشوده در تملق و فروتنی تقصیر نکرد دلاورخان باز برنهج اول
دست رد بر سینه مدعا زده جمال خان در کار خویش سراسیمه گشت درین
اثنا خوش آمدگویان راه سخن یافته بدلاورخان گفتند که جمالخان میخواهد که باجماعتی از

مهدویان گریخته بجنگل مانک دون در آید و آن برگشته بخت باور کرده عزیمت نمود
که باتفاق امرای کبار بر سر جمالخان رفته او را دستگیر سازد و یا بگریزاند قضارا
مجاری آن یکی از امرای حبشی موسوم بآهنگ خان از جمالخان برگشته باردوی
عادلشاهی آمد تا براق خود کرده و از عالم پناه مرخص گشته از راه بیر روانه خدمت
برهانشاه گردید جمالخان چون دید آن است که امرا راه گریز دانسته روز بروز از و جدا
خواهند شد بیشتر از بیشتر مضطرب شده از انجا کوچ کرد و در همان نزدیکی میان کوهها
و آب کندها که جای مستحکم بود و ضبط لشکر میتوانست کرد فرود آمد و چون جاسوسان
خبر کوچ بدلاور خان رسانیدند با خود جزم کرد که جمالخان بقصد فرار کوچ کرده است
پس بی انکه از حضرت سلیمانی رخصت جنگ حاصل کند یا انتظار وصول دیگر
جواسیس کشد در روزی که قمر در طریقه محترقه بود بر سر جمالخان با سی هزار سوار در
غایت نخوت و غرور بی انکه سلاح بخش کند و استعداد جنگ نماید ایلغار برد
و بعد از انکه بدو سه کروهی لشکر خصم رسیده از دور خیمه و خرگاه بنظرش درآمده
پرسید که این اردوی کیست بعضی گفتند اردوی نظامشاه است و درین حرف
و حکایت بودند که دیگر جاسوسان آمده خبر رسانیدند که نظامشاهیه در فلان موضع
فرود آمدند و این خیمه و خوابگاه که مینماید از ایشانست دلاور خان عنان کشیده از
آمدن خود پشیمان شد اما چون بغرور وافر ایلغار کرده بود بتقلید افتاده که انجا بایستا

تالشـ

تا لشکر عقب رسیده صف قتال بیاراید و درینوقت یکی از مقربان درگاه از حضور پادشاه
آمده بگوش دلاورخان گفت چون لشکر اسامان و یراق ناکرده همراه برده می باید
که امروز جنگ را موقوف داری و وقت دیگر چنانکه شرطست لشکر آراسته بمقابله
پردازی دلاورخان بکثرت سپاه و اقبال فریب خورده از آدم پادشاهی معذرت خواست
و گفت بهمین ساعت جمالخان را دست و گردن بسته بملازمت پادشاه خواهم آورد
پس در جنگ عازم شده از ان آب کندها و سنگستانها که گل و لای بسیار در ته داشت
بزحمت فراوان لشکر گذرانید و خسته و مانده بی ترتیب و بی قاعده بمقابل خصم رسیده
امرای برگی را که با پنج شش هزار سوار داشتند در چنان وقت از خود جدا کرده مامور
گردانید که از عقب لشکر نظامشاه درآیند که اسپ و فیل و خزانه را بیرون برند و حسب القدر
در قتل مهدویه کوشیده از خود بتقصیر راضی نشوند جمالخان راه نجات و گریز از همه جهات
مسدود دیده بجز فریادرسی به از تیغ تیز ندید و چنانکه آداب حربست لشکر آراسته و امرای مهدویه
را که بشجاعت موصوف و معروف بودند در یمین و یسار باز داشته با اندک جماعتی
بتاریخ پنجم جمادی الثانی سال مذکور بمیدان نبرد شتافت پس از طرفین دمامه جنگ
کوفته و صدای کوس و کورکه در جهان انداخته مبارزان و دلاوران
بشمشیر و گرز و سنان و زوبین بر یکدگر تاختند مثنوی چنان در هم آویخت هر دو سپاه
که از گرد شد روی گیتی سیاه زبس قتل روی زمین خون گرفت فلک مانده

زان خیره دستی شکفت   امرای کبار مثل مسان با عین الملک کنعانی

وانکسخان و علم خان چون میدانستند که حضرت سلیمانی از مقدمه کور ساختن بلبلیان

و بی حلم مرتکب جنک جمالخان شدن غایت آزردکی و رنجش دارد لاجرم در عین کرمی

کارزار بهانه شکست پای از معرکه کشیدند و دلاورخان را در کام نهنک بلا کذاشته

خود بجانب دارسنک بملازمت بادشاه شتافتند دلاورخان افواج بزرک یمین

و یسار در جای خویش ندیده حمل بر شکست ایشان نمود و با وجود آن بال حمله بر صفوف

نظامشاهیه کرده ایشانرا منهزم ساخت و چنانکه هندوستانست صغیر و کبیر

بتاراج مشغول کشته همراه دلاورخان حبشی که هنوز از معرکه بیرون نرفته همراه اسمعیل شاه

در کوشه ایستاده بودند فرجه و فرصت یافته بر دلاورخان که در انوقت زیاده از

دو بیست سوار با او نبود حمله نمودند ولی دلاورخان بعد از اندک تحریک سیف و

سنان ثبات را مستلزم هلاک دانسته با هفت کس که یکی از انجمله که مولف این

حکایت بود روی بوادی کریز آورد و در انوقت منهیان بوی رسانیدند که عین

الملک و انکسخان و علم خان شکست را بهانه ساخته از فلان راه بدارسنک

بردند که خود را ببادشاه رسانیده ترا ضایع سازند دلاورخان مضطرب کشته از

راه دیکر در غایت استعجال بطی مسافت مشغول کشت و از لشکر شکست

قریب دو سه هزار در اثنای راه باو پیوسته بیشتر از امرای مذکور معه

اولاد

اولاد و اتباع بدارسنک رسیدند و بگمان انکه تعاقب خصم در رکاب بادشاه
رهبر آنه شاه درک شده و شب همه شب راه رفته علی الصباح بمقصد رسید جمالخان
بعد ازین فتح که هرگز در مخیله او نبود سیصد فیل از دلاورخان و اتباع او غنیمت
گرفته روز دیگر در غایت شوکت و غرور از جنگ گاه بصوب دارسنک روان
شد و در ظاهر آن قصبه فرود آمده این مولف که دران معرکه چند زخم برداشته از کثرت
ضعف بمراه رکاب شهریار ننموده دران قصبه مانده بود گرفتار مهدویه بلطایف
الحیل از دست ایشان خلاصی یافت مصرع رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت و
چون جمیع امیران و سرداران بالتمام در شاه درک مجتمع گشتند و آوازه افتاد که
راجه علیخان برهانشاه پیوسته امرای برار بر طبق فرمان عدالت پناهی بایشان ملحق
شدند و داعیه آمدن احمدنگر دارند هر آئینه جمالخان از اجتماع لشکر عادلشاهی و شنیدن آن
اخبار بتوقف خود در آن حدود مصلحت ندیده در ساعت از دارسنک کوچ کرده بتعجیل هر چه
تمامتر بعزم مقابله برهانشاه و راجه علیخان متوجه برار شد برهانشاه و راجه علیخان
از روانه شدن جمالخان بجانب ایشان زیاده از انچه بتصور توان کرد پریشان خاطر
گشته سید امجد الملک و بعضی دیگر از امرای مهدویه که از مکر آنها ایمن نبودند مقید
ساخته بقلعه اسیر فرستادند و بر سبیل سرعت و شتاب در باب تعاقب جمالخان
تامها بعدالت پناه نوشته مبالغه و الحاج بسیار نمودند حضرت سلیمانی چون همت بادشاهانه بر

استیصال جمالخان کماشته بود پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق شجعان رزمخواه
بعنوان تعاقب جمالخان تا حوالی قصبه بازی که از شاه درگ تا انجا قریب بیست
کروهست بر سبیل تعجیل طی مسافت فرمود و از انکه هشت روز میان جمالخان و لشکر عادلشاهی
فاصله شده بود و در هیچ جا مقام موضع از استماع تعاقب آنحضرت توقف نمینمود رای
عالم آرای چنان اقتضا فرمود که امرای برکی را که هشت هزار سوار داشتند جریده ساخته
بر سبیل ایلغار دنبال جمالخان نامزد کنند تا بتعجیل باو رسیده و اطراف او و پیش تاخته
از وصول آذوقه و علیق مانع آیند و هر جا فرصت یافته باشند بحرب و قتل قیام نموده
چندان مزاحمت رسانند که اعوان و انصار او خایف و هراسان گشته ترک نمایند و
برهانشاه و راجه علیخان را باسهل وجه فتح میسر شده جمالخان مقهور و مغلوب گردد و بعد از نامزد
شدن امرای برکی شهنشاه عادل در کنار آبی که صفا و نزهت داشت و باغات مرغوب
ارایه و غیره دران منزل بسیار بودند اقامت فرموده از خیمه و خرگاه زیب را رونق
سپهر اخضر داد و چنان مقرر کرد که چون هوا در غایت گرمیست چند روزی در همانجا
انجا استراحت فرموده پیشتر شوند دلاور خان که خاک ادبار بر چهره دولت او راه یافته
بود ساعی گشت که روز دیگر از انجا کوچ کرده تا حوالی کاب و هنگیر هیچ جا مقام نکنند
و این اراده چون باراده حضرت سلیمانی ضد مطلق بوده جام بی هنجاری و
بی ادبی او لبریز گشت آنحضرت در دفع استیلا و تسلط او کوشیده استیصال

اورا او جهت همت عالی گردانید و با آنکه جمیع امرا و خاصه خیل مطیع و منقاد دلاورخان
بودند دست توسل در دامن الطاف غیبی محکم ساخته نفس نفیس در
حل آن عقدهٔ مشکل کوشیده و تدبیری دران باب اندیشیده چون پرتو آن
مشکات صواب و سداد اقتباس یافته بود چراغچیان بارگاه تقدیر چراغ آن تدبیر
زیب و زینت افروز موافقت برافروختند و زواهر جواهر امید از خزانهٔ ما یفتح
الله للناس فلا ممسک لها بر فرق پادشاه چرخ اقتدار اثار و نثار کردند و شرح این
سخن چنین است که چون دلاورخان در ضبط کوشیده مردم معتمد خود را نزدیک پادشاه باز
داشته بود و جمیع منصبداران و دیوانیان را از خود گردانیده احدی را یارای آن نبود که
عرض حال با پادشاه تواند نمود بنا بران دفع او بحسب ظاهر از محالات مینمود حضرت
سلیمانی بر شدت الام ایام نافرجام مصابرت مینمود و بامید الهی نقش غم از لوح خاطر
سترده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید نظم اگر وصال طلب میکنی بلاکش باش
که خار و گل همه با یکدگر تواند بود، کسی بگردن مقصود دست حلقه کند که پیش تیر بلاها
سپر تواند بود، و چون دران سفر بی اعتدالی و بی باکی او از حد گذشت عدالت پناه
از افعال و اعمال ناشایسته سابق و لاحق او بیشتر از بیشتر آزرده خاطر گشت فرجه یافته
در دفع او عازم گردید و بپرورش آسمانی دو نفر هندوی مجهول که مدتهای مدید در سرکار
والدهٔ او بودند و کسی ایشانرا نمیشناخت پنهانی نزد عین الملک کنعانی که امیر الامرا بود فرستاده

ازتسلط دلاورخان اظهار نفرت فرمود عین الملک زبان بدعا وثنا کشوده کفت اکر
حضرت از اوضاع ناملایم او دلکیر اند به بندکان درکاه امر فرمایند که شر او را متعین
سازند و بعد از کفت وشنفت بسیار بوساطت آن دو نفر مجهول چنان مقرر شد که
حضرت وقت شب که دلاورخان در دایره خود که بجواب غفلت باشد سوار مرکب دولت
کشته خود را باردوی عین الملک که بفاصله نیم کروه از اردوی پادشاهی در تر بود
برسانند و عین الملک با دو نفر دیگر که علیخان و الکسخان باشند بفوجهای خود متعهد قتال
دلاورخان کشته او را مدفون سازند عدالت پناه را آن سخن موافق طبع مستقیم افتاده در شب
چهاردهم رجب سنه ثمان وتسعین وتسعمایه وقت سحر که هنگام نزول فیوضات سبحانیست از
درون حرم بیرون خرامیده مکنون خاطر همایون با کس نکفت و بکفتند از خان که یکی از غلامان
حضور بود حکم فرمود که اسپ سواری خاصه از جلوداران طلب نمود سر جلودار از قبول
آن ابا کرده کفت بحکم دلاورخان محالست که اسپ بدهم کفتند از خان تقصیر نا کرده
فی الفور طبانچه بر رخ وی زد جلوداران چون حال برین نهج دیدند دانستند که صحبت رنک
دکر دارد همکی اسپان را پیش آوردند تا حضرت و غلامان حضور سوار کردیده از سرا پرده
بیرون آمدند الیاس خان که دایه زاده پادشاه بود و دران شب نوبت پهره او
بود پادشاه را شناخته پیش دوید و سبب سواری استفسار نمود حضرت فرمود
که حالا وقت سخن کفتن نیست با مردم خود سوار کشته در رکاب باش که حقیقت حال

معلوم

معلوم خواهد شد الیاسخان با لشکر خاصه خود که عدد آنها بصد نمیرسید همراه گشت و
پهر از اردوی بزرگ بیرون رفته قرین صحت و سلامت بحوالی لشکرگاه عین الملک
و علیخان و الکنخان رسید عنان کشیده توقف فرمود و امرای مذکور بنابر مقدمه قرارداده
چون مستعد بودند در لحظه با فوجهای آراسته بپابوس رسیدند و در یمین و یسار صف
کشیده بایستادند و در همانوقت خبر سواری حضرت منتشر گشت مردم خاصه خیل و
مجلسیان و سرخوبتان که دور سراپرده پادشاهی فرود آمده بودند و این مولف نیز از
جمله ایشان بود مسلح گردیده خود را بملازمت حضرت رسانیدند چنانکه سه هزار کس
در انوقت شب که همچو روز روشن بود بزمین بوس مشرف گشتند گویند دلاور خان
که عمرش از هشتاد متجاوز بود یکی از دختران دکنی که غائبانه آوازه حسن و جمال او شنیده
عاشق شده بود در آنشب بوصل او رسیده خلوت داشت و دو نفر از منهیان او در همان
شب وقتیکه دو پاس گذشته بود بر کنکاش پادشاه و اتفاق امرای ثلث واقف
گشته بدربار دلاور خان آمدند و هر چند سعی کردند که پرده داران و خواجه سرایان این خبر
باو رسانند از میامن اقبال حضرت اراده ایشان بوقوع نه پیوست و چون پادشاه
از شب در پاس چهارم سوار سمند سعادت شده از اردو بیرون رفت نزدیکان
بسعی بسیار دلاور خان را که مهمان تازه در بستر غفلت مانند بخت خویش بخواب رفته بود
بیدار کرده بر حقیقت حال مطلع گردانیدند و او و فرزندان او فی الفور در تهیه سواری

شده با پنج شش هزار سوار و فیلان بیشمار قریب طلوع صبح بطرف حضرت روان
شدند بدان امید که مردم خاصه خیل و امرای مذکور از صولت او کناره جسته باز
را بر نسبت سابق نگاهدارند و در آمور سلطنت بهمان طریق صاحب اختیار باشند
الغرض دلاور خان چون با کوکبه و طنطنه عظیم نزدیک فوج بادشاهی رسید حضرت یکی از
مقربان خود را نزد عین الملک فرستاده بدفع دلاور خان مامور گردانید عین الملک بحسب ظاهر
قبول آنمعنی کرده مخفی کس نزد دلاور خان فرستاد که چون حضرت یکایک باینطرف تشریف
آورد بالضروره ماها سوار شده بمیدان در آمدیم تو بخاطر جمع بادشاه را بهمراه گرفته
بجای خویش مراجعت نما که ما معارض نخواهیم شد بنابرین دلاور خان بفاصله یک
گز انداز افواج خود را مع فرزندان نگاهداشت و از قوت اقبال عالم پناه خود با صد
سوار و چهار فیل نامی جنگی از ایشان جدا شده پیش حضرت آمد و سواره بسخن در آمده گفت
درینوقت شب بادشاه را سواری مناسب نبود حالا اصلاح در آنست که بسراپرده اجلال
معاودت نماید حضرت بر آشفته بر زبان مبارک آورد کو کسی که این بی ادب را بسزا
رساند یکی از لشکریان خاصه خیل که ادت خان نام داشت بسرعت برق اسب را پیش
جهانیده یک شمشیر را بوی انداخت و آن شمشیر اگرچه اصلا کارگر نیامد اما دلاور خان
متلاشی شده از روی اضطراب اسپ خود را عقب کشید ادت خان خواست شمشیر
دیگر بر و اندازد اسپ از لمعانی شمشیر چراغپا شده دلاور خان بر زمین افتاد فیلبانان

ازو

از روی دولتخواهی فیل را در میان مردم بادشاهی و دلاورخان حایل ساخت تا او را فرصت
شده بر اسپ دیگر سوار گشت و خود را بفوج بزرگ خود رسانیده خواست که برگشته
حرب نماید ناگاه افواج او از سطوت و غضب بادشاهی هراسان شده کالجراد
المنتشر از هم پاشیده و دلاورخان مضطرب حیران با برخی از لشکر جلوریزی روی بگریز
آورد کمال الدین خان که از پدر جدا شده بطرف دار سنک میگریخت اسیر و دستگیر مردم تقبل
آمده و دلاورخان با دیگر فرزندان از تعاقب لشکر حضرت هیچ جا مقام نکرده خود را
بسرعت تمام ببلده احمدآباد رسانید و بعد از آنکه دست تقدیر خار تعرض دلاورخان
از دامن حشمت سلیمانی بیرون کشید و نقاب ظلمت از پیش جمال جهان آرای وبرداشت
امرای ثلث را با وجود چنان تقصیر که مسطور گردید خلعت و پان استمالت داده
بوعدهای الطاف خسروانه خوشحال گردانید و علی الصباح فرد عز و دولت بر یمین و فتح و
نصرت بر یسار ٭ جاه و حشمت هم‌عنان و بخت و دولت هم‌رکاب ٭ بسراپرده جاه و جلال
تشریف حضور آورده بر تخت کامرانی بر آمد و کسانی را که از ایشان در انشب آثار دولتخواهی
و نیکوخدمتی بوقوع رسیده بود بعنایات غیر مکرر اختصاص بخشیده مبتهج و مسرور گردانید
و چون بارگاه بمحل خاص تشریف فرمود امری که فی الجمله غرابتی در دست روی نمود
چه دلاورخان چون حنفی مذهب بود و شعایر مذهب شیعه برطرف کرده خطبه اصحاب
میخواند برخی را آن گمان که حنفی مذهب خواهد بود و برخی را آن مظنه که چون عم الخضر

علی عادلشاه و پدر او شاه طهماسب شیعه مذهب بودند او نیز ملت ایشان خواهد بود
وقت اخیر بطبع مخادیم موافق تر آمده یقین کردند که بادشاه شیعه است پس اکثر اهل سنت و ج
که کمال تعصب داشتند خود را شیعه مذهب باز نموده چندان سعی کردند که
موذنان در آن روز بانگ ظهر بطریق شیعه گفتند اشهد ان علیا ولی الله داخل اذان
گردانیدند و شاه ستوده خصال که حنفی مذهب بود از شنیدن آن خشم شده حکم کرد که
کسانی که باعث این امر اند اهانت نموده مواخذ سازند اما در آخر چون بر حقیقت
حال مطلع گشت تبسم فرموده از سر جرائم ایشان درگذشت و مدتها ایشان از استماع
مصلحی خوانده خوش طبعیها میفرمود تا این زمان سعادت نشان در بلده بیجاپور خطبه
اصحاب میخوانند و نام حضرت ائمه معصومین بر نهج زمان یوسف عادلشاه مذکور میسازند
و همدران زودی که بمیامن شوکت حرامخواران برافتاده بود چون خبر فتح برهانشاه و
کشته شدن جمال الخان باردوی سعادت قرین رسید شاه دوست نواز و دشمن گداز تهنیت نامه
فتح نزد برهانشاه مرسول داشته طبل معاودت بمرکز دایره دولت بنوازش در آورد و
بکوچهای متوالی و متعاقب در حمایت رب غفور به بیجاپور تشریف حضور ارزانی فرمود
آن بلده را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند
بادشاهی نهاده در تمهید بساط رعیت پروری و تشئید اساس معدلت گستری مبالغت
فرموده در تدارک خللهای چندین ساله بنوعی سعی جمیله بتقدیم رسانید که از مقیمان مواضع ملکو

و ساکن

وساکنان خطار ناسوت صدای احسنت احسنت ناسوت نظم معدلتش ببست
به نیروی خویش ⁂ گردن ده گرگ بیکموی میش ⁂ تا در عدالت بجهان برکشاد ⁂ باید
تلزر بد ز طوفان باد ⁂ بیوفای نمودن برهان نظامشاه ثانی نسبت بسلیمان مکانی و بجزاد
مکافات رسیدن بنابر اقتضای آسمانی بموجب مشیت یزدانی بر ارباب دانش و بینش که خلاصه
کارخانه آفرینش اند پوشیده نماند که هرگاه شعشعه انوار عنایات الهی از مشرق افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر صفحات احوال فرخنده مآل دولتمندی تابد و نسیم
فتح و فیروزی بر پرچم سعادتمندی وزد مرات ضمیر منیر خورشید نظیر التهام تاثیرش بلطایف
لطافت و نظافت خواهد پذیرفت که خبر صورت صدق و ثواب در روی چهره نگشاید
هر تدبیری که از برای سرانجام امور ملک و ملت بر لوح خاطر نگارد موافق نسخه تقدیر آید و صورت
هر فکر که در باب قلع و قمع نهال اعدای دولت قاهره بر صفحه خیال کشد مطابق قضا و قدر
ردد نظیر این تحریر خوش تقریر آنکه دلاور خان حبشی چون درگاه حضرت گشت از محمدآباد
بیدر نزد برهان نظامشاه رفته بر مسند عزت و امارت متمکن گردید و مقدمات پیش گرفته
ر برهانشاه متعهد و متکفل تسخیر قلعه شاه درک و شولاپور شد و چون چنان دولت عظیم
دستش رفته بود دیوانه و مسلوب العقل گشته علی الدوام این اخبار بوسیله منهیان
گاه بسمع اقدس رسیده از برهان شاه مستبعد میدانست که با وجود چندین حقوق
مجلس او چنین حرفهای بیهوده مذکور گردد و درین اثنا امر دیگر که از ان غرابت

تر بود مشاهده گشت و آن اینست که در اوایل سنه الف عدالت پناه را از ملکه

جهان پسری متولد شد و چون نخستین مولود آنحضرت بود زیاده از انچه در حوصله

تصور گنجد لوازم شادمانی بتقدیم رسانیده جشنهای پادشاهانه نمود و رسوم

بعلی گردانیده خالوی شهزاده یعنی محمد قلی قطب شاه از بهاگ نگر جمعی از اعیان

درگاه را مصحوب گهواره مرصع طلا و دیگر تحف و هدایه به بیجاپور فرستاده لوازم تهنیت

و مبارکبادی بجا آورده و برهانشاه بخلاف رسم آبا و اجداد کسی به مبارکباد نفرستاده

بتغافل گذرانید قضارا آن مولود مانند گل سوری چندان بقائی نداشته

بعد از دو ماه از نهیب صرصر اجل همای روح آن نوباوه گلشن سلطنت به بهشت برین

پرواز نمود و شاه عدالت پرور بغایت ملول و محزون گشته آثار کلفت ظاهر ساخت

مثنوی گیتی که نشیمن زوالست آسوده دلی درو محالست ماتم کده ایست تیره و تنگ

در وی ز وفای بود نه رنگ و درینوقت هم برهان شاه جهت پرسش و عیادت

کس نفرستاد و اینمعنی نیز علاوه کدورت سابق گشته عدالت پناه ملا غیاث الدین احمد

برسم رسالت با حمدنگر فرستاده پیغام داد که دلاور خان از جمله غلامان این درگاهست

و در مذهب صداقت و دوستی مناسب مینماید که او را مصحوب فلانی که جمال الخان از

گرفته بود روانه اینجانب نمایند تا غبار وحشت و کلفت مرتفع گشته مبانی مخالصت

و مصادقت بحال خود باشد برهان نظامشاه نظر بر عواقب امور نینداخته و در مقام

اصلاح

اصلاح نشده استعجال نموده فی الفور الفت را بکلفت مبدل ساخته رقوم حقوق
سابقه این پادشاه قضا توان را بکلک بیوفائی از خاطر حک نموده مشرب عذب
موافقت را بخس و خاشاک مخالفت مکدر گردانیده در صدد لشکرکشی شده و بتجویز
تحریک لاورخان در غره شهر جمادی الثانی سنه الف با خیل و حشم بی توقف و درنگ متوجه ولایت
شهریار گردیده بی تامل و تفکر قدم در سرحد نهاده لوازم نهب و غارت بتقدیم رسانید و دقیقه
از پرخاش فرو نگذاشت از انتشار این خبر نظم شاه قوی طالع و فیروز جنگ ٭ گلبن
این روضهٔ فیروزه رنگ ٭ داغ نه ناصیه سرکشان ٭ تیغ زن تارک لشکرکشان ٭ ابوالمظفر
ابراهیم عادلشاه بر حقیقت حال ارباب حقیقت و مروت مطلع گشته از خیال محال حریف
جفا پیشه متبسم گردید و باحضار لشکر فرمان نداده در تهیه مقابله و مقاتله نگشته بر زبان وحی
بیان جاری ساخت که از رای ثابت و فکر ثاقب بعید میشمارم که نسبت بکسی که انواع امداد
اعانت بجای آورده بر تخت مملکت موروث متمکن ساخته‌ایم باشم تعجیل نموده فی الفور
با وی در مقام مقابله و مقاتله در آییم رای جهان آرای همایون ما اقتضای آن
میکند که بر اورنگ عشرت متمکن بوده حسام خون آشام که مستلزم نگونساری اعلام
ارباب بیوفاست از نیام انتقام بر نیاوریم و چند روزی که او را شیشه عهد بر سنگ
جفا شکسته است در بادیه آرزو گذاشته بهیچوجه متعرض احوال او نگردیم و اگر از ارادهٔ
خویش نادم گردیده هم از سرحد مراجعت نماید فهو المراد و گرنه بعد ازین عساکر نصرت مآثر

را اما مور کردانیم که بآنحدود شتافته دفع مزاحمت او نمایند ارکان دولت و اعیان حضرت
مضمون کلام خیر انجام کلام الملوک ملوک الکلام بخاطر آورده بر حسن الطاف
اعطاف بادشاه سپهر تمکین آفرین خواندند مثنوی که هرگاه کز ابر بلند افتاده پسندیده کار
پسند او فتاده همه گوش از آن گوهر آویختند زمین بوس داذند و برخاستند و بادشاه
چون بحوالی قصبه منکلسره رسیده و عدالت پناه از جای خود نجنبید بمکس معارض او نکرده
پنداشت که حیله انگیخته میخواهند که او را بمیان ولایت کشند بنابران چنانکه بر زبان حضرت
گذشته بود از آن سفر پشیمان گشته خواست که بر جناح استعجال معاودت نماید باز باغوا
دلاور خان فسخ عزیمت نموده ستیزه و مکابره پیش نهاد خود ساخته و در کنار آب نور
نزدیک قصبه منکلسره که درین گروهی بیجاپور است به بهانه احداث قلعه مقام فرموده در
جای که در ازمنه گذشته یکی از رایان کفره هند حصاری ساخته از تمادی ایام اندراس یافته بود
پایه بر پایه اش گذاشته باجد و جهد تمام و صرف نقود وافر او ان بتعمیرش مشغول گشت و
این معنی نیز در بدایت حال در آئینه ضمیر عدیم النظیر شهنشاه قضا اندیش که سایه معدلتش
تا انقراض زمان بر مفارق عالمیان مبسوط باد مرتسم گشته درین کرت نیز با حصار سپاه
و استعداد مدافعه نپرداخت و بزبان خجسته فال بدین مقال مترنم گردید که بر هانشاه
اگرچه درچنین فصل برسات متحمل زحمت و مشقت شده در بنای قلعه و اتمام آن نهایت
سعی مینماید اما در آخر مانند اطفال که در اثنای خاکبازی عمارتی کنند و شکنند او نیز

جون

روزگارش
...ش ساخته و پرداخته خود را مستاصل و منهدم خواهد گردانید و جز تعب و محنت عاید
...لید شد و همایون بادا در ضمن این مدارا و مواسا فکری دور اندیشی هست اگر خواست الهی
...ن تعلق گرفته باشد عنقریب منظور نظر دوستان و مخلصان بجهت خواهد گردید
...جهاندار جهانداریش آموخت * بهر کاری نکو کاریش آموخت *
...صل الکلام همایون پادشاه جمشید تخت جمیع مقدمات برهان شاه را غیر منتج دانسته دریده
...ن التفات نفرموده و از محنت و تعب بازگذشته خود بکام دل و نوای بهجت و خرمی افزا حیات
...موسم برسات که خیر الفصول هندوستان است و از اعتدال هوا و فضای کوه و دشت
...سبزه و ریاحین سرمنزل سپهر برین تفاخر مینمود شاه پرویز طبیعت جمشید عشرت
...بار بالش سلطنت تکیه فرموده از گردش جام طرب انتما و شعاع عذار ساقیان
...سیم سیما رخسار گلستان ایام را طراوت بها میداد و گاه بربساط کامرانی
...لند رو انشسته با ارسطو منشان مهارت پیشه و بزرجمهر صفتان قضا اندیشه شطرنج
...عادت و نرد دولت می باخت و هیچ جا از لشکر کشی خصم که مال آن ز ضمیر خورشید تنویر و اولا
...رمن الشمس بود خدشه بخود راه نداده خاطر عاطر از آن ممر مکدر و متفکر نمیداشت و بخ
...بهت خبرگیری ضرور نبودند هیچکس را بجانب خصم متردد نمیساخت و از مشاهده و استماع این
...اطوار خارق عادات خلایق نزدیک و دور حیران گشته در شهر و در لشکر از همه جا
بساختند و فراخور عقل و حالت خود لوازم حدوث و فرصت کار بسته

سخنان میگفتند تا انکه برهان شاه مجلسی منعقد ساخته از اعیان دولت خود دلاورخان
سبب سکوت و سکون عدالت پناه و عدم احضار لشکر استفسا نمود بعضی گفتند که در عنفوان
شبابست و بمقتضای آن وقت که بشرب مدام و لهو و لعب اشتغال دارد بمهمات جهانداری
نپرداخته ازان غافل است و بعضی گفتند امرای کبار با وی موافقت ندارند
بنا بران باحضار ایشان فرمان نمیدهد و در تدبیر دلاسای ایشان نیست منهیان
آگاه صورت آن مجلس را بی زیاده و نقصان بمقربان درگاه نوشتند و مقارن آنحال
دلاورخان نیز به بیجاپور آمده بعرض رسانیده که از اهمال و امهال آنحضرت در باب
خصمان و تغافل از حال ایشان دشمنان دلیر گشته روز بروز قوی تر میشوند
دور از کار بر زبان می آورند هر چند زودتر بمعالجهٔ این امر مشغول شوند
آن گوشمند بهتر خواهد بود حضرت تدبیر او موافق تقدیر دیده بدل مشغول لشکر
و جواب داد در بیمدت تا در مردم غرور نمید اشتم الیوم برهن ظاهر شد که بی وجود
مهمات سلطنت هیچ جه رواج و رونق پیدا نخواهد کرد و معامله برهان شاه
عقده کشای او مفروغ نخواهد شد باید که ماجرای گذشته بلکه بگفته بعضی از اهل غرض
نموده بخاطر نیاورده در مقام دولتخواهی ثابت و راسخ بوده بزودی مضمون العود احمد
کار بندد که بر نهج سابق بخدمات سابق شایسته سرافراز خواهد گشت دلاورخان
شهنشاه زمان گل گل شگفته و جمیع آن مقدمات را باور کرده بازیکی از معتمدان

ستاده پیغام داد که اگر حضرت عهد نماید که بمن آسیب جانی و مالی نرساند سر قدم ساخته
ستان بوسی مشرف میکردم و بعد از ایقاع عهد کذا و نوشتن و فرستادن
ند نامه دلاورخان باتفاق پسر بزرگ خود محمد خان بدان امید که باز زمام اختیار
طنت بکف خویش در آورده باد شاه را بید خلل نگهدارد و از برهانشاه بمبالغه
لحاح رخصت حاصل کرده به بیجاپور آمد و در روزی که عالم پناه بباغ دوازده امام
ریف برده وقت عصر تنک با عظمت و شوکت تمام متوجه ارک بود که بزمین بوس رسید پیاده در رکاب روان
ند و چون پاره ره رفت الیاسخان اشارت عالی واقع شد که دلاورخان را سوار
ده همراه بیاورد چون بقلعه در آمد حضرت در ساعت ایلچی از مردکم که بدولت دلاورخان
چشم کندن خلایق مهارت تمام بهم رسانیده بود مامور کردانید که صنعت خویش را
بهم رساند دلاورخان بعجز و زاری در آمده با الیاسخان گفت بجا گسای حضرت سوگند
بدهم که این شخص را مانع آمده بپادشاه عرض کن که من بعهد تو اعتماد کرده آمدم
راف عهد مستحسن نمی نماید الیاسخان جرأت ورزیده پیغام او را بعرض رسانید جواب
ن عهد کردم که بتو ضرر جانی و مالی نرسانم چشم کندن نه ضرر جانیست و نه مالی دیگر عهد
دم که من بتو آسیبی نرسانم حالا امر دچشم کن بتو آسیبی میرساند من الیاسخان
حیله شرعی که در جمیع ادیان پسندیده است چون بخاطر آورد در ساعت باز گشته
نشان دلاورخان گرد آن شخص بمقتضای الامر دلقضا و لامعقب لحکمه بکار خود

مشغول شده در لحظه چشم جهان بین او را از حلیه بینائی بهره ساخت و بموجب حکم
در قلعه ستاره محبوس گشته در سنه ست و عشره و الف در همان محبس به تنگنای
لحد خرامید الغرض چون مقصود حضرت حاصل شده دلاور خان با حسن وجهی مدت
و آتش ظلم و بیداد نظام شاهیه در مملکت منعکس و آن نواحی بیشتر از پیش بنفلک
اسیر کشیده هر آینه آنشهریار عطارد تدبیر جهت جلای رعایا از آفات و بلایا خصائص
زر مخواه فرامین مطاعه شرف اصدار فرمود و پس از آنکه امرای ممالک محروسه با لشکر
آراسته و پیراسته متوجه درگاه شدند و قشون قشون و جوق جوق بدار السلطنه بیجاپور
روی اخلاص بر آستان سلطنت نهادند نخست امرای برگی بر سم منقلای با شش
هزار کس بر بادپیمای باد پا سوار گشته بدان سو سوار گشتند تا اطراف اردوی
تاخته از وصول غله و آذوقه مانع آیند و از عقب آن در غره شعبان و میخائیل
سر لشگر گشته با ده هزار سوار و نقود فراوان از شمار بدفع شر نظام شاهیه وانه
و از عقب او الیاس خان سر سر نوبت با سه هزار کس از مردم خاصه خیل از طرف
امرائی که پیشتر از همه کس از آب تنوره گذشته لشکر نظام شاه را از نهیب و غارت
مانع آمده بودند برهان شاه چند دفعه لشکر مقابل ایشان فرستاده هر کره مغلوب
بنابران برهان شاه به تنگ آمده بر سر ایشان ایلغار کرد و غافل بنهار رسید چون
تاب مقاومت نداشتند سراسیمه خود را به تنوره رسانیدند و در آنوقت چون با

دیشد

نشت عبره کرده برومیخان و ایلاسخان ملحق شدند قضارا همان ساعت سیلی
نیم آمده چون دشوار گردید برهان شاه برگشته بمعسکر خویش رفت در آن اثنا قحطی
اردوی نظام شاه روی نموده اکثر سپاهیان را از عدم وجدان قوت قوت سکار
عقود گشت و محاذی آن بلیه بلای وبا که از تعفن از دو بهم رسیده بود آدم و سپاه
یل بسیاری از گرسنگی و چه از وبا بهلاک گشتند و فریاد و فغان صغیر و کبیر بفلک
تیر رسیده اضطراب عظیم در میان ایشان پدید آمد ازین واسطه غواص فکر و سیاح تدبیر
هان شاه در بحر بیکران اندیشه غوطه خورده قلعه مستحدث خود را که هنوز نیم کاره بود
سید خان گجراتی سرکت حواله کرده و بقدر امکان در استحکام آن کوشیده ناچار را
ت تغیر جا و رسیدن غله و سه منزل بجانب حد خویش دو سه منزل فروتر نشست
م از آنجا از ولایت او غله و جمیع مایحتاج اردو رسید و وبا نیز تخفیف یافت
هان شاه بمطارحه ارکان دولت قاصد محاصره قلعه شولاپور شد و در اواسط ماه شوال
توجه آنطرف شد و اینخبر گوشزد حضرت شده از مراقف جاه و جلال حکم عالی
رف نفاذ یافت که رومیخان و الیاسخان و سایر امراء مهمات قلعه موقوف داشته
آب بهوره عبور کنند و مانع اراده برهان شاه شده نگذارند که بجانب شولاپور
دامرای نظام عادلشاهیه بموجب حکم چون عبور کردند و سرراه گرفته برو تنگ ساختند
رهم ندیده نورخان دکنی امیرالامرای ازرا با زبده و خلاصه لشکر بمقابله ایشان

امر فرمود و بین الفریقین دریای آشوب بتلاطم و تراکم آمده سفینه امن و امان گرفتار
غرق آب گردید نظم دو لشکر بهم در خروش آمدند ٭ دو دریای خونین بجوش آمدند ٭
چنان شعله فتنه بالا گرفت ٭ که آتش در آن قصر والا گرفت ٭ نور خان
که بزیور جلادت و حلیه شجاعت متحلی بود و در استعمال انواع آلات حرب
منفرد میدانستند باتفاق بهادران و تهمتنان نظام شاهی حملهای مردانه و کوششهای
فرزانه بظهور رسانیدند و اعتماد خان ششتری که در سلک سر نوبتان عادلشاه
انتظام داشت و از مشاهیر و اعیان آن درگاه بود و قریب شام معارض نور خان
گشته بی آنکه همدیگر را بشناسند هر دو به نیزه خطی بر یکدیگر حمله نمودند و
طرفین در علم نیزه بازی نظیر و عدیل همدیگر بودند چندین طعن و ضرب بوقوع انجامید
لیکن عاقبت الامر اعتماد خان گردن خصم را از سلاح خالی دیده شاه رگ او را
بسنان نیزه بشگافت و چون خون بسیار رفته سست گردید نیزه بر سینه اش خلانید چنانکه
که از خانه زین بر زمین افتاد و هنوز که خبر کشته شدن نور خان منتشر نشده بود سهیل
خواجه سرا نیز در همان روز زودی از درگاه نظام شاه به بجاپور آمده بمنصب امارت اختصاص
مردانه بر لشکر برهان شاه حمله آورده و امرای نظام شاه خسته و مجروح و بدحال
جز ثقیل خود را باردوی برهان شاه که در یک گروهی بود رسانیدند و آفتاب فتح از مشرق
عادلشاهیه طالع گشته صد فیل بزرگ کوه تمثال و چهار صد اسپ و بار

مصیبت

عدالت پناه گردید و رومیخان و الیاسخان همراه روانه درگاه عرش اشتباه گردانیده
خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسپ تازی مبتهج و مسرور گردیدند و بعد ازین واقعه
خلل عظیم در سر کار برهانشاه راه یافته از تمادی ایام سفر کثیر الضرر بسیاری از سپاهیان
ابلق گریز پیش گرفتند و امرای دکنی و حبشی که معتمد آن دولتخانه بودند از برهانشاه برگشته
خواستند که ولدش اسمعیل را که در یکی از قلاع محبوس بود بدست آورده بپادشاهی
بردارند و برهانشاه را ضایع سازند پس چنانچه کیفیت آن در محل خود مسطور خواهد شد
یوسف خواجه سرا و کامخان دکنی قاصد قتل برهانشاه شدند و او بدین جهت بیدار
بر این معنی مطلع شده بدفع شر ایشان نمود از آمدن قلعه بستن خود در قرب حین آن بدا و برگشته
بقصد مراجعت احمدنگر بجانب قصبه کردرمالیان که از ممالک او بود کوچ کرد
رومیخان و الیاسخان آگاهی یافته باتفاق امرا تعاقب نمودند و بقدر امکان
در مزاحمت کوشیدند کار بر ایشان دشوار ساختند برهانشاه چون دانست که بی صلح
باحمدنگر رفتن نتیجه خوب نخواهد داد در ظاهر آن قصبه مقام کرده طالب صلح گشت
و مهر سپهر عدالت و جهانبانی در ابتدای قبول مصالحه نکرده قریب یکماه بتغافل گذرانیدند
و در آخر چون محمد قلی قطب شاه مصطفی خان استرابادی را و راجه علیخان و خواجه عبدالسلام را
جهت التماس صلح به بیجاپور فرستادند و ایشان حسب تضرع و ابتهال و تخشع بر زمین عجز نهاده
در این باب الحاح و ابرام از حد بردند آنحضرت فرمود که داخل مملکت ما نشده

دست تعرض بدامن ولایت دراز کرده جور و ستم او نسبت برعایا از حد گذشت جمعی
از امرا فرستاده بدفع مضرت او قیام نمودیم و دلاور خان و فیلان کوه مایه البرز اعتبار
بتدبیر و ضرب شمشیر بدست آوردیم اکنون که هیچگونه منازعت نماند از آن باجرا
درگذشته رقم قبول بر استدعای برهانشاه میکشیم مشروط بانکه آن قلعه را که
بر زبان مبارک همان بار گذشته بدست خود شکسته بمقر سلطنت احمدنگر مراجعت نماید
ما مصرع بر همان عهد و وفائیم که بستیم بدوست ٭ مصطفی خان معروض داشت
که از اعیان درگاه را که بمتانت رای رزین و اصابت فکر در بین منصف باشد
باردوی برهانشاه باید فرستاد تا در حضور وی صلح واقع شده قلعه نیز [illegible]
و ویران گردد شهریار عادل بعد از تامل و امعان نظر انیس الحضرت العلیه عضد الدوله
القاهره شاهنواز خان را که شمه از ماثر و حالات او بعد ازین مرقوم کلک بیان خواهد
جهت سرانجام لوازم مصالحه و شکستن قلعه باتفاق مصطفی خان و خواجه عبد السلام
نزد برهانشاه مرسول داشت و شاهنواز خان که در کفایت امور دنیوی مثل
او مستثنی و ممتاز است چون با برخی از مردم با دستگاهی تجمل و شوکت تمام بحوالی
اردوی برهانشاه رسید جمعی از اعیان لشکر باستقبال شتافته مراسم تعظیم و
بتقدیم رسانیدند و روز دیگر برهانشاه مجلسی در غایت تکلف آراسته ملاقات
شاهنواز خان و بنا بر المحیان حکام دکن در آن روز بالتمام در انجمن حاضر بود

برهانشاه

بیان نشاده داعیه داشت که شاهنوازخان نخست حرف صلح مذکور سازد تا در حضور
ایلچیان منت بروی نهاده شرایط مصالحه درمیان آورد خان مشار الیه آنرا
عزت دریافته بهیچ وجه خود را آشنای آن معامله نساخت تا آنکه مصطفی خان و خواجه عبد السلام
برای دفع غبار کلفت از جمله حضار آن مجمع بودند صریح گرد کشیده که مدعای
عالیحضرت پادشاه آنست که باب منازعت منطوی گشته ابواب مصادقت مفتوح گردد
قوانین سلاطین ماضیه منظور گردیده مبانی وداد بعمارت اتحاد مستحکم شود خان خورشید احترام
سپهر احتشام شاهنوازخان بجواب مبادرت نموده گفت بر عالمیان ظاهر و روشن است که
دوستی عالم پناه نهالیست که ثمرش بجز راحت و کامرانی نیست و آن طرف از صراط
مستقیم محبت و ولای شاهنشاه عدالت دستگاه شجریست که بر سرش غیر محنت و کلفتی
دوستان جانی را دشمن کردن و دشمنان نهانی را دوست داشتن و بگفته سیاه رویان
و روابط یکدیگر گسیدن از حزم و اندیشه دور است الحمد لله والمنه که هنوز رشته مصادقت
و مخالصت نگسیخته است اگر چند روزی بعض اعراض برخی از امور نامرضیه بظهور رسیده
مبانی وداد بعمارت اتحاد باشد باندک سعی و کوشش اصلاح میتوان کرد مثنوی جهاندیده
دستور فریادرس ٭ گشاده زسر کاردانی نفس ٭ سخنهای پرورده دلفریب
که از مغز مردم رباید شکیب ٭ خطابی که امیدواری دهد ٭ عتابی که بر صلح یاری دهد
٭ زبان بندهای چو پیکان تیز ٭ دری در تواضع دری در ستیز ٭ سخن ساخته در گذارش دو نیم

یکی نیمه زا امید و دیگر زبیم همگنان ازین سخنان سنجیده بسندیده در شگفت ماندند

از کاردانی او همزبانی آنجناب حسابها بر داشتند و لوازم حزم را بخاطر آورده ...

دادند که برهانشاه از گرو رمالستان موضع منکلبره رفته و قلعه شکسته بیابا ...

بصوب احمدنگر مراجعت نماید بس بتاریخ سیزدهم محرم الحرام سنه احد الف ...

بجانب منکلبره شتافت چنانکه بر زبان مبارک سلطان فرمانی شعار جاری گشته ...

برهانشاه بدست خویش یک سنگ از دیوار حصار برآورد آنگاه صغیر و کبیر از دو ... متفق

شده بیک طرفة العین اثری از آثار آن نگذاشتند و شاه سپاه فرصت غنیمت ...

بی توقف و درنگ علم مراجعت بصوب احمدنگر افراشتند و چون بحوالی قلعه ...

رسیدند خانذیشان شاه نواز خان بعد از اعزاز و اکرام رخصت انصراف یافته

و رایت معاودت افراخته بشرف بساطبوسی حضرت سلیمانی معزز و مفتخر گشت

و بشمول عنایات شاهانه گردیده پایه قدر و منزلتش از فرق فرقدین در گذشت

و از جمله وقایع اواخر سال الف که قابل تحریر و تسطیر است آنست که رکن السلطنة

مرخان حبشی که در حسب مولی علی عادل شاه انتظام داشت بخلعت پیشوایی سرافراز

بخطاب اخلاص خان از امثال و اقران ممتاز گشت و از ان تاریخ تا حال که

ثمان عشر و الفست کما ینبغی و یلیق مهمات مارا سرانجام میدهد و از بسکه در

امانت و دیانتست بی حکم عالم پناه در هیچ کاری دخل نمی نماید روز...

منظور نظر تربیت پادشاهانه
گردیده قدر زمان
قمر در عقرب است
برج ثابت
مقام داشت

سشار

تیاره دولتش در ترقیست و پیش ازین خوشه چینان ارباب کمال بقلم آورده که
علی عادل شاه در زمان کشورستانی چون قلعه بنکاپور و چندر کوتی را مسخر ساخت
سنکر نایک راجه قلعه جره حلقه اطاعت بگوش کرده از میامن دولتخواهی
مصطفی خان اردستانی قبول باج و خراج نمود و دیگر رایان انحدود مانند گنگ نایک
تیکنا وری بهره دیونی سنهی زیر نیز طریق سنکر نایک وارسب نایک مسلوک
داشته باتفاق بر جاده انقیاد و خراج گذاری راسخ و ثابت گشتند و تا انحضرت
در حیات بود و مصطفی خان در آنحدود اقامت کفار مذکور هر ساله زر باج و خراج
بعرضی و اصل خزانه عامره میگردانیدند و بعد از شهادت علی عادل شاه و
مصطفی خان تمرد ورزیده گردن زیر بار اطاعت نمی آوردند تا آنزمان که بلیل خان
در عهد وکالت دلاور خان لشکری آراسته بدانحدود در رفت و از باقیات سنوات
گذشته اندک زری گرفته معاودت نمود و همچنان امر معطل بود تا در سنه اثنی و الف چون خاطر خطیر
ابتر و جهانگیر از عمر برهان شاه فراغت یافت همت والانهمت بر دیانت انجماعت
گماشت و منجهن خان ولد بزرگ کمال کشور خان لاری را سر لشکر ساخته با آلات و استعداد
ملک ستانی و اسباب و یراق جهانگیری بکمال عظمت و اقتدار با لشکر بسیار بجانب ملنار
نامزد فرمود و ایشان بعد از طی طریق مقصود چون بحوالی قلعه بنکاپور رسید در آنجا توقف
رسید در انجا توقف نموده کسان سخندان از حکام آنحدود فرستادند

و پیغام خیر انجام چنین داد که هر که قلادهٔ اطاعت و انقیاد پادشاه جمجاه در گردن
انداخته طریق خراج گذاری پیش گیرد هر آینه بملک و مال و جان امان یافته بخلع فاخره
شاهانه و اسپان تازی و کمر شمشیر مرصع سرافراز و ممتاز خواهد گشت و هر کس خود را از
و نکبت راهنمونی کند و گردن از ادای باج و خراج پیچیده طریق مخالفت سپرده بدن
ناپاکش به تیغ غازیان عظام از مصاحبت روح خبیث محروم خواهد گردید از خوف
رعب و هراس لشکر بحر جوش رعد خروش بر خواطر فرمان دهان آن صوب مستولی بود
زبان به ثنا و دعای شهنشاه جهان مطاع عالم مطیع گشاده همگی اظهار فرمان بری
و خدمتگاری نمودند و از مضاجع خویش بر آمده میخواستند که باتفاق بهمن خان را دیده
گردن به باج و خراج در آورند اما چون نایک که از رایان بزرگ ملک بود و بیست هزار
سوار و پیاده زیر علم داشت از همه کس بتعجیل تمام بملاقات بهمن خان آمده سر اطاعت
بر آستان انقیاد نهاده بخلعت فاخره خسروانه و دیگر عنایات شاهانه
نوازش یافته کمر خدمت از روی صدق و عقیده بمیان جان بست و دیگر رایان آن صوب با یکدیگر
و از نسبت نایک و بهره دیوی کهتی و زیرا از مکر و غدر کنک نایک متوحش گردیده بجای آنکه
بر لشکر اسلام دلیری نمودند و ترسیدند مبادا شعبده در کار آنها کرده با منجهه
ساخته ایشان را بدست مسلمانان گرفتار کرداند بنابرین همگی اتفاق کرده با هوا
هشت هزار کس از مقابل سپاه اسلام بر جانب کوهستانی که در آنحدود بود آمدند

۱۴۵

مقاومت از فرشته سرداری باج وخراج بخشیدند منجهن خان شرایط حزم مرعی
شته از دنبال ایشان بکوهستان درنیامد و از آنجا کوچ کرده بصوب قلعه جره که
تق با رسب نایک داشت بقصد محاصره باتفاق کنک نایک متوجه گردید ارسب نایک و دیگر
یان بر این حالت آگاه گشته از میان کوهستان برآمدند و سر راه بر منجهن خان گرفته در ماه
ربیع الاول سنه اثنی والف وقت پشت سلطانی صف آرا گردید و چون در آن موضع آسمان
راغت تردد نمیتوانستند نمود بنابران میان سپاه اسلام کفار مدت سه روز محاربه
واقع شده غالب ز مغلوب متمیز نمیگشت لیکن بالآخر بیامن اقبال سلطان سکندر بارگاه
سنگ تفرقه در میان آن ایشان افتاده هر یک بمقر خود شتافتند و سپاه ظفر قرین در نهایت
اقتدار و تمکین جره پرکار را احاطه نمود و از اطراف و جوانب والنگ پیش برده
ارسب نایک سیلاب جوش و خروش را محیط خود دیده دانست که مقاومت با قضا
قدر از حیز قدرت بشر بیرونست لهذا سلسله چاره جز تسلیم ندیده طوق قبول باج
خراج هر ساله در گردن افکند و دو فیل بزرگ مع تحف و نفایس بسیار در وجه خراج
منجهن خان سپرده بطریق کنک نایک ملازم رکاب عساکر اسلام گشت و در همان
و سه ماه قلعه سسور که در تصرف تیکنا درنی بود مفتوح سپاه نصرت عطیه گردیده قریب
بیست فیل از آنجا و بتصرف درآمد و در تسخیر و تادیب دیگر قلاع و رایان بودند که
ناگاه خبر فتنه بلکوان منتشر گشته حشرات ملک از دحام عجب نموده منجهن خان موجب

فرمانده جهان تشخیص مهمات آن صوب را بوقت دیگر انداخته بدار الملک بیجاپور

رجوع نمود از حضرت عزت تقدست ذاته و تنزهت صفاته آنکه تمامت معموره جهان

در حوزه تسخیر و قبضه اقتدار استقرار یافته کوکب خلافت و دبدبه سلطنت از سپهر اقبال

وافق اجلال شارق و طالع باد مشیت الهی تا بود افلاک و انجم مباد بامر او انگشت

از جهان کم بتائید الهی باد منصور بتدبیرش ممالک باد معمور دعای

صبح خیزانش قرین باد سعادت و دولت همقرین باد در بیان ذکر

ابو المظفر سلطان العادل سمی خلیل ابراهیم عادلشاه و شاه

عندلیب چمن فصاحت و نغمه سرایان گلشن بلاغت بعد از توشیح محافل

حمد خداوند متعال و ترصیع کلام بجواهر ثنای نبی و آل اوراق لیل و نهار

ترشیح اقلام عنبرین فام چنین زینت می بخشند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل

جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری عروج بر معارج جهانداری بی سابقه

عنایت ربانی و مقارنه تائید سبحانی خیالی است باطل و اندیشه ایست بیحاصل

هر کرا او بنوازد بفتح و فیروزی اختصاص یابد و هر کرا او بیندازد بسعی و کوشش

سود نیابد تو خویش را هنگام نزول بلایا حلول رزایا حافظ و معین گشته نصرت و فتح

در نظرش جلوه دهد زمام حکومت و ریاست بقبضه اقتدارش سپرده از آسیب منجنیق حوادث

نگاه دارد از جمله سلاطین رفیع مقدار که اشجار جویبار دولت او از امطار عنایت سبحانی طراوت

یافته

ینهٔ و آمال ملک را نصفتش از قطرات سحاب مکرمت یزدانی نضارت پذیرفته
پناه سعادتمند فرخ شهنشاه روشن رای عدالت نشان ملاذ خواقین ماترج
زمین دوران اورنگ نشانان لاو مرضا عدل و احسان واقف قطاع ممالک
حفظ اطراف مسالک دُرّ درج ابهت و شوکت دُرّ برج سلطنت و دولت گوهر
جهانبانی زیور سریر کشورستانی پشت و پناه عجم قهرمان تیغ و قلم مشید قواعد
شرع و اسلام ممهد بساط رافت و نصفت بخش اهتمام **نظم** خسرو تاج بخش تخت
آرای بر سر تاج و تخت گنج فشان ابو المظفر السلطان العادل سمی خلیل
ابراهیم عادل شاه است **ابیات** خدایا تا جهان را پادشاهی مسلم باد بر وی تاج
شاهنشهی ز عدلش مملکت آباد گردان دلش از هرچه خواهد شاد گردان حریم
جاه احسن ز شمع جاودانی ادار روشن بارگاه عالم پناه او بجواهر زواهر
فیروزی آراسته و بارگاه سپهر اشتباهش بکتابه نصرت و ظفر پیراسته سر رشته
حشمت تمکینش بحبل المتین لم یزلی محکم و دست شوکت و اجلال آمنیتش بدامان بقای
مستحکم خواطر رعایا اندر وایح ریاحین اشفقتش معطر و ضمایر برایا از لوامع
عنایتش منور بوستان شریعت از چشمه دولتش سیراب و شجره ملت از رشحات سحاب سعادتش
قطعه بزرگ منصب و والا نژاد نیکونام طالع خجسته و فرخنده بخت و فرخ فال
محیط کرم که ادیم هست به پیش بخشش او سیم و زر چو سنگ و سفال فرون زدایره

کائنات سایه کنند همای همت او چون بگستردن پر و بال و چون شاهباز خرد خورده دان از تقیید عصفای
قدر ان سلطان قضا توان عاجز و قاصر است عنان بادپای قلم از سلوک بادیه ثنا و دعا
بصوب ادعا معطوف داشته مصداق این سیاق را حسن معرض خداوندان عقل
و ادراک میگردانند که طهماسپ شاه بن ابرهیم عادلشاه بن اسمعیل عادلشاه را
چهار فرزند بود دو پسر و دو دختر پسران ابرهیم و اسمعیل دختران خدیجه سلطان
که زوجه میران شاه حسین نظام شاه بود و بی بی که در عقد ازدواج محمد برید شاه که در بیجاپور در
همایون رونق کار میگذرانند و انتظام دارد و شهزاده ابرهیم بموجب وصیت عم بزرگوار خود
علی عادلشاه اورنگ سلطنت را زیب قدوم همایون در آورده صاحب سکه و خطبه گردیده و شاهزاده
اسمعیل از زمان کودکی تا سه سال تا نهایت اوان صبی در ملازمت و مصاحبت برادر کامگار
بسر برده چون نزدیک شد که بسن رشد و تمیز رسد دلاورخان که مدبر مهمات سلطنت
وی را چنانچه رسم درگاه پادشاهان روزگار است از صحبت برادر کامگار محجور
از مهر عطوفت والده باز گرفته در قلعه بلگوان مقید و محبوس گردانید و بعد از
ایام استیلای حبشیان و دفع مزاحمت دلاورخان حضرت سلیمانی ملکی از نزدیکان خود
نزد برادر فرستاده اعلام نمود که بنا بر بعضی امور که بر ان واقف اسرار روز
پوشیده نیست با وجود کمال اشتیاق بصحبت فیض بخش استدعای حضور نمیتوا
و بالضرور تلخی شربت مهاجرت و مفارقت در ساخته کام جان را به شه

و صـ

...میان شیرین نمیتوانم گردانید درین باب امرا معذور دارند و عجالة الوقت زنجیر از پای برداشته
...این قلعه که از کثرت ریاحین و اشجار و عمارات و انهار رشک روضه علیاست
...رکار شریف را بمصاحبت گلعذاران سرو بالا و مخالطت پری چهره گان
...سیما و استماع نغمه و ساز و کسب قابلیت و حیثیات و خواندن کتب و اشعار و تواریخ
...سب تاختن و گوی باختن مقرون داشته خوشحال و خوشوقت باشند و غم
...نده و پیرامون خاطر شریف راه نداده منتظر باشند که بعد از فراغ خاطر از بعض مقدمات
...را در برابر نسبت سابق از جمله حضار مجلس انس خواهد گردانید و تهانداران و کوتوال
...به موجب فرمان قضا جریان که باسم ایشان شرف صدور یافته بود زنجیر از پای شهزاده
...اشته در ماهی هزار هون نقد جهت اسباب عیش و طرب و عشرت و اصل سرکار ساخته
...یام میوه و نفایس آنجا و در روز میرسانند و بجز بیرون رفتن از قلعه
...هیچ امر معارض نشده در تقدیم خدمات لایق تقصیر نمیکردند و عالم پناه هر هفته
...غهای گوناگون و عنایتهای رنگارنگ تفقد احوالش فرموده در روزهای عید
...ورهای جشن و دیگر ایام متبرک او را یاد میکرد و از احمد خان خزینه دار که مهمات
...رکار آنحضرت داشت شنیدم که روزی از بلکوان انبه های نفیس شیرین که
...از آن انبه متصور نباشد و آنرا انبه بهوتیره میگفتند آوردند و وجه تسمیه بهوتیره آنست
...بهمرسیدن آن قسم انبه البته یک زنبور سیاه می باشد و بسیار است که دو زنبور

سه زنبور برمی آید و سبدهای انبه بهوزه چون نظر اشرف گذرانیدند آنحضرت پرسید که

اینقسم انبه بهوزه به برادر رسانیده اند یا نه آورنده جواب داد که چون دفعه اول بود

همه را ارسال حضور نمودند بعد ازین هرچه پخته گردد یقین که بتهنا نیز خواهند رسانید

آنحضرت را آن سخن موافق طبع نیامده در ساعت انبها جهت در بلکون فرستاده اعلام داد

که میوه که در آن بهم رسیده و آن برادر بخشیده ما بخوریم از مروت نیست باید اول آن را

باید که برادر نوش جان نمایند و بعد ازین آنچه از درخت چیده شود برای ما فرستند

به تهانه دار فرمانی مشتمل بر تاکید تمام صادر گشت که من بعد از قسم میوه و غیره هرچه رسد

و لایق باشد اول به برادر بجان برابر رسانند بعده ارسال حضور نمایند القصه شاه

با چنین عنایتی و سلوکی که خوبتر و بهتر از آن در حیطه تصور انسانی نمیگنجد سرافراز بود

همواره بساط نشاط و بساط عیش انبساط ممهد و مبسوط میگردانید و از اسباب تجمل و حشمت

هیچگونه کمی نداشت گاه و بیگاه با جوانان مه رویان و ندیمان شیرین زبان در

جنت آثار آنموضع عمارات دلگشای آنمحل بسیر و گشت مشغول بوده از حظ

و لذت دنیوی بهره تمام و نصیب لا کلام داشت قضا را حقوق احسان

و انعام قبله عالمیان بر طاق نسیان نهاده باغوا و راهنمائی جمعی از مردم تیره

در مقام مخالفت شد و تهانه دار کوتوال و حشم قلعه را از خود دور کرده

دار الخلافه را بمواعید دلفریب بجانب خویش راغب و مایل ساخته بیکبار از طریق

یک انحراف جبلت قواعد الفت برادری را متزلزل ساخته و خاطر علیه ادت
ه محبت انداخته دوحهٔ وفاق و اتفاق بشجرهٔ خلاف و نفاق مبدل گردانیدند
اریخ سبع شهر رمضان سنه اثنی و الف علم مخالفت افراخته صدای کوس بغی
یان بگوش عالمیان رسانید بیت در آن قلعه کین و عجب تازه کرد ۞ خروجی نه بر وفق
ز کرد ۞ و چون هیولای این معنی بر ضمیر انور همایون که مرآت واردات
آئینهٔ صادرات انسانیت بصورت تحقق و یقین مقترن گشت و علی الاجمال
و مکر بعضی امرائی برگشته بخت پیش ضمیر مهر تنویرش که نقش بنای کار رخسارهٔ روزگار
ی و چهره گشای صور حقایق لاریبست بوضوح پیوست رای عالم آرا باین قرار
ت که اولا جهت اقامت حجت مکتوبی مشتمل بر موعظت و نصیحت مرسول دارد
را بهنمونی قاید توفیق باطاعت مبادرت نماید و ابواب سلامت بر روی روزگار
بگشاید فهو المراد و الا نتیجهٔ شآمت کفرانش بروزگارش عاید گردیده بسزا و جزا
ند رسید بنابران یکی از معتمدان درگاه موسوم بشاه نور که از اولاد قطب المسالکی
جنید او دیاد اری رسالت معین گردیده خطی فرستاد مضمون آنکه دیدهٔ بصیرت لمعان ملاحظه
فل و ذاهن مبادا که نسیم عنایت ربانی چون گلشن اقبال دولتمندی وزد طراوت بهار
کارش با سیب حرمانی نقصان نپذیرد و نهال سعادتمندی که پرورده جویبار جلالش باشد
ند با تو حوادث گزند نیابد بیت جز رگ گردد او را فلک نساز د چو آ ۞ عزیز

کرده او را جهان ندارد خوار ۞ امروز بحمد الله خلاصهٔ ممالک دکن در تحت تصرف بندگان
همایون اعلی ماست و بهترین روی زمین جولانگاه دلیران ماست خدم و حشم
مطیع و منقاد او امور سلطنت و فرمان های روایی حسب آرزو و مراد سروران جهان
و نواحی ما گردن نهاده اند و گردن کشان زمان سر بر آستان اطاعت گذاشته اند
نظم ز دریا فزون تر سپاه منست ۞ جهان زیر پر کلاه منست ۞ ملوک زمان
صف زده بر درم ۞ بسیط زمین تنگ شد بر لشکرم ۞ اکنون آن را در اگر القا
انکسار راه اعتذار پیموده بتدارک تقصیرات پردازد مراحم برادرانه و عواطف
خسروانه شامل حال گردیده از تلاطم امواج افواج سپاه بهرام انتقام ما در احوال
با و خواهد رسید آنچه خواهد رسید شعر چرخ فلک از بهر مرادم گردد ۞ قطب شد و با
محورش خم گردد ۞ زنهار زنهار که قدر خویش شناخته پای از حد خود فراتر
و خامت عاقبت بخاطر آورده دست از دامن معذرت و اطاعت باز ندارد
مبادا هنگام گرمی معرکه کارزار شراری بخرمن وجودت رسیده در معرض تلف
آید یا چشم زخمی بذات مبارکت راه یافته و ستارهٔ بختت تیره تر از شب
یلدای هجر گردیده در بحر اضطراب غوطهٔ هلاک خوری فرد من آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم ۞ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ۞ رسول شهریار نیکو از سبب خوار
اسمعیل از وساوس شیطانی و هوای حس نفسانی طریق مستقیم صلاح نکیبا

از در

1214

یت داده بحوالی ماسراب و را از حق و صواب مبادرت نمود و شاه پور عالم را
ید و محبوس گردانیده در صدد تمهید مقدمات خروج گردیده و نخست نزد برهان نظام شاه
ن گسیل داده اعانت جست برهان شاه که چنین واقعه را از خدا میخواست و در کمین
بود متعهد امداد گردیده گفت اگر میخواهی که این معنی صورت پذیر گردد و کار از پیش
امرای کبار بیجاپور را بمواعید و انواع تدبیر از خود باید ساخت خصوص عین الملک
نی که امیر الامرا بیت و اقطاع او بلکوان نزدیک واقع شده هر گاه او مطیع و منقاد
و علم هواخواهی افرازد دیگر امرای براهیم عادل شاهی و حال سر در حلقه اطاعت
نهاد آورد شهزاده اسمعیل از نوید اعانت برهان شاه شادمان و فرحناک گشته با
عین الملک که در پرگنه سکری می بود در رابطه حرف و حکایت بهم رسانیده او را و ولد
ه میر الکسخان را که کوچک سال بود بجانب خود راغب و مایل ساخت و چون
عین الملک را در ابتدا داعیه آن بود که بمحبت طولانی شده مفروغ نگردید بلکه شهزاده
اسمعیل قلعه بلکوان را مقر حکومت ساخته و خطبه بنام خود کرده در آن مملکت دو با
حت خطبه بهم رسید هر آینه نسبت بعدالت پناه بیش از پیش اظهار اخلاص و دولتخواهی
ه خود را از فدویان میشمرد و پنهانی با شهزاده زمان یکی داشت و میگفت که هر گاه
بیات سلطنت چنانکه باید و شاید روی بمقر قدم ساخته باتفاق بعضی امرا
خت می آیم درین اثنا عالم پناه خبر براهی برادر نسبت بشاه نور عالم شنیده

... نسبت ... شاه ... و دو شاه ...
... [illegible] ...
... نسبت ... شاه ... ایشان ... عنایات خوش ... در ...
... دو دستار بجواهر ... ایشان صورت پذیر کرده ...
... ولایت ... از ... ساخت خصوص ...
... برادر ولایت انعام او ... واقع شده هرکه ...
علم ... بجواهر ... برای ... باسم عادل شاهی ... و مال ...
... تسهیل از ... عنایات ... شاه ... [illegible]
... کرد ... در ... حرف ... کتابت ... [illegible]
... کوکب ... بود ... ساخت و ...
... [illegible] ... شده ... [illegible]
... شاه ... را ... حکومت ساخته و خطبه بنام خود کرده و در آن ...
... آینه نسبت بعنایات ... پیش از پیش اظهار اخلاص و ...
... در ... پنهان ... دو زبان یکی داشت و میگفت که هر که ...
... سلطنت ... باید و شاید ... مدرسه ... ساخته با ...
... درین اثنا عالم پناه خبر ... برادر ... نسبت بشاه نور عالم ...

قهر و خشم بر افروخت و الیاسخان بهر بر نوبت را با سپاه جلادت و این جهت

برادر و تسخیر بلکوان نامزد فرمود الیاسخان با پنج شش هزار سوار اسلکوان گ

چون شهزاده را هنوز طاقت مقاومت بهم نرسیده بود متحصن گردید و الیاسخان

قلعه را بنجاطر آورده برام اقامت کرد و در تضییق محصوران کوشید و بجد و

عازم تسخیر گردید و عین الملک نیز بموجب فرمان واجب الاذعان برخی از لشکر خو

فرستاد تا باتفاق امرای دیگر حسب ظاهر بشرایط محاصره پرداخت اما از

موهرچل او پیوسته وقت تنگی علف و آذوقه بقلعه رسیده ابواب سبل و رسا

و چون این اخبار گوش همایون اعلی گردید فرمان طلب که بتوقیع سعادت موشح

بنام عین الملک شرف صدور یافت خلاصه مضمون آنکه درینولا خاطر خطیر

متوجه دفع فتنه بلکوانست می باید که آن سپهسالار بر جناح استعجا

سریر خلافت رسیده اعلام و دولتخواهی افرازد تا لوازم مشورت و کنـ

درمیان آورده آنچه صلاح الخیر اندیش باشد بظهور رسانیم و در ضمن دیگر

منظور نظر دوربین است هرگاه آن معتمد الدوله بشرف ملاقات مستسعد

گویان مخذول و منکوب گردیده حقیقت حال نزد آن امیر صایب تدبیر منکشف

عین الملک استقبال فرمان کرده و چون بر مضامین سرا سر التفات مطلع گ

دفعه سرطنه در غایت سرعت و عجلت با برخی از مخصوصان و نزدیکان

145

...لمی از کفار را که در آن مدت بمزید قرب و منزلت بادشاه اتصاف داشتند بصرف
...وان هوا خواه خود ساخته نوعی نمود که در آن چند روز پیوسته تقریبات انگیخته
...ت اخلاص و دولتخواهی او مذکور مجلس همایون ساختند عدالت پناه هر چند از حرکات
...لکنات عین الملک آثار خدعه و دورنگی مشاهده میفرمود لیکن چون اجرای
...استیصال او را بواسطه حقوق سابق خواهان نبود و حرامخوری و نیز بعلم الیقین
...ضرت خود است که با علی شمر مالکان خطه مکرمت واقصی همم سالکان عرصه مروت
...ن نموده او را مجدد بکمند احسان مقید سازد که اگر احیاناً حرامخوری و فسه انگیزی
...در خاطرش باشد از آن پشیمان شده من بعد پرامون مقدمات طایل نگردد بنا بر این
...تا که در آن ایام بسمع همایون رسیده بود اصلا منظور نداشته مجلسی در غایت عظمت
...شاهانه برآراست و امرا و سپاه بآئین و قاعده در چپ و راست ایستاده
...ن الملک را پیش بردند و او در غایت خوف و دهشت بجا زمین بوس گردید یکبار
...ایه سریر بوسیده رخصت جلوس یافت حضرت سلیمان چون او را در غایت اضطراب
...دانست که ترس بسیار و کار گرده است لحظه بجانب دیگر متوجه شده تا او
...ع بخود آمد آنگاه بکمال توجه و عنایت نسبت باو ظاهر ساخته بر بادیه احسن الحال
...اده و بمکالمه لطیفه که مقاصد دو جهانی در آن بود حسبت سرافراز فرموده بخلعت
...نام کمر خنجر مرصع و اسپان تازی و تنگ یعنی عنبرچه مرصع بجواهر نفیسه اختصاص فرمود

و در همان مجلس رخصت انصراف بجانب اقطاع ارزانی فرمود مسرور و مبتهج

عین الملک زمین خدمت بوسیده روز دیگر علی الصباح بجانب پرگنه هلکه

معظم پرگنات اقطاع او بود روانه شد و بعد وصول بمقصد مراحم حسـ

نا بود انگاشته باز رابطه آشنایی با شهزاده از دست نداد و همچنان در ا

امداد و ارسال غله و اذوقه تقصیر نکرده این خبر شیوع تمام یافت اتفاقا در آن ایام کو

که حیات خان نام داشت و از مردم ارزال دکن بود جهت رسانیدن بار آ

و بعضی ضرورت دیگر نزد الیاسخان رفته بود وقت مراجعت گذارش پرگنه ملکه

عین الملک را تواضع بخاطر رسیده جهت ضیافت او را بمنزل خود طلبید و حیات

که همیشه با مردم بازاری و اجلاف بسر و کار داشت عین الملک را نیز از آن

تصور کرده عسسانه پیش آمد و حرفهای که بکنایه دلالت بر حرامخوری او د

بر زبان آورد عین الملک از جای درآمده درشتی گرد و حیات خان گـ

شده یکباره مسلوب العقل گردیده بود از پوست برآمده صریحا او را بجا

منسوب ساخت و گفت من برای همین کار بسالکوت رفته بودم که تحقیق ا

کنم و اینجا نیز بهمین کار آمده ام بفلان دلیل و بهمان دلیل حرامخور

پیوست و مقصود وی از این همزبانی او بود که عین الملک رسیده با عطای

او را از خود راضی سازد لیک عین الملک چون رسوایی مطلق شده بو

تامداهنه و ملابه گذشته است پیش از ان اخگر زیر دامان نمیتوان پوشید پس حسابحاران را
در پای کرده علانیه رایت مخالفت برافراشت و دیو غرور در دماغش
برده غورطی انبساط ممهد و طرح اساس مجد وسعی بر سعی افزود و در همان زودی
ند ها بحکام بلاد و قلاع نوشته ایشان را بربط و عقد شاهزاده تحریص و ترغیب نمود
حفیه لها انقیاد نموده منتظر تشخیص مهمات گشتند الا حشم قلعه مرج که در ساعت
انداز خود را مسمی ملک دی معزول و محبوس ساخته اعلام دولتخواهی شاهزاده برا
لک الافلاک رسانیدند انگاه عین الملک نزد برهان نظامشاه عرضداشت ارسال نموده
وضاع و اطوار دولتخانه شکایت کرد و پیغام داد که قلاع و بقاع ممالک من
لت خداوندی بتصرف شاهزاده در آمده و امرای منصوب و مردم دار السلطنه همگی
شیه اخلاص و دولتخواهی او بر دوش افکنده التماس مینماید که بر سر شاهزاده خبر گرفته متوجه
ی کردیم لیکن آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که این امر خطیر بتوجه و التفات
شاه عظیم الشان صورت نخواهد بست اگر آنحضرت درین باب توجه نماید و ماهچه رایت
لت خود در نجد و جلوه گر سازد یقین که از سعی و کوشش آنطرف و این طرف
ورتی بر وفق مشتهای خاطر از تتق سیما چهره نموده شاهزاده اسمعیل مالک تخت
نج خواهد گردید و شکر قدوم شما با نسج بجای آورد شولاپور و شاه درگ و دیگر
نات سرحد بلا زمان آنحضرت رجوع خواهد کرد و بنا بر انکه عین الملک در زبان عهد نامه

مشتمل بر مواثیق اکیده و تواکید شدیده بمهر اشرف و سکه خود همراه عریضه فر

لاجرم برهان نشاه حقوق سابق و عهود و مواثیق و شورش ملک برهه را نابود

متعهد اعانت و امداد گشت و سراپرده بارگاه از احمدنگر بیرون فرستاد و باجد

فرمان داده از مضمون این بیت غافل شد بیت گرت هوست که معشوق نگ

نگاهدار سر رشته تا نگهدارد * عین الملک از استماع اینخبر بر خود با

باستعداد سفر که فی الحقیقه سفر آخرت بود مشغول گشت و لشکر خود را که در با

بلگوان بمدد الیاس خان بود طلب کرده آشوب و فتنه در جمیع ممالک عدالت پناه پدید

چنانکه در همان اوان کفار بلنا این اخبار شنیده قلعه چندر کوتی را که علی عاد

گرفته بود باز از ایشان در آن غوغا متصرف شدند و بی اندازه بیرون

بولایت بنکاپور نیز مزاحمت رسانیدند الیاس خان که بمحاصره قلعه بلگوا

از عدم تهور یا آنکه او نیز بطریق دیگران با مخالفان دولت قاهره بود بی آنکه اعا

متوجه آن حصار شوند یا حکمی از پایه سریر اعلی بطلب او صادر گردد دست از

باز داشته از پای قلعه برخاست و بصورت بیدلان ترسان و لرزان کوچ بر کوچ

آمده جمیع خلایق را در بحر اضطراب انداخته چنانچه صغیر و کبیر و و

و شریف بهم بر آمده نزدیک بود که هجوم عام شده در تختگاه

عظیم حادث گردد که ناگاه سطوت و صولت شهنشاه بهرام شوک

کرر

ازما

بالب فتنه را بطبانچه تادیب نواخته در ساعت تسکین فتنه آن ماده داده الیاس خان
تا حاجی محمد رومی خان را که بموافقت اعدا متهم بودند از منصب امارت معزول ساخت
بت سیاست و عبرت که پادشاهان را از آن گزیری نیست در زندانی تاریکتر از
مخزون و تنگتر از دایره نون مقید گردانید و همان روز فرامین طلب باحضار امرای
اطراف و اکناف ولایات روانه شد پس از اندک زمانی فوج فوج لشکر مانند بحر اخضر
شهر و کشور بجوش و خروش آمده روی در کاهش آوردند و از میان امرای
نام میان با علم خان دکنی که بر شاهراه اخلاص مقیم و بر جاده خیرخواهی مستقیم بود
تر از همه امیران و منصبداران مقید بلشکر نشده بایلغار با پنج کس به بیجاپور
ده بعز بساط بوسی فایز گشت عین الملک چون ظاهر حصار بلکوان را از وجود لشکر
را اثر خالی دیده انگشتان نقود فراوان صرف کرده موازی ده هزار سوار
پیشتر زیاده فراهم آورد و از کمال غرور و نخوت انتظار وصول موکبها
شنیده بیلکوان رفت و شهزاده دریافته با آنکه شنیده بود که برهان شاه با لشکر مستعد
مدنگر روانه شده است تعجیل کرده چتر سبز بر سر خود مرتفع ساخت عدالت پناه
شنیدن آن خبر بفتح و ظفر امیدوار گشته حمید خان حبشی را سر لشکر گردانید و با بقیه
امیران دولتخواه و منصبداران نیکخواه هنگامی که مرکب تیزگام هلال ربیع الثانی
سنه ثلث و الف در فضای آسمان قطع مراحل می‌نمود در کمال سرعت روانه معسکر

حرامخوری ساخت حمید خان کمر کین کمراهان بادیه غوایت بر میان
شتابان متوجه بلکوان شد و چون بعنا پور رسید کسان عین الملک آ
باطاعت شهزاده دعوة نمودند حمید خان بتعلیم و تلقین عدالت پناه
کوشیده در لحظه رخصت انصراف نمود و پیغام کرد که ما بقصد جنگ
نمی نمائیم همگی همت اطاعت و انقیاد شهزاده عالمیان مصروف داشته ا
انتظار وصول برهان شاه نکشیده بزودی از قلعه برآیند و سایه چتر
بر سر ما بندگان اندازد یقین که گوهر مقصود بی زحمت و مشقت بی منت
عین الملک از سیمای اقبال سلیمان از لوازم حزم و دور اندیشی غا
پیغام حمید خان فریب خورده انتظار وصول برهان شاه که بحوالی قلعه برسد
برده شهزاده را از قلعه برآورد و بعد از آنکه بطرفین بقطع طریق مشغول
در میدان مسطح توقف کرده جهت ملاقات حمید خان و دیگر سرداران بلند
فروش و آب پاشی و ترتیب دادن طبق خوشبوئی پان و نیاز کردن خلعتها برا
هر کدام بذوق و شوق تمام مشغول گردیدند پسر او غالبخان که همیشه پدر
پادشاه عصر منع میکرد از اوضاع و اطوار حمید خان خدعه و فریب ا
هر چند سعی کرد که خاطر نشان ایشان کند کلام او را محمول بر غرض کرده قبو
و بتاریخ روز جمعه شانزدهم ماه مذکور که عید خجسته اولیای دولت قاهره

خطبای ممالک محروسه بالای منابر بدعای اللهم وانصره علی الاعدای
مشغول بودند باین قصبه مکری را با ایماع بتقارب فتح بیقین روی نمود عین الملک و جون
عا یاکی آب باشی کرده فراشان قالیچها و نمدهای بی تکلف مفروش ساختند شاهزاده
ران جلوس نمودند بی آنکه از احوال آنجماعت خبر گیرند بخاطر جمع و دلشاد بخوردن
شراب پرداختند القصه شاهزاده و عین الملک در آن اندیشه و کار بودند که حمید خان
نزدیک شده آتشباران توپ و ضربزن و بان و تفنگ جانب ایشان سر دادند عین الملک
بمقدمات غنیم واقف گشته شهزاده را گرد و سراسیمه شده خواست که با لشکر خود
که آن بند بوجی نماید سهیلخان خواجه سرا یکناگاه مانند شیر غرین از میمنه برآمده و تاخته
روماله او جمعیتش را از هم پاشید و در آن تلاطم و تراکم چون عین الملک زخم شمشیر
بپای درآمده بزمین خواری افتاد سهیلخان سر او از تن جدا کرده متوجه فوج شاهزاده
دید و آنجناب خواست که اسپ برانگیخته خود را بفوج عالیخان و الغخان رساند و با لقای
ایشان برهان شاه ملحق گشته باز بر سر مقصود آید ناگاه در وقت عطف عنان چون
از ناشراب غالب بود از اسپ بزمین افتاده سپاهیان حمید خان باو رسیده دستگیر گردند
ساختند و سهیلخان و سایر دولتخواهان گل نصرت و فیروزی از گلشن انا فتحنا لک
فتحا مبینا چیده طره دستار شجاعت ساختند و سر عین الملک را مصحوب
یکی از اعیان بدار الخلافه فرستادند و نثار سم سمند شهریار کامگار ساختند و بزبان

سوار

مرکب

حال گفته شعر سر دشمنان تو استغفرالله ٭ که خود دشمنان ترا سر نباشد ٭ نه
باد اگرچه ٭ نثاری از ین کم بها تر نباشد ٭ سر عین الملک چون بجایور دا
او خان و بزرگ بتماشای آن مشغول شده قرین نشاط و انبساط گردیدند و بر
آویزان کرده قریب بهفت تن نزدیک دروازه قلعه ارک نگاه داشتند و بعد از آنکه حاکم سجا
کرد که سر سیلحدار بود بلشکر رفته دست قضا بسجل حیات شهزاده در نوشت ج
و سهیلخان و اعتماد خان ششتری متوجه درگاه شده بتلاء حضرت مشر د
در همانروز سر عین الملک را در توپ رگ کرده آتش دادند چنانکه اثری از
و فرمان بجهانمطاع باسم سید تاتک تهانه دار قلعه مرحصا در شد که چشم آنقلعه
هفده نفر ملبود ند بواسطه حرامخوری که از ایشان سر زده بود بقتل آورد
جهت عبرت خلایق بدار السلطنه فرستادند سید تاتک جمع نا دولتخو
در اندرون قلعه بقطار در مقابل یکدیگر نشانیده جلادان را بکار خود م
و در یکساعت سرها از ابدان جدا کرده روانه درگاه گردانید غیاث
که در آنوقت بتخلیه خطاب چنگیزخان یافته بود تاریخ قتل عین الملک بسم
حسین یافته نظم بحمد الله که از رای کیخسرو دهر ٭ سر دشمنان سید بتدبیر یا
بهر تاریخ بریدآورد ٭ سر جور و ظلم را شمشیر اقبال ٭ حضرت صاحبقرا
جمعی که در آنمدت لوازم اخلاص و یکجهتی از ایشان سر زده بود بعطایای بیک

و نوا

ازین قبل با پایان مخصوص گردانید و علم خان از انحطاط مصطفی خان بنواحی سپهسالار
خته ده هزاری گردانید و سهیلخان را که در معرکه عین الملک از کثرت دشمن و وحشت
نیاف نشنیده وظایف جانسپاری بتقدیم رسانیده بود بخلعت و نیابت دلی منصب
زر ساخت و ازینکه دست قضا بساط نشاط در حریم فواد دوستان گسترده
ب ملال از صحیفه بال ایشان سترد و بعض حریفان دغل را پرکاله پرکاله جگر
یان آن بخت چنانکه برهان نظام شاه ثانی که خاطر بر انحطاط سراپرده دولت
بداس سرادق سلطنت این ظل الله گماشته در اسباب سعیهای بلیغ مینمود
یرت در کاخ دماغش پیچیده انگشت ندامت بدندان گرفت و بحجت و برهان
میمون العود احمد را که مرفرموده از حوالی قلعه پرنده که بعد شهزاده اسمعیل مرتبت
بنهایت ندامت و خجالت با احمدنگر مراجعت نمود آری حضرت مهیمن بیچون و صانع
فیکون تعالی و تقدس جهت اظهار آثار قدرت خویش در هر قرنی از قرون
یب و عجیب که ماورای ادراک شهسوار عقلست احداث میکند تا موجب
نبا اولو الابصار و باعث انتباه اختیار ارشود و سر انجام واقعه مذکوره
مت بوای صدق این دعوی رافع نقاب شک از چهره این معنی است چه بواسطه مخالفت
ره امرا و خروج شهزاده اسمعیل و اتفاق اکثر حکام آنطرف با وی ظهور آشوب و
فتنه در تمام ممالک محروسه و تمرد رعایا و سد ابواب دخل همگی خلایق را انجام

آن تلبیس بود بلکه از روی جزم و یقین اکثر طوایف بنی آدم صفحهٔ عکس مطا

چنین لطیفهٔ غیبی را که مکنی است بابو الفتوح و ملقبست بفتح غیبی منتظر و مترصد

که ناگاه حضرت سبحانی پردهٔ ظنون فاسده را از روی یقین برداشته آنچه د

در مخلوقات جلوه گر ساخت و فتوح متعدد را چنانکه از کلام بعد ظ

لباس وحدت پوشانیده بر قامت سلطان پاک اعتقاد دبار منت

هست مخصوصان درگاه الهی لیس حالهای بو العجب کار در نمی یابد کسی

والحق از عنفوان جلوس سلطنت تا این زمان که دیدهٔ بیاض سطور نسبه

تحریر تکحل میکرد چندان حوادث از نتق سما عشوه نما آمده است که نه

زبان را تاب و توان تکلمست و نه قلم را در سر فهم کمیت و کیفیت آنها یارای تحر

و لهذا طوامیر شرح آن در نوشته بسررشته دعا بکف می آورد هموار

عنایت سبحانی و محض حمایت یزدانی و قدرت و تقدیر و قوت بازوی تد

خیول داعنه و صولت سیوف دشته حصار شوکت اعدا زیر و زبر ما

حسام دولت روزافزون مجاری وش احداد جاری سهام انتقا

موافقت برا اهداف قلوب حسّاد کاری بالنبی العربی الهاشمی و الوصی الجلی القر

معزول شدن بهامنیه یعنی شیاطین الهند از کار ملکی و مشرف گشتن شاهنواز خان

نظام امور ملک دمال در سنهٔ ثلث و الف در عهد عدالت پناه بر ضمایر انجم نظایر هو

آگاه

ه پوشیده نماند که از بدایت حال چون ملاذ خواقین دوران پناه خواقین زمان شاهنواز خان را
یف این نسخهٔ شریفه مولف کتاب حقوق بسیار است و تحریص و تحریک
لکه تحسین و آفرین او مشغوف گشته در نوشتن وقایع سلاطین هند ساعی گشتم
سخه بدین نمط و ترتیب تا حال در هندوستان نوشته نشده بر طاق
واق روزگار بر سبیل یادگار گذاشتم هر آینه از راه سپاسداری و سگالدلی
ن دیده توسن طبیعت را از همه جهت باز آوردم و بتوضیح مجملی که از حالات و کیفیات
ان والا مکان من المهد الی اللحد پرداخته صحایف اوراق جهان را چنین زیب
نت میدهم که خواجه علاء الدین محمد شیرازی که از مشاهیر وقت خویش بود
کام و اکابر شیراز پیوسته با او طریق محبت و داد و سلوک میداشتند سه پسر
را که نیک اختر داشت خواجه معین الدین محمد خواجه سعد الدین عنایت الله
جه هدایت الله و از میان برادران خواجه سعد الدین عنایت الله بمزید فضل
انش و حسن سلوک باخلایق امتیاز تمام داشت در عنفوان شباب در پاک خطهٔ
یراز نزد افضل المتاخرین خلاصه اولاد سید المرسلین شاه فتح الله شیرازی
ل علوم متداوله خصوص علم حکمت و ریاضی که استکمال النفس بآنهاست اشتغال نموده
د زمانی بر آمد جمهور طلبه فارس گرد دید شمایم نتایج طبع سلیمش مانند روایح گلهای طری
زیدن نسیم سحری بمشام دوستان و عزیزان رسید نسایم مکارم اخلاقش چون هوای بهار

برحواشی ریاض خواطر جهانبانان وزید خامه گوهرنثارش عقود دقایق و
و الفاظ گهربارش جواهر گوش معانی لوح خاطر خطیرش محل نقوش
و اصول و صحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار علوم معقول و منقول نظم
فضل از کلک تو حل ٭ گشته بفنون علم در دهر مثل ٭ طبع تو در
کامل ٭ ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل ٭ و در آن وقت که علی عاد
گرامیمند مصحوب دوم معتبر بشیراز فرستاده از شاه فتح الله التماس قدو
خواجه سعد الدین عنایت الله بمقتضای قل سیروا فی الارض بر قائمه
فضل و کمال از راه دریا بجمعیت موفور بدار السلطنه بیجاپور تشریف
فرمود و آنجا و در انتفرج کرده و معظم بلاد هندوستان را مانند
و مندو و اجین و اکره و دهلی و لاهور سیر نموده بر طبق مضمون العود احمد
و تبرکات هندوستان بشیراز رفته با وسپس از مدتی بموجب آیه
و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذار
و طواف روضه مقدس رسول انام و زیارت مرقد ائمه کرام علیه
شده از بلده فاخره شیراز قرین حشمت و اعزاز قدم از سر ساخته
سرمایه حصول مرادات دانسته بطرف حجاز شتافت در اثنای
طلب حج ان بدار السلام بغداد رسید بشرف طواف روضه مرقد آسمان

...ام محمد تقی مشرف گشته بسامره شتافت و بشرف زیارت عتبه کعبه مرتبه امام علی نقی و امام
...ام حسن عسکری استسعاد یافته و سکنهٔ آنجا را بانعام و احسان مسرور الخاطر
...را نجا بمساعدت بخت فیروز بکربلای معلی رسیده و بزیارت مشهد معطر ساحت
...قدس جنت آسای ابا عبد الله الحسین مشرف گردیده روی نیاز بر آن خاک پاک سوده
...ان مناجات عرض حاجات کرده و از روحانیت سید الشهدا علیه التحیة و الثنا
...مداد نموده مجاوران روضهٔ بهشت نشان را بانعام و صلات موفور خوشدل و مسرور کرده
...چنین در نجف اشرف بتقبیل آستان قدس منزلت و تنسیم تراب عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا
...و صفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجائب و مظهر الغرائب امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب
...علی بن ابی طالب علیه السلام مستسعد گردیده آداب طواف آن روضه عرش
...اطاف بجای آورده و در آن حریم واجب الاعزاز که قبلهٔ اهل راز و سجده گاه
...ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین عجز نهاده و مراد دین و دنیا مسألت نموده
...و آلنان سده سدره مرتبت را نیز باصناف نجف و هدایا مبتهج و مشغول
...فت آنگاه بهمراهی بخت بیدار بمکهٔ معظمه زاد الله تعالی شرفا و تعظیما رسیده
...ارکان اخلاص میان جان بسته از روی صدق و صفا لوازم سعی گذاردن در
...اسلام بظهور رسانید و برفاقت کاروان سعادت بمدینه طیبه فیه شرایط
...زیارت روضه مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر وجه اتم و احسن بجا آورده

در پناه ایزد چون سالک مسالک مراجعت گشته بیلده فاخره شیراز

وبس از اندک زمانی که اوقات عزیز را بعیش وعشرت گذرانید خا

سروش آسمانی راغب تفرج بلاد هندوستان شده ومضمون

فتوکل علی الله بتقدیم رسانیده در سنه سبع وتسعمایه برفاقت

شاعر وخواجه عنایت الله اردستانی المدعو بسعدا از راه بندر جرون

توفیق نشسته به بندر چیول رسید وچون چندی در منزهات دلکش آنجا

افاضل واعالی ومعاشرت خلال وعزیزان اوقات فرخنده

گذرانید بدلالت قاید دولت واقبال وراهنمونی کوکب بخت واجا

بتاریخ نهصد ونود وهشت بدار السلطنه بیجاپور آمده در ایام و

دلاور خان بشرف دریافت ملازمت سلطان صاحبقران مستسعد گ

وبر اماثل واقران رایت تفوق افراشته از عنایت بعنایت شهنشاه

ابو المظفر ابراهیم عادلشاه بخطاب عنایت خان مسرور عالی مناصب احتد

یافت وبعد از معزول شدن دلاور خان مراتب فضل وکمال او یوما فیوما

انور خاقان عدالت گستر پرتو انداخت ساعت بساعت مرتبه او زیاد

از ندیمان مجلس همایون ومقربان درگاه گردید وچنانکه سابقا مرقو

از تن رقم گردید در اواخر سنه الف هجری بعنوان ایلچیگری وابقا

وشا

...ستن قلعه مستحدث نزد برهانشاه که در سرحد عدالت پناه اقامت داشت بسر لف
...یف فرموده و جمیع مقاصد چنانچه مرکوز خاطر عالم پناه بود بساو پرداخته دشمن گداز
...و نعمت نواز بیلده فاخره بیجاپور معاودت فرمود آنخدمات شایسته پسندیده طبع
...کل پسند حضرت سلیمانی گشته رایت قدر و مرتبت او رفیع تر گردید و در اوایل
سنه اثنی و الف جهت سرانجام مهام سلطنت و پیغام بعض اسرار بادشاهی
...ر الخلافه حیدرآباد مشهور بهاگنگر نزد محمد قلی قطبشاه رفت و لوازم منصب العدر
...غ و جهی احسن صورتی بجای آورده و سعی که داشت گذرانیده از انجا نیز مقضی المرام
...ر السرور بیجاپور مراجعت نمود و دران وقت که آتش فتنه بلکون اشتعال شده بنا داده
...بعیل علم مخالفت افراشته و عین الملک کنعانی با و دم از مصادقت زده بسیاری
...ردم حوالی و حواشی آنحضرت نیز پنهانی با شاهزاده ابواب مجالست مفتوح ساخته
...ب سلطنت او گردیدند هر آینه آن بزرگوار پروانه صفت گرد شمع جمال عالم آرا
...شاه سکندر بارگاه بر آمده خواب و آرام بر کنار نهاد و گاه و بیگاه بلوازم
...ر و بیداری و هشیاری پرداخته وقت بوقت عندلیب آسا ملازم گل بوستان
...طنت و اجلال گردید و از احوال سکنه ولایت هم غافل نگشته بنور عقل و فراست
...ت دوست و دشمن را تمیز میکرد و هرگاه از افعال و اعمالش روایح مخالصت و دولتخواهی
...بام میرسید بعضی غرمان فرمای اقلیم دکن رسانیده سرش باوج کیوان میرسانید.

و هر گاه از اطوار و کردارش بوی مخالفت و دورنگی می شنید منکوب
سلطان ساخته بجز او نیز را اختصاص می بخشید و در آن ایام مولف
فصاحت انتساب را که بقلت بضاعت معترف است و بجز تحف اخلا
سری دست آویزی ندارد بمحض عنایت و ذره پروری بمجلس اقدس اعلی
برده دوست نوازی فرموده و در همان مجلس کتاب تاریخ و کتاب روضة ال
غایت نفاست داشت بمجلس خود بخشیده فرمان داد که واقعات باد
ممالک هندوستان علیحده در یک جلد بعبارت واضح شایان ایز
نشان همچنین نوشته است ملک نظام الدین احمد بخشی و آن نیز در کمال ا
و تحقیق حالات و کیفیات سلاطین دکن و غیره کما هو حقه بجای نیاو
باید که تو قلم و از کمر خدمت بر میان جان بسته در تالیف کتاب موصو
کذا و کذا خود را معاف نداری و سوانح و قضایای عهد همایون پا
از تکلیفات منشیان و کذب و بهتان سخنوران عاری و بری باشد تحر
و این داعی سر خدمت بر زمین عبودیت نهاده در همان هفته جز
مشتمل بر بعضی وقایع آن پادشاه نوشته نخست بنظر مقرب الحضرت
شاهنواز خان گذرانیده و بعد از آنکه بنظر اصلاح آن خداوند مشرف گر
مطالعه حضرت جهانبانی رسانیده بحسن قبول مقرون گردید الغرض بعد

153

شده و قطع و فصل آن مهمات خاطر خورشید مآثر و ضمیر دریا مقاطر حضرت سلیمانی
ن مصروف گشت که جمعی از بهامنه را که بزرگان آگاه ایشان از شیاطین الهند
بینند بنابر رجوع خدمت کار ملکی که در آن مدت بایشان تعلق داشت محروم سازند
ز شر ایشان ایمن گشته زمام مهام ملک و سلطنت را بدست صاحب کیاستی نهند
رتق و فتق و قبض و بسط امور سرکار برای رزین و فکر دوربین او سرانجام پذیرد
عقدهای مشکله بسر انگشت تدبیرش گشاده هر خللی که از حوادث ایام متصور باشد
ن از وقوع علاج آن نماید **نظم** بود خاطر بفروغ ایمنی که باشد پایه کشور
ستانی ٭ گهی شمشیر ارباب جلادت ٭ گهی تدبیر ارباب سعادت ٭ توان ملک جهان را
بتسخیر ٭ شجاع رای هم عالم افروزست ٭ چه خوش گفت آن هنردان سخنور ٭
و دش کلک مشکین روح پرور ٭ بشمشیری یکی تا صد توان کشت ٭ برای لشکری
ملکی پشت ٭ بعد از امعان نظر قامت قابلیت شاهنواز خان را شایسته خلعت
منصب جلیل القدر دانسته در سنه ثلث و الف در روز کیج نوروز عالم افروز
از میمنت و سعادت از و کسب میمنت نمود آن آصف جم اقتدار را بتفویض منصب کار
که معظم مناصب آن دولتخانه است سرافرازی بخشید و پایه قدر و منزلت
ذروه لامکان رسانیده جزوی و کلی مهام رعیت و سپاه و محافظت مال
باه برای رزین و فکر دوربین او مفوض ساخت و بمیامن سعی و توفیقات ربانی

وتوجه والتفات اعلی حضرت سلیمانی آنخان فلک جناب بنوعی متصدی آنمنصب جلیل

شد که روز بروز از نسایم اخلاق سلیم و طبع مستقیمش گلزار مملکت طراو

ونضارت بی اندازه بهم رسانیده اقلیم هند لقب همیشه بهار یافت قطعه کاردوا

بساخت که نیست جز که در زلف شب پیشانی ملکی میکنند نه سیطا

تکلف و سخنوری که از تاثیر گردش سپهر سنگدل جفا کار و بدمهری زمانه خو

با دلی چون آبگینه شکسته دست امید در دامن عطوفت و شفقت او مستحکم ساخته

دل در برش گرفته مانند جان با هزار نازش پرورد و هر که از تنگ چشمی د

چون جنار تهی از درم و دینار در دولت سرای او قدم نهاد چون نسیم صبح

عزیزش داشته مثل گل دامنی پر از زر خ باز گردانید همچنین ملاطفت صبا

و بدانه احسان مرغ دلها بدام کشیده بجلادت گفتار و محاسن کردار از امثال

واقران مستثنی و ممتاز و بمزیت فراست و کاردانی مخصوص و از افراز مجلس عشرتش

زیب و زینت یافته که سپهر پیر با هزاران دیده چشم بنظاره آن گشاده و

زواهر انجم که سالها در جیب محافظت زمانه است که طبق سیمین ماه نثار مجلس

گردیده طوبی و شمشاد پیش قامت آن سرو بوستان خوبی خجل و شرمنده و

و ماه نزد اشعه جمال عالم آرایش سر در پیش و منفعل صفای آینه نور گسته

که اگر عکس صورت خویش در آینه بیند عکس آن در آینه عکس عارض در رخسار

آینه

باشد میخواستم که عکس جمالش کنم ولیک یادش ز حد بیرون و سخن در دهان
مجاوران خاک پایش توتیا کردار در چشم کشند و مسافران نسایم مکارم اخلاقش
آسیا از ملکی بملکی برند بزرگان بهر سر در ربقه اطاعتش آورند و متکبران اعصار
بندگی او بر جبین نهادند نیکبخت شخصی که سر عزت نثار نعل شبدیزش نماید بدبخت
نقد جان فدای خاک درش نسازد اقبال در درگاهش بپای ادب استاده
الت رقصان و دست افشان سر بر آستان نهاده سپهر سرکش کمر خدمتش بر میان
نه کینه ور ورق بیداد با آب وفاق شسته اجرام فلکی مطیع و همراه
س سماوی موافق و دمساز از نازنینان پری رخسار متمتع و برخوردار
سرو قد الله له عذار محظوظ و بهره بردار سخن مختصر اوصاف مرضیه اش بیش از انست
مدس عقل را احصای عشر عشیرش دست دهد و خصال پسندیده اش زیاده از انست که
ور اندیشش تصور آن کردن افراز و مناسب آنکه عنان کلک گوهر بار بجای قلم را از بادیه
ثنا منعطف ساخته در میدان بعضی از ماثر خان جوان بخت جولان دهیم و شمه
از جاه و جلالش بر طاق رواق زمانه ثبت نمائیم چون آنجناب بمسند منطبط
لی رسیده بود برین دستت که در آن امر کوشد پس هر روز رقعه های
لی را که منهیان اطراف جهت اعلام حالات امر سول درگاه میگردانیدند
ها بپیش برده بنوعی می نمود که حضرت یکسطر و دو سطر از ان میخواندند تا آنکه تاریخ

درانکه فرصتی سواد حضرت سلیمانی روشن گشته کار بجائی رسید که خط آمد
بی تعلیم میخواند آنگاه تقریبات انگیخته کتب نظم و نثر در مجلس و جای
تا آنها را نیز مطالعه کرده یکبار فارسی خوان گردید و بنوعی فارسی را خو
بهندوستان متکلم نمیشد مجلس نمیتوانست فهمید که غیر از فارسی بز
آشنائی دارد اما آن خان والامکان با وجود این استادی چون در اکثر مه
از آنحضرت تعلیمها می یافت بشاگردی و اعتراف نموده بتاریخ
در قطعه یاقوت که قیمتش با محصول یکساله اقالیم سبعه برابر توان
این عبارت نقش کرد شاگرد ابراهیم عادل شاه شاهنوازخان
نگین انگشتری ساخته چون بنظر اقدس اعلی در آورد بدست همایون
مبارک آنجناب داده در آنروز خطاب عنایتخان بخطاب مستطاب
مبدل گردانید و باین اسم خسروانه و عواطف بادشاهانه سر
پناه اعاظم و اکابر گردیده ایوان جلالش با قبهٔ چرخ اخضر دعوی هم

قطعه

نظام ملک و ملل شاهنوازخان که نکرد ٭ ز سمت خود حرکت بی رضای
اجرام ٭ بسان حاکم معزول امر تقدیر ٭ نشسته تا برسد از نفاذ او
ز عزم و حزم تو در طبع آسمان و زمین ٭ نهاده بانی اندیشه جنبش و آرام
چو تقویم کهنه گردد حشو ٭ کشد اگر قلمت خط نسخ بر احکام ٭ بوستان

... ر با عیان ضایت نکرده استشمام • کمال خویش فزایند بمراتب تو •
بند انجم افلاک اکر ترا اکرام • وکر در ابروی کین جبین درافکند قلمت •
بام همچو کشف سر فرو برده بنیام • ز دایه کرمت آسمان چو طفل لجوج •
شول تمنا همیکند ابرام • و در همانزمان سلطان اوان بر زبان الهام بیان
رد که همگی همت پادشاهانه مصروف آنست که چون من جمیع الوجوه
ب باصلبت باعتبار منزل که خلد از تماشای آن سر فخار برافرازد طرح نموده
ام رسانی خان والامرتبت زبان ثنا و دعای پادشاه عنایت گستر گشاده
طاعت زمین انقیاد گذاشت و بمعماری دولت روزافزون قصر
شکاهی بنیاد نهاد که مهندس روزگار با آنکه معمار عالم کون و فساد است متکفل
عمارتی در معموره ربع مسکون و در زیر سقف بوقلمون نساخته و نپرداخته ارتفاع عشر
نه که بپایمردی وهم و اندیشه عروج بر معارجش از قبیل ممتنعات نسبت و شیاطین را
بیم ناوک و سنان پاسبانش بر امون آسمان گشتن از جمله محالات از لطافت
فضای آن منزل فردوس آسا حوران بهشت کراهوس دنیا در و غلمان رضوان
وای آن مکان جنت سرشت بیتاب و مضطرب اشعه شمسه اش خورشید ضیا
و غرفات فاتش مطالع شمس و قمر • نظم • آسایش قصر ازین خوبتر توان افکند
دست همت آن ضمیر کامران افکند • علو کنگره او بغایتی نرسید که

آسمان را از چشم اختران افکند ٭ شب سیاه فروغ بیاض دیوارش ٭ نمود بد

٭ چو خشت عرصه او داشت رنگ فیروزه ٭ فلک بمغلطه خود را در آن م

ستاره‌های فلک جمله آفتاب شدند ٭ چو شمسه‌هایش اشعه بر آسمان افکند

که اقبال باز گرد درش ٭ سعادت آمد خود را بر آستان افکند ٭ طرح آن عمارت

لطایف نگار گردید بر این نهج است چهار دیوار دارد که ضلع او قریب چهار صد گز بر ع

شمال و دو دروازه گشاده میشود یکی دروازه ایست بغایت بزرگی واقع است بج

که مشهور است بازار شاهی و از خانها بر آن میشود و دروازه دیگر واقعست نزدیک جا

دریا با دستانها و بالای این دروازه عمارتیست مثمن مسمی بنو رس بهشت اندرون و

مطالع ساخته نقاشان چیره دست صورتهای غریب بر آن کشیده اند مردمی که بدار الا

تردد مینمایند اول بتماشای آن مشغول گردیده واله و شیدای صورتها مید

بتکلیف و زجر طبیعت از آنجا قدم پیشتر میگذارند اکثر اوقات نوابان در

که مشرف است اکثر عمارات بیجاپور بزم عشرت آراسته مردم اهل صحبت طر

فیض بخش او اختصاص مییابند و شراب عیش سرور و حضور نوش کرده علی

ستم پیشه داد لهو و لعب میدهند و در وسط حقیقی آنجا چهار دیوار عمارتیست د

ارتفاع مشتمل بر ایوان طولانی که هر طرف آن حجره‌هاست و انیص

و عقبش طنبیست در نهایت زیبائی و طنبی صفه ایست رو بجنوب و

ه و فعست و در دو جانب دیگر از طنبی که عبارت از شرقی و غربی باشد نیز ابوابهاست
پشت بام اینعمارت که مرقوم گشت عمارات عالیه ساخته و پرداخته شده است
کرا اشرف وج بر آن روزی که در تمامت سواد بلده بیجاپور و بساطین و مرغزار
ف شهر منظور نظرش خواهد گشت و پیش ایوان شمالی چبوتره ایست در غایت وسعت
ح و سنگ و در وسط حقیقی آن حوضیست کوثر مثال و اطراف آن باغیست
وس تمثال و در و دیوار اینعمارت و عمارات دیگر که در آن محوطه واقع است
اری صفائی شیرازی که مردیست اهل و بهمه حیثیت آراسته بطرز عمارات
بن بهشت مصور و منقش اند بنوعی که لطافت اشکال و غرایب تمثال خال
مال بر عارض نگارخانه چین نهاده و رخسار پری خال خلخال را در خوی خجالت
نده در روح بخشی و فیض گستری قلم نسخ بر کارنامه مانی و نقش آذری کشیده
شدند و خون بیاد داده **نظم** نصاد براو دهشت صنع مانی ❀ تماثیل او حیرت آزری
ی ذره همه صورت گلشن و شکل بستان ❀ در آنمنزل روح پرور مصور بود بوی
م گنجینه است این منقش در و شکل هر هفت کشور ❀ از هر گوشه آن آسمان
خورشید تابان و از هر کناره آن فلک ناهید و کیوان نمایان **بیت** تجلی شد از
ن روشناس ❀ فروغش نگنجد بجیب قیاس ❀ اگر خیمه بیرون زند نور او ❀ شود دشت
وادی طور او ❀ بهر گوشه سینه دارد نهان ❀ مه و آفتاب آسمان و اسمان ❀ و باغ

و بستان کی در اطراف آنکاخ و ایوان واقعست بوستان گل و ریحان در گلـ
کداشته و چمن چمن سبزه و شکوفه در نظر صاحب نظران جلوه داده شمیم عنبر
چون شمامه عنبر تر عطر گستر و روایح نسترن و نسرینش چون انفاس عیسوی جا
درختان نورستش در لطافت و خوبی چون شاخ سدره و طوبی و نا
نهالان نوخیزش چون سهی قدان در کرشمه و محبوبی صفیر مرغان خوش الحان
از حنجره داودی خبر داده و لطافت آب و آتش دجله دجله اشک
از دیده جیحون گشاده اشجار میوه دارش از کثرت اثمار چون پیران پشت
گلهای آتشینش چون آتش وادی ایمن از شجر دمیده و خوشه انگور
آهن بر فراز تاک مانند پروین از طارم افلاک آویخته و انجیر دلبند بر
دست صانع تقدیر بر طبق والتین نهاده چون کوزه نبات و شیشه
انگیخته گوی زرین نارنج از میان گنبد سبز گوی مهر انور از سپهر
و حقه زرنگار ترنج در طاق شبکهای اوراق اشجار ربا داز آتش
نظم خاکش از بوی خوش عنبر سرشت ٭ میوهایش چو میوهای بهشت
میوه دارانش از برومندی ٭ کرده بر خاک سجده پیوندی ٭ میو
چو میوهای بهشت ٭ میوه دارانش از برومندی ٭ کرده بر خاک سـ
میوهایش برون ز اندازه ٭ جان از و تازه او چو جان تازه ٭ تاک ا

ه ، دیده در حکم خود سپید و سیاه ، شاخ نارنج برگ تازه ترنج ، نخل بندی نشاده
ترنج آب در زیر سبزه های جوی آن ، سبزه بر گرد آبهای وان ، همه دل بود چون مینا یک
ل بود بی مینا خاک ، گل چنبه اش در نوربخشی از خورشید نور تاج گرفته و نا شگفته سحیه
رکشی از جمشید تاج ستانده گل بکر و هش از میان برگ اخضر ید بیضا از جیب موسی
ه و گل جا سوتش ابره فلک را از عکس خویش گونه شفق داده و از امارات
الی ر عمارت اکه چون آن منزل جنت مرتبت ساخته و پرداخته گردید بتاریخ بیست
سیوم ماه ربیع الثانی سنه عشر و الف از مطلع امید خان کیوان ایوان
عا نژاد سعادتمند ارجمند موسوم بمرزا علاء الدوله طلوع نمود و حسن عالی
یافته اکابر و اشراف بدو فاخره بجا آورده لوازم تهنیت و مبارکباد بظهور رسانیدند
لپذیر مولانا فهمی که مداح خان والا مکانست در آنوقت قصیده در سلک
شیده گذرانید که چند بیت از آن اینست نظم ز خانه تازه نهالی بباغ جان
که آن نهال ثمر کام باغبان آورد ، شکفته روی این گل جهان افروز
این گل عشرت بیوستان آورد ، قمر میزان جا داشت کین ستاره سعید
رخ برج خدایگان آورد ، هزار و ده بود از سال هجرت نبوی ، حسین حساب
حساب دان آورد ، که در کنار حیات ابد لطیفه غیب ، علاء الدوله بن شهنواز خان آورد
مسافری دیگ جلال و جاه رسید ، که بخت و دولت از بهار مغان

ز بهر آنکه طالع همایونش ؛ مهندس فلکی کلک در بنان آورد ؛ درج حرکات
ز بهر طالع این فخر دودمان آورد ؛ نجوم طالعش از اقتضای بخت بلند
در خاطر آنچنان آورد ؛ که صد درج اثر دولت ابد پیوند ؛ بگمان مطلع اند
آورد ؛ و از همه خوشتر و مبارکتر آنکه چون چند روزی از این مولود مسعود
عدالت پناه در مقام تربیت خانم معز الیه بود جهت تهنیت قدوم
فرمود که بمنزل بهشت آسا تشریف آورد و پایه قدر و منزلت شا
با علی علیین رسانید و جناب خانی برین معنی روح افزا مطلع گشته در
ضیافت و پیشکش و پای انداز شده در تهیه جشن و طوی بزرگ گرد
عطارد فطنت ارسطو طبیعت و فراشان قضا قوت قدر قدرت بار
صحبت و پیراستن مجلس عشرت مشغول شده صحن آن عمارت جهان نگار را
سندس و استبرق آراستند و شامیانه و مندب که در رفعت و صف
اطلس نه تو را زیر پیراستند و در آن ساعت که آفتاب عالمتاب یعنی سلطا
از نشیمن گاه خاص بر سکان سعادت که قرین بساط سلطانیست سوار گشته
بیت الشرف گردید شاهنواز خان در گستردن پای انداز شده از
اول قلعه تا کنار صفه نور بهشت عرض شش گز شرعی زربفت
مصری و دیبای ششتری و مخمل فرنگی و اساولی گجراتی و دیگر اقسا

زا بسرخ و زرد مانند بهار بیار رست و دو طرف بازار که مشهور آست
بازار شاهنواز خان بنوعی آئین بندی فرمود که کوچک و بزرگ شهر بیجاپور
ح و تماشای آمده مردم کهن سال که نزدیک بعمر طبعی رسیده بودند
مشاهده آن انگشت تعجب بدندان گرفته اعتراف نمودند که در مدت صد سال
ن آئین بندی که رشک نگارخانه چین است در بیجاپور واقع نشده و حضرت سلیمانی
ن بیازار در آمد ملازمان و مقربان چندرا که در پیش و اطراف سکاسن
تند از پیش نظر دور نمود و در کمال تانی و آهستگی دو طرف آن بازار را
باکرده و جمیع خصوصیات بنظر آورده چون بمنزل خان آسمان آستان رسید
ن سکاسن را نگاهداشته قریب یکساعت بخوبی تبصا و پردهای بیز
ان پیش درگاه مشغول گشت و بعد از آن متوجه عمارت نورس بهشت
ه چون از نظاره آن فضای طبیعت لاله زار گشت و در آنجا شاه جمجاه
بساط طرب اشارت فرموده پیشکاران ماه سیما بساط نشاط انبساط
پری رخان چین و چگل با قسام حلی زیب و زینت داده مجمرهای بخور بعطر
رند و ساقیان عذار از جامهای شراب و رس گلگون طرب را نضارت بخشیده
یان خوش آواز نغمه و سرود نوبها مجلس را لطافت دیگر دادند نظم
آینده بزمی چو رخسار نگار زمینش چلی هندرویی نگار هوایش طراوت ده چرخ

زمینش بساط افلکن بیغمی ٭ عشرت جنان ٭ که آیینه از عکس نازک تنان ٭

زمان کرده بسط ح مجلس کشید ٭ ترتیب آن بزم بزمی ندید ٭ آنگاه بیارد

بعضی از امرا و مقربان و مجلسیان و شاعران مانند اخلاص خان و یاقو

و شرزه خان و حمید خان و میر سعدی اردستانی و مولانا ملک قمی و مو

ترشیزی و مولانا حیدر کاشی که مثال واجب الامتثال صادر گشته جمع

آنجماعت را که ارباب سعادت عبارت از ایشانست بار روضه ارم ن

نظم منادی جمع کرده همگنان را ٭ برون کرده نامحرمان را ٭ ادب ورند

٭ ز مخصوصان و نزدیکان تهی چند ٭ و همگنان بعد از ادای دعا و ثنای شهنشا

و زمین خدمت بوسیده بر اطراف مجلس ارم نظیر ایستادند و مولانا ملک

و مولانا ظهوری قصاید غرا و انواع شعر دیگر که مناسب وقت بود گذرانید بخ

و آفرین شهنشاه جم تمکین اختصاص یافتند و خوانسالاران چابکدست و نیکا

پاکیزه اطوار هر ساعت مایدهای نگارنگ و ظروف نقره کار مملو از اغ

خوشگوار و فواکه و نقل پیشما حاضر گردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعا

بجام مدام نواب شاهنواز خان لایق قدر شهنشاه و فراخور اخلاص و بندگی خ

بر اسپان تازی و اقمشه رومی و شامی و غلامان حبشی و گرجی و دکنی جمیع مقربان و ا

درگاه را بتشریفات شایسته رنگین ساخت و چون بساط جشن و طوی

کن

ت شاه فریدون حشمت قابلیت خان والا مکان را کرّه بعد اخری بخلعت خاص
ته سکنو رسن هزار هون نقد و دو تیک مرصع گرانمایه و چند سر اسپ تازی
رش فرمود و ولایت جبلون که از مضافات بندر دابهست و مشتملست بر چهل قریه
ما فه جاگیر قدیم او نموده بدولت و اقبال بجانب دار الدماه توجه فرمود
ناص و عام از مشاهده منزل آصف جم قدر و آداب مجلس داری آنخان والا مقام
نت حیرت بدندان گرفتند و بساط انصاف گسترده و رقم مسلمی بر الحاح آن کشیده
یاده مکابره و عناد اجتناب و بنا بر آنکه پیش از پیش حرف ادراک نواب خان
یبی مع کور گشت بر ذمت همت خامه سخن گذار واجب گردید که شمه از احوال
ان نیز بیان نماید خواجه معین الدین که بزرگترین برادران بود و بفصاحت بیان
اقت لسان و لوازم شفقت و مهربانی امتیاز تمام داشت بعد از آنکه تقرب یافتن
هنوا زخان بخدمت سلطان زمان باندک مدتی از شیراز به بیجاپور آمد و بمجلس
رت مشرف شد و منظور نظر تربیت دیده باقطاع لایق اختصاص یافت
سمان در اواخر سنه احدی الف از جهان ناپایدار درگذشت و در حین نزع
ن مسود این اوراق چون به بالین وی حاضر شد یاد بعضی از مجلسهای انس کرده
بت میخواند بیت که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست ✿ نه که در آخر
ست بندامت بر خاست ✿ و بعد از آنکه بتجهیز و تکفین وی مشغول گشتیم با آنکه

موسم برسات نبود ناگاه سحاب رحمت بهم رسید و بموافقت اصحاب تع

طوفان باران عیان ساخت **بیت** برآمد ابری ز دریای اندوه ؛ فر

سیل از کوه تا کوه ؛ و فرزندان ارجمند او محمد ظریف که چهار ساله

منظور نظر شفقت بادشاه گردید و بی تغیر و تبدیل اقطاع پدر اخذ

یافت و در حجر عطوفت عم بزرگوار پرورش یافته و کسب کمالات نم

از اهل سعادت گردید و خواجه هدایت الله که کوچکترین نواب خانی بود

خواجه معین الدین محمد شنیده از شیراز متوجه کرد گردید و ملاقات نو

مستسعد گشته لوازم عزا پرسی بجای آورده و در سال دیگر دو

و مقضی المرام باز بشیراز معاودت نمود چون از جانب خان سعادت ن

بتعمیر مسجد نو که شیراز که مندرس شده بود مامور بود الآن در آن بلد با

دارد و هر سال مبلغ کرامند از سرکار نواب خان جهت خرج مسجد مذکو

بیجاپور بشیراز میرود امید که هر متاع شریف که مشتری طبقات بر

عناصر بخریداری وی خیزد و هر جوهر نفیس که مبصر عالم کون ارکان در

موالید ریز و لیل و نهار آن خان خدا خوان خداشناس گشته آسیب و گزند

از عین الکمال بحشمت و اقبالش مرساد **مقدمه شهادت یافتن ابراهیم قطب**

و نما لک شتن سپاه عدالت پناه مدالله ظلال جلاله

...یته که ازین دودمان رفیع الشان نوبت خلافت و جهانداری بشهریاری
...شوکتی عدالت قرینی رسید که قوایم ارکانش بصنعت کانهم بنیان مرصوص
...ومیت و چهار بالش سلطنت و تاجداری بسلطان عظمت آئین واصل شده
...رگاه عرش اشتباهش بمنقبت ومن دخله کان آمنا منصوص صورت هر مامول
...ستند خیالش بر صفحه خاطر گشته قبل از آنکه بر بیداء بصور بسر حد اظهار رسید
...بسرعت از ظلمت خفا بصحرای ظهور خرامد و تشریف موهبت که در صحائف
...خزاین السموات بسمت ادخار نافذ قامت اقبالش هر روز باکتساب
...ن مشرف کردد و ملهچه اعلام ظفر اعلامش کانها کوکب دری بو قدمن شجرة
...ارکه بر هر دیار که پرتو انداخته روزکار ظلمانی متوطنانش منور گشته و صحیفه
...نام فیروزی انجامش که مصداق یکاد سنا برقه یذهب بالابصار است
...رمقام که از نیام انتقام بیرون آمده سرهای مخالفان کوی میدان کرد دیده آوازه
...ن سطوت او باکناف مشرقین واصل و صیت کشورستانی و عدوکشی باطراف
...قین متواصل هر که از تند باد قهرش از مرکب مراد افتاده دیگر پایش
...بکاب مرام نرسیده و هر که از حلقه اطاعتش سر پیچیده در بادیه هلاک مدفت تیر
...ت گردیده دلیل بر تحقیق اینمعنی و برهان بر تصدیق این دعوی واقعه ارکان دولت
...هیم نظام شاه بن برهان نظام شاه است که تفصیل آن امشاطه کلک شیرین کار

برچهره عروس روزگار می نگارد وشمه از اقبال شاهجهان در نظر جهانیان
مرقوم خامه زرنگار میگرداند که چون بادشاه جهان مطاع حصار بلگ
از قبضه تقلب سرکشان بی فکر برآورده همت بر دفع معاندان دول
گماشته بعضی از امرای درگاه را که سر از گریبان از منصب ایالت
معزول و محبوس گردانیده خاطر از دزد خانگی و آتش آستین جمع فر
از حرکات و سکنات برهان نظام شاه غبار کلفت بر حاشیه ضمیر انور خد
اعلی راه یافته بود همواره هیولای تلافی و انتقام که از شیم مرضیه
صاحب تمکین است گرد خیالش میگردید اما مماهات و اغماض نیز که از
سلاطین عالیمقدار است مانع فیضان صورت بر مادة الضمیر میشید و نمی
که ماده فتنه و فساد هیجان نموده سنگ و با بظهور رسد که ناگاه
این احوال برهان شاه در فترت شهزاده سنگ جفا بر شیشه عهد و پیما
خورد و بشکست که اصلا قابلیت اصلاح نماند چه که چون خبر خروج شا
باحمدنگر رسید بقصد اعانت او لشکر گرد آورده بتعجیل روانه بلگوان شد
قلعه برنده خبر کشته شدن عین الملک و گرفتاری شهزاده شنیده
خود پشیمان شده و پس سر خاریده باحمدنگر رفت و چون در آن فترت قلد
که علی عادلشاه بمیامن اخلاص مصطفی خان از دستانی مسخر کر

ره دیوان عادلشاه بیرون رفته تصرف کفار کرناتک درآمد هر آینه رای بیجانگر
بوقت بلکنده را دار الملک ساخته بود با خود جزم یقین کرد که عدالت شاه
بر خاش آمده لشکر بانجدود خواهد فرستاد و از ممر قلعه جندر کوبی که یکی از
ای کس فته است بولایت او نیز آسیب خواهد رسید بنابران محزون و ملول بود
ید و غالب شاه پسر عین الملک که از کشته شدن او از معرکه گریخته پناه با او آورده
علاج این منحصر است بر آنکه با برهانشاه والی احمدنگر اتفاق نموده شما
بطرف او از ان طرف کجی از قلاع و ممالک عادلشاه متصرف شوید
ف در استیلای او شده خاطر از انجانب مطمین کرد در رای بلکنده اگر نوشت
نهست که عنقریب مضرب خیام او بسلاطین و حکام اطراف دکن برسد
ن باب فکر بر اصل نمایند و کاری کنند که ازین اندیشه فراغ حاصل آید
نشاه که مشتاق چنین صحبت بود در آن امر همداستان شده قرار داد
مراح قلعه بیکاپور را متصرف شود و خود
شولاپور و شاه درک را حوزه تسخیر در آورد پس مقدمات سابق مثل
تن و شکستن قلعه میکلبره و از حوالی برنده بی نیل مقصود در کمال الفعال
یکر مراجعت کردن فراموش مطلق کرده باز در مقام لشکرکشی شد و مصمم تصحیح ان
سالار ساخته در غره ماه جمادی الاول سنه ثلث و الف با موازی

۱۰ ده دوازده هزار سوار مستعد و مکمل در صوبه ممالک عالم پناه نامزد فرمود
سرحد را بجاروب تاخت و تاراج رفته شاهدرک و شولاپور مفتوح
و پلکنده را نیز فرصت شده بعضی از قلاع سرحد کرناتک از تصرف گماشتگان
صاحبقران بیرون آورد **مصرع** زهی تصور باطل زهی خیال محال * م
و سایر امرای نظام شاه بعد از طی مسافت چون بظاهر قلعه پیوندد
و معلوم کردند که هنوز رای بیجانگر از بیم آتش غضب بادشاه عدالت گستر
بیرون نگذاشته است اندیشه ناک گردیده در همان مقام توقف نمود
قراول و تاراجیان لشکر ایشان بنواحی قصبات سرحد تاخت برده
و تشویش رسانیدند و پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور عدالت پناه تا
سرحد فرمان واجب الاذعان در باب تادیب و گوشمال مخالفان صادر گشته
در همان چند روز اذبک بهادر که در جنب امرای نظام شاهیه جاد
جرأت پیش گذاشته درون ولایت عدالت پناه علم جسارت ا
از دست برد امرای عادل شاهیه شربت هلاک چشیده رعب و هراس
بر ضمایر سایر نظام شاهیه غالب گشت و انجالت بمتوطنان بلاد
نیز سرایت کرده در اواخر ماه جمادی الثانی از کمال غضب اعراض میرزا
برهان نظامشاه از منهاج اعتدال منحرف شده تیغ عارض

ت در نهم رجب المرجب آنمرض منجر بانسهال خونی گردیده از انتشار اینخبر
ید شی عظیم در لشکر او که نزدیک قلعه پرنده نزول نموده بودند پدید آمد
علاصخان حبشی زاده که از جمله غلامان نظام شاهیه بود در آنمعسکر بزرگتر و صاحب شوکت تر
و کستی نمود با جمیع امرای حبشی و دکنی اتفاق نموده و سر از گریبان کینه و نفاق بر آورده
است که بطریق زمان جمالی خان بنا بر عداوت جبلی بقتل و غارت تفضلخان و سایر غریبان
اخته اثری از آثار ایشان نگذارد درین اثنا امرای غریب بر کید و مکر
نذر او واقف شده باتفاق ابنای جنس خود سوار شدند مرتضیخان و احمد بیگ
لباش و بعضی دیگر از اعزه بتعجیل تمام بصوب احمدنگر شتافتند خلیفه عرب
لباشخان با جمعی کثیر از غریبان پناه بولایت عادلشاه آورده از جنگ
یش و دکن نجات یافتند و از شنیدن آن اخبار کدورت آثار مرض پادشاه
ی تزاید نهاده چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد از نیهمان غرغشه در گذشت
لد ابراهیم نظام شاه قایم مقام پدر شده میان منجو دکنی پیشوا و وکیل السلطنه شد
امرای حبشی و حبشی زاده که بر جلادت و فتنه و فساد در جبلت عادت داشتند باینقدر خبیث که والده
هیم نظام شاه حبشیه بود مقرب و مصاحب و ندیم او گردیدند و میان منجو چون بعلاج علت ... بود
سعت گذشته خاموش گشت درینوقت حبشیان و مولدان و دکنیان کوتاه اندیشی مقدمات
جب اسلطنت و مملکت باشد پیش گرفتند و پا از حد خویش بیرون نهاده نسبت بایلچیان

عادل شاه که در آنحدود بودند شرایط تعظیم و تکریم کما هو حقه بجای نیاوردند و
و همسری در آیات تکبر و نخوت افراشتند و انا فانا اعمال ناشایسته ایشان صفحه ...
بساعت ابواب خشونت و وحشت مفتوح میگشت و اینمعنی موافق مزاج سلطـ ...
نیفتاد و سبب ازدیاد کدورت سابق بر ما نشان گردید و در همان روزی راه ...
پنهانی که کیفیت عواقب امور پیشین از ظهور بعلم الیقین داند و کمیت مقا...
قبل الوجود بعین الیقین بیند چنان اقتضا فرمود که جهت تنبیه و تادیب مفـ ...
بیعاقبت پای در رکاب ظفر انتساب آورده سر ارباب نخوت را پایمال خشـ ...
سازد لاجرم منجمان حبیس فطنت عطارد رنگ بعد از تعمق انظار دید ...
در آثار و انظار ثوابت و سیاره طالع سرطان که خانه ماه تابان و ...
اعدا اشتایانست اختیار نمودند و ارکان دولت و اصحاب سعادت ...
باد صبا جهان مطاع عالم مطیع در آنساعت که ارباب تنجیم قرار د ...
بودند خیمه و خرگاه پیشخانه و بارگاه بجانب بهمن علی فرستاد از غریو کوس و ...
زمان و زمین از جای در آید ❁ بر آمد ز کوس و ز کورکه غریو ❁ ز بیم آب شد ...
دیو ❁ و متعاقب آن صاحبقران سلیمان مکان پای فتح و ظفر از سر برساند ...
نصرت انتما نهاد و خانه زین را رشک نگارخانه چین ساخت تو گوی ...
سبک خیز رخش تند با دست سلیمان زمان بر آن مطلق العنان باد ...

تربیت ابراهیم دوران بر آن کامران فی فلک افلاک که بیکروز آفتاب عالمتاب را
بشرق و بمغرب رساند و تیر نگیست که بیکدم ابلق دهر را در عرصهٔ تلب شاه نطهوه سازد
بنازم بر آن رخش افگنده ران * که فربه شد از وصف او داستان *
نک بجا رو پلنگ خیال * هوا را عقاب و زمین را غزال * که همی پوید با کهی قطره
ب * گران چون درنگ و سبک چون شباب * بالجمله در روز اول که بیست و پنجم شعبان
نه المذکور باشد موکب منصور در موضع بهمن علی نزول اجلال فرموده و اکناف
صحاری مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و ماهیچه علم فرقدسای آن آیات
بذروهٔ مهر و ماه رسید امرا و سران سپاه در انجا بملازمت شاه جمجاه مشرف گشتند
لی بخلعت و کمر خنجر مرصع و اسپان عراقی و عربی سرافراز گردیده رایات نصرت آیات
بمقام بصوب شاه درگ متحرک گشت * مس بخیل و حشم شاه گردون فراز *
ان شد رجاه همچو عمر دراز * بدان عزیمت که اگر ساکنان احمدنگر بخلاف از منهٔ
بق از راه عناد و فساد منحرف شده از ضمیم قلب مستقیم اخلاص و دوستی
نیاز ننمایند و یکی از مردم صاحب کیاست را بدرگاه فرستاده زبان بمعذرت
استغفار نگشایند هر آینه از تعرض سپاه بهرام انتقام ایمن و محفوظ نمانند والا اگر از عدم
ت تعد بخت و ارشاد مطاعت و متابعت انحراف جسته از بادیهٔ ضلالت و غوایت
ن نیابند تیغ قهر و سیاست نوازش یافته بگرداب محنت و غرقاب مصیبت گرفتار آیند

وچون قصد وارادت شهنشاه زمان این بود لاجرم عنان ابرش جهان نورد گردید و

هر روز یک فرسخ بیش و کم راه میرفت و گاه بود که سرزمین خوش منظر آمده هیچ رو

مقام میکرد که شاید ارکان دولت نظامشاهیه از کرده پشیمان شده از در

در آیند و مکارم اخلاق شاهانه که بهانه طلب بود از سر جرایم در گذشته می

درجام مراجعت انجام ایشان ریزد لیکن لشکر شقاوت بدبختی [illegible] بود و

آنجماعت فرو گرفته بود که مقدمات سلامتی را بخاطر نخوت ناثر آورده امعا

یا نصیحت و پند ارباب دانش و خرد در گوش هوش جا داده بحفظ ایشان عمل

و بعد از آنکه رایات نصرت آیات خسرو والاگهر بعد از طی منازل و

بقصبه شاهدرگ رسید سرا پرده عظمت و شهریاری بذروه سماک

افراخته گشت و هوای آن سرزمین که مشتملست بر انواع گلها و ریاحین

موکب جهان پیما غالبا نیز گردیده در آنمکان جنت نشان توقف واقع

هر آینه بساط عیش و نشاط مبسوط گشته مقدمات لشکرکشی و دشمن کشی

درین اثنا اخلاص خان مولد و بعضی دیگر از امرای مفسد که دور ابراهیم نظام

بکثرت جمعیت مغرور گردیده بتهیه اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و صوا

و اضالیل امانی بر لوح خیال ارتسام نموده نقش تصورات محال بر صفحه دماغ

کشیدند و بی تامل و تفکر عنان نفس بد فرمان بچنگ هوا و هوس داده خرابی عواقب ام

افو

فرون از حساب سپاه تفرقه کردند و در ملازمت ابراهیم نظام شاه که او را از امثال
بن امور چندان اختیاری نبود قدم در راه جسارت گذاشتند و در تیه بادیه حیرانی سیمه
در مطموره جهل حیرت زده شده طی منازل می‌نمودند تا آنکه سی هزار سوار جرار
توپ و ضربزن پیشانه و فیلان پیدار اژدها کردار بتعجیل و سرعت تمام بسرحد شاه سهر
عتبشاه الکیوان غلام رسیدند و بسودای فاسد آغاز تسلط و شیطنت نموده و مکارکت
فتحا دعوت پیشه ساخته بطریق برهان شاه که همواره خراج گذار آنحضرت بودند
ر تاخت و تاراج قصبات و پرگنات سرحد ادونی و غیره ترغیب نمودند و این ادا بیشتر از بیشتر
موجب خشم و قهر صاحبقرانی بی همال شده بر زبان مبارکش جریان یافت که نژاد
نبار اعتبار عظیم دارد هرچند ما در پرورش رفق و مدارا پیش می‌آمدیم عرق غلامان حبشی
دکنی ایشان را نمیگذارد که خشونت و جلادت گذاشته از راه مصالحه و ادب
پیش آیند اکنون بر ذمت همت واجب و لازم شده که جزا و سزای خود را و ستیزه کاری
ایشان بهم و بی ادبان را گوشمال بواجبی داده عزیمت خسروانه بر دفع اعدا
داریم پس باین قرار داده از موقف سریر گردون مسیر فرمان واجب الاذعان
صادر شد که امرا و سران سپاه فوجها آراسته در کمال تجمل و حشمت بمیدان شتابان
آیند و خاصه خیل از سلاحدار و حواله دار مسلح و مکمل گردیده بعظمت و شوکت هرچه تمامتر
ف را شوند و بتاریخ هجدهم ذیقعده سال مذکور یعنی ثلث و الف در صبح سعادت

که فراشان کارخانهٔ ایجاد و تکوین شامیانهٔ زرین طناب آفتاب را در میدان سپهر لاجو

مرتفع ساخته از فروغ آن جهان بوقلمون را منور گردانیده بودند شهنشا

جوان‌بخت بر قصری که بیرون قصبهٔ شاه‌درک واقعست برآمده درهای احسا

خلق گشاده سلام مردم گرفته فوج فوج عساکر منصور بنظر قدسی درآورد

و کیفیت لشکر ظفراثر بخاطر اشرف رسانیده انجاح مطالب و آرزوهای ایشا

فرمود و سپاهی همه تیرفرو شمشیرزن از فرق سر تا نعل مرکب غرق آهن که در هیجا

و اخطار جان و مال در باز زند و به تیغ آبدار و پیکان آتش‌بار خاک معرکه در دیدهٔ اعدا

بعد از عرض لشکر از منادی غیب ندای فرح‌افزای ان تستفتحوا فقد جا

الفتح بگوش هوش شنیده حمید خان حبشی و شجاعت‌خان بن   را با موازی

تیغ گذار کیوان اقتدار جهت مقابله و مقاتلهٔ نظام‌شاه نامزد فرمود و

والتزام بکرات و مرات بحمید خان و شجاعت‌خان گفت که در تمهید مقدمات

و ساعی نشده تشویش و مزاحمت بولایت و لشکر نظام‌شاه نرسانند ا

دشمنان علم جسارت افراخته خواهند که داخل مملکت همایون ما شوند

ساخته و نبرد را آماده گشته صف جدال بیارایند می‌باید که رایت از

عادل‌شاهی بطراز ان جندنا لهم الغالبون آراسته است مر

بفرزین بند اقبال عالمگیر ما پناه جویند و از روی قدرت فیل و رخ

داد

مخاصمت را
ه و غل را به پیاده کنا بساط شهامت سازند قضا را امرای نظام شاهی.
بعت نداده و بمحاربت و مقاتلت که عواقب آن در پرده غیب مستور است
بت نموده فیصل این یورش بعهده شمشیر آبدار و قطع آن مبحث بمحاکمه خنجر کارگذار
ع کردند و در غره ماه ذیحجه قدم در سرحد مملکت این پادشاه قضا قدرت
نته چنانچه رسم نظام شاهی بود حصار آهنی از توپ و ضربزن دور لشکر ساخته
بها را بزنجیر و ریسمان با یکدیگر مربوط و مستحکم گردانیدند و قلب و جناح ترتیب داده
ه حرکت نشستند چون این معنی مفهوم حمید خان گردید آثار خشم در چشم پدید آورد و چین غضب
ین در جبین شجاعت ظاهر و باهر گردانید و پرتو التفات بر ترتیب سپاه انداخته
منه بسهیل خان خواجه سرا و عنبر خان حبشی و میسره بشجاعت خان و شرزه خان مقرر گردانید.
در قلب جا برگرفت و مقصود خان شحنه فیل که از غلامان گرجی بود با فیلان
بسکر پادشاه پیش فوج قول باز داشت و باین نسق و آیین بجانب خصم روان
یده حصول قرب از طرفین ایلچی جانستان بانجهت اعلام انکسار حصار
نا نقب حصن حصین چو هر روان در مملکت فتنه و آشوب متردد گشت و بیک برق
میاحیات رعد صدای غلوله توپ و ضربزن برای اعدام و انهدام اساس
حیات در میدان کین روانه گردید و چون از استعمال آلات آتشبازی فراغ
تل آمد مبارزان اژدهای خونخوار مرکب دلاوری بهم ستیز از جای برانگیخته و تیغها

خطی چو غمزهٔ سبزه عذاران فتنه انگیز و چون مژگان ستمند خونریز بر یکدیگر حمله کرده
چشمهای خون خطا مر ساختند و بساطی منقش و فرشی ملون بر عرصهٔ زمین کشیده
شجاعت و مردانگی برافراختند مثنوی نبرد آزمایان آهن گسل ❊ پر از خشم
پر از کینه دل ❊ چو آتش بسوزندگی گشته بزم ❊ نه مهر و وفا و نه آزرم و شرم
❊ از دود دهلهای سوخته استعمال آلات آتشبازی فضای سپهر زنگار
گشت و از تموج ریاح و عکس مشاعل سلاح فضای معرکه پر از برق
قلب و میسرهٔ افواج عادل شاهی بمحض حکمت الهی شکست یافته جمعی کثیر دو
ناگزیر فنا شتافتند و برخی خسته و مجروح روی بوادی انهزام نهاده قریب
در معرکه گذاشتند لیک این معنی عین فتح بوده اعلام ظفر انجام سپاه
مرتفع گشت بیان این سخن آنکه در اثنای گرمی هنگامهٔ کارزار دو دستهٔ آتشبازی
میدان ستیز بهم آمیخته چون باد از جانب مخالفان بر صفوف میسرهٔ خدایگان عالی
گشت که جوانان و بهادران از کارزار برآمده ایشان را مجال توقف نماند و
نظام شاهی آن معنی را حمل بر فتح نموده بیکبار حمله آوردند و فوج قلب و ا
نیز مانند صفوف میسره از هم پاشیده نظام شاه بتعاقب و تکامش گریختگان
مشغول شدند و ابراهیم نظام شاه در معرکه عقب لشکرگاه خویش برا
وصول آلات حرب و ضرب اختیار نموده بود از مشاهدهٔ تفرقهٔ لشکر عدا

بده در غایت حضور و مرکب را جهانده با معدودی چند پیشتر شد و سهیل خان
بر غلان و برخی امرای میمنه عادل شاهی که هنوز بقتال و جدال نپرداخته در کناره
ستاده بودند چتر و علم نظام شاهیه شناخته متوجه فوج او شدند و مقصود خاطر هم
هشتاد فیل کارآمدنی با ایشان بود جماعتی که ملازم رکاب نظام شاه بودند
اق گفتند که عدد جمعیت ما به پانصد نمیرسد و جمعیت غنیم بقیاس از هزار
نوز مینماید صلاح در آنست که از معرکه کناره کرده چندان توقف نماییم که
ی ما مجتمع شوند ابراهیم نظام شاه که در اصلاح او شتاب زده بود و لشکر از
ده آن کرده دیده بود التماس مقربان و دولتخواهان مبذول نداشته گفت در برابر
من در جنگ دلاور خان پشت بگردانیده بود اکنون من از سهیل خواجه سرا
نه کناره جویم این گفت و شمشیر از غلاف برآورده با ده دوازده فیل مست
ک مردمی بر فوج عادل شاهی حمله نمود و بقدر امکان تردد کرده داد مردی
و مردانگی داد در آن اثنا بنابر رسم و عادت روزگار از کمان کشیدن و کمین گشادن
بقتل ابراهیم نظام شاه رسید در ساعت نقد حیات بخازن بهشت سپرده
دمی چند بشمرده و ناچیز شد زمانه بخندید کو نیز شد مقربان و نزدیکان بسعی
بنعش فراوان جسد پادشاه خود را که از شامت ستیزه غلامان حبشی
ل هلاک افتاده بود برداشته با دل خونچکان و چشم اشک فشان راه

احمدنگر پیش گرفتند و از شیوع این خبر که تند باد حوادث نهال حیات ابراهیم
از چمن زندگانی خرد شکسته بیت تمام امرای حبشی و دکنی احمدنگر که بتاراج مش
مصداق لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا گشته سلسلهٔ جمعیت ایشا
ریخت و بزحمت و محنت فراوان بکام نکاون همچنانی بسلامت بیرون برا
و خلاصه توپخانه و فیلخانه نظام شاهیه بغارت داده دولتخانه
مستاصل گردانیدند و این فتح در سلک دیگر فتوحات عادلشاه
روزگار تهنیت گذار باین نظم ترنم نمود **نظم** زمان تا زمان از پی
بفتح دگر باشی فیروزمند ⁂ همه شب که مه طوف گردون کنند ⁂ چراغ ترا
کنند ⁂ همه روز خورشید با تاج زر ⁂ بپای بن تخت تو بندد کمر ⁂ و از نوادر وقا
روی نموده بوسیله عندلیب نغمه سرای قلم و ذریعه طوطی طرفه ادای کلک
رقم درین کتاب می نماید آنست که چون امرای قلب و میسره قدم از
ثبات و تهور بیرون نهادند بسیاری از سپاهیان چنانچه رسم منهزما
پیش و پس خود را بخاطر نیاورده بخیال تعاقب سپاه تا حصار شاه درک
عنان باز کشیدند و متفق اللفظ و المعنی بنواب شاهنواز خان حبشی
که دیروز وقت عصر تقارب فتح نصیب دست داده و بازار گیرودار رواج
و بادلی نیازی ورزنده خانان آسیب سپاه پادشاه عدالت

دی از مرا از آن ورطه هولناک نجات یافته اثر ایشان نقد حیات از کف دادند
زینک فیل که آنرا هم رضوان غلام ترک بمردی و مردانگی از معرکه بر آورده
بیع افیال در معرض غارت آمدند و مقارن اینحرف و حکایت جاسوس
نیز از گرد راه رسیده ایشان نیز موافق گریختگان خبر رسانیدند و از انتشار
خبر که تا صبح روز سیم ماه مذکور ممتد بود همگی مردم متوحش و پریشان خاطر گردیده
ب و ولوله طرفه در اردوی عدالت پناه پدید آمد لیکن سلطان صافی ضمیر
بیهمه نظیر که آسمان قدرتش چون قدر آسمان رفیع و سپهر سریرش چون سپهر رفعت
الدوام روی نیاز بر خاک استکانت سوده بزبان تضرع و ابتهال
رگاه ملک متعال ظفر و برتری اعدا مسئلت می‌نماید درین امر با خاص و عام
ت و زیده منفرد گشت و بهیچوجه قبول صحبت اختیار نمود در وقتی که جمع
ن و مجلسیان حاضر بودند متوجه حضار مجلس شده گفت آنچه از نقوش لوح محفوظ
انه ضمیر تو انداخته خلاف اینست عنقریب مبشر اقبال بشارت
نصرت که از درگاه نشینان این بارگاه فلک اساس است بسمع
یای دولت روز افزون خواهد رسانید و گل مراد در چمن
ض دوستان شگفته و شجر زندگانی اعدا بسموم هموم
نزار خواهد گردید هنوز این سخن در میان بوده مقربان مجلس

اختصاص ثمره تسلی وتسکین از شاخسار نهال کلامش میچیدند

عرش آستان شاهنواز خان بمحفل سلطان زمان درآمده زمین

ببوسید وگفت نظم گیتی زفر دولت فرماندهٔ جهان ❖ مانده بعرصه

وروضه جنان ❖ درهر طرف که چشم کنی جلوه ظفر ❖ درهر طرف که

نهی مژده امان ❖ از تاثیر دولت روزافزون ومساعدت بخت

رایات فتح آیات سر بر آسمان می ساید وآفتاب خنجر سپاه

هر روز عرصه مملکتی میکشاید درین وقت نفس چاپوسان قمر سرعت فلک

لشکر ظفر اثر رسیدند وزبان به بشارت نصرت وفیروزی کشاده

که ابرهیم نظام شاه در میدان جان ستان شربت شهادت چشید فیلخانه

او با جمیع کارخانجات در تحت تصرف سپاه بحر جوش رعد خروش

حضار مجلس از صفای باطن خورشید میامن پادشاه زمان در شکفت

زبان به ثنا ودعا کشادند وبمضمون این اشعار ناطق گردیدند

شهریار وقت وشهنشاه روزگار ❖ جاوید باش در کنف لطف کردگار ❖

وبخت بکام وفلک غلام ❖ دولت مطیع وچرخ مساعد زمانه یار ❖ وبا و

همه ستیزه عالیحضرت سلیمانی از کشته شدن ابراهیم نظام شاه متاثر

حکم جهان مطاع صادر فرمود که هیچ از امرای فیروز جنگ وسپاه

رعیت و مملکت نظام شاه اقدام نموده متعرض رعایای سرحد نشوند و چون
ف و مقام در آن صوب موجب ازدیاد رعب و هراس نظام شاه اینست باید که بمجرد
بول فرمان واجب الاذعان رایات دولت و اقبال را متحرک ساخته متوجه
تان خلافت آشیان شوند پس در اواخر ماه مذکور جمیع امرا مظفر و منصور
شاهی درک پایه سریر جمشید احتشام رسیده فراخور حال بنوازش و مرحمت پادشاهی
تصاص یافتند و سهیلخان و عنبرخان که هنگام گیرودار و زمان رزم و پیکار نهایت جلادت
و مردانگی بظهور رسانیده بودند منظور نظر عاطفت گشته بپایه منصب و تفویض ولایت
دا گشته سرافراز گردیدند آنگاه سلطان سپهر احتشام دولتکام و مقضی المرام عنان
منت از بدار الخلافه بیجاپور که آیت بلده طیبه و رب غفور بر صفحاتش مسطور است
طوف فرموده در اثنای طی طریق در سلخ ماه ذیحجه از آب نهر بهوره عبور نمود
ر ایام عزا سلطان شهدا امام کرام همام امام حسین علیه السلام مشغول گشته
م فرمود چون جواسیس پادشاهی از حد کرناتک بوساطت خان عنایت شاهنواز خان
امع قدسی جوامع سلطان زمان رسانیدند که نفر از رایان کفره گره که بتحریک
نظام شاه حوالی قلعه اودنی نزدیک شده لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند
نیا آنجد و از ابطال رجال خالیست از ینکه کسی نیست که متعرض احوال الجماعت
هر آینه ابواب دخول و خروج مسدود گردید اهالی قلعه از تنگی آذوقه

و تعلیق محنت میکشند سلطان عبدالکستر بمجرد استماع این خبر فرمان داد که در
از امرای عظام با جنود ظفر ارتسام عنان بکرایند بدفع اعدای دولت قا
آمده و شدند و بشمشیر قاطع الماس قفل سرهای معاندان بدبخت از تن جد
در رخنه ملک گذراندند و بنوعی آتش جهانسوز در خس و خاشاک بر و بوم انجا
که قرنهای بیشمار از آنها آسیبی و آزاری بکف پائی سد و بعد از روانه شدن
ظفر انتباه بدانصوب و فراغ از ماتم امام حسین العاع لوازم روز عاشو
سلطان صاحبقران نیک اعتقاد از گلنا رندی موره کوچ فرموده رو
گردید و اعیان و اشراف شهر از توجه خاقان منصور که همیشه کل اقبال
دولت شکفته باد واقف شده برج دباره را زیب و زینت داده و
و جداران بدیبای چینی و مخمل فرنگی و دیگر اقمشه الوان آرسته تعبیهای عجیب
در نظر خلایق جلوه گر ساختند سلطان عاقبت محمود در کنف حمایت
بتاریخ سیزدهم ماه محرم الحرام سنه اربع و الف که اخترشناسان حلقه
باصطرلاب فکرت اختیار نموده بودند بر فیل شاه رخ نظام شاهی سوار
بحشمتی و شوکتی که گردون پیر مانند سالها گرد کره خاک گردیده هرگز
ندیده است مستقر عز و جلال خرامیده مصداق السلطان فی البلد کا
فی الجسد لظهور انجامید و هوای دار الخلافه از غبار سم شبدیزش عنبر

مدبرین گردیده حقا در آنروز فیروز که عنقای قاف سلطنت و اقبال بر فیل
لت شکوه سوار دولت شده از دروازه الله پور بجانب بحکاه روانه بود و امرا
رکان دولت و مقربان و اعیان حضرت پیاده در رکاب ظفر انتساب آواز
بن و بیا میرفتند از ازدحام خلایق جهت تفرج و تماشا از دروازه مذکور
در دروازه درون تنه بود که باد سبک تک را عبور از آن دشوار می‌نمود نظم
آنروز از کثرت خاص و عام ۞ ~~در آنروز از~~ ز حمل خلایق زمین خسته شد ۞
بسیاری از ازدحام انام ۞ در آن راه راه نفس بسته شد ۞ پادشاه ظفر قرین
من شهر با صاحب تمکین درون قلعه ارک در عمارات آن محل که بنا کرده همت معمار اوست بازمره
اصحاب ملاحت و طایفه از ارباب صباحت در بزم عیش و عشرت بتجرع اقداح
نوع رانی و استماع نغمات چنگ و اغانی مشغول گشت و آن عمارتیست واقع
دیگر وضع ملا معبری که سیاح سیاه پوش مردمک دیده در هیچ سوادی
نند آن ندیده و جاسوس تیز گوش هوش در هیچ اقلیمی شبیه آن نشنیده دست
رتفاعش کمربند جوزا گشاده و پای اختراعش بر کیوان سائیده در فیض بخشی
خوش هوائی افسانه روزگار و در جان پروری و دلگشائی ضرب المثل
فطار صفای فضایش چون روضه ارم فرح افزائی و نسیم هوایش چون طره محبوب
عنبرسای فرد چنین بنای همایون فلک ندیده بچشم ۞ چنان عمارت

عالی جهان ندارد یاد ⁂ نخست بار که اقبال باز گرد درش دری ز خ
جهانیان بکشاد ⁂ و بعد از فراغ از لوازم سور و سرور بساط معدلت
در انصاف و داد بر روی خلایق گشاده و بشرایط جهانداری پرداخته با
الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافه بعالم و عالمیان رسانیدند و از آن وقت جا
خجسته مقال بمسامع جاه و جلال رسانید که کفره بیجانگر که بتحریک معاندان اطراف و
اکناف طریق عصیان پوییده میخواستند که تسخیر بر شرفات حصار یادار
انداخته بتخیل حیل کردن مقصود بپیچید درینوقت از قرب وصول امرای عظیم الش
که از کنک آب بهوره نام گذشته بودند آگاهی یافته مضمون آیه کریمه یومئذ
الانسان این المفر حسب الحال خود دانستند و گریز بر ستیز اختیار کرده عنان بادپا
بمضاجع و مساکن خویش معطوف داشتند و برخی از آن جماعت که اسیر سپاه ظ
شده بودند سرشان از تن جدا گشته بدرک السفلین شتافتند در غره محرم الحرا
والف که سپهسالار شهنواز خان و صاحب لوای دیهور است هاتف غیبی از د
لاریبی غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش اهل هوش رسانیده که از محض لط
سبحانی و عنایات نامتناهی یزدانی سیادت مرتبت رفیع منزلت امیر
همدانی باین دیار تشریف حضور ارزانی داشته گروهی که سکان صوا
و کروبیان بارگاه جبروت از رشک قدومش در پیچ و تاب اند
کو

وحید عدد
لب سماوی مثل انوار جمالش کاسه کچکول هلال زابدر و یزه ترک دارند
و آله
نبی مشکبوی سید کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
شده
سلم مصحوب اوست اعلیحضرت سلیمانی از استماع اینخبر مبتهج و مستبشر
آیت
مدو سپاس بدیع الاساس خداوند جهان بتقدیم رسانید و در غایت
نهضت
تعظیم و تبجیل ملاقات آن بزرگوار دریافته بشرف زیارت موی حضرت
سر برکت
رسالت پناه اختصاص یافته حسن عقیدت و صفای طویت عکسی
صنف صورت خاص و عام ظاهر و باهر گردیده که بعضی از سلاطین که معاصر
الخوبر
خاقان سکندر رایت بودند هر چند سعی و کوشش نمودند که بزیارت
می نمودند
لیف سرافراز گردند میسر نشد و از آن ظرف مضمت نقره که درو محافظت
ساخته
بتوجه بر نیاید و چون سلطان فریدون شوکت از سر صدق و اخلاص سر قدم
آن
لازم استقبال بجای آورده جهت زیارت در آن بیت الشرف حاضر شده مقربان
نیاز
درگاه عود و عنبر در مجمری طلا و نقره کرده بخور نمودند و تحفه سلام و صلوات
اساس
روح پرفتوح دوحه چمن نبوت سرو گلشن هدایت ساختند بمقتضای ما یفتح الله الناس
زنه
من رحمة فلا ممسک لها موی شفیع روز جزا از ظرف مصمت نقره که اصلا از رو
بزیارت
آیت بیرون آمده مانند نور علم کشیدند تا آن پادشاه بی رو شریعت مصطفوی
از هجرت
تا نهایت افتخار و مباهات باوج سماوات رسانید و بعد از یکهزار و پنج سال

خیر البشر رایات اعجاز طراز ان سلطان عرصه محشر مرتفع گردیده و امیر محمد صا[لح]
با نعام بادشاهانه که بادشاه انعامها ست غریق احسان ساخته چون در عشر اول
محرم الحرام سال مذکور سلطان نیک اعتقاد بر نهج سنوات سابق بلوازم تعزیه
امام الثقلین ابا عبد الله الحسین اشتغال نمود با میر محمد صالح پیغام داد که چون ما
حد شما گرفتیم اگر دار الاماره را بنور حضور موفور السرور منور و مزین سازید
روزی که درین جا خواهند بود بشرف قدوم نوازند موجب بهجت و سرور خواهد بود

بیت از آن ظرف نپذیرد کمال تو نقصان ⁂ وزین ظرف شرف روزگار ما باشد ⁂ و

سیادت منقبت بر طبق اذا دعیتم فاستجیبوا اجابت ملتمس عالم پناه نموده
بمصحوب موی عنبر بوی قافله سالار کاروان وجود قدم در قلعهٔ ارک نهاد
و سلطان ابراهیم صفت پیاده چلی از راه استقبال کرده بحصول این سعادت
و وصول این دولت سجده شکر الهی بجای آورد و بارکان دولت و اعیان
حضرت مثال داد که علی الدوام پیش او بوده هرچه شرط ضیافت نوازی است
با حسن وجهی ترتیب و سامان دهند و بهرچه اراده سعد مغر الیه تعلق گیرد در آن
توقف و تاخیر ننمایند و عالم پناه خود نیز گاه و بیگاه نزد امیر محمد صالح
رفته بعطای نقود و جواهر فراوان و بایقاع الطاف و اعطاف بیکران مشغول میبود
و چون آن ماه بسر آمد هلال صفر نمودار مکارم اخلاق خسروانه منقطع گشت

ک

دگاه مهمان عزیز را نوازش فرموده آنچه در مذهب مروت و فتوت گنجد
بوررساند ازین سبب مبلغ دوازده هزار هون نقد و چندین اقمشه
خره که خامه از شرح آن قاصرست بوی ارزانی داشته دستوری داد که
مدعا و مقصود هست بیان نماید تا بر حسب آرزو سلوک رود میر محمد صالح دعا و ثنا
آورده جواب داد که الحمد لله والمنه که از میامن التفات همایون اعلی
ال مدعا ثمر مقصود بارور هست و از ترشح سحاب رحمت خدایگانی گلهای
خسار چمن خاطر تازه و تر آزاده که در دلست و بخیر ظهور رسید طواف بیت الله
سجد الحرام است میخواهم که بتوجه شاه سپهر قدرت قضا مرتبت زیارت خلفه جدا
ایم و درینوقت که از عمر عزیز قریب شتاد مرحله طی شده در اماکن شریفه حرمین
به و نجف و کربلا عصای مسافرت انداخته بقیه عمر بدعای دوام عمر و دولت
عال نمایم عالم پناه را چون همیشه همت والا نهمت مصروف ادراک سعادت
ین است هر اینه لب بمطلب او گشاده بعمال جهاز فرمان داد که ملیح داده
در راه مهیا کرده روانه مکه معظمه سازند و آن خلاصه اولاد سید المرسلین دعا
باد شهنشاه جمجاه بجای آورده در حین وداع بطوع و رغبت دنیوی عنبر توی
رب جمشید پناه بسلطان صوری و معنوی عنایت فرموده اکنون آن موهبه
قه طلا گذاشته و سرش قایم و محکم ساخته در شبهای جمعه و ایام متبرکه لوازم

زیارت بظهور میرسانند و از میامن کاتش فتوحات غیر متناهی شامل روزگار

صاحب اقتدار گردیده روز بروز اختر دولتش در ترقیست آمدن سپاه

مغل بممالک دکن از نارسائی و نفاق و مشغول گشتن آنخطه از فتن و

عالم آن سکه سالم عیار عامر این گلشن دایم بهار بلبل رنگین گل این بوستان

ساقی گلگون مل این دبستان پرده از رخسار عرایس اخبار بدست

در نظر عارفان بصارت اینچنین جلوه میدهد که بسبب بعضی مقدمات که سابق

گشت چون امرای نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را کشتن داد چون دست باحجاب و

بعد از وصول مقصد از میان ایشان منجو حبشی یکی دکنی قلعه و خزانه را بتصرف

و قوم خویش را در بسیاری از امور سلطنت دخیل ساخته رایت شوکت و

و بعد از مشقت بسیار بران نهج که در داستان نظام شاهیه تحریر خواهد یافت

بن شاه طاهر را بتاریخ روز پنجشنبه دهم ماه ذی الحجه سنه ثلث و الف بر تخت

متمکن ساخت و هر کدام بمنصبی و خدمتی سرافراز شده میان منجو بر نسبت سابق بمنصب

و نیابت که در درگاه سلاطین از آن رفیع تر مرتبه نیست از امثال و اقران

و بعد از ده پانزده روز چون معلوم امرای معتبر گردیده که احمد شاه از اولاد

و مرد بیست اجنبی همگی اتفاق کرده خواستند که او را از شغل خطیر سلطنت

بهادر شاه ولد ابراهیم نظام شاه مقتول را بپادشاهی بر دارند میان منجو

زده میان امرای حبشی و دکنی کار بقتال و جدال انجامید میان منجو مضطرب گشته تنگ رسید
قلعه متحصن شده و مولدان و حبشیان بمحاصره پرداخته چون کار بر درونیان
ان منجو عاجز گشته کسان معتمد بگجرات نزد سلطان مراد بن جلال الدین محمد اکبر
شاه غازی نور الله مضجعه فرستاده استدعای قدم نمود و شاهزاده که بنابر
با حسب بر تسخیر احمدنگر مامور بود در انتظار فرصت بود بی توقف لشکر آراسته
اق خانخانان با موازی سی هزار سوار تمام براق از راه سلطانپور متوجه دیار
نگر گردید ولی معارض و معاند بحوالی احمدنگر رسیده از میان منجو طالب تسلیم
و ملاقات شدند میان حنانکه در جای خود نوشته شده چون که امرای مخالف
ب آمده بودند از طلب قدوم شاهزاده پشیمان شده در مقام اباء و امتناع
د و حسب الامکان قلعه احمدنگر را بغله و آذوقه و خیل و حشم مشحون ساخته و آزا
ها رخان دکنی که از جمله انصارش بود سپرده خود بقصد فراهم آوردن لشکر سپاه
ستمداد از عالیحضرت عدالت دستگاه در ملازمت احمدشاه با موازی
ن هزار سوار که موافقت و مرافقت او اختیار نموده بودند بجانب ولایت
روان گشت و چون آگاهی یافت که سپاه مغل قلعه احمدنگر را محاصره کرده
تی بی سلطان در مقام مدافعه و معارضه در آمده است هر آینه میان منجو
مداد چاند بی بی سلطان در صدد فراهم آوردن لشکر احمدنگر شد

امّا چون کار ضایع شده بود و هیچکس در فرمان کسی نبود اثری بر کوشش میا[ن]
مترتب نشد چه که مردم نظام شاهیه سه فرقه شدند اهنگخان حبشی شاه [علی]
بن برهان شاه بن احمد نظامشاه بحری را چتر بر سر گرفته او را بادشاهی بر داشت[ه]
و اخلاص خان حبشی موتی نام شخصی مجهول النسب را انجاندان نظامشاهیه [بود]
چتر بر سر او مرتفع گردانید و میان منجو احمد شاه را دست افراز خود [ساخته]
خطبه بنام وی میخواند و هر سه فرقه از قلعه احمدنگر که در محاصره سپاه مغ[ول]
شده در آن اندیشه شدند که بر یکدیگر تاخته و همدیگر را کشته نام بادشاهی بر یک[ی]
اطلاق نمایند و کثرت را بوحدت منحصر ساخته انگاه بمدافعه لشکر مغول [...]
و چون اجتمعیت و طول مدت میسر نمیشد و دغدغه آن بود که هر که زبون [...]
بمغول پیوسته زود تر ممالکت احمدنگر بتصرف ایشان در آید شهنشاه ع[...]
بمقتضای رائی زرین شه صاحب خبر پیغام نمود که درینوقت بهمدیگر [...]
نمودن و شمشیر در میان نهادن مناسب نیست باید که نخست باتفاق قلع[ه]
از ضیق محاصره خلاص کنید بعد ازان هر که شایسته حکومت و سلط[نت]
بادشاهی باد مقرر خواهد شد گروه ثلث چون از فرموده حضرت تجاو[ز]
همگی سر بر خط فرمان نهاده بساط منازعت را بر چیدند و باتفاق [...]
بدرگاه عالم پناه فرستاده طالب کومک گردیدند از انجمله میان منجو [...]

173

شاه محمود و مرتضی خان را بخور امصحوب عرایض روانهٔ بیجاپور ساخت و ایشان چون
قصد رسیده و بتقبیل حاشیهٔ بساط سلطنت مشرف گشتند و پیغام را گذرانیدند
از ندوه سر بجاه و جلال بر آرند افسر دولت و اقبال ممهد قواعد فرمانروایی
شید معاقد کشورگشایی مرکز دایرهٔ جهانبانی مدار نقطهٔ صاحبقرانی هوش اسلام
بانیان مدار مؤید بتاییدات آسمانی **نظم** بسر سرفرازان و تاج مهان ❁ بدو دولت
لش بنا زای جهان ❁ جوان و جوان بخت و روشن ضمیر ❁ بدولت جوان و بتدبیر پیر
همت والانهمت بر اعانت و امداد نظام شاهیه مصروف فرمود و فرمان واجب
ذعان با حضار سپاه از اطراف و اکناف ممالک محروسه با شیران بیشهٔ پیکار
بران میدان کارزار متوجه پایهٔ سریر خلافت مصیر گردیده بتقبیل قوایم سلطنة
فراشتند و حوالی دار الخلافه را بخیمه و خرگاه و سایبان فرو کندلان شک سپهر
نگار ساختند و رایات اخلاص افراختند **مثنوی** سپاهی چو دریای جوشان بجنگ ❁
تیز کرده به بیداد جنگ ❁ همه جنگ را تنگ بسته میان ❁ بگردن بر آورده
گران ❁ بخون آب داده همه تیغ را ❁ سنان جگردوخته میغ را ❁ زده
برف خیمه و سایبان ❁ سه فرسنگ راه از کران تا کران ❁ گران تا گران زیر چرخ
د ❁ بنا بر دود و خرگه و خیمه بود ❁ در آن اثنا مکاتیب مهد علیا جاند بی بی سلطان
مشتمل بر عجز و استغاثه در باب استعانت و امداد متوالی و متواتر رسیده فاخره

بیجاپور رسیده و امیر کبیر صاحب **بیت** جانی که یافت جسم معانی ازو روان * بی

یافت چشم معانی ازو بصر * خان الخوانین فی الزمان شاهنواز خان آن نوشته

بنظر اشرف سلطان سلیمان مکان در آورد چون مضمون آن نزد ضمیر انور

پیوست شهنشاه عادل که عقل اول با وجود آنهمه مرتبت در کمیت

بدو زانوی ادب نشسته تعلیم کمال جانی و قضا با آنهمه منزلت در مجلس

انگشت تحیر بدندان تفکر گرفته بعجز و قصور اعتراف می نماید نسبت خوی

و حقوق همسایگی منظور داشته معتمد الدوله سهیلخان خواجه سرا را که در رسوم آ

ناسخ داستان رستم است سپهسالار ساخته با موازی سی هزار سوار

جرار بمهمات تلنگ و مهمات و نظام شاهیه نامزد گردانیده منجو و اخلاص خان و

امرای نظام شاهیه فرامین مطاعه مرسول داشت که جملگی با جمعیت و عدد

حوالی شاهدرک بسپهسالاری سهیلخان ملاقات کرده در نهایت ا

و وفاق بجانب مقصد شتابند لاجرم منجو جان بیگی و اخلاص خان حبشی

سران سپاه در حوالی شاهدرک بسهیلخان ملحق شده فضای [illegible] و ماه

از کثرت لشکر ایشان تنگی پذیرفت و محمد قلی سلطان ترکمان نیز مو

فرمانده خود محمد قلی قطبشاه با لشکر تلنگ بسهیلخان پیوست شاهنواز

مراد از استماع این خبر خانخانان و صادق محمد خان و دیگر امرای اکبرشاهی

منسور

ربت و کنکاج منعقد ساخت بعد از گفت و شنفت قرار دادند که بوسیله
ختن مقابل کوب و انباشتن خندق قلزم آشوب کمند تسخیر بر کنگره حصار احمدنگر
دان افکنند هرچند ما خندق را چوب و سنگ و خاک انباشتیم ایشان حالی ساختند
چند سرکوب در مقابل حصار برافراشتیم ایشان در برابر آن برخی از بروج و حصار را
فلک وار افراخته تجدید عماراتی ارفع از آن ساخته و توپهای اژدها پیکر را بر این
ب کرده تدبیر ما را برهم میزنند چاره دیگر باید اندیشید که تا وصول لشکر دکن
دو دو نقد مراد در کنار آید و این حصار سپهر ارتفاع مفتوح گردد همگنان
ند تقدیم مراسم استخاره و استشاره متفق اللفظ و المعنی معروض داشتند که
ج این باره کیوان منظر منحصر در حفر نقوب و تجویف ارکان جدار و بروج آن توام
ب البروجست سلطان مراد قبول این معنی فرموده بجهت عدم اطلاع اهل حصار
نقوب مرتبه ابواب دخول و خروج بر روی متحصنان مسدود گردانیدند
یال را درو مجال آمد و شد نماند و همت بر کندن نقبها گماشته شب و روز
بان این چنین جنگ فرهاد توان بآن امر مشغول گشتند و از طرف مورچل
هزاده پنج جا شکافته دیوار حصار را مانند تجویف سپهر مجوف ساختند و در شب جمعه
رجب که از لیالی اربعه و لیلة الرغایبست جوف نقبها را که با تمام رسیده بود
وت توپ و تفنگ مملو ساخته سوراخ آنها را بگچ و سنگ بستند

و خواستند که فردای آن بعد از نماز جمعه آتش در آن افکنده مضمون جعلنا …
وسافلها بر عالمیان ظاهر سازند که ناگاه خواجه محمد شیرازی که در …
می‌بود از راه شفقت و مهربانی در آنشب تار خود را بحصار رسانید و اهالی انجا …
نقب خبردار ساخته رهین منت گردانید اهل قلعه از صغار و کبار حسب الحکم …
سلطان در آنشب بکندن مشغول گشته محاذات مواضعی که گمان نقب …
بشکافتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب یافته و باروت بدر کرده در …
نقبهای دیگر بودند که شاهزاده سلطان مراد و صادق محمد خان و جم…
و سپاه بدون مشورت خانخانان مسلح و مکمل گردیده مقابل حصار …
بایستادند که چون نقبها را آتش زنند و دیوار و بروج افتاده رخنه …
پدید آمد لشکر جلوریز بقلعه درآمده رایات نصرت برافرازند و فتح بنام …
خانخانان درآنمحل نباشد اتفاقا چون آتش در نقبها زدند سه نقب …
موازی پنجاه دیوار اسپفتاد و شاهزاده و صادق محمد خان بنا برانکه از …
نقبهای دیگر خبر نداشتند انتظار آتش گرفتن آنها برده امرا و سپاه را تا …
و درآمدن بحصار مامور ساختند علیا اهل قلعه را فرصت شده چنانچه از کلام آینده …
معلوم خواهد شد توپ و ضربزن بر رخنه نصب نموده و اعلام مدافعه …
افراشتند تا وقت شب نگذاشتند که احدی از سپاه مغل بیرون …

ن شب صغیر و کبیر مردم قلعه حتی نسوان بجد و جهد تمام در آن رخنه دیوار کشیده
بت کز بلند گردانیدند شاهزاده و صادق محمد خان از فتح آن در آن زودی مایوس گردیدند
بعد از آنکه سهیلخان با لشکر دکن متوجه احمدنگر گشت قحطی نیز در اردوی اسلام
حد اندازه گذشت سلطانمراد و صادق محمد خان ستیزه بر یک کنار
اشته بعلاج از خانخانان در آن امر کنکاش خواستند خانخانان بواسطه ناسازی
ادق محمد خان نخست خود را دور گرفته گفت هرچه بخاطر اعیان درگاه
ید عین صلاح و فلاح خواهد بود لیکن در آخر چون مبالغه از حد گذشت همگی
نظر گردیده از مکابره خود اظهار ندامت نمود خانخانان دولتخواهی حضرت
زی منظور داشته گفت لشکر سلاطین دکن بقصد مردم قلعه کوچ بر کوچ
اینده و غله و روغن و جمیع مایحتاج در اردو مفقود گشته است و آدم بقحط آمده
ند درینوقت مرتکب جنگ شدن خالی از دشواری نیست بهتر آنست که
صلح کرده از ینجا کوچ نمائیم و بجانب مملکت برار رفته آنجا را مسخر سازیم
بعد از آنکه آن ولایت چنانکه باید و شاید بتصرف ما در آید و رعیت و سکنه دل
ملومت بنهند باز بازینطرف شتافته قلعه احمدنگر مفتوح گردانیم
اهزاده و جمیع مردم که از فقدان ضروریات معاش دیگر پریشان
ر بودند درین امر با خانخانان همداستان شده زمام اختیار بقبضه اقتدار او نهادند خانخانان میر مرتضی سبزواری که

پیش ازین در عهد مرتضی نظام شاه سر لشکر برار بود در آنوقت در سلک امرای اکبرشاهی در آمده داشت

بحسن تدبیر نوعی نموده که چاندبی بی نهانی امرا و الغخانه خود بصلح راضی شده از

جماعتی درمیان آمده چنین عهد و میثاق درآوردند که ولایت برار

که در تصرف تفالخان بود تعلق بشاهزاده مراد داشته باشد و باقی ممالک

مهور تا بندر چول و از پرینده تا دولتاباد و سرحد گجرات از آن حاکم احمد

و بر همین موجب طرفین قسم بغلاظ و شداد یاد کرده عهدنامها نوشتند که بمهر

رسانیدند و بعد از آنکه سهیلخان با لشکر دکن ششش کروهی احمدنگر رسید خانخانا

کرده همراه شاهزاده از کنار قصبه جسور بحسب ظاهر متوجه دولتاباد شد و چون

بسهیلخان سید مرتضی دکنی و حبشی نظامشاهی ترک رفاقت کرده احمدشاه

کرده باحمدنگر رفتند و بهادر شاه را که طفل سه چهار ساله بود حسب الـ

سلطان از قلعه جوند طلبیده بپادشاهی بر داشتند سهیلخان در همان چند روز باتفاق

میان منجو

176

...ر بیان سلاطین شهر احمدنگر که مشهور و معروف اند بنظامشاهیه آرایندگان انجمن اخبار

...بزایندگان انجمن اسرار پوشیده نماند که احمد نظام شاه بحری ولد ملک نایب نظام الملک
...بر بسیت و ملک نایب از اولاد برهمنان بیجانگر ست نام اصلی او تیمابهت و نام
...پدر او بهرو بود در عهد فرخنده سلطان احمد شاه بهمنی در ولایت بیجانگر اسیر مسلمانان
...گردیده موسوم بملک حسن گشته در سلک غلامان پادشاهی نظام و انتظام یافت
...سلطان احمد شاه چون او را مدرک و قابل و صاحب خط و سواد هندی دید بولد
...اکبر خود محمد شاه بخشیده همراه وی بمکتب فرستاد و خط و سواد فارسی نیز در اندک مدت
...بهم رسانیده مشهور بملک حسن بهرو گردید لیک سلطان محمد شاه در اوان طفلی چون
...لفظ بهرو را تحریف کرده ملک حسن بحری می گفت هر آینه بین الخاص و العام ببحری
...ملقب گشت و محمد شاه در ایام پادشاهی او را تربیت نموده از معتمدان و محرمان گردانید
...و بحری خاصه خود را که تعلق بسیاهی داشت و منصب هزاری و نقاره و ماهی مراتب داده
...ریاست جمیع جانوران شکاری با وی تفویض فرموده بود بواسطه مناسبت لفظی
...حواله ملک حسن بحری نمود و بدین تقریب عزت و شوکت او بمرتبه اعلی رسید آهسته آهسته
...بخطاب و القاب اشرف همایون نظام الملک بحری اختصاص یافت و بحسن التفات
...خواجه جهان گاوان طرفدار مملکت تلنگ شده و راجمندری و کندبیل معه
...مضافات اقطاع یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط آنجا در قبضه اقتدار

واختیار او درآمد و بعد از گذشته شدن خواجه جهان گاوان قایم مقام او شده خواجه

ملک نایب منصب سر لشکری خیبر یافت و بعد از فوت سلطان محمد شاه

وکیل السلطنه پسرش سلطان محمود نیز شده و اقطاع بیر و دیگر پرگنات

که در تحت دولت آباد بود خیبر ساخته و پرگنات اضافه را باقی

ولد خود ملک احمد داده چنانکه مذکور شد باتفاق خواجه جهان دکنی تجانب خیبر

و او در خیبر که حاکم نشین شده بود در حل اقامت انداخته بلوازم ضبط و نسق

گشت و هرچند ملک نایب نظام الملک بحری فرامین حاصل کرده میخواست که قلاع

دیگر قلاع بتصرف ملک احمد باز گذارند حماعتی از مرهتها که خواجه جهان

اعتماد برایشان کرده آن قلاع را بایشان سپرده بود بمضامین فرامین عمل

نمی نمودند و میگفتند هرگاه صاحب ما سلطان محمود بهمنی بسن رشد و تمیز

و صاحب اختیار ملک و مال گردد اطاعت کرده قلاع را باو خواهیم سپرد اما

ملک احمد که صاحب داعیه بود همت بر تسخیر آن قلاع گماشته نخست عنان عزیمت

بتسخیر قلعه سنیر معطوف ساخت و آن قلعه ایست که واقع بر قله کوهی که از غایت

ارتفاع بام ایوانش بفلک کیوان رسیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن

طمع بریده **قطعه** کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر کسی نرفته نشیبش مگر بپای خیال

ملوک را ز رسیدن بآن گسسته امید عقاب کاوه عروجش فکنده بال ...

حصار

صار چون کار بر خود تنگ دید و سخلص بعد ایشان رسید بعد از شش ماه تیغ و کفن
ر گردن انداخته با کلید بملازمت وی شتافتند و سپاهیان ملک احمد
بوم آسا بر آن حصار بر آمده چون معلوم کردند که بعد از شهادت خواجه جهان
بحساله محصول مرهت و کوهکن در آن قلعه است همه را جمع آورده بنظر احمد رسانیدند
و از آن هنگام رواج و رونق دیگر در مهمات ملک احمد پدید آمده خواطر امیران و سپاهیان
بتبدل نقود شاد و خرم ساخت و در همان زودی قلعه جوند و الهاکرد و تنگی
و تردنی و تلکونه و کندهانه و نورند و پورب و جیود و کهرک درک و مرنجن و ماهو
و پالی جبراً و قهراً مسخر ساخته کوهکن را بالتمام قابض شد و در استعداد تسخیر
قلعه وندراج پوری بود که خبر قتل پدر خود نایب نظام الملک بحری کر دید ملک
خبر معاودت فرمود خطاب پدر را بر خود اطلاق کرده موسوم و مشهور باحمد نظام
بحری دید و هر چند آنجناب لفظ نظام شاه بر خود اطلاق نکرده اما چون شهرت او در دکن
باحمد نظام شاه بحری یاد کرده مرقوم خامه تحقیق میگرداند که بعد از رسیدن
بیلند خبر تعزیت پدر بزرگوار ادا کرده بر توالی القاب براحوال سپاه و رعیت انداخت و کاینات را مانند خواجه او قصبه بیر
و سنوکا نو و نس و عنبر جنان ضبط نمود که مقناطیس در مملکت او بر سر تعرض جذب آهن بر جاست
و گاه رباد نصر از دامن بر داشت و زنیکه در عنفوان شباب در کند سل و روح سدر ماه او و دیگر کفا انحد
جنگهای عظیم کرده شجاعت و مردانگی او عالمگیر شده و هر چند سلطان محمود و امیران و منصبداران و سلحداران را

بدفع تسلط و استیلای او نامزد میفرمود اصلا قبول نمیکرد بعضی از عدم قوت و توان و قلت از عاقبت اندیشی و د
چنانکه سلطان محمود بتحریک قاسم برید چند مرتبه فرمان بنام مجلس رفیع یوسف عادلخان صادر
فرمود که باتفاق مخدوم خواجه جهان دکنی و زین الدین علی طالش حاکم جاکنه بطرف جنیر رفته
احمد نظام شاه را فرو نشانند آنجناب عذر خواسته از قبول آن ابا نمود بلکه حاجب که عرض
از ایلچی باشد بهانه تعزیت پرسی نزد ملک احمد فرستاده پیغام داد که در ضبط و حفظ
آنحدود تقصیر نکند و لشکر خود را از قلعه انداپور که بمدد زین الدین علی تالش فرستاده بود
باز گردانیده آن اختصار را نیز با احمد نظام شاه باز گذاشته و در اظهار مصادقت و دوستی
دقیقه فرو نگذاشته بود که هم مستظهر گردانید احمد نظام شاه ظریف الملک افغان را
امیر الامرا گردانید نصیر الملک گجراتی را امیر جمله ساخت و نزد زین الدین علی طالش
کس فرستاده پیغام کرد که چون حق همسایگی منظور نظر رفعت و عاطفت و آن
بزرگوار را بصنعت شجاعت و مردانگی میشناسم مناسب چنان بود که رقم بیگانگی را
از صفحه خاطر محو ساخته و از گذشته حرفی بنیاد نیاورده خود را درین دولت
غالب دانند زین الدین علی قبول آن مقدمه نموده اظهار اطاعت و انقیاد نمود
لیکن چون شیخ مودای که بنادر الزمان مخاطب بود بمردانگی و فیروز جنگی از
امرای نکاه امتیاز داشت متعهد استیصال احمد نظام شاه شده با دوازده
هزار سوار متوجه جنیر شد و بدبدبه پاریزه رسیده زین الدین علی تغیر رای داده اراده نمود

باجمعی

بیعت خود با وی پیوند داد احمد نظام شاه از قرب وصول شیخ مودودی آگاه شد اهل و عیال
و ذراری را بقلعه سیر فرستاده بقصد ترکتاز جرنده قدم در میدان نهاده چون بحوالی
اردوی شیخ مودودی رسید بواسطه قلت سپاه خود و کثرت لشکر خصم از جنگ صف محترز
و مجتنب گشته در چهار فرسخی او فرود آمده در لوازم هشیاری باقصی الغایت کوشید
و چون از اوضاع و اطوار زین الدین علی یقین حاصل شد که در کمین فرصت و منتهز آمد
فرجه دیده بشیخ مودودی ملحق شود آغروق و بنه لشکر را حواله نصیر الملک و ظریف الملک کرده
خود با جمعی از سلحداران خاصه و برخی از منصبداران که ایشان را در آن دولتخانه حواله داد
میکلفند بهانه شکار از اردو بیرون رفت و بر قصبه جاکنه که مقام زین الدین علی بود
ایلغار برده وقت شب که سکنش بحراست و محافظت مشغول نبودند بپای بجا رسید
و زینه های چوبین که برای همین کار مستعد ساخته همراه داشت بر دیوارهای قلعه نصب کرده
بیشتر از همه کس خود با هفده سپاهی بقلعه بر آمده و بعد از آن از همه جانب سایر
لشکریان نیز سوار گشته بقلعه فرود آمدند و چون اینجماعت همه مسلح و متحصن بودند
غافل و خواب آلوده زین الدین علی و مردمش که قریب بهفتصد تیرانداز عبث بودند
بقتل آمده قلعه جاکنه مفتوح گردید و چون این خبر انتشار یافت نصیر الملک را از انجا طلبد
که تا مراجعت نمودن احمد نظام شاه من نیز دستبردی بشیخ مودودی نمایم و خدمت
بجای آورم پس با جمعی قلیل که عدد ان بسه هزار سوار نمیرسید متوجه اردوی مودودی

شد و چون بیک گروهی سپاه شیخ مودی واقف شده جمعی را بمقابله و مقاتله فر

بعد از جنگ صعب مردم شیخ مودی شکسته شده منهزم گشتند و در همان روز وا

نوبت دوم نیز لشکری که شیخ مودی فرستاده بود انهزام یافت شیخ مود

خود سوار گردید و نصیر الملک چون از آن دو فتح غرور تمام بهم رسانیده بو

و مجروح مقابله او نیز اختیار فرمود لیکن شکست فاحش یافته یافته بحال

ظریف الملک رفت و احمد نظام شاه از جا که مراجعت کرده چون احوال بر

دید از مکارم اخلاق بمنزل نصیر الملک رفته و بمقدمات الطاف مرهم عنایت بر جراحت

او نهاده از آن کلفت و خستگی بر آورده و بعد از چند روز خیمه و خرگاه

با لشکری مستعد کارزار زمینی بجانب خصم تاخت فرمود و بیکناگاه شبخون زده سلسله

جمعیت ایشان از هم پاشید شیخ مودی با جمیع کثیر از عرب و دکنی و حبشی مقتول

خیمه و خرگاه و بنه و اثقال ایشان موجب مزید استمکنت نظام شاه گشت احمد

مقضی المرام و دو دستکام بخیر معاودت فرموده لحظه از احوال سپاه و رعیت غافل

و سلطان محمود از آن خبر بر آشفته عظمة الملک پسر را با پنجاه هزار از امرای نامدار

و لشکر جرار بمعرکه کذا نامزد جنیر گردانید احمد نظام شاه با سپاه خویش از جنیر براه

در کوهستان قادر آباد فرود آمد و وقتی که لشکر سلطان در نهت کهات میری رسید احمد نظام شاه

سه هزار کس از مردم خود چیده از قادر آباد و بیجا احمد آباد بیدر یلغار فرموده بخیر وقت ناگاه

ن یکی از دروازه‌ها با آن شهر ساخته بود در آن شب بمضایقه و توقف دروازه گشوده ورا
شهر در آورده احمد نظام شاه بمنزل ملک نایب که موکل بود رفته اهل و عیال
جمیع متعلقان او را بدر پالکیها نشانده با جمعی از مردم معتبر روانه جنیر ساخت و خود در آن
شب تمامی شهر گردیده زن و فرزند امرای نامزد را هر جا که بودند بدست آورد و قریب
صبح بیرون آمد و از راه قصبه بیر متوجه قلعه پرنده شد در حفظ ناموس زنان و فرزندان امرا باقصی الغایت
کوشیده و امرای نامزد که نزدیک گهات دهی توجه احمد نظام شاه بجانب بیر شنیده بدنبال او
شتافته بودند در حوالی قصبه بیر با او نزدیک شده پیغام دادند که از بنگاه تو در حفظ ناموس ما
کوشیده همچو فرزند خود نگاه داشته ممنون حلقه بگوش تو ایم اما شرط مردی مقتضی آنست که
بطریق مردان با او با ایشان از مقابل ما گریخته متعرض حال عورات گردی امرای که در لشکر
کبر و فرزند در دست نیست تنگ آن آشوبی احمد نظام شاه از این سخن در شور آمده در ساعت
اهل و عیال ایشان را بتعظیم و تکریم تمام نزدیک ایشان فرستاده و خود کوچ کرده بجانب قلعه
پرنده رفت در بین اثنا فرمان سلطان محمود مشتمل بر سرزنش و تعرض سپاه بنام امرای مذکور
رسید مضمون آنکه ملک احمد ولد نظام الملک بحری که از نوازهای دراز می‌نماید و شما از هیبت ایشان در آب
خیمه و خرگاه گریخته مرغ جان را آشیانه چنگال حرصت می‌نمایید اگر تلافی و تدارک نموده آن باغی
آن باغی را گرفته بدرگاه خواهید آورد فبها والا یقین دانند که بغضب و قهر پادشاهانه گرفتار آمده
آبروی چندین ساله آبا و اجداد خود برباد خواهید داد ایشان بر مضمون

فرمان اطلاع پیدا کرده ظاهر بر مقام نمودند و در جواب نوشتند که ما آ
و کار ما شمشیر زدن و دشمن را منکوب و مستاصل ساختن است اگر در لوازم
از احوال دشمن غفلتی واقع شد از عظمة الملک و بیرست بجای او اگر دیگری
بمیامن اقبال پادشاهانه دفع دشمن بآسن وجهی بظهور خواهد رسید سلط
عظمة الملک را بدرگاه طلبیده جهانگیر خان مقطع تلنگ را با شش هزار سوار از
طلبیده بجماعت سرلشکری مشرف گردانیده و بجای عظمة الملک او را بدرگاه
ساخت جهانگیر خان که از مشاهیر امرای درگاه بود و از وی کارهای خوب در
و حسن تدبیر وحید و فرید دکن بود بمهلکی امرا مستظهر گشته کوچ بر کوچ متوجه
مخدوم خواجه جهان بقلعه پرنده در آمده پسر خود اعظم خان را همراه احمد نظا
کرد و وی صلاح در حرب ندیده بجانب پتن رفت و نزد فتح الله عماد الم
کسان فرستاده صورت واقعه باز نمود و چون از وی توجهی نیافت و جهانگ
بحوالی پتن سید احمد نظام شاه از آنجا کوچ کرده روی توجه بجانب جنیر
و بعد از آنکه از گهات جیور بالا شده میان کوهستان آن قصبه در آمد و همان
نصیر الملک گجراتی با لشکری که در قادر آباد مانده بود با خزانه و غله و آذوقه
بسیاری ملحق شد سر گهات جیور مسدود و دست در آن کوهستان مقام فرم
جهانگیر خان چون شنید که گهات جیور در دست نظام شاهیه است از گهات تیسگا

سگا

ـدر رسیده بر سر راه احمد نظام شاه فرود آمد و میان هر دو لشکر شش فرسنگ فاصله بود
ـیب یکماه در مقابل یکدیگر نشستند و چون ایام برشکال بود و نهایت زبونی
ـمد نظام شاه پذیره بودند بعیش و عشرت مشغول گشته بساط غفلت گسترده بودند
بجرع اقداح می روح پرور استماع نغمات دلکش پرداخته غنیم را اصلا وجود نمی‌نهادند
ـو شد دیده بخت آن قوم خواب آلود رخ از دانش و حزم بر تافتند هوس بود دگر کردند و بیدار
ـلیم سیه بهر خود یافتند و چون خبر بیخبریهای آن بیخبران باحمد نظام شاه رسید شب سیم
ماه رجب سنه خمس و تسعین و ثمانمائه بهمراهی اعظم خان وقت سحر از کوهستان قصبه جنور
سوار شده چنان تند راند که نزدیک بوقت صبح بحوالی بیکاپور رسید و بیکباره مانند
ـز کار بر ایشان تاخته هیچکس را مجال قتال و پیکار نداد بعضی در خواب مستی راه آخرت
پیش گرفتند و برخی چون چشم گشودند اجل را معاینه دیده راه عدم آباد پی سپر ساختند
ـانگیز خان و سید اسحق خان و سید لطف الله و نظام الملک و فتح خان که از امراء بودند کشته شدند
ـفی و دیگران دستگیر شدند احمد نظام شاه آنها را بر گاومیش سوار کرده جامهای ایشان
را نو پاره کرده در اردوی خود بگردانید و بجان امان داده بجانب دار الملک روانه ساخت
از نواب شاه جمال الدین حسین انجو که شمه از احوال خیر مآل او در وقایع مرتضی نظام شاه مرقوم
نمرده کلک بیان خواهد گردید شنیدم که آن جنگ بجنگ باغ اشتهار دارد چه که نزدیک
مکان در جائی که صورت فتح روی نموده بود احمد نظام شاه باغی طرح کرده از آن موسم

بباغ نظام گردانید و دور او چهار دیوار کشید و عمارتی درون آن ساخت در ا
رشک ارم ذات العماد گردید برهان نظام شاه و جمیع اولاد و برخود مب
و قلعه ساخته جهت مسکن خویش اختیار نمودند الغرض احمد نظام شاه بشکرانه
قصبه جیور را در آنوقت وقف مشایخ و علما فرموده در تعظیم و تکریم اد
معاف داشته مظفر و منصور بخیر رفته نفی وجود ما و مزاحمی بر مسند جهانبانی از
در همانسال باستصواب امیر یوسف عادلخان نام سلطان محمود از خطبه محو
و بنام خود کرده چتر سفید که در آنوقت نشان پادشاهان دهلی و گجرات و
بر سر گرفت و بعد از آنکه خواجه جهان و بسیاری از امرای دکنی که با وط
می نمودند از امر چتر و خطبه اظهار کدورت و رنجش نمودند و گفتند پادشاه
بهمنی چتر بر گرفتن و خطبه بنام خود خواندن نهایت بی ادبیست لاجرم ا
که بنور عقل انصاف داشت ملامت را مستحسن دانسته خطبه را موقوف داشت و ا
سپاه خود را حاضر ساخته گفت شما آنچه میگوئید عین صواب و محض صلا
خطبه را موقوف ساختم اما چتر چون برای دفع آسیب حرارت آفتاب است و
سلطنت در و ملحوظ نیست بغیر وی دادن مناسب نمینماید ایشان گفتند اگر چنی
مرخص سازند که برای دفع گزند آفتاب همه کس چتر بر سر گیرند احمد نظ
شده رخصت عام فرمود و برای تفرقه میان چتر حاکم و سایر مردم کلگی از پارچه

برده از دیگران سفید یکرنگ فرا رداند و رفته رفته در دولتخانه عادلشاهیه و عمادشاهیه
و نظامشاهیه و بریدشاهیه همین نسبت چتر راسخ و شایع گردید تا حال که تاریخ هجری
ر و هجده رسیده در مملکت دکن پادشاه و گدا چتر بر سر میگیرند و اصلا امتناع نیست
راف سایر بلاد هند که غیر از پادشاه کسی دیگر را اندازه نیست که چتر بر خود مرتفع سازند
ون مخدوم جهان و اعظم خان و امرای دیگر بجنین دولتی که مخصوص پادشاهان بود دررسید
رمنده احسان او شده بعد از دو ماه غایب و حاضر اتفاق کرده از او التماس نمودند که خطبه
م خود بخوانند و چون مبالغه و التماس ایشان اکثرا زیافت آنحضرت تبرک رغبت آن امر بود
بت عظیم بر ایشان نهاده خطبه را در رواج داد و همت بر تسخیر قلعه و نداراجوری که
قلاع متین گوگنست در جوانب و حوالی واقعست مصروف ساخت و بنفس نفیس بدان طرف
نته مدت ده ماه و بقولی مدت یکسال محاصره کرده و در آخر بمصالحه گرفته خاطر از آن مهم
فروغ ساخت فاما تسخیر قلعه دولت آباد در فضای ضمیر او جلوه گر شد گاه و بیگاه در آن اندیشه
چون یقین بود که آن قلعه را بزور نمیتوان گرفت با والیان آن اخصا ملک وجیه الملک و اشرف
ق احسان و مدارا سپرده ابواب لطف و ملایمت مفتوح گردانید نظم شنیده ام برادران
هنگ و دست که در کارها لطف و نرمی نکوست به نرمی کار ریگی ان بود ای پسر
درشتی مجویید زاندازه بیش گویند ملک وجیه الدین و ملک شرف دو برادر عنایتی
ودند و با یکدیگر کمال محبت و اخلاص داشتند در اصل میان نوکران خواجه جهان گاوان بودند و انظام

بعد از شهادت او در سلک سلاحداران سلطان محمود منتظم گشته روزگار
در آخر ملک نایب نظام الملک در صدد تربیت ایشان شده از جمله امرا
تهانه دار قلعه دولت آباد و ملک شرف را حاکم ولایت ساخت و
در ضبط آنجا کوشیده متمردان و قطاع الطریق دولت آباد که
بر انداختند و تا حضر سلطان پور و ندربار و بگلانه گجرات مصفا ساخت که مردم
بفراغ خاطر تردد میکردند و عشرت از ایشان راضی و شاکر بوده ولایت معمور
و یکی از امرا است که خلل در سلطنت بهمنیه دیده قلعه کالنه را بقبض فرو گرفته
با ایشان از جیب موافقت آورده از راهزنی احتراز و اجتناب نموده
حقوق تربیت ملک نایب منظور داشته با احمد نظام شاه طریق دوستی
او با نها بعد از فتح باغ نظام وندراج بوری خواهر خود بی بی زینب
وجیه که از اهل علم و صلاح بود در سلک ازدواج کشید و بنای
بمواصلت شید کرده حق سبحانه در سال اولین او را ضعیفه پسری
و الدین تعین اسم با احمد نظام شاه رجوع کردند و حج اب داد که در کو
مرا از کمال محبت موی نام کرده شوکت و شان او افزون گشت و
حسد بجوش آورده در قتل برادر بزرگ مصر و مجد گردید
همگی فکر اندیشه وی آن بود که در قتل برا

(margin, handwritten): [illegible]

...لت ملک وجیه حکومت دولتاباد و انتور و دیگر پرگنات و قلاع آن جا بود و تعلق
...ن صاحبت خطبه و تزویج شود درینوقت که ملک وجیه را با احمد نظام شاه نسبت
...سیده و فرزندی از زینب متولد شد خلل در اراده خویش مشاهده کرده نسبت اخوت
...ت مبدل کرد و بوقت فرصت باعانت و امداد حشم قلعه بقتل رسانید و
...ن را نیز بزهر در گذرانید و باستقلال بحکومت دولتاباد مشغول شده باحکام
...ر و ور ابواب محبت و وداد مفتوح ساخت و با سلطان محمود گجراتی طریقه
...ن سلوک کرد و نامه گاه گاه بارسال عرایض و تحف خود را باو منسوب میکرد اما
...ن زینب بعد از قتل شوهر و فرزند راه جنیر پیش گرفته دست تظلم بدامن برادر
...ساخت احمد نظام شاه دلاسای نموده در سنه تسع و تسعین و ثمانمایه
...جمعیت خویش بقصد تسخیر دولتاباد از جنیر نهضت فرمود و چون بحوالی بیکار
...بنده در باغ نظام فرود آمد و چند روزی بقصد اثر حیث بعیش و عشرت مشغول
...الجان قاسم برید میان تاج الدین دکنی و دیورس بندت زود آمد و معروض داشتند
...ت عادلخان در استیصال من جد و جهد بلیغ دارد دارالسلطنه محمدآباد بیدر را محاصره
است اگر آنجناب درینوقت فکر محاصره دولتاباد را از خاطر محو کرده
...ت محبت و مخلص خود باینجانب توجه فرمایند سرآمد نعمت طریق یکجهتی و اخلاص بوده
...ت خواهد بود بلکه بعد فراغ و اطمینان خاطر از جانب یوسف عادلشاه مخلص

در تسخیر دولتاباد از خود بقصور راضی نخواهند شد احمد نظام شاه مسئول او را
فسخ عزیمت دولتاباد کرده بمحمدآباد بیدر رفته چنانکه در وقایع سال
گذشت معامله را مرفوع ساخت و از همان راه بدولتاباد رفته بمحاصره پرداخت
اطراف و جوانب آن حصن سپهر اساس را بنظر تامل و تدقیق ملاحظه فرمود
که تسخیر آن بطریق جبر و قهر بغایت متعسر و دشوار است از آنجا کوچ کرد
و در اثنای طی طریق چون بقصبه تکار رسید رای و خیال اقتضا فرمود
تا بین دولتاباد و جنیر شهری بنا کرده دار الملک سازد و در سال و وقت
خریف و ربیع هنگام درو لشکر بدولتاباد فرستاده تاخت و تاراج نماید
از قوت لا یموت عاجز آمده طالب امان شوند و قلعه را بسپارند پس در
در ساعتی که منجمان اختیار کرده بودند مقابل باغ نظام کنار نهر سینا ط
و چون بمسامع آن و بدون مشش رسیده بود که وجه تسمیه احمدآباد گجرات
سلطان احمد شاه گجراتی آن بود که اسم بادشاه و اسم وزیر کفایت د
شریعت پناه احمد بوده و از اتفاقات حسنه این صورت در وقت بنا
بر سبق بدر رفته بود آنرا احمدنگر نام کردند چه که نام شهر با احمد بود و بادشاه
نصیر الملک گجراتی و نام قاضی عسکر نیز احمد بود چون انتخاب را اهتمام
بلده بود در اندک زمانی جمیع امرا و منصبداران و سلحداران بساختن ع

ده و در دو سه سال خیابان آبادان و معمور گشت که دعوی برابری و همسری
مصر نمود و خیابان که مقرر شده هر سال دو دفعه لشکر نظامشاهی دولتاباد
ت برده در خرابی زراعت و غارت غله و او و جنس کهنه در منازل و
ن رعایا تقصیر نمیکردند و مضمون عالیها سافلها بظهور میرسانیدند و در وقایع
مناهیه که سید علی سمنانی در عهد برهان نظامشاه ثانی می نوشت و توفیق اتمام نیافته
ن نوشته والعهده علیه که چون دولت نظامشاه بحری مسموع حکام دور و
ب کرد و بیدر علیخان بن مبارکخان فاروقی والی برهانپور ابواب حصون و
ها مفتوح ساخت و قریب دو هزار سوار بکومک او مقرر کرد که علی الدوام
سر دولتاباد همراه بوده در تسخیر آن بکوشند و همچنین با فتح الله عماد الملک طرح
ی افکنده بخلاف روش آبا و اجداد با سلطان محمود گجراتی اعلام مخالفت افراشت
ن که هر سال بسلطان گجرات میدادند موقوف ساخت سلطان بکرات در سنه
تسعمایه بنهایت سپر ولایت نهضت فرمود و ملک اشرف حاکم دولتاباد در
چون دران سال احمد نظامشاه قلعه دولتاباد را در محاصره داشت
ن بملازمت سلطان محمود فرستاده و از تسلط نظامشاه و احاطه نمودن
ت بات کرده التماس قدوم نمود سلطان محمود بطمع قلعه دولتاباد لشکری بسیار
راف جمع آورده بجانب دکن متوجه شد و قرار داد تخت عادلخان

مضطرب و سراسیمه گشته از احمد نظام شاه و فتح الله عماد الملک طالب ا
نظام شاه ترک محاصره دولتاباد کرده با پانزده هزار سوار جوانان بر
روانه برهانپور شده و بعد از طی منازل چون بشهر برهانپور مخیم عساکر گرد
عماد الملک بر لشکر ارکوماک سید میران احمد نصیر الملک گجراتی با
گجرات که در حوالی قلعه آسیر فرود آمده بود نفرموده نظام شاه ابواب
مفتوح داشت بعد از چند روز یکی از اهل گجرات که در خدمت سلط
مزید قرب ممتاز بود در قلم آورد که هر چند بنده رخصت بتقدیر در بلا
این شاه گردون اقتدار است اما چون مولد و منشا بنده گجرات است د
آن خطه رجوع فرض میداند عجب از سلطان کشورستان که جهت امور حـ
قریک چنین مهمات شاه میگردند حاکم برهانپور که در لشکر و جمعیت را
از امرای سلطان نمیتواند کرد تا وی در مقام مقابله شده اند خصوص
که محتاج جوانب دکن با سپاه صف شکن بمظاهرت و معاونت وی آ
اگر آنجناب از روی اخلاص و دولتخواهی بعرض سلطان رسانده که
لم قبیله قلیله بخاطر اشرف آورده بساط منازعت را در نوردد و
در این خواهد بود چه که نصرت و هزیمت در مشیت حق است بتقدیر یک
بنصیب سلطان شود مردم عالم خواهد گفت که سلطان محمود با چنو

مردمی غلبه کرد و اگر احیاناً منعکس شود این بلیه‌ها موبن دران سلسله علیه تا
ص زمان باقی خواهد بود انشخص نوشته نظام الملک را بحسن تدبیر سلطان در اورد
رت در صلح و جنگ متردد گشت گجرات را که بمحافظت فیل بحری سالم
ود بپاس سیم و زر از خود ساخت و قرار داد که در فلان شب سیاه که شاه
اده خیمه و خرگاه باستراحت مشغول باشند زنجیر آن فیل فلک منظر را که در
بت و بی اعتدالی مشهور بود از پای بر داشته در اردو سر دهد و دران
موعود احمد نظام شاه پنجهزار پیاده توپچی کماندار و باندار و پنجهزار سوار
تیرانداز بودند بجانب اردوی گجراتیان روانه ساخت که در کمین کنند هرگاه
و شور در لشکرگاه پدید آید ایشان از اطراف و جوانب در آمده هر یک تفنگ و
بان و مار زاران قوم بر ارند و انها بفرموده عمل نموده چون بحوالی لشکر گجرات رسیدند
تهای اطراف اردو مخفی شدند و بعد از انکه دو پاس از شب گذشت
ماتان فیل بحری سال را سر داده از حمله‌های ان اژدهای دمان غلغله و ولوله
اوج فلک البروج رسید پیاده و سوار از لشکرگاه برون جسته از اطراف و
ب نفیر و نقاره شوارش بر امدند و از صدای ان خوف کنند گردون را
احیه شبیه تیر و تفنگ و بان مشغول گشتند و چون سلطان محمود و امرای او
کن و خانان بیس جیش جرات سپرده قرین تکبر و نخوت در خیمه‌ها بخواب غفلت

بودند ازین غوغا هنگامه رسنده سراسیمه در تهیه سواری کردند و سلطان
چون شنیده بود که نظام شاه چهار هزار سوار بهادر دکنی عهده شنا
بهنه بودند بلطف و احسان پیش خود آورده در میان خاصه خیل خو
است و در مجالس و محافل میگوید که من باتفاق این چهار هزار کس مسلح شده
جناب صف بر علم و خیر و فوج خاصه سلطان محمود حمله می آورم تا مرکز
بفتح و ظفر اختصاص دهد و هر کرا خواهد بر خاک مذلت اندازد در مراتبه
دل او جاگیر آمده در آن شب جزم کرد که احمد نظام شاه با چهار هزار
شبخون آورده است و میخواهد که بر سراپرده خاصه او رخنه خرابی
رساند ازین سبب سلطان محمود سوار شده با ده دوازده پیاده
برون آمد محاذی آن فیل بحری سال از عقب سراپرده بادشاهی در آمده
سراپرده پادشاهی را پاره پاره کرد و شیون و غوغای اهل حرم بلند
یقین دانست که نظام شاه بقصد بر خیمه و سراپرده او تاخت آورده است
با معدودی چند از اردو بیرون رفت و چون سیصد چهار صد کس
غوغا لحظه بلحظه زیاده میشد راه وارنیش گرفته قریب سه کروه راه
تمام طی نمود و چون امرای گجرات جمع آمده تنه بجنگ برداختند و
مراجعت نموده باردوی خود رفتند اعیان لشکر بهیئت مجموعی جهت

به پادشاهی رفتند چون سلطان را بجای خود بنا رفتند و دانستند که قصبهٔ جیت
تغافل کرده بهانهٔ تعفن هوا و تغیر منزل در همان شب کوچ کرده دنبال و
سلطان محمود از مکر دکنیان واقف شده چون در آن شب صلاح در
ندید بهمانجا که رسیده بود فرود آمد و نظام شاه نیز بدیر برهد مراد
علی الصباح باتفاق عادلخان و عماد الملک از جای خویش کوچ کردند و در
سلطان قبول نموده امری که در مخیلهٔ هیچکس نبود بوقوع آمد مصرع کارها
کنند عاقل کامل بسنجد که بصد لشکر جرار میسر نشود بعد از طرفین در میان
بصلح قرار دادند و کوچ کرده بمسکن خود بنا رفتند و از وراین چنین معلوم
که ملاحظه کرده در شرح و بسط آن نکوشیده اند والله اعلم بالصواب گویند
نظام شاه از برهانپور مراجعت نموده بدولتاباد رسید درین دفعه بقهر و
لشکر را بار دیگر بمحاصره باز داشته خود در بالاگهات آن نزدیک
بعیش و عشرت مشغول شده در آن وقت جمعی از باغبانان خبر آوردند
معروض داشتند که هفت سال پیش ازین که جهت تسخیر این حصار
حدود تشریف آورده در همین موضع فرود آمده بودند چند استخوان
درون سراپرده پادشاهی افتاده بود چون موسم برسات رسید آن
مانده کان در محافظت آن کوشیده امسال این درختها بار دار گشته

این خبر رسید از آنجا باز نظام شاه گفت این علامت فوت
در فتح حصار است ملک اشرف چون جد و جهدی در فتح حصار نمـ
نمود عریضه به سلطان محمود گجراتی فرستاده باز از تسلط و استیلا
نظام شاه و محاصره نمودن قلعه دولتاباد شکایت نمود و بنیاد
قلعه تغلق‌آباد پادشاه دار داگر یکبار دیگر با این جانب سواری فرما
از جنگ غضب این بحری خصال خلاص سازند مرآینه خطبه اینجا
کرده سال بسال باج و خراج بخزانه عامره واصل خواهم ساخت سل
چون میخواست که از انفعال گریز بیرون آمده تدارک آن مخالف نا
دکن را که بعد از شبیخون مذکور او را سلطان محمود بیکی میگفتند تا دیب
دهد لاجرم التماس او منظور داشته با حشمت و شوکت تمام بجانب د
توجه فرمود و چون بکنار آب تپتی رسید احمد نظام شاه ترک م
بجانب احمدنگر شتافت و ملک اشرف از ضیق محاصره نجات یافـ
سلطان قطب الدین خطبه بنام سلطان محمود خواند و بار دو
رفته تحف و هدایا و نقود دراوان پیشکش گذرانید و خراج هر سا
سلطان را از خود راضی ساخت سلطان محمود در این سال وصت
خراج چند ساله از عادلخان گرفته متوجه مقر دولت خود گر

ظام شاه این خبر شنیده در اواخر سال مذکور به سر برداری بحری و شتاب
سلیه بجانب دولتاباد روان شد و چون مردم حصار از ملک شرف و بواسطه
ن خطبه سلطان گجرات و ملازمت او نمودن متنفر بودند با احمد نظامشاه
ن عرایض فرستادند که مانند کابنم را بخداوندی و صاحبی شناخته مریدانیم و معتقد و
واه تو ایم زود تشریف آورند و جانفشانی مشاهده کنند احمد نظام شاه در
ت کیک بمضمون عرایض اهل قلعه مطلع شده با دو سه هزار سوار جریده
انب ~~دولتا~~باد رسیده قلعه را قبل کرد قصار املاک شرف که اراده ختم قلعه
نها بودند واقف گشته از غم و غصه بیمار گشت و در همان پنج شش روز تا
للداب که عادم الامالت دو اسپه بر سر روی تاخت آورده کوکب عمرش را
غروب رسانید متحصنان مع کلید قلعه بملازمت احمد نظامشاه آمدند احمد نظام شاه
م را نوازش فرموده قلعه را تفرج فرمود و هرچه محتاج مرمت بود تعمیر کرده مردم
ود سپرده مظفر و منصور با احمدنگر مراجعت نمود و در ساختن حجنه و طالعی شایسته
باغ نظام که زخود مبارک داشته مسکن خود کرده بود حصاری از سنگ و گل و
ت و درونش عمارات عالیه طرح افکند قصور دلکش را چون انگبیه بسرخ و زرد
نت و دران سنوات هرگز از سواری متقاعد نگشته قلعه انتور و دیگر قلاع
باجنه را بالتمام مسخر گردانید و از راجه قلعه کالنه و بگلانه پیشکش گرفته

و تا کلید از خود ساخته بر مسند حکومت احمدنگر قرار گرفت و در سنه ثلث
بعد از فوت داود خان فاروقی در برهانپور بر تعیین پادشاه بیجا
اشراف سلطنه خلاف پدید آمده و ملک حسام الدین مغل که عمده
بود کس نزد احمد نظام شاه فرستاده خانزاده عالم خان را که از خو
اسیر بود در احمدنگر بسر میبرد طلب داشته بخود برادر و عماد الملک حاکم
بر داشت و سلطان محمود بیگرای گجراتی عادلخان بن حسن خان فاروقی را
زاده وی بود دست گرفته در مقام آن شد که او را بر مسند حکومت برهانپو
بعد از آنکه لشکر جمع آورده متوجه خاندیس گردید ملک حسام الدین مغل
و عماد الملک استعانت نموده ایشان با لشکرهای خود به برهانپور شتافتند و
لادن که او نیز از اعیان ولایت خاندیس بود با ملک حسام الدین مخالف
خلل فاحش در مهمات انصوب پدید و سلطان محمود نیز حوالی تالنیر رسید
بعد و ملک حسام الدین تعیین کرده و هر دو باتفاق از برهانپور کوچ کرده
و بعد از چند روز چون لشکر ایشان را در برهانپور توقف میسر نشد بی رخصه
حسام الدین بگاول شتافتند نظام شاه حوالی خیابان دیده عماد الملک
وداع کرده خود بدولتاباد رفت و خانزاده عالمخان از خاندیس لشکر
بملازمت نظام شاه آمد نظام شاه بعد از مراجعت سلطان محمود بگجرات عالمخان را

ید خود نشست و رسولی مصحوب مکتوب نزد سلطان محمود فرستاد مضمون آنکه
ن خانزاده عالمخان بانجانب التجا آورده متوقعست که باره ولایت اسیر و برهانپور بها
کفایت فرمایند سلطان محمود که ازین او بهای سابق او آزرده بود و
عالمخان نیز شکایت او مکرر نوشته بود با رسول درشتی کرده گفت غلام زاده
ین همه راحه بار راکه بسلاطین کفایت نبود و باز کلیم خود بیشتر دراز کند اگر
ضاع خود نادم و تائب نگردد عنقریب گوشمال بسزا خواهد یافت احمد
نظام شاه بحر از آن جرات موجب جسارت دانسته باتفاق خانزاده عالمخان
بر کوچ با محمد نگر شتافت و مدعیات نظام شاه چون بر وفق مراد ساخته برداخته
ند فلک بکار خود مشغول گشته پیش از آن نوبت دیدند اول نصیر الملک گجراتی
ن الدوله او بود فوت شد و جای امکیل خان دکنی معوض شد و بعد از آن
بسه ماه بیماری صعب عارض پادشاه بر شده از امرا و ارکان دولت را
نو نیز خوانده شاهزاده جوانبخت کامکار شیخ برهان که هفت مرحله از عمر
ن طی شده بود ولیعهد گردانیده ازیشان در باب اطاعت و انقیاد او
بیعت گرفت و در سنه اربع عشر و تسعمایه داعی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة را اجابت فرموده متوفی شد آن لحظه هول قیامت عیان
ون برآمد نفیر و فغان شد از درد و غم چشمها سیل بار چو باران که بارد

بوقت بهار فلک را زین ناله گر گشت گوش :: ز نوحه زمین و زمان در خر

بلا سر زنبر بلا تا فکنند :: مه و مهر را گردن انداختند ::

اگرچه خصال حمیده آن شهریار زیاده از آنست که قلم مشکین رقم از عهد
بر آید لیکن افند بسبب مور حین کرده یا براد شمه از آن مبادرت مینما
حصلتهای آن شهریار که متضمن عفت و صلاح و پرهیزکاری و ملاحت
که در وقت سواری شهر و بازار هرگز بین و نیار النقاب میفرمود کی
و مهربانان گستاخ از و سوال نمود که منشا عدم التفات خدایگان به طر
جهات چیست آنحضرت فرمود که هنگام عبور مردم بسیار از اناث و ذکو
می آیند از آن می ترسم که چشم بر عورت نامحرم افتد و بال آن عاید
گردد مص هزار آفرین از جهان آفرین :: بر آن شاه با دانش و داد و
دیگر آنکه در اوایل سلطنت و جهانبانی که ایام شباب و جوانی آنحضرت بود
قلعه را دیل کم جهاد دسته از سپهر دولت حرکت میفرمود و بعد از طی م
بمحاصره پرداخته مسخر ساخت از جمله اسارای آن قلعه جاریه بود که در حس
با ماه و مشتری برابری کردی و در لطافت و نورگستری از خور بر
حسنی بیاض روشن طلیعه صبح را دامن دامن گل صباحت و صباحی بخ
موی سیاه نگر شام را چمن چمن سنبل و سبزه ما به میداد زلف چمن

...لی مفوسش طغرای منشور جمالش نمودی مثنوی شبا فروزی چو مهتاب جوانی •
...ن زاب زندگانی • دو شکر چون عقیق آب داده • دو گیسو چون کمند تاب
... • خمار آلوده چشم نیم نازش • جهانی نیم کشته نیم نازش • ملک نصیر الملک
...را چون چشم بران پری رخسار افتاد زمانی بماند در آئینه رخسارش واله
...ن گردید نظم نه دل میدادش از دلبر گرفتن • نه می توانستش در بر گرفتن
...ید بدان ابروان محراب دیده • حجاب دیده می‌بندد آب دیده • باری بخراش چاره
...ت که بخدمت سلطان رود و نظر کیمیا اثرش در او آرد پس بوقت و صحبت
...ت دی عرض کرد که از جمله اساری حبش و حبشان جمیله ایست بی شبه و نظیر در محض
...سلطان دام اقباله چون نقطه موهوم از نظر نامحرمان مستور داشته ام اگر ا
...شبستان خاص بسپارم شهریار را از اهتزاز نسیم این خبر غنچه دل شکفته گشت نصیر الملک ا
...بین و آفرین فرمود و چون شهنشاه بخلوتگاه از ایوان این هیکل طارم بخلوتخا
...شتافت و سپهر دوار جا در حلی زرنگار بست انداخت نصیر الملک آن
...بزین حرکات پری اطوار از آن مشکوی شاه فرستاد و آن شهریار کامکار
...ت جهانبانی منوچهر شبستان کامرانی گشته بس از آنکه از لب و رخ بخش آن
...ز دلستانی قوت جان و کام روان حاصل کند شرف همزبانی خود در او افراز
...نه استفسار فرمود که از کدام قومی و با کسی نسبت و پیوند داری با گل ناشکفته

بی خاری جواب داد که جانم فدای باد من از فلان قبیله ام و پدر و ما
بالفعل در بند سلطان اند آنحضرت بمجرد استماع نام شوهر از کمال عفت و
بی تجرع اقداح مرام آتش شهوت برخود فرو نشانیده گفت خاطر جمع
که پدر و برادر و شوهرت را از بند بر آورده بر ایشان سپارم دختر
بوسیده دعا و ثنای پادشاه بجای آورد و علی الصباح که نصیر الملک بخدمت
تهنیت و مبارکباد گفت آن یوسف زمان تبسم فرمود و گفت آن عو
شرف فراش لازم الاشعار من در نیافته با و وعده کرده ایم که پدر
پس در همان مجلس پدر و مادر او شوهر او را حاضر ساخته و انعام و اکرام
نموده تسلیم ایشان فرمود دیگر از خصایل وی آنکه اگر احیانا یکی از لشکریان
معرکه رزم از لوازم شجاعت چیزی فرو گذاشت میکرد و آنحضرت دا
بعد از فتح هنگام نوازش اول او را بخلعت و مرحمت سردار مباهات
باحوال دیگران می پرداخت وقتی یکی از ندمای بیست یکی چنین حال
گرده گستاخانه بعرض رسانید که سبب التفات بحال فلان جوان که در معرکه
رزم اختیار کرده بود چیست گفت سبب این رفت دیگر معلوم خواهد
احتیاج گفتن نیست قضارا در آن ایام آن شهریار کومک سلطان محمود
کشیده باتفاق دنبال یوسف عادلشاه کردند در حوالی بن دوجی ازغادل

188

ن طلیعه سلطان شده شکست داد چون عقب طلیعه افواج نظام شاه بود
ان مواجهه و مقابله عادلشاه هم اختیار کردند و تحسین کسی که بر شجاعت
ت آن جوان نمود نظام شاه او را نواخته بنده‌ام گفت پادشاهان هنر نگار زند
ها را جهت صید خصم چنین به سر سانند و همچنین رواج ملکیت در ملک دکن
ار آنجناب است چه که این بزرگوار علم شمشیربازی خوب میدانست و رغبت تمام
بدین داشت و چنانکه رسم قدیمست مردم آن عصر طالب و خواهان هنر
اه شده کوچک و بزرگ اکثر اوقات خود را صرف آن مینمودند و بجای مکتبخانه
بلاد اسلام میباشد در همه محلات احمدنگر در هر خانه شمشیربازی ساخته بهتر از روی امر
اشند و در هر مجالس و انجمن غیر از حرف و حکایت مذکور شده بازار شمشیربازی رواج
ق تمام بهم رسانید و چنانکه مقتضای آب و هوای فتنه خیز دکنست هر یک زبان
ت و گزاف کشاده دعوی ناولاعبری میکردند و دیگری را دران فن مسلم
نشند و بر این میان جوانان خشونت و نزاع بهم رسیده مرافعه نزد احمد نظام شاه
ندند و آنجناب حکم میکرد که در حضور وی مدعی و مدعی علیه شمشیربازی کنند هر که او
حریف رساند او بهتر باشد پس هر روز جوانان که با یکدیگر درین باب دعوی
شتند جماعت جماعت در دیوانخانه حاضر شده حضور پادشاه شمشیربازی
ندی فتنه رفته کار بجای رسید که هر روز دو سه کس در دیوانخا

کننده شده جسدهای ایشان بیرون می برند بعد از آن این رگوار از ا
شده مقرر کرده اند که در حضور او این امر واقع شود و ملکه در وصفای منیز
کاله جبوتره در اینجا واقع شده این بحث بتقدیم میرسیده باشد و هوادار
آن دو کس که با یکدیگر دعوی دارند دخل نکنند و نگذارند که حسب
شمشیرها انداخته احدهما غالب گردد و دیگری مغلوب شود و هر
جنگ کند کشته شود از قصاص برستش باشند و این بدعت مرض
دکن گشته از احمدنگر بواسطه سلاطین هند در جمیع بلاد دکن سرایت
شایع و رایج گردید و قبح آن عمل شنیع چنان از خاطر محو شده که
طالب العلمان و مشایخ و ملوک و امرا و خوانین سلطنت دکن یکبارگی
حیثیت و قابلیت عظیم میدانند و فرزندان ایشان اگر یکبار
شجاعان بمیشمارند و سرزنش میکنند و راقم حروف محمد قاسم فرشته
بیجاپور در سنه عشر و الف مشاهده کرده است که سید مرتضی و سید
را در صحن النعت شمشیر سفید بوذند و کمال عزت پیش ابراهیم عادلشا
همه کس آنها را از جمله مردم معقول دکن میشمردند ایشان را با سه
دکنی که آنها نیز از مردم روشناس بودند بواسطه سهل امری در
شمشیربازی واقع شده اول بر سید مرتضی که جوان مست

ها

189

...ند رنایک دکنی در مقام بلنگی شده بقتل رسید آنگاه مرتضی که پسر را آشفته دید
...ی دکنی دیگر مشغول گردید او نیز همچو پسر راه عدم سپرد پس سید حسن برادر
...زاده رانجبان حال مشاهده کرده باکی از آن دکنی در او بخت و گردن
...خود بخت هنوز مرده آن سه سید از میان ها را بیجا بوزر بدنشته بودند که آن سه
...زخمهای کاری از دست مقتولان بایشان رسیده بود جان بقابض ارواح
...د ولی سابقه عداوت در یک لحظه شش خانواده تا تمام نشسته دمار از خاندان
...ن برآمده و فی الواقع مسلمانان دکن در شمشیر بازی و بلگی بی نظیر و بیمثل اند و تا
...ها را کسی نورزیده باشد با آنها شمشیر مقابل نمیتوانند شد عاقبتش چون اکثر
...دکن بر روی زمین ورزش شمشیر مینمایند و از اسب سواری و تیراندازی و نیزه
...و چوگان بازی عاری و عاطل اند لاجرم در جنگ فوج بتخصیص که مخالف دکنی
...عاجز مطلق شده از هر زبونی زبونتر میشوند و برای جنگ کوچه و بازار همچو شیر
مملکت
...مردانه اند و جمیع سلاطین دکن که بعد از انقراض دولت بادشاهان بهمنیه در ان
...ت کرده اند هیچکدام در دفع این فعل شنیع نکوشیده اند بلکه در ترویج آن
...زده اند مگر در عهد میمون حضرت صاحبقران ابراهیم عادلشاه ثانی که معامله
...تخفیف تمام یافته و امید هست که این عمل زشت که در هیچ مملکت و در هیچ عهد
...با من بادشاهان کامل و حاکمان عادل بالکلیه زایل گردد و آن مملکت

همچو بهشت از لوث جماعت چنین پاک نبود ذکر پادشاهی برهان نظام شاه

بحری مروج مذهب اثنا عشری برهان نظام شاه بحری در هفت

احمد نگر بجای پدر متمکن شده قبض جا و بتاریخ جلوس گشت کمل خان دکنی

عاقل و مدبر و شجاع بود در طفولیت احمد نظام شاه بمنصب پیشوائی

مخصوص گشته پسرش میان جمال الدین بخطاب عزیز الملکی و منصب

و مکرم گردید و آن دولت خانه را بدر و بسر تصرف آورده

مالی کمال استقلال بهم رسانیدند قریب سال احوال بر منوال

ولی اعتدالی عزیز الملک سر نوبت از اندازه برون گشت و زیران

مثل رومیخان و کرم خان و منیر خان رشک برده از پیشوائی

ایشان آزرده و دلگیر گشته هر چند تدبرات کردند و سعی و کوشش

ایشان را انداختند و مستاصل گردانند هیچ صورت نبست از این

مایوس گشته با یکی از عورات حرم بی بی عایشه نام که مرضعه والده

بود و کمال اعتبار داشت طوطیه و تمهید خصوصیت و آشنائی کرد

مقرر ساختند که بوقت فرصت راجا جیو برادر کهتر برهان شاه را

تسلیم ایشان نمایند تا او را بپادشاهی برداشته و برهان شاه

سلطنت معزول گردانیده از تسلط کمل خان و عزیز الملک نجات

بی عایشه روزی از روزها فرصت یافته راجاجیو را که چهار ساله بود جامه حقیر

شانیده در پالکی سوار کرده راه شهر پیش گرفت و والده برهان نظام شاه

بسب اتفاق همان ساعت یاد آن فرزند کرده چون پیدا نشد اضطراب عظیم در میان

رونی و بیرونی پدید آمد بعضی گفتند شاید که در یکی از حوضها افتاده باشد و کسی

قف نیافتند و بعضی گفتند بی بی گاه گاه بمنزل خود می برد میتواند بود که همراه

ده باشند پس جمعی بحوضهای آب درآمده بتجسس مشغول شدند و بعضی دنبال

بی بی عایشه بشهر شتافتند هنوز بخانه رومیخان نرسیده بود که آن جماعت در وسط

رسیده راجاجیو را بقلعه درآوردند و چون بی بی عایشه خود را بجای جده

شاه دانسته راجاجیو را گاه گاه بخانه خود می برد و دیگر روز دو روز در منزل

نگاه میداشت بهانه کرد که بخانه خود می برم اما بعد از چند روز چون آن سر

تش شد و همه کس دانستند که آن کار بمعرفت و تحریک امرا شده هر آینه تکلفات

ضبط و محافظت برهان شاه و راجاجیو پیش از پیش کوشیده لحظه خود در از

اری معاف میداشت و در تربیت و پرورش برهان شاه چندان اهتمام

آورد که در ده سالگی کافیه و متوسط را با استحقاق خواند و خط نسخ را

نوشت و در عهد مرتضی نظام شاه در کتابخانه رساله در علم اخلاق و

ت پادشاهان بخط نسخ با کبره بنظر مولف درآمده که در آخر آن این

عبارت مرقوم بود کاتبه شیخ برهان بن ملک احمد بن نظام الملک الملقب

الحضرت العلیه بحری و بنابر آنکه میان مکمل خان و امرای نلنت خصومت و

از حد گذشت ایشان بعلاج شده با پنج شش و زیر دیگر اتفاق کرده

شب از احمدنگر بیرون آمده با موازی هشت هزار سوار راه برار پیش گر

بمجلس شیخ علاء الدین عماد الملک رسیده بمقدمات ربانی تسخیر ولایت

آسان و سهل باز نمود و عماد الملک بگفته ارباب غرض فریب خورده

خود را جمع آورده وار کاولن از ایلچپور حرکت نمود و بسر حد نظام شاه

از قصبات و پرگنات را قابض شد و مکمل خان این خبر شنیده بیکی همه

آن فتنه کماشت و سپاه طرف دکن که گرد آورده در ملازمت برهان

نظام شاه و همراهی خواجه جهان دکنی حاکم پرنده به دبدبه و کوکبه

عماد الملک روان گردید و در حوالی قصبه راهوری در شهور سنه سبع

و تسعمایه بفارت بعض روی نموده مرد و سپاه از هر دو جانب میمنه و میسره

بساقه و کمینگاه آراستند و مکمل خان در آن روز برهان شاه را

صغر سن باز در خان غلام ترک که اتابک وی بود در ردیف سا

در قلب نگاه داشت و خود با زوی شهامت گشاده بحکم

ناله نفیر در خرخ اثیر افکند و خروش کوس گوش فلک را بوس کر گردید زمانه جفا کار از مشاهده ا

هراسان گشته خواست خود را از چنبر فلک بیرون اندازد و بهرام خون آشام از بیم صمصام بهادران
جوان نظام از بیم حصار سپهر قدم قرار نهند تو گفتی روزگار مردم آزار یکبار غبار مستی بر چهره
هستی بیخت و دست قضا رشته حباب کائنات از هم گسیخت **مثنوی** ز بارید تیغ آتش افشان
برون از تن کشته جان ؛ در آمد جهان در فغان کوس کین ؛ که چون نبض مجنیت از جا
ز غریدن کوس غیرت سرش ؛ تهور همی ریخت در دل ز کوس ؛ فتادند بر هم
ز بس کشتگان ؛ بدن کوس شد ابره آسمان ؛ مهابت بدلها چنان کرد زور
که خود لرزه بر ... ز بس بخشنده مور ؛ و در کارخانه قضا و قدر طبل فتح و فیروزی
بنام بی بهان دل و دین نواخته رقم بر هیبت چهره احوال عماد الملک کشیده بودند
سراسیمه بعد از آنکه در کشش و کوشش راکب از کار و مرکوب از توان ماند عماد الملک
و سایر امرا اعیان از معرکه تافته بالمجبور در هیچ موضع توقف را نپسندیدند اثقال
و احمال و اسب و فیل ایشان بحوزه تصرف نظام شاهیه در آمده بسیاری
از ممالک برار خراب و ویران کردند و مکمل خان چون نظام شاه را بر داشته بعد فتح
نموده میان ولایت برار در آمد عماد الملک سلامتی را منحصر در فرار دانسته بجانب
برهانپور رفت حاکم آنجا بوساطت جمع از علما و مشایخ باردوی نظام شاه
فرستاده بآیات قرآنی و احادیث نبوی حرمت جنگ با اهل اسلام
یاد ملک خاطرشان کرده و مقدمات صلح در میان آورده نوعی نمود که

هر یک بمقام خود شتافتند گویند یکی از اجداد نظامشاهیه کلکرنی پاتری
بسببی شده جلای وطن نموده بولایت بیجانگر رفته در انجا بوده می بود
سلطنت بخانواده ایشان رسید با همه که خویشی و قرابتی داشتند همه ا
باحمدنگر آمدند و اشتیاق وطن غالب آمده بکملخان از زبان برهان ا
نوشت که چون ما را به پرگنه پاتری که بشما تعلق دارد و در سرحد ما واقع شده چه
وطن ما پاتری اگر بما بمحبت مرحمت و کذاشته در عوض پرگنه دیگر از ممالک ما که د
زیاده بر ان باشد بگیرند عماد الملک قبول آن ننموده چون دانست که ا
برسر آن خواهد شد مرآینه از راه احتیاط قلعه در ان پرگنه بنا کرد و بکملخان نوشت
که ساختن قلعه درچنین جایی موجب آنست که اکثر اوقات از مردم شما
مزاحمت و تشویش برسد مناسب انست که آنرا موقوف دارند عماد الملک
پروای آن ننموده قلعه را باتمام رسانند و بخاطر جمع بدار الملک خود شتافت
روزگار غافل گشت تا گاه بکملخان بهانه تفرج بالاگهات دولتاباد و منازل ایلور
جمع آورده در سنه اربع و عشرین و تسعمائه در رکاب سلطان شاه جنید میرزا ل
روانند و یکبار عطف عنان کرده بایلغار بپاتری رفت و قلعه را احاطه نم
جنگ انداخت دلیران قلعه کشا بخندق در آمده بعضی کمندها بر کنگره ها بند کرده
سبحان عروج نمودند و بعضی نردبانها نهاده چون موذنان بمنارها را

صار را مسخر ساخته و لایت تازی متصرف گشتند میان محمد غوری که در فتح
کالملخان
حصار مذکور پیش از دیگران لوازم سعی و مردانگی بظهور رسانیده بود بخطاب
وارگشته جنت قلعه و آنجه و تغلق بوی گرفت و نظام شاه درین کرت
نظم و منصور را بجهد نکر معاودت کرده بمقتضای جوانی عاشق آمنه نام بازی
ساخته
دید و عشق بدرجه اعلی رسید و او را بحباله نکاح در آورده بزرگ اهل حرم
کمال او بنیرو حمزه رغبت نمود و ملک خان که مرد کامل و عاقل بود پیش تخت سر
پنهان و آنگه شهری وکالت و وزارت که بوی سپرده بود پیش از
داشته معروض داشت که در آمدن که شما کوچک سال بودند کمترین بنده
درگاه حسب المقدور خدمات مرجوعه بهر نوع که بود بمیامن اقبال بادشاه
پرداخت
بعدم رسانید اکنون که بدولت و سعادت میتوانند خود بمهمات سلطنه
اعلام خود را ازین امر معذور دارند عبث رسمیست که مالکان تحریر آزاد
بندگی بنده پیر برهان شاه چون مبالغه و ابرام از اندازه افزون دید معذور
دکنی
داشته فرزندان وی را از امرای کبار گردانید و منصب پیشوایی بشیخ جعفر
ساکن قصبه ... داشته ملک خان در خانه خویش منزوی گشت و گاه
بتکلف خویشان و فرزندان روزهای عید و ایام متبرک بدربار آمده
دنیا
سلام بادشاه کرده در ساعت مراجعت مینمود و بهیچ وجه در مهمات

دخل نکرده بحال خود می بود تا آنکه بجوار رحمت ایزدی پیوست و در زمان
تسعمایه چنانکه بیاید شاه طاهر با جمع کثیر تشریف آورده در سلک مجلسیان
منتظم گردید و مذهب مهدویه که در آن وقت رواج تمام پیدا کرده
دختر خود بیکی از مشایخ ایشان داده بود از میان قوم شاه طاهر
گردیده آن جماعت از آمد و شد مجلس بهشت آیین ممنوع شدند و آنحضرت
وصلت ایشان شنیده علمای پای تخت را بفرمایش بسیار فرمود که همچنانکه
بطلان آن مذهب بدلایل و براهین قاطعه خاطرنشان می کردند تا چون اکثر
ملتبس و تسعمایه برهان نظام شاه و اسمعیل عادلشاه بسعی شاه طاهر قلعه
لابور ملاقات نمودند و ارکان دولت طرفین بی بی مریم دختر یوسف عا
را بعقد ازدواج برهان شاه در آورده جشن و طوی بزرگ ترتیب دادند
اسدخان بلکوالی وغیره متعهد شده بودند که قلعه سولاپور را در جهاز
مریم خواهیم داد مرابنه برهان شاه مطالبه آن قلعه نمود اسمعیل عادلشاه
داد مرا ازین معنی خبر نیست اگر بعضی از نوکران ما دانسته چیزی بر زبان آورده
اعتبار ندارد برهان شاه باستصواب و تکلیف شاه طاهر و برادران مقوله حرفی مذکور
بی بی آمنه والده حسین نظام شاه چون بی بی مریم سلوک ناهموار نموده خا
ازروی آزردگی شکایت نامه بعادلشاه مرسول داشته چون مد

نیوالی بکذشت و در اوضاع و اطوار منکو تخفیف شد اسمعیل عادل شاه
سولان نظام شاه که در بیجاپور بودند کفت بابری را بر فرزندان سلاطین
ابن سلکه عماد احتیاج از حرم و اصالت بعیدست و این سخن مسموع برهان شاه
نده مبحث بطول انجامید چنانکه در همان زودی شاه طاهر را نزد امیر برید
ملا حیدر استرابادی را بنزد عماد الملک بجانب فرستاده ایشان را باخود با
بنی و متحد کردانیده و در سنه احدی و ثلاثین و تسعمایه باتفاق جماعت
هزار سوار و توپخانه بسیار بقصد تسخیر قلعه سولاپور روان شدند و اسمعیل عادلشاه
نه هزار سوار تیرانداز معرکه کدار استقبال نموده در سرحد ولایت واقع
نده و جنگی که طبیعت از تصور او در هراس اید بظهور رسیده بحسب شیخ
الدین عماد الملک از حمله اسدخان بلکوائی شکست یافته بی توقف بجانب
دل کریخت و برهان شاه در اثنای جنگ از کثرت کرد و کرمی هوا تشنگی برد
لب شده بیهوش کشته و خورسند نام غلام ترک که ابدارش بود ابی رسیده
ن بهوش آمد غلامان ترک و حبشی خورشید خان که از غلامان ترک بود باتصواب
اه طاهر سلاح او از تنش کنده و در پالکی انداخته بجانب احمدنگر روانه شدند
کانه نلینب و پلنشین و تسعمایه عماد شاه بتحریک اسمعیل عادلشاه و همراهی
سلطان قلی قطبشاه باستخلاص قلعه پابری شده و باتفاق سلطان قلی

قطب الملک لشکر بدان طرف کشیده قلعه پاتری را از تصرف نظام شاهیه
برهان شاه برفاقت مخدوم خواجه جهان دکنی و امیر برید نگری از
و براسته بسمت پاتری نهضت فرمود و در مدت دو ماه بضرب توپ و
صاعقه آثار خلل در بنیاد حصار انداخته مفتوح گردانید و از بیخ و بنیاد
پرگنه پاتری را دیگر باره متصرف گردید و از بهامنه معتبر دولتخانه پادشاه
که مبنی از سلطنت احمد نظام شاه بحری سال و ماه اجداد نظام شاهیه در برابر
پاتری بودند بتقریب سببی بعضی مکان کرده بولایت بیجانگر رفته بود درانجه
میبردند و چنانکه گذشت چون ملک حسن نظام الملک بدولت رسید ملک
چتر سلطنت بر سر خود مرتفع ساخت بهامنه جوشاوند از بیجانگر باحمدنگر
همیشه بعرض سلطان میرسانیدند که فلان پرگنه از پرگنه پاتری در قدیم
تعلق باباو اجداد ما داشته ملک احمد بعماد الملک پیغام نمود که چون پاترا
پاتری چنین نشست وظیفه پاتری مقتضی آنست که آن پرگنه را رجوع باینجا
نمود دو پرگنه دیگر که محصول آن زیاده باشد از ممالک من بگیرند الملک
قبول آن امر نموده آن مبحث همچنین در میان بود از آنجا که نیات شده برهان
آن پرگنه را بقبض جوتین درآورد موضع مورونت را بهامنه جونش و
که رئیس کفره بودند برسم انعام عنایت فرمود بار مابین اسمعیل لشکر حضرت

ل الدین محمد اکبر بادشاه غازی انار الله برهانه بطنا بعد بطن آن قریه تعلق بشان
نت و از انجا باهور شتافته و آن قلعه را نیز که در تصرف ولد خداوند خان
شی بود مسخر ساخته عازم تسخیر الجبور گردید عماد الملک تاب مقاومت و
ورده بنسبت سابق برهانپور رفت و سلطان محمد شاه فاروقی در
ام اعانت و کومک شده باتفاق متوجه جنگ نظام شاه و امیر برید شدند
بعد از وصول قرب جوار جنگ صعب واقع شده عماد الملک و محمد شاه بجانب
برهانپور گریختند نظام شاه سیصد فیل و خیمه و خرگاه و بسیار کارخانها
طه ایشان را متصرف گشته اکثر ممالک را بقبضه قدرت خویش در آورد
د الملک و محمد شاه احوال بر منوال معاینه کرده کسان معتمد با تحف و اوان
سلطان بهادر بادشاه گجرات فرستاده استعانت نمودند سلطان
در امداد ایشان را موجب فتوحات غیر متناهی تصور نموده با خزانه و
بحد در سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه از راه ندربار در سلطان پور متوجه دکن
برهان نظام شاه مضطرب گشته بخت کیانت با انشا و املا شاه طاهر مشتمل بر
نت جلوس و اظهار اخلاص و اعتقاد بدهلی نزد حضرت بادشاه عا
ولد اشت و در انجا این فقره درج نمود در جا لطایف عواطف الهی و ا
حرب منهیان اقبال مژده توجه جنود نصرت قرین سعادت قران باستیصا

اعادی نجد و دلها مع یکجهتان و مبشران فرح بخش مسرت رسان ز
قل جاء الحق و زهق الباطل در اطراف و اکناف این دیار منتشر گردانید
امیدوار و معتقدان خدمتکار با قبال تمام استقبال نموده مقصود حاصل
و همچنین بمکتوبات مشتمل بر طلب اعانت نزد اسمعیل عادلشاه و سلطان
قطب شاه مرسول داشت سلطان قلی چون بجنگ کفار بیجنگر مشغول بو
بهانه ساخته از فرستادن لشکر کومک متقاعد گشت و اسمعیل عادلشاه
غریب و غریب زاده از لشکر خود انتخاب کرده همراهی امیر برید که خود را
عادلشاهی میدانست بمدد برهان نظامشاه با خزانه موفور و یراق سفر روانه
و چون سلطان بهادر در جهة استخلاص قلعه ماهور و بازی بمیان لا
درآمده و طمع در آن ملک کرده چندگاه توقف فرموده عماد الملک
زوال مملکت خود اندیشیده معروضداشت که این ولایت تعلق
درگاه دارد اگر قدم منبر نهاده و برهان نظامشاه را مستاصل ساخته رخی ازو
به بنده عنایت فرمایند بر آئینه زن و فرزند خود از قلعه گاویل و برناله بر آورده
فرستاده و این ناحیه را بالتمام تسلیم نموده پیوسته ملازم بندگی خواهم بود
بهادر التماس وی مقبول داشته بجانب اردوی نظامشاه که در کوهستان آ
داشت متوجه گردید و امیر برید با شش هزار سوار عادلشاهیه و سه هزار

نه خود استقبال نموده باین قصبه بنی و بر در اثنای کوچ بر افواج گجراتیان
زدند و قریب دو سه هزار بهادر نامی بقتل آورده اموال و اسباب بسیار بغارت
برده هفتاد و [illegible] گجرات بدست آورد سلطان بهادر از مشاهده آن احوال
آشفته بمانجا که این خبر باو رسیده بود مقام کرد خداوند خان وزیر را بابت
از جهة تدارک و انتقام نامزد نمود امیر برید بمطارحه نظام شاه محاربه آن
لشکر عظیم با خود قرار داده برابر ایشان در آمده و پیش از آنکه بهادر از طرفین در هم
بیند سکان دو لشکر متوجه یکدیگر شده در هم آویختند کلاب دکن کلاب گجرات را
ملتفت امیر برید و امرای عادل شاه دل از ظفر بستند و بعد از تسویه صفوف امیر
برید نسبت بر معرکه داده در کمین رفت چون لشکر گجرات بیجا با اغاز غارت
زدند یکبار امیر برید از کمین گاه بر آمده شمشیر در ایشان نهاد و در یک نفس لشکر گجراتیان
زیر و زبر گردانیده سلطان بهادر در شب هزار سوار دیگر بسر کرده عماد الملک
ر خداوند خان فرستاد برهان شاه و امیر برید و خواجه جهان تاب مقاومت
ان لشکر در حوصله خویش ندیده منفعل روانه پرینده شدند و در انجا بر ز تعاقب
گجراتیان فا مستأصل ساخته بجانب جنیر شتافتند و در آنوقت والده برهان شاه
دختر لکی ازناکا بر استراباد بود فوت شده در آن بلده مدفون گشت
سلطان بهادر باحمدنگر آمده خود در محوطه باغ نظام و امرا و منصبداران در خانهای احمدنگر

نزول نمودند سلطان بهادر حکم فرمود که سنگ و آهک که درون باغ نظا

ساختن بعضی عمارات مهیا و مستعد بود بیرون برده چبوتره رفیـ

جهت تماشای جنگ فیل بسازند بنایان چابکدست چون مصالح مهیا

دیدند در یک شبانروز آن چبوتره را که بکاله چبوتره اشتهار دارد تما

رسانیدند و سلطان بهادر قریب چهل روز در صبح و شام بالای چبوتر

سلام خلائق میگرفت و فیل و شتر و آهو و دیگر حیوانات جنگ انداخ

می نمود و آن چبوتره چون از سنگ سیاه ساخته شده بود بکالا چبو

مشهور گشت و در عهد اسمعیل عادلشاه و نظام شاه دستور خان نام خو

در سنه سبع و تسعین و تسعمائه مسجدی بالای آن چبوتره از گچ و سنگ

ذخیره آخرت بگذاشت و سلطان بهادر قریب چهل روز در احمدنگر بو

میخواست چند گاهی اقامت نماید اما ازان ممر که امرای نظام شاه جریده ک

نمیگذاشتند که از هیچ طرف غله و دیگر مایحتاج بفراغت به لشکر انبار

درین اثنا چون از مزاحمت دکنیان و عدم وصول آذوقه قحطی طرفه پدید آمد

از آدمیان و فیلان و اسبان هلاک گشتند خداوندخان و دیگر امرای گجرات بعر

رسانیدند که اگر داعیه تسخیر این کوهستان است صلاح دولت در آ

که اول قلعه دولتآباد را که بر سر راه گجرات است مسخر و مفتوح سازند

احمد نگر مراجعت نموده تسخیر قلاع دیگر نکوشند سلطان بهادر التماس ایشان قبول
کرده اما در باب کوچ نمودن با خبر داشت درین اثنا خواب مهیب دید که در آن
قلاع نظام شاه غنی بصورت عفاریت از غایت مهابت بعضی مشعلهای آتش
در دست بعضی کوهها و سنگهای بزرگ بر متوجه بلبک او شده میخواهند که
آنها را بر وی اندازند سلطان بهادر هراسیمه از خواب برخاسته با جمعی از نزدیکان
مثل آن واقعه نمود ایشان معروض داشتند که درین موضع در عهد احمد نظام شاه
جنگی عظیم واقع شده از کافر و مسلمان جماعتی کثیر درین سستی کشته شده اند و ارواح
آنها را چون عروج بعالم علوی میسر نیست درین جهان سفلی خصوص درین مقام
متوطن می باشند و بصورت شیاطین متشکل شوند محتمل که این خواب از آثار آن
باشد سلطان بهادر در همان شب نقل مکان نموده نزدیک کالا چبوتره
خیمه و خرگاه استراحت نمود و در آن دو سه روز متوجه دولتاباد گردید و
بعد وصول عماد الملک برای امرای گجراتی را بمحاصره مامور ساخته خود
باتفاق محمد شاه فاروقی در بالاگهات دولتاباد نزول نمود برهان نظام شاه نزد
اسمعیل عادلشاه و برید شاه پیغام کرد که آنچه در باب امداد آنچه شرط مروت و یاری بود
بجای آورده اند لیکن نفس بنفس با خود متوجه اینجانب شوند از این ورطه خلاصی میسر نخواهد شد
عادلشاه جواب داد که کار بجا کر در حوالی احمد نگر نشسته در کمین فرصت اند هر گاه

پس ازینجا بوزر حرکت تمام ایشان از آب گذشته عبور نموده این ممالک را ج
و تاراج خواهند نمود اکنون پانصد بهادر مسلح دو اسپه لشکر دکن ال
فروهی اضافه کومک سابق روانه نمودم امید که فتح و فیروزی نصیب
گردید برهان شاه از آمدن علا دلشاه مایوس گشته در کار خویش حی
گردید و بنابرانکه رعیت و سپاه از هواخواهی شیخ جعفر آزرده د
بودند اران منصب معزز دل ساخته کانورسی را که همین شیخ مذکور را
بتفضیل و فراست و امانت و دیانت انصاف لاکلام داشت بجلی
بهواخواهی مهر و مباهی گردانید و بصوابدید او از خبر با احمدنگر آمده نقد
و امکان لشکر فراهم آورده و در همان زودی بنفاق لشکر دکن بملا
متوجه دولتاباد گشت و بحوالی لشکر سلطان بهادر رسید و در جها
لشکر گجرات میان کوهستان فرود آمده روز و شب در لوازم هش
تقصیر نکرده قریب سه ماه در مقابل لشکر سلطان نشسته چون دکنیا
نتاختند حوالی اردوی گجراتیان قیام نمودند آخر دکنیان د
جگر فشرده قرار جنگ فوج دادند بزرگ و کوچک متعهد قتال گش
جسارت او شنید سلطان بهادر درین مجادله اطلاع یافته امر کرد که شجاعت و تهو
بود در روز نوبت خود مسلح و مکمل شده بطریق ایام سابق بهانه مانع آمد

١٩٦

...ه وعلف متوجه لشکرگاه سلطان گردید و باستظهار لشکر عادلشاهی
...هت و معرفت نظام شاه توجها ارتسته مرتکب جنگ شدند و چون
...ن خبر در اردوی دکنیان انتشار یافت برهان شاه که شجاعت و بی باکی
...میر برید بنواحی میدان نشست و ساعت بساعت شعله قتال کشته از عقب امیر برید
...دوان شد و در وقتی که آتش محاربه التهاب یافته امیر برید و بهادران
...شاهی بجنگ مشغول بودند بدیشان رسید که گجراتیان را منهزم گردانیدند
...تفاق سلطان بهادر چون از رسیدن نظام شاه خبر یافت خداوند خان
...مفید الملک و صفدر خان و اکثر امرای کلان را بمدافعه ایشان حکم فرمود
...شجاعت چون با افواج خود متوجه میدان قتال گردیدند و عالمخان
...دانی که عمده سرداران احمدنگر بود در حمله اول بقتل رسید برهان شاه
...امیر برید صلاح در توقف ندیده عنان از معرکه برتافت و بار بمیان
...ستان درآمده چون دانستند که مرد میدان لشکر گجرات نیستند بگفته کاتورخان
...میران محمد شاه و عماد الملک فرستاده در دوستی زدند و بوعده واپس دادن فیلان
...اع از خود ساختند عماد الملک و میران محمد شاه بمنزل خداوند خان
...انی که وزیر سلیم النفس و نیکخواه خلایق بود در رفته گفتند که مارا مقصود آن
...که بعد سلطان بهادر ماندو و ماهور از تصرف نظام شاه برآوریم و خطبه و

برار واحمد نگر بنام او خوانده مرسال تحف و هدایا جهة او ارسال لازم د
طمع در ین ملک کرده میخواهد از دست ما انتزاع نماید عماد الملک از م
غله وآذوقه بسیار بدرون قلعه دولتاباد نزد منجهن خان بهادر فرستا
له خداوندخان گفت که این کار نسنجیده که خود کرده ایم هرگاه حکام دک
بجهت شده از میان جمع دبساط منازعت درنوردیدند مقرون بصوا
بود مشار الیها مقصود فهمیده از مجلس برخاستند نخست عماد الملک از
خود غله وآذوقه بسیار بدرون قلعه دولتاباد نزد منجهن خان فرستاد و تسلی
له خسرو انجم مرحج سرطان شتافت هنگام آن شد که خیمه و سایبان از ز
از بارندگی نزد وحرکت دشوار گردد عماد الملک خیمه وخرگاه بجا
نیم ستی بجانب المحبور رفت سلطان بهادر بامیران محمد شاه وارکان دولت در
و توقف لکاش فرمود همگی گفتند بعد از ین بدی منتی و دیگر نهرها پر آب شد
آذوقه از ممالک گجرات و خاندیس بما نخواهد رسید واحتمال کلی دارد که سا
بالضرورت باتفاق حسنه متوجه شوند و مستحفظ الالی شود وصلاح دولت در
له این ملک نظامشاه و عماد شاه مسلم دانسته باطاعت و فرمان بری اخ
بین نظامشاه و عماد شاه بتجویز امرای محمد شاه خطبه بنام سلطان بهادر درخوان
معه تحف و هدایا فرستادند با بساط منازعت در نوردیده بگجرات بر

ذکر آمده بمیران محمد شاه پیغام نمود که بوعده وفا نمایند و قلعه پاتری
نور رمعه قبلا ان بعماد الملک و هند برهان شاه دستی قبل که در جنابت نوری از بابت
ان محمد شاه گرفته بود مع تحف و هدایای نفیسه جهت فتح شاه بعماد الملک خود را
ساخته ملا و نعم جواب نداد محمد شاه چون مقصود خود را حاصل دید دیگر از جانب
الملک سخن نگفته با برهان شاه ابواب خصوصیت و انجا دید بیش از اول مفتوح ساخت
شاه در سال دیگر شاه طاهر را با اشیای طاهر را با اشیا نفیسه و چند زنجیر فیل نامی
تا بازی سم رسالت نزد سلطان بهادر بگجرات فرستاد و ملاقات شاه طاهر
بعرض بتوقف انداخته میران محمد شاه نوشت که چنین شنیده‌ام که برهان الملک زیاده
نامه مارا در خطبه مذکور ناخته است میران محمد شاه در مقام اصلاح گشته در جواب نوشت
ان الملک مخلص بحجت شماست بنا بر ملاحظه سلاطین دیگر از و خلاف عهدی امر
رسیده باشد معذور دارند و ملاقات ایلچی او حسب الالتماس این بنده بگیرند سلطان
ملاقات شاه طاهر گرفته چندانی در تعظیم و تبجیل او نکوشیده و خداوندان دانشمندی مردا
ده نشینی آنجناب آگاه گردید بسمع سلطان بهادر رسانید سلطان بهادر
تدارک ملاقی مافات مجلسی عظیم آراسته یکی از مقربان را بطلب شاه طاهر
نماد وقتی که حاضر شد فرمان داد که این خلاصه اولاد سید المرسلین با حضور
نشسته زینت را منور و مزین گردانند مقدم بر جمیع اکابر و علما جای داده

گفت اگر از ما نسبت بملازمان شما تقصیری و تقاعدی رفته باشد مواخذ
که در مجلس اول فراخور مرتبه مرسل با شما سلوک نمودیم درین مجلس فراخور
حالت شما منظور داشته در خور آن لوازم اعزاز و اکرام بجای می آور
جمعی علمای گجرات و خاندیس که در آن مجمع حاضر بودند و هریک خود را
اقالیم سبعه میدانستند از تقدم شاه طاهر رشک برده و بنای حسد ب
و سخنان ناشایسته بزبان جاری ساخته در پیچ و تاب گشتند سلطان بهادر در خلا
را حکم فرمود که اهل فضل را در منزل خود جمع کرده با شاه طاهر صحبت علمی بدا
مجلس منعقد گشته همگی علما بر کیفیت حالات شاه واقف شدند بی اختیار ب
و افضلیت او اقرار و اعتراف نمودند و از ادای گور پشیمان گشتند و این معنی ج
سلطان بهادر رسید در احترام آنحضرت بیش از بیش از آنکه خامه مکسور اللسان بیا
نمود گویند که بعد از سه ماه رخصت انصراف ارزانی فرمود و در سنه سبع و ثلاثین و
چون سلطان بهادر بر سلاطین ملحقه مسلط گشته ولایت مندو متصرف خود در آورده
بیش از بیش از شوکت سلطان بهادر متوهم گشته شاه طاهر را بارسولیت جهته
فتح روانه ساخت قضا را وقتی که برهانپور رسید سلطان بهادر در برهان با
میران محمد شاه و شاه طاهر را ملاقات سلطان داده اخلاص نظام شاه بدلایل و
خاطر نشان کرده گفت در چنین اوقات که سلطنت معظم بلاد هند و دستان نجا

وقت و صلاح در رفعت ایشان دولت ستاره روز بروز یافته به انفصال در
بادشاه چون در سلطان بهادر سازند از خود ده عقوبت اورا که می بینیم ان
بادشاه که میخواست و میداد راه بخاطر کار از وراه فکرهای بود داعیه خبث با
آن امر قبول داده جلوه ضمیر فضای در را محمدشاه بدسگالان نامهمسری دعوی لی
ود محمدشاه شاه طاهر را بالطاف عنایات سلطان منظور و مشمول کردانیده
قبل مرحمت نامه شاه طاهر را باحمدنگر فرستاد که برهان نظام شاه را از ورودی برهانپور اورا
لات سلطان و شاه طاهر بشتاب سحاب باحمدنگر رسید برهان را بتکلیف برهانپور
در برهان نظام شاه نخست از رفتن ابا فرموده در آخر بگفته کانورسی قبول آن امر
و دو پسر بزرگ خود شهزاده حسین را ولی عهد ساخته و جمیع امور مملکت بکانوربیسی
وع کرده با جماعتی قلیل که عدد آنها از سوار و پیاده بهفت هزار نمیرسید باتفاق
شاه طاهر متوجه برهانپور شد و خواجه ابراهیم دبیر طوسی و شاه باجی بیت نویس
بطریق ایلچیگری بواسطه قرار کیفیت ملاقات و تعیین مجلس و بعضی امور دیگر
از خود به برهانپور نزد محمدشاه مرسول داشت چون بکنار آب تپتی نزدیک
برهانپور رسید محمدشاه باستقبال شتافته ملاقات آنحضرت دریافت و بقرب با
بجهت گفت و شنید مقرر شده که سلطان بر تخت بنشیند دست راست و دست چپ بعضی
مشایخ صاحب حال مجالست اختصاص یابند و دیگر مردم مقابل تخت ایستاده

سلام کرده دست بسته بایستند برهان شاه مدعای مقصود او فهمیده سکوت ا

فرمود و چون محمد شاه وداع کرده مراجعت نمود شاه طاهر و خواجه ا

سابا جی را در خلوت طلبیده گفت چون با طبیعت خود قرار استاده

تخت نتوانستم داد از نوکری سلطان بهمنی سر پیچیدم اکنون که بر تخ

که فلانی بر تخت بنشیند و با سلام کرده بایستیم بهتر آنست که فسخ اراد

کار بکار ساز حقیقی بگذاریم و حاکم عدل شمشیر را بازنم شاه طاهر گفت

کار جست و نخواه بکشاد و تعجیل مکنید و چنین جوهر زبان شاه در بند شرط دنیا

آنست که تا یک روز بنا بر صلاح دولت غائب و بی نخوت قرار دهند

بر مسند کامرانی بفراغت و شوکت متمکن بوده زندگانی کنند برهان شا

عاقل و دانا بود از سبزه کناره جبه التماس شاه طاهر مقبول داشت ا

لحظه شاه طاهر اندیشه بخاطرش رسیده معروض داشت که در سرکار حضرت

امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب موجود است سلطان بهادر در حیران شنیده لبا

بخاطر میرسد که این مقدمه را با خداوند جان در میان نهاده بروز ملاقات ابراهیم را

بی اختیار کننده از تخت فرود آید و باستقبال شتابد برهان شاه منبسط خاطر گ

شهنشاه شیر را در تخت پای تخت پایه فلک نهاد و با بقای امیر محمد شا

بجای که ملاقات مقرر داده بود متوجه شدند و چون نزدیک مسکن شاه ر

شاه طاهر

ه طاهر مصحف اقدس مذکور بر سر نهاده باتفاق برهان شاه داخل سراپرده شدند همین که
د در چشم سلطان بر آن نشان افتاد از خداوندگاران پرسید که بر سر شاه طاهر چیست خداوندخان
ت مصحف بخط امیرالمؤمنین علی است سلطان بهادر بی اختیار از تخت برآمد و باستقبال
افته اول مصحف را دریافت و بر سینه نهاده بوسید و بر چشمان مالید همچنان از شاه زاده
لام برهان شاه گرفت و بزبان گجراتی پرسید که چونی و چه حال داری و ملاقات ستی
کلم شده جواب داد که از دولت بادشاه خوشحال و خوشوقتم پس سلطان از تخت بزیر
مده برهان شاه و محمد شاه و شاه طاهر در مقابل او ایستادند سلطان ایشان را بنشاندن
اه طاهر بکمال اضطراب بهم رسانیده بتکلیف جلوس فرمودند شاه معذرت خواسته چون تکلیف
ست تکرار یافت برهان شاه بعرض رسانید که حکم بادشاه جهان مطاع بر سر جای خود
بنده را با نظام الملک نسبت صاحبی در میانست شرط ادب نباشد که او ایستاده
باشد و من بنشینم سلطان ناچار گشته گفت او نیز بنشیند شاه طاهر دست برهان شاه گرفته نشاند
بود در بر دست او از روی ادب بفاصله فرو نشست سلطان بهادر ازین سخن گریه بسیار کرده بهمزبانی
بود و بفارسی متکلم شده برهان شاه گفت در شدت تلخی انقلابات ایام چون کسی را بندی و ناسازی
روزگار چون آن انتها رسانید برهان شاه مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده معروض داشت که او را بار
اهتمام آن ایالت باز گرداند و وفا کرد که آخر بوصال انجامید جلادت اجتناب مراتب انداز
هونش گرداند و بحمدالله تعالی و تقدس که آنچه بالهام در ارکد نشته بود

این یک لحظه ملاقی اینها همه کرد ملا علی گل استرابادی که منشی برهان نظا
بود در رساله کشف الاسرار که مشتمل بر احوال شاه طاهر مرقوم گردانیده ک
زبان شاه شنیده ام که عبارت این جواب و سوال بی تغیر و تبدیل از زبان
ایشان شنیده والله اعلم بالصواب القصه چون سلطان بهادر جواب آن شا
زبان تحسین و آفرین گشاده بمیر انجم شاه گفت شنیدی که برهان الملک
داد وی تسلیم کرده گفت چون نزدیک تر بودم خوب شنیده شد سلطان بها
و سوال را یکبار دیگر باواز بلند بنوعی که جمیع حضار مجلس شنوند بیان ک
بر پای ایستاده گفت که اینها از آثار التفات سلطانست و امید هست ک
آثار عنایت و شفقت بیشتر مری گردد سلطان بهادر خنجر و شمشیر مرصع ک
بسته بود گشوده بدست خود بر کمر نظام الملک بست و چون تا آن زمان ل
بر خود اطلاق نکرده بود گفت خطاب نظام شاهی مبارکباد شد و پس از لحظه را
سوار کرده گفت من شنیده ام که اسب سواری نیکو میداند برین اسب که م
خاصه سوار شده درون سراپرده بگرداند چون برهان شاه سوار شده اسب را
دکنی گرم ساخت زبان تحسین و آفرین گشاده فرمود این سوارکی جز خوشیماه
اشارت کرده تا چتر و آفتابگیر سفید که از بادشاه هند گرفته بود بر برادر
محمد شاه و خداوندگان را حکم کرد که برهان شاه را همچنین سواره و چتر بر سر کرد

ن زدند و بدایره اش نشانده و سراپرده های سلطان محمود خلجی جهت او استاده
ه مبارکباد گویند روز دیگر سلطان بهادر چهار کرسی طلا دو جانب تخت
نشسته شیخ عالی قرب بود و نظام شاه و شاه طاهر دبیران محمد شاه و شیخ عارف
دید شیخ اولیا را طلب کرده بر آن ها نشانید و در تکلفات رسمی و انواع اصناف
ی فرو گذاشت نفرموده هیچ برابرست و دو عدد فیل مست و دوازده آهوی جنگلی بنظام شاه
د و دو اسب و یک فیل بزرگ بشاه طاهر عنایت نموده و بمیر عالمخان سوانحی
او وزیر عالمخان خطاب یافته بمنصب و اقطاع بدر رسیده بود خلعت و کمر خنجر
شمشیر مرصع سرفراز ساخت و چون شنیده بود که برهان نظام شاه چوگان چی
رو زبیت و کبری با نظام شاه درون سراپرده که در سنگزار دایره بسیط زمین نبود
ان با جمیع همخانان سوار شده مردو پادشاه برون رفتند چون خواجه ابرهیم و ساباجی که
نها طیار ایستاده بودند بنظر در آوردند و زمین خدمت بوسیده بنظر اشرف گذرانیدند
ان اگرچه همه را خوش کرده متبهج و مسرور گردید اما از انجمله یک هیکل مصحف
شمشیر که نام یکی از خلفای عباسی منقوش بود و چهار فیل مست و دو اسب
گرفته بنظام شاه گفت باقی خبرها را مع جمیع ممالک دکن بتو بخشیدم و بمناسبت
ب بطرف قصور احمدنگر ارزانی داشته خود عنان از آنجا بشادیان مراجعت
نا کرد، عبارت ها و اعتراضان کرد؛ برهان شاه بعد از حسن مراجعت چون

گذارش یع بالاگهات و تلنبا با دافتاد زیارت شیخ برهان الدین کرده و
خطیره ایشان را بند و روضه فلات فراوان مسرور القلب ساخته چون هنگام
بود در کنار حوض قتلو فرود آمده خیمه گاه در منزهات دلکشی انداخت و بعیش
برداخت و بموجب فرمان شاهزاده حسین و کانورسی و دیگر امرا و اعیان
مع المحبان عادلشاه قطبشاه بملازمت شتافته مبارکباد خطاب و صر
و از انکه میان او و بادشاه غبار منازعت بالکلیه زایل شده حسین کار معط
بنوشت و رصد فنا و بیت امان اطراف شده میان حسین و برکانورسی
پنج ماه از راجهای کمنه که از زمان احمد نظام شاه تا آنوقت ایل نشده
شده بسی قلعه بی جنگ بگرفت و محرم اسرار پادشاهی گردانید و اقطاع
و خواجه ابراهیم را بخطاب لطف خان و سیاماجی را بخطاب رای رای بوا
از مقربان درگاه گردانید و عمارات باغ نظام را که بحر انبات خراب گردیده
تا از زمان مرمت نکرده بود بخاطر جمع اصلاح فرمود و چون اسمعیل عادل
ثمانین و ثلاثین و تسعمایه بقصد تسخیر قلعه کلیان و قندهار از بیجاپور نهضت
نظام شاه ملتجی گشته طلب حمایت نمود نظام شاه از روی غیرت در کتابت بعا
از تسخیر آن قلاع منع فرمود سخنان درشت در جواب تعلم آورده طرفین در
شدند و در سبب بین الفریقین پیغام نمود که مرگ این نوع سلوک ارشما شایسته

بسر برد

ب جهت که ویران احمدنگر و افغانات سابق را فراموش کرده چنین فرات
ا سبب مرقوم میگرداند اگر بحجره و سرا پرده های کهنه پادشاهان مینازند و مغرور
ه آمد گنجایش نیز دارد و اگر بخطاب شاهی تفاخر میورزند ابمعنی در نجابت توجه الم
ل صورت یافته است چه که ما از شهنشاه ایران که فرزندان سعیر احرار الزمانست
ب شاهی یافته ایم و شما از خیل کجراتیان باین مرتبه رسیده اند اگر امثال این
ر شمان شده اند زهی سعادت و الا اینک با شمشیر برهنه در میدان آمده
اده ایم از باغ نظام بیرون آیند و در بازوی همنان علی دلشاهی بخاطر
رند نظام شاه از تقران حرف دشتر مند شده در ساعت دهلیز بیرون فرستاد و در
رخود نهضت فرموده در موضع آمینه پور که معمور کرده والده شهزاده حسین بود
ند در جهت اجتماع سپاه مقام نمود و بعد از آنکه الف منتظر نماند با توبخانه و استعداد
شجل تمام و عظمت و شوکت لاکلام متوجه سرحد عادلشاه گردید و بعد از تلاقی نایره
ن بالا گرفته از جانبین مردان و دلیران معرکه نبرد در میدان تاختند و بضرب شمشیر برا
ن جانستان خاک معرکه بخون نکند بگرکل ساختند و بالاخره شکست بر لشکر احمدنگر افتاده
رابرو رهولناک عربت را دهای خورد سال بیجاپوری داد مردی و مردانگی داده دند
لشکر احمدنگر را شکستند و شجاعت سلحداران بیکاری که شیخ جعفر مثنوای معدل
مله ایشان بود برهان شاه را از آن معرکه بسلامت بیرون آورده قریب دو سه هزار

احمدنگری کشته شدند و توپخانه و اسپ و فیل بسیار از لشکر منهزم بدست عادل
عجب و تکبر برهان شاه تخفیف تمام یافت و بعد از چندی کاه از طرفین جمعی د
سردو بادشاه را در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه در سرحد ملاقات دادند و ا
و شفقت بسیار جانبین مقرر کردند که نظام شاه مملکت برار و عادلشاه
ملکانه مسخر ساخته دکن را میان یکدیگر برادر بخش کنند قضارا دران سنوات
فوت شده جمیع مقدمات مهیا و هدر گردیده بجوار رحمت ایزدی واصل گ
ابراهیم عادلشاه و برهان نظام شاه طریق منازعت مسلوک گشت
بتقویت قیام و در سنه اربع و اربعین و تسعمایه برهان شاه بدلالت و ار
شاه طاهر محبت اهل البیت اختیار کرده نام اصحاب ثلثه از خطبه
شیخ سعدی میفرماید مث هرکه در سایه آن سرو سهی قد باشد ب خاکش زر بر
و چون شاه دوازده امام علیهم السلام نیز بوده و فردا می قیامت نیز علم
رسالت پناه روز محشر نیز خواهد بود مرتبه براهنمونی شاه طاهر خبر
خود نیز گردانید و تبرائیان وظیفه داده حکم فرمود که در مساجد و کوچه و
استغفر الله بلعن و طعن صحابه زبردان او مشغول باشند و آرزوی که بوسیـ
و اسمعیل عادلشاه از ترس امرای کبار حنفی مذهب تجاهل کرد و نظام شاه با
تشنه کام الی گردید و تبیین این مقال چنان مقتضی آنست که چون احوال شاه طا

ح و بسط مرقوم کرده‌ام که شاه طاهر خجندی از اولاد سلاطین اسماعیلیه مصر
لعه است و انتساب علویه بر خوانند و در تاریخ حبیب السیر مسطور است که
اعیلیه در بلده مغرب بمصر نیز سلطنت کردند و مدت دولت ایشان یکصد
فراه الخان و بیست و شصت و شش سال امتداد یافت و اول کسی که
ح طایفه ظهور نموده و مالک زمام جهانبانی شده ابو القاسم محمد بن عبد الله
ند است که او را مهدی میلقبند و ابن مهدی بقول اکثر و اشهر از نسل اسماعیل
جعفر الصادق علیه السلام است احمد الله مستوفی اربعون التاریخ که مولف
طالب علی تعداد نسب اسامی آبای و را بر موجب نقل نموده المهدی محمد
الرضا عبد الله النقی قاسم بن احمد الرضی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق
هل سنت جماعتی از مغربیان مهدی را از ذریت عبد الله بن سالم بصری
ده اند و زمره از عراقیان و را از اولاد عبد الله بن میمون قداح اعتقاد کرده اند
ر و اسماعیلیه آیند که مهدی آخر الزمان عبارت از محمد بن عبد الله است و از حضرت
الانبیا روایت کنند که فرمود علی رأس ثلثمایه یطلع الشمس من مغربها و گویند
شمس درین حدیث کنایه از محمد بن عبد الله است یکی از بزرگان سبعه گفته
دت مهدی معری در شهور سنه ستین و مایتین بوده و ولادت حضرت امام محمد
مهدی صاحب الزمان بقول اثنی عشریه در سر من رای در ثالث رمضان در سنه

ثمان و خمسین و ثمانمائه بوده و بقول در سنه خمس خمسین و ثمانمائه بوده و بر

حدیث لفظ شمس عبارت از محمد بن الحسن العسکریست العرض سیادت

باتفاق نسابه و مورخین مشکوکست اما چون حضرت رسالت پناه خبا

خامه تحقیق خواهد کرد دید در عالم به برهان پناه گفته که فرزندم شاه طا

با آن عمل نما و چنین خواب بمقتضای حدیث صحیح من رآنی فقد رآنی با

اسلام شیطانی متواند بود و نقلست که سادات اسمٰعیلیه صحیح النسب

و نسبت شاه طاهر عبد الله المشهور بمهدی بموجب است شاه طاهر

بن المولی مومن شاه بن شاه مومن شاه بن مجد زر دور الملک شمس

بن احمد العالم بن مولی محمد بن مولانا جلال الدین بن حسین جلال الدین

بن مولانا حسن العالم بن المولی علی ابن احمد مسطر بن مولانا نزار بن مو

بن مولی محمد بن علی طاهر بن الحاکم بن نزار بن المعز بن اسمٰعیل بن محمد ا

عبد الله المهدی و نسبت عبد الله مهدی بامام جعفر صادق و ابن

بن نهجت عبد الله بن الرضا بن التقی قاسم بن المولی احمد بن الرضی محمد بن ا

جعفر الصادق و الله اعلم بحقیقة الحال و خواجه عطاء الملک جوینی در تاری

میگویند که بعد از خلفاء راشدین در میان اسلام جماعتی پیدا شدند

رسیده بودند و در باطن بقدم عالم و بعدم معاد جسمانی اعتقاد داشتند

باطن

طن را ساینده کریزگاهی برای خود پیدا میکردند و طوایف اهل سنت را انکار
نمودند که ایشان رسول را نصرت کردند خاصه آن وقت که زید و اتباع او حسین
لی صحیح کردند و این سخن در میان بود تا بروزگار امام جعفر صادق که او ان
پسر بزرگ خود اسمعیل را ولی عهد خود ساخت و چون اسمعیل شرب خمر نمود
و از عزل کرده امام موسی کاظم را ولایت عهد داد و روایت صحیح آنکه اسمعیل در
حیات پدر خود فوت شد اما جمعی که اثبات امامت اکیایان گویند میگویند که اسمعیل بعد از
در حیات بود و چون اصل نص در نسل اسمعیل امامت به موسی کاظم و بعد از
اسمعیل ولد او محمد امامت و علویه مغرب همه از نسل اویند و محمد بن اسمعیل هم
در عهد امام جعفر صادق بجانب ری رفت و محمد آباد ری بوی منسوبست و چون
او را فرزندان بسیار شدند بجانب خراسان و قندهار و سند رفتند در آنجا متوطن
شدند و اسمعیل از جانب والده نیز حسینی بود و اسمعیلیان را دو مقتدا بود یکی
میمون قداح و دیگری عبدالله بن میمون که یکی از فرزندان عبدالله بن میمون بکوفه
بمغرب رفت پسری همراه او بود گفت من داعی امامم و ظهور امام نزدیکست
شخصی را ابوالقاسم نام بمصر فرستاد تا بدعوت مشغول باشد مردم مصر قبول
دعوت کردند و شخصی دیگر را که ابوعبدالله صوفی میگفتند بمغرب فرستاد و این شخصی که از
فرزندان میمون قداح بود با آن پسر بمغرب رفت ابوعبدالله صوفی استقبال کرده

او بجای مغرب گفت امام مهم و بنا بر مصلحت میگفتیم که وقت ظهور امام بر

وخود را از فرزندان امام اسمعیل شمرد و مهدی نام کرد و در ایام القادر بالله

بر بطلان نسبت او با امام جعفر صادق نوشتند و بعضی گویند مهدی بنکـ

و شبهه از نسل اسمعیلست و بنا بر این روایت مهدی فی اولاد او علوی

و ملاحده بلاد عجم یعنی حسن صباح و اتباع او که از جمله داعیان اسمعیلیه

در بلاد قهستان و الموت حکومت کرده اند بر فرقه و انجاد منشور

زعمهم این روایت که در بعضی حکایات آمده مدخل دارد و مقوی کلام

حسد و تهمت بعرض ارباب کمال میرسانند که گویند در اوایل دولت

یکی از اینان که بزیور فضل و ورع اتصاف داشت و در علم فقه و تف

حدیث علم مهارت می داشت ترک دنیا کرده بلباس درویشان

آمد و خلایق را بمذهب اثنی عشری دعوت کرده جد خود اسمعیل را

ندانست و اهل مصر و مغرب اعتقاد صادق و ارادت کامل بان

کرده در اندک زمانی عمده علیه آن جمع طوایف امام کردند و فرز

یکی بعد از دیگر سجاده نشین شده در تقویت مذهب شیعه میکوشیدند

دولت اسمعیلیه در سنه سبع و ستین و خمسمایه سمت انقراض پذ

مصر بنام خلفای عباسی مزین گردید و توطن سادات علویه که وارث

بد در التصوف متبحر گشت هر یک بگوشه شتافتند و در آخر یکی از ان
دات سجاده نشین در موضع خوند که از مضافات قزوینست و در بر حد
ان سیه و انغت توطن اختیار نموده اولاد او بسادات خوندیه مشهور گشتند خوند
عیت از مضافات قزوین واقع و مشتمل بجانب گیلان و سادات خوندیه
ب بصد سال کسری میشد از شاه را بوجود مکرم داشته و نزد سلاطین و
م عصر معزز و محترم بود چون خلافت و سجاده نشینی بشاه طاهر الحسینی رسید
به او در علوم ظاهری و باطنی و فصاحت بیان و حلاوت زبان و نباهت شان
ب محمدی جمال یوسفی از آبا و اجداد او در گذشت شعاع مصر و بخارا و سمرقند
ون و غیره دست ارادت بدامنش مستحکم ساخته باعث شهرت عظیم شدند
شاه ایران شاه اسمعیل صفوی جد خود را از مبادی پیری و مریدی صاحب
نگاه کرده بمنصب جلیل القدر پادشاهی رسیده بود و هر آینه در صدد آن شد
لسله جمیع مشایخ ممالک محروسه خاصه سلسله مشایخ خوندیه را مستاصل سازد
انشاه حسین اصفهانی که ناظر شاه اسمعیل بود و با شاه طاهر ارادت
داشت دو را کس نزد او بخوید و از نیت شاه ده از حقیقت حال مطلع گردانید
ه طاهر سلامتی را منحصر در ترک درویشی ظاهری دیده بساط سجاده نشینی را
م برچید در اوایل سنه ست و عشرین و تسعمائه حوالی سلطانیه بوساطت میرزا

شاه حسین اصفهانی و دیگر ارکان دولت مجلس دلگشای پادشاهی د
در سلک علمای حضور منتظم گردید و از آنکه گاه گاه شاه بنظر ع
می نگریست شاه طاهر بوسیله میرزا حسین تدریس کاشان حاصل کرد
رفت قضا را طالب العلمان و مریدان هجوم عجب آورده مجا
و تعلیم رواج تمام یافت و مریدان از اطراف روی بکاشان آورد
وکلانتران بلده از روی حسد قصه بر اهمیت شاه نوشتند که اسمع
ایشان مانند حسن صباح از روح و بیان مستغنیست شاه طاهر که در
مقتدای جماعت در ترویج این مذهب میکوشند ملحدان و جراع کر
مجموع بامی زنند تقیبان از اطراف روی مجمع گشته کاشان سر در حل
زندقه آورده شریعت پیغمبر را رواج و رونق نمانده و با سلاط
نیز ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح دارد شاه اسمعیل که بهانه
بمجرد اطلاع بر مضمون عریضه دانست چون از سلسله مشایخ متوهم بو
مذهب را بهانه ساخته حکم فرمود که پروانه قتل او بنویسند میرزا
برین قضیه مطلع شد چون دانست که این معامله اصلاح پذیر نیست
روندگان جلد را که محل اعتماد بود بکاشان تعجیل ما صرصر روانه کر
پیغام نمود که اینک پروانه چنین میرسد صلاح دانست که بزودی گوا

...اهی بر این خبر نقل مکان کرده از قلمرو این پادشاه فرار بدر رود شاه طاهر
...بیمه و مضطرب گشته از احمال و اثقال قطع نظر نموده جریده با اهل و عیال بسر عزیمت
...دریا داخل ساحل گوا در عین زمستان و غلبه بحر ما جله بعزم مهمی مستعد و بستان متوجه
...رحرون شدند از اتفاقات حسنه روزی که کشتی روانه شد و بیابان متنفذ شدند انجا
...ده و بعد از ادای نماز جمعه بسفینه مراد در آمد و از مدد نسیم عنایت سبحانی نماز جمعه
...را در بندر گوه که از بنادر هندوستان دریافت گویند و در حالی که فرمان
...ن مصحوب ایشان بود بکاشان رسید چون خبر فرار شاه طاهر شنیدند کو
...یده بسرعت تمام در دنبال ان دو تیر از باب کمال شتافتند اما چون
...ده ایشان تعلق نگرفته بود که شاه عاقبت محمود دلاور کن از قبض
...م تشریف رشک گلشن ارم سارد و سکنه اند یار از روی قیاس از ان
...ت نموده سالک مسالک صلاح و سداد گردیدند بار رسیدن فرستادگان
...شاه از انجا بدریای عمان منتظر رسیدن ایشان گردیده و ساعت بلحوق می ا
...دسی با ترکشتی سلامت روانه شد و بستان تند بود گویند شاه طاهر
...در گوه بشهر بیجاپور رسید اسمعیل عادلشاه چون بعز ارباب شنیده
...سما عنایتی نداشت با حوالش نپرداخت قاصد گذاردن حج شده
...حضرت از انجا بجانب بندر چول روان گردید با در سفینه توفیق سوار گشته

زیارت مکهٔ معظمه و مدینهٔ رسول الله کرده و از انجا بزیارت مشاهد
امیر المومنین علی و امام حسین و دیگر امامان مشرف گشته چون خاطر
دغدغهٔ مطمئن گردد بوطن اصلی خود مراجعت نماید قضارا در اثنای راه
قلعهٔ پرنده شده مخدوم خواجه جهان دکنی که از امرای سلاطین بهمنیه بود
اثنای آن نظامشاه ملتجی شده دران قلعه می بود از قدوم سعادت
خبر یافته بانواع تعظیم و تکریم تلقی نمود و بمبالغه و الحاح التماس نمود که
فرزندان او بقرات کتب علمی مشغول گشتند و مرور که چند روز
چشمهٔ فضل او مستفیض میگردید قضارا در انمدت برهان نظام
عادت استاد خود مولانا پیر محمد شیروانی را که سرآمد فضلای دکنی بود
پادشاه بهمت استادی داشت برسم رسالت بخواجه جهان پرنده
او در انجا بخدمت فیض بخش شاه طاهر رسید ملکی دید بصورت
دید در لباس وحدت بیت عیسی گاه دانش افروزی : یوسفی وقت
وجود انجناب را دولت شگرف و نعمت غیر مترقب دانسته قریب یکسال بخواندن
مجسطی مشغول گشت و در دکن غلغله افتاد که پرنده بوجود چنین بزرگوار
ذو منت که مثل مولانا پیر محمد استاد شاگردی افتخار دارد ملا پیر محمد قریب
نفرستاد یکنخبه در انجا ماند و چون باحمد نگر مراجعت کرده بخدمت

شرف

ف کردید آنحضرت پرسید که موجب این همه درنگ چه بود جواب داد
ین سفر بصحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود و مثل او فقیه
ے عمر در ایران و توران و هند و سندستان حاصلی و عالمی ندیده بودم مغرور
م آینه نعمت عظمی دانسته بخواندن کتاب مجسطی پرداختم و از میامن نفوس او و فیوضات
تناهی تا الحال این بی بضاعت گردیده بسیاری از مجهولات و اسرار
وم و منکشف گشته که طایر بلند پرواز فهم انسانی را بسر وقات کنه کمال آن
مت و فضل گشته دان عقلای زمان بر اطوارش آگاهی بی شرف گشتم و
فور عظیم دانسته بدرس خواندن مشغول شدم رباعی در وصف کمال آن
سلطان چه دانند تقراط حکیم و بوعلی دانند با این همه علم و حکمت و فضل و کمال
ب علم او الف میخوانند برهان نظام شاه چون همواره بصحبت علما و صلحا
نمایان ملک وفا بدین طریق بنداد رغبت بسیار نمود خواهان صحبت مجالست ان
ده نام شد در زمان بکنولی مخدوم خواجه جهان نوشته مشتمل بر آنکه پناه حقایق
رار دانه احمد نگر سازد خواجه جهان حقیقت حال بمسامع قدسی خواص شاه
ن سره عرض نموده چون علمیه از جانب آن سلطان بکنولی بان محرم
ر بردانی رسیده بود در ضمیر حقایق تاثیرش گران آمده بمفاد بر دلبند برار
یا بجانب متقاعد گشت و برهان نظام شاه بر معنی مطلع گشته مکتوب

شوق آمیز محبت اثر بان آن سردفتر ارباب تمیز در قلم آورده مصحوب مو
بر محمد استرآبادی برنده فرستاده خلاصه مضمون آنکه بیت چو باد صبح گـ
سوی صحیفه اش ؛ چو بر دناز قدم رنجه کن بدین گلزار ؛ خواجه جهان جم
نداشت شاه طاهر را سامان سفر کرده در سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بصـ
احمدنگر توجه فرمود اشراف و اعیان آن بلده یک کاو دکه عبارت از
کروه باشد باستقبال شتافتند و باعزاز و اکرام وافر بشهر در آور
برهان نظام شاه بعد از ملاقات مشمول عنایات بادشاهانه گردانیده و
مجلسیان حضور ساخته پایه قدر و منزلتش را از سایر مقربان درگاه درگذ
تو چون گوهر قیمتی غم مدار ؛ که ضایع نگرداندت روزگار ؛ اگر زیره زر
کار ؛ بنقد بشمعش نکو بند باز ؛ و بعد از فراغ مهمات سلطان بهادر گجراتی
از اول در تعظیم و ادب او کوشیده استدعا نمود که درون قلعه احمدنگـ
که حالا مسجد جامع است مجلس درس منعقد سازد شاه طاهر بموجب گفـ
در هفته دو روز دران جا رفته بتدریس گفتن علمای پای تخت مشغول میشد
علمای پای تخت آنجا حاضر شده مجلس تعظیم زینت می یافت و بر
که ذوق سخن بسیار داشت اکثر اوقات دران جا حاضر شده بد
ادب می نشست تا درس و بحث مفروغ نمیشد بر نمیخاست رو

نماز

208

چنه بطول انجامیده بعد تفرقه مجلس پادشاه از شدت تقاضای بول
بل مدرون حرم رفت دایه اش گفت مرا ذوق شنیدن سخنان جو
مده غالبست اگر از شدت تقاضای بول همه در بدن شکم باشد سخن
م نشود از جای برنخیزم العرض چون ملال بدین نوع بکذشت طایفه مهند دیه
پسری را که از ایشان قریب خورده دختر یکی از ایشان بود از بلده
دیگر اخراج فرمود و مقارن این حال شهزاده عبدالقادر که برادر اعیانی
زاده حسین و کوچکتر پسران بود دست بمزاح بهم رسانید و بتب محرق
فتار شد و پادشاه که تعلق و محبت بسیار با و داشت مضطرب گشته
هم سابت حکیم و دیگر حکمای مسلمان و هنود را جمع کرده گفت در معالجه این
زند دلبند که جانم با و وابسته است مساعی جمیله مبذول دارید و اگر
بند که پاره از جگرم جهه تداوی درکار است من دران باب مضایقه
رم و پهلوم بشکافید و جگرم برآورده در علاج او صرف نمایند که حیات
برحیات خود مینکرم قضارا هرچند حکمای درگاه در اصلاح مرض مینکوشیدند
ری بران مینفزود و روز بروز زیاده شده کار بجایی رسید که پادشاه
ز غایت اضطرار بکعبه برهمنه و عجایز بدر و صدقات بنجاها فرستاد و از
فرو مسلمان مستحقین نماید که از روز ورود دعای خیر بکرد شاه طاهر که همیشه در فکر

ترویج مذهب اثنی عشریه بود در نوبت توجه یافته معروض داشت که
شفای شهزاده خبری بخاطرم رسیده لیکن در اظهار آن صرفه در خط
برهان نظام شاه که در حصول شفای فرزند باقصی الغایت میکوشید
شنیدن این سخن دست در دامن شاه طاهر مستحکم ساخته گفت اگر
خاطر قدسی مآثر است بیان نما من در آن باب حسب الامکان جد و جهد
آنچه شرط انصاف است بجای آورم و نگذارم که کسی گزندی بتو
شاه طاهر گفت اندیشه ندارم از آن می‌ترسم که بموافق مزاج شهریار
مرا معاتب بلکه معاقب سازد از نظر کیمیا اثر افتاده شما نشانه عدا
گردم برهان شاه بعد از بیش منادی شنیدن طریق شفای فرزندش
و ابرام از حد برد شاه طاهر جرأت نموده بار اول همین در گفت عهد
کنید که اگر شهزاده از این شفا یابد مبلغ گرانمند در راه حضرات ائمه معصومین
و اولاد ایشان که عبارت از سادات اند واصل سازند برهان شاه گفت دوازده
امام کیستند شاه طاهر بیان نمود اول ایشان علی مرتضی است داماد و ولی
مصطفی صلی الله علیه وسلم و شوهر فاطمه زهرا دیگر امام حسن و امام حسین فرزندان
بی‌بی فاطمه علیهما سلام و همچنین باقی امامان را یک یک بنام و صفت خاطرنشان
برهان شاه گفت من حرف دوازده امام از والده خود در ایام طفلی شنیده

و بعد از آن

209

...د از آن این حرف بگوش من رسیده بود مکرر الحال که تو گفتی هرگاه
...زر به بتخانه‌ها فرستاده نذرها کرده باشیم چه شد که بنام فرزندان مرتضی علی
...لی بی فاطمه نتوانیم نذر بجا می‌آوریم شاه طاهر چون او را ملایم دید گفت
...صود من محض نذر بنام ایشان نیست مدعای من چیز دیگر است اگر پادشاه
...عهد کند که آنچه من عرض کنم اگر موافق طبع همایون نباشد آزار جانی نرساند
و فرزندان مرا رخصت بلکه کند هر آینه مکنون خاطر بر طبق عرض خواهم نهاد شاه دریا
دل این معنی نموده لوازم عهد و پیمان بجا آورده بمصحف اقدس و نصیحه والله بالله
هم یاد کرد که آزار جانی نرسانم و نپسندم که دیگری نیز بتو نیش رساند
مثنوی بدارنده آسمان و زمین ¤ که رو مایه دارد بیمان و یمین ¤ خدایی که گردون گردد آگاه ببین
در ایدان بچرخ در آمده است ¤ که از مایه مینی بحر لطف و مهر ¤ اگر از روش باز ماند سپهر
...ن خاطر شاه طاهر از عهود شهریار از دغدغه پرداخت زمان بدعای دوام دولت النشر
...اده گفت امشب که جمعه است باید پادشاه نذر کند که اگر حضرت باری تعالی
...سمه برکت و منزلت حضرت رسول الله دوازده امام در همین شب شهزاده
...شفا دهد در انشفا بخشد خطبه ائمه اثنا عشر خوانده در ترویج مذهب ایشان بکوشند
...ان شاه که اصلا گمان شفای فرزند نداشت و از حیات او مایوس مطلق
...ده بود از شنیدن این سخن خوشوقت گردیده در ساعت بر آن نهج که

مذکور شد دست بیعت بشاه طاهر داده عهد و پیمان بجای آورد شاه طا[هر]
خود رفته دران شب در کمال خضوع و خشوع بعبادت الهی مشغول گشت
و برهان شاه دران شب در یک پلنگ عبد القادر نشسته هر چند سعی
که لحاف بالای وی اندازد که تصرف نتوانست شود از حدت حرارت و تلواسه د[ر]
زده دور می انداخت برهان شاه کیفیت چنین معلوم شود که عبد القادر همین
مهمان ما است آرام گشید و لحاف از بالای پلنگ بر انداز ند تا نسیم
ساعتی خوشحال باشد و قریب سحر همچنان نشسته ملول و محزون سر بر کنار پلنگ
نهاده بخواب رفت دران اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل او می آ[ید]
طرف او شش کس اند برهان شاه پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت آ[یا]
را می شناسی که کیست حضرت محمد مصطفی است صلی الله علیه واله وسلم و آنها که
بسیار زند دوازده امام اند درین اثنا حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم
شده فرمود ای برهان شاه خدا تعالی برکت علی و فرزندان آن عبد القادر را
باید که از گفته فرزندم طاهر تجاوز ننمایی برهان شاه از کمال بشاشت و خوشحالی
برخاسته دید که لحاف بالای عبد القادر است از واله عبد القادر درود
بودند پرسید که چون لحاف را پوشاندید گفتند پوشاندم همین لحظه لحاف خو[د]
در حرکت آمده بالای عبد القادر پوشیده شد و از مشاهده آن حال برها[ن]

نت بنوعی غالب گشت که قوت حرف زدن نماند برهان شاه دست زیر لحاف
ده دید که اثر تب نمانده و بخلاف شبهای گذشته بخواب رفته بس لوازم شکر
بجای آورده همدران وقت یکی از خدمتگاران حضور را بطلب شاه طاهر
اد آن شخص رفته حلقه بر در زد شاه طاهر که دثار از سر برداشته و جبین عجز
سکی بدرگاه سلطانی بسیار گذاشته شفای عبدالقادر مسئلت مینمود از شنیدن
ن خدمتگار حضور مضطرب گشته که مبادا بادشاه از گفته او آزرده شده فاضند
ن گر دیده باشند یا عبدالقادر را اجل مقدر رسیده باشد و آن بزرگوار خود
بارک بدانسته باشند مقارن آنحال یکی دیگر آمده خوف و هراس منتشر گشت
نت که از دیوار عقب خانه فرود آمده و ارنماید که ناگاه نهفت بخشش برگوهر
اقت تکمیر بطلب آمدند شاه طاهر رضا بقضا داده لوازم وصیت بجای آورد
بیت را وداع کرده بخدمت شهریار شتافت چون خبر قدوم او مسموع برهان
ند بخلاف عادت تا دروازه استقبال کرده دو دستش گرفته بربالین عبدالقادر برد
فت آنچه لوازم مذهب اثنا عشریست تلقین کن تا بآن قیام نمایم شاه طاهر در آن
صایبه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال را بنماید آنگاه این خادم ایشان را آنچه
بعرض رساند برهان شاه گفت آنقدر صبر ندارم نخست آن مذهب اختیار میکنم
ران آنچه دیده ام بیان میکنم شاه طاهر گفت با خلاصی که مرا در خدمت بادشاهست

تا بر حقیقت اطلاع نیابم محالست که بوارم این مذهب که باشد معروض دا
قصه جواب و حکایت لحاف تمام باز گفت شاه طاهر با طهماسب خاطر اسای د
امام و مناقب ایشان بگلبانگ بلند گوشزد ساخته گفت ای کافر قواعد این مذهب بو
و تبرا از اعدای ایشان نمایند برهان شاه در آن سحر فیض اثر جام تبرا اهل بیت نوشیدند بدین ب
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی ؛ آن شبی قدر که این تازه براتم دادند ؛
حسین و عبدالقادر و والده ایشان بی بی آمنه و دیگر فرزندان ذکور و ا
سایر اهل حرم از آن کیش اهل حرم اعتقاد بهره ور گشته لوای محبت اهل
برافراشتند و چون اوقات جامع و منابر مشرف به اسم ائمه آورده بر زبانها
که خطبه اثنی عشر خوانده نام صحابه کرام ساقط گردانند شاه طاهر از مجلس
مانع آمده گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور این راه
اول علمای چهار مذهب را احضار کرده نمایند تا آن مذهب خوش کرده از مدا
احتراز کنیم برهان شاه بگفته شاه طاهر عمل نموده و ملا پیر محمد اسما د و افضلخا
ملا داود دهلوی و دیگر علمای چهار مذهب که در احمدنگر مجتمع گشته بودند م
درون قلعه در عمارتی که مدرس شاه طاهر بود حاضر گشته با یکدیگر بحث مذ
هر یک از روی جد و جهد بر حقیقت مذهب خود براهین اقامت کرده دلا
مرلف مباحثند و اکثر اوقات برهان شاه در آن مجلس حاضر گشته از آنکه با کثر سا

218

نمایند در صدد دفع شدند و بعد از انکه با اکثر مردم شش ماه اوقات ارباب علم
بوال گذشت همان شاه نشاه طاهر گفت عجب صحبتی مشاهده میشود هر گاه جعفریا
ر مذاهب صحیح ان دیگر مشخص نشود و هر کدام دعوی صحت ملت خود نمایند من
به یکی از انها اختیار کنم اگر مذهب دیگر باشد بکو تا حق و بطلان او بر خاطر او رسم شاه طاهر
ت با مذهب دیگر هست که از اثنی عشری میگویند اگر حکم شود کتب ایشان را
اطر او رسم بر ما شاه بدان اشارت کرده یکی از علمای نظار که شیخ احمد حقی میگفتند بعد از
ش بسیار شد اگر در آنجا با علمای چهار مذهب معارض شدند شاه طاهر در تقویت او میکوشیدند
تا چون دانستند که شاه طاهر شیعه مذهب است همگی اتفاق نموده خصمانه پیش می آمدند
السر اوقات ملزم شد از مجلس بر می خاستند و رفته رفته کار بجای رسید که شاه طاهر صحیح و بسیاری سی
از اهل سنت در میان آورده منحرف خلافت ابوبکر و حکایت طلب دوات و قلم و قصه
فدک و امثال ان کنک کور ساخت بر همان شاه چون دید که جمیع علما از شاه طاهر ملزم شدند
اب بیماری عبد الله دروازه خواندن بعمر و قصه طاقت بتفصیل باز گفت بس اکثر علمای مجلس
هر او علامات هندی ترک و حبشی امیران و منصبداران و سلحداران فن شنا کردند حتی در جا و
ن قبیلهات و نه هزار کس مذهب شیعه در ان روز اختیار کردند و نام اصحاب ثلث
ا عنهم از خطبه انداخته نام سامی حضرت ائمه معصومین الکفا نمودند و خبر شنیدند تا سلطان
در گجرات از رنگ بی مبدل ساخته در آن مدت اظهار رسوخ نمودند اما ملا پیر محمد استاد

و بعضی علمای از مشاهده این اطوار برآشفته از مجلس بیرون رفتند و غوغا و شور عجیب

احمدنگر افتاده بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعصب و فتنه انگیز ا

گفته مصرع ای باد صبا این همه آورده تست تا این پیر را که بلای دل و دین بار

چونکه از علوم غریبه خبرست صاحب ما را مسخر کرده از راه برد و علمای ما را در مجا

افسون کرده زبان ایشان بست اکنون درین باب مصلحت چیست بعضی گف

آورده شاه طاهر را باید کشت ملا پیر محمد گفت تا برهان شاه در قید حیات است آنچه

نخواهد شد ولی آنکه برهان شاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده عبدالقادر

برداریم آنگاه شاه طاهر را جهت عبرت سیاست عجب کنیم بقتل رسانیم و بعد

عادلشاه و هجوم خلایق دکن بوقوع آمده ده دوازده هزار سوار و پیاده همه

محاذی دروازه قلعه نزدیک کالا چبوتره حاضر شده بقصد محاصره صفها آر

شاه طاهر را با فرزندان متوکلان که ده فتنه عظیم قایم ساختند برهان شاه

واقف گشته بفرمود که دروازه قلعه مسدود سازند و مردم بر برج

برآمده توپ و تفنگ دفع اعدا نمایند چون غوغا از حد گذشت شاه طا

اضطراب کرده گفت عاقبت این امر چون خواهد شد شاه طاهر که در علم رمل

ملا شمس الدین محمد جهری بود قرعه انداخته حکم کرد که قلعه کشاده سوار

همین ساعت بیرون رفتن فتح و ظفر گشته اعدا متفرق خواهند گشت برهان شاه بی تو

با جهار ص

بار صد سوار و یکهزار پیاده و پنج فیل معه علم و چتر همراه شاه طاهر از قلعه برون
شاه طاهر آیه سیهزم الجمع بر مشت خاک خوانده بجانب اعدا انداخت و
از نواجیان را فرستادند که نزدیک افواج مخالفان رفته باواز بلند
بد که هر که دولتخواه باشند در ظل چتر ملکات سیاه حاضر شود و هر که حرامخور است ملا پیر محمد گروید
طرف و سیاست پادشاهی باشند چون نواجیان نقل نموده عمل نمودند در لحظه
لشکریان سپاه امان خواسته برکاب ظفر انتساب پیوستند و ملا پیر محمد با نزدیم از سلیحه الحا
ن خود شتافت برهان شاه ملک احمد تبریزی را که از مقربان درگاه بود و خوا
در که از حقایق میرزا جهان شاه بود با بسیاری از مردم معتمد بر سر ملا پیر محمد
د کرد تا او را گرفته آوردند برهان شاه حکم بقتل او فرمود شاه طاهر
را منظور داشته شفاعت کرد برهان شاه اگرچه از سر خون او درگذشت اما در
اع محبوس ساخت و بعد از چهار سال بالتماس شاه طاهر از آن بند نجات داده مشمول
بر مسند دولت و عزت ممکن ساخت و در جایی که خواب دیده دست ارادت شاه
ه بود عمارت عالی بنا کرده آنرا موسوم بنغداد گردانید و در موضعی که مدرسه
ه بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از گچ و سنگ بنا نموده در اوا
شاهی مرتضی نظام شاه بسرکاری قاصی بیگ طهرانی باتمام رسید جامع این
بات محمد قاسم فرشته میگوید که خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه را

شبه است بخواب غازان پادشاه ایران و شیعه شدن او وجه که اتفا
ایران و توران است که غازان خان بعد از آنکه مسلمان شده دو مرتبه حضرت رسا
بخواب دیده بود و در هر دو مرتبه حضرت امیر المومنین و یعسوب الدین علی ابن ا
علیه السلام همراه آن مسندنشین بارگاه نبوت بود و خاتم حضرت انبیا تعر
ظاهر کرده گفت می باید که نسبت با اهل بیت من طریق اخلاص تمام
ایشان کرده سادات را گرامی داری ازین سبب غازان خان محبت ا
بعد از آن زمان در صفحه خاطر نقش فرمود و نقاد سادات که بلاد و نجف را
و شیعه مذهبان را منور درگاه ساخته بهر یک مناسب رجوع فرمود در بعض
نظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد که منکر صحا
بزرگی ایشان اعتراف دارم اما چون حضرت رسالت پناه در قواعد محبت و اخلا
بجناب ولایت انتساب زیاده فرموده و سفارش کرده است الحق
اخلاص و خدمتکاری نسبت با ایشان بیشتر بجای می آورم و غازان خا
کمال محبت که با اهل بیت داشت در حین فوت برادر خود الجایتو سلطان را که
خدای بنده شهرت دارد بمحبت اهل البیت وصیت فرمود و او پادشا
برادر گذرانید مذهب شیعه اختیار کرد و نام دوازده امام در خطبه و سک
نام باقی صحابه عظام را ساقط ساخت و مولف این نسخه گرامی در بابی ح

213

ل خود ثبت افتاد بطمع ملک موروث بتجویز حضرت اکبر پادشاه که بهندیه که جاگیرش
آمده از راجه علیخان استعداد استمداد خواست راجه علیخان بمشورت ابراهیم عادلشاه
ران مدت حل و عقد دکن باو رجوع بود قبول آن امر کرده بمقاومت برخواست و
لخان مهدوی که صاحب اختیار مملکت احمدنگر بود اسمعیل نظام شاه را برداشته
ر کوچ روانه برهانپور گردید و چون اینخبر منتشر گشت راجه علیخان همچو مردان مردم لشکر
سته و برهانشاه را همراه گرفته بسرحد برار رفت و تا رسیدن جمالخان امرای برار
بت و لعل از جانب برهانشاه ساخته نزد او آورده بعد از آنکه جمالخان از گهات دهنگر
شته بعد تقریب مبدل گشت طرفین صفها راست کرده جنگی که زمین و زبان بستوه
واقع شد و هر دو جانب ثبات قدم ورزیده پای از معرکه بیرون نمی نهادند تا
بندوقی بجمال خان رسیده درگذشت و برهانشاه و راجه علیخان نام فتح و نصرت
ن آورده چند روز بلوازم جشن و طوی پرداختند و یکدیگر را وداع کرده برهان شاه
مدنگر و راجه علیخان ببرهانپور رفت و چون برهانشاه در سنه اربع و الف فوت
شاهزاده سلطان مراد ولد حضرت اکبر پادشاه و خانخانان سپهسالار بقصد تسخیر ولایت
نظام شاه داخل دکن شدند و قلعه احمدنگر را محاصره کرده و چون کار بر اندرونیان تنگ
ند در مقام صلح شدند باین طریق که ولایت برار تعلق بشاهزاده داشته باشد و
ند دیگر از آن نظام الملکیه باشد پس عهد و سوگند در میان آورده شاهزاده و خانخانان

به برار آمده آن ولایت را متصرف شدند و راجه علیخان را بجانب اسیر و بر
نموده چون چندی برین آمد کلیان اتفاق کرده خواستند که مملکت برار از
چغتای بیرون در امدند پس هجوم آورده بسر کردگی سهیلخان خواجه سرا در کنار آ
نزدیک قصبه سون پت مجتمع گشتند و خانخانان شاهزاده را در برار نگاهدا
باتفاق راجه علیخان و سایر امرای مغل باستقبال سهیلخان مغلوب گردید و را
در آن روز که مقابل امرای عادل شاه شده بود ترددی سپاهیانه ز... نمود
امرای خاندیس که اباعن جد نفران دویست ساله آن دو... بودند در
الف بقتل آمد و چون جسدش به برهانپور آورده و پسرش بهادرخان حاکم خا
گشته برتق و فتق مهمات ملک و دولت پرداخت مدت دولت او بیست و
و چند ماه بود ذکر حکومت بهادرخان بن راجه علیخان فاروقی و انقراض
ایشان بحکم ملک منان بهادرخان جوانی بود خفیف العقل و کم تجربه بکیف
شراب و استماع نغمه و صحبت زنان فاحشه رغبت تمام داشت در کنار آب تپتی
برهانپور شهری موسوم به بهادرپوره طرح کرده در تعمیر آن کوشیده و با وجود
از تدبیر ملک و دولت غافل گشته اکثر اوقات با زنان خواننده و سازنده بعی
عشرت مشغول گردید و چون شاهزاده مراد در بلده شاهپور فوت شده
اکبر بادشاه صوبه دکن را بشاهزاده دانیال داده و او بآن مملکت تشریف آورد بهاد

214

...ن روش پدر عمل کرده از کوتاه اندیشی بملاقات وی نشتافت و از رجع

...ساره طالع وقتی که حضرت اکبر پادشاه نیز بقصد تسخیر دکن بنفس نفیس متوجه آن صوب

...و بمندو رسید بهادرخان باستقبال نرفته و ملاقات نکرده در قلعه آسیر متحصن

...ن و خارج از حرم و سپاهی و شاگرد پیشه و مردم بمحافظت قلعه بکار آیند

...ده هزار کس بودند از رعیت و سوداگر و بقال و چندین اسپ و فیل و گاو و گوسفند

...غ و کبوتر بقلعه درآورد اکبر پادشاه چون به برهانپور رسید احوال بهادرخان

...ظر آورده رفتن احمدنگر موقوف داشته فتح آن بشاهزاده دانیال و خانخانان

...ع فرمود و خود دران شهر اقامت فرموده امرای درگاه را بمحاصره قلعه

...بار داشت و بعد از آنکه ایام احاطه امتداد یافت هوای قلعه متعفن شده و

...رسید و شروع در مردن حیوان صاحب و باطن هول روز قیامت پدید آمد

...ین اثنا آوازه افتاد که اکبر شاه جمعی را که از طلسمات افسون وقوف دارند مامور

...لی چند که موجب تسخیر قلعه باشد بظهور رسانید و خود نیز به نیت کشاد حصار تسبیح میکند

...ر اکر استماع نیز اعظم که موجب فتوحات نگونساری اعداست اشتغال مینماید و

...ن وبا و مرگی از آثار آنست بهادران و نزدیکان از شنیدن این خبر سررشته

...ده سررشته صواب از دست دادند و در بیرون کردن مردم کار نیامدنی و

...رج حیوانات و ازاله اسباب عفونت هوا کوشیده مانند و خوش از ان غافل گشتند

وهرچند که محافظان قلعه از افلاس و پریشانی و کمی غله و آذوقه شکایت وا
مینمودند باحوال ایشان نپرداخته در کمال غفلت میگذرانیدند تا آنکه انجام
آمده از نامسانی و هوشیاری و جنگ متقاعد شدند و باوجود این حال
صعب را بهترین صفات دانسته همچنان مردم جنگی کار آمدنی را پریشان حا
میداشتند و اصلا باحوال ایشان نمی پرداختند حال آنکه در قلعه ذخیره
بود و نقود خزانه و انواع اجناس حساب نداشت بنابران همگی اتفاق کرده ا
که علم مخالفت برافرازند و بهادرخان و مقربان را گرفته مع قلعه باکبر شاه
بهادرخان ازین معنی اطلاع شده بارکان دولت خود مانند صفیخان و کبیرخان
کنکاش نمود آنها باتفاق گفتند که روز بروز بیماری و مرگی اشتداد می یا
شیرین در معرض تلف می درآمد و زر بخیل و حشم دادن و غله و ذخیره
باید نمودن و باد بیماری را برطرف نخواهد ساخت و از چنگ عقوبت چنین پادشا
ایشان را خلاصی نخواهد داد و بهتر آنست که بجان و مال امان حاصل کرده بملاز
پادشاه شتافتند و قلعه را فدای جان عزیز گردانید بهادرخان این پسندید
بوساطت خان اعظم میرزا عزیز کوکه امان خواست پادشاه بجان او امان داده
ساختی گشت بهادرخان آن را مغتنم دانسته بوسیله خان اعظم از قلعه بیرون بر آ
بملازمت پادشاه دریافت و قلعه آسیر را که ده ساله آذوقه ذخیره داشت بجبر و قهر گ

نجم

215

بجز آن ممکن نبود با جوانه وغیره تسلیم بندگان پادشاه نمود و مولف این گوید در سنه
ثلث وعشرون والف همراه خواجه ابو الحسن تربتی که مرد دیوان شاهزاده دانیال
بالای قلعه رفته تفرج نمود کوهیست رفیع سر بفلک افراشته و بالای آن
روه در نیم کروه بلکه زیاده زمینیست مسطح وهموار وچند چشمه دیگر آب در آنجا
بع شده که همیشه جاریست و برکه چند ساخته اند جهت آب انبار که اگر احیانا در
لسال آب چشمها کمی کند آبهای برکهای ذخیره باشد بر دور آن زمین مسطح که بر قلعه
بت حصاری بر نهایت استحکام در نهایت رفعت کشیده اند و پاره از آن
بار بنا کرده اساهیرست و پاره دیگر ساخته و پرداخته سلاطین فاروقیه است و
ی دارد که پیاده بصد هزار جر ثقیل بالا میرود و اسپ نیز بسوار میتواند بمشقت
ر و فیلهای کوچک را نیز بریسمان بسته وتعبیها کرده بالا می توان رفت و درون
حصار عمارات رفیع خوش طرح و باغها بتکلف و حوضهای مطبوع بسیار است و
د جامع او بنوعی ساخته شده که مثل آن در شهرهای معظم کمتر بنظر آمده گویند که وقتی
قتی که اکبرشاه فتح آن قلعه کرده باگره معاودت فرمود وار آنجا که اعتقاد
با طوار کفره داشت فرمانی نوشت که آن مسجد را شکسته بجای آن بتخانه بسازند
زاده دانیال که در آن وقت در برهانپور بود دفع الوقت کرده بتغافل گذرانید
همون فرمان عمل و از نواب خواجه ابو الحسن تربتی که معظم قلاع هندوستان است

پرسیدیم که هیچ قلعه باین استحکام بنظر در آمده است گفت اری قلعه رهتاس کوه
شرقی هندوستان واقع شده است ازین مضبوط ترست اما درون آن حصار
کروهست ده دوازده هزار مرد جنگی باید که باید محافظت و حراست نمایند و
اسیر را یکهزار مرد جنگی نگاه می تواند داشت و سلاطین فاروقی خارج حصار
قلعه کوهست در دامن از طرف حصاری دیگر کشیده اند و دروازها نصب
از اهالی کر نام نهاده اند وقتی که مردم درونی از اوضاع عبا در جهان دلگیر گشت
دست از جنگ باز داشتند مردم حضرت اکبر بادشاه از امتصرف شده بو
در بالی کر از اکر چند برج بسازند و توپ و ضربزن در انجا نصب کرده حراست
بدولیت سیصد کس جنگی بسپارند گرفتن آن بصعب و دشوار خواهد بود الغ
قلعه بچنین سالی بتصرف حضرت اکبر شاه در امده حکومت سلاطین فاروقی
تسع و الف هجری سمت انقراض و اختتام پذیرفت مقاله هفتم در بیان سلاطین
بر ارباب الباب پوشیده نماند که شرق و پورب دو لفظ مرادفند یکی عربی
هندی اهالی هندوستان چون مملکت شرقی دهلی را وسیع دیده اند جهت
و تفرقه حکام جانی پور و نزهت و آن نواحی را صاحب سکه و خطبه باشند سلاطین
میگویند و والیان بنگاله و ستارکالو و لکهنوتی و بهار و جاجنگر و الحدود در اسلا
برخواطر واقفان احوال ملوک

ضمایر عارفان اخبار مشهور و علوم پوشیده نماند که بسیاری از متون کتب تواریخ
ا و اله از شرح و بسط قضایای سلاطین پوربی و شرقی خالیست بنابران مدار
ن که بر کتاب الفی که تالیف استادی مولانا احمد تتوی است نهاده بروایات
ر نپرداختم اگر درین باب اختلافی بنظر مطالعه کنندگان درآید بعفو مقرون و مواخذ
ا نبود که بقدر طاقت بشری کوشیده ام و آنچه علم ناقص محیط آن بود درج کردم

اولین کسی که از پادشاهان اسلام که بآن

تی بوده رفته و بتغر اسلام در آنجا و در رواج داده محمد بختیار خلجیست و از کبار
د غور و گرمسیر است و در عهد سلطان معز الدین محمد سام بغزنین آمده بعد از چندگاه
روستان آمد و بخدمت ملک معظم حسام الدین اوغلبک که از امرای کبار
طان شهاب الدین بود و بعض پرگنات میان دوآب و آن روی آب گنگ
ب جاگیر او مقرر بود پیوسته چون آثار جلادت و شهامت از چهره او هوید بود اقطاع
سهله و پتیالی و مسلم شد و او بغایت شجاع و سخی بود و عاقل و هیئات او
لی از غرابتی نبود چون بر پای ایستادی دستها فرو گذاشتی دستش مقدار یک بند
بت از زانو گذشتی و بنا بر آنکه همیشه بر ولایت بهار و منیر تاخت برده انواع
یم بدست می آورد و سرکشان و گردنکشان را مطیع ساخته زبون میداشت و در اندک
ت اسباب شوکت او از اندازه متجاوز گشته جماعه خلجیه عوزه غزنین و خراسانی

که بهندوستان آمده پراکنده بودند او از سخاوتش شنیده بروی گرد آمدند و شمه ا
بعرض سلطان قطب الدین ایبک رسیده جهت او خلعت و تشریف شاد
فرستاد محمد بختیار بآن التفات استظهار تمام پیدا کرده درین دفعه مملکت
از صرصر تاراج مانند باغ و بستان در فصل زمستان بی برگ و بر گردانید و حصار بهار
ساکنان آن مقام را که عدد بهمنان پر و مرتاض بودند و سرها تراشیده می
علف تیغ بیدریغ گردانید و اثری از ایشان نگذاشت چنانکه کتب ایشان
افتاده بود هیچکس از آن جماعت بهم نمیرسید که از خواندن مضمون آن معلوم کند
از گفته مردم آن ولایت ایمقدار مفهوم گشت که تمام اهل آن حصار ... بیان کفار
و بلغت هند بهار اسم مدرسه است چون آن موضع معدن علم بوده به بهار اشتها
بعد از آن با غنایم و اموال بسیار متوجه ملازمت سلطان قطب الدین شد و
دهلی رسیده بعنایت و عاطفت ملوکانه سرافراز گشت و مرتبه او بجائی ر
محسود اقران و امثال گشته همیشه در مجلس سلطان سخنانی که متضمن اهانت و حقا
او باشد بزبان میراندند و در آخر همگی باتفاق قاصد جان او شده بعرض آنکه رسان
محمد بختیار داعیه دارد که در حضور خداوند با فیل مست و بروایت روضة الصفا با
که دران مدت مست شده بود جنگ نماید سلطان قطب الدین نخست از هلاک مح
اندیشیده ابا نمود عاقبت بنابر مبالغه مقربان بآن امر همداستان شده روزیکه

ده میگویند که اگر مذهب امامیه حقیقت احوال دیگر مذاهب چون خواهد بود
ر مذاهب دیگر حقیقت سفارش آنحضرت در ترویج این مذهب چه معنی دارد اللهم
ح بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین امید عزیزان معامله فهم کارآگاه چون
عا رسند سرسری نگذرند و امعان نظر فرموده زمام التفات و توجه از دست
هند که محل تامل و تفکر است القصه برهان نظام شاه چون در مقام آن مذهب بود و وظایف
سنت کشیده شیعه مذهبان را در دو چهار دیواری در مقابل قلعه احمدنگر از
و سنگ مرمر بنا نهاد ساخته لنگر دوازده امام نام کرد و قصبه چیور و سور
سا پور و چند قریه دیگر وقف آن کرده هر روز دو وقت آش بجهت
بان میداد و شاه طاهر بکلی همت بر رفعت خانه نظام شاه گماشته در صدد آن شد
بان جاندان رسالت پناه را از اطراف و اکناف در آن ولایت جمع آورده
بخزانه پادشاه زرها بعراق و خراسان و فارس و گجرات و اگرا باد فرستاده طالب
و مردم صاحب حال گردیده و در اندک زمان خلاصه اقالیم سبعه مثل اسمعیل ابر
وی برفاقت خواجه معین الدین صاحب عدی که مدتها در بندر گجرات حکومت کرده بود
به دارالخلد ودمی بود دوازده هزار هون از برهان نظام شاه جهت خرج راه انجناب
به با احمدآباد گجرات فرستاده شاه حسن انجو را بلده احمدنگر آورده و ملا قاسم را
ده از مجلسیان حضور گردانید و همچنین شاه جعفر برادر شاه طاهر و شاه حسن انجو

ملا شاه محمد نیشاپوری و ملا محمد صدر استرابادی و سید حسن مشهدی و ملا علی گل

و ملا رستم جرجانی و ملا علی مازندرانی و ابو البرکه و ملا عزیز الله گیلا

محمد امامی و دیگر افاضل و اکابر متوجه دکن شده احمدنگر را گلستان ارم

و سید حسن مدنی را که از علمای مدینه بود شرف دامادی آن پادشاه نیکو

مشرف کرده اقطاع لایق باو داد و دیگر مبلغ بکربلا و نجف فرستاده زوا

جناب مستجمع الحمد و دعا دریافت و از بسکه در احمدنگر بزبان جهال شیعه

لعن و طعن اصحاب را تکرار کردند سلطان محمود گجراتی و میران مبارکشاه

و ابراهیم عادلشاه و عماد الملک قرار دادند که لشکر کشیده مملکت احمدنگر

بکدیگر قسمت نمایند برهان شاه بر تکرار اجماعشان آگاهی یافته راسی خان با

رسم رسالت بدرگاه حضرت همایون بادشاه انار الله برهانه فرستاد

مشتمل بر اظهار اخلاص و التماس لشکرکشی بجانب گجرات مشغول کردا

مبحث شیر شاه افغان در میان آمد اثری بران مترتب نشد را اینجا

نمود و برهان شاه سلطان گجرات و برهانپور را بارسال تحف و تواضعات

خود ساخته بقدر رسا بهمان انداز غربت را که ابراهیم عادلشاه رخصه

بود نوکر گرفته و اقطاع خوب داده باستظهار ایشان بجانب بیجا پو

و بعد از تخریب شمشیر و سنان برهان شاهیه غالب گشتند صد فیل و چند

توپخا

ه متصرف شدند و سالها و غالباً تا احمد نگر مراجعت نموده با این فتح بلند آوازه گشت
رت چهار سال سه جنگ دیگر که تفصیل آنها بمؤلف رسیده میان دو پادشاه
شده مرکز علیه از جانب برهان‌شاه بود و در سنه تسع و اربعین و تسعمایه چون
ن ابراهیم عادلشاه و اسد خان بلگوالی که از امرای کلان او و تفنگخانه بود رنجش
ورت در میان آمد برهان‌شاه با اتفاق امیر برید متوجه بیجاپور شده آوازه انداختند
سد خان خفیه بکاکی در مذهب امرا طلبیده است که قلعه بلگوان تسلیم نماید و چون
بجای داشت علی عادلشاه متوهم گشته از قلعه بیجاپور بر نیامده و برهان‌شاه
ن بحوالی شولاپور رسیده جمیع ناب آنجا قابض گشته بخواجه جهان داد
ن منبر نهاده بجانب بلگوان توجه فرمود و بلبسح و کلهرومان و ناس را
د سوخته از معموری بگذاشت و اسد خان که از اواره تهمت بموافقت برهان‌شاه
یه بلگوان بتوجه بحضور عادلشاه بمرافقت تا شش هزار سوار برهان‌شاه پیوست
بر برهان‌شاه مرام دیده متوجه بیجاپور گشت عادلشاه این خبر شنیده چون
ع و منت تنا دارات بهوره عبور کرده بحسابا دکلر که رفت برهان‌شاه
بور رسید چند روز افتیل کرد و چون دانست که فایده عاید نخواهد شد
مد تعاقب تخاجتنا با در روانند و اسد خان جبان بجه در جای جمع دونسته شده بوسیله
ملک که بمدد بیجاپوریان آمده بود برهان‌شاه بمقابله و مقاتله صلاح ندید

تا امیر برید بطرف ولایت خود روانشند و ایشان با احمدنگر تعاقب ازد
اکثر ممالک خراب ساختند و برهانشاه و امیر برید در آنجا مجال توقف نیا
رفتند قضارا امیر برید در آنجا باجل مقدر از جهان درگذشت و نظا
در عاقبت مضطر گردیده بگفته شاه طاهر و قاسم بیگ و مخدوم خو
گرده هیچ شبه را که در آن نوع زمین متصرف شده بود بعادلشاه بازگذا
در همین و تسعمایه چون سلطان قلی قطبشاه فوت شده جمشید قطبشا
ولایت تلنگ گردید برهانشاه جهت تعزیت و تهنیت جلوس شاه ط
فرستاده و جمشید قطبشاه بهانه شکار ماهی بالای کلی که در سر راه احمدنگرا
کلکنده تا آنجا شاهزاده گروهشت شتافته در آنجا بملاقات شمسی
طریقه پیری و مریدی منظور داشته الحنات رای کلکنده بر برهانشاه
نقض عهد نموده امراء و قطبشاه را بتسخیر حوالی ممالک عادلشا
نمود و بعد از آنکه شاه طاهر از کلکنده مراجعت نمود خود بجانب شولا
فرمود و عادلشاه سیلاب لشکر از چهار طرف متوجه مملکت خود دیده هیچ به از نظا
و امراء را بهر نوع که بود از خود راضی ساخته بر دور بر گردانید و در آ
درمانده ایران شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی چون شنید که برهان
اهل بیت اختیار کرده مرتبه قاسم خان طهرانی المشهور به مهر جالی را

ی نقره بود جهة مبارکباد مدحت با جمعی دیگر فرستاد و یک غلام ترک شاه بهفتاد
ند و الماس بزرگ قیمتی بابت حضرت همایون پادشاه غازی و یک قطعه زمرد که نام
اه معصوم بالله خلیفه عباسی منقوش بود و دیگر تحف و نفایس از آن که تعداد آن
ب بطول انجامد جهت برهان شاه مصحوب او گردانید و یک انگشتری عقیق که بسالها
ملت دانسته و کلمه التوفیق من الله نقش وی بود برای شاه طاهر فرستاد و مهر
د دیگر رسید چون التفات شهنشاه ایران و آشنائی مذکور برهان شاه رسانید الحق
ند آنست با وجود لطایف تجمل و تعظیم بجای آورد و در آخر چون در مجلسها بهم بانی
اد ده خاطر ارباب جاه را بر هم میزد و شاه طاهر بی ادبانه پیش آمده سخنان
نت آمیز میگفت آئینه برهان شاه و دیر المجلس خود کمتر راه داده در مقابل جواب
ر و هدیه پادشاه ایران چیزی نفرستاد بنا بر آن شاه طاهر مضطر گشته شاه چندی در
ب مزید فضل و کمال موصوف بود با برکات و تشوقات هند از جانب خویش نزد
ای عجم مرسول داشته و در آن وادی برهان نظام شاه باستظهار امرا بقصد تسخیر
گلبرکه روان شد و بر در یک قصبه ورجان که از مضافات گلبرکه است با افواج
ل شاه مقابل گشته کارزاری واقع شد که اگر سپهر دوار با چندین دیده بیدار امثال آن
ره مثنوی دلاوران دو سو در خروش آمدند :: دو دریای آتش بجوش آمدند :: سپه باد
اد لعل :: بخون دلیران زمین کرده لعل :: درخشیدن تیغ آئینه تاب :: زدوده چند

برخیمه افتاب بخت افواج بهمن و بیارعا دلشاهی شکسته بد حال شنید
بوادی فرار نهادند در اخر چون عادلشاه که با جهازنبر اکس در کمین بود برا
نظام شاه که لشکرش بغارت مشغول بود تاخت مراجعه نظامشاه زاده
و چیره و علم و فیل و توپخانه با جمیع راه احمدنگر پیش گرفتند برهان شاه زاده شاه طا
علی برید و شاه زاده موافقت خود دلالت نموده علی برید بخلاف پدر بجانب عا
از دست نداده اهل شد و خانجهان عم علی برید که طمع خوردن داشت و
و چون طمع بود و جمعی مهیب در یکی از مجالس از شاه طاهر پرسیدند که سرگین نجا
یا نجس الحساب گفت تفصیل این مسئله بخاطر نیست انشاالله تعالی چو
بردم از روی کتاب بخاطر آورده معلوم شما خواهم نمود خانجهان و جمع
اگرچه فهمیدند که آنچه شاه طاهر گفت محض تهدید است اما تغافل کرده بسخ
مشغول گشتند و قصه سرگین نجار اجبا آنست که در آن ملده در موسم باریدن
بسیار می‌شود و باران در یکی از مسئله بنو علما اتفاق نموده گفتند اگر ما این کا
فازورات حیوانات داخل نجس دانیم حرج لازم خواهد آمد پس اولی آنست
کثرت مؤدی حکم طهارت کل نجار است اما بعد از اجتماع نموده گفتند طهارت نجار را
حکم لازم می‌آید که سرگین حیوانات را که در نجار است نجس دانند خانجهان
شنیدند جوابی ادبی نمود القصه بعد از آنکه انجناب رخصت شده باحمدنگر رسید

بهای مردم بیدر شنیده بقصد انتقام و تادیب سپاه بسفر ورا و لشکر کرده بقصد
قلاع علی برید متوجه گشت و تسخیر قلعه اوسه را عمل کرده کار بر مردم اندرونی
تاخت علی برید قلعه کلیانی را پیشکش ابراهیم عادلشاه کرده استمداد نمود چون عادلشاه
الملک اعانت ازینجا بدر حرکت فرموده علی برید با و بوشنه هر دو باتفاق متوجه اوسه شدند
نظامشاه استقبال نموده در دو کروهی اوسه با ایشان مصاف داده و هر دو را از معرکه گریزانیده
با محافظت قلعه مشغول گشت و در زمان تغیر بقول و امان از امتفوح ساخته بطرف قلعه اودگیر روانه شدند
انیز سخر کردانید فتح قلعه قندهار توجه همت معطوف دود در وقت محاصره ان ابراهیم عادلشاه
علی برید یکبار دیگر خود را در بادیه محاربه نظام شاه قیام نمودند و همان طریق مصاحبت سالوف
اهد کرده پیاره را سبب قتل ایشان بتصرف احمدنگر باز آمد و در همان سال که خمس وخمسین و تسعمائه
برهان نظامشاه قلعه قندهار مسخر نموده باحمدنگر مراجعت فرمود منقریان ابراهیم عادلشاهی
الم داد که مردم از قندهار روند خواین بادشاه بجان رسیده منجو هند عبدالله بن اسمعیل عادلشاه
در بند رکوه می آباد بادشاه بر دارند و انیمعنی موجب التفات الحضرت میسر نخواهد شد برهان نظامشاه
و جمشید قطبشاه متوجه ولایت عادلشاه شده بحسب اتفاق در اوان ان اسدخان در قلعه
ن برگردید و برهان نظامشاه اصل مقصود را در تعویق انداخته در فکر آن شد که آن قلعه را بحیله
متصرف شود تا جائیکه در جای جمع دم فوم کرد بدار شدن اسدخان در همان روزی فوت شده قلعه را
ابراهیم عادلشاه قابض گشته برهان نظامشاه بر گشته باحمدنگر آمد و در همان چند روز مراج و لیح شاه طاهر

منحرف گشته در سال سنت وخمسین و تسعمائه طایر روح پر فتوحش بآشیان جنان پر
واکابر و اصاغر ان بلده وا اندوهگین گشته قالب مطهرش را بخاک بر دند و بعد از چندی
استخوانهای او را بکربلای معلی نقل کرده درون گنبد امام حسین علیه السلام
یک فی بیم در عنفوان سلطان شهید آمد و چون سیاوخش واز وچهار پسر و سه دختر ماند
پسران که در خاطر بود نوشته شد شاه جنید شاه رفیع الدین حسین شاه ابوا
ابو طالب از آنجمله شاه ابو طالب در زمن عراق است حسنا فی از دکن و شاه
چون حسین وفات پدر در ایران در خدمت شاه طهماسب بود بعد از مراجعت لوا
سجاده گشته مقتدای ارباب ارادت گردید در نوبت که حامه عجاز اسلو
حکایات نت چون شاه جنید در رحمت ایزدی واصل گشت پسرش سجاده نشین
هر آینه از مصر و شام و حلب و بخارا و سمرقند و دیگر آورده بصاحب سجاده
نقلست که شاه طاهر قدس سره بصفت ورع و تقوی و دینداری و مروت
و حلم و تواضع انصاف داشت و وجه و خوش محاوره بود چه در ایران و هند
پیوسته با انجام امور اهل اسلام قیام نمود و بعض خیرخواهی صحیفه ضمیر صغیر و کبیر
گرفتار بعض خفایای صحف آسمانی و بیان مشکلات آن نمیس فائق بود کتب سبحانی را طرح
مظهر آثار ولایت و خاطر ازش مهبط انوار هدایت و ارشاد با بسیار او مشایخ کرام
اهل فضل صحبت داشته بود و خارق عادت گاه گاهی از وی بظهور می رسید در

جنین

...بسط نظر بود و در ... جبر و مقابله و سایر حکمیات و ریاضی و اصول و فقه و
...ت تمام داشت دیوان قصاید و کتاب انشای او و در جمیع بلاد خصوص
...با و نشان سایر و دایر است و برخی از اشعار آن جناب جهت میمنت در این کتاب
...فرموده آمد ارباب تاریخ عیب نفرمایند و از تصنیفات او شرح باب حادی عشر
...بیست در علم کلام و شرح جعفریه در فقه امامیه و حاشیه تفسیر بیضاوی و حاشیه
...اشارات و محاکمات و خطی در شفا و مطول و گلشن راز و شرح تحفه شاهی
...رساله پالکی که در یکی از سفرهای هند در اثنای راه در پالکی نشسته تصنیف کرده است
...وان قصاید و کتاب انشاء او میان مردم اهل هند سایر و دایر است گویند وقتی که
...طاهر بطریق رسالت با احمدنگر بنزد برهان رفت همگی طالب علمان به زیارت وی بسعادت
...ت مشرف گشتند مگر یکی از علمای دکن که خود را اعلم علمای عصر میدانست از
...غرور بمنزل وی نرفت و بعد از چندگاه طرح ضیافت افکنده خواست که
...ه طاهر را بمنزل خود آورد پس رقعه بطلب فرستاده این سطر نوشت قال النبی صلی الله
...و سلم الاجابة سنة مؤکدة شاه طاهر در تحت آن نوشت کرباره الفادم
...لغا رضا آن فطاوان فاضل هندی از این جواب قیاس بلاغت و دانشمندی او
...ه بدیدن وی رفت خود را قطره دید در جنب دریای ذخار خجل گشته در نشستن و معذرت
...ست و بعد از این گویند برهان نظام شاه بعد از فوت شاه طاهر قاسم بیگ حکیم دیوان را

وراصاحب دخل ساخته محل اعتماد گردانید و در باب عماد شاه رایه بعضی
از امداد عادلشاهیه متقاعد ساخته باتفاق خواجه جهان بتسخیر قلعه کلـ
ـبرگه گردید و بعضی از طی مسافت آن حصار را اراده احاطه کرده کار برا
تنگ ساخت ابراهیم عادلشاه امرای کبار را بنبرد فرستاده خود از پی بقصد تسخیر
عقب روان شد امرای کبار سر راه گرفته وصول غله و آذوقه دشوار شده
بنگاه چه بطریق دزدی چه بطریق شبخون بر دایره زنجیر گردم از آنجوانب میگذاشتند
حکم کرد که دور لشکر حصاری بارتفاع سه گز و بعضی جاها چهار گز کشیدند چنانکه
میان قلعه دیگر واقع شده و ابراهیم عادلشاه هم نزدیک کلیان رسیده بهلو
نزول نموده او نیز گرد لشکر خویش دیوار کرد چون ماه رمضان رسید و غله کم
کم شد قحطی عجب در لشکر احمدنگر پدید آمد و مردم دو سه شب روز نفاقه بروزه مر
دلگیر شده بارکان دولت کنگاج نمود بعضی صلاح مراجعت دیدند و بعضی گفتند
که از درون دیوار برآمده با خصم جنگ فوج نمائیم اگر فتح شود بار محاصره بردا
زمانی مسخر سازیم و اگر شکست شود بجانب ملک خود رویم برهان نظامشاه لغب اسا
زبون شده اند تا یک دو بند از بند بهتر آنست که بساط منازعت در نوردیده با جمع کـ
و وقت دیگر بر سر مقصود آئیم جعفر برادر شاه طاهر و قاسم بیگ حکیم این رای را پسند
و گفتند چند مرتبه در جنگ فوج با غالب گشته ایم خدا نخواسته باشد اگر کم نه

منفا

سپس گردد قصوری ندارد برهانشاه خاموش گشته بعد از تفرقه مجلس تنها سوار
و منزل بوبال رای همین رفته صورت مجلس گذارش بار نمود بوبال رای گفت
ب این خاطر آورده پس فردا که روز عید است معروض داشت تا آنچه
شتند که هر چه طلب نمایم بی پروائی مجدد تسلیم نمایند و بعذر و اهمال پیش ن
نظر برهانشاه چون اعتماد تمام بر دولتخواهی و کاردانی او داشت آنچه
جای آورده بوبال رای در آن شب مبلغ یک لک هون از خزانه گرفته
ی سیف عین الملک که از امرای بزرگ بود رفت و گفت احوال چنین است که
بابت کی محاصره کردن و بملک جود رفتن موجب صد امر فساد و خرابی و باجیب لشکر
ان و بد حالی بادشاه را بمراه بردن و جنگ صف کردن بسی دشوار مینماید
ب چه میگویی و چه می اندیشی عین الملک گفت تا ارباب شمشیرم بهرچه رای صائب
لیرد بدان عمل خواهم نمود بوبال رای گفت صلاح در آن می بینم که صبح روز
بکر را تنبیه کنید و بجبر بر دروازه غنیم که همه کس بلوازم آن روز مشغول باشند تاخته
صرت نیت آورید عین الملک این گفت قبول کرده دیده نهاده بوبال رای از مبلغ مذکور
اد که بهانه خرج روز عید بر لشکر قسمت نماید چون هلال شوال نمود در لشکر
امرا و لشکر قسمت کرده گفت علی الصباح پنجشنبه حاضر شوند که بسلام بادشاه
ارکان عید بگویم و صبح روز عید خبر یافتند که مردم عادلشاهیه تمام اسم عید را جشنه

احدی بقواعد هوشیاری قیام نمی نماید مرابینه بی توقف دیوار دور لشکر خود
بیرون رفتند و نزدیک لشکر خصم قتیه رود رقیلان کوه بنیاد قریب چهل
گردن لشکر تن بیکدفعه انداختند و بفراغت داخل شده بقتل و کشتن پر
عادلشاهی در کمال غفلت بودند صغیر و کبیر پا در رکاب فرار نهادند و عا
که در آن ساعت بغسل روز عید مشغول بود بر روجه انم و صب جامه پو
بتعجیل هر چه تمامتر خود را بگوشه کشیده و چتر و علم و اسب و فیل بسیار
بدست نظام شاهیه افتاده تلافی شکست او را جابجا دیدند در این اثنا جم
سیف عین الملک آمده مبارکباد فتح بلند گفتند برهان شاه که از آن معا
کیفیت احوال بخاطر آورده در ساعت سوار گشت و متقابل قلعه انباد
عید قسم یاد کرده که اهالی قلعه اگر امروز حصار تسلیم نمایند بجز و قهر مفتوح
النشی عظیم برافروخته زن و مرد و طفل و بزرگ ایشان را خواهم سوخت و این خبر
رسیده در ساعت قلعه را دادند عادلشاه بولایت نظامشاه در آمده بر دیگر
خراب کرد و بالفعل از بحر بقلعه پرنده رسید چون دروازه گشاده بود سپاهیان
برآورده بدرون تاختند و بسیاری از مردم خواجه جهان را بقتل آورد
منصرف شدند عادلشاه آن قلعه را بیکی از دکنیان سپرده خود به بیجاپور
نظامشاه این خبر شنیده قلعه کلیانی را بمعتمدان حواله کرده کوچ بر کوچ طرف

22B

شد چون به دو منزلی انجا رسیدند نهانی روز شب او از نشیبه را کمان صعودی نفر
نظام شاه کرده بر سیمه از بالای بلندی تا غایت دروازه گشوده راه فراز بس لشکر
دم تیر بیدل کشته بهمگی در آتش برون فتند نظام شاه بعد از دو روز بانجا رسیده
حصار را خالی دید بخواجه جهان پنجم سابق مفوض داشته با احمدنگر مراجعت فرمود
مطلوب شوب با امرای بجا بکر لوازم دوستی در میان آورده با جبل ختیم و از
ان والی برار و عادلشاه ملک شد در حوالی بحور با وی ملاقات کرده مقرر کرده
نمود که قلعه راجور و ندکل را امرا مسخر سازد و قلعه شولاپور و کلبرکه را خود منصرف
امرا راجور و ندکل حسید و برهانشاه قلعه شولاپور و کلبرکه بحوزه تصرف آورده
لشاه را ضعیف ساختند بروایت صحیح بعد از چند روز برهانشاه به تکبیا در
ت که عنقریب موسم باران خواهد رسید ما او و امرا را در پای این قلعه نشستن
لائق نیست اگر رای تجویز کنند من شولاپور رفته از اقبل کنم تا بیکبار هر دو قلعه مفتوح
هو بیکباره دری بمقدمه را خاطر نشان امرا کرده رخصت حاصل کرده و برهانشاه
ی از لشکر امرا با نظرف روانه شد و قلعه شولاپور را که از گچ و سنگ بر روی زمین
ساخته بودند محاصره کرد در میان کیج فنت و بسعی جمیله چلبی رومی خان که در اصل
سلطان بهادر گجراتی بود در مدت سه ماه بضرب توپ مسخر ساخت و بعد از آن متوجه
کلبرکه رفته آنرا مفتوح سازد و درین اثنا بضرب توپ کلان فرستگی دیوار رخنه

کرده از امسخر ساخته شکست و ریخت درست کردند و پس از آنکه خبر رسید که
راجور دندگل گرفته بجانب بیجانگر معاودت نموده برهان شاه در اثنا
در رفتن بجانب کلبرکه ندیده مستقر دولت شتافت گوبند چلبی رومیخان که
شاه طاهر بود توپهای صاعقه آسا در برابر حصار نشولا پور نصب نمو
دبارش مصدوقه عالیها وسافلها بظهور رسانید و مضمون کریمه آیه
امن حجاره بوقوع آورده مرزور رخنه دران حصن حصین پدید می آمد و فاما
رخنه بهم رسید که غازیان عظام توانستند بقلعه درآمد برهان شاه از توجه
رامراج متنفر از قلعه راجور مسخر کرده به بیجانگر معاودت نمایند تعجیل میفر
چنین وقت جمعی از کفار که هم مشیره رومیخان بودند بعرض رسانیدند که از
جانب رومیخان است اگر او خواهد در اندک زمانی دیوار قلعه را میتواند انداخت
برهان شاه شعله غضب را مشتعل ساخته خواست که رومیخان را بدست مبارک
زند ارکان دولت و اعیان حضرت سر بر زمین نهاده گناه او را استشفاع نمو
رومیخان از بیم جان متعهد شد که در مدت دوازده روز دیوار حصار
برابر سازد پس بسر کار خویش رفته در مجری گرفتن توپها بدبضا نمود
ایام موعود دیوار حصار را از صفحه خاک برداشت چنانکه دلیران سپاه ظفر
بیک حمله مردانه بقلعه درآمده مسخر ساختند برهان شاه حصار را مضبوط دائم

سخون ازمردان کار رساحت ومنحاز انوازش پادشاهانه سربلندی بخشند وجهة
ز دار غزت او را بر اسب خاصه خود سوار ساخته شهزاده حسین را حکم فرمود که دوازده
دم پیاده در رکابش برود وبهمین التفات بعد از چند سال فتح رامراج نرخیا که
بد مباین کوشش وسعی او بوقوع انجامید ودر سنه سبعین وتسعمایه بار دیگر مقام
همه فرا ابراهیم عادلشاه شده با رامراج ساخت که قلعه ساغر و ابکیر را محاصره
دیگر بر کنار بحکم و تا کنار آب بوره کرد و بیجاپور و کلبرکه خود متصرف شود
سنه احدی وستین وتسعمایه برهانشاه با رامراج ساخته متوجه بیجاپور شدند عادلشاه
ب مقاومت نیاورده به پناله رفت و برهانشاه بمحاصره قلعه بیجاپور پرداخته اراده
که مسخر سازد ناگاه مریض گشته بتکلیف قاسم بیگ حکیم باحمدنگر رفت و در همان
دی جان بجان آفرین تسلیم نموده پهلوی احمد نظام شاه در باغ روضه بخاک
دند وبعد از چندگاه استخوان هر دو پادشاه را بکربلا نقل نموده بیرون گنبد
امام بفاصله کرده مدفون ساختند ودر همین سال سلطان محمود گجراتی و سلیمشاه
شاه دهلی نیز برحمت حق پیوست مولف لاابا غلام علی هندوشاه تاریخ
را در سلک نظم کشیده مشهور گردانید **قطعه** سه خسرو از زوال بدیکبار : که هند از
ن دار الامان بود : یکی محمود شاهنشاه گجرات : که همچون دولت خود نوجوان بود
سلیم سلطان دهلی : که در هندوستان صاحبقران بود : سیم نظام الشاه بحری

که در ملک دکن خسرونشان بود در تاریخ وفات آن مرثیه خسرو جه ببر

خسروان بود ∴ اسامی اولاد ذکور برهان‌شاه که بعد از و در حیات بودند

عبدالقادر که والده ایشان بی بی امینه بود علی که والده او بی بی مریم

عادلشاه بود شاه حیدر که داماد خواجه مخدوم جهان دکنی بود میران محمد

فوت شد سلطان محمد خدای بنده که در هند مغل وفات یافت ذکر سلطنت حسین نظام شاه

بن برهان نظامشاه وقتی که برهان نظام شاه از علتان جارحه آن روز

خرامید ولد اکبرش حسین نظام شاه که سی ساله بود قایم مقام گشت و نیز در

شهزاده حسین را که از عمر شریفش سی جله طی شده بود ولیعهد گردانیده فاته

حکیم را وکیل السلطنه ساخته وصیت نموده بود که منسوب او در امور معظم شروع

لاجرم قاسم بیگ و ملا حیدر و ملا شاه محمد نیشابوری و ملا علی کل امینی

مجلسیان بزرگ بعد از وفات او اتفاق نموده خواستند که تاج شهریاری بر

گذاشته مسند جهانداری بوجودش مزین گردانند شهزاده عبدالقادر که نزدیک

بسیار داشت مخالفت ورزیده هم در روز جلوس با نفاق با برادران از قلعه

رفت و مردم دولتخانه دو فرقه شده غریبان و حبشیان بحسین نظامشاه

و دکنیان از هندو و مسلمان در یک قضیه بکار نور مرد میران عبدالقادر مجتمع

بر او مرتفع ساختند و شهزاده های دیگر یعنی محمد خدای بنده و شاه علی

و امیران مجمع با قرب ما و گردیده دم از موافقت زدند و نزدیک بود که میان برادران
قتال التهاب یافته جمعی کثیر از طرفین ضایع شوند که ناگاه چهارصد تا پانصد نفر
سواران و حواله داران بندر قاسم بیگ حلیم از روی عناد بند بلا رسید حسین نظامشاه
نمودند مردم قلعه با جمعی مستظهر گشته جنود اینها را بسر سرکوب گرفتند و دفعه عبد القادر
در ضد دفع ایشان درم و دینار گردید امرای دکنی تا شنید خورشید خان و عالم خان
و غیره اتباع حسین نظامشاه قوی دیده بوسیله قاسم بیگ امان نامه که با اصطلاح
اهل امان نامه نوشته حاصل کرده و ترک رفاقت عبد القادر نموده بدو هر کدام ملحق
گشتند عبد القادر از بازی روزگار حیران گشته با برادران و دیگران کنگاش
صلاح در فرار دیده سلامتی نفس منحصر در فرار دانستند پس عبد القادر با
مخصوصان بجانب برار نزد دریا عماد الملک رفته در آنجا دو وفات یافت و شاه علی
با فرزند محمد خدابنده به بیجاپور نزد شاه حیدر رفتند که بر تخت مملکت دولی از
پاشا که این آیه مصفا شنیده و خطبه بنام ائمه معصومین خوانده شد و حسین نظامشاه
بالال پادشاه گردید و خطبه ائمه عشر خوانده و بعد از چندگاه جماعتی از امرا که
با در اتفاق نموده بودند بسزا رسانید سیف عین الملک که بعد از سلطان بهادر
آمده سپهسالار برهانشاه شده بود امراسان گشته به برار رفت و خواجه جهان حاکم پرنده
در خیرخواه شاه حیدر برهانشاه بود قاصد آن گردید که با استظهار عادلشاه

داماد خود را پادشاه احمدنگر سازد بنابرین رسوم تعزیت و تهنیت قیام نمو

از استماع این اخبار و مشاهده این اطوار تیز خشم شده جهة اقامت حجت بکتولی

خواجه جهان سولد انت خواجه جهان بمضمون نوشته اطلاع یافته در بحر اندیشه

نه اظهار مخالفت در حوصله طاقت خویش میدید و نه از عزیمت ملازمت

تمشام میکشید لاجرم جوابی چون براث دور از صواب الفتلم آورد که چون خیر خواه

تقصیر ظاهری حجانیده شده است صورت ملاقات را خوف و هراس مانع شود

درین ایام از قبل سده سلطنه معاف دارند وقتی که دیگر احرام کعبه امال لثنیه

خواهم رسید و از جواب نقیض حسین نظام شاه شد که چون خواجه جهان ملا

نمی آید مرا بینه جانب قلعه پرنده روان گشت اتش نهب و غارت بر افروخ

هراس انتقا بر بحود راه داده یکی از خویشان خود را در ان حصار گذاشت و

وصیت نموده باتفاق شاه حیدر عنان عزیمت براه بیدر نظام

نزد امیر عادلشاه رفت **بیت** چو وحشی خبر یافت کان سیل تیز

رسید که رستخیز ؛ امرای نظام شاه قلعه را در میان گرفته بازوی جلادت برکش

حصاریان بامید امداد عادلشاه مغرور گشته دست از آیین تهور بر آورده ازبا

بمدافعه مشغول گشتند عمام حسام بحور بری از صباح تا رواح نایره کفا

مشغول گشته بحر بر و سیح سفر از محال چاره سازی نبود و غیر از ان چا

ای بان او و ری و زبان کیری آلاخر تو بجانب نظامشاهی بضرب توپ و قبایل شوت
سی امرا له نمایند عهد خردمندان با پدر چهل نوع به رندان درهم شکستند و شیران بیشه هیجا
تان الحجه و غا بحصار درآمده بضرب تیغ آبدار چون در و بیان را با خاک هلاک آمیختند
نظام شاه رخنه را مسدود ساخته بدولت و سعادت بقلعه درآمده و تفرج کرده رخنه
ی مسدود گردانید که حصانت آن ایام سابق در گذشت یکی از معتمدان درگاه
معان ... و اقبال با احمدنگر رفت و مستظهر جاه و جلال توجه فرمود و چون
برادر زاده با و مجد و م خواجه جهان از بیم قهر حسین نظام شاه پناه به ابراهیم عادلشاه
بودند و چون سیف الملک برادر به بیجاپور رفته ملازمت عادلشاه اختیار
بود مرتبه عادلشاه از عم زاده خود میران شاه علی را خبر و اقبال کبری داده
نمود که امرای احمدنگر را که همگی از قهر و سطوت حسین نظام شاه هراسان بودند مواعید
به میران شاه علی جمع ساخته بتخت احمدنگر متمکن سازد چون این خبر بسمع نظام شاه
عه شولاپور و گلبان جمع دمنصرف گردید میهمان چون عزیمت عادلشاه بسامع
م شاه رسانیدند بعد از استخاره و استشاره با ارکان دولت خود شاه رفیع الدین
شاه طاهر را بسبیل رسالت و سوای آن را بهمین در یا عماد الملک فرستاده تا بمهیند
بت و یکانگی نموده نوعی نماید که باتفاق رفع فتنه عادلشاه نمایند قضارا
ع الدنیا حسین بر حکم تقاضای عالم حوالی مهمی را جهت شبان روفته بود بر باب

کنار کذاشته با کلاونی یعنی یولی که مخصوص خدمت عماد الملک ان قته بود صح

مثنوی جام محبت چنان مست شد * که اندازه کارش از دست شد * فرو نشست

دوست عشق * خرد را چه کار است مست عشق * دلش بود مشغول محبوب سر

و نه پروای کس * عماد الملک از اوضاع شاه رفیع الدرجت برنجید او

مقصود در همان چند روز رخصت انصراف نمود و سوای آنکه ازبهانه در

نمی بود و اسب و کیا سب معه بود بدان خدمت مقرر کشت و یسعی در انجام مالی

و مصادقت استحکام یافته عماد الملک قریب هفت هزار سوار براق کرده

مرسول داشت و بدان مستظهر کشته بجانب شولاپور که در محاصره عادلشاه بود

بعد حصول فرجوار با سپاه زر خواه احمد نکر و لشکر عماد الملک بجانب شولاپور که

سپاه که عادلشاه به محاصره داشتند متوجه کشت و کوچ بر کوچ بحوالی آن حصار رسید

و نمود چون علی عادلشاه در آن سعی عازم و جازم بود که انتقام از نظام شاه کشد

سپاه تو نماند لاجرم مصالح تو قوع به پیوسته طرفین بتعبیه سپاه مشغول کشته شمشیر

از دست دادند دلیران دو صف مانند شمشیر غرین کف غضب بر لب آورده

آیین نهادند مثنوی کشیدند شمشیر از رک اوج * دو دریای طوفانی آورده

بر آمد بخورشید ماه * که شد ابر رخشم کردون سیاه * شده تیغ شمشیر زن

کرده شمشیرها بر خاک * فکندند فیلان بچرخ برین * زچوگان خرطوم کو

تیغ کفی می اشام شد بسا سر که از ضرب گرز درشت بسینه فرو رفت چون چار
پایان ده اکثر سپاهی سوار از منواره ... بترکتاز سیف عین الملک که پیش غارت زده
دو لشکر عماد الملک بعضی از امرای نظام شاهی را که سردار او بودند مانند ... النقش ابراهیم باشند
فوج خاصه نظام شاه حمله نموده سپاه او را از میر لرزان گردانیده منهزم و علم دولت او
با داران نظام شاهی هجوم آورده بمدافعه پرداختند و حالتی عجیب مشاهده کردند ... شدند
...یب جهان بر احمد سوارانی که در همه معرکها کارهای نمایان از ایشان بظهور آمده بود بقتل
رسید و صلابتخان و خوانزاده عین الملک زخمهای گران داشته از اسپ پیاده کردند قاعده
عین الملک ان بود هرگاه کار بر وی تنگ میشد پیاده شده در معرکه می ایستاد لشکرها
در انتحریص و ترغیب مینمود هر بنده در ان قتال از اسپ فرود آمده مردم را بمقابله باز
داشت و کار بجائی رسانیدند که احمدنگریان خسته و مجروح روی در وادی هزیمت نهاده در
...ی علم نظام شاه زیاده از یکهزار سوار و صد فیل نماند نظام شاه با وجود این حال ما لطفه
...های بسیار قایم کرده همچنان در جنگ اصرار مینمود در همین وقت از انجا که گفته اند فتح اسما
...شش و السار اخبدان در ان محل نسبت با ابراهیم عادلشاه مردم کوتاه بین رسانیدند
سیف عین الملک از راه مکر و حیله به بیجاپور آمده بود بتک از اسپ فرود آمده بسلام نظام شاه
عادلشاه المغنی را باور کرده و امرا و سپاه خود در همچنان مشغول جنگ گذاشته خود تنها به بیجاپور روان
بیجاپور گردید عین الملک که نزدیک بود نظامشاه را از معرکه بدر کند این خبر شنیده

سوار شده وصلا نیجان برادر جا داند حصه و نیز پیشان وید جال با لقبه السیف مردم را
نیش کرفت وچون با نظام شاه اندک جماعه بود و بتعاقب را اصلاح ندید
بجا آورده وبعد از دو روز ازانجا راه خود گرفته با احمد نگر رفت وخیا بله در وقایع
مذکور شده سیف عین الملک از قلم و عادلشاه پراکنده شده او را دران حد
درو ماندن با نده با جمعیت خویش بسرحد نظام شاه آمد و نظام شاه از قدوم
وارد ولی بر خود داشت بحسب ظاهر خوشحالیها مردم کرد نسبان حافظ اطلاع
که عین الملک باز متوجه انطرف حقوق سابق را مرعی داشته میخواهد باز
امرای با منتظم باشند پس بنابر قاسم بیک حکیم را که محرم اسرار بوده و نزد
دران دو الیجا نه بود در دو یی ثوق استقبال فرستاده نوشت که خواهش و توجه
بانجه داد آورده است اگر بحسب نقدیر و بضبب چند روز از ملازمت ما دور
داده ایمعنی اصلا منظور نیست عنایت و اشفاق و شمیا خسروانه ما نسبت بخود
از انچه در اوهام گنجد تصور کرده مطمئن الخاطر روانه حضور باشند که با قطاع و
سرافرازی و بمحسود امثال و اقران خواهد کردید وجهه رباد ذلی اطمینان و
در روما خاصه فرستادیم باید که همراه محرم بزم اختصاص و مصاحب
قاسم بیک حکیم متوجه درگاه شوند و پیش از ین مجلس بهشت ایین را از وجود
وعنصر لطیف خالی نیشند قاسم بیک در سرحد عین الملک را دیده انچه گفته و شنیده

228

و ... عین الملک بر ... و ... قبول نمود لیکن آنکه حسین نظام شاه باستقبال او از قلعه احمدنگر
بیرون آید دوم آنکه در روز ملاقات قاسم بیک اردوی او بطریق رهن باشد قاسم بیک
... و معنی را متعهد شده عین الملک با دو سه هزار سوار متوجه احمدنگر شده و در دو کروهی
احمدنگر فرود آمده قاسم بیک بوی گفت مرا رخصت کن که با احمدنگر رفته طریق ملاقات
قرار داده پیش تو مراجعت نمایم با دار زدو تو بطریق رهن بوده تا ملاقات نظام شاه
تسیم عین الملک بخود قرار کرده چون قاسم بیک مجلس بادشاه دریافت و از قرینه
قیاس صحبت را غلط دید و بمنزل خود رفته روغن ملا در بر پیچ و مالیده و ...
دو پیاله خورده بهانه تب محرق و بهانه اماس آن چهره و لب چشم را بابتن
... بیجه نمود و هرچند حسین نظام شاه کس پیش او فرستاد که بدارد عین الملک رفته
در باب ملاقات بیاورد قاسم بیک جواب داد که بیمارم و اگر دشمن تر و ورم چشم قدرت
نشستن ندارم چه جای سواری اگر حسین نظام شاه جمعی از اعیان درگاه را با جمعی طعمه
... و او ان را در عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت جهت ملاقات خوش کرده ام
... قاسم بیک بیمار است معطل آن شده زود روانه شوند که اینک باستقبال شما سوار
می گردم عین الملک کسان معتمد نزد قاسم بیک فرستاده چون او را بدان حال دیدند
... عین الملک معلوم نمودند و مجادی آن خبر کردند که بادشاه باستقبال سوار شد
عین الملک صلاح کنند همراه صلاح آنجا با تردد قلیل روانه شد و قبول جان که غلام او بود

هر چند از رفتن منع نموده که عبث بیماری قاسم بیک صلابت وی ملاقات این پادشاه
خوبی نمی بینم اصلا امور بتقیاد و مقبول حال انجماعت نیست انچه او صلاح اندیشید بپذیره رفته
ملک فرمود که تمامی مردم کوچ کرده شهر بیابند و در فلان منزل که پادشاه داده
اند پس بیابان را از زین فرموده و عورات حرم را بپوشیدن لباس مردانه ماهور سا
خیل و حشم مستعد سواری گشتند عین الملک چون بنزدیکی فوج پادشاه که در
بتکاپو تعاقب داشت رسید دید که نظام شاه اسب سواره در صحرای ایستاده
و پیش او از دو طرف فیلان ایستاده کرده کوچه ساخته اند پس جمعی از مجلسان خود
پیش آمده او را اصلا انجا را سواره با ندر روان اورند لیکن از عقب جمعی دیگر
تکلیف نمودند که پیاده شود عین الملک که بخود قرار داده بود که سواره ملاقات
واقع خواهد شد تکلیف بسی دشوار آمد اما چون در راه نداشتند پیاده شدند
شد و در اثنای سلام کردن دو در القصد تقبیل رکاب قدم پیش نهادند و هنوز
اراده مشرف نشده بود که بموجب حکم او را اصلا انجا را گرفته بالای فیلها ساخت
نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون این قصه بتکاپو رسید قبیلها با
تسنی واقف نشده در دو را بموجب اشارت حصه کرده بگشتند و از بالا اجساد ها را زیر ا
حسین نظام شاه چون احوال جنان دید گفت بیچارها از زمین زدند پس تجهیز و تکفین
ایشان اشارت کرده جمعی را نامزد کرد که عورات و اسباب و اموال ایشان بحضور

اورده

زند و باقی را تاراج نمایند قبولخان که این صحبت را در آیینهٔ حدت فراست مشاهده نموده
ن او از بود آن توجه لشکر پادشاهی آگاه شده عبور آب عین الملک و صلابتخان را سوار
خت و با قریب پانصد سوار که من المهد الی العهد در ملازمت عین الملک بودند با
متوجه ولایت ابراهیم قطبشاه گردید و چند جا با مردم نظام شاه که دنبال کرده بودند
ات در گیر و دار کرده از زمین و زمان او بن تحسین شنید و چون حوالی قصبه اندور رسیدند
ی امیر شاه نظام شاهیه که در اندرون بودند بر حقیقت حال مطلع گشته سر راه بر ایشان گرفتند قبولخان
و تیر خشمناک گشته با پانصد سوار از مقابله و مقاتله نظام شاهیه که بیشتر از سوار بودند و
ولایت را جهت بود و حیات اختیار کرده کارزاری نمود که ارواح بهادران اولین
تماشای آن معرکه حاضر شدند احوال نسیم فتح بر پرچم قبولخان وزیده طرف الملک و
خان و کبیرخان و بابا لیبار خان که از امرای معتبر نظام شاهیه بودند کشته شدند قبولخان
آن دست آورده بسلامت گذرانیده رفت و ابراهیم قطبشاه حقیقت وفاداری او را
نیت رماندگان صاحب خود و غنیمت بجای آورده بود منظور داشته اقطاع لایق
ارساخت قبولخان تا در قید حیات بود هر سال جمعی را با محمد بکر میفرستاد که بر سر تربت
عین الملک و صلابتخان که در قصبه بکار واقعت رفته جهت روح ایشان اتش فرمان بعفر
میگذرانید و خادمان قبور را انعامها داده محظوظ میساخت و شجاع و مردانگی چند
که جوانان و بهادران ناکام از ایشان جمعی از دیاد تهور و شجاعت میجنگیدند

وازارواح ایشان استمداد میجویند و پدر سیف عین الملک عاقبت مادرش را بیده که خدا آن

جلادت و مردانگی از وی مشاهده کرده در سلک منصبداران مع ... عنه

ازوی خدمت نمایان بوقوع آمد و رحست امرا منتظم گردانیده و همت در نهم ا

جوانان جمعیت مشهور شجاع معرکه کدار بصرف داشته با مغل و عرب و افغان و گجراتی و

وحبشی و غیره در مدت دوازده سال قریب ده هزار کس جمعیت بهم رسانیده با ایشان

برادرانه پیش آمد و صاحبی و نوکری منظور نداشت و در خیمه خاصه هرکز در سرکار را

هرگاه سوار میشد اسپ یکی از آن مردم میطلبید و هرگاه سفری پیش می آمد در خیمه

ایشان فرود می آمد و هرگاه از جانب پادشاه اقطاع میافت برای ایشان ... خود را

و مکیفت جدا نگاه داشته اقطاع نام دعزیزان کرده است در میان یکدیگر قسمت کنند پس ایشان

قسمت برادرانه کرده محتاج بدفتر و اهل حساب نمیشدند جزوی جهه خرج خاصه او

میکردند و قریب چهل سال عمر در امارت گذرانیده و در اوایل عمر ان سه هزار کس از

دعا و دولت داشت اگر جاگیر دو هزاری میافت بهمان سه هزار کس تقسیم میکرد و اگر

دو هزاری میافت کمک لشکریان بود نگاه میداشت و در هیچ معرکه شکست نیافت

وقتی که سلطان بهادر فوت شد بخدمت برهان نظام شاه مشرف شده امیر الامرا

و در ان سوا اشتاه چند بن شاه طاهر که با برهان رفته بود مراجعت نمود و

نظام شاه مثل علی کل منشی را مع پالکی باستقبال و فرستاده تا

و امرا

وان با حمدنگر آورده قصه دندراج پوری و دیگر اقطاع شاه طاهر بوی
ه از مجلس ابن حضور کردانند و چون ابراهیم عادلشاه بجوار رحمت ذو الجلال انتقال کرد
ن نظام شاه طمع در ملکت او کرده در تسخیر قلعه جنباد گلبرگه عازم و جازم گردید با سعو
بیک و ملا عنایت الله ماهی را بکلکنده فرستاده از ابراهیم قطبشاه پیغام داد که چون
ست می باید که شما قلعه گلبرگه را متصرف شوید چنین بعقد مه را از خدا خواسته فی الفور
را برون فرستاده و نظامشاه چون این خبر شنید کوچ بر کوچ از احمدنگر بگلبرگه
شاه نیز از طرف متجمل با تن با جبه امده مردو بادشاه در گلبرگه ملاقات کرده دید و قرار
ند که اول باتفاق گلبرگه را مسخر سازند بعد از ان ایسکر را که رافضل کرده باتفاق
ره انقلعه مشغول شدند و توپچیان نظامشاهی گرد کی جلبی و منجا برج و باره را نصب
حرین منزل ساختند چون مشرف تسخیر گردید قطبشاه از عهد و پیمان وامدن پشیمان شده
ردید و حمده الملک مصطفی خان که در دستا ایشان بعرض رسانید که حسین نظامشاه
ر ولی عهد است و به بدعهدی و بی قولی اشتهار دارد هنوز معامله عهد و میثاق
و باجور شنیدن و سیف عین الملک و صلابتخان بعض عهد و میثاق گردن
ن ایشان از خاطرها فراموش نشده مصطفی خان از دستانی له حمده الملک قطبشاه
بعرض رسانید که نظام شاه مهار ولی اعتدال و عهد شکست اگر قلعه گلبرگه بتصرف
رده استقلالش زیاده گردد و ملازمان درگاه شما را از تسخیر قلعه ایسکر مانع آید که از

عمده او بیرون میتواند آمد بهتر آنست که در تقویت وی بکوشند و بگذارند که او در
مرتبت حاصل آید ابراهیم قطبشاه تصدیق کلام مصطفی خان کرده از رعایت جانب
انفال دیگر قطع نظر نموده در حوف تثبت ممالک خویش پیش گرفت اهل
مدافعه خصم سعادتمن فرق تاکید بسیار کرد و امرای عادلشاهی بهین امر اهتمال کنند
توجه قطبشاه اطلاع بهم رسانیدند و در لشکر نظام شاه باحت و تاراج کردند
در مزاحمت نمودند و حسین نظام شاه بتنگ آمده الی آنکه دست از کردن مقصود کشیده بسرعت
باحمدنگر بازگشت و ملا عنایت الله چون میان نظام شاه و قطبشاه در باب اتحاد و اتفاق
بهمان نوع واسطه بود از دهار و جباری حسین نظامشاه خایف گشته هم در اثنای راه
بگلکنده رفت حسین نظام شاه آتش قهر او افروخته قاسم بیگ حکیم را که بنگاه ملاع
مواخذ ساخت و در قلعه زندان دو سه ماه محبوس ساخته باز در مقام عنایت شده او را
داد و بنسبت اول معزز و محترم گردانید علی عادلشاه در صدد انتقام شده با نو
حکمت امرا و قطبشاه را با خود متفق ساخت و این خبر چون باحمدنگر رسید نظام
مضطر گشته خواست که دریا عماد الملک را با خود یکی سازد بس ملا علی ماندرانی
مجلسیان بود بالضرور فرستاد ما لوازم مصادقت و اتحاد در میان او ورد
و بنوید سنهار اقوی سازد ملا علی بملاقات عماد الملک فایز گشته و سخن از مدعا
مؤثر مذکور ساخته عماد الملک و نظامشاه را در کنار آب گنگ دیک قصبه

کر بود

عروسی بغیرت اباد موسوم گشت در سه شنبه و بسعادت ملاقات دادند
سالوده حضرت آصف فرود آمده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج سپهر
جهر افراشتند تمهید مقدمات جشن طوی عروسی ساختند بساط نشاط مبسوط
نیدند مثنوی زبس از دو سو بارگاه و طناب ٭ نهان شد زمین زیر موج و حباب ٭ ندیدم
ات شگرف ٭ میان دو دریا کجی رود ژرف ٭ زمین از دو لشکر کواکب نشان
ند و لیک جوی کهکشان ٭ ز سیم و زر آن دو زرین کلاه ٭ کشیدند بر آسمان
ه زمین جای گوش عشرت زدند ٭ ره شادمانی نوبت زدند ٭ زمین آسمان فراز
ته خروش نی و نای یکخانه ٭ زبس حلقه حلقه برقص اندران ٭ ز گردون شده
نجم دران ٭ چون مهمات جشن و میرمانی مقدمات طوی و مهمانی سامان پذیرفت منجمان
ستاس جهت اجتماع مزین ساعتی خجسته اختیار کردند و فضلا و علمای با
دولتشاه بنت عماد الملک با حسین نظام شاه عقد بستند و بعد ازانکه دولتشاه
عماد الملک بعقد نظام شاه درآمد مراتب جشن و خرمی مدار الملک خود در شادی قند
ل مولانا شاه محمد استاد نیشابوری حلبی و میجان قلعه بکند بکره که کفار در
ی را اندازه خود در برده بمسلمانان شورش میرسانیدند تا فرد و موعود
کرده خویش نشان شده در باب عدم مزاحمت مسلمانان عهد و مواثیق در میان آوردند
بود دند رسول معه تحف و هدایا بپایه سریر مرسول داشتند حکم معاودت اسلام صد

یافت و در اوایل سنه سبع و ستین و تسعمائه حسین نظام شاه بر قلعه کالنه که در تصرف
بود بخلاف آبا و اجداد بحمایت حاکم احمد... با نوبر کشتی تعرض نموده در ازد
واجبی تعلل و اهمال می ورزید لشکر کشیده آنرا با چند قلعه دیگر که از زمان تصرف نظام شاهیه
بیرون مانده بودند در مدت سه چهار ماه مسخر ساخته مردم خود در حوج نموده مظفر
باحمدنگر مراجعت نمود و در همان روزها آوازه افتاد که علی عادلشاه در انقیاد
قلعه شولاپور و کلیان بجد است در امراج و قطبشاه را همراه گرفته متوجه احمدنگر
حسین نظام شاه با صوابدید قاسم بیک حسن انجو را که رخصت مکه گرفته بودند رجوع
باحمدنگر طلبیده با او مشورت نمود شاه حسن و قاسم بیک حکیم گفتند چون مارا از آبا تقیا
این بادشاه مصلحت دولت در آنست که قلعه کلیان را بعادلشاه داده لوا
در میان او رسم حسین نظامشاه گفت که قلعه پدرم بضرب شمشیر و مردانگی گرفته
و ننگست که مفت بخصم سپارم شاه حسن انجو گفت معروض صدسنت سرو ولی عاصی صاحبان
منقضی گرفتن بود و اکنون منقضی داشت و پادشاهان و اهل دنیا را امنا
امور سپاریش می آید حسین نظامشاه بهیچوجه باین مقدمه آشنا نشد چندان شمشیر نمو
پادشاه با قرب یک لک سوار و نه لک پیاده بحوالی احمدنگر رسیدند نظامشاه قلعه
را که از خاک بود خندق آنرا مملو از آذوقه و آلات آتشبازی ساخته مردم جنگی به
وقف با خزانه و اهل عیال بجانب جنیر رفت با دریا عماد الملک فاروقی و علی برید از جو

ن مصاف تا بد لقا فا خانجهان از در امیر برید که نزد عماد الملک رفته مدار الیه
بود تنجر بکه علی عادلشاه عماد الملک را از نظامشاه مانع آمده خود با پنج شش هزار سوار
ه بحرب ولایت نظامشاه آمد حسین نظامشاه ملا شاه محمد نیشابوری را با دو سه هزار سوار
نبال او فرستاد و در حمله اول خانجهان شکسته و بد حال از مقابل ملا شاه محمد گریخته چون
فتن نزد عماد الملک نداشت بملازمت علی عادلشاه شتافت و جهانگیرخان دکنی جهد
ت ه او نیز با لشکر آراسته بمدافعه نظام شاه آمد و علی عادلشاه و امرا و قطبشاه با احمد نگر
ر در حوالی منازل و مساجد و بقعه فرو آمده قلعه را محاصره کرده چون کار از
م در و تنگ شده قطبشاه عاقبت اندیشی کرده چون نمیخواست که علی عادلشاه نیز
م شاه فایق باشند مرتبه از مورچل خود راه آمد شد بر مردم قلعه مفتوح ساخته چنانکه
شت اصحاب قلعه باردوی قطبشاه آمده آنچه باحتیاج می بود میبردند اورد
مدان و معاونان لشکر از جانب نظامشاه بقلعه نزد میشود دیدند و از شیخ قمر لشوش و محبت
بند بند و جمیع مایحتاج میرسانیدند و ملا غیاث الدین تالی که در آنوقت ملازم قطبشاه بود
بال این دخل عظیم داشت بعوض سنه با اهل قلعه ابواب دوستی مفتوح داشته عرایض مشتمل بر احوال
لبخوانی دحیمن نظام شاه مرسول میداشت و چون انتقیم امور بجعی نمایاند عادلشاه
را مطلع شده در مقام پرخاش شدند و دی حسن طعانه چنانکه از پای قلعه کلکه
بود از مورچل قلعه احمدنگر بوقت شب خیمه و خرگاه و خبرهای سنگین بجای خود

ربا قلعه بسرعت برق و باد روانه گلکنده شده و ملا غیاث الدین وقت کوچ از قط
شده خود را بقلعه احمدنگر رسانیده و از انجا سربه بیّن رفته نزد حسین نظام شاه
گردید و بنابر انکه بعد از شکست خانجهان و عین الملک جهانگیرخان دکنی را اینبوابه
حوت نکمو بکمک نظام شاه فرستاده بود مرتبه بسرحد عادلشاه رفته مانع وصول
آذوقه گردیدند بوصول این خبر اضطراب کشته جمعی از امرای احمدنگری نامزد بود که
و بیجانگر گرفته بگذارند که غله و آذوقه و رسد بلشکر ایشان برسد لاجرم مصطفی و علای
عادلشاه و رام راج شتوع تمام پیدا کرده خلایق بدین محنت و اندوه کنند عادلشاه
مجلس را خوب منعقد ساخته با یکدیگر گفتند که ضروریات لشکر بانمرسید و موسم
برشکال عنقریب خواهد رسید صلاح در انست که ترک محاصره قلعه احمدنگر کنیم و نخست قلعه
واوسه که بر سر راه ممالک ماست مسخر و مفتوح گردانیم و تهانها در انجا نشانده مراجعت
نماییم و بعد از غلبه این قلعه را مفتوح سازیم پس هر دو پادشاه کوچ کرده در قصبه
رسیدند و در انجا اقامت نموده در صدد آن شدند که امرای کنار با لشکر بسیار
قلعه بیده و اوسه فرستاده اول انها مفتوح سازند بعد از ان مراجعت کرده
را متصرف شوند نظام شاه مضطرب گشته مشورت داشت و قاسم بیگ حکیم
انجو و ملا غیاث الدین بار امراج طریقه آشنایی سلوک داشته طالب صلح گردیدند
بسته شرط صلح میکنیم اول انکه قلعه کلیانی را بعادلشاه بدهند دوم انکه جهانگیرخان

[illegible]

...بسیار بلشکر ما رسیده دشمن ماست و عماد الملک را بمدد آورده است
...ماند سیوم آنکه نظامشاه نزد من آمده پای استمالت بگیرد چنین نظامشاه این سخن
...جهت حفظ دولت خود هر سه امر قبول نمود و ابواب جور و جفا بر رخ احباب
...تیر جمعی از امرای کبار را بر دایره جهانگیرخان که مهمان و تنخواه بود فرستاده
...آوردند و عماد الملک از ترس و خوف زبان بلا و نعم نکشوده تغافل را بهترین
...نست حسین نظام شاه بعد ازین بیمروتی که بکفرهٔ کافر قوی بر امصلحت ملک
...را که دوست جانی بود بقتل رسانید و مفهوم لا وفا للملوک را ظاهر کردانید
...را وداع کرده روانه اردوی رام راج گشت و چون بمجلس آن کافر درآمد و نزدیک
...التماس سکبادری الملمراح برفت آنکافر از جای خود برنخاسته دست بوسی نمود حسین
...از نخوت غرور و بر انفه از سر جهالت و نادانی جهة اهانت آن رای رام راج در همان
...طلبیده دست شست رام راج از مشاهده آن بر خود بیجیده بزبان کنری گفت
...نامی بود بارچه بزرک او سر انکشتان او می بود پس طشت خود را طلبیده دست
...بیکیادری الملمراح برادران رام راج و قاسم بیک و ملا عنایت الله مجلسی حیرت فهما
...ستنه فرو نشاند در میان آوردند نظامشاه کلید قلعه کلیان را بر رام راج داده
...این التماس بتو کردم رام راج در حضور وی کلید آنرا نزد عادلشاه فرستاده
...را بآن رخصت داد حسین نظام شاه چون عجب و تکبر رام راج از جانب عادلشاه

میدانست ملاقات او ناکرده بدایره خود رفت و چون ایشان کدام همرا
شناختند حسین نظامشاه با احمدنگر رفته قلعه را که از خشت و گل بود
آتش را بزرگ ساخته قلعه از گچ و سنگ گردانید و طرح انداخت و در
بلیغ فرموده بانی با تمام رسانید و خندقی وسیع و عمیق حفر نموده دم
منازل احمد کوشید و در اوایل سنه تسع و ستین و تسعمائه صبیه بزرگ
خدیجه را که از بطن خونزه همایون بود بعقد ازدواج شاه جمال الدین حسین
حسن انجو در آورد و در آن روزها دریا عماد الملک فوت شده پسر
عماد الملک که کوچک سال بود قایم مقام وی شد و عادلخان نام شخصی بر وی مستو
مهمات سلطنت او را رواج و رونق افتاده حسین نظامشاه بواسطه آنکه زن و
در محاصره احمدنگر مشاهده فرموده بود در صدد دوستی و صداقت شد و ملا عنایت الله که د
و هم پیاله نظامشاه بود باز قدم در میان گذاشته آنوعی نمود که حسین نظامشاه ایلچی نزد ابرا
فرستاده بر نسبت سابق یکجهت و یکدل گشتند و قرار دادند که در حوالی کلبر
یکدیگر نموده و لوازم عروسی بجای آورده قلعه کلیان را مسخر سازند و اگر عاد
باز باتفاق متوجه ایشان شود نظامشاه بتعجیل فیال را اخراج شده قطبشاه مقابله
اختیار نماید و از آنکه حسین نظامشاه قهار و بیباک بود هیچکس را فسخ این اراده مجال
بر روی او شکفته چندان سکوت اختیار کردند و در اوایل سنه سبعین و تسعمائه

قطبشاه

شاه در کلیان ملاقات کرده سینها با یکدیگر صاف ساختند و شرایط جشن عروسی
بان آورده بی بی جمال بنت حسین نظام شاه در حباله نکاح ابراهیم قطبشاه
نظم کردانید و هردو پادشاه باتفاق بمحاصره قلعه کلیان مشغول گشته
ان نزدیک شد که مردم درونی امان خواسته قلعه را تسلیم نمایند که
شاه به نهج اول عادل شاه و رام راج با لشکری که جهان تنگ کرده متوجه آنحدود
شدند و برهان عماد الملک که حاکم نشین برار شده بود از کشتن جهانگیر خان
نظامشاه رنجش داشت باتفاق علی برید بعادل شاه پیوست حسین نظامشاه
ت محاصره کرده احمال و اثقال و اهل و عیال را با شهزاده مرتضی و داماد خود
اه جمال الدین حسین بجانب قلعه اوسه روانه کرداند و خود با هفتصد ارابه توپ و ضربزن
با نصد فیل نامی برفاقت قطبشاه استقبال ایشان کرده بفاصله شش کروهی
رود آمد و روز دیگر بهمراهی قطبشاه به نیت جهاد با کفار بیجانگر اسلحه پوشیده بر سپاهیان
نت کرده مهیای قتال متوجه اردوی رام راج گردید و قطبشاه بر نقد طاقت و توان
لشکر آراسته بقصد مقابله و مقاتله عادلشاه و علی برید و برهان عماد الملک را از
نظامشاه روانه شد قضارا در آن روز با آنکه موسم برسات نبود ناگاه
می ابر بهمیم رسیده چنان باران شد که صحرا مملو از آب گردید شکستها و آکندها هر کدام
ریا گردید و آدمیان و فیلان و اسپان و گاوها زبون و عاجز مطلق شده لشکریان

اسلحه را افکندند و ارابها در گل بند شد صحبت عجیب و عجیب روی نمود چون نظر

جنگ را صرفه ندیده بمعسکر خود با چهل ارابه توپ بزرگ معاودت نمود و مرتضی

شاه ابو القاسم انجو که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای کی نامزد فرمود که بر

لشکر نمایند تا او عنان کشیده برد آنها ایشان را فرصت شود مسلح گشته میلا

مرتضی خان در اثنای راه بانجا رسید ارابهای توپ زبر را که در میان گل و لای فیا

چون بر حقیقت ماجرا قضیه واقف شد تعجیل کسان بر رفع غلغله عادلشاه فرستاده بشارت داد که علی

کسان روانه کرده ارابها را منصرف شدند و بی توقف باداره قطبشاه رفته حمله

با جمعی از مخصوصان که پنجه عقب لشکرگاه نظامشاه بایستاد و مصطفی خان اردستانی که

با جمعیت خویش در کمک ایستاده و غیرت را بحرکت آورده فوج خود را بیار است و نامه جنگ

آورده چندان پای جای داشت که نظامشاه جد دیده از دو بیسلاح ماند و ارکان دولت

ساخته گفت من باستظهار تو بجانه میخواستم که مواجهه امرای تمام و قطبشاه را امید

مامور گردانم اکنون قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه است جنگ ناکرده

بدست غنیم افتاد قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان گفتند در بود در جنگ بخسارت جه

منکر دولت الحال مستعد لب تابدر رفت و وقت آخر تلافی باید نمود و چون نظر بر

انجو و امرای کی و بسیاری از سران سپاه امراج و عماد الملک و علی برید

نظامشاه و قطبشاه ببهانه جنگ سوار گشته ناگاه بجانب احمدنگر روانه گشت و خصو

اردو

رسیم نهادند لیکن از جرات رستم خان بیجانگریان و بیجاپوریان در حساب شده چون موسم
باران نزدیک شد رامراج و عادلشاه باز باحمدنگر رفتند در رفتن بجا نظام الملک خود
محاصره قلعه احمدنگر متردد و متفکر گشتند درین اثنا در شمال احمدنگر باران شده و وقت سیل
بسیم آمد قریب بیست امرا و سیصد فیل که زنجیرها در دست و پای داشتند و دوازده هزار کس که نام
ایشان در دفتر رامراج ثبت بود در رود سینه که در پهلوی احمدنگر میگذرد و در آن وقت
سیلاب آمد نشسته بودند در خواب غفلت بودند هلاک شدند و ازینجا قیاس مردم پیاده ها تا آنگاه
... گاه میتوان نمود که چه مقدار غرق گشته باشند رامراج و غیره المعنی نشکون خوب نا
... بجانب ولایت خود روان شدند قلعه نلدرک را از سر نو تعمیر کرده عادلشاه گفت
... قلعه که در عهد بلبیر راجه اجین داباد بادشاه بید ساخته بود مندرس گشته اگر
... باخند بایه بر بایه اساس نهاده از کچ و سنگ تمام نمایم و باسم شما را بدرک موسوم
... رامراج تجویز کرده چون هشت مندان بساختن آن مشغول گشتند باتفاق عادلشاه کوکرده ح
... که بفصله ارکی که در سرحد قطبشاه بود رسیدند رامراج در طمع در ملک عادلشاه
قطبشاه نموده ببهانه غلبه برسات رحل اقامت انداخت و چند برکنه از هر دو گرفته
... بانکر رفت و علی عادلشاه قلعه نلدرک را بمرتضی خان انجو سپرده او نیز بجای خود معاودت نمود
... خان بواسطه قرب جوار گاه و بیگاه بولایت شولاپور قیام مینمود حسین نظامشاه بحری را از
... عادل شاه دانسته در صدد استحکام قلعه شولاپور شد و جهت ذخیره دوازده هزار گونی

علیه همراه شاه محمد انجو و فرهاد خان و دهم خان حبشی را نیز با مرتضی خان همعنان ساخت آگاه کت با
برکی ایلغار نموده و با ایشان زده و شولاپور وقت فرود آمدن بایشان رسیده آتش قتال
و بحسب اتفاق شاه تقی نام سیدی که از نوکران نظامشاه بود با مرتضی خان مقابل
به یکدیگر انداختند شاه تقی زخمی و مغلوب گشته اسیر گردید و برسم اسیران بالای فی
کرده در آن ساعت بین الفریقین قتال و جدال عظیم واقع شد و امرای نظامش
کشته قریب یکصد و بیست فیل بباد دادند امرای گیتی چنانچه قاعده و رسم ا
فرار فتح بخود داده بتاراج مشغول گشتند و کوههای غله بعضی آتش زده سوخ
بتاراج بردند مرتضی خان قرار فتح و فیروزی بخود داده همچنان بر اسپ برابر
نوشت فتح فیلان مبارک باد و بی توقف آن نوشته شاه تقی و فیلان ر
گردانید درین اثنا غلام بچه حبشی که از جمله اسیران بود که شخصی او را بالای سوار کرد
در نوحه و زاری بود مرتضی خان گفت گریه از بهر چیست اگر میل ماندن درینجا داری
نوعی خواهم ساخت که بفراغت باشی و اگر میل صاحب خود داری ترا آزاد می ساز
گفت من صاحب خود را میخواهم پس بموجب حکم مرتضی خان رهائی یافته خود را بن
و دیگر امرای گریخته رسانید و گفت جمیع مردم عادلشاهی بتاراج مشغول اند
باندک جماعتی و دو سه فیل در فیلان ایستاده اند او را بدست آورده عوض فیلان با
خود برید شاه محمد باقر با دو سه هزار کس بر گشته بیخبر مرتضی خان را درمیان گر

اخته زنجیر در پایش کرده روانه احمدنگر شدند حسین نظامشاه از سر نو باز ده دوازده کوتی مهیا
نه و درین دفعه خود همراه شده بسرعت برق و باد بحکم قلعه سولاپور رسانیده برگشت
ن رفتن و آمدن او زیاده از ده روز نکشید آنگاه جمعی از طرفین در مقام اصلاح
ه مقرر کردند که اسیران طرفین را در سرحد آورده دفعه واحده بگذارند پس مرتضی خان و
را بسرحد برده جواز دور یکدیگر را دیدند از طرف شاه تقی و از طرف مرتضی خان را
دادند بی بی به بیجاپور رفته دیگری باحمدنگر آمد و بعد ازین وقایعات حسین نظامشاه بسباط
تمیز و خود رایی فرهم بجده مهام ملک و سلطنت بغیر ارباب صاحب رای رجوع فرمود
له در وقایع عادلشاه مسطور است السعی و نیکوخواهان میان سلاطین بدل عداوت بصداقت
ل گشته چاند بی بی بنت حسین نظامشاه را با علی عادلشاه عقد بستند و قلعه شولاپور را
ه النزاع بود جهاز کوبان توجی دادند و هدیه سلطان بنت ابراهیم عادلشاه را در حبال نکاح
ی نظامشاه ولد حسین نظامشاه آورده آن دو بادشاه شیعه مذهب طبل دوستی و یکجهتی
نتند و در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه بدان کیفیت که در داستان علی عادلشاه بسمت وضوح
ف سلاطین دکن غیر از برهان عماد الملک همگی در رفاق و استیصال رامراج که عرصه دکن
ه انا و لاغیری می سرائید یکدل و یکجهتی گشتند و بعد از آنکه نظامشاه و عادلشاه و قطبشاه و
لی برید یراق و سامان جنگ نموده از آب کشنه گذشتند و در کنار ندی هکری که بسنس
هی گشته است مقام فرمودند رامراج با هفتاد هزار سوار و نه لک پیاده جنگی که اکثر توپچی و تیرانداز

بودند ازینجا نکر منوجه ایشان مسلمانان از حشمت و شوکت و کوکبه او و هم بخود ر
راضی بودند که ولایات عادلشاه و قطبشاه که گرفته است بایشان دهد و عهد کند
مزاحمت و تشویش نرساند اما آن کافر آنهارا حمل بر ضعف دانسته از جمله موج
و در حرب تعجیل کرده نیکنادری را با بیست و پنج هزار سوار خاصه و ده هزار کوکبا
اطراف که در روز جنگ با او پیوسته بودند و پنج لک پیاده جنگی و یکهزار فیل
مرواتی دو هزار فیل مقابله و مقاتله نظامشاه اختیار و از غایت تکبر و نخو
درمیان نامه بدو و از بازی روزگار غافل گشته به برادر خود حکم فرمود که عا
و قطبشاه را زنده دستگیر سازید تا مدت الحیات در قید آهنین کشیده محبوس گردانم و ها
یمن و یسار خود امر کرد که نظامشاه را در ساعت سرش از تن جدا نزد من آورید
با بلمراج و به نیکنادری مقدمه و بامرای کبار آراسته خود در قلب جا گرفت سلا
بقصد غزا و جهاد کمر قتال بر میان بستور سابق جوشن شجاعت در بر کرده ا
اعدا بلند بر کشیدند و بمقتضای کانهم بنیان مرصوص صفها ترتیب داده عادلشاه د
و علی برید در میسره و نظامشاه در قلب جا گرفتند و هر کدام دوازده امام م
نقاره جنگ فرو کوفتند حسین نظامشاه ششصد ارابه توپ و ضربزن بزرگ مرتبه
افواج خود باز داشت بر پنج دو بیست ارابه توپهای کلان را پیش از همه راهها د
بسیار نگاه داشت و عقب آن دو بیست ارابه ضربزن که عبارت از

لیلا

رند و تعاقب نموده بودند بجدی که لشکر نظامشاه مانند بنات النعش از هم پاشیدند زیاده از دو هزار
وار با نظامشاه نماند لیکن آنحضرت علم خود مرتفع ساخته در کمال تانی و وقار میرفت و
ج شش هزار خصم که از چهار جهت او می رفتند یارای آن نداشتند که حمله آورند و بجانب
ن تیر مشته بادشاهی نگاه کنند گویند آنحضرت بنماز بسیار مقید بود که نماز را بوقت ادا کند و قضا
شود بنابر آن در آن روز چون وقت نماز ظهر شد اراده نمود که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت
نند در پیشوقت از اسپ فرود آمدن و بنماز مشغول گشتن در شرع درست نیست با نماز اشاره سوار
ز کنید آنشهریار از وی قبول ننموده گفت خدا نکناد که من نماز را باین وضع ادا نمایم پس فرود
ره در غایت اطمینان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اضعاف مضاعف
ذند دور دور ایستاده پیش نیامدند حسین نظامشاه چون از نماز فارغ شده کمر بند خود
زر کار دیده گفت در مذهب شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده می باید کرد
ن کمر گشوده باز باعاده نماز پرداخت و چون خلاص شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب
شتند هر گاه در چنین وقت کاری نساختند بعد ازین کاری نخواهیم ساخت پس همگی
ن کشیده کس نزد او فرستادند که شجاعت و مردانگی آن بادشاه مسلمست ما از تعاقب
بندی بذات اشرف نرسد حسین نظامشاه چون با وسه شهزاده مرتضی را
گرفته باحمدنگر رفت چون شنید که عادلشاه و رام راج و عماد الملک و برید کوچ
متوجه آنصوب اند قلعه را بذخیره و مردم جنگی و آلات آتشبازی مضبوط

کرده بجانب خیبر راهی شد و احمدنگر بار دیگر از سم ستوران بیگانه خراب گشته مساجد رباب

کفار فجار گردید بلکه مساجدی که سقف او چوب بود بتیشه بنیاد دیوار اساس م

آزار رسانیدند و نسبت بعورات و فرزندان مسلمانان بی‌ناموسی کرده آنچه از د

تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن این اخبار اندوهگین گشته چون قدرت بر منع

برامراج کفر محاصره این قلعه که مستحکم تر از اول شده مصلحت ندید بهتر از آن

کرده از دنبال نظام شاه شتابیم رامراج راضی گشته علی برید و عماد الملک

معاودت بممالک خود داده و باتفاق عادلشاه کوچ کرده بجانب جیر روان شد نظا

در اثنای آن وقت دوازده هزار مرد با امرا رستم خان دکنی و ادهم خان حبشی و باباجی کو

نامزد فرمود که پیش و پس لشکر مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله و صید و

معیشت بایشان برسد و خود با احمال و اثقال از جیر بجانب بلندی که در کوهستان واقع

گردید رستم خان در نواحی قصبه کانور بمخالفان رسید گفتند که ما ها در دو قطاع

که همچو برکیان بتعاقب و تاراج پردازیم و از جنگ صف مقابله عدول کردیم و برحسب فرموده

شد در اثنا روزی از روزها در کوچ که علی عادلشاه بشکار مشغول بود و خالو

فوج بیجاپوری مسافت فی‌مابین طی نموده بامرای نظام شاهی مانند شاهین که بر کبوتر حمله نماید در

تر سر جلوی مغول دو قرار داد که بر افواج عادل شاهی که اضعاف مضاعفه بود

نیز با دو هزار کشته شد و البقیه سپاه نظام شاه پریشان و بدحال در

باشند ایستاده کرده و پس آن و بسبب ارابه زنبورک که از تفنگ بزرگتر و از ضربزن
بودند بقاعده و اسلوب نگاهداشت حلبی و منجان که در فنون آتشبازی بی شبیه
بودند بسرکاری آنها ذخیره همه الغلوله و باروت مستعد و مهیا ساختند درین اثنا
هزار غریب تیرانداز نظامشاهی که قراول شده بودند افواج را امراج را بر فرش قاعده
نهاکری بر سر توپخانه آوردند و رومیخان بسر دادن توپهای کلان شروع نمود و چون آنها
نهانشدند باستعمال آلات ارابهای ضربزن و از بعد آن بکار فرمودن ارابهای زنبورک
آنجا و جمعی کثیر از سوار و پیاده را امراج کشته شده آن کافر از قتال مسلمانان تا در حینا آن
ه و تا آخر تا که بر سکاسن سوار بود فرود آمده بفرمود که شامیانهای زربفت و مخمل و
سرخ ایستاده کرده بر کرسی مرصع آلات برکرد اطراف چهار زانو نشست و از دو
بحون و پرتاب و که طلا ساخته و خوانهای از مرصع آلات برگرد اطراف او گذاشتند
بجمیع امرا را به سپردن لشکر قسمت کرد و بجنگ ارباب اسلام ترغیب نمود و وعده داد
که مظفر و منصور نزد من آید او را بدکی صع و اضافه اقطاع خواهم نواخت پس
یسار و مقدمه و بهیئت مجموعی افواج سلاطین بار دیگر حمله نموده میمنه و میسره نظامشاهی
عادلشاه و قطبشاه بانشتند بجاها خنند خلایق را گمان شد که غلبه از جانب کافران شد
اثنا حسین نظامشاه جمعی نزد سلاطین اسلام فرستاده پیغام نمود که بتوفیق سبحانی و امداد
معصومین علیهم السلام همین ساعت فراین فتح و نصرت خواهم گشت در کوشش و سعی

تقصیر نکنند سیر خیل کاردانان کار آگاه چلبی رومی خان که جلدی و مردانگی نموده که دیگر و قصد د
کلان و ضرب زن را بجای غلوله خود دمس که در سرکار پادشاهی بود بر کرده طیار ساخته بو
رومیان و ملباران که ملازم بودند مجری در سر کرده چنان بر لشکر امراج سردا
قریب بخشش هزار آدمی و چندین فیل و اسپ سوخته و بیجان گشتند در آن وقت نظا
افواج خود از عقب ارابها بر آمده باتفاق کشورخان لاری با هفت هشت هزا
بسرعت برق و باد خود را بوی ساینده بود بر اعدا حمله ور گشت مثنوی
خون از دم تیغها * چو اقطار امطار از میغها * سنان یلان شعله افروز
برق بهاری جهان سوز شد * و در بین طوع رزمان که طرفین بکار خود مشغول بودند و
فیلان نظامشاهی که غلام علی نام داشت و حواله رومیخان بود بر یکی از فیلان را
کرده گریزان آورد دنبال کرده بجانب میانهای ز امراج روان شد رامراج
شده از بیم آسیب فیلان از کرسی برخاست و چون پیر شده بود و قوت سواری
یا آنکه قلم تقدیر بفنا و زوال او رفته بود از کمال غرور بر اسپ سوار نشده بر
گشت و چون فیلان مذکور بحسب اتفاق بدانجا رسیدند حمالان که زبان دکن بوی
سکاسن را بر زمین انداختند رو بگریز نهادند فیلبانان نظامشاهی بطمع سکا
فیل را ایستاده کرده متوجه سکاسن شد و فیل را اشارت کرد که سکاسن را بخرطوم
بر پشت خود بالا دهد یکی از خواصان نزدیک رامراج که در آنجا حاضر بود تقه

کرد امرا

لج را شتافته فیل او بکشتن او اشارت کرده است بنا بران از روی دولتخواهی بنزد و بد
ه در تضرع و زاری درآمد فیلبان متفطن شده رامراج بخرطوم فیل بالا کشید و چون
ت که رامراج است بیکاسن ملتفت نشده بمشقت و سعی تمام نزد رومیخان [منحان] درو
نظامشاه رسانید چون او را بشناخت در لحظه سرش از تن جدا کرده بر نیزه بلند بالا
بل مرتفع ساخته پیش لشکر خصم بردند بردن همان بود و انهزام نمودن کفار بهمان افواج
ج را منکسر یافته خواستند از مقابله عادلشاه و قطبشاه کناره جسته بعد در آشنا در بند
ی اثنا خبر کشته شدن او شنیدند ایشان نیز چون دیگران راه گریز پیش گرفتند و
ین اسلام تا انیکندی که ده کروهی بیجانگر است تعاقب نموده بروایت صحیح من
ی آخره یک لک آدم از کفار بقتل آوردند و از نقد و جنس آن مقدار نصیب خاص و عام
له قلم دو زبان از شرح و بیان آن العجز اعتراف نماید سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ
برده هر چه بدست کس افتاد باو ارزانی داشتند و حسین نظامشاه بوبت نیز
ا بر کاه کرده و این بیت فرد چو بیشه تهی گردد از نره شیر در آیند شغالان در آنجا
و بیشه هر دو را مصحوب روندکان جلد نزد لعالخان باری فرستاد چه که در ا بمدت
ے امراج فرصت دیده تا حوالی احمدنگر مزاحمت رسانیده بود القصه سلاطین اسلام
ندی به بیجانگر رفته آنشهر را بنوعی خراب ساختند که تا این زمان که تاریخ هجری الف و عشر
معموری در آنجا مرئی نمیگردد و وینکتادری جز چاره نداشت قلاع و پرکنات مسلمانان

که را مزاج بضعف گرفته بود والیس داده بهر عنوان که بود صلح کرد سلاطین باتفاق

گشته هر یک بمقر دولت خود شتافتند لیکن حسین نظامشاه چون

رسید بعد از یازده روز از افراط شراب و کثرت مباشرت این جهان فانی

مثنوی در این دیر فانی که آرام دید * که بود آنکه جاوید از و کام دید * که

ازین خانه بیرون نبرد * که تیر بلای ز گردون نخورد * چه گویم ز گردون ناپاک باک

با کباران کهنه ترکتاز * فغان از سپهر شرارت اثر * کزو عالمی گشت زیر و زبر *

سیزده سال بود و این مصراع تاریخ فوت اوست مصرع آفتاب گم شد بنهان

چون بجوار رحمت ایزدی واصل گشت و از وی چهار پسر و چهار دختر که از چهار عورت

بودند ماندند از بی بی خونزه همایون که از احفاد جهانشاه ترکمان قراقویلو

در حیات بود دو پسر مرتضی نظامشاه و برهان نظامشاه و دو دختر چاند

علی عادلشاه بی بی خدیجه منکوحه شاه جمال الدین حسین انجو و از سریه دو پسر شاه

شاه منصور و دو دختر ان بی بی زن میر عبد الوهاب ابن میر سید عبد العظیم یزدی و بی بی

ابراهیم قطب شاه رونق افزای اورنگ جهانبانی بعد

حسین نظامشاه مرتضی نظامشاه و مدتی بجود و سخا

چون حضرت بیچون تقدس و تعالی تخت احمدنگر را بوجود ابو المظفر مرتضی نظامشاه

شاه مزین گردانید دایره مملکت آن سلسله وسیع تر گشت و رواج

تشیع بکمال رسید سادات و محبان اهل البیت از پیش مکرم و معزز گشتند و چندین
ده و قصبه اضافه وقف علما و سادات و مستحقین شد و بعد از فتح برار بواسطه خبط دماغ
ملو همت قریب شانزده سال گوشه نشین شده غیر از یک خدمتکار نزدیک خود
نشسته مهمات پادشاهی را بارکان دولت رجوع فرمود و ایشان را هرگاه کاری عمده پیش
عریضه نوشته خادم بدرون می فرستادند و آنحضرت جواب آن در کمال معقولیت بقلم آورده
ن می فرستاد و در هیچ یک از کتب بنظر نیامده که پادشاهی را شانزده سال کسی نبیند
در سلطنت او راه نیابد فقیر حقیر محمد قاسم فرشته در عهد فرخنده آن شاه جمجاه بسن رشد
رسیده در سلک نوکران او منتظم گردید و چون آن شهریار در عنفوان جوانی افسر
سروری بر سر نهاده بامور ملکی و مالی پرداخت مادرش خونزه همایون قریب شش سالی
متصدی مهمات پادشاهی شد برادران خود عین الملک و تاجخان را و اعتبار خان خواجه سرا
از امرای کبار گردانید و باستصواب قاسم بیگ حکیم امور ملکی و مالی سرانجام می داد
نظام شاه با جماعتی از غربا و دکنی و حبشی بلهو و لعب پرداخته در مهمات سلطنت
خلل می نمود و اینجا خونزه همایون دختر میان حسین اچکیت و خواجگی پسر راه جهانپناه
ملو پادشاه آذربایجانست و در آمدن علی عادلشاه عرصه را بکام خود دیده بتسخیر
کن کندی و بیجانگر لشکر گشته داعیه نمود که تمراج ولد رامراج روکش کرده پادشاهی
الحدار الملک گرداند که بوذا نام دیگر دنما و اکنده و بیجانگر را مع مضافات خود در تحت فرمان

خویش در آورد ازین سبب یکبار دیگر حاکم بلکنده در اضطراب افتاده عریضه بمرتضی نظ

وحوره همایون نوشته التماس کومک نمود خونزه همایون بامرتضی نظام باستص

عنایت الهی نابی متوجه بیجاپور گردید علی عادلشاه ناچار شده دست از دا

کرد بعد از آنکه موکب نظامشاهی بحوالی بیجاپور رسید و چند روز از آن گذشته

آن خبر شنیده بایلغار از انی کندی متوجه بیجاپور شده اراده قتال نمود ا

مردم خیر اندیش در ایقاع صلح کوشیده گفتند که دو پادشاه هم مذهب را بایکدیگر

از مروت دولت شرط انصاف آنست که مصالحه فرموده بساط نزاع در

وسال دیگر برتفالخان که از اهل سنت است اوبار سال مزاحمت وخرابی بسیار ب

رسانیده باتفاق شتافته انتقام کشند زره همایون باحمدنگر مراجعت نمود وسا

وعادل الطرف ولایت برار نهضت فرمودند و بالجیپور ان مرز بوم را از صلاح

وزراعت انداخته آتش قتل و غارت در مساکن و مواطن مردم الضعوب افروخ

انتقام بود بظهور آورده چون موسم برسات رسید مراجعت کردند تفالخان از

زاری در آمده علی عادلشاه را ببذل نقود وارسال تحف ونفایس از خویش راضی

رسیدن موسم برسات بهانه کرده باتفاق نظامشاه عازم مراجعت گشت

وفوت خود زیاده دید در بیت و فیل و سایر اسباب سلطنت نظامشاه طمع نمود خو

ودیگر ارکان ملک نظامشاهی این معنی را فهمیده در اثنای کوچ وغیره همنشا

جنی

ا هرچند تدبیری می‌اندیشیدند صورت نمی‌بست تا آنکه روزی باران انجب شد و
ی که در میان دو وارد و بود چنان پرآب شد که اسپ و فیل را مجال عبور از آن نماند
ن باران ایستاد نظام‌شاه نقاره کوچ زدند و با احمال و اثقال بخاطر جمع بتعجیل روانه
رشدند علی عادلشاه را بواسطه طغیان آب چون تعاقب میسر نگشت بدار الملک
معاودت فرمود و در اوایل سنه خمس و سبعین و تسعمایه علی عادلشاه عازم تسخیر بعضی
ایالات شده نخست قلعه تندانه را که در پشت کروهی قصبه جالکنه است باحتشم آن ساخته
رف گشت آنگاه کمال کشورخان را با لشکر عظیم بجانب سرحد نامزد نمود خونزه همایون آن
ع شده بعضی از سرداران دکنی را بمدافعه و مامور کردند و آنها در حوالی قصبه کنج
رخان شکست خورده بحال پریشان باحمدنگر شتافتند کشورخان دلاسا نموده محصول
وربیع ممالک سرحد که قریب نیست لک هون میشد متصرف شد و در جای فتح قلعه از
سنگ در غایت استحکام طرح افکند و استیلای کلی بهم رسانیده و بنا بر آنکه خونزه
ت ولایت نظام‌شاه به برادران و منسوبان خود جاگیر داده بود و این تفرقه و حمایت خونزه
الجوال سپاهی نمی‌برد هر چند لاجرم دفع تسلط کشورخان میسر بسهولت نمیشد بدین نسبت
مرای بدفع او می‌شتافتند از عدم استطاعت بدحال بر می‌گشتند و مجلس را طاقت و یارا نبود که
وی لشکر بالعرض خونزه همایون رسانیدند اگر احیانا کسی اخبار ورزیده معروض میداشت مجهول
ناجته از نظر عنایت می‌انداخت و شاه جمال الدین حسین انجو و قاسم بیگ حکیم و شاه احمد

مرتضی خان را در زاده شاه جمال الدین حسین که از مصاحبان مرتضی نظامشاه بودند از مشا

واطوار دولتخانه دلگیر گشته در خلوت مرتضی نظامشاه شکایات از خوزه همایون نمودند جوا

جمیع خلایق دولتخانه از جانب والده اند من چگونه دفع تسلط نمایم ایشان گفتند اگر جا

فرهاد خان و اخلاص خان و حبشخان که از امرای کبار حبشی اند با خود یکی ساخته علاج تو

کرد نظامشاه قبول آن امر فرموده ایشان امرای مذکور را با خویش همداستان سا

سلام بقلعه آورده بعرض رسانیدند که فلانها حاضر شده اند اگر فرمان شود جمع

وخواجه سرایان را بدرون حرم فرستاده خوزه همایون را مقید سازند نظ

راضی گشته چون شاه جمال الدین حسین انجو و شاه احمد مرتضی خان از مجلس جهت سرانجام

بحسب اتفاق خوزه همایون برای کاری نظامشاه را بحرم طلبید و او را گمان شد

بران را چون مطلع شده میخواهد که از سلطنت معزول سازد بنابرین چون لعل الد

استخلاص خویش گفت که فلانها بهمان اتفاق کرده میخواهند ترا بگیرند خوزه همایون چو

شد و بگجه حریفان گل کرده در دولتخانه آمده وقت شام عقب پرده نشست شاه جمال الد

مقید گردانید و فرهاد خان و اخلاص خان و حبشخان گرفتاری کاهی یافته با جمعیت خود در

بر آمده و شاه احمد مرتضی خان با سپاهیان ایشان در آمده از قلعه بر آمده بخانه خود

مرتضی سبزواری و خواجه میرک دبیر اصفهانی و بعضی دیگر از غریبان که در سلک

بنظامشاه انتظام داشتند وایشان را دران میدان تنگ نیز سوار شده

...ون رفتند خوزره همایون جمعی را برای گرفتن مرتضی خان نامور کردند و باتفاق سید مرتضی
سبزواری و خواجه میرک بیر اصفهانی و دیگر غریبان به یحیاپور گریختند و فرهاد خان
...کرام تمام شب در میدان کالاچیوتره با افواج خود استاده کسان بمنازل خویش فرستادند
...ل و عیال و مال خود آورده بجانب گجرات روانه شوند خوزره همایون یکی از معتمدان
...را نزد آنها فرستاده پیغام نمود که شما خود درین امر شریک نبودید بسبب وحشت
...له خاطر جمع کرده بخانه خود بروید و بحال خود باشید ایشان چون میدانستند که وی بی
...ت را منقضی مده اغماض مینماید ازان سخن فریب نخورده قبول المعنی نمودند و بار دیگر بی
...طرکت قاسم بیگ حکیم را که مصاحب فرهاد خان بود نزد ایشان فرستاد قاسم بیگ
...ایشان آمده حرف سالب بجا آورد آنها گفتند همه کس میدانند که تو و ما همه درین مصلحت داخل
...یم و بی نیز این امور را واجبی میداند غرض وی آنست که ما را غافل ساخته انتقام بکشد
...است که تو نیز سلامتی خود در رفاقت ما دیده درین ملک نباشی قاسم بیگ باور کرده
...ند خود کمال الدین حسین را همراه گرفته صندوق جواهر که محصول عمر وی بود چنانکه کسی
...نشود بنا بر رفیع الدین حسین ولد شاه طاهر با مسیر دیس فرهاد خان باتفاق
...هم در همان شب بیطی راه گجرات مشغول گشته خوزره همایون چند نفر امرا بتعاقب ایشان
...داده اخلاص خان و حبش خان با احمدنگر مراجعت کردند قاسم بیگ و فرهاد خان که زیاده
...صنف و هر ضمایر ایشان مستولی شده بود بتعجیل خود را بسر حد گجرات رسانیدند و درانجا

دنبال کنند کان هجوم عجب برایشان آورند و کمال الدین حسین ولد قاسم بیک را که همراه
با چندین فیل و فرهاد خان اسیر و دستگیر ساختند و چون قدم در ملک بیجاپور
نهاد با حمدنگر آمدند و در آن روز که خونریزه همایون لشکر دنبال فرهاد خان نامردی
جهت تادیب سید مرتضی و خواجه میرک و غیره نیز مقرر کردو آنها خبردار شده باقوت
غریب مسلح گشتند و بروی ایشان را از احمدنگر برآمده بجانب بیجاپور فرار نمودند
خاطر از همه کس جمع کرده شاه جمال الدین حسین را بقلعه دوروب فرستاد و لعد
زمانی باز در مقام لطف و عنایت شده از حبس نجات داد و بر نسبت سابق باقوت
عزت و قرب اختصاص بخشید بنیز از پیش در تقویت اعوان و انصار خود کوشید
احمد مرتضیخان را نیز قولنامه فرستاده از بیجاپور طلبید و قولنامه جهت قاسم بیک
خان نیز مرسول است فرهاد خان را جعبت کرده قاسم بیک در احمدآباد گجرات توقف
کس فرستاد که از احمدنگر صندوق جواهر بادشاه رفیع الدین حسین صندوق را
باآن شخص تسلیم نمود و وی چون قاسم بیک نیز سانید همه را بحال خود دید مگر کیسه بلکه
اقسام جواهر نفیسه بود در نظر در نیامد قاسم بیک پس فریاد برآورد و کفت وای بلی نیز
ساعت بیمار گشته بهمان دوری درگذشت خونریزه همایون تعدی و تسلط کشور خاندیس
واندازه متجاوز دیده آنرا از موافقت و اتحاد باطنی از ملاعنایت الله د
جوند مجبوس ساخت و بعد از چند گاه لشکر فراهم آورده و یراق سفر کرده در سنه

جماعه بقصد دفع فتنه کشورخان همراه پسر مرتضی نظام شاه از احمدنگر بیرون آمد و چون بدامن
رسید ملا حسین تبریزی و شاه احمد مرتضی خان که از مصاحبان مرتضی نظام شاه بودند
اورا دلیری نموده باز نظامشاه را در گرفتن والده و دفع تسلط او تحریص و
نمودند نظامشاه که از استیلای مادر بغایت آزرده بود درین کار علاجی ثابت
سنج گشته بوی گفته اگر رضا باشند فردا بشکار بروم وی رخصت کرده ازان سبب
خان و اخلاصخان و حبشیخان گفته فرستاد که بموجب رضای والده بشکار میروم باید که
و اکثر امرا در رکاب باشید ازینجهت همین که صبح دولت دمید و آنشهریار از سراپرده بیرون
آواز داد و بجانب صحرا شتافت و بخزانه‌خان و عین الملک و اعتبارخان از عقب رفتند
زه همایون که عورت عاقله بود از روی حدس آن هجوم را خوب ندیده او نیز بهانه بعنوان
شکار سوار گشت اما چون ادبار روی آورده بود پیش از مراجعت بسراپرده فراغت
و مردم بخیمه‌های خود در رفته کسی در درگاه نماند نظامشاه برین معنی مطلع شده اول
خان را که مردم در شب نوبتی بر در بود جهة گرفتن مادر نامزد نمود و از عقب او فرهاد خان
حبشیخان را روانه کرد و دنبال ایشان خود با مردم خاصه‌خیل و مجلسیان و بعضی امرای دیگر
توجه کردند حبشیخان چون بحوالی سراپرده رسید خونزه همایون واقف شده برقع پوشید و
تیغ و شمشیر و خنجر بر میان بسته بر اسب سوار گشت حبشیخان سواره پیش رفته گفت
بادشاهست که بطریق سایر عورات درون خانه نشسته در مهمات دخل نکنی خونزه

همایون اعراضی شده گفت ای غلام ترا چه یارا که در مقابل من چنین سخنان بگ
خواست که باز وحشی گرفته از اسپ فرود آورد خونزه همایون خنجر از نیام برآ
حمله آورده خواست که بر وی اندازد جیتسنخان دستش گرفته بنوعی بجید که خ
و از اسپ فرود آمد عین الملک و تاجخان باستخلاص خواهر زاده پرداخته او را
گرفتند و جیتسنخان بخاطر جمع خونزه همایون را در پالکی نشانیده بمرتضی نظا
رسانید نظامشاه در ساعت بمیر کلان سپرده چون بپایه نگاه سلطنت رسید ه
را بنوعی از لطف و مرحمت بنواخت و ملا حسین تبریزی را که در آن قلعه و با
بود خطاب خانخانانی داده بمنصب پیشوائی اختصاص بخشید و کمال الدین
قاسم بیگ رومی که از راه گجرات گذشته آمده بود باسم پدرش موسوم
در تعظیم و تکریم او کوشید همچنین مرتضی خان را از جمله امرا ساخته که تا آن زمان بشاه اخ
بخطاب ملک کور نواخته اقطاع اعتبار خان خواجه سرا و اسپ و فیل و اسبا
بوی مفوض فرمود و جمعی تعاقب عین الملک و تاج خان رفته عین الملک ر
گجرات آوردند و تاجخان که در طی مسافت استعجال نموده خود را به
ابراهیم قطبشاه رسانید همچنین مردی که دنباله کرده بودند برگشتند گویند مرتضی
از دام کالو با احمدنگر آمده جماعتی از غریبان را که خبر قصه خونزه همایون شنیده
ملازمت او آمده بودند بمنصب لایق مبتهج گردانید و در همان روز وی را با

بصوب

صوب قلعه دارور جهت استیصال کشورخان متوجه گشت کشورخان کس نزد ابراهیم قطبشاه
فرستاده استمداد نموده اما پیش از وصول قطبشاه کشورخان کشته شده قلعه دارور
مفتوح گشت و چون فتح آن قلعه خالی از غرابت نیست بشرح آن می پردازد و میگوید که
چون مرتضی نظام شاه بیکمنزلی دارور رسید در کنار فرود آمده با شاه احمد و مرتضی خان
و دیگر مخصوصان بشرب خود بطبخ بغرا مشغول گشت در آن اثنا جاسوسی از پیش کشورخان
آمده کاغذی سر بمهر آورد نظامشاه چون آن را گشاده بخواند از عبارات او دیوانه
و آشفته در ساعت سوار شد و گفت از این آش بر نیایم تا قلعه را فتح نکنیم و چون نزدیک قلعه
رسیده متوجه دروازه شد خانخانان و مرتضی خان و سایر مقربان متلاشی شده معروض داشتند
طریق قلعه گشایی اینچنین نیست که از گرد راه بر قلاع مستحکم دوند خواهند که سواره مفتوح
سازند نظامشاه که بفتح ملهم شده بود قبول آن معنی نکرده گفت بتوفیق خدای چون نزدیک دروازه
رسد تیغ و تیر درهم شکسته داخل میشوم اگر اجلم رسیده است بهیچ حال خواهد رسید و اگر رسیده باشد
چاره کردن از بلا فایده ندارد دولتخواهان چون دانستند که عزیمت ملوکانه کار بسته است
بهیچ جهت فسخ نخواهد کرد التماس سلاح پوشیدن سنت خواجه نمودند نظامشاه نخست از آن معنی
ابا نمود اما در آخر چون گفتند که سلاح پوشیدن سنت خواجه کاینات است آیینه جوشن در بر کرده
تیر و کمان بر دست آورده روانه شد در این اثنا از برج و باره شروع در آتش باریدن شده
دفعه بدو سه هزار توپ و تفنگ و بان سر دادند غلوله تفنگ به نعل نظامشاه خورد

بشکست و اسپ و فیل و آدم بسیار ضایع شده هول و ارتفاع رفعت بدید آمد و باوجو
خلل نظامشاه اصلا عنان نکشیده بجائی رسیده که از وی تا دیوار حصار تخمینا
فاصله ماند درین وقت بهادران نظامی به تیر اندازی مشغول گشتند و جنگی در
و مردم بسیار کشته شده با آنکه دو سه غلوله تفنگ با سلحه نظامشاه ر
بخیر گذشت هیچکس را اندازه نبود که در باب مراجعت سخن گوید آنگاهی که اتفاق اه
قلعگیان بر طرف شده انداختن توپ و تفنگ بار اهمراه دار
کشته جمعی دریچه کوچک را که کرکی گویند شکسته بقلعه در آمدند و دیدند که
کشورخان رسیده و فوت شده است و در قلعه احدی نیست پس سرش از ت
بر کنگره او یختند نظامشاه از مشاهده آن حال خوشوقت شده شکر الهی بجا

مثنوی سلاطین که کشورگشائی کنند * بتوفیق حق پادشاهی کنند * چو یابند یابند از لطف
شود حال ایشان بدیگر نسق * نباشد چو دیگر کسان کارشان * بود بوالعجب حمله
چو سازند اعلام همت بلند * به بندند خلقی بخم کمند * اگر فکر تسخیر کشور کنند * بیک حمله ملک
بهر سو که تازند بهر ستیز * بر آرند از عالمی رستخیز * گویند بعد از واقعه کشورخان عین الملک
که از امرای بزرگ عادلشاهی با ده دوازده هزار سوار جهة تخریب ولایت نظام
احمدنگر روان شد امرای نظامشاهی مثل فرهادخان و اخلاصخان با پنج شش هزار
کردکی خواجه میرک دبیر متوجه دفع ایشان شدند و چون نزدیک شدند خواجه

تن خود در کمین شدند در وقتی که بین الفریقین محاذات واقع شده صفوف جنگ آراسته
بهر خواجه میرک فرهاد خان و اخلاصخان را بمحاربه و مقابله عین الملک و نورخان نامزد ساخته
تعقب ایشان در کمین شدند و در عین گرمی معرکه چهل فیل پادشاهی را با علمهای سبز و چهار صد
از خاصه خیل که همراه داشت مسلح با علمهای سبز بمعرکه شتافت و آوازه انداخت که
آنگاه نظامشاه سالمست عین الملک و نورخان بشنیدن مرتضی نظامشاه را یقین کرده روی بوادی هزیمت نهادند
میرک معین ذات و متعاقب عین الملک را بقتل رسانید و نورخان را زنده دستگیر کرده مظفر
منصور در جوالی دارور بملازمت نظامشاه رسید و چون قطبشاه در آن اوان بنظامشاه
داشته اظهار یکجهتی نمود و هر دو بادشاه باتفاق بقصد تسخیر بیجاپور بولایت عادلشاه در آمدند
شاه ابوالحسن میر جمله عادلشاه و شنید مرتضی سبزواری را نزد نظامشاه فرستاده بپیغام
که اخلاص و اعتقاد این دولتخواه نسبت بآن دودمان بمرتبه روشن است و محتاج به بینه و
برهان نیست اگر حکم شود که این مخلص از وفور خیر اندیشی بشرف بساطبوسی مشرف گردیده
صلاح دولت بادشاه معروض دارد از ذره پروری عجب و غریب نخواهد بود نظامشاه
جواب داد که شاه ابوالحسن میرزاده ماست اگر اینجا تشریف آورد از صلاح او تجاوز نخواهم
شاه ابوالحسن امیدوار گشته روانه گردید و بموضع واکدری بوساطت خانخانان
ملازمت نظامشاه نمود و تحف و هدایای لایق گذرانید و در وقت فرصت بعرض رسانید
نظامشاه چون دانسته که دوستی و آشنایی عادلشاه نتیجهای خوب می بخشد

و فواید کلی در این امر بجهت برابینه نسبتها و میان او رده بمجور امراج بادشاه

اگر بواسطه نفران کوتاه اندیش غبار نزاع چند گاهی مرتفع شده بود

که بآب شمشیر ابدار حضرت زایل گشت اکنون بر موافقت ظاهری ابرا

اعتماد کردن و باعادلشاه در مقام خشونت بودن از حزم و دوراندیشی بع

بحسب ظاهر با شما است اما در خفیه زبان با دیگران دارد پس کتابتی نفاق آم

ایام قطبشاه بعادلشاه نوشته بود شاه ابوالحسن آنرا همراه داشت نظا

بر دعوی خود شاهد عادل گذرانید و خانخانان تصدیق کلام وی نموده بسبب

آتش قهر آن بادشاه بنوعی برافروخت که در همان مجلس نظام شاه مرا

را بگوشمال و تادیب قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه از توجه سیلاب بدو

سوار شد و خیمه و خرگاه و بنگاه بجای خود مانده عنان عزیمت بگلکنده معط

نظامشاهیان اردوش تاراج کرده تعاقب نمودند و همچنان در ازار و غارت اج

نمودند بنابر این پسر بزرگ قطبشاه عبدالقادر که شاهزاده قابل و شجاع بود

خوب منشور در خدمت پدر معروض داشت که مردم نظامشاه شوخی از حد بیرون برده اند

باز نمیدارند اگر حکم عالی باین کمینه فرزند صادر شود که با برخی از سپاه در کمین

در وقت تعاقب خصم از عقب ایشان درآید و دستبردی نمایان بدهد اینه مقرون بصواب

و متعرض احوال او نخواهند قطبشاه در آن وقت که جلو ریز میرفت بجواب لا و نعم ملتف

بگلکنده

ند رسید از تهور و شجاعت او متوهم شده در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چند روز
شهنشاه بمروت و بهمن قدر گناه که در حقیقت عین دولتخواهی بود ترتیب مواد درکار من
زون بیکبای لحد ستانشاه ابوالحسن رسالت و دولتخواهی صاحب کما ینبغی بوکالت بجا آورده
با دلشاه با مرتضی نظامشاه در باب یکجهتی و یگانگی عهد و شرط بوقوع رسانید
ه نظامشاه سالها او غافل باحمدنگر مراجعت کرد خانخانان که از ملا عنایت الله حوف
س اگر است و متمیز که نظامشاه اورا از بند و زندان برآورده باز بمنصب مستوفی
بر نماید هنگام وصلت مقدمات وحشت آمیز خاطر نشان نظامشاه کرده بود و
حاصل کرده آن بیچاره را از قلعه بدرجه شهادت رسانید لیکن این سبب علاوه وحشت و قبا
ج اردوی قطبشاه شده صغیر و کبیر از وی متنفر گشتند و همچنین ملا حسن از علم
وک اهل دنیا عاری بود با علمای صاحب دنیا مخلط شده محل تهمت گشت هر آینه
رن این قطبشاه این سخنان شنید نامه بمرتضی نظامشاه نوشت مقدمات شکایات در آن درج
ه این عبارت بتحریر نمود که یار از آن در کامکار توقع نبود که بگفته مفسدان اطماع
یل دوستان نمایند و بی آنها بنهلبت کشتن ایشان گردیم چه که این متاعیست که در جنگل آسیا بسیار
او جود مردم بزرگ اصیل کارآگاه که در دولتخانه شما بسیار اند بسیار است دیوری
بها وکیل السلطنت گردانیدن بسیار بعید مینماید نظامشاه ازین ملاحظه که مبادا قطبشاه
دلشاه حسه آدعوی فیلان نماید همراه خانخانان را عزل نموده شاه جمال الدین حسین بن شاه حسن انجو

را انجلعت منصب وکالت اختصاص بخشید و چون در آن مدت فرنکیان ریکدنده متا
آن حصار بربان اطوار مغرور کشته پای از اندازه خود بیرون نهاده ارباب
را بنظر حقارت نکریستند در مقام ایذا و اهانت میبنمود مرتضی نظام‌شاه باستص
جمال الدین حسین و شاه احمد مرتضی خان و دیگر سادات الخ که مدار مهمات الشا
مذکوره بتخاذ قلعه ریکدنده که در حوالی بندر جیول واقعست نهضت نمود دو
مسافت بمحاصره مشغول کشته عیسویان اعلام مدافعه و مجادله افراشتند
کاه و بیکاه میان اهالی کفره و اسلام جنک قایم بوده اکثر ایام مسلمانان از
توپ و تفنک و حقههای باروت بدرجه شهادت میرسیدند و در لشکر از هر کو
نوحه و زاری بلند شده فرصت تکفین و تجهیز نمی‌شد چه که امرای دکن از سوی نخوت و غرور بکما
بشرایط قلعه کشایی نپرداخته آنجا که زر و نقب و ساباط متوجه نمی‌شدند و تما
آن میساختند که نردبانها گذاشته بر قلعه سوار شوند و مردم درونی را از بودن ساختن
و از انکه نصاری در استعمال آلات آتشبازی مهارت تمام دارند المعنی صور
و از بالای حصار چندان حقههای باروت بر مردم برونی میریختند که هر دفعه چند
غریو از نهاد مسلمانان میخواست آخر الامر خبر بمعز رشد که ابواب دخول و خر
قلعکیان مسدود نساخته آنکه ندارند که اسباب معیشت باشان میرسد و با این امر عیسویان را
اضطراب افتاده میخواستند که قلعه را خالی کرده بجانب بنادر دیگر بکریزند اما بعضی

انکه

...ب مانع آمده گفتند که مال پادشاه پرتگال و سوداگران هر چه درون قلعه است صرف محافظت قلعه
...ایم اگر مفید نباید آنگاه راه مسدود نخواهد بود به بنادر دیگر خود را بسر رسانیم چه امرای نظام
...ی خصوص اخلاص خان و فرهاد خان حبشی مبلغهای کلی از نقد و جنس رشوت گرفته و
...تحفهای شراب پرتگالی جهت ایشان وقت شب فرستاده ابواب خصوصیت مفتوح ساختند
...عی نمودند که هر شب یک از امرا غله و آذوقه و جمیع ما یحتاج بفرنگیان میرسانیدند
...فرنگیان برای دفع مظنه زد بانهای چوبین در بوار حصار نهاده لشکر را اسوار شدن
...نک کرده ابتهاج میکردند و نصاری باستعمال آلات آتشبازی دفعه چندین کس سوخته
...از نهاد مسلمانان برمیخواست بنابر آن فرنگیان از روی فراغت و اطمینان خاطر بمدافعه پای
...ستوار کرده داد مردی و مردانگی میدادند و فتح قلعه بهیچ وجه میسر نگشته و شاه جمال الدین حسین
...صاحب جوانی بمهمات ملک و مالی نپرداخته بعیش و عشرت مشغول میبود و خواجه میرک در برابر
...خرج کرده عشرت یکلحظه را بسلطنت دکن برابر نمیگرفت و مرتضی نظام شاه از طول ایام
...ره و محنت سفر بتنگ آمده گاه گاهی لب بی پروا شاه جمال الدین حسین بخنده بخواجه میرک
...دست مینمود در این اثنا کشتی مسلمانان از بندر جول می آمد فرنگیان راه گرفته غالب
...ند و اموال و اسباب را متصرف شده مسلمانان را اسیر ساختند در آنمیان دو جوان
...ی بودند یکی رستم خان و دیگری شمشیر خان و چون از اوضاع ایشان اطوار سپاهگری
...لایح بود فرنگیان ایشان را بالای برج و باره فرستاده بجنگ مسلمانان

امر مینمودند و آنها چون جاری نمی‌شدند گاه گاه تیر تفنگ بجانب لشکر اسلام

و بالاخره از اوضاع خود دلگیر گشته چون امرای نظامشاهی بالتمام با فرنگ

بودند راه گریز خود میدیدند تا آنکه روزی بزرگ فرنگان در مجلس خود

که جمیع امرای نظامشاهیه متفق اند الا میرک دبیر که او متفق نیست همیشه د

و بر خاطرش اینست رستمخان و شمشیرخان آنرا شنیده بخود قرار دادند که

از حصار انداخته بگریزند اراده خود بر کاغذی نوشته و به تیر در

میرک انداختند و وقت شب بند و زنجیر شکسته از بالای حصار بمقابل مو

میرک خود را بوسیله ریسمان و کمند بزیر افکندند و بمورچل او رسیده بدین

فرنگ نجات یافتند و چون این خبر منتشر گشته بسمع مرتضی نظامشاه رسید آنها را

طلبیده حقیقت حال مردم درونی از ضعف و قوت استفسار نمود و آن دو عزیز

آنچه نفس الامر بود بتفصیل باز گفتند فرنگان در کمال فراغت اند و طیب خاطر

نمیشود که با ایشان در محاصره گرفتار باشند گاه گاه از قلعه گوی دیب سیاه

میرسد و هر شب اطراف قلعه امرای حبشی و دکنی صید و فیهای زر گرفته غله

و مرغ و گوسفند هرچه خواهش قلعگیان باشد میرسانند و در روز جنگ

کرده مردم نامراد را انگشت میدهند کسیکه با نهانداز دمیرک دبیر از

حال مخالف و موافق بخاطر آورده سخنان اجزوی عنایت فرمود و میرک دبیر

بیشتر از بیشتر معزز و مقرب ساخت و از شاه جمال الدین حسین انجو رنجش تمام بهم رسانیده
لطف شده شاه جمال الدین حسین مهر وکالت در نظام‌الملک گذاشته رخصت
احمدنگر رفت و آنحضرت صلاح در محاصره ندیده باحمدنگر آمده در عزل و نصب بعضی
بود در محاصره و ترک آن از خواجه میرک کنگاج طلبید وی معروض داشت که آنچه
حضرت دام ظله می فرمایند عین صواب است با وجود مقتضی نسبت صلاح در آنست که ترک
محاصره نموده بدولت و اقبال باحمدنگر رفته و در آنجا آنچه اراده باشد بظهور رسانیده
نظام‌الملک جهانگیر ده از ظاهر قلعه برکندیده برخاست و باحمدنگر رسید فرهاد خان و
غلام خان حبشی را که از ایشان بزرگتر امرای نبود مقید و محبوس گردانید و شاه
جمال الدین حسین را با زوجه اش بجانب برهان پور اخراج فرموده منصب وکالت کما ینبغی
بخواجه میرک رجوع کرده بخطاب چنگیز خانی بلندی بخشید و خداوندخان مولد که مادر
و پدرش مشهدی بود و بطول قامت و قوت جسمانی و شجاعت اتصاف داشت بحضور چنگیزخان
امرای کلان گردانید و کذلک جمشیدخان شیرازی و غیره را دست گرفته بمنصب امارت
و چنگیزخان که باصابت رای متصف بود از عهده منصب وکالت کما ینبغی بعضی نموده
و عشرت یکسو نهاده علی الدوام بسرانجام امور مالی و ملکی مشغول گشته
بسعی حمیده آن بزرگ مصالح جمهور بر وجه احسن رواج و رونق پیدا کرده و بلده
احمدنگر رشک نو بستان ارم گردید محتاج بود ملک بیراه چنین آخر مراد ملک

کرد روزگار و علی عادلشاه از چنگیزخان ملاحظه کرده داعیه نمود که با ابراهیم قطب

فرموده اورا از خود سازم چنگیزخان که کنکاج او مطلع شده پیش از آ

قطبشاه نماید در رکاب نظامشاه متوجه ولایت عادلشاه گردیده تحسین تد

قطبشاه شده مقدمات ایشان بهم زده علی عادلشاه و نظامشاه را با یکدیگر

داده چنین مقرر ساخت که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آنمقدار که در محصول آ

بمملکت برار و بیدر کنند متصرف گردد و مرتضی نظامشاه ولایت برار

از قبضه اقتدار تفالخان و علی برید بیرون آورد و قطبشاه مجال خود داده به

کاری نداشته باشد پس آن دو پادشاه یکدیگر را وداع کرده بمستقر کامرا

معاودت نمودند و در ترتیب خیل و حشم کوشیدند نقصانی که در پای قلعه نا

بدید آمده بود باصلاح آورد و دو سه هزار غریب که سید نوکر گرفته نظامشاه

ولایت برار در سنه ثمانین و تسعمایه و اکن و ملا حیدر کاشی را که از مشاهیر در

و فضیلت آراستگی داشت برای حجت نزد تفالخان به برار فرستاده بود که در

برار در طرف ما بود بعد از فوت او برهان عماد الملک که پسر بزرگ او و وارث مل

تا او طفل بود دبیر بود واجب بود که متصدی سرانجام ملک شده پرورش و نمای اکنو

و تمیز رسید اورا در خانه محبوس داشتن و خود صاحب اختیار بودن معنی نداد

رسیدن این نامه از گفته و فرموده تجاوز ننمای و مهمات ملکی و مالی برهان عماد

نیز

ع کرده خود را از میانه بیدخل سازی والا منتظر باش که انچه بخواهی خواهد رسید این ابیات
ان درج فرمود قطعه کردن بنه اطاعت شه او سرمکش کار بزرگ را نتوان دست
قصر سیمرغ وار چون نتوان کرد قصد قاف چون صعوه خورد باش فرو بر بال و پر برون
ع از دماغ خیال محال را تا در سر سرت نشود صد هزار سر تغالخان در بحر اضطراب
طه خورده با پسر بزرگ خود شمس الملک که رستم را عاشه کش خویش میدانست مشورت نمود
ی جواب نهاد که اینها حرف بی صوتست نظامشاه داعیه تسخیر این مملکت دارد و باین سخنان میخواهد
رعیت را آگاه و لشکر را از ما برباید در لشکر و خزانه و استعداد از و کم نیستیم میباید که پای در
رکاب سبک آورده جواب نامه و ایلچی بعهده شمشیر اندازیم رجوع نمائیم تغالخان که سپاه
الت پسر دیش او کرده بود بگفته پسر از راه صواب دور افتاده حرف صلح و سخن ملایمت
زبان نیاورده ملا حیدر را رخصت انصراف داد نظامشاه در حوالی باری این سخن شنید
انب الچپور کوچ فرمود و شمس الملک مقدمه لشکر پدر گردید باستقبال شتافت و طلیعه لشکر
نظامشاه را غافل ساخته منهزم گردانید چنگیزخان داران دیگر جهة تدارک نامرد فرمود
شمس الملک از پدر استمداد نمود تغالخان با جمیع سپاه خود را بتعجیل بشمس الملک
و چنگیزخان آمدن او آگاه شده خداوندخان و بحری خان و رستم خان و چند نا خان
ند و امرای پیش فرستاد و بآن اکتفا نکرده از حزم و دور اندیشی خود نیز از راه زیاده
صد حاصل کرده با فوج خاصه و سه هزار غریب ترکش بند بادشاه بکومک

آن لشکر بسرعت برق و باد روان شد وقتی که محاذات صفوف طرفین شد
بآنجا رسیده بر مخالف حمله نمود و حربی در غایت صعوبت دست داده
کارزار بنوعی افروخته شد که از بیم آن آسیب آنماه بفلک الافلاک گریخت و آفتاب
زرین چهره گشته از مشاهده آن حال حیران گشت مثنوی دو لشکر بگویم
چون ... به بسیاری از ریگ جیحون فزون ز هر سو دلیران ... و آن
شمشیر کین از میان جنگزخان در آن معرکه خود مباشر حرب شد با پانصد جوان جنگ
از تمام لشکر انتخاب کرده در خدمت با ایشان مصاحب با سلوک مینمود و از احوال
علی الدوام با خبر بوده بحسن سلوک فدوی خود ساخته بود بر قلب فوج نقا
و بدست خود علمدار نقالخان را حمایل شمشیر زده از پای در آورده و جوانان
مردانه کرده سپاه خصم را مانند بنات النعش متفرق ساختند و نقالخان و
دیگر طاق در خون خود مفقود شدند مصرع شکسته صلاح و گسسته کمر بیش از
بصوب المحور گریختند و جنگزخان دویست و سه فیل بزرگ که عمده فیلان
بدست آورده مظفر و منصور بخدمت سلطانشاه مراجعت نمود و باین فتح ملتفت
گردیده به قدر و منزلتش بر گشت و از بخت رعایا بار ابعنایت پادشاه امیدوار
و استمالتنامها جهت رعایا باطراف و جوانب مملکت برافرستاد و چون همه اظهار اطاعت
در مسند ... مقامات ... نوکوبان و لابد آرد و آمده بخلعتها و نوازشها مستحق

کردید

250

ر نظامشاه بخاطر جمع از موضع فتحپور مستتر شد تفالخان و شمس الملک دیگر بر امون
صف نکسته بجنگل درآمدند و مرتضی نظامشاه تعاقب ایشان جا بجا میگریختند
از تشماه تفالخان و پسرش بجنگلی درآمدند که راه بدر روند اشتر مرتضی نظامشاه
تد رسیده نزدیک بود که خصم را با جمیع اسباب دولت بدست آورد که ناگاه پیر موسی
آنی که مجذوب سید بود سر راه نظامشاه گرفته گفت دو راهی دوازده امام است
ابتر بر زبان موسوی تا بعتو ایشان دوازده هون بمن عنایت بکنی نظامشاه همین که نام دوازده امام
سنید فیل مست را که برو سوار بود بچلک زده ایستاده کرده از اصل و نسب سید پرسید
نه که محب اهل البیت است کس فرستاده چنگیزخان و امین الملک نیشابوری
لکومت را که در مقدمه میرفتند طلبید گفت دوازده هزار هون باین سید تسلیم کنند
ان محرو صدا که خزانه غیبت منزل سید خواهم داد صلاح در آنست که پیش
ف نفرمایند که همین لحظه تفالخان و شمس الملک و خزانه و اسب و فیل او گرفتار
بت نظامشاه گفت تفالخان و صد همچو مملکت برابر که من هند از دو راهی دوازده امام
اهم کرد چنگیزخان بسید گفت بعد از مشقت بسیار امروز کار بجایی رسیده که غنیم
همه معامله مفروغ کرد چنین بنده به بادشاه بگو که این مبلغ بمن بسد که مجرد رسید
بلغه باقصور دا خواهم نمود سید گفت بعد از چندین سال فرصت یافته ام این مقصود
ن داده ام باوجود بوالحکی بقدر مستدام که نقد را بستانید فروخت چنگیزخان تعجیل

سرانجام اسباب پادشاهی خود و دیگر ارکان دولت که قیمتی بود دید گرد آورده گفت این
تا در منزل زر داده خلاص کنم سید گفت اینهم نمیشود قیمت کرده متشخص ساخ
دیگر نه تو مرا ببینی و من ترا چنگیز خان چون چاره ندید لاجرم مردم صاحب وقوف را ج
نمود معامله را مفروغ ساخت اما تا آن زمان فرصت شده از آن چنگل
مقر و ملاذ دیگر نداشت بطرف آسیر و برهان پور گریخت شعر روزن
آفتاب که از روی خود چون برافکند نقاب سپهبد با پانصد جوان جنگی از
ظلمت نور منظر شاه در سرحد خاندیس مقام کرده به پیران محمد شاه و از
که تفالخان از پیش عساکر نصرت مآثر گریخته بانجانب آمده است اگر او را بنا
مملکت خود بدر کنند زهی دانائی و دوربینی آنجناب والا یقین دانند
از بقصد تعاقب خصم بان دیار در آید مضمون عالیها سافلها بظهور
محمد شاه آن نوشته را عین جنس نزد تفالیخان فرستاده و مقصود درفه
دیگر باز بولایت در آمد و جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی انار الله بر
نوشته من یکی از لشکریان آنحضرتم در ینولا حکام دکن بواسطه ناموافقت
کرده میخواهند که این مملکت را از تصرف بنده بر آورند بنده ولایت برای
درگاه نمودم امرای سرحد را مامور سازند که باینجد آمده قابض شوند با نجا
متوجه درگاه عرش اشتباه گردد و از شر اینجماعت مصئون و محفوظ شود جواب عرض

تفالخان

لحان و شمشیر الملک تنک آمده تحصن بخود قرار دادند تفالخان بقلعه برناله که بر فراز
نمو فیعت و شمشیر الملک در قلعه کاویل فرار کرفت و مرتضی نظامشاه بتسخیر مملکت برار از پیش
بند و آمد بی توقف ظاهر قلعه برناله را مخیم و سراپرده نمودار سپهر برین بنا ساخت و امرا و
کریان آنرا احاطه کرده والنک پیش برده نمودار سپهر قدم در دامن آن کوه فلک
بی آنکه بمدد تفالخان در کجرات بحضرت اکبر بادشاه غازی رسید یکی از مردم درکاه
ابیتر پیش تحریک تا نعیشو این پیغام کرد که تفالخان از بندکان درکاه است و ولایت برار تعلق بملازمان
سنید قبل بیاید که از تسخیر آن ولایت و محاصره قلعه برناله درکذرند و متعرض احوال تفالخان
مرتضی نظامشاه راهنمونی چنکیزخان با ایلچی خوب پیش آمده رخصت انصراف فرمود ایلچی
حکومت را پیش بادشاه رسید شمه از سرکشی نظامشاه معروض داشت چون معامله بنکاله
پیش نمود بادشاه دهلی با آن نپرداخت نظامشاه بخاطر جمع در کرفتن قلعه بتسخیر ساعی شد
تفالخان در مدافعه تقصیر منکرد و اسدخان که از غلامان چرکس بادشاهان کجرات بود
کمندر رومیخان بن چلبی رومیخان که نفر قدیم دولتخانه نظامشاه بود باتفاق و تقلید
هرچند سعی مینمودند که دیوار آنرا بضرب توپ بشکنند اثری از آن مترتب نمیشد در
از احمدنکر خبر تولد شاهزاده حسین از بطن بیبی سلطان ابراهیم عادلشاه رسید که چنکیزخان
کاله تاریخ آن یافت بموجب حکم بلوازم جشن و طوی پرداخت و اشتیاق دیدن فرزند
نظامشاه غالب آمده و از طول سفر نیز دلکیر کشته اراده مراجعت نمود نظامشاه را

بامردی بسری صباحجان نام فرنگی روی داده اتفاقا دران ایام اورا بسر خود آن غدو

دید و دربات ک محاصره و رفتن احمدنگر بجد شده وان بسیعاد جون هر

و هر جا بی عوض من کو طبیعتش شده بود میخواست که شراب خورده بجا نهایی لو

بمنازل یاران قدیم که با او طریقه الفت داشتند تردد نماید و مشاطره ج

مفارقت او بخود قرار نمیتوانست داد و با معنی اصلا راضی نمیشد و جنگیزخان ج

که چون صباحجان را هیچکس نمیترسید و منع دربانان ممنوع نشده میخواهد که د

بازار سواری میکرده باشد که تو واقف او بوده نگذاری که از سر برده بر

محافظت او بجنگیزخان رجوع کرد و جنگیزخان بموجب حکم عمل نموده در محافظت او

کم عداوت او در میان بسته همیشه نظامشاه خبرهای موحش گفته در باب احمدنگر

میگفت و نظامشاه جنگیزخان را تاکید میکرد که محاصره کرده با احمدنگر باید شتافت و

چون فتح قلعه میسر نمیشد نزدیک بود که سه ساله مشقت را ضایع ساخته بی نیل مقص

درین اثنا تاجری از طرف هندوستان آمده چند سر اسب و امتعه لاهور آورده بجنگیزخا

انمطاع و اسبان از لاهور بنام تعالخان آورده ام اگر رخصت فرمایند بدربار

بفروشم از مروت بعید نخواهد بود جنگیزخان گفت بیک شرط ابتکار میسر خواه

بعد از مراجعت از درون قلعه نوکری نظامشاه قبول کرده ترک تجارت نمایی که

و کیاست و شجاعت از چهره تو هویداست و چنین کس شایسته آنست که ملازم

ند تا جز بطمع خام افتاده گفت اگر باین معنی میسر شود زهی سعادت من چنگیزخان فرجه یافته گفت
رقم امارت بر ناصیه تو نوشته شده است باید که در دولتخواهی نظامشاه تقصیر نکنی
جز قبول کرد و در آن روز که باندرون رفت یکی از معتمدان خود را در لباس تجار با
مبلغی خطیر همراه وی نمود که در میان متاع خود نهاده باندرون رود و عمده محافظان
قلعه را از جانب نظامشاه ساخته آن مبلغ را بایشان رساند و بگوید که شما ترک حصار کرده نزد
نظامشاه آیید که شما را از مال دنیا مستغنی و بی نیاز خواهد کرد آن شخص بفرموده عمل نموده اکثر
مردم را بفریفت تا وقت شب بهر حیله که بود از قلعه خود را بیرون افکنده بچنگیزخان رسانند
جهت پاسبانی قلعه کسی در اندرون نماند اسد خان رومی خان بخاطر جمع توپهای کلان را برد
قلعه برده برج او را با برخی از دیوارش بشکستند چون در اندرون آنقدر مردم نمانده بودند
شدن آن رخنه نمایند جمعی از لشکریان خاصه چنگیزخان در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه بقلعه برآمده
رسیدند تفالخان با جمعی از مخصوصان بر دروازه قلعه کشته شد راه فرارش گرفت و چنگیزخان
سید اسد خان اسپرآبادی که از نوکران او بود با جمعی از غریبان بتعاقب او نامزد نموده خود در ملازمت
نظامشاه بدرون قلعه رفت نقود و جواهر و امتعه نفیسه رقم اختصاص کشید سید حسین فاتح ملک
را تاریخ فتح یافت و بعد از آنکه نظامشاه برهان عماد الملک را که در قلعه برناله
بالتهای تفالخان بود مع تفالخان و فرزندانش و جمیع ارکان مملکت برار مقید ساخته در یکی
قلاع محبوس گردانید و بعد از اندک زمانی همه باجل حاکم یا اجل طبیعی در محبس که بوده بودند

دفعه واحده درگذشته از ایشان نام و نشان نماند نظامشاه ملک برار بر سر دار ق
میخواست با احمدنگر رود جنگیزخان که میان حضرت و عادلشاه چنین مقرر شده که ممالک برار
هر دو تعلق بشما داشته باشد هنوز عادلشاه بمحاصره قلعه بنکاپور مشغولست فرصت غنیمت
شمرده احمدآباد بیدر را نیز مفتوح باید کرد نظامشاه قبول کرده بجانب بیدر ر
و ابراهیم قطب شاه چونکه لشکر بکومک تفالخان فرستاده بود از توجه نظامشاه
متوهم شده شاه میرزای اصفهانی تهنیت مبارکباد فتح برار استعجال تمام باردو
معه تحف و هدایا گذرانیده قضارا در همان دو سه روز خبر رسید که محمد شاه فاروقی
فرصت یافته دایه زاده برهان عماد الملک را بفرزندی عماد الملک منسوب
چتر و آلت سلطنت بوی داده با سه چهار هزار سوار همراه وی کرده روانه برار کرد
بحوالی سرحد برار رسید هفت هشت هزار کس که قدیمی او در گوشه و کنار مختفی بودند بسر
اگر تنها نظامشاه را خبر اینده خداوندخان و خورشید خان از علاج آن فساد عاجز آم
بیت در عرضه بیت نمودند **بیت** سر فتنه داد دگر روز زد همین کار است او را نشست و روز کار **نه** ور
باز عرضه داشت خداوندخان و خورشیدخان رسید که اگر حضرت بنفس نفیس بدین طرف تو
فرمایند و محمد شاه را گوشمال دهند اصلاح ملک برار خواهد بود و امرا این عریضه
این بیت درج کردند **بیت** بجز صرصر باد پایان شاه **نه** کس این غبار را گرد
ز راه نظامشاه مضمون این عریضه چون بخاطر اقدس ورود

ی از مقربان مخصوص روانه برار گشت سید بچنگیزخان حکم کرد که کوچ کرده از عقب بیاید
باتفاق جمیع امرا فوجها آراسته با آنکه بشتاب هرچه تمامتر طی مسافت نموده در
کروهی جو در ابجلا زبت بادشاه رسید نظامشاه هرچند سعی کرد که از زور نظامشاه در انجا
قیام نماید صورت نه بسته ده کروهی دیگر رفت و از انجا سید مرتضی سبزواری که
از درگاه موجب فرمان طلب از بیجاپور آمده بود سر لشکر ساخته با هشت هزار
سوار پیشتر از خود بجانب معسکر مخالفان روانه فرمود و از عقب خود نیز متوجه شده در طی
مسافت سرعت نمود سید مرتضی با جمعیت برهان عماد الملک جعلی را از هم پاشید از تقوم
ی که از نظامشاه از کاهی رهنگر بگذشت محمد شاه فاروقی که در سرحد خود نشسته بود
بجهت قلعه آسیر درآمد و نظامشاه تا برهانپور عنان سمند فلک تمثال نکشید در انحدود جرائی
بسیار بوقوع آورد چنگیزخان چون تعریف قلعه آسیر بسیار شنیده بود از نظامشاه
رخصت حاصل کرده جهت تفرج آن با دو سه هزار خاصه که اکثر غلامان بودند سوار شده
نظامشاه واقف شده امرای خود را که هفت هشت هزار سوار داشتند حکم کرد که بخبر چنگیزخان را در میان
گرفته هلاک سازند بنابرین چنگیزخان چون بیک کروهی آسیر رسید از میان شکسته‌ها لشکر
دکنیس مسلح و مکمل برآمده حمله نمودند چنگیزخان از کثرت خصم نیندیشیده اعلام مدافعه
برافراشت و بعد از جنگ مخالفان را شکست داده جمعی از اعیان الولایت را اسیر و دستگیر گردانید
نظامشاه بعد ازین از برهانپور بانجا رفته صحرا را از خیمه و خرگاه کشید و النگ و قومرجل

بر امرا قسمت کرده تاراجیان در مملکت خاندیس اثر معموری نگذاشتند محمد شاه بعد از د
بسیار شش لک مظفری بنظامشاه و چهار لک مظفری بچنگیز خان برسم
نوعی نمود که از آنجا متوجه برار گردیدند و شاه میرزای اصفهانی حاجب
که جهت مبارکباد فتح آمده بود چون دید آنست که رایات نظامشاهی باز به بیدر
چنگیز خان را بمبلغ گرانمند تطمیع نموده که قطبشاه از تو متوقعست که از تسخ
ببیدر بگذری و عجالة الوقت مبلغ دو لک هون تسلیم مینمایم که صرف
خود نمایی چنگیز خان گفت خزانه نظامشاهی بمن تعلق دارد دولت
کمی ندارم مقصود من آنست که آن خار سر راه بر طرف شده میان ممالک نظا
و عادلشاه فاصله اجنبی نباشد و هر سه پادشاه محب اهل البیت در ممالک دکن
سلوک نموده از دغدغه آسیب لشکر بیگانه مصئون و محفوظ باشند چنگیز خان
کرده او نصایح چنگیز خان معقول نظامشاه بوسیله نقود و جواهر وافر مخصوص گر
شراکت چنگیز خان میخواهد که زمام حکومت را بدست آورده خطبه بنام خود
در موقوف که بنیه لشکر نظامشاه ترتیب یافته او بند با حسن وجهی از او خود ده بطمع
و برای همین بها را چنگل بچنگل میگیرد اگر فرجه یافته مقصود خویش حاصل کند
کلام نظامشاه میرزا در صدق پیوسته در صدد تضییع چنگیز خان شدند قضارا
چون صباحان شراب خورده نسبت بعضی بیان بی ادبی کرده بود چنگیز خان

ی نظام شاه او را تنبیه و تادیب نموده نهایت عزتی بر ترش آوردن مستعد در عداوت او سعی
سنه برکاه فرصت بلیاقت سخنان حشت آمیز نسبت باو در مجلس پادشاه مذکور میساخت
رض نظامشاه رسانید و آوان را معلل بعرض داشته گفته جون ضبط و تادیب او نوبا و
ع کرده ام از روی عداوت چنین حرفها میگوی صاحبخان روزی که پادشاه شراب میخورد و
رناز و نیاز گرم بود بار سخنان جنگیزخان در میان آورده همان جواب شنید صاحبخان در گره
ها گفت اگر من عداوت میورزم از شاه میرزا که همشهری او ست حقیقت بخاطر آورند
مناه چنانکه وقت شب هیچکس واقف نشود شاه میرزا از مجلس خود طلبید تفتیش او نمود و
ق آنچه صاحبخان گفته بود بصدق آن و تا سخنان مذکور شاه میرزا جواب صاحب تخت و تاج را از جنگیزخان
ف ساخت اما با وجود آن حسن فهمانی او را بر تعرض تصور کرده چند روز بتامل
ارمی گذرانید تا آنکه بطریق امتحان روزی بجنگیزخان گفت از سفر بغاوت دیگر گشته ام
سم با احمدنگر روم جنگیزخان از مفسدان اعدا خبر نداشت گفت اینمملکت را تا کرفته اند
وار انست که پنج شش ماه در بیدر توقف فرمایند تا رعب دل بر سلطنت این دومان
امرا که بنده دولتخواه هستیم مامور سازند که درین ملک چندگاه بوده ضبط نموده از عقب
ست تا بیم نظامشاه از شنودن اینجواب الخبر حریفان که گفته بودند یقین کرده نسبت
ن متعاینت شد جنگیزخان آنرا فهمیده چند روز بهانه بیماری بدیوانخانه نرفت و نظامشاه
هم شده حکیم محمد مصری را مع شربت مسموم بهانه معالجه نزد وی فرستاد جنگیزخان

نخست از خوردن ابا نموده و آخر وفاداری و حلال نمکی منظور داشته بپاس شاه و در حالت نز

نوشت مخلص دولتخواه میرک دبیر که آفتاب عمرش تصبح طی کرده در بروج سعید بو

آستان گذاشته معروض میدارد که شربتی که بالحاب سرشته بوده دید و دان

شوق تمام لاجرعه در کشیدم و نقد وفا و اخلاص پادشاه که پرورده نعمت او

سینه گذاشته چشم از مشاهده غیر پوشیدم چندانکه مرا خاکپای پادشاه

التماس از بندگان درگاه مینمایم که بنده را حیا و میتا از دولتخواهان شمرده

که بخط خود نوشته فرستاده ام عمل فرمایند و کالبدین خود را بکربلای معلی

و سید مرتضی سبزواری و شاه قلی صلابتخان ترک و میرزا محمد تقی نطنزی و

نیشابوری و قاضی بیک طهرانی را از جمله نفران کارآمدنی شمرده از احوال ا

غافل نشوند و آنقدر غریب که در سرکار من اند در میان سلحداران جمع فرما

و دستور العمل را مصحوب سید حسین تفالخان نزد مرتضی نظامشاه فرستا

بلنک بلبه کرد و حالش دگرگون شد در روز دیگر وقت دمیدن صبح صادق در سن

اثنی و ثمانین و تسعمائه از این سرای عاریتی درگذشت و از انجا که زمین فتنه خیز دکن با نفراد

کارآمدنی سازگار نیامد مثل عماد الدین محمود خواجه جهان گاوان و خواجه میرک جنگ

و مصطفی خان اردستانی که در اکثر امور قرین یکدیگر بودند از معاونت میرزا نگهدا

مملکت خراب و ضایع گشته اند القصه چون چنگیز خان از سرای عاریتی درگذ

له او سه چهار مکتوب بخط شاه بیرون آمد که از انجا پاکی چنگیزخان ظاهر شد چون نظام شاه
نهار ابخاطر آورده از اتلاف چنگیزخان زیاده از انکه تصور توان کرد آزرده
شته قرین حزن و ندامت گردید اما چون بداندیشان سودی از روی خشم شاه میرزا بی آنکه
تصور خویش طلبید حکم فرمود از اردو بیرون کنند و خود نیز در همان روز متوجه
احمدنگر شد و چون بمقصد رسید حکیم محمد مصری را پیشوا کردانید و بعد از شش ماه معزول
ساخته قاضی بیک یزدی را در اوایل سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه پیشوا و وکیل السلطنه
ساخته میرزا محمد نطری و عین الملک نیشاپوری را وزیر گردانید و سید مرتضی سبزواری
سرلشکر برار کرده خداوندخان مولد و جمشیدخان و بحری خان قزلباش و رستم خان دکنی
بغانجان ترکمانی و تیرانداز خان استرآبادی و شیرخان ترشیزی و حسین اطولی
بت کمان و جندماخان دکنی و دستورخان خواجه سرا و غیره را که از سرداران معتمد بودند
ه او روانه برار فرمود و قاضی بیک و میرزا محمد تقی و شاه احمد مرتضی خان و سیدن آقا امین الملک
ابوری و قاسم بیک حکیم مصری و جمیع اشراف و اعیان احمدنگر را گفت بدانید و آگاه
شید که مرا قابلیت پادشاهی نیست و در خود آن قدر حالت نمی بینم که عدل را از ظلم و
ز عدل تمیز کنم اکثر اوقات ظلم را در صورت عدل بوقوع میرسانم و در آخر
ت حال بر من معلوم شد از پادشاهی و حکومت خویش بیزار اکنون شما را گواه
له فردای قیامت که روز مکافاتست از شما طلب شهادت خواهم نمود که قاضی

که قاضی بیک را که فرزند رسول آخر زمان است وکیل مطلق خود ساختم که بمقتضای شریعت و
با خلایق سلوک نماید و اصلا در معاملات و محاکمات جانب قوی را بر ضعیف ترجیح ن
را منظور دارد اگر سوزنی بزر الی کسی بتعدی بستاند و فردای قیامت از من پر
عهد تو چنین ستمی واقع شد و تو غافل و بیخبر بودی من جواب خواهم داد که م
این امور دخلی نبود از وکیل مطلق من قاضی بیک بپرسید که فرزند محمد رسو
صلی الله علیه و سلم اکنون او داند و جواب سوال روز جزا اکنون مهما بتو رجوع
در معاملات و محاکمات جانب قوی را بر ضعیف ترجیح نداده حق منظور داری و اگر
از عهده این کار مشکل برون نیایی امین الملک و میرزا محمد تقی و قاسم بیک را نیز با
امر شریک ساخته مهمات مشتبه میساخته باشد و من که از قهر و عدالت الهی خائف
و ازین امر که نسبت بچنگیز خان وقوع یافته پشیمانم میخواهم که مدت العمر گوشه عزلت گزیده
و انابت و عبادت حق پردازم این بگفت و مایل عزلت گشته و در قلعه احمدنگر عما
موسوم است بعد از منزوی گشت و غیر از صاحبجان از ذکور و اناث احدی نزد او تردد
اختیار و بعد از دو سه ماه انجنان بحد خوی گرفت که بهیه سلطان والده میران ح
جمیع زنان را از قلعه برآورده در منازل شهر جا داده و دروازه قلعه را بشاهقبا
ترک که شاه طهماسب جهت برهان نظامشاه فرستاده بود و در آن توپخانه بخطاب صلا
اختصاص داشت رجوع فرموده از امرای کبار گردانید و حکم کرد که غیر از صاحبجان ا

نشا

256

دکه درون قلعه تردد نماید و در عهد وکالت قاضی بیگ حضرت اکبر بادشاه غازی در سنه
و ثمانین و تسعمایه شکارکنان به بانسواله که سرحد دکنست رسید و چون منهیان این خبر با
انیدند قاضی بیگ عریضه مشتملبرین که خبر توجه بادشاه دهلی بجانب دکن مسموع شد مصحوب
حان ز نظامشاه در درون قلعه و چون وقت شب بود در گشته منزل حرم در رفت صاحبجان
همرا در خواب دیده چنان صبر کرد که بیدار شد انگاه عرضه داشت گذرانید چو مضمون
نیوشید نظامشاهی توقف در پالکی مرقع سوار گشته باند که جماعتی از مردم بهره
زیاده از صد کس نمیشد نصلان بنجاره و صاحبجان از انجمله بودند بجانب دولت آباد در روانه شدند
قلیل از مردم اعیان بایلغار نزدیک نهر گنگ با ورسیدند معروض داشت که
تمیز از دشمن بسیار مبالغه تنها سوار شدن و باین نوع بجانب خصم قوی متوجه گردیدن بد
دور است التماس مینمایم که درینجا چندان توقف فرمایند که لشکر احمدنگر و برار برسد
ماه چند روز مقام کرده چون پنج شش هزار سوار صاحب جیل بملازمتش رسیدند فرمان
ره برار فرستاده خود مقابله حضرت اکبر بادشاه غازی ازانجا براراده
د قاضی بیگ و میرزا محمد تقی نظیری و دیگر مردم معتبر چادرها درگردن انداخته بسر بر
ه بتضرع و زاری نمودند و گفتند مواجهه بادشاهان عظیم الشان دهلی بدین قدر سپاه
بیر آنست که دست در دامن صبر زنند و چندان توقف کنند که توپخانه و لشکر نیز
ظامشاه گفت در چنین امور صبر و تحمل ناخوش است با بهادران خاصه خیل رفع

خاصه حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی انار الله برهانه حمله مینمایم فتح وظفر انتس
کثرت منظور نباید داشت واین بیت خواند **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد ز جای **:** نبرّد رگ
خدای **:** مقربان در بحر حیرت مستغرق گشته بهیئت مجموعی نزد ملک برار رفته ا
گفتند که برهان نظامشاه و حسین نظامشاه کارخانهای نو وضع بزر خود در
هزار سوار مردانه می سنجیده اند و برای چنین روزها بهم رسانیده اند اگر چه
وصول لشکر نمی برند برای خاطر اجتماع دولتخواه چهار روز کوچ موقو
ارابهای آتشبازی از احمدنگر برسد نظامشاه مشتاق گفت خدا میداند که من باین امر راضی
چون نسبتها مبالغه والحاح از حد میبرد چهار روز صبر میکنیم متفکر گشتند
حال منهیان خبر رسانیدند که حضرت اکبر بادشاه غازی بحسب اتفاق و
اقتضای وقت در سرحدهای دکن شکار کرده بدار الملک خود بدولت وسعا
فرمود نظامشاه از شنیدن این خبر مبتهج و مسرور گشته بدولت آباد مراجعه کر
کنار حوض قتلو مقام کرده سید مرتضی وامرای برار که آمده بودند
مخلع ساخته رخصت معاودت فرموده باحمدنگر رفته بر نسبت نسق مهمات
حواله کرده باز بسروی گرید و در بنوقت جمیع برادران وقرابتان صاحبخان بمنصب
رسیده اقطاع خوب یافتند واستقلال آن بی سعادت از اندازه
چون تصرف تمام در مزاج بادشاه کرده بود در عین موسم برسات جهة

دولتها

...ابا د که مصدوقه لم یخلق مثلها فی البلاد رفت و قریب چهار ماه در بالا کات
...م فرموده و بعد انصرام موسم برسات زیارت قبور ان مشایخ آن سرزمین کرده
...ح روح نمود و بسیار بفقرا و مساکین داد آنگاه چنانکه صاحبجهان زیب و فقر وا
...د جامه درویشانه پوشید و وقت سحر بقصد زیارت امام رضا علیه السلام
...از عقب سراپرده بیرون رفت و در سه کروهی معسکر یکی از پیادها او را دیده و شناخته
...کان دولت رسانید آنها نخست بجانب سراپرده های پادشاهی شتافتند و چون اثری
...نیافتند از پی او شتافته تا بلار مت رسیدند و بمبالغه و الحاح تمام برگردانیدند
...سعی نمودند تا یکماه جامه فقرا برکنده در تخت ترک و تاج بجد شده قاضی بیگ و
...امحمد تقی چادرها در گردن انداخته از عقب سراپرده سر بر زمین نهادند و سبب تنفر
...شاهی استفسار نمودند گفت موجب نفرت از دنیای فانی ظاهر است و الفت و محبت
...سبب بابد رسید و بیش از سخن نگفته سکوت اختیار فرمود و چون دانست که ارکان
...ب مانع اراده او اینند بعلاج شده پس در همان روز دی باجمند نگر تشریف آورده در
...بهشت که در شمال آن بلده واقعست منزوی گشت و خیل لشکر کار
...هیبت و صلابتخان و ...وران باغ خیمه و خرگاه استاده کرده بمحافظتش مشغول
...ند و درینوقت صاحبجهان شروع در بی اعتدالی کرده اکثر اوقات مستی
...وشن باده و سه هزار اجلاف و اوباش دکن و فیلان بسیار در کوچه و بازار

احمدنگر میگشت و پسران و دختران آدمی را بزور از خانها بیرون کشیده بافع
قیام مینمود و هرچند برادران او و جلال‌خان و چینه‌خان سرزنش نمود
اعمال منع می‌کردند اثری بران مترتب نمیگشت تا آنکه روزی جب
اراده نمود که دختر میر محمد مهدی خویشاوند را که از سادات صحیح النسب
و در سلک سلاحداران انتظام داشت بزور بکشد میر محمد دروازه خانه
بام برآمده به تیر و تفنگ مردم صاحبجان را پریشان و متفرق ساخت خنج
بیک و دیگر بزرگان صاحب دخل کس فرستاده استعانت نمود چون غیر از
هیچکس پادشاه را نمیدید اقتدار و استقلال او از اندازه بیرون بود همه
بیک و غیره علت مطبعیت گذاشته در علاج آن نمیکوشیدند و صاحبج
زودی برادر کوچک خود همیشه خانرا با دو سه هزار کس از سوار و پیاد
چهل فیلخانه بر انداز بر سر میر مهدی نامزد کرده آن بیکس چون از هیچ
و مدد ندید بازتنها بقتال پرداخته قریب سه دکنی را بضرب تیر و
کشت بالآخر چون ازدحام و هجوم از حد گذشت و پسر آن ناخلف که نو
بودند راهنمونی کرده فیلان از عقب خانه درآوردند و دیوار با
آن سید مظلوم بدرجه شهادت رسید دختر را جهت صاحبجان برد
اواخر خمسه و ثمانین و تسعمایه سید مرتضی سبزواری با امرای

شاهی جهة عرض لشکر متوجه درگاه شدند نزدیک باغ هشت بهشت فرود آمد
نام اصلی حسینی بود و گاه و نظامشاه و دیگر مردم او را حسین خان
یکردند بنابرین صاحبجان بحسین خان سخت بدگمان ترشیزی که از امرای کبار بود
داد که نام خود را تغییر کن و الا منتظر گوشمال باش حسین خان قبول این معنی نکرد
نوبت و نزاع شد و صاحبجان بر فیل مست سوار شده با پنج شش هزار سوار و
بسیار بر سر دایره حسین خان رفت حسین خان با معدودی چند از سواران بمقابله
شتافته در دهله اول همگی جمعیت از هم پاشید حسین خان از شجاعت از گریز مانع
تنها بر فوج صاحبجان زد که تا سوفار فرو رفت فیل نعره کشید روی
نهاده بمیان درختان بهر سو میدوید تا آنکه صاحبجان بیرون باغ رفته
آمد و گفت حکم پادشاه شده که همه غریبان را بقتل رسانید مال و اسباب
و فرزند ایشان متصرف شوید دکنیان و حبشیان واقع طلب چنین معامله را از
ستهٔ کوچک و بزرگ کمر بر قتل غریبان بستند از احمدنگر فوج فوج بجانب باغ
بهشت روانه شدند و امرا و سلاحداران غریب از قاضی بیگ و سید مرتضی و
مد تقی نظیری و امین الملک نیشابوری که رضا بقضا داده در دیوانخانه آ
ند جمیع قریب دو هزار و پانصد کس مسلح شده برای دفع مضرت صف
ند صاحبجان جنگ کرده او را منهزم گردانیدند در آن وقت مرتضی

[illegible]

نظام شاه درون خیام که کنار حوض هشت بهشت واقع شد
بعبادت مشغول بود غوغا و فریاد شنیده از دروازه باغ بر
قضارا همانوقت صاحبجان آشفته بهر حال پیش پادشاه ر
آلوده بملازمتش رسید و معروض داشت که غریبان هجوم کرد
قصد پادشاه کنند و شهزاده میران حسین را بر تخت نشانند نظام شاه
و کذب کلام پیاده از باغ برآمده چون افواج غریب را مسلح و مکمل د
روز سابق خبر نداشت تصدیق سخن صاحبجان نموده بی تامل بر فیل سوا
بر سر گرفته و امر الخاصه خیل دکنی و حبشی را که بگفته صاحبجان حاضر بودند
امر فرموده سید قاسم مرتضی و قاضی کس نزد غریبان فرستاده پیغام
صحبت رنگ دیگر پیدا کرده و پادشاه خود سوار شد زنهار تیغ بر روی لشکر دکن بکر
حرامخور بیست امرای غریب مثل جغتاخان و بالی خان ازبک و حسین خان تر
تیرانداز خان استرابادی از اسپها فرود آمدند و از دور سلام نظا
کرده باتفاق متوجه ولایت عادلشاه و قطبشاه شدند و صاحبجان با راد
و انصار بشهر شتافته بعضی از غریبان را که در گوشه و کنار پنهان شده بو
باخذ اموال و اسباب و زن و فرزند ایشان پرداخته مضمون یوم یفر الم
رسیده **نظم** سر فتنه از خواب بیدار شد بساط فراغ قضا در نوشت

غلمان

ن رستخیز ٭ نه روئی اقامت بر راه گریز ٭ نه در خانه بودی کسی را قرار ٭ نه در کوچه دیدی
ن فرار ٭ کس از خانه گر پای ماندی برون ٭ نه دستار بر جای ماندی نه سر ٭ قاضی بیگ و
سید مرتضی بصلابتخان که محافظت دربار پادشاهی مینمود گفتند که کار از دست رفته
دیگست که عرض و ناموس غریبان بباد فنا رود باید که عرضه داشت ما را بهر تدبیر که مقدور
بمیباد شاه رسانی عجب معاونتی خواهد بود صلابتخان چون وقت را تنگ دید
ه داشت ایشان را در بغل گذاشته متوجه دربار شد و بنابر آنکه صاحبجان حاضر
بهانه طعام رسانیدن بیرون باغ رفت و خود را نزدیک محجر نظام رسانیده
به بلند دعا و ثنا بجای آورد نظامشاه آواز صلابتخان شناخته چون خلاف دید
ست که حادثه پیش آمده لاجرم عقب دروازه حمام ایستاده پرسید که سبب آمدن
صلابتخان عرضه داشت ارکان دولت گذرانیده زبانی بر حقیقت حال مستحضر و
حضرت نظامشاه متحیر گشته صلابتخان را حکم فرمود که صاحبجان را خواهی نخواهی از
بر گردانیده مانع آزار غریبان گردد صلابتخان بشهر رفته صاحبجان را زجر و اهانت
برگردانیده و بعد ازین موجب عداوت شده صاحبجان در قتل صلابتخان ساعی گشته
ن قوت او بیشتر بود صلابتخان بحکم پادشاه در کمین بخت نظامشاه را مطلع شده
ن را از طلب نمود و بامارت کلان و منصب سر نوبتی قوی ساخته خاصه خیل را
ملوم او گردانید و دران ایام جمعی از اعیان مدعی خطاب قاضی بیگ گشتند

نظامشاه او را معزول ساخت و در یکی از قلاع حبس فرمود و بعد از دو سه
عرض کردند که قاضی بیک دو لک هون نقد و یک لک جواهر از خزانه
و آنچه از ممالک رفته خارج اینست اگر حکم شود اینمبلغ را بازیافت نمایم
خود نوشت هرگاه سید و عزیزی ندلب خیانت بخود قرار داده این مخ
دینار را از گرفتن خزانه ما طمع کرده باشد از و گرفتن نهایت بیمروتیست این
را باو بخشیدیم باید که از حبس بر آورده با جمیع جهات و عیال و اطفال
نشانند و روانه وطن مالوف سازند عهده داران بفرموده عمل نمودند
منصب پیشوائی اگرچه باسد خان ترک رجوع شد اما صلابتخان از ان منصب
بوی نگذاشته در امور و کالت نیز دخل کرده استقلالش از اندازه گذشت
زبون مطلق گردید با وجود اختلال حزن تعلق خاطر بادشاه نسبت بخویشتن
که تا چه غایتست هر آینه در صدد دفع او گشته از سخت گیری صلابتخان تنگ
روی بار نجیر باتفاق اعوان و انصار با دو سه هزار سوار و پیاده از قلا
از احمدنگر بیرون رفت نظامشاه از بیم آنچه اگر لشکر بگرفتن و بازگرد
نامزد نماید مبادا که صاحبجان اعتدالی نموده جنگ کنند و در میانه کشته شو
خود در پالکی مرقع نشسته از دنبال او روان شد قضا را صاحبان چون بجوا
بندر رسید بملاحظه نا بالی حصار رفته مردم درونی از وصول لشکر بیگانه واقف گشته در

سید و ساختند و دست بآلات حرب باز دیده چند نوبت کلاوصی بزن بر فوج اشرار داده
تی از مردم را ضایع کرده آند در این اثنا نظامشاه از عقب او رسیده صاحبجان چون
هند اشت کس نزد او فرستاده پیغام داد که بدو شرط وصال من میسر گردد یکی آنکه
اتیخانه را از درگاه خود دور نمایی دوم آنکه شهر بیدر را از علی برید گرفته باقطاع من
خی واری نظامشاه که والای او شیدائی او بود هر دو را متعهد شده بنجا از القصه برکه
اعشق بود رخصت فرموده شهر بیدر را محاصره کرده بتسخیر آن مشغول گشت علی برید از عادلشاه
طلب مدد داد چنانکه در محل خود تحریر یافت دو هزار سوار بمدد او مقرر ساخت در آن حال
سید که برادرش شهزاده برهان که در قلعه محبوس بود خروج نموده متوجه احمدنگر است
طه تفرقه لشکر و صرا اجیف در خروج برادر توقف خویش ندیده میرزا یادگار کندی
شش هزار سوار خود و دو سه هزار سوار و پیاده و سر لشکر ابراهیم قطبشاه را با هفت هشت
سوار که بمحاصره بیدر نگاهداشته بهمراهی صاحبجان را تسلی نموده او را همراه گرفته دست در
باج نمود انداخته روانه احمدنگر گردید و در همان چند روز چون لشکر عادلشاهی
بیدر آمد مردم قطبشاهی که بهانه طلب بودند بجانب گلکنده رفته میرزا یادگار ترک
ره نموده چون نظامشاه بحوالی احمدنگر دوازده هزار کس که از اوضاع صاحبجان دلگیر بودند
بودند بنابر آن نظامشاه مضطر گردیده صلابت خان را و خاصه خیل و دیگر امرا
اعتدالی صاحبجان در آن یورش شده بودند فرامین استمالت فرستاده از

طلب نمود چون انها بملازمت نظامشاه رسیدند صاحب خان از آمدن صلابت
رنجش بهم رسانیده هنوز که احمدنگر نرسیده بود با برادران و اعوا
من رفته نظامشاه متوجه او نشده باحمدنگر آمد و بر فیل سوار گشته از
نزدیک کالا چبوتره ایستاده اسدخان و دیگر سرداران را با تو
فرمود تا جنگ کرده برهانشاه را بطرف بیجاپور گریزانیدند و نظامشاه
بقلعه در آمده باز منزوی گردید و به سید مرتضی سرلشکر برار فرمان ف
صاحبخان چون بحوالی قصبه عنبر رسید از آنجا که خلاف مرکوز طبیعه بود
برج خان فرنگلباش که از امرای برار بود در قصبه تجی می بود پیغام کرد
خود در حباله نکاح من در آورده منتظر خوبی باش برج خان جواب داد که
بسری راجه مناسب که خواهد با امرا وصلت و پیوند نماید صاحبخان از شن
این جواب برآشفته بر قصبه تجی ایلغار برد و برج خان که اندک جمعیتی دا
مقاومت او نیاورده با اهل و عیال الجانب جابه گریخت و باتفاق جمعیت
شیرازی بسید مرتضی حقیقت حالت نوشته طریق اخلاص و یکجا
نمود چون بسید مرتضی فرمان در باب فرستادن صاحبخان رسیده بود
خداوندخان سوار و دیگر امرا نامزد کرد که نزد صاحب خان رفته او را
احمدنگر سازند و مخفی بخداوندخان گفت که از شر آن سقاوت عالمی در آزار

راکشتگی کرده بجای خود طلب نمود نظامشاه را محصور کرده اتفاق صاحبان

از

261

یب ساخته او را بقتل رسانی خداوندخان و امرای دیگر چون بطریق استعجال آنجا رسیدند
سیدند جمشیدخان و بحرخان نیز با ایشان رفیق گشته متوجه اردوی صاحبخان
رندوآن جوان گرفته از جای خود بجنبید تا ایشان بدانجا رسیدند و بیرون
برده ایستاده از روی تمسخر و استهزا ابتهام نمودند که بموجب حکم بادشاه
اییم اگر بار دهند که بسلام مشرف گردیم باعث سرفرازی خواهد بود صاحبخان
با زان نشسته شراب میخورد ایشانرا اندرون طلبیده چون چشم او بر آنها افتاده
بلخ و مکمل دیده متفطن گشته بقصد تواضع قیام نمود و یکیک امرا را در یافته چون
خداوندخان رسید ورا در آغوش کشید خداوندخان فریاد بر آورد که صاحبخان
نک در آغوش گرفته میخواهد که خفه کرده بکشد و حال آنکه خداوندخان او را تنگ در بر
به چنان افشرده بود که استخوانهای پهلوی او بشکست و بیهوش شده بود و بهمان
نا کرده بر زمین انداخت و بضرب خنجر کار او تمام ساخته و برادران و اعوان
جا چنین مشاهده کرده هر یک بطرفی گریختند و چون خداوندخان و سایر امرا
ن آن جنبیت نموده نزد سید مرتضی رفتند و عریضه بنظام شاه نوشتند که بموجب
ن واجب الاذعان جمعی را فرستادم که صاحبخان را دلاسا کرده روانه درگاه
رند او عنان عقل از دست داده بجنگ قیام نمود و کشته شد و از آنکه مردم
نمور بامعنی راضی بودند مضمون عریضه را بنوعی خاطرنشان بادشاه کردند که در مقام

پرخاش نا شنده دیگر از انمقوله حرفی بر زبان جاری نساخت و بعد از ان صلابتخا
معارضی و معاندی متکفل مهمات سلطنت شده چند سال باستقلال گذرا
دو سه کرت ایلچی اکبر بادشاه غازی باحمدنگر آمده بهر دفع خشنود و مقضی الم
نمود و در عهد صلابتخان امنیت و ضبط بمرتبه کمال رسید تجار و غیره بفراغ
میکردند و بعد از سلطان محمد بن علاء الدین حسن بهمنی و لامحمد بن احکیس
صلابتخان امنیت و ضبط نموده و خواجه نعمت الله طهرانی المشهور بشیر و خو
الماس کاشی و امثال ذلک را الشکر و حشم داده حکم کرد که جمیع ممالک محروسه
میگشته باشند و بر هر که اسم دزدی اطلاق شود اگرچه یک حبه باشد بی
بقتل میرسانیده باشند و همچنین صلابتخان در آبادانی ملک و احداث باغ و
و قصبات کوشیده عمارات عالیه ساخت از انجمله از آثار او سبب که از
و عمارت باغ فرح بخش را که در اصل چنگیزخان طرح انداخته بود نعمتخا
سرکاری نموده در سنه اثنی و تسعمائه باتمام رسانید چون سلطان مشار الیه
حکیم بسیر آن باغ تشریف فرمود عمارات او را پسند طبع مشکل پسند نیفتاد
از سرکاری باغ معزول ساخت و صلابتخان را مامور کرد که آن عمارات که مبا
خرج آن شده بود شکسته عمارات عالی بجای او بسازد و شاه احمد
این تاریخ در آن باب گفته   ارباب خرد را تو خبر کن شاها   بر باغ فرح بخش

اها نعمتخان را از بهر تاریخ بنا از باغ فرح بخش بدر کن شاها هر گاه خود لفظ
خان را که یکهزار و دویست و یازده است از عبارت باغ فرح بخش که دو هزار
هند و نود و سه است از میان مردم چنان شهرت دارد که در عهد وکالت صلابتخان ایشان
ان درخت انبه و انبلی که مدتها میماند و باعث ذکر خیر میشود در مملکت سلطانپناه
ذکر دید و درختهای دیگر را ازین قیاس میتوان کرد و از جمله توفیقات صلابتخان
ملا ملک قمی و ملا ظهوری است قدوم ایشان گرامی داشته بوظایف و انعامات
مخصوص گردانید و چون عمارت فرح بخش دوم بار در سنه احدی و تسعین و
ساخته و پرداخته گردید صلابتخان طوی بزرگ در آن باغ کرده اعیان و
اهل طبع را حاضر ساخته و هر یک را بلطف و عنایت نواخته خوشنود
گردانید و ملا ملک قصیده غرا در وصف آن گفته مطلع قصیده ای نو بهشت زمین
به شکوه هشت و نه آسمان ❀ بشکسته نشین بارگه هشت نشان ❀ بزم ترا بهشت خلد
پیشگاه ❀ بام ترانه فلک پایه از نردبان ❀ کوس تحکم بزن بهر که در جهان
صف زده از چار سوی بر صفت چاکران ❀ همدم فیض ازل با گهر همنشین
روی صفا با اثر تو امان ❀ تا بسر راه تو کعبه بعاطفه بسر ❀ تا نگرد
تو حرج بفیض سنان ❀ سقف تو بر باد داد رفعت خرگاه چرخ ❀ طاق تو
زر بخت آب رخ کهکشان ❀ سنبل بستان تو صید طرب را کمند خا

گلستان تو چشم حیدرآبادیان ؛ چرخ زرگر در هشت برین دوخته تحریر ؛ مشتری از نه
بستر طیلسان ؛ یافته دست قضا از گل شفقت سپر ؛ ساخته ترک قدر زا
کمان ؛ از گهر فیض تو ابر بدست حباب ؛ تحفه فرستد به بحر هدیه فرستد بکان ؛
خیال بگذرد اندیشه را ؛ چهره مافی الضمیر دیده به بند عتاب ؛ گر کند از
تصور تو ؛ خامه بهزاد را تاب دهد در بنان ؛ غنچه تصویر ارتنگ شکفد از
عقد کند خنده ات در گلوی زعفران ؛ بسکه زمین نفس بست وصف ترا ضمیر د
از جرم خام سبزه بشکل زبان ؛ گر بعناصر دهد لطف تو سرمایه ؛ خاک دهد م
جاودان ؛ فیض هوای گر مایه دهد باد را ؛ ثقل جبلی بردارد از تن کوه گران
دارد ایمن فتح و ظفر ؛ طاق تو محراب وار قبله سروجوان ؛ خاک سبک روح تر
بر نظر خاکیان آتش و دود استخوان ؛ و در سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه علی عادلشاه شهید
شد ابراهیم عادلشاه در نه سالگی نایب مناب گردید صلابتخان اینمعنی بسمع سلطان مشار الیه رسانیده
سهل و آسان سلطان مشار الیه نمود بنابر آن سلطان مشار الیه صلابتخان را با سالار لشکر ما
و بهزاد الملک را که از غلامان خاص سلطان مشار الیه بود سپهسالار ساخته و امرا
را با لشکر بر او همراه کرده با عظمت و شوکت تمام روانه سرحد علی عادلشاه گردانید
چون بحوالی قلعه شاه درک رسیدند امرای علی عادلشاه بمواجهه آنجماعت شتافته نف
شش گروه قریب بیکماه در مقابل یکدیگر خیمه و خوابگاه ایستاده کرده نشستند و در آخر

وقت

نستند که سید مرتضی از سپهسالاری بهزاد الملک آزرده است و کومک او نخواهد کرد و جها
ستند و هنوز که برخی از شب مانده بود روانه گشته و صبح که ترشح باران بود
دم در کمال غفلت درون دایرها خود بودند بمقصد رسیده دمامه و نفیر جنگ نواختند
الملک که هوا اقتضای بزم دیده مجلس شراب آراسته بود سراسیمه برخاسته از اردو بیرون
الو سپاه بر وجمع نیامده بود که لشکر خصم رو تاخته جنگ کردند و قریب یکصد
ه فیل نامی گرفته بهزاد الملک را بحال ابتر منهزم گردانیدند سید مرتضی که دورتر
دا آمده بود بعدم علم و اطلاع را بهانه جنگ ساخته بمدد نرسیده بود و صلابتخان نوبت
د چون بتعجیل در جنگ کرده انتظار وصول رفقا نکشیدند بزخم زخمی شد و انسار
تعالی با حسن وجه تدارک خواهد شد صلابتخان فرمان لشکری بنام او فرستاده شد
ی ازین امر مبتهج و مسرور گردیده در فراهم آوردن خیل و حشم کوشیدند در ان اثنا
هیم قطبشاه بجوار رحمت ایزدی واصل شده ولد اکبرش محمد قلی قطبشاه جانشین شد
ی از لشکر قطبشاه که بمدد لشکر نظامشاه در آن سفر همراه بودند بدل گشته
ن گشتند و سید مرتضی باشتباه میرزای اصفهانی که وکیل السلطنه قطبشاه شده
ینه نوعی نمود که محمد قلی قطبشاه را بمدد طلبیده باتفاق قلعه درک را محاصره کرده و
بجماه از چهار جهت طرح جنگ انداخته و خداوندخان مع لودی خان و بحری خان قزلباش دران
رد داد مردانه کرده اعلام شجاعت بفلک الافلاک رسانیدند و بهانا ندار قلعه محمد آقا

ترک یاران اعلام مدافعه فرا داشتند در محافظت قلعه تقصیر نکرده هرچند نظامشاه و ق
او را بوعده منصب امارت بزرگ و غیره میخواستند فریب دهند موثر نیفتاد
و محاربه و حفظ حصار خود را معاف نمیداشت بنا بر آن روز چون جمعی کثیر از نظ
و قطبشاه کشته شدند فتح میسر نگشت و سید مرتضی و قطبشاه از امتداد محاصره
سپاهیان دلگیر گشته گفتند که ما محنتی که در تسخیر این قلعه میکشیم مناسب از
فتح قلعه بیجاپور بخود قرار دهیم هرگاه دار الملک مفتوح گردد تسخیر دیگر بلاد
وجهی میسر خواهد شد پس باتفاق از آنجا کوچ کرده متوجه بیجاپور شدند و بنا
میان لشکر ایران که بر سر مناصب غوغا و نزاع بود مجلس متوجه دفع شر لشکر بیگا
سید مرتضی و قطبشاه بفراغبال به بیجاپور رفته محاصره نمودند و چنانکه
بعد از مدتی از فتح قلعه بیجاپور نیز مایوس گشته قطبشاه بولایت خود و
و برار دار الملک مملکت نظامشاه مراجعت نمودند و در سنه ثنتی و تسعین و تسـ
بموجب فرمان نظامشاه قاسم بیگ حکیم و میرزا محمد تقی نظیری را با ج
معتبر به بیجاپور روانه ساختند تا خواهر ابراهیم عادلشاه را جهت شهزاده میرزا حسین خ
نمایند و در آنوقت فرمان بنام جمشید خان شیرازی صادر شد که با لشـ
خود همراه قاسم بیگ به بیجاپور رود و جمشید خان گفت تابع سید مرتضی
فرمان را باو پیغام مینمایم هرچه او بگوید بآن عمل خواهم نمود و سید مرتضی خوا
کرمانشاه

ـام شاه بمن گفته تا فرمان بخط من نباشد بآن عمل مکن اکنون چون این پروانه بخط او نیست
ن عمل نمیمانم و ترا رخصت نمی کنم جمشید خان این مضمون را بصلابتخان نوشت
د فساد بیجا نکرده کار بجائی کشید که در همان سال سید مرتضی با لشکر برار از در
ا شوکت و شان بقصد دفع صلابتخان متوجه احمدنگر گردید و در آن کرت جمعی
دم معتمد در میان آمده صلابتخان و سید مرتضی طرح صلح افکندند و سید مرتضی بر
نه چون به برار رفت بعد از پنج شش ماه باز ابواب خصومت مفتوح گشت سید مرتضی
وم هم در ذیقعده سال مذکور در دفع صلابتخان عازم و جازم گردید و بی آنکه
ند نگر لشکر برو نامزد شود برنسبت سابق لشکر بسیار جمع آورده با عدت و اهبت فراوان
یه احمدنگر گردید صلابتخان این را شنیده همت بر علاج آن گماشت و مرتضی نظامشاه را
بهشت باغ فرح بخش برد و از آنجا بتقریب آنکه پخته عمارت بغدادی را که در قلعه
نهت عمارت داد او مقرر کرد که دیگر آنحضرت بقلعه احمدنگر نرود و فتح شاه نام بازی
س و جمال آراسته بود و در بازی نرد طولی داشت نرد و شطرنج خوب میباخت بهانه
ت بقلعه جاداد و نظامشاه بتدریج فریفته و شیدا هم خوابه خود گردانید و در آن اثنا
ید مرتضی با لشکری عظیم بحوالی احمدنگر آمده در صحرای قصبه جیور فرود آمد و صلابتخان
را نوعی خاطر نشان نظامشاه کرد که رخصت جنگ حاصل کرده و در رکاب شاهزاده
ن بمقابله سید مرتضی شتافت و بعد از جنگ غالب آمده سید مرتضی خداوندخان

اموال و اقبال و اسباب باخته منهزم و منکسر بجانب برار شتافتند و بواسطه فتح لشکر صلا
نیز توقف میسر نگشته از راه برهانپور نزد اکبر بادشاه رفتند و در آنسال برهان
بعضی از مردم فتنه انگیز در لباس درویشان باحمدنگر آورده قرار دادند که
در حالت غفلت بخت بقتل رسانند بعد از آن نظامشاه را معزول ساخته برهانشا
سازند قضارا در صبح آن روز که میخواستند این اراده از قوه بفعل آورند صا
آگاهی یافته برهانشاه همچنان در لباس درویشان بجانب کوکن گریخت و بود
هلاک دانسته از راه گجرات نزد اکبر بادشاه گریخت و قاسم بیک و میرزا محمد
عادلشاه را با میران حسین عقد بسته باحمدنگر آوردند اکبر بادشاه در آنسال
نمود و خان اعظم عزیز کوکه را که در آن مدت حاکم مالوه بود سپهسالار ساخته با برهان
مرتضی و سایر سرداران آن دکن را همراه کرده روانه ولایت نظامشاه نمود و در
جاندبی بی زوجه علی عادلشاه نیز در آن وقت جهت دیدن برادر خود مرتضی نظامشا
آمده بملاقات وی فایز گردید صلابتخان بدلاورخان وکیل السلطنه عادلشاه
که حسین نظامشاه قلعه شولاپور را در جهاز چاندبی بی داده بود اکنون که علی عا
شد و چاندبی بی بیوه گشته باینطرف آمده می باید که آن قلعه را تسلیم گماشتگان نظا
دلاورخان قبول آن امر نکرده صلابتخان اظهار رنجش نموده دو خواهر علی عادلشا
میرالحسن بدولتآباد فرستاد که همراه کار عادلشاه قلعه شولاپور بدهند حسین و طو

بادسپارند و الا معطل و موقوف باشند دران اثنا خبر وصول حضرت جلال الدین
اکبر بادشاه غازی انار الله برهانه بمالوه رسیده صلابتخان بمقتضای این بیت
نموده که **بیت** کار نه این گنبد گردان کند هرچه کند همت مردان کند همت بر مدافعه
گماشته میرزای محمد تقی نطنزی را سپهسالار ساخته با قریب بیست هزار سوار بمقابل
ایشان فرستاد میرزا محمد تقی به برهانپور رفته با راجه علیخان ملاقات کرده او را
باتفاق لشکر دکن بشمار سپاه باخود متفق ساخته و عزیز کوکه آنرا شنیده شاه فتح الله
... مقصود نزد عزیز کوکه شیرازی را نزد راجه علیخان فرستاد تا او را از
موافقت لشکر دکن پشیمان ساخته با لشکر اکبر بادشاه متفق گرداند و آن معنی صورت پذیر
نشد شاه فتح الله بی نیل مقصود نزد عزیز کوکه مراجعت نمود و چون دران ولا میان عزیز
شهاب الدین احمد خان حاکم اجین بنابر رعب بود و نفاق بدرجه اعلی داشت
محمد تقی و راجه علیخان با لشکر دکن اعلام حرب افراخته بولایت اکبر بادشاه در آمده
... که بسرحد مالوه ورود کنند مقابل عزیز کوکه فرود آمده چند روز هیچکدام آهنگ جنگ
ننمودند آخر الامر عزیز کوکه صلاح در جنگ صف نادیده وقت ایلغار
... از راه بولایت برار آمده و بلده ایلچپور و بالاپور را غارت کرده چون میرزا
... و راجه علیخان از هندیا کوچ کرده تعاقب نتوانستند عزیز کوکه را توقف
... نشد از راه ندربار بولایت مالوه مراجعت نمود آنگاه راجه علیخان به برهانپور رفته

میرزا محمد تقی با جمعی دیگر فرستاد و اکبر بادشاه چون متوجه مهمات دیگر بود و سلاطین دکن خود
شوکت و استعداد بودند در حیرت آن بکوشیدند بتغافل گذرانیدند او در این اثنا
که دست گرفته صلابتخان بود و تصرف تمام در مزاج نظامشاه بهم رسانیده چندین قصبه
یافته و از قسم جواهر مرصع آلات آنچه میخواست از سرکار بادشاه گرفته روز بروز
و منزلت او زیاده می شد تا آنکه دو تسبیح قیمتی را که از بابت عنایتهای مراحم
و یاقوت و لعل و زمرد و غیره درهم آمیخته بودند طلب کرد و مرتضی نظامشاه
بحر و کان دو وجود او بود بدانست صلابتخان را مامور گردانید که آن دو تسبیح را الفت
و اصل سازد و صلابتخان در مقام تعذر شده از دادن آن ابا نمود و چون
بادشاه از حد گذشت بارکان دولت و امرا مشورت نمود همگی باتفاق گفتند که در تسبیح د
آن بود که فتحی شاه با مدد او صلابتخان جنگ کند و بعد از چند روز فتحی شاه بر
شده بعرض بادشاه رسانید که این تسبیح بابت امراج نظامشاه در عقد
بصلابتخان گفت الفقدر جواهر که در سرکار متصل اند و فهمانید آورده در فلا
بگذار تا تفرج کنم صلابتخان مقصود فهمیده آن دو تسبیح و دیگر جواهر نفیسه
گرد باقی را در ایوان معهود به ترتیب چیده نظامشاه را عرض نظام شاه مردم
کرده فتحی شاه بدانجا رفت و چون آن تسبیح و دیگر جواهر نفیسه و مرصع آلات
اعراض شده بدست خود جمیع الجواهر را انکار کرده و در فروش نفیسه که درانجا

266

یده در آتش زده از انجا بیرون رفت صلابتخان و دیگر ارکان دولت جهت محافظت آن
شیا چون بدان جایگاه شتافتند بجز فروغ آتش افروخته چیزی دیگر ندیدند
ال آتش را فرو نشانده جواهر و مرصع آلات را بیرون آوردند بجز مروارید
ها آسیب نرسیده بود و مردم اینمعنی را حمل بر جنون و دیوانگی آن پادشاه
ه از آن تاریخ مشهور و بلقب دیوانه گردید و همچنین چون بعرض نظامشاه رسانیده
ند ارکان دولت از پرده نشینی تو دلگیر گشته میخواهند پسرک حسین را پادشاه
ند لاجرم بر قتل پسر عازم و جازم گردید لیکن هرچند سعی کرد که ایشان را بدست آورد
مهلک سازد اما صلابتخان بدست او نداده بدفع الوقت میگذرانید و درین اثنا
یم عادلشاه بکنگاج دلاورخان حبشی چنانچه بیاید با لشکر زرمخواه بجانب حد نظامشاه
توجه شد و پیغام داد که عروس برادرزاده میران حسین تسلیم نمایند تا بالکای او واپس شوند
تخان جواب داد که تا قلعه شولاپور بمن ندهند این مقصود بحصول نخواهد انجامید عادلشا
ه صلابتخان در مقام خصومت قلعه اوسه را محاصره کرد و نظامشاه اینمعنی را از صلابتخان
خاطر بهم رسانیده گفت تو حرامخوری یا حلالخوار صلابتخان گفت من بنده با اخلاص
نظامشاه گفت من از بی اندامی و نافرمانی تو آزرده ام و قدرت بر حبس و قید تو ندارم
خان سر بر زمین نهاده معروض داشت که قلعه را تعین فرمایند تا من خود را در زنجیر کشیده
رفته غبار خاطر اقدس محو گردانم نظامشاه گفت بقلعه دنداراجپور باید رفت و ارکان

ساده فی الفور بخانه خود آمده زنجیر در پای خود کرده و در پالکی نشسته متعلد
مامور ساخت که بقلعه دندا راجپور محبوس کردانید و هرچند اعوان و انصار او که
محرر این حکایت بود از آن امر منع نمودند سودمند نیامد و بعد از آنکه صلا
در قلعه مذکور محبوس کردانید نظام شاه وکالت خود بقاسم بیگ حکی
بمیرزا محمد تقی نظیری رجوع کرده حکم فرمود که با عادلشاه صلح کنند ایشا
عمل نمودند و عادلشاه صلح کرده از سر حد برگذشت و خواهر عادلشاه را که
بسر برده بودند جشن و طوی بزرگ کرده بمیران حسین دند نظام شاه دیگر بار
راسخ و ثابت گردیده بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی گفت که اشتیاق دیدن فرز
شده او را بمجلس من حاضر سازید ایشان شکر الهی بجا آورده در ساعت
را بدرون قلعه دندر فرستادند در ابتدا مهربانی بسیار کرده نزدیک عما
دریچه از حجرها جا داد و روز دیگر در نهالی و بالاپوش پیچیده آتش زد
را از بیرون مضبوط ساخت میران حسین بنوعی که بود از نهالی و بالاپوش
در حجره دود پیچیده بود خود را بشگاف دروازه رسانیده از روی اض
فریاد کرد در آن اثنا فتح شاه واقف شده از باب ترحم دروازه بکـ
حسین را برآورده بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی رسانید ایشان در پالکی
پنهانی بدولتآباد فرستادند نظام شاه بعد از دو سه روز بآن حجره رفته

رسید از فتحی شاه استفسار نمود او گفت استخوانها خاکستر شد نظامشاه قبول ننمود [گوشه: نعمی]
ده بقتل تهدید فرمود گفت من او را بقاسم بیک و میرزا محمد تقی سپرده ام نظامشاه [گوشه: مسما]
م بیک و میرزا محمد تقی را نزدیک دروازه قلعه طلبیده حقیقت حال سوال نمود ایشان
مصلحت ملک انکار کرده گفتند که ما ازین خبر نداریم نظامشاه خشمگین شده در لحظه
ایشان را مقید و محبوس گردانیده مهمات سلطنت بمیرزا صادق اردوبادی
ع نمود و ایشان نیز در باب قتل شاهزاده چون اطلاع نمودند بعد از سه روز مقید و
ساخته سلطان حسین بن سلطان حسین سبزواری را که داماد احمد نگر بود منصب وکالت
محطاب میرزا خان و منصب پیشوائی مخصوص گردانید و او چون اراده نظامشاه رسید
اه و خویشان و قرابتان او را بدل نقود داو از خود راضی ساخت و پنهانی نزد
رخان حبشی بجابور کس فرستاده پیغام کرد که این پادشاه دیوانه مطلق شده و میخواهد
خود را بکشد اگر شما امداد مرا بر ذمه خود فرض کرده متوجه سرحد گردید و میرزا
ساطت فتحی بعرض نظامشاه رسانید که عادلشاه با سپاه فراوان بقصد تسخیر ولا
راسیت عزیمت افراخته متعجل می آید درین باب بحکم حبشی نظامشاه چون از مقدمه
شت و برما فی الضمیر میرزا خان اطلاع نداشت و فتحی شاه و لولیهای دیگر
دوام بشرب خمر اقدام می نمودند و روز کار مستی و بیخبری میگذرانیدند بر اینه
ان امر بمیرزا خان رجوع فرمود میرزا خان امرای کلان را بدان بهانه که لشکر کشی

عادلشاه از تحریک ایشان نسبت بمقید کردیده قرابتان و آشنایان خود در انجای ایشان
کرد و با جمعیت خوب از احمدنگر برآمده در ظاهر قصبه دانوره فرود آمد نظا
مقام کردن میرزاخان متوهم گشته مسود راقم اوراق محمد قاسم را جهت تحقیق
نزد امرا مرسول داشته چون میرزاخان خلاص امرا از نسبت بآن شهریار بواجبی
یقین کرد که حقیقت حال بخاطر آورده انچه بسبب ملاحظه بعرض بادشا
رسانند ازین سبب از رفتن بلشکر رفته امرا از جنگ خصم بحر لفظ و ترغیب نماید
مرحمتی و شفقتی خواهد بود و بشکرانه آن دوازده هون نقد جهت مجلس بزم
روانه خواهم شد فتحی شاه نام دوازده هزار که شنید در ساعت سلطان
کرده حکمی بحظوظی حاصل کرد که میرزاخان خود بلشکر رفته بمدافعه دشمن قیا
بدین امر مبتهج و خورسند گشته دوازده هزار هون بفتحی شاه تسلیم نمود
این مولف در لشکر بود که میرزا با یلغار بانجا آمد و میرزاخان که طشت
افتاده خاص و عام اراده اش فهمیده بودند عازم آن شد که مولف را
نگاهدارد تا اخبار او بعرض بادشاه نرسد درین اثنا یکی از د
از دوستان امرا برین حال آگاهی بخشید بیاری هیونان با در رفتار از
قرب شام بکر بحتم میرزاخان واقف گشته جمعی کثیر دنبال
چون مشعل و دیوبی خاموش کردانیده بودم و ایشان بر عکس

بودند بر تعاقب آنها اثری برین مترتب نگشت این فقیر قریب به صبح از ملازمت نظامشاه رسیده
از عقب سراپرده قصد و اندیشه میرزاخان بتفصیل معروض داشتم فتحی شاه معارض
من شده گفت آنچه تو میگویی خلاف واقعست هرگز حرامخوری از میرزاخان صدور
نخواهد گفتم مرا با میرزاخان عداوتی نیست که در حق وی تهمتی نمایم آنچه شنیده ام
بعرض صاحب خود رسانم و امیدوارم که عنقریب صدق و کذب کلام من نزد همگنان ظاهر
شود و درین حرف و حکایتیم بودیم که مقارن آنحال جاسوسان از گرد راه رسیده
خبر آوردند که میرزاخان با جمیع امرا بدولتآباد رفت که میران حسین را از قلعه برآورده
بر بادشاهی بردارد و متوجه احمدنگر شود نظامشاه در دریای حیرت افتاده از بنده طریق
علاج استفسار نمود معروض داشتم که بدو نهج اصلاح این امر متصور است یکی آنکه بادشاه
از پس پرده برآمده سوار شوند و با این دو سه هزار سلحدار و خاصه خیل که در رکاب اند بجانب
ایلغار کرده سر راه بر میرزاخان گیرند که بمجرد شنیدن این خبر جمیع امرا و سپاه ترک رفاقت میرزا
خان کرده در ظل چتر عرش سای مجتمع خواهند شد نظامشاه گفت بیش از یکچند روز فلان
خواجه سرا مطبوخی برای من آورد بمجرد خوردن درد شکم و برهم زدگی طبیعت بهم رسید منجر باسهال
دموی شد اکنون احشای من در وجعست و قدرت سواری ندارم گمان من آنست که میرزاخان آن
خواجه سرا ساخته مسموم گردانیده بود گفتم علاج دیگر آنست که فرمان استخلاص صلابتخان
قلعه و ندارا جیور فرستاده بتعجیل او را و دیگر مردم را که در قلاع محبوس اند بطلبند

وخود نیز بدولت وسعادت در پالکی نشسته بهانهٔ شکار بجانب بلده خیر که سر راه صلا

تشریف برند که بمجرد رسیدن صلابتخان به پابوس عالم پناه همگی خیل وحشم از شهزاده و

جدا شده بملازمت خدایگان اعلی خواهند پیوست نظامشاه در ساعت فرمان طلب صلابتخان وقا

و میرزا محمد تقی و حکیم مصری نوشته مصحوب قاصدان جلد روانه نمود و خود نیز در سا

خوش کرده میخواست بجانب خیبر سواری فرماید که ناگاه فتحی شاه ناقص عقل سر برا

نهاده بهانهای بی‌ترتیب گفت که بمجرد بیرون رفتن از قلعه احمدنگر همین مردم خاصه

که حاضر اند برای محافظت خود گرفته پیش شاهزاده خواهند برد نظامشاه باور کرد

عزیمت نمود و راقم حروف را که بمحافظت دربار اشتغال داشت از روی بحضور

طلبیده بمکالمهٔ تشریف سرافراز ساخت پادشاهی بود قوی هیکل و گندم گون و فرا

و بلند قد و شیر اندام شوکت و صلابت باهم جمع داشت و فارسی را بغایت

لفظ گفت فتحی شاه چنین و چنان میگوید بهتر آنست که همین قلعه بوده انتظا

صلابتخان بکشیم و چون مجلس جاره بدا موافق مزاج آنحضرت سخن گفته رضا

دادا ما چون این حکایت فاش شد جمعی مردم از سوار و پیاده که نزد او مانده بود

و مایوس شده فوج فوج بجانب دولتآباد رفتند و میرزا خان از بیم وصول صلابتخان

دو منزل را یکی کرده بتعجیل هرچه تمامتر شاهزاده را باحمدنگر آورد و دواعی

اراده نمود که دروازه قلعه بسته تا رسیدن صلابتخان محافظ

ابا چون حشم قلعه صغیر و کبیر از دیوار بزیر انداخته بشاهزاده ملحق شدند خواجه فتحی شاه و کنیز و سه
ام و سه چهار پرده دار کس در قلعه نماند مسود این اوراق در آن مدافعه باز داشته سکوت اختیار
رد در آن اثنا شاهزاده و میرزا خان با سی چهل کس از مردم اجلاف و اوباش بقلعه در آمده
و باشمشیرهای برهنه بعمارت بغداد که مسکن نظامشاه بود در آمده هر کرا دیدند کشتند شاهزاده
بنده را شناخته و نسبت همگی منظور داشته مانع کشتن شد و همراه خود بالای عمارت بغداد
برده قولا و فعلا هر بی ادبی که در عالم متصور است نسبت به پدر بجای آورد نظامشاه
سکوت اختیار کرده از روی حیرت بجانب وی می نگریست و چون شاهزاده سر برهنه
بر شکم وی نهاده گفت چه میگوئی که این تیغ را آنچنان بشکمت زنم که از پشت بیرون آید
نظامشاه آه سرد کشیده گفت ای مردود خدا و عاق پدر دو سه روز دیگر مهمان توام اگر
پدر با ادب باشی بهتر خواهد شد شاهزاده چون این شنید ترک جفا ناخوش کرده از
عمارت بغداد فرود آمد با آنکه پدر گرفتار مرض الموت بود صبر ناکرده حکم کرده که
را در حمام گرم کرده دروازه را مسدود سازند و در گلخن آتش قوی برافروخته جمیع
منفذها را به بندند و آب نه دهند تا جان بحق تسلیم نماید و فرمان را چنین کردند القصه
ه روز هجدهم ماه رجب سنه ست و تسعین و تسعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوسته علما و فضلا
ق مذهب امامیه تجهیز و تکفین پرداخته و برسم امانت در صندوق گذاشته و در باغ
مه مدفون ساختند برهان نظامشاه ثانی استخوانهای او را بکربلای معلی فرستاد تا در

جنت جلد و پدر بخاک سپردند رباعی دردا که اساس چرخ زانقلابست ، از دایر
دور است مدار ، زنهار امان ز دهر بدمدار ، کز تیغ ستمکش نیابد زنهار ذکر سلط
میر انحسین بن مرتضی نظام شاه و واقعات پرشر و شور ا
چون میرانحسین براهنمونی میرزاخان پدر را در حمام کشته بر تخت احمدنگر متمکن شد میرزا خا
را صاحب اختیار کرده میرزاخان خواست که تقلید دلاور خان کرده میرانحسین
که شانزده ساله بود در خانه نشاند و خود متصدی جمیع امور و مهمات پادشاهی کر
لیک از انکه میرانحسین شوخ طبیعت بی اعتدال و عاقبت نیندیش بود اصلاً بمعنی صد
نبسته هر روز سواری میکرد و جمعی از دایه زادها و همسالان خود را منصب امارت دا
و مقرب گردانیده روز کار بلهو و لعب میگذرانید و شبها با جمعی از اجلاف در کوچه و
احمدنگر گردیده در حالت مستی هر که بنظر وی در می آمد بدست خود به تیغ و شمشیر میکشید در
اثنا بعضی از مقربان میران حسین رسانیدند که میرزاخان شاه قاسم برادر مرتضی نظام ش
را از قلعه ستیره طلبیده در خانه خود پنهان دارد تا وقت فرصت او را معزول
را بادشاه سازد میران حسین خان نقب گشته میرزاخان را بهو کلان کس بدور
چون معلوم شد که حکایت شاه قاسم محض غلط بود باز میرزاخان را مقرب و معزز کرد
پایه جاه وی را بلندتر گردانید میرزاخان برای دفع مظنه بمیرانحسین عرض کرد که باو
وارثان مملکت موجب فتنه و خلل است صلاح دولت در آن می بینم که شاه قاس

منصور را مع اولاد بقتل رسانند و میران حسین قبول این امر کرده فرمان بقتل الجماعت صادر فرمود
اعمام و اولاد ذکور ایشان را که یازده نفر می شدند در یک روز بقتل آوردند چون
استیلا و استقلال میرزا خان از حد گذشت انگشتخان و طاهر خان که برادر رضاعی میران
حسین شاه می شدند در حالت مستی و هشیاری بان شکایت میرزا خان پیش میکشودند میران
حسین شاه از وی برحذر شده گاه گاه میگفت که او را بدست آورده خود بقلان شمشیر گردن
زنم و گاه میگفت زیر پای فلان فیل خواهم انداخت و این سخنان میرزا خان شنیده
دل از حشمت و جاه نسبت بسوا کند و خود را بادشاه نشان فرا گرفته بود علاج آن را
قلع و قمع میر الحسین دانست و میر الحسین از آن فهمیده در روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول
سنه تسع و تسعین و تسعمایه بهانه ضیافت بخانه انگشتخان رفته میرزا خان را طلب نمود تا کار او
سازد میرزا خان بیماری را بهانه ساخته معذرت خواست و آغا میرزا اشروانی را که از خواص انس
و میر الحسین او را از مخلصان خود می پنداشت بخانه انگشتخان فرستاد آغا میر وقتی بانجا رسید
میران حسین طعام خورده بود انگشتخان علاحده جهت او مانده آغا میر طعام نخورده چنانچه میرزا خان
گفته بود دقی کنان از مجلس برخاست و فریاد کرده گفت که مرا زهر داده اند میرزا خان بمیر الحسین پیغام
داد که آغا میرزا امرای کلان شماست او را باید بیرون قلعه احمد نگر فرستاد در منزل خود جا
به حکما را بمعالجه او باز دارید تا بمیامن توجه شما شفا یابد میران حسین از خانه انگشتخان
نشسته در باغ بیرون قلعه نشسته بود بملازمت رسید گفت و چنین شنیده ام که آغا میر بسیار

بدحالست و معلوم نیست که ازین مهلکه نجات یابد اگر پادشاه حقوق خدمت اورا منظور د[ا]شته
اوبر دند بکمال بنده پروری خواهد بود میران حسین بخیال کیفیت شراب بادو سه کس
سوار گشته همراه میرزا خان بقلعه رفت و در آنجا چون غیر از اعوان میرزا
کسی دیگر نبود دروازه را بسته میران حسین را مقید و محبوس گردانیدند
نیشاپوری را بقلعه بهاگر فرستاده که پسران برهانشاه بن حسین نظام
که کوچک سال بودند بیاورد تا هر که را صلاح دانند بپادشاهی بردارد
روز سیوم دو پسر برهان شاه را که یکی ابراهیم و دیگری اسمعیل نام داشت
آورد میرزا خان بزجر و تعدی قاسم بیک و میرزا محمد تقی و میرزا
و میر عزالدین گوله استرآبادی و سایر اعیان و افاضل غریبان را که
خود بوده از ینمعامله اصلا خبر نداشتند روز یازدهم ماه مذکور از شهر بقلعه
مجلس بیار است و قریب وقت ظهر برادر کوچک اسمعیل را که دوازده ساله بود
بمبارکباد مشغول بودند که یکبار بیرون قلعه غوغا بلند شد مردم درو
شده جمعی را فرستادند که حقیقت حال معلوم نمایند ایشان گشته
که جمال خان مولد مهدوی که از منصبداران شده است با جمعی از منصبداران
دکنی و حبشی اتفاق نموده آمده اند و میگویند چند روز است که پادشاه خود را
ندیده ایم و از حال او خبر نداریم یا او را پیش ما فرستند یا ما را اجازت رفتن او را

ایت نخوت و غرور جواب داد که میرالحسین لیاقت و قابلیت پادشاهی ندارد و پادشاه ما
نیل سلطان شاه است همین لحظه بیرون می‌آید و سلام شما می‌گیرد جمال خان بیشتر
بیر در مقام پرخاش شده بفرمود تا در شهر احمد منادی کنند که ای اهل
ند و آگاه باشید که میرزا خان و جمع غریبان در قلعه مجتمع گشته حسین شاه
ساخته اند و میخواهند که دیگری را پادشاه سازند باید که همه برای استخلاص
مملکه خود کمر بسته تسلیط غریب و غریب زاده را از سر خود دفع نمایند و الا
تاینده که بعد ازین مسجد زن و فرزند و کنیزان و کنیزی غلامی ایشان گرفتار
ند شد اهل دکن که پی می‌بودند چون این ها شنیدند مسلح و مکمل شده
ج متوجه قلعه شده در دو ساعت شش هزار سوار و پیاده غیر سپاه از بازاری
نزدیک جمال خان مجتمع گشتند و حبشیان بالتمام نزدیک قلعه هجوم آورده
ن بستند و چون این حالت میرزا خان و همراهان را خاطر نشان شد و آنچه اراده ایشان
خلق گرفته بود میخواست بوقوع آید در ابتدای حال که جمال خان با عسکر و نحسور
به قلعه آمده میرزا خان گرد کور و بعقل گشته جمعی را سر او بیرون نفرستاد
هجوم عامه شد و سوار و پیاده بیشمار بر و گرد آمدند به یک از مردم درون یک همسایه
بوده خالوی خود محمد سعید و کشور خان را با صد و پنجاه غریب زاده و هفت عرب و پیاده تفنگچی
است که غلام علی نام داشت در آن دفعه و مقابله جمال خان نامزد نمود کشور خان چند

میدانست که این جماعت معدود با لشکر گران کاری نمی‌توانند ساخت اما بعلاج شده از قلعه برا
مردانه نموده با اکثر غریب زاده‌ها بقتل رسیده یازده کس که زخمهای بسیار بر
داشتند گریخته بقلعه در آمدند و خود را بمیرزا خان رسانیدند میرزا خان که با
مرتکب چنان امر خطیر شده بود مضطرب و حیران گردید گفت غوغای دکنیان و حبشی
میباید که او را بقتل رسانیم تا آتش فتنه فرو نشیند پس یکی از غریب زاده‌ها آه
بن ذو الفقار خان که در آنجا بود تا سر حسین ثنا را از تن جدا ساخته بر سر نیزه
بالای برج نزدیک دروازه نصب کرده فریاد برداشت که اگر هجوم و عربده شما
است اینک سر او باید که دل بر سلطنت اسمعیل نهاده [illegible] که
خسروانه او سرافراز خواهید گردید بعضی از دکنیان و حبشیان که عمده بود
کشتن جمالخان را اراده داشتند از آن اتفاق گشته مانع آمده گفت اگر حسین ساه کشته شده میبا
انتقام کشیده زمام مهمات سلطنت اسمعیل بدست آوریم و باتفاق امور بادشاهی را
چه ضرورست که غریبان قصد این امر خطیر نمایند بس همگی جمالخان را به بزرگی قبول کر
آن دولتخانه میان یکدیگر قسمت نمودند و عهد و شرط در میان آورده در محاصره
کشتند برای آنکه عوام الناس دلگیر نشوند و جماعتی را نزدیک دروازه و برج و بار
بیغام کردند که مردم میگویند که این سر میران حسین نیست اگر سر را بزیر اندازند تا دیگ
شناخته مایوس شوند دست باز دارند خوب خواهد بود میرزا خان با در سر برید میران حس

جمالخان

لحان و یاقوت خان و خداوندخان حبشی اگرچه دانستند که بیرونست اما اغماض کرده گفتند که بیرون نیست
ان زا در چادر پیچیده در گوشه پنهان کرده در آن اثنا صد گاو بار الف و کره جنگ از
قلعه برده آتش زده چون جنگ کردند آتش در تختهای دروازه قریب شام از هم
پاشیدند و از آنجا که اخگرها بر سر راه افتاده بود مردم درونی و بیرونی را آمد و
شد دشوار گشت و بعد از آنکه دو پاس از شب گذشت و شعله دروازه فرو نشست
مردم بیرونی جا بجا قرار و آرام گرفتند میرزا خان با جمعی از اعوان و انصار مانند
خان و امین الملک نیشاپوری و خانخانان مشهدی و سید محمد سمنانی و بهادر خان
نی و میر طاهر علوی و آغا میر شیروانی و شهباز خان دکنی و اسمعیل خان کرد شمشیرها
بام برآورده بهیئت مجموعی اسباب را جمع کرده از دروازه بیرون تاختند بعضی در
و بعضی در حوالی شهر کشته شده میرزا خان بجانب خیبر گریخت تا چند روز از دور اهی
بود و دربانان دکنی و حبشی او تا پاس هم در آن شب بقلعه درآمده آن مقدار از
ان که در آنجا بودند غیر از چهار کس قاسم بیگ حکیم و سید شریف گیلانی و اعتماد خان
نری و خواجه عبد السلام لولی در جای پنهان شده بودند بقتل آوردند و از جمله
ن میرزا محمد تقی نظیری و میرزا صادق اردوبادی و امیر عز الدین استرابادی
م الدین استرابادی که هر یک از ایشان در این عصر در اقالیم سبعه بنظیر خود دانستند
رزا صادق با وجود فضل و دانش منشی خوب بود و شعر را نیکو میگفت و این چند رباعی

[illegible]

که بخاطر بود ثبت افتاد در رباعی ای کار آن رهزن و از زهد و هنر بدعت بد و ستی فی خصمی امین در کا

نظارگیان نی جای نشستن و نی جای گریز آنم که بزم سادگی کردم صبر اکنون خطش از

سر حد گر سوز من از خطش فرو نشد چه عجب سوزنده تر است آفتاب و ابر من مصحف اقدس

من مشکل علو قضا اندیشم خواهی ز زمانه چشم زحمت رسید نعوذ توام جدا مکن از خویشم

ز دو دیده همچو یعقوب چو بست از بسکه ز درد اشتیاق تو گریست روزی آ

روزی گردد آیا چه دیده در تو خواهد نگریست ایضا ای وقت شیخ ختم زهیج

ای وصل تو مرهم درون افگار از هجر تو چون تو بیقرار است دلم یکلحظه کنار خاطر

القصه چون صبح صادق دمید و از کشته غریبان پشته ها پدید آمد جمال خان با عو

بقلعه در آمده حکم کرد که اجساد غریبان را کشان کرده بیرون برند و در صحرا انداختند

ایشان را از کفن و دفن مانع آیند و میرزا حسین شاه مقتول را در باغ روضه دفن کرد

بر تخت نشانیدند و مجدد نقش غریبان و تاراج اموال ایشان و سوختن کنند عمارات آنها حکم نمو

و غارتگران دست ستم بر آستین بند داز اظلم بر آورده وضیع و شریف و توانگر و گدا و نوکر و سودا

و مسافر و غریب را از زجر تمام و رسوائی لاکلام معرض هلاک رسانیدند و آتش در عمارات

زده سرکسانی را که بنقد قرآن می سوزند زمین سیاه با کمال احتیاط کردانیدند و دو دستار فی را

می نوسیند موی کشان بزم مستان کشیدند روز دیگر میرزا جان بابا از جوالی خبر گرفته آوردند و بحکم

سوار کرده در شهر گردانیدند و آخر پارچه پارچه کرده بر سر بازار آویختند و همچنین جانشینان

سید حسین و سید محمد پسرش سید مرتضی بدان تقریب که با میرزا خان همداستان بودند
تا اجساد آنها را در دهن توپ نهاده آتش دادند تا هر ذره از اعضای ایشان بجایی
افتاده مدت هفت روز قریب یکهزار غریب در شهر و ولایت بقتل آمده اسباب و
اموال ایشان بتاراج رفت درین اثنا فرهاد خان حبشی که از امرای کلان بود از جاگیر
در آمده برخی از اجلاف و اوباش دکن را سیاست کرد تا آتش فتنه فرو نشست و
جمعی قلیل از غریبان که در گوشه و کنار در حمایت دکنیان و حبشیان شهر نهان بودند ازین
ورطه خلاصی یافتند **مثنوی** که داند که این وخمه دیو دد ؛ چه بازیچها دارد از نیک و بد ؛
نه با نیک با بخردان باختست ؛ چه گردن کشان را سر انداختست ؛ فلک نیست یکسان
در آغوش تو ؛ طراز دو رنگست بر دوش تو ؛ مدت سلطنت حسین شاه مقتول دو ماه
و سه روز بود و البقاء للملک المعبود و در کتب سیر مسطور گردیده که شیرویه پدر خود
خسرو پرویز را گشت و تمام یکسال بسر نبرد و همچنین منتصر خلیفه عباسی در قتل پدر خود متوکل عباسی
با ارکان همداستان گشته و یکسال عمر نیافت و کذلک میرزا عبد اللطیف بن میرزا
الغ بیک بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران قصد پدر کرد و قتل میرزا الغ بیک
بی مثل عصر را گشت زیاده از شش ماه پادشاهی نکرد و در دکن حسین شاه پدر را الحیان عقوق
ساخت و سال را با تمام نرسانید **بیت** پدر کش پادشاهی را نشاید ؛ و گر شاید
بجز شش ماه نپاید ؛ **ذکر سلطنت اسمعیل برهانشاه ثانی** پیش ازین در ذکر وقایع مرتضی نظام شاه

مذکور شد که برهانشاه بن حسین نظامشاه که در قلعه لهاکر محبوس بود بدان تقریب
برادرش مرتضی نظام شاه در حیات نیست یا دیوانه شده بمهمات سلطنت
پرداخت خروج نمود و جنک کرده شکست یافت و نزد حضرت اکبر باد
رفت و او را درانوقت در مملکت دکن دو پسر بود یکی ابراهیم و دیگری اسمعیل
مادرش حبشیه بود سیاه جرده واقع شده بود از صورت ظاهری چندان بهره
و اسمعیل که مادرش دختر یکی از نوایب کوکن بود بسیرت و صورت اتصاف تمام
و صلابتخان هر دو برادر را در قلعه لهاکر محبوس ساخته وظیفه لایق مقرر بود چون
در مقام عزل مراحین شد و وارثی غیر ازان دو برادر در مملکت نظامشاهیه
هر آینه ایشانرا از قلعه لهاکر طلبید و با آنکه ابراهیم برادر بزرک بود میرزا
اسمعیل لیاقت بیشتر دیده بر تخت حکومت متمکن ساخت و چنانکه تحریر یافت که جمال
نیز اسمعیل را بپادشاهی قبول کرده زمام مهمات پادشاهی بقبضه اقتدار خویش در
همت بر ترتیب مهدویه مصروف داشته بمناصب عالیه اختصاص داد و اسمعیل
کوچک سال بود نیز بکیش خود در آورده خطبه اثنا عشر را بر طرف ساخت مهدویه را اع
که شخصی حنفی مذهب سید محمد نام در اواخر سنین تسعمایه دعوی کرد که من مهدی
بلسان بشرع ام و چون بعضی اثارات و علامات که در مهدوی آخر زمان قرار د
در وی بود مردم تصدیق قول او نمودند و آن اظهر من الشمس است ازان ساکت

ته مقصود بدست می آورد و میگوید که در اندک زمان از اطراف و جوانب هندوستان
ه مهدویه در احمدنگر جمع گشته فدوی اسمعیل نظامشاه شدند و جمالخانرا خلیفه خود
ته شمشیرها زدند و جانسپاریها کردند از انجمله در بدو حال صلابتخان که در قلعه
در سرحد برار محبوس بود خبر کشته شدن میران حسین شنیده خروج کرد و امرای
له از رواج مذهب مهدویه آزرده بودند باو گرویده بقصد استیصال جمالخان متوجه
شدند و دلاورخان نیز در ملازمت ابراهیم عادلشاه داعیه تسخیر ولایت نظامشاه
از بیجاپور روانه گردید و جمالخان باستظهار جماعه مهدویه همت بر علاج هر دو امر
ب مصروف داشته همراه اسمعیل نظامشاه اول باستقبال صلابتخان شتافت
و الی پتن جنگ کرده صلابتخانرا بجانب برهانپور گریزانید و از همانجا باستقبال
شاهیه شتافته نزدیک قصبه اشتی تقارب فریقین روی نمود و قریب یازده روز
ابل یکدیگر نشسته هیچکدام بحرب جرات ننمودند و در آخر رسل و رسایل در میان آمده
نمودند بآن شرط که جمالخان پالکی زوجه میران حسین مقتول و هفتاد هزار هون نعل بها
جمالخان بعد از روانه ساختن پالکی و اعطای مبلغ مذکور باحمدنگر رفت و در روز عید
مان همان سال غریبان بقیه السیف که بشفاعت فرهادخان حبشی در حیات بودند
ب صد کس نمیشدند پیاده و بدحال بجانب بیجاپور اخراج نمود و دلاورخان حبشی
ل ایشان بعرض ابراهیم عادلشاه رسانیده آنمردم را در سلک نوکران دولتخانه منتظم

گردانید و راقم حروف نیز در نوزدهم صفر سنه ثمان و تسعین از احمدنگر به بیجاپور آمده بو

دلاور خان بشرف آستانبوس شاه عدالت آیین مشرف گردیده در سلک ملا

انتظام یافته تا الیوم التحریر از خاکروبان آن عتبه علیه است و در همین ایام صلا

که قریب هفتاد سال از عمرش رفته بود آثار رحلت در خود مشاهده کرده از آنمعه

بوسیله جمالخان قولنامه حاصل کرد و از اسیر و برهانپور با حمدنگر آمده و قبول

ناکرده در قصبه نیکاپور که معمور کرده او بود ساکن شد و منتظر وصول اجل طبعی گ

درهمان سال یعنی ثمان و تسعین و تسعمایه مرغ روحش بعالم قدس پرواز کرد

که بالای کوه شرقی احمدنگر در ایام وکالت ساخته بود مدفون گردید و از وی

موسوم بمرتضی قلی یادگار ماند و اکنون در ملازمت مرتضی نظام شاه بن ش

روزگار بسر می برد و چون خبر جلوس اسمعیل نظامشاه بر تخت احمدنگر بمسا

و جلال حضرت اکبر شاه غازی رسید برهانشاه را از ولایت بنکش که با

سند و کابلست و در انجا اقطاع داشت طلب فرموده گفت سلطنت ا

ارثا و استحقاقا بتو میرسد ما بتو ارزانی داشتیم آنمقدار لشکر که در تسخیر آنملک

باشد همراه گرفته برای عزل فرزند خویش و اخذ مملکت موروث بدانجانب

نمای برهانشاه معروضداشت اگر سپاه بادشاه همراه باشد مردم دکن متوحش

در مقام تمرد و عناد خواهند شد اگر حکم شود تنها بسرحد دکن رفته اهالی انجا را

انقیاد کرده‌ام و بملایمت و نرمی مملکت موروث را متصرف کردم بادشاه آن رای
پسندیده او را رخصت دکن فرمود و پرگنه هندیه بجاگیرش داده براجه علیخان
آسیر فرمان نوشت که در معاونت برهان الملک تقصیر ننماید برهانشاه چون
بحدّ دکن رسید از هندیه مقام کرده بزمینداران ولایت نظامشاهیه و سرداران
آن ولایت قولنامها که برسم دکنست امیدوار فرموده باطاعت و انقیاد دلالت نمود
اکثری اظهار اخلاص و یکجهتی کرده طالب قدوم گشتند برهانشاه از راه گندواره با معدودی
از سوار و پیاده داخل ولایت برار شد و جهانگیرخان حبشی را که از امرای
نظامشاهیه بود از عهد و میثاق پشیمان گشته یا لحب اتفاق و وفاق بنفاق مبدل
ساخته بجنگ قیام نمود و برهانشاه منهزم گردیده چغتایخان لنک که از امرای او بود بقتل آمد
برهانشاه خسته و بدحال بهندیه مراجعت نمود و شب و روز در اندیشه استیصال
مخالفان و اخذ ملک موروث شده چون ابراهیم عادلشاه و راجه علیخان در مقام
معاونت آنجناب شده از هندیه به برهانپور آمده در صدد جمع آوردن لشکر گردید و جمالخان
را اراده مطلع گشته طایفه مهدویه را که قریب ده هزار بودند حاضر ساخته مشورت
کرد و بعد از قیل و قال بسیار قرار دادند که سید امجد الملک مهدویه سرلشکر برار با امرای
برار بجهت معامله راجه علیخان و برهانشاه معین گرداند و جمالخان با سپاه
عمده بدافعه عادلشاه قیام نماید پس جمالخان همراه اسمعیل نظامشاه بجانب

سرحد عادلشاه شتافته بحوالی قصبه دارسنک با دلاور خان حبشی جنک نموده
شجاعت مهدویان فدوی غالب آمده سیصد فیل عادلشاهی متصرف شد و هنوز در قص
بود که روز چهارم خبر رسید که امرای برار بسعی و کوشش عادلشاه و راجه علیخان
و منقاد برهانشاه کشته در سرحد برهانپور ملاقات او نمودند جمالخان از شنیدن
بی تهوری نموده و درکمال اطمینان بدافعه برهانشاه و راجه علیخان نیز پیش نهاد
کردانیده بتعجیل تمام در غایت شوکت و حشمت روانه برار شد اما عادلشاه حسب ال
برهانشاه و راجه علیخان تعاقب جمالخان نموده امرای برکی را مامور کردانید که
در اردوی اسمعیل نظامشاه تاخته نکذارند که غله و آذوقه باردوی او برسد از
بسیاری از مردم جمالخان ترک رفاقت کرده نزد برهانشاه رفتند و جمالخان اع
اخلاص و یکجهتی قدم مهدویه کرده همچنان میرفت تا بکاب و هنکهر رسیده چون
برهانشاه آن کهاتی را بسته بودند از راه دیگر که غایت صعوبت داشت متو
برهانشاه کردید بیت کسی را که دولت برافتد ز راه ... براهی شتابد که افتد بچا
دران راه چون آب کم بود و کرمی هوا درجه اعلی داشت دران روز جمالخا
مردم محنت بسیار کشیده در باب احضار منزل حیران کشتند درین اثنا خبر ر
درسه کروهی منزلیست که آب فراوان دارد جمالخان بی علاج کشته متوجه آ
شد لیک برهانشاه و راجه علیخان پیشتر از جمالخان بکنار آن آب رسیده نزو

وجما

الخان و لشکرش که بامید آن آب ایلغار کرده بودند تشنه و بدحال بدانجا رسیدند
ن خبر شنیده در صحرا که از محشر نشان میداد و خشکیش داغ تشنگی بر جگر چشمه خورشید
نهاد فرود آمدند   زمینی ز کوکردبی آب تر   هوای ز دوزخ جگر تاب تر
شکریان جمالخان سراسیمه باطراف و جوانب معسکر شتافتند و در
ب کروهی نخلستان دیده بانجا رفتند و آنمقدار آب یافتند که سد رمق حیوان
ق و صامت شده از هلاک نجات یافتند جمالخان صلاح دران دید که همان روز
در همانساعت که اسپ و فیل و آدم سیراب اند صف قتال آراسته معامله را فروغ
رد و چون اعوان و انصار او بدان امر همداستان شدند بی توقف فوجها آراسته
سیزدهم رجب سنه تسع و تسعین و تسعمایه روانه معسکر برهانشاه و راجه علیخان گردید
الکه میان هر دو سپاه چندان فاصله بود که پیک عقل را عبور ازان دشوار
بود بزحمت فراوان ازان بگذشت و باستظهار مهدویان فدوی شکست را
بچه تصور کرده نزدیک ایشان رفت برهانشاه و راجه علیخان چون چاره نداشتند
فوف آراسته بمیدان شتافتند و بین الفریقین لوازم حرب بوقوع پیوسته
مدویان بسیاری از افواج غنیم را برهم زده بشکستند و نزدیک بود که غالب گردند
ناگاه بندوقی یابانی از لشکر برهانشاه بر پیشانی جمالخان آمده از پای درآمد و
وت و خداوندخان حبشی و سهیلخان خواجه سرا و دیگر امرا اصلاح در توقف ندیده

باتفاق اسمعیل نظامشاه روی بگریز نهادند و امرای برهانشاه تعاقب ایشان
چون بیاقوت خداوندخان رسیدند بر و غالب آمده سرش از تن جدا
وسهیلخان از مشاهده این حال اسمعیل نظامشاه را در یکی از قصبات گذا
خود بجانب بیجاپور گریخت امرای برهانشاه چون اسمعیل را بدست آو
از سهیلخان قطع نظر کرده او را بملازمت پدر رسانیدند برهان شاه بیتهج
کشته راجه علیخان را که دران یورش در امداد تقصیر نکرده بود چند اس
و فیل پیشکش نموده وداع کرده خود بجانب احمدنگر شتافت محمد شریف آ
بطریق تعمیه تاریخ این فتح چنین یافته مصراع بگو مروج مذهب سرجمال آ
هرگاه مذهب سرجمال که جمعیت بگیرد تاریخ فتح میشود مدت سلطن
اسمعیل نظام شاه قریب دو سال بود ذکر سلطنت برهان نظام
ثانی بن حسین نظام شاه برهانشاه در عهد برادرش مرتضی
در قلعه لهاگر محبوس بود و جاگیر لایق داشته اوقات شریف بف
میگذرانید دران ایام چون صاحب خان سر به بی اعتدالی بر آورده ا
سپاه از اوضاع مرتضی نظامشاه متنفر شدند هر آئینه وقتی که نظامشاه
صاحب خان بشهر بدر رفته بود آنجماعت فرصت یافته برهانشاه عرا
نوشتند که برادرت دیوانه شده قابل بادشاهی نیست اگر تو از قلعه بر

277

لتی مایان سر در حلقه فرمان تو آورده از مخلصان یکجهت خواهیم بود برهانشاه با حاکم
قلعه راست آمده خروج نمود و پنج شش هزار سوار در خیبر باو ملحق شده چتر بر سر
رتفع ساختند و این خبر بحوالی سدر بنظامشاه دیوانه رسیده بقلعه بتعجیل روانه احمدنگر
شده یک روز پیشتر از برهانشاه باسیصد کس بآن بلده رسیده بقلعه در آمده
همان روز وقت عصر برای رفع مظنه عوام الناس که میگفتند در حیات نیست از
ن پرده بر آمده بر فیل سوار شده بشهر در آمده چون ببازار نعمتخان چاشنیگیر سمنانی
رسید نزدیک دکان خواجه زین سمنانی که نزد همه بانی و وجیه بود و بادویه فروشی
اشتغال داشت فیل را استاده کرده پرسید که چه متاع داری گفت از قسم معاجین و
شربه و ادویه هرچه باید حاضر است نظامشاه گفت داروی که دیوانگی را مفید باشد
ری گفت آری اجزای جلاب از همه قسم مهیاست نظامشاه گفت نمیدانم که من
دیوانه ام که بطریق مشایخ منزوی گشته میخواهم بادشاهی کنم یا برادرم دیوانه است
ی تقریب خود را بغرغشه گرفتار ساخته لشکر بر من میکشد زینی گفت شما بدولت و
سعادت و حشمت متمکن اید و مهمات سلطنت باحسن وجهی متمشی میگردد و برهانشاه
دیوانه است که با وجود کمال فراغت بر چنین برادر مشفق و مهربان خروج میکند و قدر
نعمت نمیداند نظامشاه ازین سخن خوشحال گشته بخندید و کیسه یکهزار هون باو
داده از انجا بگذشت و با آنکه بعد از هشت سال بمیان مردم در آمده بود

اکثر نفران وث کردان خود را شناخته با ایشان همزبانیها نمود و اکثر بازارها

شهر سیر فرموده بقلعه رفت روز دیگر برهانشاه بباغ هشت بهشت رسیده نزول

فرمود چون خبر سواری نظامشاه انتشار یافته بود اکثر مردم برهانشاه گردیده

ترک رفاقت کرده باحمدنگر رفتند وقت ظهر نظامشاه بر پنج روز سابق فیل سوار از قلعه

برآمده قریب ده هزار سوار در ظل چتر او جمع آمده نزدیک کالا چبوتره بایستاد و صلابتخان

سر لشکر ساخته با توپخانه و فیلان نامی بر سر برادر نامزد کرد و در حوالی هشت بهشت

لفریقین جنگ واقع شده برهانشاه منکسر و منهزم بجانب بیجاپور رفت و بعد از دو

سال بطلب بعضی امرا در لباس درویشان باحمدنگر آمده با اعوان و انصار چنان مقرر

که در فلان روز که صلابتخان در دیوانخانه نشسته بمهمات خود مشغول باشد با پانصد

یکدل و یکزبان بر سر او تاخته بقتل رساند و با حسن وجه برادر منزوی دیوانه را

یکی از قلع محبوس سازد و خود متصدی امر سلطنت گردد قضا را چون وقت

نرسیده بود صلابتخان واقف گشته جمعی را که باتفاق و یکجهتی برهانشاه متهم

گرفته بعقوبت تمام بکشت و در تجسس برهانشاه شده هشیار خود گردید برهان

چون در لباس درویشان بود هر روز در جائی می بود بدست نیفتاده از آنجا

نموده بگجرات نزد قطب الدین محمد خان غزنوی رفته بعد از چند روز بخدمت

اکبر بادشاه غازی رفته و در آغاز سیصدی شده وقتی که همراه خان اعظم

بطرف دکن نامزد شد بمنصب هزاری اختصاص یافت و چون خان اعظم تا
پور رفته غارت کرده بی نیل مقصود مراجعت نمود برهانشاه همراه صادق محمد خان
انان مابین سلاب و کابل تعین شده از ولایت بنکش اقطاع یافت و چون
س در احمدنگر بادشاه گردید حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی او را
لایت بنکش طلبیده بدکن فرستاد چنانکه گذشت بمقتضای من طلب شیا
ظور آخر عمر صاحب تاج و تخت گردیده مذهب مهدویه را که در عهد پیشش
ن یار رواج یافته بود برانداخت و حکم کرد که هرجا مهدوی باشد بقتل [illegible]
انیده مال و اسباب او سبیل سازند بنابران در آن مملکت در اندک زمانی
ی از ایشان نماند و روش منابر باز از خطبه ائمه اثنا عشر زیب و زینت یافته
ب امامیه رواج تمام پیدا کرد و غریبان قدیمی آن دولتخانه که از شامت کفران
اخان جلاوطن کرده بودند باحمدنگر آمده باز آن بلده جلوه گاه ارباب کمال گردید
او خان حبشی که هم از قهر عادلشاه بجانب شهر احمدآباد بیدر گریخته بود بدرگاه
با شتافته باقطاع لایق سرافراز گردید عادلشاه را اینمعنی موافق مزاج نیامده
هانشاه پیغام داد که شرط دوستی و طریق یکجهتی مقتضی آنست که با دوست
ت دوست و با دشمن دشمن باشیم و در نیکی و بدی شریک یکدیگر بوده بیگانگی را از میان راه
هم عجب است که آنحضرت غلام حرامخور این دولتخانه را در سرکار اشرف راه

داده مقرب درگاه خود ساخته اید وظیفه برادری وشیوه حق گذاری منظور دا
در پاس خاطر دوستان بکوشید وآنرا موجب دوام دولت دانسته کار
گیرند که مستلزم خشنودی اینجانب باشد برهانشاه ازین پیغام برآشفته بی صبر
وهنوز که مبانی دولت را استحکام نداده بود ودوست از دشمن تفرقه نکرده
آن پیام سخنان وحشت آمیز فتنه انگیز بر زبان جاری ساخت ورفته رفته
رسید که عادلشاه در عداوت صلب گشته در اظهار خصومت بهانه جو گردید ملا
جهرمی ابا احمدنگر فرستاده پیغام کرد که سصد حلقه فیل که از خامی ونادانی دلا
منتقل بنظامشاهیه شده دوستی را مرعی داشته روانه اینجانب نمایند ودر
واهمال خسران عظیم تصور کرده از وخامت عاقبت نیندیشیده برهانشاه ازین
بیشتر آزرده گشته باحضار لشکر فرمان داد با انکه امرا در مقام نفاق بوده
بر سلطنت او نمی نهادند عجلت نموده کوچ بر کوچ بمیان ولایت عادلشا
عادلشاه او را او خود نهاده از بیجاپور نهضت نفرمود برهانشاه بمنگلبی
آب بهوره رسیده از انجا قدم پیشتر نهادن صلاح دولت خود ندیده وبکنکا
وبعضی مقربان در همانجا قرار داد که آن ضلع نهر بهوره قلعه بسته عا
عادلشاه را تا انجا متصرف گردد وآن قلعه میان ایشان سرحد
بتدریج قلعه شولاپور وشاهدرک نیز مسخر ومفتوح گرداند پس ساعت خ

کرد

جمعی از اعیان را در عین گرمی تابستان هنرمندان حایل بدست از آب سوره بود
ندتا بجای که قدیم الایام در انجا قلعه بود و بمرور شهور و سنین اندراس
ته بود پایه بر پایه اساس نهاده بتعجیل تمام با تمام رسانند چنانکه گذشت چون
ب مصلحت از بیجاپور لشکر بمدافعه آن نامرد نشد بخاطر جمع بکار خود مشغول گشتند
ون موسم برسات نزدیک شد و دغدغه آن بود که آب سوره زیاده شده
ند قلعه و لشکرگاه برهانشاه حایل شود و مردم عادلشاه بجبر و قهر متصرف
بند هر آئینه هنوز قلعه نیمکاره بود که دروازه ها نصب کرده مشحون از ذخیره
ب و حربی ساختند و در اثنای موسم باران بصرف نقود فراوان در
م آن ساعی گشتند درین اثنا دلاور خان بدان تصور که عادلشاه از عهده
اشاه بعضی نمیتواند نمود و محتاج مثل من نفر است خواست که قولنامه از
دلشاه گرفته به بیجاپور رود و باز بر نهج سابق زمام حکومت بدست آورد عادلشاه
ا این معنی را از خدا خواسته در ساعت قولنامه فرستاد و هر چند برهانشاه
گرد مفید نیامده دلاور خان متوجه بیجاپور شد لیکن بمجرد رسیدن بسزای
رسیده مقید و محبوس گردید آنگاه عادلشاه بخاطر جمع رومیخان و الیاس خان
با بسیاری از امرا جهت دفع مزاحمت لشکر برهانشاه نامرد فرمود رومیخان
جم قلعه نشده امرای برگی را با پنج شش هزار سوار که داشتند جریده از آب

گذرانیده تا حوالی معسکر برهانشاه رتاخته آسایش و استراحت از میان ا
برداشتند و چون ایشان از آب گذشته مزاحمت تمام باردوی برهانشاه ر
از جرات و خیرگی آنجماعت برآشفت اما چون براخلاص امرای خود اع
خود وقت شب بر مصحح ایشان که کنار ندی بیوره بود ایلغار برده قریب
بحوالی ایشان رسیده آنها سپاهی افواج از دور دیدند بنا بر آنکه نهر مذکو
داشت در ساعت خود را باب زده عبور کردند و باتفاق رومیخان و الیا
و دیگر امرا فوجها آراسته در انطرف بقصد مقابله و مقاتله صفها آراسته ا
قضارا همان لحظه سیل عظیم آمده عبور برهانشاه متعذر گشت پس از اینط
چند توپ کلان از افواج عادلشاه سر داده چون دانست که عبث است بار
خود معاودت نمود و هما روز باز امرای برگی از آب گذشته در تاخت و تاراج
لشکر برهانشاه شروع نمودند و بعد از انکه مدتی برین منوال گذشت و آثار قحطی
برهانشاه ناچار گشته قلعه مستحدث را باسد خان ترک سپرده مشحون از رجا
رجال گردانید و از انجا کوچ کرده چند منزل بجانب ولایت خویش پس
غله و آذوقه از ولایت نظامشاه بفراغت رسیده از محنت غلا نجات حاصل شود
رومیخان و الیاسخان فرصه یافته با تمامی لشکر از بیوره عبور کردند و تعاقب
نموده در تشویش و مزاحمت خود را معاف نداشتند برهانشاه مضطر کر
نواح

مظفر الملك امير الامراى برار را كه بشجاعت معروف و مشهور بود با اكثر امراى خود
ب سپاه عادلشاهيه مقرر فرمود و در سه كروهى اردو بين الفريقين جنگ صعب
دى نمود نور خان از طعن نيزه اعتماد خان سنستري كه از سر نوبتان عادلشاه
و د بمعرض هلاك رسيده شكست فاحش نصيب برهانشاه شد يكصد و پنجاه فيل
رك نامى بتصرف عادلشاه در آمد و برهانشاه مخذول و منكوب گشته امرا بنظر حقارت
او مى نگريستند و كاملخان دكنى و برادران او كه از امراى معتبر بودند خواستند
او را از بادشاهى معزول ساخته پسرش اسمعيل را بپادشاهى بردارند برهانشاه
از حالت و اراده واقف گشته كاملخان و برادران او را بسياست رسانيد
دكنيان ازين مبحث بيشتر متوحش و متنفر شده با برهانشاه دل دگرگون كردند
يوسف خواجه سرا كه در حسن و صباحت عديل نداشت و از جمله مقربان برهانشاه
ساختند كه هنگام شب در اثناى خواب او را كشته اسمعيل را بادشاه
انند برهانشاه آن خبر شنيده باور نكرد تا در شبى كه خود را بخواب ساخته
د يوسف بخيمه در آمد و دست بخنجر كرد برهانشاه برجسته دست او بگرفت
ون نهايت تعلق خاطر باو داشت نابينا ساخته از سر خون او در گذشت
د قلى قطب شاه و راجه عليخان صحبت را غليظ ديده جمعى از مردم
حب اعتبار را مثل مصطفيخان استرابادى و خواجه عبد الله توني

به بیجاپور فرستاده طالب صلح گردیدند وقریب سه ماه عادلشاه از قبول

ابا کرده چون مبالغه والتماس آن دو بادشاه از حد گذشت بصلح راضی گشته

بدان شرط که برهانشاه آنقلعه را چنانکه خود ساخته است خود شکسته بازبا

مراجعت نماید وخواجه عبدالسلام متعهد آن شده معروض داشتند که جهت اد

صلح وشکستن قلعه یکی از معتمدان درگاه بفرستند تا در حضور مهمات فیصل

عادلشاه ملتمس ایشان مبذول داشته شاهنوازخان شیرازی

که برخی از احوال او در ذیل وقایع عادلشاهیه ثبت افتاده نزد برهانشا

فرستاد چون شاهنوازخان باردوی عادلشاه نزدیک شد ارکان دو

او لوازم استقبال واعزاز بجای آورده مبتهج ومسرور گردیدند وبرهانشاه

حضور خود قلعه را شکسته واثری ازان نگذاشته روانه احمدنگر شده وا

پرنده شاهنوازخان را بعزت لاکلام رخصت معاودت نمود وخود بابلد

باحمدنگر رسیده سلامتی را نعمت تشکر دانسته ودر سنه احدی و

قاصد دفع فرنگان قلعه ریکدنده شده جمعی از امرا را بجانب بندر چوا

نامزد نمود وحکم کرد که بالای کوهی که کنار دریا واقع شده وکشتیهای آ

از انجا بر نگذرند تردد نمایند قلعه مشرف بران بر زنند وبالای برجها توپ

ضربزن نصب کرده مانع تردد فرنگان شوند چون چنین کردند وآن قل

موسو

وسوم بکهواله گردید عیسویان مدار تردد بشب انداخته از جمیع بنادر هندوستان که تعلق
عیسویان داشت طالب مدد شدند و از مدد جامد بایشان رسیده در اندک مدت دو دفعه بر لشکر
اسلام شبخون آوردند و هر دفعه قریب دو سه هزار دکنی بقتل آورده فایق گشتند برهانشاه اگر چه
دل از کشته شدن دکنیان راضی بود اما بحسب ظاهر اظهار کلفت کرده فرهاد خان و شجاعان
نی را با بسیاری از امرای کبار دکن که از ایشان ایمن و مطمئن نبوده و جمله دو هزار سوار
بدان جانب روانه ساخت تا مضمون این مصراع مصراع از هر طرف که شود کشته سود اسلامست
بوقوع رسد و از آنکه از بندر وسی و دمن که مابین گجرات و دکن واقع اند انواع مدد بمردم
رنده میرسید بهادر خان گیلانی را سر لشکر کرده باتفاق امرای عرب علیحده بران بنادر
دکرد بهادر خان چون بدانجا رسید روز چهارشنبه هفدهم شوال سال مذکور یکهزار فرنگیان
وار و بسیاری از زنگیان دیوسار و حبشیان و دکنیان که نامزد قلعه کهواله شده بودند
ش و کوشش تقصیر ناکرده رایت فرنگ را نگونسار ساختند و قریب صد و دویست
نی به تیغ غزا گذرانیده مظفر و منصور گردیدند و چون این خبر به برهانشاه رسید شادمان
نه بجشن و طوی اشارت فرموده در عمارت آینه خانه که برهانشاه در حسب بغداد ساخته
جلس بزم ترتیب یافته مجلسیان ارسطو فطرت و شعرای نکته سنجان عطارد فطرت
یان ناهید عشرت حاضر گشتند و چون آن مجلس من جمیع الوجوه مشابهت تمام با
جاودان داشت آن شهریار قلم تکلیف از وضع و شریف برداشته حکم فرمود که

هرکس هرچه از مکیات اراده نماید مردم بادشاهی حاضر سازند ساقیان خورشید عذار با
خمر المجلس در آورند و پیش خدمتان مشتری طلعت ماه سیما ترکیب و معاجین و
وفور و نقلات غیر مکرر جلوه گر ساختند بعضی که پیوسته هوای صهبا در سر و آرزوی
در خاطر نقاب حجاب از پیش برداشتند و بی تکلف بی بیغش رغبت فرمودند فرد
عیش است و رو باده حلالست حلال ٭ بزم شاهست و رو توبه حرامست حرام ٭ و
دیگر که صوفیان پرهیزکار بمغیرات حلال میل نموده باشربه لذیذ میل کردند و مطربا
نواکه سرمایه نشاط و پیرایه مجلس انبساط اند بر جمه چنگ و عود و ناله و سرود ناهید را از
بدان تماشاگاه کشیدند و نغمه بربط و رباب و ان چرخ کبود را برقص آوردند و اهل
تعریف آن بزم دلکشا بسخنان دلپذیر بشهادت بی نظیر تمسک جسته بلطایف عبا
و ظرایف استعارات بمربا نیها نمودند و از جمله اهل نظم واقف موز آسمانی و موا
رقمی این رباعی غرا بدیهه در وصف آن محفل جنت آسا از بحر خاطر بساحل بیان رسانید
آنی که جهان کرشمه نرگس تست ٭ گنجور دو کون بنده مفلس تست ٭ آئینه اسکن
جمشید ٭ ما طبع ملک دریچه مجلس تست ٭ در ماه ذیقعده همین سال برهانشاه خبر
که حضرت اکبر بادشاه غازی نواب خانخانان ولد بیرمخان را با سپاه گران بولا
فرستاده و شاهرخ بادشاه بدخشان و شاه باز خان کنبو را بسلطانپور نندبار روانه فرموده
انجمیع متعر بود بر دغدغه لشکر کشیدن خانخانان بجانب مملکت برار هر آینه برهانشاه عماد

اری را نزد راجه علیخان فرستاده در باب سد آن سیلاب تند مشورت نمود درین اثنا در بقعید
ور حادثهٔ عظمی در ولایت چیول روی نمود و آنچنانست که چون قلعه کهورله صورت
م پذیرفت فرهاد خان برج و باره اش بتوپهای صاعقه آثار و ضربزنهای شهاب کردار
متواری یافت فرهاد خان حبشی و اسدخان و تاجخان و نصیر الملک و دولتخان و امرای
دست علی مولد بمحافظت آنقلعه پرداخته نمیگذاشتند که از هیچ جانب مدد بقلعه
یده رسد و نزدیک بود که نصاری تنگ آمده جلای کردند که ناگاه برهانشاه در آن ایام
نفس اماره گشته بمباشرت و مخالطت غلمان و نسوان حریص گردید و حکم کرد که هر جا
وره شایسته خدمت بادشاه باشد خواه شوهردار و خواه غیر شوهر در شبستان شهریار حاضر
ند آن معنی موافق مزاج خاص و عام نیفتاده از برهانشاه متنفر شدند و چون شنیده که
فتحان حبشی که از امرای معتبر بود زن جمیله دارد او را نیز طلبیده شجاعتخان از فرستادن
با کرده برهانشاه برآشفت و او را درون قلعه بوکلان سپرده زن او را بجبر و قهر
برای خود آورد و آنچنانکه تعریف او شنیده بود چون نبود بی دست بجانب او در از
خصمت معاودت نمود اما شجاعتخان بمجرد شنیدن آن خنجر در شکم زده خود را کشت
خبر انتشار یافته فرهاد خان و جمیع امرای کهورله از اوضاع برهانشاه دلگیر شدند و
فظت قلعه و جنگ کفار فرنگ مثل اول نکوشیده در صدد آن شدند که فرجه
بجانب احمدنگر روند و اعلام بغی افراشته در دفع برهانشاه کوشند اهل فرنگ

آن امر را فهمیده موازی قراب مشحون از ابطال رجال و اسباب قتال و جدال ا
با در خود طلبیدند و خود نزدیک رنگدنده آمده در شب تار از برابر حصار کهرله بگذ
برکدنده رسیده صبح روز جمعه شانزدهم ذیحجه قریب چهار هزار فرنگ بهیئت مجموع
آن حصار شدند و تاجخان و امرای که با قلیلی از سپاه که بیرون قلعه فرود آمده
سراسیمه از خواب برخاسته بجانب روی بگریز آوردند و چون فرهاد خان از غ
دلگیری در محافظت حصار مثل سابق اهتمام نداشت دروازه بانان که هنوز تاریک
دروازه را جهت تردد مردم گشاده بودند سپاه فرنگ که تعاقب منهزمان کرده بودند
آورده فرصت دروازه بستن نداده از عقب جماعه تاجخان و امرای زده زده بقلعه درآمد
نمودند فرهاد خان و اسد خان و سایر اهل قلعه غوغا شنیده سراسیمه از لشکر خواب
برخاستند و با آنکه اضعاف مضاعف فرنگ بودند از شامت غفلت بمدافعه
بالتمام حیران مبهوت ایستادند و کفار فرنگ بخاطر جمع همه را مانند گوسفندان قر
مذبوح گردانیده در یکساعت قریب ده دوازده هزار کس را شهید ساختند و کهرله ر
شکسته و توپ و ضربزن و اموال و اسباب متصرف شده غیر از فرهاد خان که زخمی
اسیر ایشان گشت باقی جمیع امرا را شربت ممات چشانیدند و برهانشاه آن خبر
گشته شدن آنجماعت اعین فتح دانست و پرتو التفات بر تربیت غریبان انداخ
مرتضی خان انجو و شیخ عبد السلام عرب و احمد بیگ و قزلباشخان و خلیفه عرب و اورنگ

و خو

خواجه اندق ماوراء النهری وغیره را بمنصب امارت مشرف گردانید وخواست که ایشان را روانه
...ول کرده کفار فرنگ را استیصال گرداند که ناگاه برادر عادلشاه که در قلعه بلکوان خروج
...ده بود کسان فرستاده طلب امداد کردید و متعهد شد که چون قابض تختگاه گردد نه لک هون
...دولت فیل و قلعه شولاپور تسلیم وی نماید برهانشاه طمع در آنها کرده گفت بهتر آنست که
...ت آنکار بسازد بعده باتفاق او فرنگیان را که مکدنده را استیصال سازد پس بتاریخ غره ماه ربیع
...ال سنه ثلث الف از احمدنگر بجانب تلکوان روان شد و در حوالی قلعه پرنده خبر گشته شدن
...در عادلشاه شنیده در کمال خجالت و انفعال برگشت و این کدورت و غصه علاوه
...تنهایی دیگر گشته بر بستر ناتوانی تکیه فرمود عادلشاه که از نهضت او جهت امداد برادرش
...زاده اسمعیل خاطر آزرده بود بامرای سرحد فرمان داد که بولایت برهانشاه بانکناوری
...به کرناتک ساخته قرار داد که شما از انطرف لشکر کشیده قلعه سکاپور متصرف شوند و ما
...بطرف لشکر بر قلعه شولاپور فرستاده مسخر و مفتوح میگردانیم راجه کرناتک چون قبول آن معنی ننمود
...در ماه جمادی الاول سال مذکور مرتضی خان انجو را سپه سالار ساخته با اخلاص خان مولد
...و عبدالسلام و جمیع امرای غریب یا ده دوازده هزار سوار بمدافعه امرای برکی و حرامی
...بیت عادلشاه روانه ساخت و گفت من نیز از این مرض شفا یافته متعاقب با لشکر برار
...نصوب خواهم شتافت مرتضی خان بحوالی قلعه رسیده اذبک بهادر را بالعضی از
...الطلیعه لشکر ساخته بمقابله امرای برکی پیشتر فرستاد قضارا در اینجا نیز لشکر برهانشاه شکست

خورداد یک بهادر کشته شد برهانشاه از استماع آن خبر خود را بیشتر بغم و غصه سپرده مزاج

بنوعی از اعتدال منحرف شده که حکمای حاذق از اصلاح آن عاجز گشتند و رفته رفته

سوء القنیه و اسهال خونی و تب محرق بهم رسانیده یکباره صاحب فراش گردید پسر

خود ابراهیم را ولی عهد گردانید اسمعیل را بنا بر انکه مهدوی مذهب و دشمن عرب

از سمت گذرانید اخلاصخان که راغب سلطنت اسمعیل بود از شنیدن دلتنگ گشت و آ

از جانب عربان دانسته در لشکر مرتضی خان صلّی الله بران آگاهی یافته صلح گردید و بالعجل

از امرای غریب راه احمدنگر پیش گرفت بتعجیل خود را به برهانشاه رسانید و بهادرخان

فوت برهانشاه را جزم و یقین کرده با بعضی دیگر از امرای غریب بجانب بیجاپور شد

و شیخ عبد السلام عرب که اعتماد بر دوستی حبشیان کرده در ارد و مانده بود دکنی و حبـ

اتفاق کرده او را با متعلقان شربت شهادت چشانیدند و اخلاصخان بعد از تفریق

عربان و افروختن آتش فتنه مهمات را اکبر و گرده بقصد استیصال برهانشاه با جمعی

دکنی و حبشی با حمدنگر رفت برهانشاه جمعی از نزد وی فرستاده لوازم نصیحت بجا آورد

در تمرد و عصیان راغب و راسخ یافت با وجود ضعف و ناتوانی در پالکی نشسته از قلعه

برآمد و چتر و آفتابگیر و اسباب پادشاهی با براهیم ارزانی داشته در انروز در همایونپور که بـ

جوهر همایون والده او بود نزول نمود و صبح روز دیگر اخلاصخان صفی قلب اهل حرب

دنا راست آراسته مقابل ولینعمت خویش اعلام کفران و طغیان برافراشت و بمقصـ

مشهود

شهود شعر باد ولینعمت ازار برون آئی، گر سپهري که سرنگون آئي، بعد از حرب
صف شکسته وبدحال بجانب رنده گریخت وبرهانشاه مظفر ومنصور بقلعه احمدنگر تشریف
ده چون در ان معرکه تعب ومشقت بسیار قرین وي گردیده بود در روز دیگر که هژدهم
شعبان سنه ثلث والف باشد طایر روح پرفتوحش باشیان جنان
واز نمود مصرع بقا بقاي خدا ایست ملک ملک خدا، مدت سلطنت او چهار
سال وشانزده روز بود و مولانا ظهوری ساقینامه مخترع خود را که قریب چهار
ار بیت است بنام برهانشاه مزین گردانیده ودر انجا داد شعري داده

لر سلطنت ابراهیم نظام شاه بن برهان شاه ثاني

اهیم نظامشاه بعد از پدر مالک تاج ونگین گشت ومیان منجوی دکني که اتالیک
انشاه بود بموجب وصیت بامر وکالت قیام نموده پسران وبرادران واعوان
برادر سلک امر امنتظم گردانید واخلاصخان مولد با وجود چنان جرا مجوري که
ل خداوند خویش صف آراسته جنگ کرد کسان فرستاده طالب عفو و
نامه گردید وابراهیم نظامشاه ومیان منجو از فتنه وسرکشي او اندیشه کرده
نامه مرسول داشتند واو باحمدنگر آمده جماعتی از حبشیان ومولدان را دست
ت چنانکه دو فرقه شده یکی بمیان منجو پیوستند ودیگري باخلاصخان گردیدند
لدام صاحب داعیه شده ببزرگی دیگري سر فرود نمي آوردند بنابران مهمات

سلطنت بی رواج مانده هر کس راهوائی و هر ناکسی را رائی پدید آمد در مجلسها

زبان بلاف و گزاف کشوده کاه متعهد مقابله لشکر اکبر بادشاه میشدند و کا

متکفل مدافعه امرای عادلشاهی میکشتند و با ایلچی عادلشاه میر صفوی که از

صحیح النسب بود سلوک ناهموار نموده سخنان موحش مذکور میسازند و چ

امثال این اخبار بمسامع عادلشاه رسید جهت اصلاح دولتخانه نظامشاه و

و تادیب بی ادبان از بیجابور متوجه شاهدرک کردید رای اخلاصخان و متابعان

اقتضا کرد که لشکر فراهم آورده بسرحد شتافته تا عادلشاه محاربه نمایند و میان

این رای نپسندیده کفت خیل و حشم ما بی سامانست و بی سرانجام و ا

چنانکه باید مطیع و منقاد بادشاه نیستند مناسب آنست که صاحبان تحف و

او فرستاده صلح نمائیم و بخاطر جمع بملک و مال لشکر پرداخته مهیای مقابله و

حضرت اکبر بادشاه غازی کردیم اخلاصخان که مرد لا انس و لا العقل بود قبو

ناکرده در لشکر کشی بجانب شاهدرک اصرار نمود و چون میل خاطر ابراهیم نظا

نیز بانمعنی بود میان منجو سکوت اختیار کرده بادشاه متوجه آنطرف شد

بعد از انکه بسرحد رسیدند میان منجو جهت حجت یکبار دیگر بزرکان درکاه را

کفت که عادلشاه در مملکت خویش نشسته و از وی و از سپاه او هیچکونه آ

مزاحمتی بملک ما نرسیده صلاح دولت نیست که شما ابتدا در تحریک سلسله

ده داخل ملکت او گردید هنوز در صلح گشاده است بااو از طریق ملایمت و دوستی
آمده بساط قتال و جدال مفروش نگردانید ابراهیم نظامشاه که در شرب خمر افراط
ده یک لحظه هشیار نمی بود چون خواهش طبیعت اخلاص خان و اعوان او
جنگ دید گوش بسخن میان منجو نکرده قدم در ولایت عادلشاه نهاد و حمید خان
سر لشکر عادلشاه بود و در سرحد خود اقامت داشت فوجها آراسته اعلام
حت و مدافعت بر افراشت میان منجو که مرد جهاندیده کهن سال بود مبحث را خوب
ره جمعی را نزد حمید خان فرستاد و پیغام داد که بادشاه ما جوان و خورد سال و بی تجربه
ت و مع هذا بمصاحبت جمعی شریر که از دایره انسانیت بیرون اند گرفتار گشته و از شرب
م عصای عقل از دست داده التماس مینمایم امروز که از روزهای ماه ذیحجه است
لی در نیماه حرامست جنگ را موقوف داشته وقت اید و سازید شاید که ما را
مت شده او را بنصایح و مواعظ از سر این اراده بگذرانیم و چون در یناب سو گند
دلشاه داده بود حمید خان قبول آن معنی کرده از سر راه نظامشاه کناره کرد و بجانب
ت راست او در یک کروهی فرود آمد نظامشاه چون آنجا رسید و حمید خان را
مقابل ندید بخیال کیفیت شراب آن معنی را بر زبونی کرده بهر نوع که بود آن روز
نجا نزول نمود و در آن شب میان منجو و تابعان او هر چند صلح جنگ را میخواستند
نشان او کنند چون اجلش رسیده بود سودمند نیامده روز دیگر صفها بیاراست و حمید خان

جبشي بران مطلع شده او نیز بتعبیه سپاه قیام نمود و بسرعت برق و صوالت

بمیدان قتال شتافت و قریب پنجاه هزار سوار از طرفین مقابل یکدیگر شده

بهادران و یکه جوانان تکاوران الجلوه در آوردند و شمشیر و خنجر زمین جنگ

بخون یکدیگر رنگین گردانیده داد مردی و مردانگی دادند انگاه جمیع افواج بیکبار

درآمده بر یکدیگر حمله نمودند و باستعمال الات حرب پرداخته آثار بی رحمی

ساختند مثنوی سپاهی چو فیلان آشفته مست :: همه نیزه و تیغ و خنجر بدست

بنوک سنان و به تیر خدنگ :: ربودند از روی خورشید رنگ :: در انروز

و غریب روی نمود میمنه نظامشاه میسره عادلشاه را درهم شکست قریب ده کروه

کردند و میمنه عادلشاه میسره نظامشاه را زیر و زبر ساخته قریب سه کروه تعاقب

و چون اعتقاد طرفین آن بود که فتح از جانب ماست بتاراج بنگاه یکدیگر مشغول

ابراهیم نظامشاه با جمعی از مخصوص ها که عدد ایشان از صد متجاوز نبود با

چند از فیلان در معرکه ماند و بحسب اتفاق سهیلخان خواجه سرا و مقصود خان

تخته فیل با یکهزار سوار و هفتاد فیل جنگی بدانجا رسیدند جمعی از مقربان گفتند

قلیلیم و فوج خصم بنهایت کثرت صلاح آنست که از معرکه بگوشه رفته چون

بلازمت شتابند بمدافعه این فوج شتابیم ابراهیم نظامشاه باینمعنی راضی

و بکیفیت شراب شمشیر کشیده و فیلهای مست پیش کرده بمقابله و مقاتله

شتافت و در حمله اول بزخم نیزه یکی از سپاهیان عادلشاهی از اسپ افتاده
داغ جان شیرین فرمود و شامت ستیزه کار خود ساخت سهیلخان جسد او را
بالکلی گذاشته که او را باحمدنگر رسانند و فیلان او را متصرف شده چون شب
بپایان آمد سهیلخان سواره آنشب را بپایان رسانید امرای نظامشاهی که از
جانب میسره عادلشاه رفته غنیمت فراوان بدست آورده بودند خبر کشته شدن
ابراهیم شنیده هر کدام بطرفی گریختند و سهیلخان زر و دیگر تمامی توپخانه نظامشاه را
متصرف شده بعادلشاه رسانید و میان منجو بیشتر از همه کس خود را بقلعه احمدنگر
رسانیده احمد نام پسر دوازده ساله را بگمان آنکه از خاندان نظامشاهست از دولتاباد
آورده چتر بر سر او گرفت و بهادرشاه ولد ابراهیم را که طفل شیرخواره بود بقلعه جوند
فرستاده محبوس گردانید و مدت بادشاهی او چهار ماه الا دو روز بود **ذکر
سلطنت احمدشاه بن شاه طاهر** چون اخلاصخان مولد
سرداران ستیزه و عناد پیش گرفته تازه نهال سلطنت ابراهیم نظامشاه را
...ن دادند میان منجو بشتاب سحاب باحمدنگر آمده قلعه و خزانه را بتصرف خود
اخلاصخان و دیگر اعیان درگاه را اندرون حصار خوانده انجمنی ساخت و در باب
بادشاه قرعه مشورت درمیان انداخت امرای حبوش التفات خاطر
زمان چاندسلطان بجانب بهادرشاه بن ابراهیم نظامشاه مشاهده نموده

همگی بسلطنت او راغب و مایل گردیدند و منجو و بعضی امرای دکنی از صغر سن

که در آن مدت یکسال و هفت ماهه بود اندیشه کرده قبول آن معنی ننمودند نظم جهان

و پایگاه گوی : کلاه کیانی و کیخسروی : کسی را سزد کو بهنگام جنگ : ش

شتاب و بداند درنگ : امرای حبوش بامثال این سخنان فریفته

چاند سلطان فروگذاشتند و با منجو همداستان گردیده لوازم عهد و پیمان

آوردند و باتفاق همدیگر خواجه نظام استرآبادی را که از درگاه برهان نظامشاه

میرسامانی یافته بود با جمعی از مردم معتمد بجانب قلعه جوند حبر فرستاده

شاه طاهر را بشهر احمدنگر آوردند و روز عید الضحی سنه ثلث و الف او را با

برداشته خطبه بنام ایمه اثنی عشر خواندند و مناصب و اقطاع میان یکدیگر قسمت

بهادرشاه را که در حجره عطوفت چاند سلطان پرورش می یافت بزجر و تعدی بقلعه

محبوس ساختند و بعد از چند روز چون بوضوح پیوست که احمدشاه از خاند

نظامشاهیه نیست اخلاصخان و امرای حبشی از کرده خود پشیمان گشته در

عزل وی شدند و بوضوح این داستان چنانست که چون برهان نظامشا

نظامشاه بحری ازین جهان گذران درگذشت حسین نظامشاه ولیعهد گردید

سلطان محمد خدابنده و شاه علی و محمد باقر و عبد القادر و شاه ح

را در مملکت موروث موجب هلاک دانسته هریک بطرفی از

ب هندوستان وار نمودند و بعد از مدت مدید در اواخر عهد مرتضی نظامشاه شخصی
م بشاه طاهر بحوالی دولتاباد رسیده دعوی نمود که سلطان محمد خدابنده بتاریخ
ر ولایت بنگاله برحمت ایزدی واصل گشت و من فرزند صلبی اویم و از حوادث روزگار
ملکت موروثی آورده‌ام ارکان دولت و اعیان حضرت مرتضی نظامشاه خصوص
لحضرت نشان صلابتخان تجسس متفحص احوال او شده شرایط تفتیش بجای
ند اما بسبب طول عهد و تغیر اوضاع او از تمیز حق و باطل عاجز گردیده لب
یق و انکار نگشودند و از راه حزم و احتیاط که مبادا جمعی از لوندان و اوباش
ع آمده فتنه انگیزند هر آئینه او را در یکی از قلاع محبوس ساخته کسان معتمد نا
طان محمد خدابنده و متعلقان او را بواجبی میشناختند باگره و دهلی نزد
شاه تیانی که دران اوان ملازم حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بود
نادند و پیغام دادند که شخصی بدین شکل و شمایل بابصوب آمده میگوید که من فرزند
ن محمد خدابنده ام و شاه طاهر نام دارم چون خلاصه عمر سلطان محمد در الحدود
ت شده است یقین که کماهی حالات او برا نحضرت ظاهر خواهد بود امیدوارم
یه معلوم باشد اعلام بخشند تا بندگان درگاه از تردد و تفرقه خاطر باز رهند برهان شاه
ب داد که نخل حیات سلطان محمد خدابنده در منزل من باختتام رسیده است و فرزندان
ر و اناث که فلان و فلان باشند در صحبت من روزگار بسر می برند اگر شخصی بنام

غرض خود را بهمنام پسر سلطان محمد خدابنده کرده دعوی فرزندی میمنهٔ وی ماشهٔ
غلط و عین افترا است صلابتخان و سایر اعیان حقیقت حال بخاطر آورده
که بالفعل این شخص بفرزندی سلطان محمد خدابنده شهرت یافته است و
آن خاطرنشان عوام الناس کردن بسی دشوار و مشکل می نماید بهتر آن
که سمجیان باجل طبعی درگذشته از وی پسری احمد نام باقی ماند که منجو فریب
او را بپادشاهی برداشت و اخلاصخان و سایر امرای حبشی و مولد بر سر همین
منجو برگشته در اواخر ماه مذکور در میدان کالاچبوتره تصفیهٔ صفوف نمود
منجو احمد شاه را بالای برج نشانده و چتر بر سر او مرتفع ساخته و لد خود میان
با موازی هفتصد سوار بمدافعهٔ خصمان بیرون فرستاد و بین الفریقین کارزار
بوقوع انجامید جمعی کثیر از طرفین کشته شدند و در ان اثنا از جانب
که بجانب قلعه سر میدادند غلوله بر چتر احمد شاه خورده و غلغله و آشوب در درون
حصار افتاد و میان حسین کثرت و غلبهٔ اعدا مشاهده کرده پای از میدان کا
کشید و بدرون قلعه رفته استیلا و شوکت اخلاصخانیان متزاید گشت و
قلعه پرداخت از اطراف و جوانب بسیه مورچل پیش بردند و ابواب
بسته کس نزد حاکم دولتاباد فرستادند که اهنک خان حبشی و حبشخان مول
از زمان برهانشاه تا آنزمان محبوس بودند بگذارد و تهانه دار دولتاباد اطا

288

ایشانرا بگذاشت وبنابرانکه تهانه دار قلعه چوند بهادر شاه را بحکم میان منجو حبشیان
واد اتفاق کرده ایشان طفل مجهول النسب را از بازار احمدنگر گرفته وبدودمان
شاه منسوب ساخته سکه وخطبه بنام او کردند وبآن تقریب ده دوازده هزار
ز ایشان جمع آمده میان منجو ومحصورین در دریای حیرت غوطه خوردند وچون
ات وخلاص خود مایوس شدند عریضه بسلطان مراد ولد اکبر بادشاه نوشته
ت فرستادند والتماس قدوم نمودند شهزاده بنابرانکه از جانب پدر بتسخیر
نامور بود وانتظار فرجه داشت بزودی لشکر فراهم آورده متوجه احمدنگر
لیک هنوز که عریضه بگجرات نرسیده بود میان امرای حبشی بر سر مناصب
ر کدورت مرتفع گشته شمشیر نفاق از غلاف خلاف بر آوردند ودر قتل وکوشش
ر کوشیده دران باب از خود بتقصیر راضی نشدند وبعضی امرای دکن که باشان
د از مشاهده این اوضاع متنفر گشته رفاقت نمودند وبا خیل وحشم بجانب
شتافته بمنجو پیوستند واو باین لطیفه غیبی حیات تازه وقوت بی اندازه
انیده از قلعه بر آمد وروز شنبه بیست وپنجم محرم الحرام سنه اربع الف در
لی نمازگاه با امرای حبشی جنگ کرده شکست ء بادشاه ایشانرا اسیر ساختن
د نفر واز مطالبه شاهزاده پشیمان گشته دران اندیشه بود که ناگاه نواب خانخانان
جه علیخان حاکم اسیر بشاهزاده سلطان مراد ملحق شده با موازی سی هزار سوار

مغل و افغان و راجپوت تمام یراق بحوالی احمدنگر رسیدند و میان منجو کا
ایشان مادم بود قلعه احمدنگر را بغله و آذوقه و خیل و حشم مشحون و مضبوط
با انصار خان دکنی که از جمله انصارش بود قلعه و چاند بی بی سلطان چون
رفاقت نداشت او را نیز با جواهر و نقود درون قلعه نگاهداشت و خود
فراهم آوردن سپاه و طلب کومک از عادلشاه و قطبشاه همراه احمد شاه بجا
قلعه اوسه روان شد و زهره فلک طهارت و پرهیزکاری چاند سلطان بمکو
بر مدافعه لشکر مغل گماشت و از خوف آنکه مبادا انصار خان که از انصار
بود با خصم زمان یکی کرده قلعه را باتشان دهد هر آئینه محمد خان بن میان
زاده مرتضی نظامشاه را مامور گردانید که دفع او نماید و محمد خان در قتل او کمال
شجاعت بظهور رسانیده بماز و زغایانه در شهر و قلعه خطبه بنام بهادر شاه
ابراهیم شاه خواندند و شمشیر خان حبشی را که فرزندان او زیاده از سه هزار
و کشواد زیاده از هفتاد تن بودند با افضل خان تفرشی و دیگر مردم کار آ
بقلعه در آورد و چون روز بیست و سیوم ماه ربیع الثانی سال مذکور سلطان
باتفاق امرای کبار مغل مثل سیلی که از قلال جبال بفضای صحرا روی نهد
جانب شمال احمدنگر بیک ناگاه نمودار گشتند و در حوالی نمازگاه ایستاده
از دلیران پرخاشجوی بیشتر میشدند و قدم جرات در میدان کالا چبوتره نه

ل حصار را امتشمر رزم وپیکار کردیدند و چند توپ قیامت آشوب بجانب آن
ردم سر داده سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخته وچون روز باخر
ید شهزاده وسپاه مغل بکمی در باغ هشت بهشت که ساخته برهان نظامشاه بن احمد
امشاه است نزول نموده شب همه شب لوازم هشیاری و مراسم بیداری قیام نمود مثنوی
ر زرکین شهسوار سپهر ** برافراخت رایت برافروخت چهر ** برآمد برین خنگ زیبا خرام
صد خشنده تیغ از نیام ** شاهزاده جمعی را بمحافظت شهر برهان اباد که از
تحویلت برهان نظامشاه بود فرستاده در استمالت متوطنین آن دیار کمال التفات
هور رسانیده در کوچه و محل ندای الالکل الامان بگوش ادانی و اقاصی
رسانیده نوعی شد که رعایا و تجار و غیره پای توقف در دامن کشیده اعتماد بر
ی مغلان کردند و روز دوم شاهزاده و امرای عظام مانند میرزا شاهرخ والی
دشان و نواب سپه سالار خانخانان و شاهباز خان کنبو و صادق محمد خان و
سید مرتضی سبزواری و راجه علیخان حاکم برهانپور و راجه جگنات و دیگر امرا
عداد اسامی ایشان موجب تطویلست و درد و رقلعه فرود آمده مورچال والک
ن خود قسمت کردند و در بیست و هفتم آنماه بوالفضول کینه جو شاهباز خان
بستمگری معروف و مشهور بود در سپاه اکبری مقربان شاهزاده بالشکر
خویش ببهانه سیر و گشت سوار شد و غارتگران سپاه خود را بتاراج

غنی و محتاج حکم فرمود و در یک طرفة العین تمام منازل و مساکن احمدنگر و برهان
همچو خانه لوکر ربای شده اثر معموری نماند و چون در مذهب تسنن کمال تعص
داشت خواست که مکان محبان اهل البیت را که بلنگر دوازده امام مشهو
غارتکرده ساکنان آنجا را بقتل رساند شاهزاده و خانخانان بران مطل
او را زجر و ملامت کردند و بسیاری از تاراجیان را بجهت عبرت بانواع
سیاست نمودند اما خلایق احمدنگر چون از متاع دنیوی تهی دست
بودند وایشان را اعتماد بر قول مغل نمانده بود وقت شب جلای وطن
هر کدام بطرفی رفتند و امرای نظامشاه در آن مدت سه فرقه شده
یک مطیع دیگر نبود اول میان منجو که احمدشاه را بادشاه دانسته بجا
سرحد عادلشاه نشسته بود و دوم اخلاصخان حبشی که باز در حوالی د
موتی شاه نام مجهولی را باسم سلطان مخصوص ساخته سر در حلقه اط
او در آورده بود سیوم ابهنگخان حبشی که او نیز در سرحد عادلشاه اقامت
شاه علی بن برهان نظامشاه اول که عمر او قریب هفتاد سال رسیده ب
در بیجاپور توطن داشت نزد خود آورده چتر بر سر او گرفته بپادشاهی بر
و بنابر آنکه اخلاصخان بجرات و زیده باده هزار سوار اطرافی از دولتاباد
احمدنگر شد خانخانان سپه سالار دولتخان لودی را که روی زرمه

بو

290

بود با پنج شش هزار سوار جرار شایسته کارزار که از لشکر اکبری اینجانب کرده بود

شجاعت ایشان وثوق تمام داشت بدفع او نامزد نمود و در کنار آب نهر کنک

ولتخان را با اخلاصخان ملاقات حاصل شد بعد از جنک شکست شامل روزکار

ل دکن کردید و دولتخان و سپاه مغل تعاقب نموده لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند

از انجا قصبه پتن که در کمال معموری بود شتافته ذکور و اناث آن بلده را بسر عورتن

مصلحت با احمدنگر شتافتند و بنا بر انکه چاند سلطان بسبب حبس بهادر شاه و اجلاس

شاه احمد میان منجو سرکردان بود با هنکخان پروانه نوشت که جمعی از بهمنان و شجاعان

جهت محافظت حصار و مدافعه خصمان بکار آیند و محل اعتماد باشند همراه کرفته

در القلعه احمدنگر باید رسانید اهنکخان با هفت هزار سوار و پیاده متوجه احمدنگر شد و چون

ن کروهی آن بلده رسید جاسوسی جهت تحقیق کیفیت طریق دخول حصار فرستاد تا

اف و جوانب آنرا بنظر احتیاط در آورده مراجعت نمود جاسوس لوازم تحقیق و تجسس بتقدیم

نید چنین کفت که جانب شرقی حصار احمدنگر از نزول سپاه مغل خالیست و هیچکس از امرای

محافظت آنصوب قیام نمی نمایند بنا برین اهنکخان شب هنکام در ملازمت

علی و پسر شاه مرتضی براهنمونی جاسوس متوجه حصار کشته بطی مسافت پرداخت

و از اتفاقات آنکه صباح همین روز سلطان مراد برای ملاحظه حصار و تاکید مورچل

ان سوار شده مانند ماه سیار کشت ناکاه جانب شرقی را از وجود محافظت

تهی دیده نگاهبانی انطرف بخانخانان رجوع فرمود او در همان روز از حوالی بهشت

کوچ کرده در جایگاه مذکور نزول نمود و اهنگخان ازین خبردار نبوده با سه هزار سوار

انتخابی و تکهزار پیاده توپچی در شب تاریک بدانجا رسید و غفلت آنجماعت را غنیم

دست بشمشیر بازید مثنوی ز شمشیر خونریز آشفتگان ٭ شبخون درآمد بشب خفتگان

شد از تابش تیغها تیره شب ٭ چو زنگی که بگشاید از خنده لب ٭ ز بس کار شمشیر

بارید خون ٭ شب تیره را چهره شد لاله گون ٭ خانخانان با دو دست سوار تیرا

که بهره او میداشتند بام عمارت عبادتخانه برآمده به تیراندازی مشغول شد و

لودی که میر شمشیر او بود هشیار شده با چهار صد جوان نامدار افغان خود را

هنگامه کارزار گرم گشته از طرفین داد مردی و مردانگی میدادند که پسر دولتخان

نیز با شش صد بهادر رستم آثار بمیدان رسیده دست بشمشیر و نیزه بازیده مشغول

و ضرب گردید اهنگخان بیش ازان ثبات قدم را مستلزم هلاک دانسته

پسر شاه علی و جمعی از همراهان دکنی که عدد ایشان بچهار صد میرسید نمیان

خوابگاه خانخانان برآمده بجانب حصار احمدنگر متوجه گشت و شاه علی که پیر و ضعیف

بود از قلعه در آمدن ابا نموده و چند روز حیات را غنیمت دانسته با باقی لشکر دکن

همان راه که آمده بود معاودت نمود و دولتخان لودی بتعاقب او از دست

قریب هفصد کس را به تیغ بیدریغ مستهلک گردانید و چون اخبار گوانی

ستیلای طایفه مغل بر خاحشکر بران بلده بهجت اثر دار السلطنه بیجاپور رسید و نوشتهای
سلطان بر مبالغه و استغاثه بتوالي و متواتر نزد عادلشاه رفت هر آئینه
رت در صدد اعانت گشته سهیلخان خواجه سرا را که بصفت شجاعت موصوف
امیت و پنجهزار سوار روانه شاهدرک گردانید و میان منجو باتفاق احمدشاه و دیگر
الی و اخلاصخان با اعوان و انصار خبر شنیده بسهیلخان پیوستند و مهدیقلی
ترکمان نیز سر لشکر تلنگ شد با پنج شش هزار سوار و پیاده بسیار از جانب
قطبشاه بوي ملحق شد و چون خبر جمع شدن لشکر در شاهدرک بشاهزاده رسید
میان او و خانخانان سپهسالار غبار نفاق در میان بود با صادق محمدخان اتابک
ی کبار کنکش فرمود همگنان بعد از تقدیم مراسم استخاره و لوازم استشاره
ی اللفظ و المعني معروض داشتند که تا وصول لشکر دکن باید بود در جر نقب
یف ارکان جدار سعی و کوشش نموده قلعه را مفتوح باید ساخت شاهزاده
رای پسندیدند آن کار اشارت نمود امرای عظام جهة عدم اطلاع بر مواضع
ن اند و سد قلعگیان نزد سلاطین دکن بمثابه در سد ابواب دخول و خروج
یدند که خیال را مجال تردد در و نماند و هنرمندان و نقابان آهنی چنگ فرهاد
ی اندک زماني از مورچل شاهزاده و غیره پنج نقب نزدیک قلعه رسانیده بود
یوار و بروج آن توام فلک البروج را مانند تجویف سپهر مجوف ساختند و در

شب جمعه غره رجب که لیالی اربعه ولیله الرغایب نقبها را با باروت توپ و تفنگ مملو
سوراخ آنها بگچ و سنگ بستند و خواستند که فردا بعد از نماز جمعه آتش در آ
افکنده قلعه به براندند و قصار اخواجه محمد خان شیرازی که در لشکر شاهزاده می
باب ترحم دران شب تا رخود را بمردم حصار رسانیده ایشانرا از موضع نقب
سپاه مغل با خبر ساخت اهل قلعه ممنون او گشته از صغار و کبار بحکم جاندیس
درهمانشب بکندن و شکافتن ارکان حصار که محمد خان نشان داده بود مشغ
و تا ظهر روز جمعه دو نقب را انامه و باروت بدر کرده در پیدا کردن نقبهای
بودند که شاهزاده و صادق محمد که میخواستند فتح بنام خانخانان شود بیو
او سلح کردیده و در حصار فوجها آراستند که چون نقب را آتش زده در قلعه رخنها
آید بهجوم آورده فرصت سد رخنه ندهند و بحصار درآیند **مثنوی** دلیران بمید
کین تاختند ؛ سر و تن ز خود زره ساختند ؛ ز جوشن شد آراسته مال و دو
شد از آتش برگ جبه پوش ؛ ز هر سو یکی دجله موج ریز ؛ روان شد بسوی
ستیز ؛ و چون امرای اکبری سوای خانخانان بموجب حکم شاهزاده با خ
حشم و طبل و علم نزدیک آن حصن حصین رسیدند با تش زدن نقبها اشارت
و در وقتی که اهل حصار نقب سیم که بزرگترین نقبها بود شکافته در تهیه برآ
باروت بودند که ناگاه دود فنا از ان نقب بادیه آسا برآمده شعله بلا در آن

ن نهاد افتاد و یکبار اساس سپهر التباس حصار متزلزل گشته زمین و زمان از هیبت
نهجاد در آمده صدائی از نهاد آن بنیاد که مصدوقه سبعا شدادا بود بر آمد که
نفخ صور قیامت دمید و موازی پنجاه گز دیوار از جای در آمده هر سنگ ازان
ی سپهر اطوار بقطری از اقطار افتاد مثنوی چو شد آتش تیز زیران شرار
ریخت ازیکدگر آن حصار خلل یافت آنکوه ازان زلزله گسسته شد آن آهنین
سلسله باشد آن صور صور تکر زندگی سرافیل داد شرمندگی شد آن لحظه
ل [illegible] قیامت عیان بگردون بر آمد نفیر و فغان زمین کفتی ازیکدگر بردرید
افیل [illegible] قیامت دمید بخندق فرو ریخت آن شهر بند بدریا در افتاده
بلند جمعی که نزدیک آن دیوار بودند برای شکافتن نقبها در زیر سنگ و خاک
ه هلاک گردیدند و برخی که دورتر بودند مانند مرتضی ولد شاه علی و اهنگخان
شیرخان و محمدخان دایه زاده و افضل خان و دیگر کبار و صغار رخنه را
ان مشاهده نموده فرار بر قرار اختیار کرده سراسیمه بجانب دروازه و گوشه و
ر گریختند و رخنه را خالی از دیار گذاشته دل از محافظت حصار برداختند قطعه
غ نعل سمندش هلال غره دولت مثال سایه چترش سواد دیده کشور هزار بار بروی
بسته از ره تمکین شکوه مقنعه او کلاه گوشه سنجر ز عصمتش نکشیده شمال
ته برقع ز عفتش نگرفته خیال دامن معجر الملخص بعنایت الملک المنان

بران نهادرها

چاند سلطان بمجرد اطلاع بران واقعه هولناک برقع پوشیده و بالای ا
سلاح جنگ در بر کرده پا برهنه و شمشیر در دست گرفته جمعی از مردم که در
او حاضر بودند از سراپرده عصمت بیرون خرامید و بر سمند عزیمت
دوات شده بسوی آن رخنه روان گشت اهالی قلعه مرتضی و ابهنگ
شمشیر خان و غیره ناچار گشته از گوشه و کناره که مخفی شده بودند از ضعیفا
بملازمت او شتافتند و بنا بر آنکه شاهزاده و صادق محمد خان و سایر امرا
مغل انتظار افروختن نقبهای دیگر و ریختن باقی دیوارها میکشیدند قلعگیان
فرصت شده توپهای قیامت آشوب و بان و تفنگ و ضر بزن چندان از بالا
بشماری رخنه گذاشتند که مانند دهلیز دوزخ گردیده در آخر چون از آتش گرفتن
دیگر مایوس گشتند امرا و سپاه مغل بحکم شاهزاده بجانب رخنه حمله آوردند و به
مردم درون و برون جنگی که صعب تر از ان بتصور نتوان کرد واقع شده چون بتق
و دلدادن آن شیره زن هر دفعه از رخنه و از بالای برجها دو سه هزار بان
و توپ و ضربزن و تفنگ سر میدادند بسیاری از بهادران اکبری شربت
چشیده خندق از ابدان اموات انباشته گردید **مثنوی** چو باران پیاپی بهنگام
بباریدازان باره سنگ و خدنگ :: تو گفتی شد آن باره ابر مطیر :: نگر گش به
و باران تیر :: زبیکان چنان آتشی بر فروخت :: که بر ملک و بر فلک از ان د

بود

293

خت :: هر چند سپاه از ثلث اخیر روز تا وقتی که مهر عالم افروز را دل برشتگان و
مکان معرکه سوخته در حصار زنگار مغرب مختفی گشته تنور معرکه را گرم داشته
ت از کوشش باز نداشتند و اثری بر آن مترتب نشد و تسخیر حصار صورت نبست
ن یک از شاهزاده و صادق محمد خان دلگیر گشته در آنشب بجانب مصاجع و مساکن
ل شتافتند و کوچک و بزرگ اردوی مغل زبان بتحسین و آفرین کشاده انصاف
ند که غایت تهور و شجاعت همین است که آن شیرزن فرخنده نژاد بظهور رسانید
این برج نام آن ملقیس زمان که پیش ازین بسمات بچاند بی بی بود مشهور بچاند
ان کردید الغرض چون پرده شب میان آنفرقه جنگجو حایل بود چاند سلطان بیجان بسواره
ان بایستاد که معماران چابکدست فرهاد آهنگ آن رخنه را بگل و سنگ موازی
ی بلند گردانیدند و در همان چند روز نامه بسرداران لشکر دکن که باتفاق سهیلخان
ی ولایت بسر رسیده بودند نوشته شمه از غلبه اعدا و زبونی اهل حصار و قلت
آذوقه در آن درج فرمود اتفاقاً جاسوسی که حامل این نوشتها بود بدست مردم
گرفتار گشته بنظر خانخانان و صادق محمد خان رسانیدند ایشان کتابتی بسهیلخان
شتند که مدتیست که انتظار توجه شما داریم تا بزودی این مناقشه و منازعه رفع کرده
یند زود تر بیایید بهتر خواهد بود و آن کتابت را با نوشتهای چاند سلطان مختوم
سوس مرسول داشتند گویند چون کتابت بسهیلخان رسیده بر مضمون آن

مطلع گردید همان ساعت کوچ کرده بسرعت تمامتر از راه کوهستان مالکدو
احمدنگر شد و چون قحطی در لشکر مغل بدرجه اعلی رسیده اسپان در غایت ضعف
زبون شده بودند از شنیدن آن خبر شاهزاده و سایر امرای اکبری متفکر گ
مجلس استشاره ترتیب دادند رای همگنان بران قرار گرفت که درینوقت مهم
دکن موقوف داشته با چاند سلطان صلح درمیان آورند باین نهج که
حضرت ولایت برار پیشکش پادشاه نموده تتمه ولایت برطبق زمان حسین نظام
تعلق داشته باشد پس سید مرتضی که از قدیم الایام تربیت یافته و برکشیده دودما
نظامشاهیه بود از جانب شاهزاده بتمهید مقدمات مصالحه مامور گشته چاند بیبی
اضطرار سپاه مغل را بخاطر آورده نخست پای در دامن استغنا کشیده و در ادا اخرا
لشکر مغل صلاح در جنگ ندیده چون از ضیق محاصره بتنگ آمده بود بتعجیل گرد
که مرقوم گشت مصالحه نمود و شاهزاده و خانخانان از راه کوتل جوهره دولتابا
اوایل ماه شعبان روانه برار گردیدند و سهیلخان سرلشکر عادلشاه و مهدیقلی سا
سرگروه سپاه قطبشاه و میان منجو با احمدشاه باتفاق در همان دو سه روز با احمدنگ
میان منجو خواست که احمدشاه بر نهج سابق پادشاه احمدنگر باشد و ابهنگخان
نمود که مرتضی ولد علیشاه را از قلعه بیرون کرده دروازه بر روی میا
بسته جمعی نزد تهانه‌دار قلعه جوند فرستاده بهادرشاه بن ابراهیم شاه مقی

خویش خواند و درون قلعه خطبه بنام او خوانده اهنکخان و سایر امرای نظامشاهی اطاعت
ند میان منجو در مقام تمرد و عصیان گشته میخواست آتش فتنه مشتعل سازد ابراهیم
لشاه مصطفی خان دکنی را که عمده امرای درگاهش بود با چهار هزار سوار بتعجیل باحمدنگر
تاده بمیان منجو پیغام داد که درینوقت چنین ارادها موجب زیادتی خللست باید که
ع مقدمات کرده باتفاق سهیلخان به بیجاپور آید تا احوال بخاطر آورده آنچه صلاح ملک
لت باشد بتقدیم رساند میان منجو که مرد عاقل بود از فرموده عادلشاه تجاوز ناکرده
مصطفیخان و سهیلخان روانه ولایت عادلشاه گردید سهیلخان بموجب حکم در ظاهر قلعه
رک تمام کرده احمدشاه و میان منجو برفاقت مصطفی خان به بیجاپور رفتند و چون یقین
لشاه بود که احمدشاه از اولاد نظامشاه نیست او را ملازم خود کرده باقطاع لایق
رازی بخشید و میان منجو و پسرش میان جبار را در سلک امرا انتظام داده بجاگیر
بتهج و مسرور گردانید و مدت بادشاهی احمدشاه قریب هشت ماه بود **ذکر سلطنت**
شاه بن ابراهیم نظام شاه برهان شاه ثانی بر ضمایر انجم نظایر مطالعه کنندگان
وراق مخفی نماند که چون چاند سلطان بهادر شاه را بمساعی جمیله صاحب افسر گردانید
ن بن منجو دایه زاده را پیشوا گردانید و در اندک زمانی چنانچه رسم و عادتست
کام خود کوشیده اعوان و انصار خویش را بمناصب ارجمند مستظهر و قوی ساخت
ت استقلال و خودرائی افراشته اهنکخان و شمشیرخان را که بمزید اعتبار شهرت داشتند

بحسن تدبیر گرفته و زنجیر در پای ایشان کرده محبوس گردانید امرای دیگر از مشاهده ا
اطوار دلتنگ شده هر یک بطرفی شتافتند چاند سلطان متحیر گشته ملتجی بعادلشا
و باو پیغام داد که درچنین وقت که دشمن قوی در کمین نشسته و نفران دولتخانه بر سو
و عصیان پیشه ساخته هر ساعت فتنه می انگیزند و هر لحظه آشوبی ظاهر میس
اگر آنحضرت در گوشمال آنجماعت نکوشد بقیه این مملکت نیز بتصرف امرای اکبرشا
رفت عادلشاه باز در مقام عنایت شده سهیلخان سرلشکر را حکم فرمود که با
رفته انچه خشنودی چاند سلطان دران باشد بتقدیم رساند سهیلخان در شهور سنه
بار دیگر با حمدنگر رفته و محمد خان در قلعه متحصن گشته چون با چاند سلطان در مقام
نشد سهیلخان بتجویز سلطان بمحاصره پرداخته قریب چهار ماه اوقات صرف آ
در دفع ثابت و راسخ گردید محمد خان عریضه بخانخانان نوشته طالب کومک شد
قلعه برا بمعنی مطلع شده تمام از و برگشتند و مقید ساخته بچاند سلطان سپردند چاند سلطا
حبشی که از غلامان درگاه بود اعتماد بر و کرده میشوا و وکیل السلطنه ساخت و سهیل
مخلع گردانیده با عزاز و احترام تمام رخصت معاودت فرمود و او در اثنای ر
چون براجاپور که واقعست برکنار رسیدند شنیدند که امرای اکبرشاهی قصد ماثری
خارج مملکت برار است نقض عهد کرده متصرف شدند بنا بران در همانموضع توقف
عریضه مشتمل بر حقیقت احوال بعادلشاه نوشت و محاذی آن چاند سلطان و ا

295

 نده بر حرکت مغل و نقض عهد ایشان مطلع شده بتعجیل تمام کسان به بیجاپور فرستادند و در
ب طلب کومک جهت اخراج سپاه مغل از دکن مبالغه و الحاح از حد بردند عادلشاه بر
نگ سابق سهیلخانرا سپهسالار ساخته بمحاربه مغل فرمانداد و قطبشاه نیز پیروی عادلشاه
عهد یقلی سلطانرا با لشکر تلنگ نزد سهیلخان فرستاده از احمدنگر هم قریب شصت هزار سوار
نب برار روان شد و چون بقصبه سون پت رسید توقف کرده در استعداد جنگ
نید و خانخانان سپهسالار لشکر مغل که در قصبه جالنه مقام داشت هجوم دکنیان بخاطر آورده
نبار لشکر فرمانداد ببلده شاهپور نزد شاهزاده مراد رفته حقیقت حال معروض داشت
است آن فتح بنام او شود شاهزاده و اتالیق او صادق محمد خانرا در شاهپور نگاهداشته
اق سایر امرای حضرت اکبرشاهی و راجه علیخان برهانپوری بموازی بیست هزار سوار
ر متوجه رزم دکنیان گردید و در کنار گنگ مقابل دکنیان خیمه و خرگاه مرتفع گردانیده و
لحفر خندق ننموده قریب پانزده روز حرکت ننمود و چون ماهیت سپاه دکن معلوم گرد
گاه در جنگ طلابه و قراولان طرح و طور در آمد و بر آمد ایشان بخاطر آورده روز
اه جمادالثانی سنه خمس و الف وقت چاشت بقصد جنگ صفها آراسته لیکه
می فریقین واقع شده سهیلخان باستعمال الات آتشبازی راجه علیخان و راجه جگنات
ت را که مواجهه اختیار کرده بودند چهار هزار بهادر مستهلک گردانید و بنابر آنکه امرای
اهی و قطبشاهی تاب مقاومت افواج حضرت اکبرشاهی نیاورده روی بوادی

انهزام نهادند سهیلخان مقابله و مقاتله دیگر افواج خصم نیز بر خود فرض دانسته قریب بو
شام بر میمنه و میسره سپاه مغل حمله آورده بنوعی درهم شکست که پشت بر معرکه کرده جا
تا شاهپور نزد شاهزاده رفتند و صادق محمد خان در صدد آن شد که شاهزاده را
از مملکت دکن بیرون برد اما خانخانان با وجود تفرقه لشکر همچنان در معرکه پای ثبات
کرده با قلیلی از سپاه در انشب توقف نمود و سپاه دکن قرار فتح بخود داده
مشغول شدند و غنیمت فراوان بدست آورده بجز سهیلخان و جماعتی از خاصه
عادل شاه بالتمام جهت حفظ غنایم و رسانیدن آنها بجاهای مضبوط و مستحکم متفرق
و بحسب اتفاق خانخانان و سهیلخان هرکدام با اندک مردمی بفاصله یک تیر پرتاب
معرکه کرده قریب یکپهر شب از احوال یکدیگر خبر نداشتند آخر الامر چون واقف شدند
در محافظت خود کوشیده در صدد جمع آوردن لشکر شدند و چون خورشید ترک
سر از دریچه خاور بر آورده سپاه هندوی شب را منهزم کردانید آن دو سردار با
خود مقابل یکدیگر ایستادند مقصود خانخانان آن بود که سهیلخان حرف صلح مذکور
بقایی از یکدیگر جدا شوند لیکن سهیلخان بوسوسه بعض مردم در جنگ راسخ
مادی گشت و بجانب خانخانان روان گردیده او نیز لاجار اعلام قتال برافرا
اتفاع حرب سخت که جنگ روز سابق در جنب آن بازیچه مینمود نسیم فتح بر پرچم خان
سهیلخان بجانب قلعه شاهدرک شتافت و امرای نظامشاهی و قطبشاهی ک

ابق گریخته بودند بحال ابتر باحمدنگر و حیدراباد رفته حیات را مغتنم دانستند و خانخانان
ازین فتح بزرگ جمعی را بمحاصره قلعه برناله و کاویل که معظم قلعهای مملکت برار است تعین
وده خود در قصبه جالنه رحل اقامت انداخت و شاهزاده سلطان مراد بتحریک صادق محمد خان
که از امرای پنجهزاری بود بخانخانان پیغام فرمود که چون فرصت است مناسب آنست که متوجه
نگر گردیم و آنرا مسخر و مفتوح گردانیده مملکت نظام الملکی را بتصرف در آریم خانخانان جواب داد
صلاح وقت مقتضی آنست که امسال در برار بوده قلاع آنجا را مفتوح گردانیم چون آن مملکت کما حقه
ضبط نماید متوجه جاهای دیگر شده اعلام تسخیر مرتفع سازیم و این جواب موافق مزاج شاهزاده
ده اطهر رنجش و کدورت فرمودند و بدان تفصیل که در واقعات حضرت اکبر بادشاه رقم زده
حت گردید شاهزاده و صادق محمد خان چندان عرایض شکایت آمیز بخدمت حضرت جلال الدین
اکبر بادشاه غازی نوشتند که شیخ ابوالفضل را سپه سالار دکن گردانیده و میر سید یوسف خان را
یک او ساخته خانخانان را بحضور خود طلبیده و خانخانان در شهور سنه ست و الف متوجه درگاه شد
هنگخان فرصت یافته و در عداوت چاند سلطان شدت ورزیده خواست که بهادرشاه را آزاد
ده آن مهد علیا را در یکی از قلاع محبوس سازد و وی بر معنی آگاه گشته در محافظت بهادرشاه کوشید
دروازه قلعه بر روی اهنگخان بسته مقرر کرد که در بیرون قلعه باتفاق ارکان دولت دیوان داری
کرده باشد اهنگخان چند روز اطاعت کرده در آخر مخالفت ورزیده قلعه را محاصره کرده اکثر
ات بین الفریقین جنگ واقع شده و عادلشاه حجاب فرستاده هر چند سعی فرمود

که میان ایشان صلح شده اتفاق پدید آید بهیچ وجه ایمنی صورت نبسته استقلال ابهنگخان
حد گذشت و معرکه دکن را از وجود خانخانان خالی دیده در عین موسم برسات که بهرکنک پرمیا فی
و از جانب شاهزاده رسیدن کومک دشوار بود جمعی از سرداران بجانب قصبه پرور
که آنرا از تصرف امرای حضرت اکبرشاهی بیرون آورد و حاکم آن قصبه شیرخواجه شمش ک
استقبال کرده مقابل آنجماعت شد و بعد از سخت زخمی گشته شکست یافت و انواع تعب
را بقصبه بر رسانیده متحصن گردید و عریضه بخدمت حضرت عرش آستانی نوشته از تسلط
و کومک نفرستادن شیخ ابوالفضل و سید یوسف خان فقرات شکایت آمیز
حضرت اکبرشاه غازی چون دانست که غیر از خانخانان دیگری جنانکه باید شاید از ع
سپهسالاری دکن بیرون نمتواند آمد لاجرم از سر گناه او درگذشته عازم آن گردید
ادرا نوازش فرموده صاحب اختیار و سپهسالار دکن سازد اتفاقاً دران اوان شاهزاده
شاه مراد از کثرت شرب مدام و مخالطت نسوان امراض عمر مکر بهم رسانیده در
شاهپور که از مستحدثات او بود برحمت حق پیوست و حضرت اکبر بادشاه دکن بشا
دانیال که اصغر اولاد او بود بخشیده همراه خانخانان روانه دکن کردانید و هنوز ایشا
بسرحد دکن نرسیده بودند که خود نیز حسب الالتماس شیخ ابوالفضل و میرزا سید یوسف
در شهور سنه ثمان و الف از دار الملک آگره متوجه دکن گردید و چون به برهانپور رسیده د
که میان چاند سلطان و ابهنگخان نزاع و نفاقست خود بمحاصره قلعه اسیر مشغول

شاه

هزاده دانیال و خانخانان را بتسخیر احمدنگر فرستاد اهنکخان حبشی که یازده هزار سوار
ت بقصد انکه دهنه کاتت جیور گرفته با سپاه مغل جنگ نماید اگر از گرد قلعه احمدنگر
ستة متوجه انجا شود چون شاهزاده و سایر امرا بران واقف شده بجانب
معموری که صحرای وسیعت بقصد احمدنگر روان گردید اهنکخان سراسیمه شده
و خرگاه و احمال و اثقال را آتش زده بی انکه مصدی جنگ شود یا انکه با احمدنگر
از بهادر شاه و چاند سلطان خبر گیرد مقنعه عجز بر سر انداخته بجانب خیبر گریخت
راده امرای مغل بی مزاحمی و معارضی بپای قلعه احمدنگر رسیده بطریق سابق محاصره
ند و مورچلها بمردم قسمت کرده از جانب شاهزاده دانیال و خانخانان و میرزا
بدیوسفخان شروع در حفر نقب نمودند و مرکوبها ساخته چون مشرف بر آنشد
ده مسخر گردد چاند سلطان نکته خان خواجه سرا که درون قلعه بود گفت اهنکخان
رسرداران نقض عهد کرده چندان سرکشی و بی اعتدالی نمودند که از شامت
حضرت اکبر بادشاه غازی خود متوجه مملکت دکن گردید و این قلعه نیز درین چند
مفتوح خواهد گشت حسه خان گفت گذشته گذشت بالفعل علاج چیست هر چه
ی صواب نمای تقاضا نماید و حکم شود بران عمل خواهم نمود چاند سلطان گفت
ح در آنست که قلعه را تسلیم شاهزاده دانیال نمائیم و بجان و عرض و ناموس
ی و زنهار خواسته همراه بهادر شاه بکنبر رویم و در انصوب بوده منتظر لطیفه

غیبی باشیم چیته خان اهل حصار را طلبیده فریاد برآورد که چاند سلطان با امرا
حضرت اکبر شاهی زمان دارد میخواهد که قلعه را باتیشان سپارد دکنیان بی‌بیفا
کوتاه اندیش خیال کردند که از کشتن چاند سلطان قلعه بایشان خواهد ماند بنا
در غره ماه محرم سنه تسع والف چیته خان با جمعی از دکنیان بدرون حرم سرا در
آن علیا حضرت را بزجر و عقوبت تمام شربت شهادت چشانید و اعیان دو
حضرت اکبری چون در همان روز نقبها مستعد شده دیوار حصار را بهوا انداخ
بقلعه در آمده طفلان و زنان را اسیر کردند و چیته خان و جمیع ساکنان آنجا را از
و کبیر و مردان و زنان غنی و فقیر را سوای بهادر شاه بقتل رسانیدند و شاه
دانیال نقود و جواهر و نفایس سرکار نظامشاهی متصرف گشته قلعه را بمعتم
و بهادر شاه را اسیر کرده نزد اکبر شاه ببرهانپور برد و در ان اوان چون قلعه آ
منسخر و مفتوح حضرت اکبر شاه گردید خاندیس را بشاهزاده دانیال ارزانی داشته
در وقایع خدیو جهان پناه ابراهیم عادلشاه نوشته شده روانه دار الخلافه شده اه
نظامشاهی مرتضی ولد شاه علی را بادشاهی منسوب ساخته چندگاه قلعه پرند
دار الملک ساختند مدت بادشاهی بهادر نظامشاه که در حالت تحریر در قلعه
محبوس است سه سال و چند ماه بود ذکر سلطنت مرتضی نظام شاه بن شاه
اول بعد از انکه اکبر بادشاه از برهانپور باگره تشریف فرمود و دو کس از لنو ک

نظام

نظامشاه با آنکه خیل و حشم نداشتند بیامن همت بلند از امرای کبار گشته اعلام استقلال
فراشتند و تا یوم التحریر تمه مملکت نظامشاه را از آسیب سپاه مغل محفوظ داشتند
ی عنبر حبشی و او از سرحد تلنگ تا یک فرسخ قصبه بیر و چهار کروهی جهت و احمدنگر و بیست
وهی دولتاباد بندر چیول متصرف شد و دیگر راجه دکنی و او دولتاباد را شمالاً سرحد
ابت و جنوباً تا شش کروهی احمداباد بقبض خود درآورد و هر دو بضرورت بحسب ظاهر
اغت مرتضی نظامشاه کرده قلعه اوسه را با چند قریه جهت اخراجات ضروری
گذاشتند و چون هر یک ازین دو کس در تلاش آن بود که دیگری را مغلوب
خته ممالک او را نیز متصرف شود لاجرم میان ایشان پیوسته عداوت بوده
بدیگر صفائی نداشتند و خانخانان اینمعنی فهمیده مردم خود را مامور ساخت
جی از ولایت عنبر را که بجانب تلنگ واقع شده بود متصرف شوند عنبر جمعیت
ده در سنه عشر و الف با هفت هشت هزار سوار بدان طرف شتافت و
نهای مغل را برداشته ممالک خود را از تصرف ایشان برآورد و خانخانان
زرگ خود میرزا ایرج را که بحلیه شجاعت و تهور اتصاف داشت با پنج هزار سوار
بی بمقابله و مقاتله عنبر نامزد فرمود و در حوالی قصبه ناندیر میان ایشان بعد
ب مبدل شده یکی جهت بلندنامی و دیگری برای حفظ ملک از روی قهر و غضب
یه سپاه مشغول گشته در غایت شدت و خصومت بر یکدیگر حمله آورده شرط

مردی مردانکی بجای آوردند و باگرز و نیزه و شمشیر بر روی همدیگر شکسته و خسته جدولهای

خون روان ساختند   دران رزمگه فتنه شد بلند که رحمت بیاید ز بر از کزند

نهان گشت از سختی آن مصاف   مروت چو سیمرغ در کوه قاف   هم باد

شده فرق سائی   سر سرکشان مانده در زیر پائی   بعد از انکه از طرفین جمعی

کثیر از انه تن از ارواح پرداختند اقبال حضرت اکبرشاهی کار خود نمود عنبر

برداشته در معرکه افتاد و جمعی از حبشیان و دکنیان که مخلص و فدوی او بود

هجوم آورده سوار ساخته او را از میدان بیرون بردند عنبر باز در صدد فراهم آو

لشکر شده جهت محافظت ممالک خود از تکاپوی باز نیامد و خانخانان چون

و مردانکی او بخاطر آورده بود میدانست که دیگر پیشی خواهد نمود هر آئینه در مقا   لشکر

صلح شده و عنبر نیز بنا بر انکه عدم اتفاق راجه دکنی با خود فهمیده بود بلکه آنمعرا

از انکیز او میدانست مصالحه را بهترین سعوق دانسته با خانخان ملاقات نه

و حد و حدود ولایت طرفین قرار داده لوازم عهد و پیمان در میان آورده بجا

خود مراجعت کرد و از ان تاریخ تا این زمان سعادت نشان نقض عهد

پیمان واقع نشده عنبر نسبت بخانخانان در کمال اخلاص و اعتقاد سلوک مینـ

و در همان اوان پتنک رای کولی و فرهاد خان مولد و ملک صندل خواجه

و بعضی دیگر از سرداران دکن ترک رفاقت عنبر کرده بمرتضی نظامشاه پیوست

داور ار دفع عنبر عازم و جازم گردانیده در حوالی قلعه اوسه معسکر ساختند عنبر با اعوان
خود بدانجا در رفته و با نظامشاه مقابله نموده غالب آمد و تینک رای گولی ازنده
دستگیر ساخته مقید گردانید نظامشاه باتفاق فرهاد خان و ملک صندل که
عمده امرای بودند مضطر گردیده با عنبر صلح کردند و عنبر بنابر انکه میخواست قلعه
برنده را بتصرف خود آورد هر آئینه همراه نظامشاه در اواسط ماه ربیع الثانی سنه
اثنی عشر و الف بجانب آن قلعه شتافت تهاندار قلعه منجهن خان حبشی که
قریب بیست سال حاکم انجا بود بنظام شاه پیغام داد که ترا صاحب خود دانسته
بدون قلعه بجانب تسلیم نمیدهم اما عنبر را که با خانخانان ملاقات کرده و نوکر حضرت اکبر
بادشاه غازی شده برو اعتماد نمیکنم و بقلعه در نمی آرم عنبر گفت چون من از غدر
تینک رای و فرهاد خان و ملک صندل ایمن نبودم بنابر صلاح وقت بخانخانان
ملاقات کرده بحسب ظاهر با ایشان ایل گشتم اما از ضمیمه قلب از جمله غلامان
نظامشاهیم و میخواهم لوازم دولتخواهی بجای آورده در حفظ سلطنت دودمان
نظامشاهی مساعی جمیله بتقدیم رسانم منجهن خان این مقدمات قبول ناکرده ابواب
حروف و حکایت مسدود ساخت و عنبر از بیم انکه مبادا نظامشاه عند الفرجه بقلعه
درآمده منجهن خان بان مستظهر گردد او را گرفته بموکلان سپرد و فرهاد خان و ملک صندل از
تعین نظامشاه دلگیر گشته خود را بپای قلعه رسانیدند و منجهن خان بان امر مستمال گردیده

قریب یکماه اعلام مدافعه مرتفع کردانیده و بنابر آنکه منجهن خان موسوم بسونان خان
بی اعتدالی کرده بزن و فرزند احشام حصار دست درازی میکرد ایشان هجوم
نموده وی را بکشتند منجهن خان توقف نمود را صلاح ندیده از قلعه بگریخت و بهمراهی
فرهاد خان و ملک صندل و دیگر مردم التجا بعادلشاه برده ملازم او شدند قلعه که
روش منجهن خان پیش گرفته چند گاه در درون حصار مضایقه کردند و
در آخر عنبر بحسن تدبیر آنرا متصرف گشته بوکل نظامشاه در آورده نمود و چتر بر
او گرفته و با جمعی از مخصوصان دران قلعه مسکنش داده خود با خیل و لشکر
شتافت و در محرم سنه عشر ثلث و الف شاهزاده دانیال التعیدان بو
جهت استقبال پالکی دختر عادلشاه از راه ناسک و دولتاباد متوجه احمدنگر
گردید و جمعی را از در راجه دکنی فرستاده تکلیف نمود که او نیز بطریق عنبر منقاد گشته
بملازمتش شتابد و همان مملکت را اقطاع یافته باز گردد راجه اعتماد بر قول
عهد او نا کرده ابا نمود و شاهزاده خشمگین شده قاصد استیصالش گر
راجه اعلام جرات افراشته با هشت هزار سوار بمقابل وی در آمد و اگرچه تاب
جنگ صف نمیشد اما چندان حوالی و حواشی لشکر مغل را تاخت و تا
کرده مزاحمت میرسانید که شاهزاده کسان نزد خانخانان بجالنه روانه کر
کومک خواست خانخانان در کمال عجلت با پنج شش هزار سوار خود در الوی

ـت آرام و آسایش گردید و راجه بعد از وصول خانخانان ترک تاخت و تاراج
حمت کرده باقصی ممالک خود رفت و چون شاهزاده و خانخانان با همدیگر
مصحوب مالکی عروس بر گشتند و در شاهر قصبه پتن کنار نهر گنگ لوازم
طوی عروسی بجای آورده خانخانان در جالنه مقام کرده شاهزاده ببرهانپور
ف نظامشاه جمعی نزد راجو فرستاده از سخت گیری عنبر شکایت نمود راجو
برنده شتافت و ملاقات نظامشاه کرده متعهد دفع عنبر شد و میان آن دو
ر در مدت یکماه در حوالی پرنده چند گاه جنگ واقع شده هر بار آثار غلبه از
ب راجو بظهور رسیده عنبر از غایت اضطرار کسان نزد خانخانان فرستاده
ب کومک کرد خانخانان دو سه هزار سوار بسرکردگی میرزا حسین بیگ مقطع
ات پربند و او بتعجیل تمام روانه نمود و عنبر بآن مستظهر و قویحال گردیده راجو
ب دولتاباد منهزم گردانید و چون سلطنت دکن بشاهزاده دانیال مبارک
در برهانپور فوت شد و در این مدت خانخانان در برهانپور بود عنبر فرصت
شکر خوب گرد آورده بقصد انتقام بر سر راجه لشکر کشید راجه درین کرت
مقاومت نیاورده کسان ببرهانپور فرستاد و التجا بخانخانان آورده
کومک طلبید خانخانان که بنابر بعضی امور بودن دران بلده صلاح
نست و بهانه طلب بود خود بجانب دولتاباد شتافته شش ماه در میان

بالتماس رخصت ایشان که کرد ایشان خواجه غیاث الدین محمود شیرازی بود که کلک الطاف
گذارد و خاطر عاطر الف نگار نامهای استیصال کمال خان و صحیفه‌های ماجرای این سر
کردن لذا بابت خداوندان نخوشتین عبارتی سرد اختند بامرغان باد رفتار به
بلاد اطراف دکهن رسانیدن غلغله دوستکامی و ولوله دشمن گذاری در
جهان افگندند امیر برید این مبحث بخاطر آوردن از گرد قلعه حسن اباد برخاست
و شهر بیدر را با حمدآباد بیدر رسانیدن سلامتی را بهترین امور دانست
اما از آنجا که داعیه کمال خان بخاطر آوردن با لشکری عظیم از نشیمن
عبور کردن بود و قلعه رایچور محاصره داشت با وجود شنیدن این داستان
از تسخیر آن نیز برخاست تا آنکه دکهنیان از طول مدت محاصره دلگیر گشته حصار
را بایشان دادند و شهریار بعد و گذار تیر والتفات و اهتمام بر تنسیق امور سلطنت
و ترتیب و لشکر خان انداخته جهادران عرب و عجم و ترک رومی را که دران واقعه
هولناک آثار مردی از مرد یکی از ایشان بظهور پیوسته بود بحسب درجات
و منزلت نوازش فرمود و میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و سونجک خان و دیگر امرا
و مصالح داران که از تسلط و جور کمال خان بگجرات و برهان پور و کاویل و
احمدنگر و تلنگ و بیجانگر رفته بودند استمالت نامها فرستاده بمراجعت و معاودت
بدرگاه عرش اشتباه تحریص و ترغیب نمود چنانکه از همه ملوک ذوی الاقتدار داشتم

بادشاهان

پادشاه جهان عالی مقدار خوش نمود و نیابت والی کمال خان و جماعتی
از متعلقان کمال خان را که اسیر و دستگیر شده بودند رقم عفو بر جرایم ایشان
کشیده و از سر خون در گذشته مبلغ کلی بایشان داده حکم کرد که از ممالک
محروسه بیرون روند و منجمان را که آرزوی مهارت و وقوف در باب کمال خان
چنانکه حکم دست کرده بودند در تربیت ایشان کوشیده از شاه بدرگاه
گردانید از اطراف و جوانب بهران قدیم بعد از اندک زمانی بشرف
پابوس خدایگان اعلی رسیده هفت هزار عرب بهادر را از ترک و
تاجیک و رومی و باشی عول و افغان اسه اربع المثانی بهشت
این عدد و اند ملازم رکاب سپهر انتساب گشتند و از میان ایشان یوسف
خسرو ترک که لاری بودند و بنا بر مصلحت وقت خود مراد در غلامان پادشاهی
نوبت اینی بود بخطاب اسد خان و منصب امارت سر افراز شد و
ولایت بلکوان و رای ماع اقطاع یافت و یوسف شحنه دیوان که
در سلک غلامان کرجی منتظم بود و خوش کلدی آقا و مصطفی و آقا حاجی
رومی و مقصود خان کرد و مظفر خان اردو بادی و خواجه سنایی کاشی
و محمد حسین طهرانی که از جمله سلاح داران بودند هر یک سلطان بمنصب
امارت رسیده رایات و شوکت و عظمت بر افراشتند و چون شاه حیدر

لشکر عنبر و راجو حایل گشت و نگذاشت که آنها بر یکدیگر تاخته احدیها غالب گردیده
شود عنبر چون خانخانان از حمایت راجه صاحب دید بگفته او با راجه صلح کرده بحوالی
شافت و خانخانان بجالنه پور رفت چون لشکر کشی راجو دفعه اولی بهم از انکه
میداشت در صدد آن شد که او را معزول ساخته یکی از دودمان نظامشاه را بادشاه
بنابر انکه ابراهیم عادلشاه باین معنی راضی نبود اراده از حیز قوه بفعل نیامده در اوایل سنه
عشر و الف بفرموده عادلشاه با نظامشاه ابواب ملایمت مفتوح داشته بعد از انکه
کلی میان ایشان بهم رسیده اعتماد بر یکدیگر کردند هر دو باتفاق باده دوازده هزار سوا
رنده متوجه عنبر گشتند و نظامشاه بر طبق کل شیئ یرجع الی اصله مسکن اجداد خود را
ساخته چند سردار مسلمان و کافر بجانب دولتاباد جهته کوشمال راجو که از ترس عنبر
نمیرفت نامزد کرد و راجو بعد تردد بسیار گرفته گشته ممالک او نیز بحوزه تصرف نظا
در آمد و عنبر در انمملکت هم صاحب اختیار شده استقلال او بیشتر از بیشتر گردید و در حال
این وقایع سلطنت دودمان نظامشاهیه بمرتضی ولد شاه علی رسیده عنبر حبشی زمام
عقد در قبضه قدرت و استیلا دارد و بحسب ظاهر دولت آنطایفه را روی را
و بادشاهان دهلی طمع در تتمه مملکت ایشان هم کرده در کمین فرصت اند تا خواست
قادر بیچون بچه متعلق باشد روضه چهارم از مقاله سیوم در بیان حالات حکام تلنگ
موسوم اند بقطب شاهیه بر واقفان آثار عالم کون و فساد مخفی و مستور نماند که شاه

محصي از عراق در عهد ابراهيم قطبشاه در فن تاريخ كتابي مبسوط نوشته وبتميز وقطعه
نع قطبشاهيه طرد اللباب در انجا ذكر كرده اما در حين تحرير اين صحايف چون در نظر
ت نبود بتفصيل حوادث ايشان نپرداخته بذكر اسامي ومجملي از قضاياي عهد آن سلسله
الم ايشان مي پردازد **گفتار در بيان سلطنت سلطان قلي** سلطانقلي از تركان بهارلوست
م مير علي شكر وبعضي از منسوبان آن دودمان دعوي ميكنند كه سلطانقلي از احفاد
جهانشاه مقتولست اما روايت اول بصحت اولست وبر هر تقدير مولد ومنشا او
ست در اواخر عهد سلطان محمد شاه بهمني شكري وعنفوان جواني از ولايت بدكن
ابر آنكه او غلامان ترك را معزز ومكرم ميداشت خود را در سلك غلامان ترك وي
م كردانيد وچون در علم حساب ماهر بود وخط سياق خوب مينوشت اشراف محلات
ورجوع شده خواتين از حسن سلوك وامانت وديانتش راضي وشاكر گشته ودران اوان
طلاع اهل حرم كه بالتمام از مملكت تلنگ بود عرايض شكايت آميز رسيد كه دزد
ع الطريق در پرگنات بسيار شده رعايا وبوميان دو سر كشي ميورزند وسر از
اطاعت بيرون كشيده در اداي مال وجهات مقرري تعلل واهمال مينمايند اگر
بزرگ از درگاه بدفع باغيان متوجه گردد ولايت باصلاح آمده حاصل ومحصول
ی محصول خواهد شد والا امثال معلوم نيست كه عشر اموال مقرري داخل گردد
ن محمد شاه خواست كه يكي از امراي كبار را با دو سه هزار سوار بدانطرف كسيل نمايد

سلطانقلی یکی از خوانین حرم را واسطه ساخته بعرض رسانید که اگر این خدمت بمن رجو
شود بی لشکر و فوج بانحدود رفته بمیامن اقبال بادشاهی دفعه یاغی و باغی خواه
سلطان محمد شاه او را منظور نظر عنایت ساخته بدان خدمت سرافراز گردانید و او
از متعلقان خود بدان پرگنات رفته بحسن تدبیر بسیاری از بومیه معتبر را از خود ساخ
باتفاق ایشان بمرور و تدریج ذره و حرامی را از بیخ و بنیاد برکنده و بسیاری از اقو
امرای بزرگ را که در حوالی و حواشی آن پرگنات بودند نیز از اهل بغی و فساد مصفا
بشجاعت و مردانگی موصوف و معروف گردید و در زمان سلطان محمود بهمنی چنانکه نوشته
بمرتبه امارت رسید و خطاب قطب الملکی یافته از ممالک تلنگ بلده گلکنده را
اقطاع یافت و بعد از چندگاه سپهسالار آنحدود شده در فرامین او را صاحب السیف و
نوشتند و چون یوسف عادلشاه بنابر آنکه با احمد نظامشاه و عماد الملک دعوی بلد
کرده چتر بر سر گرفت و یوسف عادلشاه بنابر آنکه او نیز مرید خانواده مشایخ صفوی بود
اسامی ائمه اثنی عشر داخل ساخت هر آئینه سلطان قلی نیز در ایام امارت و سپهسالا
اسامی ائمه معصومین در خطبه مذکور گردانید و چون بادشاه سلطان محمود بهمنی زیا
حد ضعف پیدا کرد و او نیز در سنه ثمان و عشر و تسعمایه متصدی امر سلطنت شده خو
بقطبشاه ساخته و در جمیع امور قاعده و روش بادشاهان ولایت پیش نهاد
ساخته با وجود مملکت مختصر باید و شاید در رواج و رونق بادشاهی کوشیده و

شاه و نظامشاه و عمادشاه و بریدشاه بطریق پادشاهان ولایت پنجوقت نوبت
ت خویش و قوم خود را بمناصب ارجمند مخصوص ساخته بهر کدام فراخور حالت
الهی رجوع فرموده حقوق تربیت سلطان محمود مرعی داشته پیوسته تحف و هدایا
و نقود وافر باو جهت او باحمدآباد بید رسول میداشت و بعد از آنکه خبر جلوس
صفوی بر تخت ممالک ایران شایع و منتشر گردید بنابر آنکه او را مرشدزاده خود
ست خطبه بنام آنحضرت را مقدم بر اسم خود مذکور گردانیده نام اصحاب ثلثه را
و مرور از خطبه ساقط ساخت و چون برهانشاه بهدایت شاه طاهر در احمدنگر خطبه
شیعه در غایت اطمینان و شعایر آن مذهب را برملا رواج داده بسیاری از
مان زبان بلعن و طعن یاران گشودند تا این زمان که نوبت سلطنت بمحمد قلی
ه رسیده همچنان در آن ممالک خطبه اثنی عشر خوانده بر منابر تخت فاتحه سلامتی
ایران شاه عباس صفوی قرائت مینماید و در اعتقاد و اخلاص ایشان تصور فتور
فته ارادت صادق بمشایخ صفوی دارند و سلطان قلی قطبشاه در ایام پادشاهی
سلاطین دکن سلوک برادرانه مینمود مگر در آن ایام که سلطان بهادر گجراتی حسب ا
عماد الملک براری داخل مملکت دکن شده خرابی بسیار بولایت نظامشاه رسانیده
خلاف مروت کرده ایلچی نزد او فرستاده اظهار یکجهتی کرده میخواست که با او
اتحاد نمایند بنابر آن چون معامله سلطان بهادر مفروغ شد اسمعیل عادلشاه مجبور بان

نظامشاه داعیه نمود که برخی از ممالک او مسخر سازد و قطبشاه هر چند سعی کرد که باز با
نظامشاه ساخته آتش آن فتنه باب تدبیر فرو نشاند میسر نشد تا آنکه اسمعیل عادلشاه در
اربعین و تسعمایه بر قلعه که سرحد واقعست لشکر برده محاصره کرد و قطبشاه چون طاقت مق
او نداشت از مرکز خود حرکت ننموده برخی از سوار و پیاده بدانجد و فرستاده که
و بیگاه بمردم اردوی عادلشاه مزاحمت رسانیده ایشانرا بتنگ آوردند قض
دران ایام نامه عمر اسمعیل عادلشاه باختتام رسیده از دار پر ملال برحمت ذو الجلا
پیوست و قطبشاه بی میانجی غم و زید از ان غرغشه خلاص شده جمعی از اع
درگاه را نزد برهانشاه فرستاد و لوازم مساعی جمیله شاه طاهر میان آن دو با
هم مذهب کدورت بصفا مبدل گشته لوازم اتحاد و وداد مسلوک کردند و با
سلطانقلی قطبشاه باجل خود ازین سه سجی سرای زودتر بجوار رحمت ایزدی
انتقال ننمود هر آئینه پسر بزرگ او جمشید که در آرزوی پادشاهی ریش سفید
بود از طول عمر پدر بتنگ آمده با یکی از غلامان ترک راست آمد که در چنین فرص
بقتل آورد اتفاقا سلطانقلی قطبشاه روزی از روزهای شهور سنه خمسین و تسعما
آب نشسته و جواهر از صندوقها برآورده تفرج مینمود که ناگاه آن غلام ترک که بو
امارت کلان فریب خورده بود همچو بلای ناگهان از عقب در آمد و بضرب خنجران با د
شهید ساخته از بیم جان خویش بجانب جمشید که از حضار مجلس بود گریخت جمشید از

303

...شود قاتل را فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانید چون اکبر اولاد او بود بجای
...ر بتخت نشست و بر سریر مملکت تلنک بر آمده انکشترین فرماندهی بدست آورد
...لاد ذکور سلطانقلی قطبشاه سه نفر بودند جمشید و حیدر و ابراهیم مدت سلطنت
...باستقلال سی و سه سال بود **ذکر سلطنت سلطان**
...شید قطب شاه چون جمشید قطبشاه افسر ایالت بر سر نهاده زمام حکومت
...ت اقتدار آورد او نیز بشیوه ستوده پدر عمل نموده در رواج مذهب ایمه اثنی عشر
...سعی الغایت کوشیده و برهان نظامشاه جهت عزا پرسی و تهنیت جلوس مبارک شاه
...هر را از احمدنکر روانه دار الملک کلکنده ساخت و چون بشش کروهی آن بلده
...سید جمشید قطبشاه بنفس نفیس خویش استقبال کرده قدوم آنحضرت قدسی منزلت را
...از و اکرام تلقی نمود و در سکاسن خاصه سوار کرده در غایت احترام بشهر در آورد
...ساکنان آن دیار از پرتو انوار جمالش مستفیض کشته تراب اقدامش
...ل الجواهر دیده های بینای کردانیدند و شاه طاهر بعد از تقدیم رسانیدن عزای
...سوم عرفی که بکار دنیاداران آید در میان آورده از قطبشاه در باب موافقت
...تجهی برهان نظامشاه عهد و سوکند کرفت و در حفظ امان قادر بیچون باحمدنکر
...یف برد چون دران اوقات میان ابراهیم عادلشاه و برهان نظامشاه بسبب
...ی مقدمات غبار نزاع و خشونت مرتفع کشت جمشید قطبشاه باستصواب او

استظهار نظامشاه بلکه بتحریک و ترغیب او بخزاین کرده بقدر امکان سوار و
فراهم آورده و داخل ولایت عادلشاه شده در پرگنه کاکنی در مدت سه چهار ما
قلعه در غایت استحکام بنا کرده با تمام رسانید و ابراهیم عادلشاه از انکه عر
نظامشاه و امراج بر سر داشته بدافعه او نپرداخت جمشید قطبشاه قلعه مسخ
بمردم معتمد سپرده داعیه تسخیر بعضی قلاع نموده و نخست با استقلال تمام بجانب
اتکیر که نزدیک قلعه ساغر است روان شد و میل کرده النک و مورچل پیش نهاد
او ان عادلشاه با امراج و نظامشاه صلح کرده بخاطر از جانب ایشان کردا
اسد خان لاری را با خلاصه سپاه خود بمقابله لشکر تلنک نامزد فرمود قطبشا
مضطرب گشته ایلچی نزد برهان نظامشاه فرستاده پیغام کرد که من اعتماد بر قول
کرده مرتکب این سفر شدیم عجب است از مکارم اخلاق حمیده که با این مخلص مشو
و کنگاش نکرده با احمد نگر تشریف بیبرند برهان شاه جواب داد که بنابر اقتضا
با عادلشاه صلح کرده بساط منازعت را منطوی کردانیدم باید که در محافظت قلعه کاک
بکوشند که بعد از موسم برسات باز با بخود و امد کلبرکه و اتکیر و ساغر از انطرف تا کنار
بیوره تعلق بشما خواهد داشت و شولاپور و تلدرک از ینطرف نیز تا کنار بیوره
متصرف خواهیم شد قطبشاه با انکه میدانست که برهان نظامشاه محل و بکار
بسخن او از راه رفته در حفظ قلعه کاکنی و تسخیر قلعه اتکیر راسخ و جازم کردید اسد خا

لنوالي نجنت قلعه کاکني را محاصره کرده در مدت سه ماه بجبر و قهر مسخر ساخته مردم
روني را قتل عام نمود از انجا با عربده و غوغای تمام متوجه اینکیر شده در طی
سافت تعجیل نموده قطبشاه صلاح در مقابله او ندانسته از کرد قلعه اینکیر برخواست
بجانب سرحد خود روان شد اسد خان تعاقب نموده چند جنک میان ایشان
وقوع پیوست و هر اینه اسد خان مظفر کردید قطبشاه از معرکه بی سل مقصود بیرون
شتافت و در جنک اخیر بحسب اتفاق قطبشاه و اسد خان مقابل یکدیگر شده یازده
ضرب شمشیر میان ایشان رد و بدل شد قضا را در ان اثنا زخمي بر چهره قطبشاه آمد
هرمیني و یکطرف روي او تا کوشه لب بنوعی مقطوع کردید که تا مدت الحیات
اشامیدن و خوردن محنت و مشقت بسیار میکشید و هرکز در حضور مردم چیزی
نخورد کویند که وقتی که قطبشاه بر جناح آن سفر بود ملا محمود کیلانی رمال را که از
ن زمان او بود بمجلس خوانده از مآل سفر سوال نمود ملا محمود قرعه انداخته
ت سواری سلطان خوب نمینماید صلاح در آنست که موقوف دارند قطبشاه
یل نیکی و بدی آن رسیده مبالغه از حد برد ملا محمود کفت ناکزیر تصریح آن
رواست اما چون حضرت مبالغه میفرمایند ناچار معروض میدارم که درین سفر
در ابتدا کارها موافق آرزوی بندکان خواهد بود لیک در اخر غلبه خصم را بوده
ل و اسباب بسیار بتاراج خواهد رفت و آسیبی به بینی حضرت نیز خواهد رسید قطبشاه از ین

سخن اشفته حکم کرد که مبنی ملا محمود در ابریده از قلم و اخراج کنند و در اواخر چون چنانچه

که او گفته بود بهر اینه از انچه نسبت بملا محمود کرده بود پشیمان گردیده یکی از معتمدان خود

بلده حیدر نزد او فرستاده استدعای طلب بجانب گلکنده نمود ملا جواب داد که هنوز

دیگر هم نرسانیده ام انشا الله تعالی وقتی که بهم رسد سر قدم ساخته بملازمت مشرف خواهم

و قطبشاه بعد ازین واقعات با عادلشاه صلح کرده بسیاری از ولایت کجتبی را مفتوح

گردانید و بیمار شده قریب دو سال روز بروز منکاست و کج خلق شده مردم را

گناه میکشت و حبس میکرد بنابرین جمعی متفق شده با برادرانش حیدر خان را

سازند جمشید قطبشاه چون پیش از انکه آن اراده از خبر قوه بفعل آید بر این واقف

هر دو برادران بزور مردانگی و پای هردی بر ستوران باد رفتار از گلکنده گریخته

بشهر بیدر رسانیدند حیدر خان در همان زودی فوت شده ابراهیم به بیجانگر رفت

رنج و ملالت جمشید قطبشاه منجر بدق گشته در شهور سنه سبع و خمسین و تسعمایه در گذشت

مدت پادشاهی او هفت سال و کسری بود **ذکر سلطنت ابراهیم قطبشاه بن**

سلیمان قلی قطب شاه پادشاهی بود شیعه مذهب ضابط و هوشیار

سخی مدبر بود انا اما قهر و غضب بر و مستولی بود باندک جرمیه بنده های خدا را سیاست

غریب کردی و فرمودی که ناخنهای پای مظلومان را بضرب تازیانه از سر انگشت

کرده و در ظرفی نهاده پیش بیاورند تا تسلی شود و طعام بسیار در غایت تکلیف

در ابتلا

...یلان میکشند و اکثر نوکران خاصه بموجب حکم در مایده او طعام میخورند و بعلم تاریخ و
...ل حکایت پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت وولایت تلنک را که جنکلیست پر
...در دو صحرائی بنوعی حراست نمود که تجار وغیره بی قافله و رفیق روز و شب آمدو
...د کرده از دغدغه قطع الطریقان ایمن بودند و در عهد او بعران بزرگ بهم رسیده
...ن خالو آده بدو بلند نام کردیده و چون از ترس سیاست برادر به بیجانگر رفت
...راج در تعظیم او کوشیده اقطاع یکی از امرای حبشی را که عنبر نام داشت کشیده
...بدو داد چنانکه رسم دکنست که بهمچنین مقدمات نزاع میجویند هرآئینه عنبر مستعد
...ت شده روزی که ابراهیم قطبشاه بدیوانخانه رامراج میرفت سر راه بر وکرفت
...ت ما و تو جنک میکنیم هر که غالب آید جاکیر از و باشد ابراهیم قطبشاه کفت پادشاهان
...ا ملک خود دارند از هر که میخواهند میستانند و بهر که میخواهند میدهند بر سر آن
...ع جستن معنی ندارد عنبر خان که معقول فهم نبود کوش سخن نکرده جلاوت و سخنان
...ب را بجدی رسانید که قطبشاه از اسپ فرود آمده بنوعی که شایع دکنست یکنگی نمود
...مشیر بر شکم عنبر خان زده او را بقتل رسانید برادر عنبر خان جهت غمخواری و انتقام
...د درخواست که با قطبشاه یکنکی نماید یکی از غریبان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و
...علم شمشیر بازی وقوف تمام داشت مقابله او اختیار کرد و او نیز آن حبشی
...ب کشته بقتل آورد قطبشاه بیرق عنبر خان را که باصطلاح دکن بیرق ران شان

یگویند متصرف شده بمنزل خود شتافتم و دران دیار می بود تا برادر در قید

حیات بود چون او باجل طبیعی ازین سپنجی سرای درگذشت مصطفیخان ار

وصلابتخان غلام ترک و دیگر ارکان دولت اتفاق کرده پسر جمشید قطبشاه

طفل دو ساله بود بپادشاهی برداشتند و دکنیان هجوم آورده دولتخانه را از رو

رونق انداختند مصطفیخان و صلابتخان متفق گشته قرار دادند که ابراهیم قطبشا

از بیجانگر طلبیده بادشاه سازند دکنیان واقف گشته در استحکام خویش و هشیار

کوشیدند و مصطفیخان و صلابتخان که بر اراده خویش راسخ و جازم بودند و را

اجابت بدعای ایشان نموده ابراهیم قطبشاه را مرخص ساخت و چون او بسرحد تل

رسید مصطفیخان پیش از همه کس از گلکنده بملازمت او شتافته خلعت امیر جملگی

و از سوداگران هند و دو لک هون قرض گرفته بسامان امور سلطنت پرداخت

و چون خبر امیر جملگی مصطفیخان بگلکنده رسید همه کس خوشحال گشته راغب

بادشاهی ابراهیم قطبشاه شدند و صلابت خان با دو سه هزار سوار که اکثر غ

بودند در روز بصرت راست از گلکنده برآمده متوجه سرحد گشت و از دنبال

مردم دیگر نیز ترک رفاقت پسر جمشید قطبشاه کرده نزد او میرفتند تا آنکه

هفت هزار سوار نزد ابراهیم قطبشاه مجتمع گشته روانه گلکنده گردیده چون

بحوالی دار الملک رسید تمه مردم نیز بجان و مال امان خواسته بوی

آنحضرت در ساعت سعید بشهر در آمده قدم بر مسند حکومت پدر نهاده دولتخواهان
لوازم نثار بجای آوردند و قطبشاه نیز در همان زودی دوازده هزار هون طلا بفقرا
و مساکین و مستحقین داده ایشانرا مسرور گردانید و نشان کبود بابت عنبر خانرا
ار خود مبارک دانسته خاصه پادشاهی ساخت و همشیره خود را بحباله نکاح
فیضان در آورده او را صاحب اختیار سلطنت گردانید و با حسین نظامشاه
یکجهت و یکدل گردیده مقرر نمود که باتفاق قلعه کلبرکه و اتکیر را گرفته کلبرکه
و باشد و اتکیر از خود بایران هر دو پادشاه در سرحد علی عادلشاه شده
قلعه کلبرکه احاطه نمودند و چون مشرف بر تسخیر گردید قطبشاه از جبروت و
سطوت حسین نظامشاه رسیده نخواست که قوت و شوکت او زیاده شود
س خیمه و خوابگاه و دیگر اسباب سنگین سقط در جای خود ماند و نیم‌شب
کرده بگلکنده آمد حسین نظامشاه چون تنها از عهده ملک گیری بیرون
توانست آمد ترک محاصره نموده او نیز باحمدنگر رفت و بعد از چندگاه چون
دشاه و امراج و برید جهت گوشمال نظامشاه اتفاق کردند و قطبشاه را
بموافقت خود خواندند ناچار جانب قوی را از دست نداده همراه
ن باحمدنگر رفت و مانند دیگران او نیز بمحاصره قلعه آن بلده مشغول
ت و چون آن قلعه هم مشرف بر فتح شد بسبب پیشینه خویش عمل کرده

قطع نظر از خیمه و خوابگاه و چیزهای سقط کرده نیم شب از پای قلعه احمدنگ

برخواست و بسرعت برق و باد روانه کلکنده گردیده خلل در اندیشه عادلشا

در امراج انداخت و چنانکه در وقایع پیش گذشت چون رامراج و عادلشا

از احمدنگر برگشتند قطبشاه دیگر بار با حسین نظامشاه ابواب خصوصیت

مفتوح ساخته دختر او مسمات خواستکاری نمود حسین نظامشا

باین شرط که با وی همراه گشته قلعه کلیان را از تصرف عادلشاه برو

آورد قبول کرده در سنه سبعین و تسعمایه حسین نظامشاه از احمدنگر و ابرا

قطبشاه از کلکنده روانه شده در ظاهر قلعه کلیان ملاقات نمودند و او

مراسم جشن و طوی بجای آورده مهمات عروسی مفروغ ساختند انگا

هر دو بادشاه بمحاصره قلعه مشغول شدند چون رامراج و عادلشاه

تفالخان و امیر برید باتفاق متوجه دفع مزاحمت ایشان شدند و ج

در ضمن حکایت نظامشاهیه مسطور شده قطبشاه بکلکنده رفت و نظا

باحمدنگر شتافته و رامراج و عادلشاه تا احمدنگر تعاقب او از دست

و بار دیگر ولایت نظامشاه را اخراب کرده چون برگشتند قریب بشه

در سرحد قطب شاه در قصبه ارکی نزول نموده بمملکت تلنگ م حم

و تشویش بسیار رسانیدند و بالاخره بحسن تدبیر قطب شاه صلح گ

هر

تلنگ بمقام خود شتافتند و در سنه اثنی و سبعون و تسعمایه بموافقت
دلشاه و نظامشاه بار امراج جنگ کرده مظفر و منصور بمقر دولت خویش
جعت کرد و در اثنای معاودت در حوالی رایچور مصطفیخان اردستانی
یته از آتش غضب قطبشاه در هراس بود بهانه زیارت و طواف
خدا و مدینه رسول الله از وی جدا شده نوکر علی عادلشاه شد و در
مرتضی نظامشاه چون از امر حکومت مادرش خونزه همایون سرج ومرج
لت احمدنگر پدید آمده کشورخان لاری سپهسالاری عادلشاه در سرحد
شاه قلعه مسمی بدارور رسیده بسیاری از پرگنات او را متصرف شده
م مرتضی نظامشاه والده خود را در یکی از قلاع محبوس گردانید و ملا
ن تبریزی را خطاب خانخانان داده و پیشوا ساخته بجانب قلعه
ر نهضت فرمود و کتابت و حاجب نزد قطبشاه فرستاده طلب
ب نمود قطبشاه با لشکر تلنگ بتعجیل تمام روان شد اما پیش از وصول
تضی نظامشاه مسخر ساخته و کشورخان را کشته بولایت عادلشاه در آمده
نا علی هذا قطبشاه نیز در ولایت عادلشاه قدم نهاده به پهلوی اردوی
شاه به نیم کروهی فرود آمده علی عادلشاه شاه ابوالحسن ولد شاه
سن ولدشاه طاهر را نزد نظامشاه فرستاده نامه قطبشاه را که در

باب اتحاد ویکجهتی بعادلشاه نوشته بود و اظهار رنجش و شکایت از نظام
کرده بود مصحوب او کرد اندیشه ابوالحسن باتفاق ملا حسین بنظر نظام
در آورد و نظامشاه بتغرا و وسوسه ملا حسین خانخانان را بتاراج رخت
امرای خود را بتاراج اردوی او فرمان داد قطبشاه بران اطلاع بهمرسا
جریده بجانب کلکنده رفت بتعجیل متوجه شد و مردم نظامشاهی اردوی
را تاراج کرده تا سرحد تلنک تعاقب نموده قریب یکصد و پنجاه فیل
گرفته بسیاری از قطبشاهیان را بدرجه هلاک رسانیدند و چون بسرحد تلنک
رسیدند و از تعاقب باز نمی آمدند پسر بزرگ ابراهیم قطبشاه موسوم
که بشجاعت و علم و حسن خط اراسته بود در خدمت پدر معروضداشت که نظ
اعلام جرات افراشته دلیر و بیباک دنباله دارند و خرابی بسیار بمردم ما
اگر حکم شود این کمینه فرزند با برخی از امرا بکمین رفته از عقب ایشان در
و بشمشیر مهر نواخته نوعی نماید که موجب تنبیه دیگران شود عین سرافرازی
بود قطبشاه پسر را صاحب داعیه فهمیده و آن اراده را از تحریک امرای
و اتفاق ایشان باوی دانسته متوهم گردید و در اثنای راه اصلا ملتفت
نشده چون بکلکنده رسید او را در یکی از قلاع محبوس ساخته بعد از چند
مسموم هلاک ساخت و از انکه حادثه را از جانب ملا حسین خانخانان

۱۹

ربو کمال از رندی واشت حکم کرد که در قلمرو او هر که کتاب داشته باشد
پشت آن این فقرات بنویسد استاد نوری جراح دندان کن
تبریز در محله که نام آن محله مکله است می باشد و بخانهای میگردد
دندان هر کس که می جنبد از امیکند و دو پول میگیرد و دو موی
ست کش هر زنان یهودی میتراشد الا پیرشش که حسین جراح
ضیه تعریف او را حضرت اخوی ام مرتضی نظام شاه اسکندر
ی ارسطو تدبیر می نویسند و او را در کوچکی محمد خربزه فروش
وخی قلندر و ملار و نفقی کاشیده اند و دران سنوات چون
نکیر خان اصفهانی که مرد مدبر و دانا بود پیشوای نظامشاه
شده داعیه تسخیر برار نمود قطب شاه خواست که با عادلشاه
قات نموده باتفاق او حمایت تفالخان براری نماید جنگیز خان
راده ایشان آگاه شده وقتی که هر دو بادشاه بقصد ملاقات
مواضع خود بر جناح سفر بودند نظامشاه را برداشته بمیان ولایت
شاه در آمد و پیغام داد که دوستی قطبشاه تفالخان را بر دوستی
شاه را اختیار کردن مرضی بلا مرحمت علی عادلشاه متنبه
ده و باستصواب شاه ابوالحسن فسخ ملاقات قطب شاه

کرده با نظامشاه ملاقات نمود و دران مجلس چنان مقرر شد که نظا

شاه ولایت برار و محمد آباد بیدر را مسخر سازد و عادلشاه نیز اراد

قدر ولایت از کرناتک که محصول آن با محصول برار و بیدر برابری

کند متصرف شود و قطب شاه بحال خود بوده بهیچ یک از طرف

کاری نداشته باشد اما قطب شاه دران وقت که نظام شا

در مقام تسخیر برار بوده لشکر بکومک تفالخان بوده فرستاده و بعد

آن مملکت مسخر نظامشاه گشته درصدد گرفتن شهر بیدر شد قطب

از زوال مملکت خویش اندیشیده شاه میرزا اصفهانی که میرجمله او بود

نظامشاه بعنوان حجابت فرستاده چندان تدبیر و سعی نمود که چنگیزخا

وکیل السلطنه نظامشاه که باعث لشکرکشی او بود درمیانه تلف شد

و در سنه ثمان و ثمانین و تسع مایه علی عادلشاه بدان شهادت رسید

مرتضی نظامشاه قصد تسخیر بعضی از بلاد سرحد او نمود و چون از قط

مدد خواست بعلاج گشته برخی از امرا بمعاونت امرای نظامشا

کیل نمود و هنوز آن معامله مفروغ نشده بود که در سنه تسع و ثمانین

تسعمایه ابراهیم قطبشاه نیز بصوب عالم آخرت رایت عزیمت

برافراشت مدت سلطنت او سی و دو سال و چند ماه

ذکر

ذکر سلطنت محمد قلي قطبشاه بن ابراهیم قطبشاه بعد از فوت ابراهیم قطبشاه شش پسر در
حیات بودند محمد قلي قطبشاه و خدابنده و سبحانقلي و از الجمله محمد قلي که ارشد و اکبر
اولاد بود بطالع سعد جانشیني پدر گشته در سن دوازده سالگي مسند فرماندهي تلنگ
بعز وجود خویش بیار است و دختر شاه میرزا اصفهاني که از سادات صحیح النسب
... طبا بود و سالهاي فراوان منصب امیر جملگي ابراهیم قطبشاه باو تعلق داشت بعقد
... اح در آورد و بتکلیف و رغبت او جهت اظهار یکجهتي و یگانگي با دودمان نظامیه خود بمدد
... ملک سید مرتضي سبزواري بر لشکر احمد نگر بجانب ولایت عادلشاه روان شد که
... ست قلعه شاهدرک و شولاپور مفتوح ساخته بمتعلقان نظامشاه سپارد بعد از آن
... نت لشکر نظامشاه قلعه کلبرکه و اتکیر را مسخر کرده خود متصرف شود چون بعد از
... سافت بسید مرتضي پیوست و در تختگاه بیجاپور از شآمت بي اتفاقي امر اخلل بود
... طر جمع باتفاق امراي نظامشاهي قلعه شاهدرک را قبل فرمود و چون تهانه دار
... محمد اقا ترکمان اعلام مدافعه دولتخواهي برافراشت و رایات شجاعت
... ساخته داد مردانگي و شجاعت و محافظت داد و جمعي کثیر از مردم نظامشاه
... لبشاه بتوپ و تفنگ ضایع شدند همگي از ان سفر ملول خاطر گشته مجلس کنگش
... ند ساختند و قرار دادند که این مشقت که در تسخیر شاهدرک میکشیم مناسب انست
... بیجاپور شتافته در گرفتن آن که دار الملک است سعي نمایم و چون بدانطرف

رفته مدتی مدید در کشادن آن هم متحمل مشقت شدند و کاری نساختند قطبشاه از

ایام سفر دلگیر شد و کین نشینان فرجه یافته بعرض رسانیدند که قاعده و داب سلاطین

آنست که هرگاه یکی از ایشان بنفس خود بطرفی سواری نماید و اورا احتیاج بکومک

شده بادشاه دیگر را بمدد طلبد در مذهب مروت و آشنائی بر او واجبست که

مرتکب سواری شده بمدد او شتابد چنانچه همیشه میان نظامشاه و ابراهیم قطب

همین شیوه مرعی بوده درسهولت اصلا مناسب دولت نبود که شما بخفته شاه مرزا

بنفس اقدس بمدد امرای نظامشاهی تشریف آورند و این سخن بسیار موثر افتاده

بجانب گلکنده عازم و جازم گردید سید مرتضی امعنی فهمیده پیش دستی

و پیش از انکه آن بادشاه اظهار کند گفت صلاح وقت در آنست که ما بجانب

خود رفته بسیاری از پرگنات سرحد عادلشاه را بخوره دیوان نظامشاه درآوریم و

بجانب مملکت خود رفته حسناباد کلبرگه را مسخر گردانید قطبشاه از اعیان

قبول نموده باتفاق از ظاهر از قلعه بجاپور کوچ کرده هر کدام بجانب ملک خود

اما قطبشاه چون بحوالی حسناباد رسید امیر زنبل استرابادی المخاطب به مصطفی

را سرلشکر ساخته با هفت هزار سوار و فیل بسیار جهة تسخیر آن مملکت در انجا باز

و خود با مخصوصان و مقربان بر جناح استعجال بگلکنده تشریف برده شاه میرزا

گردانید و بعد از چندگاه از سر گناه او در گذشت حکم فرمود که او را در کشتی سوار

بار اموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن مالوفش بود روانه سازند و شاه میرزا
در کشتی بیمار شده پیش از آنکه بمنزل مراد برسد فوت شد و مصطفیخان در حواشی
حسناباد اقامت نموده بسیاری از مضافات از امتصرف شد و چون آن خبر
به بیجاپور رسید دلاورخان حبشی سرلشکر عادلشاه با سپاهی عظیم بمقابله و مقاتله او
شتافت و بین الفریقین جنگی سخت واقع شده مصطفیخان منکسر و منهزم و خسته و
بدحال جلو ریز خود را بمشقت فراوان بسرحد تلنگ رسانید و قریب یکصد و بیست
فیل بزرگ قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت بتصرف عادلشاه درآمد و از آن
تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سالست که میان عادلشاه و قطبشاه ابواب کلفت
مسدود گشته طریق مصادقت و موافقت مسلوک داشت و در اخر سنه خمس و
تسعین و تسعمایه خواجه علی شیرازی المخاطب بملک التجار با جمعی از مردم اعیان بیجاپور
بگلکنده آمده خواهر اعیانی محمد قلی قطبشاه را جهت سلطان عصر ابو المظفر ابراهیم عادلشاه
خواستگاری نمودند و لوازم جشن و طوی بجا آورده پالکی آن بلقیس زمان را در
ساعت مسعود بجانب بیجاپور بردند و آن قطب فلک اجلال در اوایل پادشاهی
بر فاحشه بهاگ متی نام عاشق شده هزار سوار ملازم او گردانیده تا بطریق امرا
با ... بدربار آمد و شد مینموده باشد و دران ایام چون از زبونی هوای گلکنده خلایق
متنفر و آزرده و غمگین شدند قطبشاه در چهار کروهی بلده مذکور شهری که در تمامت هندوستان

شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً مثل آن در لطافت و صفا یافت نمیشود طرح افکنده و دار الملک
خود ساخته مسمی به بهاک نگر گردانید و در آخر از آن نام پشیمان گشته موسوم بحیدر آباد
ساخت لیک میان خلایق شهرت آن بهاک نگر است نه حیدر آباد و دور ا
قریب پنج کروه است و بازارهای او بخلاف سایر بلاد هندوستان بطرح واق
شده در غایت وسعت و صفا و بخلاف آب و هوا و خاک تندرست دارد
مجاور و مسافر دم در موافقت و سازکاری میزنند و در اکثر بازارها و طرف آنجد دلها
آب روانست و در کنار جدولهای درختان سایه دار نشانده دکاکین را در کمال
مطبوعی از گچ و سنگ ساخته اند و منازل پادشاهی بنوعی ساخته و پرداخته
که مسافران اقالیم سبعه قرین آن در هیچ ملک نمیدهند ودر کتب
اهل هند مسطور است که سه مملکت محاذی یکدیگر واقع شده است و هوای آن ولایت
در تاثیر و خواص نزدیک هم اند تلنگ و ونگ و بنگ و ولایت تلنگ همین است که در جنوب
هندوستان واقع شد در تصرف سلاطین قطبشاهیه است و بنگ ولایت بنگاله است
و ونگ مملکتیست مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده
بود اکنون پادشاه در صدد آن گشته که فتح نماید بسیاری از ممالک ونگ را بحوزه دیوان
خویش درآورده و حاکم آنجا موسوم به بابا بلند رباقصی ولایت گریخته بغایت عاجز و زبون شده
است و در شهور سنه سبع و الف در بهاک نگر واقع غریب که هرگز مثل آن در آن زمان

واقع

واقع نشده بود بظهور پیوست بیرون شهر بالای بلندی که آزا انابات کهات میگویند عمارات
بادشاهیست وگاه گاه محمد قلی قطبشاه بانجا تشریف میبرد دروازه اش میگشایند والا همیشه
مسدود و مقفل میباشد قضارا جمعی از سوداگران غریب در شبی از شبهای مهتاب خوش وقت
گشته بخیال کیفیت شراب با طایفه از مذکر و مونث و خواننده و سازنده میروند و قفل
شکسته و دروازه گشاده بعمارت درمی آیند و بزم شراب آراسته بعیش و عشرت مشغول
میشوند مردم بادشاهی که بمحافظت آن مامور بودند بران واقف شده نخست بملایمت سعی
بسیار کردند که ایشان از عمارت بیرون آیند و دروازه ها به بندند چون اثری بران مترتب نشد کار بشدت
و خشونت آمیز انجامیده محافظان علی الصباح بشهر رفته و بنوعی زبان بشکایت گشودند
بادشاه آتش خشم و غضب افروخته گفت آن غریبانرا که خلاصی نموده از فرمان
بادشاهی تجاوز کرده اند بقتل آورند کنیان بمقتضای این مصراع مصراع عشاق ترا همه
غریبان باشند ⁂ حکم قتل عام غریبان داده بطریق احمدنگر شمشیرها کشیده جوشان و خروشان
بقتل باجود قرار ایشان عموما پرداختند و هجوم عامه شده اسباب و اموال آنها را در معرض تاراج
آوردند قطبشاه بران مطلع گشته کوتوال را مخاطب ساخت مخصوصان و مقربانرا بتعجیل فرستاد
تا اهل دکن را سیاست کرده آن فتنه را فرونشانید گویند در نیم ساعت نجومی قریب صد
غریب کشته شده و خانهای ایشان بتاراج رفت و غوغا و شور عجب در بهاک نگر پدید آمد
بالجمله که سبب قهر بادشاه و موجب غریب کشی چیست و آن قطب فلک کامگار را

چند چیز نصیب گشته که کمتری از بادشاهان بآن فایز شده باشند یکی آنکه برادران از بر

عزت متمکن ساخته وانیس وجلیس خود گردانیده با ایشان بی دغدغه خاطر مصاحبانه سلو

مینماید و برادران نیز آنرا فوزی عظیم دانسته درکمال اخلاص ویکجهتی با برادر بزرگ

می باشند و اصلا در ین مدت سی سال از جانب ایشان غباری بر آئینه خاطر اشرف

آن بادشاه راه نیافته واین عطیه است که بهمکس بآن سرافراز میگردد دیگر آنکه

میر محمد مومن استرابادی که آبا واجداد او نزد سلاطین ایران معزز ومکرم بوده‌اند وخود

عهد شاه طهماسب حسینی معلم شاهزاده حیدر میرزا بود قریب بیست وپنج سال وکیل آن

آنحضرت بوده میر معزالیه در جمیع علوم متداوله از معقول ومنقول متبحر واعلم علما

عصر است و در تقوی وزهد ونیکنفسی وتواضع عدیل ونظیر ندارد وشعر انیکو میگ

وکمال اهلیت بامراتب دنیوی جمع دارد واین اشعار ازوست نظم شادما

بنده غم ما عالم دیگر است عالم ما جند اعشق ورستخیز بلا ای خوشا روزگار درهم ما

دردی تو چون کنیم که هست داغ بالای داغ مرهم ما شاه اقلیم درد وغم ماییم ملک

هجران سواد اعظم ما سایه عشق کم مباد که زو سور شد داغدار ماتم ما نمک اندود

خوش نمکیست کم زکوثر مگیر زمزم ما ید بیضای وصل گو که فراق کشته ثعبان آ

دم ما حرفی ای همنشین بگو با ما سوز وصل از زبان ابکم ما غمگساری از وجود

غم ما از کجا و بغم ما غزل خدایا وا رهان از شور بختی دلفکاری را گلستان کن بیک

یار

312

باران رحمت شوز زاری را ؛ شدم سیر از غمت غافل ز روز کار من ؛ که من بر یاد شوقت

داده ام خوش روزکاری را ؛ دلا پیوسته با ناسازکاران سازکاری کن ؛ که باشد

سازکار خود کنی ناسازکاری را ؛ خمارم می بر خمارم میدهد کردون زنک مستی ؛ چه خوش

بودی که دادی مستی هم هر خماری را ؛ مرا بس اینکه دارم حکم بر اقلیم ناکامی ؛ مسلم باد

بلک کامکاری بختیاری را ؛ ز شهد ناکوار چرخ کافیست کر سوزد ؛ بحمد الله نصیبم

داده زهر خوشکواری را ؛ بتلخی جان ده کمتر حدیث کام کو مومن ؛ چه غم از تلخی

ناکامی ما کامکاری را **غزل** بجد دارد دلم بر شکوه لاف صبر و طاقت را ؛ نیارم

باکمال عجز این اظهار قدرت را ؛ زبیم انکه هر سو سر کشد صد شعله از شکوه ؛ بصد

خون جکر پنهان کند دل آه حسرت را ؛ ز خونین داغهای من فلک را ذوقها باد ؛

که خوش آیی ورنکی داده ام کلزار محنت را ؛ نسیم لطف جانان کم شد ای آهی سحرکاهی ؛

مدد کن تا بجوش آرم دریاهای رحمت را ؛ کرم کن ای مروت راه اکر باقی ببزم او ؛ نیاز

نامرادی عرض کن آن بی محبت را ؛ چه عهدی بود عهد وصل جانان بهر جانبازی ؛

دریغا ماندانستیم ایدل قدر فرصت را ؛ فدای رسم و عادت سور خود کردم که در عهدش ؛

خراب و ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را ؛ مکن نسبت بعزم در وفا آزار دیگر کن ؛ سراپا غیرتم

پسند بر من این مذلت را ؛ بشرمت کر ز من بی باکی سر زد از ان بکذر ؛ پریشان داشت

طرح و وضع صحبت مغز طاقت را ؛ اکر اینست مومن صحبت بحران که من دیدم ؛ ببزمش

خونخورد بیرون میا بکذار جرات را :. خوشم که در دل من عشق مدعا بکذاشت :. مرا
بوالهوسیهای خویش وانگذاشت :. و از همه خوشتر و بهتر انکه محمد قلی قطبشاه بوا
قدر و مرتبه آن سید بزرکوار شناخته مریدانه با او سلوک مینماید و نوعی نمیکند که دقیقه ا
لوازم تواضع و تکریم فروکذاشت شود و انکه اعتماد و وثوق تمام بر اصابت رای آن
روشن ضمیر دارد جمیع مهمات سلطنت خصوص کارهای بزرک بوی رجوع کرده خود
برادران و ندیمان بلهو و لعب و عیش و عشرت مشغولست و علی الدوام مجلس خورمی
بزم بهجتی آراسته از زمانه ناپایدار داد کامرانی میستاند و بزبان حال برین ترانه مترنم میکر
بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار :. کس را وقوف نیست که پایان کار چیست
دیکر از جمله توفیقات آسمانی و عنایات یزدانی که شامل روزکار آن شهریار محب اهل البیت
شده اینست که از آن زمان که آفتاب رایت اسلام از افق هندوستان طالع کشـ
هیچیک از سلاطین سابق و لاحق آن دیار را سلسله وصل و پیوند با دشاهان عظیم الشان
ایران دست نداده و درین عصمت میمنت اثر شهنشاه قباد بخت جمشید تخت عباس
پادشاه والی ایران یکی از معتمدان درکاه عرش اشتباه خویش را بدکن فرستاده صبیه ف
تلنک را جهة ازدواج و همسری یکی از اولاد امجاد خود خواستکاری فرمود و آنحضرت
شرف دنیا و آخرت در قبول آن دانسته در سامان و استعداد آنست که آن کر
سعادتمند را بروش سلاطین کامکار روانه ایران سازد روضه پنجم از مقاله سوم

دربان

بیان احوال عماد شاهیه ذکر فتح الله عماد الملک

از تتبع احوال
سلاطین دکن چنین بوضوح پیوست که فتح الله عماد الملک از اولاد کفار بیجانگر است در طفلی
بیر مسلمانان شده در سلک غلامان خانجهان سپهسالار ولایت برار انتظام داشت و
عهد شباب آثار رشد و قابلیت ازو ظاهر شده از مقربان و معتمدان خانجهان گردید بعد
فوت پدر در سلک غلامان سلاطین بهمنیه خود را کشانیده در دور سلطان محمد شاه بهمنی بمیامن
به و التفات خواجه جهان گاوان خطاب عماد الملک یافته سرلشکر برار گردید و در سنه
ثمان و تسعین و ثمانمایه قلاده سلطنت انداخته سکه و خطبه برار بنام خود کرد و بعد از آنکه
بجهان گذران درگذشت پسر بزرگش علاء الدین قایم مقام وی گشته لوای حکومت
برار برافراشت و او نخستین کسیست ازان که سلسله که مانند اسمعیل عادلشاه و
هان نظامشاه لفظ شاه بر خود اطلاق کرده و قلعه گاویل را مقر حکومت ساخته سلطان
د بهمنی از موکل امیر برید گریخته باو پناه آورد و ولی لشکر برار همراه کرده سلطان محمد بجانب
ابادبیدر رفت که امیر برید را استیصال ساخته وارث ملک را صاحب بیدر
ازد نظامشاه صلاح دولت خود دران ندیده امداد امیر برید نموده چنانکه گذشت
سلطان محمد در اثنای جنگ با امیر برید پیوسته عماد الملک بی نیل مقصود بگاویل برگشت
در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه امیر برید بر قلعه ماهور لشکرکشی کرد خداوندخان حبشی را
ته قلعه را متصرف شد عماد الملک بجانب پسران خداوندخان درصدد فراهم خیل و

حشم گشت و امیر برید بنا بر اقتضای وقت هر دو قلعه را به پسران خداوندخان

ایشان را تابع عماد الملک گردانید ایشان بتدریج و مرور هر دو حصار را از تصرف مرد

اولاد خداوندخان بر آورده بمردم خود سپرد و آنها نزد برهان نظامشاه رفته استعا

نمودند و باین تقریب میان برهان نظامشاه دوستی بدشمنی مبدل گشته محاربا

نمود در هر کرت شکست یافته بکاویل گریخت و دران سنوات خواهر اسمعیل عادل

را خواستگاری نموده بحباله نکاح خویش در آورد و نظامشاه عادلشاه را گرفتار

رای بیجانگر دیده حصار ماهور در انکه بگرفت و در سنه ثلثین و تسعمایه باتفاق میران محمد

حاکم برهانپور بقصد تدارک و انتقام متوجه نظامشاه گردیده بعد از قتال صعب با

نظامشاه غالب آمده اسب و فیل و توپخانه ایشان متصرف شد و هر دو بادشا

روی بگریز آورده چون عادلشاه بغرغشه کفار بیجانگر مقید بود بسلطان بهادرشاه گج

ملتجی شدند سلطان بهادر که همیشه در فکر تسخیر دکن بود فرجه یافته با لشکری عظیم از را

برهانپور بمملکت برار در آمد و عمادشاه سلطان بهادر را قاصد تسخیر دکن دیده از طلب

وی پشیمان گشت اما چون چاره نداشت اطاعت وی کرده خطبه برار بنام وی خوا

بدستیاری والی برهانپور نوعی نمود که در محل خود مذکور است عمادشاه از دولتا

بجانب برار رفته سلطان بهادر بمقر حکومت خود معاودت نمود خوف علاء الدین

عمادشاه بطریق پدر راه ناگزیر ممات سپرد و لد اکبرش دریا بر مسند بادشاهی مملکت برا

عماد الملک

تبکه

لیه فرموده دختر خود مسماة بدولتشاه را در سلک ازدواج حسن نظامشاه کشیده و باحکام
ان طریقه یاری و مروت سلوک داشته بی تکلف و خشونت ایام سلطنت بپایان رسانید
عد از وی پسرش برهان در صغر سن صاحب چتر و افسر شد نام سلطنت برو جاری شد و
میر
تفالخان دکنی که از غلامان آن دولتخانه بود برو مسلط شده بحسن اتفاق ابراهیم قطبشاه
حکام فاروقیه برهانپور اعلام شوکت برافراشت و در اواخر بند برپای برهان عماد شاه
زاده درون قلعه برناله محبوس کردانید و خطبه بر نام خود کرده چتر بر سر گرفت و او
لی بود شجاع و بخشنده **شرح غلبه تفالخان**

عماد الملکیه و انتقال دولت آن

از آنکه برهان عمادشاه را از میان برداشت و استقلال تمام بهم رسانید و ستیزه بجالی رسانید که مرتضی
نظامشاه و علی عادلشاه بقصد استیصال او بمملکت برار آمدند و چون کار بر تفالخان
ت شد بعلی عادلشاه ملتجی شده بوسیله تحف و هدایا و نفیسه و اعطای نقود فراوان
رت را بر سر التفات آورده و نظامشاه آنمعنی را فهمیده براهنمونی والده خود
مرتضی
یده همایون باتفاق عادلشاه از برار برگشت اما در سنه اواخر ثمانین و تسعمایه مر
نظامشاه باز بفکر تسخیر برار افتاده بهانه تسخیر خلاص برهان عمادشاه بدانصوب متوجه
تفالخان مضطر گشته از ابراهیم قطبشاه استمداد نموده باستظهار لشکر تلنگ با
رخان پیشوای نظامشاه جنگ کرده مغلوب و مقهور گردید و مدتها از سولت و

سطوت سپاه نظامشاه جابجا بجنگل میگریخت آخر خود در قلعه برناله و بسر

شمشیر الملک در قلعه کاویل متحصن گشتند و نظامشاه حصار برناله را که بالای کوه واقعست

تسخیر آن بتوب و منجنیق و خاک ریز و امثال آن میسر نیست محاصره کرده بعد از انکه ایام

بطول انجامید میخواست که کوچ کرده باحمدنگر تشریف برد امیر جمله او چنگیز خان اصفهانی

اراده شده بحسن تدبیر و پاشش دینار و درهم اکثر مردم درونی را که بمحافظت حصار

مینمودند از خود ساخت و ایشان که از ضیق محاصره تنگ آمده بودند شبها

برج و باره بوسیله کمندی بزیر انداخته بچنگیز خان می پیوستند و چون بانعام وافر و منا

بزرگ و اقطاع لایق نوازش می یافتند دیگر نیز آن را شنیده بذوق و شوق تمام بهر نوع

بود از قلعه بیرون میرفتند و بوساطت چنگیز خان از سرکار نظامشاه بمقاصد و مطال

عالیه میرسیدند بنابران درون قلعه هنرمندان توب انداز و آتشباز زیاده از دو

کسی نمانده مردم نظامشاه فرصت یافتند و مورچل را پیش برده بضرب توبهای

اندک رخنه در دیوار حصار پدید آمد و از انکه اصلا مرد جنگی در قلعه نبودند لشکریان

خاصه چنگیز خان بیست و هشت کس و یک نفرچی بپای دیوار قلعه رفته و زینها گذاشت

بالا بر آمدند و نفیر سرکج که خاصه چنگیز خان بود بنواختند تفالخان آواز نفیر شنیده بگمان

انکه چنگیز خان خود بقلعه در آمده است سراسیمه گشته با جمعی از مخصوصان سوار شده

عقب قلعه را کشاده در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه بکوه و جنگل گریخت و

بقلعه

لعه در آمده خزاین و اموال و اسباب نفیس را از بادشاه کرده و باقی را فرمانداد که پیاده
وار تاراج کنند و سید حسین استرابادی که بتعاقب تفالخان شتافته بود وی را دستگیر
فته روز سیم از فتح پور نزد نظامشاه آورد و بعد از انکه در اندک روزی قلعه کاویل نیز
ان مفتوح گشته گرفتار شد نظامشاه تفالخان و شمشیر الدین و برهان عمادشاه را معه اولاد
ر انقلعه مقید بودند یکی از قلاع مملکت خود فرستاد آنها همه در یکشب جان شیرین
یض ارواح سپرده از کشمکش دهر نجات یافتند بعضی میگویند که محافظان آن
بموجب فرمان نظامشاه ایشانرا درون قلعه واحده خفه کردند و بعضی میگویند
سبانان انهار او وقت شب در حجره تنگ کرده در بروی آنها می بستند تا بتنگ
یشانرا بدل اموال از خود سازند چون ایشان محتاج بقوت یومیه موافق مدعای
عت سکونی نمی نمودند شدت و سخت گیری ایشان زیاده میکردند چون هوا در کمال
و حرارت بود در شبی از شبهای بهم آمدم که از صغیر و کبیر مرد و زن قریب چهل کس
دیکبار خفه شده مردند و پاسبانان علی الصباح که دروازه کشودند همه را مرده یافتند
لغ در سال مذکور بادشاهی عمادشاهیه و تفالخان سمت انقراض پذیرفت کسی از آن
سله در حیات نماند روضه ششم از مقاله سیوم در ذکر سلاطین احمدابادیه که مشهور اند
همه تا این زمان که قلم معجز بیان بر بیاض زمانه در مشک افشانیست هفت نفر از آن
بعد از ضعف و اندراس دولت سلاطین بهمنیه در محمد اباد بیدر و آن حوالی خطبه

بنام خود کرده اند اولین ایشان که داعی سلطنت کرده قاسم برید بود در سلک غلامان ترک گرجی انتظا

داشت خواجه شهاب الدین علی یزدی که از ولایت بدکن آورده بسلطان محمد شاه لشکری

شجاع و متهور بود و خط را نیکو می نوشت و اکثر سازها را می نواخت و در عهد آن باد

بمنصب امارت فایز گشته بدفع کفار مرهته باغی که ما بین ولایت پتن و چاکنه بودند

و او را در انجد و فتوح بزرگ که موجب بلندنامی باشد روی نموده صاحب دستگاه شد

مرهته را که عمده سرداران کفره آن صوب بود بقتل آوردند دخترش را بحباله نکاح و

امیر برید در آورده و چون از جانب سلطان مملکت سباجی بر ابا قطاع یافت خوب

قرابتان آن دختر قریب چهارصد نفر که همه مردانه و شجاع بودند نوکر او شده بتدر

مرور اکثر بشرف اسلام مشرف شدند و باستظهار انجماعت که همه مخلص و ف

بودند در عهد سلطان محمود تسلط و استقلال تمام پیدا کرده مانند دیگران در اندیشه باد

شد و بتجویز عادلشاه و نظامشاه و عمادشاه در قلعه اوسه و قندهار و اودگیر خطبه

خود خوانده اصل دار السلطنه محمد آباد را بسلطان محمد ارزانی داشت و دوازد

بادشاهی کرده هنوز که سلطان محمود در قید حیات بود نامه عمرش مطوی گشته در

عشر و تسعمایه بجهان جاوید شتافت و پسر بزرگش امیر برید ولی عهد شده قایم مقا

وی گردید و در زمان او سلطان محمود فوت شد و سلطان کلیم الله که آخرین پا

بهمنیه است بجانب احمد نگر گریخت و در عهد وی شهر بیدر بتصرف اسمعیل عادل

آمد باز باور رجوع شد و در ان مدت که سلطان بهادر بالتماس عماد الملک محمد شاه والی
[بر]هانپور بمملکت دکن در آمد امیر برید موجب فرموده اسمعیل عادلشاه با جمعیت خود
[بجانب ش]علاپور رفت و عادلشاه چهار ~~هزار~~ هزار سوار غریب تا جیوشش همراه وی کرده و اورا
[سر]لشکر خود ساخته بمدد نظامشاه فرستاد چنانچه در محل خود خامه تیز زبان در شرح و
[بیان] آن کوشیده با لشکر گجرات جنگهای رستمانه نموده و بعد ازان چندین سال
[بر مس]ند کامرانی متمکن بوده در اواخر عمر بکومک برهان نظامشاه اول رفت و در حوالی
[احمد نگر]تا باد فوت شده برادرش خانجهان جنازه او را بمحمد آباد بیدر آورده در حظیره قاسم
[برید] مدفون ساخت مدت سلطنت او چهل سال بود در دکن این حکایت از وی
[شه]رت عظیم دارد که شبی از شبهای زمستان در عمارت باغ کماینه نشسته شراب میخورد
[شغ]الان بام از در آمده بخلاف عادت شور و غوغا بسیار کردند امیر برید پرسید که
[شغالان] را چه افریاد میکنند یکی از ندما گفت که از شدت سرما داد خواهی مینمایند علی الصباح
[حکم ک]رد که سه چهار هزار لحاف مستعد ساخته در باغ و صحرا اندازند تا شغالان شبها بزیر
[آن] در آمده از سرما محفوظ باشند ابالت او اولین گسست ازان دودمان که بحمایت
[برها]ن نظام شاه لفظ شاه حرو اسم خود گردانید و چون شاه طاهر بتهنیت جلوس
[ب]احمد اباد رفته در کمال آزردگی با حمدنگر مراجعت نمود برهان شاه ازو رنجیده لشکر
[کشی]د و برید شاه از غایت اضطرار قلعه کلیانرا بابراهیم عادلشاه داده التماس

کومک نمود اما فایده بران مترتب نشده نظامشاه دران یورش قلعه اوسه داو

وقندهار ازوی بگرفت و آنمقدار ولایت که چهار لک هون طلا محصول آن باشد

ماند و مرتضی نظامشاه در عهد خویش بالتماس صاحبخان در سنه سبع وثمانین

تسعمایه بانجا رسیده دران نیز طمع کرد و بلده محمد اباد را محاصره کرده در تضیق قلعه

کوشیده برید شاه کسان نزد علی عادلشاه فرستاده استعانت نموده و علی عادلشاه

جواب داد که دو نفر خواجه سرا فلان و فلان که در سرکار تواند اگر بمن دهی مدد

بریدشاه بجز اطاعت چاره نداشت قبول اینمعنی کرده علی عادشاه هزار سوار

او مقرر کرد مرتضی نظامشاه از شنیدن آن خبر و استماع فتنه برهانشاه در

احمدنگر مضطر شده میرزا یادگار را با لشکر تلنک بمحاصره باز داشت و خود با

رفت ترک محاصره بید فرمود و علی بریدشاه از محنت احاطه خلاص شده در

ثمان وثمانین وتسعمایه بوعده وفا نمود و هر دو خواجه سرا را جهت او فرستاد

ایشان از بی ناموسی خود ترسیده عادلشاه را شربت شهادت رسانیدند و علی

نیز در همان سنوات بعد از انکه چهل و پنج سال بادشاهی کرده بود ازین منزلگه آب و خاک

جلای وطن کرده و الداکرش نایب شده هفت سال بادشاهی اند وازگذ

قاسم بریدشاه سه سال بحکومت محمد اباد سرگرم کرده بود چون باجل طبعی درگذشت

چهار سال بشغل حکومت و امیر بریدشاه نام شخصی که او نیز از اولاد آن خانو

در

در سنه عشر و الف میرزا علی خروج کرد و اورا بجانب بهاک نگر تختگاه محمد قلی قطبشاه
گریزانید خود بادشاه شد تا حال که تاریخ هجری ثمان عشر و الف است دران بلده کامروا
بوده چراغ بریدشاهیه را روشن دارد و بر آئینه طباع آفتاب شعاع مستحر آن
احوال ملوک سلف انار الله مرقدهم محجوب و مستور نماند که حکایات عماد شاهیه و
بریدشاهیه در هیچیک از کتب متداوله مسطور نگردیده انچه درین کتاب نوشته ام
از مردم کهن سال که معاصر ایشان بوده اند یا بان دو سلسله قریب العهد بوده اند از
زبان ایشان شنیده ام التماس از مطالعه کنندگان مینمایم که سال جلوس و وفات ایشان
را معلوم کرده و وقایع ایشان بنهج دیگر متحقق شود عبارت قضایای این دو خانواده
را بقلم اصلاح مشرف سازند و در حیات و ممات برین مولف منت نهند که داب
ارباب کرم همین است

مقاله چهارم در بیان احوال سلاطین

گجرات از تاریخ مبارکشاهی و غیره چنان مستفاد میگردد که سلطان فیروزشاه بادشاه
دهلی فرحة الملک که نظام مفرح نیز میگفتند سپهسالار گجرات گردانیده صاحب اختیار آن
مملکت ساخت و بعد از فوت سلطان فیروزشاه ولد اکبرش سلطان محمدشاه نیز حکومت
گجرات بوی مقرر فرمود اما فرحة الملک چون داعیه مخالفت داشت با زمینداران و کافران
بحد و د سلوک هموار نمود و جهة خوش آمد اشعار کفر و رسوم بت پرستی رواج داد ازین
سبب علما و فضلای گجرات در سنه ثلث و تسعین سبعمایه عریضه بپایه سریر آسمان نظیر

سلطان محمد شاه رسول داشته مضمون انکه فرحة الملک بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی
مرتکب اعمال ناشایسته کشته چندان در رواج اصنام و رونق اوثان میکوشد که بلد
سومنات قبلهٔ اهل ضلال شده شعار و اثار مسلمانی روز بروز منقص میکردد و منبر
عزت و حرمت نخشی و نه مسجد را از صلوة بهره اکر درینوقت اندیشه که موجب تقویت
دین و رواج اسلام باشد بظهور رسد فهو المراد و الا و اد ساه سلطان از استماع مضمون
عریضه متاثر و متالم کردیده بعد از تامل ذاتی و تدبیر کافی جهة تعظیم و تنسیق شرع خواجه
کائنات و حکومت کجرات اعظم همایون مظفر خان بن وجیه الملک اکه از کبار امرا
بود اختیار نمود و در سیوم ربیع الثانی سنه مذکور خلعت خاص عنایت کرده چتر
توقیر و حشمت وی چتر سفید و بارکاه سرخ که مخصوص با دشاهان بود بوی عطا فرمود
درهمان روز رخصت شده از شهر برآمد و بر حوض خاص منزل کرفته بسلطان خود بر
سلطان محمد شاه روز دیکر که چارم ماه باشد بطریق مشایعت بدیدن ظفر خان رفته کوش
بدر نصایح کرانبار ساخت و باز خلعت خاص لطف نمود و رخصت کجرات فرمود
حکومت سلطان مظفر شاه کجراتی ولادت ظفر خان المخاطب بمظفر شاه در بلدهٔ
نوروز پنجشنبه بیست و پنجم محرم سنه ثلث و اربعین و سبعمائه بود و در آن اوان
شرایداری سلطان فیروز شاهی بدرجه امارت ترقی کرده در درکاه او اولاد سلطان
صاحب اعتبار کشتند و ظفر خان در عهد سلطان محمد شاه بحسن سلوک و پرهیزکاری

شرع محمدی و امانت و دیانت تمام پیدا کرد بنا بران وقتی که عرضداشت علمای گجرات
دهلی رسید سلطان دست او را دست گرفت چنانکه گذشت صاحب صوبه گجرات
دانید گویند چون وزرا منشور نوشتند بفرموده سلطان جای القاب را خالی گذاشته
بخط خود القاب چنین نوشت برادرم مجلس عالی خان معظم عادل بازل مجاهد
عد الملة والدین ظهیر الاسلام والمسلمین عضد السلطنة معین المملکة قامع الکفرة و
مشرکین قالع الفجرة والمتمردین قطب سماء المعالی نجم فلک الاعالی صفدر روز غا بهمتن
یکتا کشور گیر صف تدبیر ضابط امور ناظم مصالح جمهور ذی المیامن والسعادت
صاحب الرای والکفایات ناشر العدل والاحسان دستور صاحبقران الغ قتلغ اعظم
ون ظفرخان و چون بکوچ متواتر از دهلی متوجه گجرات گردید در راه خبر آمد که تاتارخان بن
تاتار که وزیر سلطان شده بود پسری متولد شده باحمدخان موسوم گشت ظفرخان
بشگون خوب گرفته جشن عالی ترتیب نمود و اکثر امرا را تشریف خلعت داد
ن بناگور رسید مردم کنبایت از نظام مفرح بداد خواهی آمدند ظفرخان دلاسای آنجماعت
خطی بملک نظام مفرح فرستاد که در ملازمت سلطان محمد شاه چنین شده که تو محصول چند ساله
مالی را بجوایح خود صرف کرده یکدینار بخزانه نرسانده و معهذا دست ظلم و جور دراز کرده
متوطنان این بقاع رنجانیده چنانچه مردم مکرر بفریاد و استغاثه بدهلی آمدند و چون
حل و عقد مهام این ناحیه بمن سپرده اند طریق صواب آنست که هرچه از محصول

خالصه موجود باشد بطریق استعجال پیش از خود بدهلی فرستد و تسلی مظلومان نمود
نیز متوجه دار الملک گردد و نظام مفرح در جواب نوشت که چون راه بسیار آمده ا
باز شده و تصدیع نکشید که من همانجا آمده حساب خواهم گذرانید بشرط آنکه موکلان
و ازین جواب بغی و طغیان او نزد ظفر خان تعین شده باساول که بالفعل احمد آباد
آن واقع شده رفت و چون نظام مفرح با گجراتیان و کافران پیوند کرده ده دوازده
سوار و پیاده مخلص بهم رسانیده اراده جنگ داشت ظفر خان نخست رسولی نزد او
که درینوقت به پیش شهرت دارد فرستاده بطریق نصیحت و ملایمت پیغام داد که از
اندیشه نموده با ولینعمت در مقام کفران مباش و باستظهار کافران و گجراتیان که تا
نبرد بهادران و تهمتنان ندارند فریب نخورده خود را بدهلی برکاب همایون سلطان محمد
برسان یا نزد من آمده بر مسند امارت متمکن باش و غیر ازین اندیشه بخاطر مرسان
موجب خذلان و خسران خواهد آمد بیت نباید نهادن دل اندر فریب ٭ که
از پی هر فرازی نشیب ٭ نظام مفرح را چون ایام دولت سپری شده داعیه
گجرات در خاطر داشت با رسول درشتی کرده جوابهای نا مناسب و نالایق داد ظفر
ناچار شده سپاه خویش را گرد آورد و در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمایه با چهار هزار
تیغ زن نیزه گذار مانند رعد و برق جوشان و خروشان روانه نهرواله گردید و نظام
آن خبر شنیده ده دوازده هزار کس را مواجب داده از نهرواله بیرون آمده

پهنوکه دوازده کروهی آن بلده است با ظفرخان مقابل شده مصاف داد و بعد از استعمالات
ب و ضرب آفتاب نصرت و فیروزی از افق ارجمند ظفرخان طلوع نموده نظام مفرح بقصد
ص بجانب نهرواله گریخت سپاهیان ظفرخان مظفر و منصور با کوکبه و دبدبه عظیم بنهرواله
نه بیامن عدل و داد آن بلده را همچو فردوس برین سبز و خرم گردانید و در سنه خمس و
ین و سبعمائه به بندر کنبایت که منزل مسافران و تاجرانست شتافته بحال رعایا پرداخت
کام کدخدا نصب کرده عنان معاودت بصوب ساول مصروف داشت و در سنه ست
ین و سبعمائه عرضه داشتند که رای بدکیش ایدر که همیشه اطاعت حکام گجرات بر دوش
شته در مقام فرمان بری بود درینولا اساس بی آزرمی نهاده از ربقه انقیاد سر کشیده
وجود شرک و بت پرستی بر زیردستان بر دستی نموده ظفرخان بجهة قلع و قمع آن ملعون
لمی از شمار بیرون متوجه آنصوب گردید و بعد از وصول مقصد قلعه ایدر را محاصره
ه چندین کرت جنگهای سخت بوقوع انجامید و هر کرت مردم بیرونی بظفر اختصاص
ه در تضییق محصورین کوشیدند و اطراف ولایت ایدر را فرو گرفته نهب و غارت دست
ر کوده و هر جا بتخانه یافتند بخاک برابر ساختند دختران و پسران اعیان ولایت بغلامی
ی گرفتند و در مدت قلیل میان اهل قلعه آنچنان غلای و قحط پدید آمد که سگ از گربه
از سگ و آدمی از هر دو نمیگذشت بنابران رای آنرای بدسیر تغیر یافته از سرکشی
بوم دم و پشیمان گشته و بجز اطاعت و ملایمت چاره ندیده پسر کلان خود را همراه چندین

از مقربان با پیلکاب فراوان بیرون فرستاد تا بلب ادب خاک درگاه بوسیده معروض دار

اگرچند روزی خلاف رضا امری صادر شده و در ارسال کلید حصار تهاونی رفت بنابر حفظ

دولت بود امثال اقران معذور باشیم اکنون بخدمت آمده ایم اگر از دیوان مکافات

خواهد شد قهرمان تیغ را بسر افشانی و جان ستانی این گمراه اشاره فرماید واگر بمقتضای الکا

الغیظ والعافین عن الناس قلم بر جرایم ایشان خواهند کشید من انها سر موی در هیچ با

نخواهند دید ظفرخان صلاح وقت در صلح و عفو دیده پیشکش فراوان از نقود و جواهر

دست از محاصره باز داشته خواست بقصد غزا بجانب سومنات که بنزدیک بن

شتابد دران اثنا خبر رسید که ملک اجا المخاطب بعادلخان که جد سلاطین فاروقیه بو

اعلام استقلال افراشته خارج اقطاع خود یعنی تالینر و کرند تمام ولایت خاندیس تصرف او

اکتفا نا کرده بعضی از پرگنات گجرات مانند سلطانپور و ندربار را نیز مزاحمت میرسانند

علاج آن امر ضرورتر دانسته بدان صوب متوجه گردید و ملک اجا که مرد عاقل و دانا بو

مرد میدان او نداشته در قلعه تالینر متحصن گشت و صلاح در اتحاد و موافقت دیده جمعی

نزد وی فرستاده تا بسخنان مخالصت آمیز بساط نزاع در نوردیده ابواب دوستی

مفتوح دارند ظفرخان که از اهل فضل و علم بود و سلطنت گجرات مکنون خاطرش بو

علما را گرامیداشت عهد و شرط متعارف زمان درمیان آورد و بعد از انکه از طرفین تحف

منصه ظهور رسید ظفرخان باساول رجوع نموده میان آنهر دو طریقه محبت یار

320

کرده و از انکه ملک اجاد دعوی مینمود که از اولاد خلیفه دوم عمر فاروق ام ظفرخان در کتابات
مردانه میش آمده در الغاب باقصی الغایه میکوشید و در سنه سبع و تسعین و سبعمایه بحدود جهند که
در غربی پتن واقعست لشکر کشیده مدتی بقتل و غارت کفار آنحدود که بغایت متمرد و سرکش
بودند مشتغل کردیده و محبوبان بدیع الجمال و سیمین پسران پری تمثال اسیر مسلمانان گشته و بعد از انکه
رای جهند عاجز شده اظهار یکجهتی و فرمان برداری نموده تحف و هدایای بسیار گذرانید
از انجا کوچ کرده یکسر طرف سومنات رفت در خفض و رفع اعلام اوثان و بت پرستان
کوشیده در انجا جامع مسجد طرح انداخته و ارباب مناصب شرعیه تعین فرموده تهانه
نشانده بجانب پتن توجه نمود و در سنه ثمان و تسعین و سبعمایه متفحصان احوال بلاد و
متجسسان حالات عباد چنین رسانیده اند که راجپوتان بلاد کرده چنان تصرف یافته اند
مسلمانان آن ناحیت از ظلم ایشان مفارقت اوطان اختیار کرده اند و سر از جیب تجبر و غرور بر آورده
از جاده اطاعت و مال گذاری انحراف ورزند ظفرخان صرصر سخط در حرکت آورده آتش قهر
مشتعل ساخت و پای ارکان دولت در رکاب سعادت آورده کوچ بر کوچ بدان سمت روان گردید
شعر لوایش که بنصرت سرافرازیست ٭ بیامیز دری از فتح بازیست ٭ گذشته سنجقش از سما
ک ماه ٭ طرازش نصر من الله ٭ و چون حوالی آن حصار مخیم عساکر اسلام گشت رای
آن ولایت موسوم بدرک متحصن گشته اهالی اسلام بمحاصره پرداختند و از چهار طرف منجنیقها نصب
کرده هر روز جمعی از راجپوتان را موسوم بدرک سنگسار میکردند و چون استحکام قلعه بیش از آن

بود که بدستیاری منجنیق کاری ساخته شود فرمود تا چهار طرف ساباط طرح افکنده با تمام ر
و بران فایده مترتب نشده وظفرخان از طول مدت محاصره ملول خاطر گشت ناگاه از لط
غیبی دران نزدیکی وبائی درون قلعه پیدا شده بیماری وفوت بسیار شد ورای درکه کار بر
تنک دیده جمعی از اعیان خود را تیغ وکفن درکردن کرده بملازمت ظفرخان فرس
وزنان وطفلان سرها برهنه کرده از بالای حصار بعجز وزاری بسیار زنهار خواستند ظ
آنرا از تاییدات آسمانی دانسته اجابت مسئول کرده وپیشکش گرفته جهته زیارت
خلاصه العارفین انیس الواصلین خواجه معین الدین چشتی حسن سنجری اجمیری عنان عز
بصوب اجمیر معطوف داشت وچون بدان مقام کعبه احترام رسید زیارت و
وخیرات بجای آورده از روح پرفتوح او فتح وظفر بر کفار اشرار واعدای نابکار
نموده وچون همت او مصروف غزا وجهاد بود از همانجا بجانب جلواره وبلواره که بت
درانجد ودر رواج ورونق تمام داشت رایات غزا جلوه درآورد وساکنان آنمرز وبوم را
شمشیر بیدریغ گذرانیده معابد وکنایس ایشان را خراب ومستاصل ساخت وچندین
آنولایت گشاده معتمدان سپرده بعد از سه سال بپتن معاودت فرمود از سیاق کلام
الغی چنین معلوم میشود که بعد از مراجعت ازین سفر ظفرخان خطبه بنام خود کرده خویش را
خوانده ودر سنه تسع وتسعین وسبعمایه بآن تفصیل که در وقایع سلاطین دهلی نوشته شد تا
ولد ظفرشاه که وزیر سلطان محمد شاه بود در عهد سلطان ناصر الدین محمد شاه با سار

ك كرده اورا بجانب ملتان گریزانید و چون از اطوار و اوضاع او داعیه سلطنت دهلی
علوم میشد ملو اقبالخان که وکیل مطلق العنان سلطان محمد شاه بود بدفع او متوجه
لی پت شد تاتارخان صلاح در مقابله و مقاتله او ندیده جریده اراده کرده از راه دیگر
وده ابد دهلی رسانید و خواست که محاصره کرده آنرا بتصرف آورد اقبالخان پانی پت
رفته بعربده و غوغای تمام متوجه دهلی شد و تاتارخان درینوقت نیز مقابل او نشده در
سنه ثمانمائة بجانب گجرات گریخت و بملازمت پدر خود مظفرشاه رسید و اورا بپادشاهی دهلی
ترغیب و تحریص نمود مظفرشاه قبول آن کرده در استعداد لشکر شد لیک چون خبر رسید
میرزا پیر محمد نبیره صاحبقران امیر تیمور گورکان داخل ممالک هندوستان گشته ملتان را بگرفت
مظفرشاه بفراست دریافت که میرزا پیر محمد مقدمه صاحبقران است بنابران عزیمت
ودرا بامضا رسانیده در سنه احدی و ثمانمائة باتفاق پسر خود تاتارخان بتسخیر قلعه ایدر نهضت
نمود و در نهب و غارت تقصیر نکرده و قلعه را قبل کرده در ضیق اندرونیان کوشید راجه ایدر
ل تاب نداشت از غایت عجز رسولان فرستاده پیشکش قبول کرد و چون ممالک دهلی از فتنه
آشوب بود مظفرشاه به پیشکش اکتفا نموده در رمضان سنه مذکوره به پتن مراجعت
ود درین آثنا خلق کثیر از جانب دهلی از حادثه صاحبقرانی گریخته به پتن آمدند و مظفرشاه
تفقد احوال الجماعت علی اختلاف حالاتهم نموده در حق هر کدام شفقتی که لایق
حال او بود بجای آورد و در همان روزی سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه بن سلطان

نیروز شاه از صاحبقران گریخته بولایت گجرات در آمد و بنا بر آنکه مظفر شاه صلاح دولت

در آمد سلطان محمد چندان سلوک و معاش نالایق نمود که تنگ آمده در شکر

رفت و در سنه ثلث و ثمانمائه بار دیگر مظفر شاه متوجه قلعه ایدر شد و احاطه نموده در تسخیر

ساعی گشت رنمل رای ایدر فرار چاره ندیده شبا شب قلعه را خالی کرده بجانب

گریخت و علی الصباح مظفر شاه تکبیر گویان بقلعه در آمده دو رکعت نماز شکر بتقدیم رسانید

صاحب شوکت در آن قلعه نگاهداشته بمستقر حکومت معاودت فرمود و در سنه اربع و ثمانمائه

بمظفر شاه رسانیدند که کفار سومنات هجوم آورده تهانه اسلام برداشته اند و بهج

بار در احیای کفر مراسم میکوشند مظفر شاه فوجی بزرگ بدان جانب گسیل کرده خود نیز از عقب

شد و در دوری که رای سومنات و کفار آنحدود هجوم نموده از راه دیگر یعنی از دریا استقبال

اسلام کرده بودند و بمیدان مهمای جنگ میشدند مظفر شاه بلشکر پیش رسیده از ا

بی دینان اخذ و دمار خون روان ساخت و چون در ایشان طاقت و قوت نماند جمع

مجروح باتفاق رای بقلعه دیب در آمدند بیت خداداد فرمود فرصت شهنشاه را هر

در افتاد دید چون او را ۞ مظفر شاه قلعه را احاطه کرده باواز تکبیر و صلوة و غریدن دمامه

و نالیدن گره نای فتنه تابع او را علف تیغ بیدریغ گردانید و راجه و سایر رؤسای آن جماعت را

فیل هلاک کرد و بسیار از مسلمانان برده گرفتند و اجمال و اثقال ایشان را متصرف شدند

مظفر شاه جشنها کرده و شکر عنایت الهی رجوع کرده با غنائم موفور بپتن مراجعت فرمود

نج ایدر استقلال و عظمت او از یکی بهزار شده در اندیشه آن شد که بجانب دهلی لشکر برده مسخر
خته پسر خود تاتارخان را بر تخت انجا متمکن سازد پس در سامان کوشیده و استعداد آن
ارده در سنه ست و ثمانمائه تاتارخان را بخطاب و القاب غیاث الدوله والدین سلطان
شاه مخصوص کردانیده از اساول کوچ کرده چون بقصبه سنور رسید مزاج سلطان محمد شاه
ز اعتدال منحرف شد و بنابر آنکه آفتاب عمرش بافق غروب رسیده بود در معالجه تداوی
بای حاذق اثری بران مترتب نشده درگذشت و مظفر شاه فتح عزیمت نموده باساول
و روایت صحیح آنست که تاتارخان در سال مذکور در اساول بر پدر خروج کرد و او را که بپیری و ضعیف
ه بود گرفته در قلعه انجا محبوس ساخت و عم خود شمس خان را وکیل السلطنه کردانیده
لیش را بناصر الدین سلطان محمد شاه ساخته صاحب سکه و خطبه گجرات گشت و بقصد
دهلی در سامان لشکر و استعداد سفر شده نهضت نمود سلطان محمد مظفر شاه یکی از معتمدان
را نزد برادر خود فرستاده باستغاثه تمام پیغام کرد و در استخلاص خود و افنا و اهلاک محمد شاه
غه و استغاثه از حد برد او جواب داد که محمد شاه فرزند رشید و قابلیت بسیار بزرگ که نوبر
عمر است محبت و تعلق خاطر بسیاری نهی اگر من باین قیام نمایم بعد ازین مجلست که وقت
لی هدف تیر تعرض تو گردم مناسب آنست که درین باب بکمال اندیشه نمایند و از روی فکر جواب
مظفر شاه پیغام داد که از نتایج من بضعه کمتر هر گاه فرزند با پدر درین مقام باشد و عاق شود قطع
عطوفت و مهربانی شده بنسبت پدر فرزندی مسلوب و زایل خوانده بود اگر آن برادر بر پیری و ضعیفی

هن رحم کرده اتفاق پدر را بسر ارساند و اصلا تامل بکند که کارم از غم خوردن بجای ر

است اگر بفرزدار منم هنوز افتاب بافق مغرب نرسیده باشد که آفتاب عمرم بمغر

افول خواهد رسید نظم کس را چه خبر ز آه جانسوز دلم ⁂ وز واقعهٔ قیامت افروز دلم ⁂

دلم چنانم که بفرزدا ترسم ⁂ فردای قیامتست امروز دلم ⁂ شمس خان ناچار شده برادر

نمود در قصبه سنور که سر راه دهلیست محمد شاه را مسموم ساخته بکشت و تعجیل برادر را از مح

برآورده بر مسند حکومت متمکن گردانید خیل و حشم که پرورده نعمت او بودند و از اعمال محم

آزار داشتند همگی باو پیوستند و حیات دوباره یافتند و نفران قدیمی محمد شاه که او را

بار داشته بودند ترسیده و متوهم گشته میخواستند فرار نمایند سلطان مظفر شاه از عنایت

و شفقت گناهان ایشان بخشیده و همه را در سلک نوکران پسر محمد شاه که احمد شاه نام

منتظم گردانید و چون دلاور خان والی مالوه فوت شده هوشنگشاه قایم مقام وی

و شهرت یافت که هوشنگ بطمع ملک پدر را زهر داده بکشت هر آئینه مظفر شاه

آگاهی یافته در سنه عشر و ثمانمائه با لشکر و عدد فراوان متوجه آندیار گردید و هو

که جوان و شوخ شنگ بود عاقبت اندیشی ناکرده مقابله لشکر گجرات که مراتب

بود اختیار نمود و بعد از جنگی که تهمتان و بهادران جهان زبان بتحسین و آفرین گش

سپاه مالوه منهزم و منکسر گشته هوشنگشاه بدست مظفر شاه اسیر گردید مظفر شا

و خطبه آنممالک بنام خود کرده و نصرتخان برادر خود تفویض فرموده با سلول مرا

و هوشن

نگشاه را بفرزند زاده خود احمدشاه سپرده حکم فرمود که در یکی از قلاع محبوس سازد
دشاه بدانچه مامور بود عمل نموده بعد از چند ماه عرضه هوشنگشاه را که بخط خود نوشته
مشتمل بر عجز و زاری بسیار و مشعر از عجز و افتقار بسیار بنظر جد خود در آورده التماس
خلاص نمود و چون در مالوه خلل شده نصیر خان را از دهار بیرون کرده بود التماس سلطان
دشاه در معرض قبول افتاده نخست از بند خلاص کرد و بعد از چند گاه چتر سفید و سراپرده
با سایر لوازم پادشاهی عنایت کرده و ولایت مالوه را بنام بوی داده همراه احمدشاه
طرف فرستاد تا او را بر سر آن ولایت نشاند احمدشاه بگفته قیام نمود و هوشنگ را
ت مالوه متمکن ساخته قرین بهجت و سرور بگجرات معاودت نمود و سلطان مظفرشاه در
آخر ماه صفر سنه اربع عشر و ثمانمایه رنجور شد چون دانست که مرض الموت است مراسم وصیت
بجای آورده و بنابر آنکه قابلیت احمدشاه بیش از فرزندان خود دید او را ولی عهد
زاد خود را باطاعت او وصیت فرمود و در ششم ماه ربیع الاول سال مذکور که
ن دو یکسال و چند ماه بوده دعوت حق را اجابت کرده و سفر آخرت نمود و زمان ایالت او که
از فوات جد ایشان گنیف شد بیست سال و کسری بود شرح کیفیت پادشاهی سلطان
احمدشاه گجراتی پادشاه جمجاه سلطان احمدشاه بموجب وصیت جد خود بر منصب
سلطنت گجرات که دید و رایات عدل و داد افراشته رعیت پروری و مظلوم نوازی
نمود بتقصیر راضی نگشت ولادت او در شهور سنه ثلث و تسعین و سبعمایه بود منجمان از

زایچه طالع او یافته بودند که از وامری صادر خواهد شد که بدان نام نیکـ
باقی و ظاهر آن امر بنای شهر احمدآباد گجرات است که بنید در سنه خمس عشـ
فیروزخان که پسر سلطان مظفرشاه بود خبر جلوس وی شنیده
مخالفت بلند گردانید و صام الملک و ملک شیر و ملک کرم خسرو و
بیاکدس کهتری که از مشاهیر امرای مظفری بودند و نصرت دائی و فتنه انگیزی مو
معروف بودند با و پیوسته بگرفتن حبل خشم بر داشتند و امیر محمود د
لشکر بابت را با خود متفق ساخته فیروزخان را بکنبایت گرفتند و هیبت خان
مظفرشاهی لشکر را بر وحدود صورت زداوامده و سعادتخان شیرخان
مظفر در اقطاع خویش خبر ملحق شدن هیبت خان شنیده انها بکنبایت رفته
رسیده را معسکر ساخته و باهم لنکاح کرده با هشت هزار سوار در عاقـ
بیروح رفتند فیروزخان خبر بر خود گرفته سراپرده و بارگاه بیرون بهم ساخـ
کرد و فرار آسته خطی در باب آمدند و سعادت سلطان هوشنگ نوشته و د
که بعد از حصول مقصود هر منزل را صد لک تنکه بدهد و نخجین راهنمونی با اللہ
جهت میندار آن اسپ و خلعت و فرمان فرستاده باطاعت خود دلالت
احمدشاه با وجود عنفوان شباب خود را بدست عجلت نداده اول جمعی را مصـ
نصیحت امیز نزد فیروزخان فرستاد و چون شراب بند و غلط از فساد و شو

بزم دوم

ادهم در مزاج او نشاد که ابکبخت ادهم بهمگر با برخی از لشکر بدفع او مامور گشته ادهم
بعد از قتال شدید شکسته و خسته از میدان قدم بیرون نهاد و این فتح بنام بیاکدا
نده باد نخوت و غرور در دماغ او دمیده یافت امرات تسلط او بیاورده باتفاق
تلش قبل ادرت نمودند و اکثر از فیروزخان جدا شده بدرگاه سلطان احمدشاه شتافتند
دی فوج بر کوچ کشته متوجه بروج چون خبر فرار آن حاصل آمد فیروزخان مع برادران
در قلعه بروچ متحصن شد و سلطان احمدشاه باز رسولی نزد فیروزخان فرستاده انعام
رد که خدایگان کبیر بحکم او فرمودند لی شبه و بنظر زمام حل و عقد این دیار بقبضه اقتدار
صادره بمقعد ابسپرده بحمد الله که لباس قصر شامخ و کاخ راسخ سلطنت بحسن اطاعت
نقیاد امرای نامدار سپهر احتشام و موافقت معارف ایام استحکام الکلام دارد و ناید
از جمع آمدن عمرو زید فرقه نشود و از اعمال و افعال قبیحه نادم گشته دست تمسک
دامن اعتذار مستحکم کردانند که عاقبت بغی و وخیمت اقطاعی بکمه خدایگان کبیر
م سماع داده بدان قانع شده مترصد دیگر الطاف بیزبانند را دران بعد وصول رسول ان
شنیدن پیام خیر انجام درین کرت همگی اندیشه کرفند و سیف خان حقیقی که عم
سلطان بود بیرون فرستاده اظهار ندامت نمودند سلطان او از العفو عواطف
رش فرموده رقم عفو بر جرید جرایم ایشان کشیدند سیف خان مشمول عنایات
طانی بقلعه بروج عود کرده باتفاق فیروزخان و سعادت خان و شیرخان بملازمت

سلطان شتافتند و او هر یک را از انعامات تازه سرگرم خدمت

و رخصت جاگیرهای قدیم ارزانی داشته خواست که بتعیین تسخیر

خبر رسید که سلطان هوشنگ را که فیروزخان بمدد طلبیده بود از دهار

متوجه سرحد گجرات است سلطان احمد شاه عماد الملک را با لشکر مستعد کارزار

از راه روانه فرمود و خود نیز از عقب با جمعیت صوری و معنوی روی آورد و

چون بسرعت طی منازل کرده بسلطان هوشنگ نزدیک شدند او دو

گشته کوچ بر کوچ بی توقف و درنگ در غایت خجالت و فغان بجانب دیار خویش

و عماد الملک چند منزل تعاقب نموده و زمینداری که با سلطان هوشنگ

بودند گرفته مقید ساخته علم مراجعت برافراخت سلطان احمد شاه بعد

عماد الملک از راه برگشته باساول را از غبار سم سمند دولت رشک

گردانید و در اواخر همان سال سنه خمس عشر و ثمانمائه بهوای آنجا خوش کرده

استخاره و استشاره با حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره بر کنار آب

طرح انداخته موسوم باحمدآباد ساخت و در اندک مدتی باتمام رسید

گجرات شد و قصبه اساول یکی از محلات آن شهر گردید عمارات بادشا

بزرگان از گچ و خشت پخته است و اکثر خانها سفالپوش است و در هر میدان

بلده که بدربار پادشاهی متصل است طاق کلان بخشت پخته ساخته اند و

اندوده اند وانرا تربولیه میگویند و بازارها در غایت وسعت و فراخی چنانچه ده
ارابه پهلوی یکدیگر میتوانند رفت و دکانها بخشت پخته ساخته چونه کاری کرده اند
و قلعه و مسجد جامع طرح کرد و بیرون شهر سیصد و شصت پوره که هر پوره مشتمل بر بازار
و مسجد بود امرا و ارکان دولت بنا ساختند و در باب معموری و دیگر خصوصیات احمدآباد اگر
گفته شود که در تمامی هندوستان بلکه در کل جهان باین عظمت و آراستگی شهری موجود نشده
مبالغه نبوده باشد و هنوز از آن سال برخی مانده بود که چهار برادر از سرکار خود رفت در
اغوای ملک علاء الدین بدر که از سرداران کلان و قرابتی نزدیک بسلطان مظفرشاه داشت
نسبت مخالفت زدند و پای در رکاب بغی نهادند رنمل رای ایدر را که پنج شش هزار سوار
و پیاده بسیار داشت بوعده اعطای قلعه ایدر با خود متفق ساختند و سید ابراهیم المخاطب
بنظام خان حاکم مهرسه با ایشان یکجهت گشته جمعیت نزد فیروزخان هم رسید و سلطان احمد شاه
لشکر گرد آورده با اساسه و شوکت پادشاهی متوجه مهرسه گردید در اثنای راه فتح خان بن
سلطان مظفر را با برخی از لشکر فرستاده فتح خان بکفایه رکن خان را از احمد شاه برگشته
نزد فیروز خان پیوست فیروز خان ملک بدر علا و رکن خان را در قلعه مهرسه نگاه داشته خود
باتفاق رای ایدر در موضع اکهور که هیچ کروهی مهرا سه است مقام نمود سلطان احمد شاه
بشیوه سنیه خود عمل کرده چون تحمل نمود باغیان جمعی از علمای نزد ملک بدر و رکن خان فرستاده
فرستاده غفلت از پیش نظر بصیرت ایشان برداشته راه راست دلالت نمایند بنابرآنکه

رسولان جواب موافق مدعا نشنیده دلگیر گشتند سلطان احمد شاه با افواج و
آراسته بجانب قلعه روان شد فیروز خان حلال صف لشکر خود را بند داد ملک بدر در کشاده بجنگ
نمود بنابر آن ملک بدر رکن و سیف خان و الغ خان و دیگر سرداران در نظام حصار
را مهیای جنگ ساخته بمقابل سلطان در آمدند اما هنوز که کار باستعمال سیف
نرسیده بود صولت پادشاهی در دل ایشان کارگر گردیده هراسیمه بجانب قلعه گریخته
داخل شده متحصن گشتند احمد شاه بمحاصره پرداخته چند مرتبه کسان فرستاده دو
صلح ترغیبات نمود و الغ خان ملک بدر از راه غدر و مکر پیغام دادند که
مهمان را امرا اگر نزدیک قلعه آمده عهد و قرار نمایند و خاطر ما جمع شود به
ملازمت خواهیم کرد سلطان احمد شاه از حیله و تزویر ایشان غافل گشته خان
اژدر خان و ملک الشرق عزیز الملک قور بیک میمنه نظام الملک و سعد الملک
قور بیک میسره را که عمده درگاه او بود حسب الالتماس نزدیک دروازه قلعه فرستاد
از مکر و غدر ملک بدر بر حذر باشید و درون حصار نروید ملک بدر و الغ خان بوی کال
از بالای دیوار قلعه سخنان ملایم گفتند و چون دیدند دانستند که بر گرفتن آن جماعت
مترتب خواهد شد و دریچه قلعه گشاده بهانه انعقاد صلح بردن امرای گور
سواره بسخن مشغول گشتند تا گاه جمعی که در خندق کمین کرده بودند بیرون تاخته
ایشان شدند اژدر خان و عزیز الملک مهمیز گاه کرده بیرون تاخته خود را با احمد شا

و نظام الملک

326

و نظام الملک و سعد الملک گرفتار گشته وقتی که ایشان را بقلعه آوردند بناک بلند
گفتند ما خود گرفتار شدیم سلطان ملاحظه حال ما نماید و بر قلعه نبارد که بتنگ بد
آید سلطان احمد شاه جنگ سلطانی انداخته نقولی در همان روز و نقولی بعد از سه روز مفتوح
گردید ملک مذکور را با کنجان بسیف قهر و غضب در گذرانیدند نظام الملک و سعد الملک بمرحمت دولت
ملازمت احمد شاه مستسعد گشته فیروز خان و رنمل بجنگل و کوه در آمدند و بعضی از کتب تاریخ این حکایت نوعی
دیگر مسطور گشته بجهة اختصار بذکر آنها نپرداخت و علی ای حال چون رنمل با فیروز خان مخالفت
ورزیده تمام فیلان و اسپان و اسباب شوکت و تجمل و خزانه خود را با ضافه آن کرده نزد احمد شاه فرستاد
و هم فیروز خان بناگور رفته بدست حاکم آنجا مقتول گردید و در سنه سبع عشر و ثمان مایه سلطان احمد
بر راجه جالواره لشکر برد و راجه از سلطان هوشنگ مدد خواست و احمد بیرحمی و شهاب ملک سنجر
و هم بنهنگر که از عظام امرای مظفر شاهی بودند از رشک و حسد جماعتی که از مقربان درگاه احمد شاه
بودند در حل و عقد جمهور خلایق با ایشان رجوع بود در ان مدت که سلطان در جالوار بود در علم بغی و عناد
برافراشتند و مردم واقعه طلب فتنه جو از اطراف و اکناف بر ایشان جمع آمده بسیاری از ولایت گجرات
تاراج نمودند و هوشنگ شاه چون نوشته راجه جالوار رسید و خبر امرا شنید حقوق سابق احمد
را از خاطر بالکلیه محو ساخت و فرصت غنیمت شمرده در نهایت استعداد متوجه گجرات شد و در
تاراج نقصه یکرد و سلطان احمد شاه مهمات جالوار را بوقت دیگر انداخته با دبدبه و کوکبه خود
تا نهرواله آمد و انجا را مخیم نزول گردانید و ملک عماد الدین سنجر فندی را با لشکر جنگجوی بمقابله و مقاتله

هوشنگشاه روانه ساخت و برادر خود یطفخان را با ملک نظام الملک مدد ا

شهمک و احمد سرکنجی و امرای دیگر تعیین فرمود و هوشنگشاه چون خشم و از جنگ لشکر گ

در زمان مظفرشاه رسیده بود عنان توجه بصوب فرار پیچیده تا دهار هیچ جا توقف ننمو

شه ملک و احمد سرکنجی وغیره که بوساوس نفسانی و خطرات شیطانی باغی شده بودند در

نهادند و شاهزاده یطفخان و نظام الملک دنبال ایشان کرده در منزل او

و اثقال متصرف شدند و در آخر شهمک وغیره ناچار شده برگشتند و جنگ کرده شکست یافته

و در روایتی آنکه شهمک از تعاقب ایشان تنگ آمده شبخون زد و کاری نساخته جمعی

داده نزد راجه کرنال گریخت و احمد شاه بعد ازین فتح چار جمند دفع کرد

دمتعر قتال معاودت فرمود و چون تعریف بلندی کوه کرنال و استحکام آن

بود و راجه آنطرف تا آن زمان هیچ یک از احکام مسلمانان اطاعت نکرده بود در

و تماشای جمعه تفرج و گوشمال راجه کرنال بدانصوب نهضت فرمود و بعد از آنکه بکوه

آنجا در آمد راجه کرنال با لشکر بسیار در چند موضع سر راه برو گرفت و در هر کرت مقا

شد و توفیق میسر نشده پس منزل بقلعه اول کرنال که در توقف محکم تر است

دار در آمده متحصن گشت و سپاه اسلام بپای قلعه آمده چون کار بر قلعگیان تنگ

راجه بعجز پیش آمده با رسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج مرضی سلطان را از

ساخت و دختر برادر سید ابوالخیر و سید ابوالقاسم را که از امرای صاحب وجود بودند برای تخص

نهروالی آن سرحد نگاهداشته باحمداباد مراجعت نمود و در اثنای راه بتخانه شنید پر از
باصناف زر و نقوش آراسته بودند از بیخ و بن کنده و اموال بیقیاس متصرف شده
بسیاری از مستحقین گجرات خطاب تاج الملکی داده با سپاه جرار بتغر و کفار حوالی
گجرات مقرر کرد و او در قتل و جهاد دلیران و اهل ساجین مردان و باغیان سعی
جمیل بتقدیم رسانیده باز جزیه و خراج برگردن ایشان نهاد و بسیاری را بر تقویه اسلام در
آورده ممالک گجرات را بنوعی ضبط نمود که کسی نام کفر ازیشان نشنود و در سنه تسع عشر و ثمانمایه
سلطان احمد شاه بعزم غزا و جهاد تا ناگور سواری نمود و در حین طی مسافت متفحص احوال
معابد کفره و متجسس مبانی اصنام گشته هرجا که نشان یافتی از بیخ و بن کندی و عمارات بسیار رفیع
بنا نمود چون بناگور رسیده محاصره کرده در تسخیر آن کوشید خضرخان والی دهلی عازم تصرف
شده وقتی که بموضع تنک رسیده بود رسید احمد شاه از انجا برخاسته از حوالی مالواه گذشته باحمداباد
معاودت نمود بنابر آنکه کاهی والی آسیر ملک نصیر و سلطان هوشنگ حاکم مالوه تقدم عنایت
سلطان هوشنگ بار بهم پیوستند و انواع مزاحمت میرسانیدند سلطان احمد شاه در سنه احدی
عشرین و ثمانمایه بدانجا نهضت فرمود و هنوز بمقصد نرسیده فوجی از کفر بر قلعه تنبول که در سرحد گجرات
دکن و خاندیس واقع است نامزد نمود و بعد از آنکه خود در حوالی ندربار رسید ملک نصیر گریخته با سپهر
انجماعت که بقلعه تنبول شتافته بودند رای را دلاسا کرده با تحف و هدایا ناموس سلطان
از دند و موسم برسات نزدیک رسیده بود سلطان خواست که باحمداباد شتابد درین اثنا مسرعان یاد دهنا

بالاران غنایم بیحد بدست آورده با مال و اسباب اطلاع یافته آن زمان بر تنبول ...

بندر بار آمده رسانیدند که راجه ایدر و چنپانیر و مندل و نادوت عرایض پی در پی

سلطان هوشنگ را بگجرات طلبیده اند و مقارن این حال شترسواری از خطه ناگور د

نذر فرو بندر آباد رسیده عریضه فیروزخان بن شمس خان دندانی آورد مضمون آنکه سلطان

هوشنگ شما را دور دیده باهنگ تسخیر گجرات می آید و چون گمان آن ده که بنده را تحفه

عقیدت نیست نوشته که زمینداران گجرات عرایض اخلاص و یکجهتی فرستاده مرا طلب

و من عازم گجرات شده ام باید که تو نیز زود مستعد شده باشی که بعد از فتح گجرات ولایت

تو ارزانی خواهم داشت چون حضرت قبله و کعبه اند واجب و لازم بود که اطلاع داده شد

احمد شاه با وجود بارندگی بکوچ متواتر از ایدر گذشته بر کنار مهندری نزول کرده

از لشکر جریده شده بایلغار در عرض یک هفته بحوالی مهراسه رفت سلطان هوشنگ از توجه

شده و پس سر خاریده بر جناح تعجیل بدار الملک خود روان گردید سلطان احمد شاه جهت اخما

چند روز در مهراسه مقام کرده و راجه سورت این خبر شنیده طوق حلقه اطاعت را در گوش

مال متقرری و نذر زیاده بهای از اندازه خویش بیرون نهاد و ملک نصیر نیز فرصت نامه

قلعه بالینر از تصرف برادر خود ملک افتخار گرفته و سلطان هوشنگ پسر خود غزنین خان را با ح

نمود و وی فرستاده بسلطان نور احمد ناکام رسانید و ملک احمد صاحب صوبه سلطانپور

درمانده عرایض شکایت آمیز مرسول درگاه گردانید سلطان احمد شاه از مهراسه ملک محمود ترک

با لشکری ترک بدمع مر دراک زنه نامزد فرمود تا بدانجا رسیده بعد از قتل و تاراج مال

هانق

بجرفت و همچنین مجمع ترک و مخلص الملک را که از سرداران کلان بود بتادیب و گوشمال ملک نصیر و
غزنین خان مقرر ساخت ایشان در اثنای راه نادوت را تاخته و از راجه آنجا پیشکش گرفته چون
بحوالی سلطانپور رسیدند ملک نصیر تنها لشکر ناه بر ده غزنین خان را محیط خود دیده بوسیله مجمع ترک
جمعی را بملازمت سلطان فرستاده و بعد از آمد شد بسیار سلطان رقم عفو بر جرایم او کشیده بخلعت
خطاب نصیر خانی امتیاز بخشید و باحمدآباد رفت و در صفر سال دیگر یعنی اثنی و عشرین و ثمانمائه
گجرات را بنظام الملک سپرده و مکافات را جهت مندل یار و رجوع کرده خود از مهراسه بقصد
تادیب سلطان هوشنگ بجانب مالوه لشکر آراسته و با وجود حرارت مزاج هوا و تنگی قلبی را
کوچ بکوچ روانه گشته سلطان هوشنگ باستقبال شتافت و در کالیاده پشت بدیوار او کرده
زمین قلعت فرود آمده و پیش روی خود در حسان ترک بیده خار بند کرد و سلطان احمد شاه
در صحرای گشاده ایستاده چنین مقرر نمود که سردار میمنه محمود ترک و میسره ملک فرید بن عماد الملک
مقدمه و محافظ بنگاه عضد الدوله باشد اتفاقا در آن هنگام که متوجه جنگاه گردید عبور لشکر
بدایره ملک فرید افتاد همانجا خدمتگاری را بطلب او فرستاد تا وی را خطاب پدرش
عماد الملک ارزانی داشته همراه کرد فرستاده برگشته آمد که ملک بتعجیل بدن خود مانند
... بعد از ساعتی خواهد آمد سلطان گفت امروز روز جنگست پدر بدین تا خبر حسرت ... مند
... کشید و توقف نا کرده متوجه جنگاه گردید چون هر دو پادشاه را برابر یکدیگر ایستادند و
... ها بجوش و خروش در آمدند فیلی از فوج سلطان احمد شاه رو بفوج سلطان هوشنگ نهاده

و سواران را بهر طرف میدوانیدند غزنیخان ولد سلطان هوشنگ در خانه کمان دار آمده
نیز فیل را برگردانیدند پس از هر طرف پیادها دران جنگل بر آمده بر فوج سلطان گجرات تاخته
اضطراب تمام بمردم گجرات راه یافت اما چون سلطان هوشنگ فریب جنگ نموده
صورت فتح روی نمینمود درین اثنا ملک فرید نیز رو بمیدان نهاد دو مرتبه کوشش نم
راه تنگ بود و خاربندی کرده بود در راه نیافت آخر الامر شخصی گفت من راهی میدانم
شمارا از عقب فوج غنیم در آرم ملک فرید خوشحال گشته بی توقف قدم در آن راه نهاد
هنگامی که هر دو لشکر بهم آمیخته غالب از مغلوب متمیز نمیگردید ملک فرید از عقب سلطان
ظاهر شده بی تحاشی با فوج هوشنگشاه درین وقت هم حرب صعب نموده و چون نجیب
نگردد کار از دست رفت عنان از معرکه پیچید راه مندو پیش گرفت سلطان احمد شاه مظفر
اندک تعاقب کرده فرود آمد لشکریان گجرات تا یک کروهی مندو دنبال کرده بود
سلطان هوشنگ خلوع ریز میکر بحیث غنیمت بسیار بدست آوردند و صغیر و کبیر متمول شده
بر داشتند و اشجار مثمر و غیر مثمر که در حوالی مندو بود بریده در خرابی دقیقه
و چون موسم برسات رسیده بود احمد شاه عازم مراجعت گشت و ولایت چانپانیر تا دو
بر سر راه بود پایمال گذشت و بعد وصول باحمدآباد جشنهای بی دریغ کرده تحسین و
امتیاز بخشید خطابها ارزانی داشت و در اواخر همین سال سلطان احمد شاه حصار
عمارت کرد و مسجد ساخت و ظروف اندرا و ان را دانسته بار ساخت و خراج مالوه حکم فرمو

سلطان

سلطان هوشنگ آمده چون طالب صلح کردند سلطان احمد اجابت نموده در رو
مراجعت جنبانیر را غارت کرده و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه رایات سعادت
ملوت افراشته آورده بقصد تسخیر جنبانیر بدانطرف شتافت و بعد وصول مقصد محاصره
بون راجه انجا بعجز و مسکنت قیام نمود سلطان احمد شاه پیشکش گرفته و مال هر ساله
و مقرر کرده بدار الملک رفت و بنابر آنکه سلطان هوشنگ بارها غایبانه بنجبان موحش
ت صفای خاطر را بغبار ملال مکدر ساخته بود سلطان احمد شاه در سنه خمس و عشرین و ثمانمایه
پاه نصرت همراه بر ولایت مالوه لشکر کشیده بپای قلعه مندو رسید بجانب دروازه
لمه نهر نزول اجلال فرموده و بقدر امکان محاصره کرده مورچال بر امرا قسمت کرد
چون خاطر سلطان هوشنگ از ممر استحکام آن حصار جمع بود میخواست کارزاری بکند که
ن حکایت را سالهای فراوان از و باز گویند پس نگاه را بیکی از ارکان دولت خود
معتمد عقل و مزید تهور موصوف بود سپرده خود با شش هزار سوار انتخابی گزیده از دروازه
لور بر آمده متوجه جاجنگر شده که فیلان مست خوب بدست آورده مراجعت کند و سلطان
نگ بنیروی خویش چون بجاجنگر رفته و بدان تفصیل که در محل خود ثبت افتاده فیلان
ی هیکل گرفته بعد از مدت شش ماه بازگشت و بدرون دار الملک مندو در آمده علما
ره واخته دمامهٔ شادیانه نواختند سلطان احمد شاه که بر سواری سلطان
نگ مطلع نبود همین قدر رسیده است که یکی از امرای مالوه خدمتگاران حقیقت حال

بخاطر آورده آنچه بود معروض داشتند سلطان احمد شاه از استماع این معنی تعجب بسیار نموده گفت
با چنین حصار چه توان کرد که با وجود چنین سپاه که اطراف را گرفته نشسته‌ایم و
مملکت ملکانه دور دست رفته و بعد از شش ماه بازگشته و ما را خبر نیست بسبب قطع
از تسخیر قلعه کرده میان ولایت مالوه درآمد و خرابی بسیار از آن ناحیه رسانید و
بعد قطع و چند جنگ میان او و هوشنگ شده هر کرت غالب آمده بگجرات معاودت کرد
استاد ملا احمد سودی در تاریخ الفی این حکایات را چنین مرقوم قلم صحت گردانیده
سنه خمس و عشرین سلطان هوشنگ در لباس سوداگران بجاجنگر رفت سلطان احمد شاه
که سلطان هوشنگ مدتیست از مالوه بجای رفته و ناپید است و امرا و لشکر او ولایت
درمیان خود قسمت نموده متصرف شده‌اند بنابراین با فوجهای متوافر از گجرات متوجه
شد و قلعه مهیسر را که از ممالک مالوه است صلح کرده بپای قلعه مندو آمد و چون امرا
ممانعت پیش آمدند بمحاصره مشغول شده تا جانب اطراف مالوه فرستاد و از جمیع
از نیز گذاشته چون موسم برسات رسید و دانست که فتح آن با سهل نیست بلکه مطلق
توجه کرده تا جنس شافت و مملکت را میان امرا قسمت کرده و محصول خریف را
شده از گجرات اسباب قلعه‌گشایی از منجنیق و عراده و غیره طلب نمود و بعد از آنکه ملک
تموال از احمد آباد آمده آنچه طلب شده بود آورد سلطان بار دیگر بپای قلعه مندو
مغرب را بضبط راه‌ها تا آن بور مامور ساخته خود در لوازم محاصره تقصیر نکرد و درین وقت

عاودت هوشنگ شاه شایع شده سلطان احمد شاه امرای خود را که بعمل بر کنات مشغول
بودند همه را یکجا جمع کرده و با این قرار که بر نهج سابق در میان ولایت مقام کرده جهات
...به را متصرف شود از هند و روانه بیاریکپور شوند سلطان هوشنگ از اراده واقف
شده از راه دیگر خود را بجانب بیاریکپور کشید و از راه دغا مکرر رسولان در او فرستاد جهت ابدان
عجز و الحاح نمود که چون در یک ساعتی بیاریکپور رسید از هر خندق حفر نزدند و شب بیداری
غافل شدند و در همان شب که شب دوازدهم محرم سنه ست و عشرین و ثمانمائه باشد سلطان
هوشنگ بر اردوی او شبخون زد و بسیاری از لشکر ایشان که غافل بودند کشته بقیه مقهور
شدند سلطان احمد شاه بیدار شده در دولتخانه عزار ملک جوبار که از امراء معتمد بود شب دو
...لی را که حاضر بودند بر یکی خود سوار شد و بر دیگری ملک جوبار را سوار کرده از بیرون
...ده چون مالوبیان را بغلبت گرفتار دید دم نخورد کرده رو بصحرا نهاد و در گوشه
...ساعتی ملک جوبار را باردو فرستاد تا تفحص احوال نماید ملک جوبار چون باردو درآمد دید که
...تقریب لشکر حمله و ملک فرید با مردم خود مشغول شده روی بدولتخانه دارند و اردو
سلطان رسیدند ملک جوبار حقیقت حال معلوم کرد و مردو را همراه گرفته بخدمت سلطان
...د چون سلطان برهنه بود ملک مقرب سلاح فرود آورده در سلطان بپوشانید و جهت
...طلبید سلطان گفت ساعتی تحمل کنید تا سپیده صبح ظاهر شود ملک جوبار باردو فرستاد
...ص نماید که سلطان هوشنگ کجا ایستاده و بچه کار مشغول است خبر آورد که لشکر بغارت

مشغولست و هوشنگ با اسبان و فیلان خاصه و معدودی از سپاهیان در فلان موضع
لشکر ارد و ایستاده تفرج میکند سلطان احمد شاه مقارن طلوع صبح که فی ا
اقبال او بود با یکهزار سوار بدفع هوشنگ متوجه گردید چون نزدیک شدند هوشنگ از رفر
ادراشناخته استقبال نمود و جنگی عظیم شده هر دو سردار بنفس خود چندان کوشش
که هر دو زخمدار گشتند در اثنا فیلبانان گجراتی که فیلها سوار بوده گرفتار نشده
صاحب خود را شناخته باتفاق فیلان را بر سپاهیان هوشنگ برانگیختند و وی طاقت
بقلعه سارنگپور گریخت و آنچه از اردوی گجراتیان بغارت برده بودند باز بدست ان
هفت فیل نامی بابت صاحب جنگره بر اضافه شوکت احمد شاه شد و چون بمحاصره سارنگپور
نتوانست آمده بقصد معاودت از آنجا برخاست سلطان هوشنگ فرصت عظیم دانسته
از سارنگپور برآمد و تعاقب نموده در قتل و غارت تقصیر ننمود سلطان احمد شاه منع
و جنگی در غایت صعوبت نموده درین کرت مظفر و منصور گردید چهار هزار کس
از مالویان کشته شد و سلطان هوشنگ بار دیگر بحصار سارنگپور درآمده و باز
فیلان جاجنگر که سلطان هوشنگ بآنها تعلق خاطر بسیار داشت در جنب فیلان گجراتی
بعد از آنکه بمقتضی المرام باحمدآباد مراجعت نمود شیخ احمد کهتو را که بشارت این فتح
اعزاز و احترام بسیار فرموده که انشاء الله بسبب نجابت اعتقاد و اخلاص بمنزل
رسیده و از آنکه لشکر گجرات اکثر درین سفر محنت بسیار کشیده بودند چند سال باستراحت مشغول گ

بودن

در سنه تسع و عشرین و ثمانمایه در رکاب شهنشاه صاحب اقبال خود متوجه ایدر گردید
سلطان احمد شاه بر کنار نهر صابرمتی شهری طرح کرده موسوم باحمدنگر ساخت
قلعه مرتفع بنا نهاده افواج بنواحی ولایت بحدود فرستاد تا آتش در ترو جنگ
ده سوختند و هر که بدست افتاد کشتند و در آخر سلطان از احمدنگر کوچ کرده با جبل
ولایت ایدر در آمد و خارج قلعه که سلطان مظفر شاه گرفته بود در یکروز بسه قلعه
آن مملکت بحرب و یورش ای انجا گرفته بکوه بیجانگر بنا برده و سلطان کشته باحمدنگر
آمد و در سال دیگر که ثلثین و ثمانمایه باشد قلعه و شهر اتمام پذیرفته باز عنان عزیمت
بجانب تسخیر ولایت ایدر منعطف ساخت و پونجا اند وجه آبا و اجداد اطراف کرده
سوار و پیاده بسیار بهم رسانید تقدر امکان دست و پا زده بعلاج از مملکت موروثی
بیرون رفت و بر ولایت جود گرفته حرکه اند نوعی میمود تا آنکه روز پنجم ماه
جمادی الاول سنه احدی و ثلثین و ثمانمایه جمعی از لشکریان بحمایت جمعی که آن را در
دامن کوه ایدر رفته بودند پونجا فرصت یافته بر ایشان حمله آورد و بعد از جنگ
شکست یافته مراجعت کرد لیکن از فیلان بزرگ نامی که الی را بدست آورده
همبر و که آنبیان از دون قبل خبر یا فیل را اتفاق نمود و در یکی کوه با
را تنگ چون راه یکی بود پونجا جنگ ایستاده که آنبار را باز داشت تا فیلان
بسلامت مردانه بود چون دید که از عقب کمک رسید و فرصت جلال یکی منظور

داشته فیل را بر بوبجا دوانید و اسپ او رم کرده و مردم اندر شکسته و به

حال بجای خود رفتند و مرده او بر داشتند و روز دیگر کسی را بر بالین بوبجا

افتاده او را بشناخت و سرش را جدا کرده نزد احمد شاه آورد و از جهت

حال مردم را بنظاره سر طلبیده بمجلس نشناختند تا آنکه شخصی که روزی بوبجا

بوبجا رقعه نموده بود و بعد از آن سالها در اردوی گجرات بوکری میکرده

چون چشمش بر سر بوبجا افتاد بشناخت و بنا بر آنکه نمک او خورده بود سر را

کرد و بعد از آن بعرض احمد شاه رسانید که سر بوبجاست سلطان او را بوفاداری او نیز نوازش

ترتیب نمود **بیت** مباش غافل از اخلاص و کارسازی او * که بهره مند کند

اخلاص‌ها و سلطان روز دیگر متوجه اندر شدند و افواج فرستاده بخرابی مواضع

و بیجانگر حکم فرمود و بیرا و پسر بوبجا که نایب مناب پدر گشته بود اکثر قلعه‌ها خود نشسته

و خراج کردید و قرار داد که هر سال سه لک تنکه نقره و اصل خزانه رسانند و احمد

را در احمدنگر گذاشته و ولایت کیکواره را مالیدند و تاراج کرده باحمدآباد در وقت

و ثلثین و ثمانمایه سلطان احمد شاه باز لشکر باندر کشیدند و در ششم ماه صفر همین سنه

قلاع معتبر اندر مفتوح ساخته بقلعه در آمد و مراسم شکر بجا آورده و مسجد جامع بنا کرده

تشریف برد و در ثلث و ثلثین و ثمانمایه راجه کانها راجه جالواره چون دانست که

کار اندر ساخت و باز بر زمین دیگر پیچید و می بجد صلاح خود در جلا وطن د

ما بـ

سباب و اموال را فرا پیش نهاد و این خبر باحمدآباد رسید فوجی بتعاقب آن روان
کردید راجه کانها افغانان و خیران خود را بولایت بروبرهانپور رسانیده و فیل لکاب
بعلوک پیشکش نصیرخان نمود و او باستظهار قرابتی با وشاهان دکن حقوق تربیت
سلطان گجرات بعقوق مبدل ساخته او را در ولایت خود جا داد و بعد از چند روز
کانها باستصواب نصیرخان و سفارش نامه او نزد سلطان احمد شاه بهمنی پادشاه
دکن التماس اعانت نمود و او برخی از لشکر بمدافعه تعیین کرد تا برخی از مواضع نظربار
و سلطانپور را تاخت و تاراج نمودند سلطان احمد شاه پسر بزرگ محمد خان را بجهة دفع آن
مهم با مقرب الملک سرلشکر و دیگر سرداران بزرگ مثل سید ابوالخیر و سید قاسم و
سید عالم و ملک التجار الملک مید بار فرستاده جنگ کرده بر لشکر دکن ظفر یافت
تا بانکه جمعی کثیر از دکنیان قتیل و اسیر شده بقیة السیف بدولتاباد گریختند و چون
این خبر بسلطان احمد بهمنی رسید پسر بزرگ خود و چون این خبر بسلطان احمد بهمنی رسید
پسر بزرگ خود شاهزاده علاء الدین و فرزند میانگی خود مشهور بخان جهان را بجنگ
نامزد فرستاد و قدرخان دکنی را که از امرای معتبر دکن بود سپهسالار کرده انجام
سرانجام سپاه بوی مفوض گشت شاهزاده علاء الدین بصلاح دید قدرخان کوچ متواتر
بظاهر قلعه دولتاباد نزول نمود و در بین المنزل نصیرخان که پدر زن شاهزاده بود باتفاق
کانها راجه جالواره باردوی دکنیان پیوستند و ایشان را استظهار تمام حاصل

آمده چند منزل پیش شدند و در پرکهمالی با ملک نیچ شهزاده محمد خان با ایشان رسیده آتش
اشتغال یافت و در اثنای کارزار ملک مقرب و قدر خان دو سپهسالار بخت بالطاف
بهم درآویختند و قدر خان از نشیب کرخان آمده لب اجل را دید و مجاهدی ابن ملک افتخار الملک
حمله آورده افواج خاصه شاهزاده علاء الدین را در هم شکسته فیلان بزرگ را غنیمت گرفته
دکنیان پیش از این ثبات قدم قادر نگشته بجانب ولایت بازگشتند و نصیر خان فاروقی که باعث
در ولایت خاندیس اسپ بیابان داده برده بود و محمد خان شکر ذوالجلال بتقدیم رسانیده
خود مراجعت نمود و در همین سال قطب نام شخصی که از جانب گجراتیان حاکم جزیره مهایم
بود فوت شد و احمد شاه دکنی که همیشه در فکر تلافی شکست سابق بود درین فرصت
و دانسته خلعت حسن عرب المخاطب بملک التجار را وسعی او نوابت مسخر دکنیان گردید
سلطان احمد شاه گجراتی در مقام استخلاص انتزاع کرده و بیست و چهار کوچک خود ظفر خان
اتابکی افتخار الملک را بخدمت مامور گردانید و مخلص الملک کوتوال بندر دهیب
که مهارات بنا در را مستعد ساخته متوجه ملازمت ظفر خان گردید و مخلص الملک متکفل تهیه
سلسله جهازات خورد و بزرگ از بلده دیو و بندر کوکه و خطه کنبایت سامان نموده در
مهایم بظفر خان پیوست و باتفاق جهابان صلاح دید که جهازات از راه دریا راهی شده خود
متوجه گردد و چون بحوالی تهانه رسید و خطه تهانه که در آنجا تهانه دکنیان بود رسید شهزاده
لشکر را با ملک شهزاب سلطانی بسر از خود روانه ساخت تهانه دار و کوتوال در آن قلعه متحصن گشتند

مذکور محاصره کردند و محاذی آن جهازات نیز از دریا رسیده راه بهار امد و شد ساختند
و دو سه روز جنگ قایم بوده بعد از آنکه ظفرخان هم از عقب رسید حاکم تهانه از قلعه
بیرون آمده و او مردی و مردانگی داده و از آنکه کسی مدد او نرسید ناچار گشته سر عجز انداخته و راه
فرار پیش گرفت شهزاده بصلاح امرا فوجی در تهانه گذاشته عازم مهایم گردیدند ملک التجار
در خشکی بزرگ زبده ساحل مهایم بزرگ زبده ساحل مهایم خاربست کرده و چون افواج
گجرات رسید از خاربست بر آمده صفوف جنگ آراست و نایره قتال بفلک اثیر رسید از
طلوع طلیعهٔ صبح تا هنگام غروب آفتاب جهانتاب ولا و ازان طرفین در محاربت سعی نمودند
و اهل جانبین بهادران و بهمنان نامی کشته از خون یکدیگر بساط رنگین بر روی زمین کشیدند
در این اثنا همای ظفر بر چتر ظفرخان مسکن ساخته ملک التجار را اینکه شوم جنگ شکست منهزم و زخمی
زبان اگرچه بر همان خط درآمده در استحکام کوشید و چون جهازات از راه رسید سپاه گجرات
تجدید ذخیره گرفت ملک التجار عریضه بسلطان احمد شاه بهمنی فرستاد و امداد خواست
سلطان احمد ده هزار سوار و هفت زنجیر فیل همراه پسر کوچک خود محمد خان کرده و خواجه
جهان وزیر را صاحب اختیار آن لشکر ساخته روانه نمود و چون لشکر دکن به ملک مهایم رسید
ملک التجار را از ضیق محاصره بیرون آمده بخدمت شاهزاده خود مشرف گردید و بعد از
گفت و شنود بمدل رای بهادران قرار گرفت که اولا سعی در استخلاص خطهٔ تهانه باید نمود بدین
قرار داد متوجه تهانه گشتند شاهزاده ظفرخان نیز مستعد گشته بکومک مردم آنجا روان گشت

و در تهانه تلاقی فریقین واقع شده اول روز تا وقت غروب دو لشکر جنگ کرده عاقبت
شکست بر فوج دکن افتاده ملک التجار بقصبه چاکنه و شهزاده بدولتاباد در قلعه فرو
بفتح و نصرت بجزیره مهائم درآمده بعض عمال ملک التجار را که براه دریا گریخته
جهازات فرستاده گرفتار ساخت و از اقسام اقمشه و لعلهای رنگ و دیگر غنا
چند کشتی پر کرده بخدمت پدر فرستاد و تمام ولایت مهائم و تهانه را متصرف شده او در
میان امرا و نوکران بنابه قسمت نموده درین سال خبر رسید که فتح خان ابن سلطان مح
گجراتی که ملازم سلطان مبارکشاه دهلوی بود در جنگ امیر شیخ علی والی کا
کشته شد سلطان گجرات لوازم عزا و زیارت غایبانه بتقدیم رسانید و جهت بهبود
روح او نقود احمر و ابیض بفقرا و مساکین واصل گردانید و سلطان در سنه خمس و ثلاثین
و ثمانمایه شهزاده محمد خان را که در سرحد گجرات نشسته بود و راجه بجا افتاده گجرات همچنان دات
خود بجانب چانپانیر رفت سلطان احمد شاه دکنی بجهت کینه خواستن سامان لشکر کرده بطرف
که نزدیک بهوره رسیده آمد و راجه آنجا که مال گذار بادشاه گجرات بود منهزم شده ولایت بالتمام
بتاراج رفت شهزاده محمد خان بپدر عرضداشت نوشت که بنده از ملازمت گجرات محروم و مثبت بود
طول ایام منقور بوکران امرا و خواتین بجاهای خود رفته اند و چندان جمعیت در بنده نیست
مسموع میشود که سلطان احمد بهمنی بولایت باگلانه آمده و اراده آنصوب دارد
اینعرضه بسلطان احمد شاه رسید محاصره چانپانیر را بوقت دیگر حواله نموده متوجه نادو

وان دیار را

وان قریه بار را نهب و تاراج کرده بکوچ متواتر در قصبه بدربار نزول فرمود و شهزاده محمد خان
و امرای سرحد شرف خدمت دریافتند شادیها کردند و هم در انجا جاسوسان خبر آوردند
که سلطان احمد بهمنی که در پای قلعه نشسته بود چون از قدوم سلطان اطلاع یافت جمع را
در سرحد خود گذاشته بدار الملک خویش مراجعت نمود سلطان گجرات که از دکنیان
ملاحظه تمام داشت منتبه و مسرور گردیده بجانب احمد آباد برگشت و بکوچ متواتر چون
بنواح تهنبی گذشت باز خبر رسید که سلطان احمد بهمنی گشته قلعه تهنبول را محاصره کرده ملک
سعادت سلطانی حاکم قلعه در جانبداری تقصیر نمیکند سلطان رسولی مشهور باسمعیل اقجی
نزد سلطان دکن فرستاده پیغام داد که اگر این قلعه را باز گذارند و متعرض لشکریان انجا
نشوند مرابطه قواعد دوستی خلل نخواهد پذیرفت و بنای موالات استحکام خواهد یافت سلطان
احمد دکنی درین باب با امرا و وزرای خود مشورت نمود ایشان را انجا که سرکشی مردم دکنست همه
بزبان یک کلمه گفتند که آب و غله در قلعه کم گشته تا رسیدن کومک مستحکم نمیتوان ساخت
ایلچی گجرات را دکنیان بخاطر نیاورده بصاحب خود نوشت و بمجرد شنیدن این خبر آن
ثانی برگشته بتعجیل روانه شد سلطان دکن واقف این گردید بایکاران خلعت و انعام
بسیار سرگرم ساخته گفت کومک قلعه میرسد اگر امشب نقبی تمام کنند که دست اهل من بدان
برسد شما چندان انعام بدهم که بی نیاز شوید چون لختی از شب بگذشت یکان یکان
خود را بقلعه رسانیدند و آهسته در پناه سنگها بر دیوار قلعه برآمده خود را درون

گرفتند و میخواستند که دروازه کشاده مردم دکن را اندرون آورند که ملک
سلطانی حاضر شده اکثر آن جماعه را بقتل آوردند و بقیه السیف خود را از دیوار قلعه
هلاک شدند و باین اکتفا نا کرده دروازه را بسوختند و بر مورچلی که محاذی در
بود شبخون آورده بخواب بودند اکثر را مجروح و پریشان گردانیدند و درین محل سلطان
گجرات بسیار نزدیک شد سلطان دکن از پای قلعه برخاسته استقبال نمود و امرا
لشکر خود را طلبیده گفت چون چندین مرتبه لشکر گجرات بر لشکر دکن غالب گشته و مهابت
شده اگر درین مرتبه از من زبونی و سستی ظاهر شود ملک دکن از دست خواهد رفت
صفوف نموده معرکه قتال را آراست سلطان احمد گجراتی نیز وجههای آراسته مقابل
و حرب صعب اتفاق افتاد از درخان که از کبار امرای دکن بود بمیدان آمده مبارز
عضد الملک مقابل آمده هردو بر دار دو بدهم آویختند از درخان مغلوب گشته گرفتار گر
هر دو لشکر بر هم ریخته داد مردی دادند چون روز بآخر رسید طبل بازگشت نواختند
بلشکرگاه خود خرامیدند چون از سپاه دکن مردم بسیار تلف شده بودند سلطان
از روی اضطرار در آن شب کوچ کرده بملک خود رفت سلطان گجرات بقلعه تنبول در رفته
را نوازش فرموده و گروهی را در آنجا گذاشته بصوب نهرواله راهی گشت و در تعمیر قلعه ناد
را تاخت و تاراج نموده عین الملک را در آن صوب نگاه داشت و خود از سلطانپور رو
باحمدآباد رفت و بعد از چند روز خبر رای مهایم در سلک ازدواج شهزاده فتح خان کن

رح التواریخ آورده که قصه محاصره دکن را نوعی دیگر بیان کرده چنانچه زبان قلم در بیان طبقه
دکن متصدی بیان آن نشده و بخاطر مولف این کتاب میرسد که مورخ دکن این قصه را او ساخته
نوشته آنچه مورخین گجرات نوشته‌اند بصحت اقرب است والله اعلم بالصواب و سلطان احمد شاه
در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه و بلشکر بجانب ناگور و میوات رفت و سلطان احمد شاه در سنه مذکور
بجنب چون بهد و بکنور رسید از زمیندار آنجا پیشکش بسیار گرفته ولایت کیلواره و دیلواره
که تعلق برانا موکل داشت و در قلعه چتور می بود بقدر مقدور خراب و ویران
ساخت و چون بولایت میوات و لهمه آمد بابلاد و لایت رفت و از رایان آنجا و دیر باج
خراج گرفت و فیروز خان بن شمس خان دندانی که برادرزاده سلطان مظفر هند و
حکومت ناگور داشت بملازمت آمده چند لک پیشکش آورد و سلطان همه را باو بخشیده
از آنجا معاودت نمود و بگجرات معاودت کرده زر بسیار بفقرا و مستحقین رسانید و در سنه تسع
ثلثین و ثمانمایه سلطان محمود خلجی که از نوکران هوشنگ شاه بود بر ولایت مالوه
مستولی شده مسعود خان بن محمد شاه گریخته بگجرات آمد و در سنه اثنی واربعین و ثمانمایه
سلطان احمد شاه او را تقویت کرده بقصد اجلاس او بر تخت مندو روانه مالوه شد
تا حوض حلسبک بو رفته آنجا فوجی از مردم معتمد کار دیده بطرف جاجهان که ارجیدی
و شادی آباد مندو تعین نمود جاجهان آگاه شده با لشکر خود در آمد و نزد پسر خود سلطان
رسانید سلطان احمد شاه بپای قلعه مندو آمده سلطان محمود صلاح در جنگ صف

نديده بنابرين حصاری شده سلطان احمد شاه بمحاصره قيام نمود و هر روز ج

درون بيرون آمده طرح جنگ انداختند و بار بقلعه می‌رفتند سلطان محمود بعد از

غيبت شبخون نمود مردم قلعه احمد شاه را خبر ساختند سلطان محمود بيخبر از آگاهی آن

حصار بيرون آمدند و گجراتيان چون مستعد بودند جنگ نمودند من الفريقين جنگ ع

و مردم بسيار کشته سلطان محمود قريب بصبح بقلعه مراجعت کرد و سلطان

شاهزاده محمد خان را با جمعی از سوار بسيار بکنبو فرستاده بولايت را متصرف شده در اين اثنا

ولد سلطان هوشنگ که فرزندی از خروج کرده جمعيت عظيم بهم رسانيد و با وجود اين جا

محمود از غايت نيکو روکاری مضطرب نشده بنوعی محافظت قلعه مينمود که مجلس بود

معيشت تنگی می‌کشيدند و در لشکر گجرات قحط شده چون اصابت و باطل قرين محبت و ا

و چون دانست که حصاری شدن کاری نميکشايد بدر خود خانجهان را در قلعه گذاشته

دروازه ناراپور فرود آمده متوجه ساربکنبور شده و ملک حاجی علی گجراتی ... قط

تيس مينمود در آن وقت با مردم سلطان محمود جنگ کرده و هزيمت يافته به سلطان ا

پيوست و خبر داد که سلطان محمود از فلان راه برون آمده بساربکنبور ميرود و سلطان ا

پسر خود را از ساربکنبور طلب نمود و چون او به پدر ملحق شد و بدان تفصيل که در داستان خلج

خواهد آمد سلطان محمود قوی شده عنان بازگشت و با که در مندو فتنان گريزمی يابد

گجراتيان بجائی رسيد که مردم را رخصت تجهيز و تکفين نميشد مراسه سلطان احمد شاه ايشان را

اقبال

اقبال سلطان محمود داشته بهار روانه احمد آباد گردید و در تاریخ چهارم ماه ربیع الآخر
سنه اربعین و ثمانمایه کمند عزیمت بر کنگره کاخ بقا انداخته هوای العود احمد شاه قدس را
نشیمن ساخت و بعد از وفات خدایگان مغفور لقب یافت و سی و دو سال و شش ماه و بیست
در ایام دولت عمر مستعار در سلطنت گذرانید پادشاهی بود بصنوف مکارم اخلاق متحلی
مستند و دشمن خلق قسار خصمان و دوست همنشین خاطر بسار مظلومان عدل و همت وافر و فتوت و مروت
…ل دانست و با حلم ابو … زندگانی نیکو مینمود **ذکر سلطنت سلطان محمد شاه گجراتی** بعد از
سلطان احمد شاه پسر بزرگ او محمد شاه حاکم گجرات گشته مردم را بانعام و احسان فراوان
مطیع خود ساخت و در سال جلوس بر ایدر لشکر کشید و راجه الملک در مقام اطاعت گریخته دختر
… داد و محمد شاه بالتماس آن دختر همه املاک را به پدرش مسلم داشته از آنجا بدیگر …
… و مقدم آنجا نیز بوسیله اطاعت مستلزم و لایت خود را محافظت کرد و بعد از آن محمد شاه
… حکومت احمد آباد معاودت نموده تا ثلاث و خمسین و ثمانمایه بعیش و طرب
… می‌نمود و در سنه اربع و خمسین و ثمانمایه بطرف قلعه چانپانیر رفته راجه گنگداس
… از جنگ شکست حصاری شد و چون مدت محاصره امتداد یافت کسان نزد سلطان محمود
… فرستاده و مبلغ … لکه تنکه قبول کرده کومک طلبید و او بطمع مال و انعام آنچه
… بیان در مالوه کرده بود در التماس آن قبول نموده در اواخر سال مذکور متوجه اطراف
… سلطان محمد شاه بنابر آنکه اکثر چارپایان بارکش اردوی او در محنت سفر تلف شده

بودند و بیدلی بر علاوه ان بود از قرب وصول سلطان محمود خبر یافته خیمه و اسباب

خود را سوخت پس نشست و هر چند امرا بجنگ خصم تحریص و ترغیب نمودند اصلا قبو

نا کرده بجانب احمدآباد منفعل روان شد و چون بار دیگر سلطان مالوه با صد هزار سوار

از مندو بقصد تسخیر مملکت گجرات نهضت فرمود یکبار دیگر امرای گجرات اتفاق کرده

که سلطان محمود چون روز بروز ساحت مملکت تنگتر میگرداند مناسب انست

و سامان سپاه کرده با وی جنگ نمائیم و شر او را دفع سازیم سلطان محمدشاه

قبول این معنی نکرده بنجوست طالع در بت گریز داد امرا و وزرا مضطر گشته همه کس پیش زن سلطان

که دختر عمه بود رفتند و گفتند که شوهر خود را منع نمائی یا آنکه میل داری که بادشاهی در خا

این زن گفت غرض ازین سخن چیست همگی گفتند که شوهر تو جناب سلطان محمود قبو

و ولایت گجرات و بادشاهی بمحمود مفت از دست میرود باید که راضی شوی تا او را

زهر نوشانیم از میان برداریم و پسر تو شهزاده قطب‌الدین که سیزده ساله جوانست بپادشاهی برداریم ضعیفه

قبول کرده و انجماعت زهر در طعامش کرده در هفتم محرم سنه خمس و خمسین و ثمانمائه رحلت

بملک بقا رحلت ازین روز تا ماه حکومت ساختند مدت ایام فرمانروایی او هشت سال و نه ماه و

چهار ده روز نشان میدهند

ذکر سلطنت سلطان محمدشاه قطب‌الدین گجراتی

او در بیست دوم شنبه هفتم جمید الثانی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در مندر بار روانه شد بعد از

بر تخت احمدآباد جلوس نمود و سلطان محمود خلجی که از انهد قلعه و قصبه سلطانپور را

از ملک اعلام

و ملک غلام سپهر ترک کرده و ملک علاء مرا منفرد به لشکر خود ساخته بود کوچ بر کوچ متوجه
دار الملک گجرات گشت و قطب الدین شوکت و حشمت پادشاه مالوه بخاطر آورده باتفاق
در خدمت او و نهایت تقرب داشت کنکاش کرد او گفت صلاح آنست که سلطان خود را
ولایت بیوتر کشید و چون سلطان محمود تنها نه و لشکر در بلاد گجرات نگاهداشته بمندو بر گردد
سلطان گشته با تبانی اینها را از ممالک خود بیرون کنند سلطان تصدیق کرده میخواست
عمل آورد امرا و وزرا واقف گشته و برانتر رسش و ملامت کردند بار که غیرت گجرات داده
زبان بتقابل و مقاتله اظهار ورزیده و با لشکری آراسته باستقبال سلطان محمود شتافتند
ملک علای سپهر ترک با فوج با لشکر خود از دایره مالویان بگریخت و بپابوس صاحب خود
مشرف شده در یک مجلس هفت مرتبه خلعت خاص و عام یافت و بخطاب علاء الملک بلند
رتبه شد صغیر و کبیر گجرات ازین اخبار جشنها کردند و نقاره شادیانه زدند و چون
این اعز تفتیش کرده مسافت یافت سلطان محمود این بیت نوشته نزد سلطان قطب الدین
فرستاد بیت شنیدم گوی بازی در میانه بی چوگان ٭ اگر داری سر دعوی بیا
بگوی این میدان ٭ سلطان قطب الدین بصدر جهان گفت جواب این بنویس او در
جواب نوشت بیت اگر چوگان بدست آرم سرت چون گوی دارم ٭ ولی ننگست
این کار رم اسیر خود چه آزارم ٭ و درین بیت اشارت بآنکه سلطان هوشنگ را که مخدوم
سلطان محمود بود سلطان مظفر اسیر کرده در بند داشت و باز ترتیب نموده

ولایت مالوه باو داد الغرض در شب سلخ صفر سلطان محمود خلجی بقصد شب
سوار شده وراه را غلط کرده در مزرعهای که دور او دیوارها از زقوم بود
تا صباح بمقصد نرسید باسبابها بنیاد و سلطان قطب الدین صبح زن حال
کرده صبح از نور لشکر آراست و جنگ در داد میسره گجراتیان شکست یافته جلو ریز تا
گریختند و میمنه ایشان میسره مالویان قابل بوا مد منهزمان از راه مالوه پیش گرفتند و از
مردو پادشاه پای ثبات مستحکم ساخته میمنه مالویان بگمان فتح بخاطر جمع بار
گجراتیان در آمده بغارت مشغول گشتند و مردم قول سلطان قطب الدین که
پای ثبات در قلب گاه فشرده بود فرصت یافته بر قلب سلطان محمود حمله آو
متفرق ساختند و سلطان محمود که بغایت شجاع بود چندان جنگ کرد که
نماند که و هر تیر که در ترکش داشت بینداخت و اخر با نجا بیان شده از معرکه بیرو
با سیزده کس باردوی سلطان قطب الدین رفته پروانه وار خود را بسراپرده
تاج و کمر مرصع و بسی جواهر گرانمایه بدست آورده باردوی خود که در عقب
و با مردم گریخته نزد او جمع شده بمانجا فرود آمده آوازه انداخت که امشب
بر لشکر گجرات میزنم و گجراتیان این خبر شنیده بر سبب ایشان بهوشیاری و محاف
قیام نمودند و سلطان محمود خود چون پاسی از شب بگذشت بخاطر جمع سوار
مالوه معاودت نمود و تا صبح بسیاری فتنه از تعاقب گجراتیان ایمن گشت

قطب الدین

ب الدین این فتح را از عطایای جزیل الهی تصور کرده هشتاد و یک فیل و دیگر غنایم
پیشکش آبا و اجداد توجه فرموده بزم عشرت آراست و لشکر بسیار بجانب سلطانپور فرستاده
ه را از تصرف هندویان برآورد آنگاه بسعی و تنحواه میان این دو پادشاه صلح واقع شد
ین شرط که از هر دو طرف آنچه از بلاد کفار بدست آورند از آن ایشان باشد و بحمایت
یان و کافران اطراف و جوانب یکدیگر لشکر نکشند و دفع راجه رانا که کافر با استعداد است
ز و فرض شمارند و در سنه ستین و ثمانمایه خبر رسید که فیروز خان دندانی حاکم ناگور
ت شد و برادر فیروز خان مجاهد خان داکی خود ولایت را متصرف شده شمس خان
ر فیروز خان از عم خود گریخته نزد رانا کونبها مقدم چتور رفت و چون از قدیم الایام
یان ناگور و زمینداران ناگور دشمنی بود رانا فرصت یافته قبول کرد که او را امداد
داده بحکومت رساند بشرط آنکه بعد از فتح ناگور سه کنگره از حصار ویران کند چه مجلس
آبا و اجداد او را بمعنی میسر نشده بود و سالها در هوس تسخیر ناگور و تسلط بر ناگور
خاطر آن هندو ان بود و پدر رانا که موکل نام داشت با فیروز خان دندانی جنگ
زده و منهزم شده و هزار کس از مردم معتبر او در معرکه بر قتل آمده بود القصه
شمس خان قبول این شرط کرده باتفاق رانا متوجه ناگور شد و مجاهد خان طاقت نیاورده
گریخت و شمس خان بقلعه درآمد خواست این شرط بجا آورد یکی از مردم کفت که شیخی
ر خان را انجای این خبر بودی که خط ناموس نموده دشمنان را رخصت دیران گرد

این قلعه ندادی و این سخن در شمس خان نهایت تاثیر کرده همان لحظه حصار را
گرده کس نزد رانا فرستاد که آنچه لوازم امداد بود بجای آوردی اکنون ورا رگی
ممکن نیست چه من اگر رخصت کنم مردم این قلعه و ولایت قصد من خواهند کرد
شما را بولایت خود مراجعت می باید نمود والا کار جنگ امری دیگر منصور نیست رانا
خورده برگشت و لشکر بسیار جمع کرده بار دیگر بناگور آمد شمس خان شکست یافته حصاری
گردید تمام لشکرها و مردم معتبر در آنجا نگاه داشته خود بتعجیل جهه استمداد باحمدآباد
سلطان قطب الدین او را مشمول عواطف ساخته دختر شمس خان را بحباله نکاح خود در آورد
بعد از اتمام عروسی شمس خان را در حضور نگاه داشته رای امجند و ملک گدای عضدی امرای
بکومک ناگور فرستاد و ایشان با رانا جنگ کرده جمعی بسیار کشتن داده انهزام
نمودند سلطان قطب الدین از شنیدن این خبر در غضب شده متوجه ولایت رانا
شد و چون محاذی قلعه ابو رسید فوجی تسخیر گردکی عماد الملک بتسخیر آن نامزد کرد
بر قلعه تصرف انداخته مردم بسیار کشتن داد و کاری نساخته مراجعت کرد بنابراین
خود متوجه رانا شده ملتفت آن قلعه نگردیده و بسروهی آمده در آنجا با راجپوتان
نزدیک رانا بودند جنگ عظیم شده کار بجایی رسید که سلطان دلیر شده مجال لقا
گردانیدند و از آنجا کوچ کرده بکوهستان کوهلمیر ولایت رانا کوه بها در آمده اکثر ولا
و بسیاری از عورات و اطفال شد و اسیر ساختند و بپای کوه کهلمیر آمده محاصره نمودند

...ت لشکر رانا را شکست داد و جمعی کثیر را بکشت آخر رانا کونبها خود در دو آمده جنگ
...ردو شکست یافته بقلعه گریخته طالب صلح گردید سلطان قطب الدین بواسطه مخلصی علیه
...ول کرد و پیشکش فراوان گرفته بگجرات آمد و تاج که وزیر کل سلطان محمود خلجی
...د در بیوقت رسم رسالت بگجرات آمده از جانب سلطان محمود در بیوقت رسم رسالت
...رات آمده از جانب سلطان محمود کیفیت حال گفت که گذشته گذشت صلح و عهد تازه
...رده باتفاق یکدیگر رانا را از میان برداریم باین طریق که ولایت رانا هرچه متصل بگجرات است
...ساکر قطع و نهب و تاراج نمایند و بلاد و قراهای میوار را لشکر مندو مورد تاخت ساختن
...ادند و عند الاحتیاج امداد و اعانت از یکدیگر معاف ندارند پس علما و فضلا از جانبین
...بسیار جمع آمده بدین طریق که مذکور شد عهد و پیمان بجای آوردند و با یمان موکد ساخته جمیع
...قیع بزرگان عصر رسانیدند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمایه سلطان قطب الدین بلشکر
...ادر متوجه ولایت رانا شد و در اثنای راه قلعه آبو را که بیکی از امرای خود سپرده بود مسخر شد
...ریمان اوقات چون سلطان محمود خلجی نیز از طرف دیگر بولایت در آمده بود رانا
...وجه حرب او نشود لیکن چون سلطان قطب الدین از بیرون کوه گذشته بتخریب ولایت کنار
...رسید رانا با لشکر و خیل تا کوه آبو پیش آمده بحرب گجراتیان قیام نمود و شکست خورده حصن و
...ی قلعه که بر راه چیتور بود توقف نموده سلطان قطب الدین آنجا رسید بار دیگر آماده حرب
...شتغال یافت و چون شب شد طرفین در جای مقام خود آرام گرفته روز دیگر علی الصباح

بار معرکه جنگ آراستند و سلطان قطب الدین بذات خود تردد در شمانه نموده غا
و رانا کونبها در کوه مجهی گشته جهة شفاعت رسولان فرستاد و چهارده من طلا و
نزرک و دیگر نفایس بسلطان قطب الدین داده عهد کرد که دیگر بولایت ناکور
نرساند و از بسکه سلطان محمود بیشتر از لشکر گجرات بولایت رانا در آمده بود مرا
قطب الدین اظهار رنجش نموده باحمدآباد معاودت نمود و در عقب بادشاه
آنچه سلطان محمود از روی نموده در ذیل اسم او بتوفیق الله تعالی نوشته خوا
و در سنه اثنی و ستین و ثمانمایه رانا نقض عهد کرده با پنجاه هزار سوار بجانب قلعه نا
و حاکم آنجا عریضه مشتمل بر کیفیت حالات باحمدآباد فرستاد قاصد عریضه را
که سلطان بصحبت شراب مشغول بود نزد عماد الملک وزیر آورد و او بهمان زمان
رفته چون او در آمست و لا یعقل یافت انتظار هوشیار شدن نکشید در جبه سوا
از شهر برآورد و روز دیگر بمنزل رقبه بالماه بواسطه اجتماع توقف واقع شد
چون خبر نهضت سلطان برانا رسانیدند متنبه شده از ولایت ناگور بولایت خود در
و از استماع آن سلطان قطب الدین بجانب سروهی لشکر برد و راجه آنجا که از اقربا
کونبها بود گریخته بکوهستان کنبل در آمد و لشکر احمدآباد چون تاخت و غارت بتقدیم رسا
چون در شمال اول آن افواج سلطان محمود بر قلعه چیتور تاخت آورده بودند سلط
قطب الدین دنبال رانا کرده جا بجا میرفت تا آنکه بقلعه کنبل در آمده و بادشا

بجزو ۱۹۱۲

340

مد زور محاصره کرده چون دانست که فایده بران مترتب نخواهد شد از انجا برخواست
ولایت چیتور و دیگر ممالک خراب و ویران ساخته بعزیمت دار السلطنه معاودت
نمود و بعد از چندگاه بدیدن سید محمد المشهور بقطب عالم که در قصبه بتوه آسوده است رفته
دل گذرانید چه خوش باشد که حق سبحانه تعالی برکت مجالس این بزرگوار همراهی
نشینه سلطنت کرامت فرماید سید قدس سره بمعنای باطن دریافته گفت برادر خورد
خواهد داد و احیای خاندان سلطنت شاهی خواهد کرد سلطان پابوس گشته از مجلس
برخواست و در اندک مدت بیمار شده و در بیست و سیوم ماه رجب سنه ثلث و ستین و ثمانمایه
های روحش از قاف عالم جسم بسرادق بقا پرواز نمود در حظیره سلطان
شاه مدفون گشته در مناشیر و فرامین او را سلطان غازی نوشتند و شمس خان
ورخان که دختر بوی داده بتقریب بسیار بهم رسانیده بود زهر دادن سلطان
متهم شد بنابران مردم دولتخواه هجوم کرده او را بقتل آوردند و مادر سلطان
قطب الدین در رو زن حرم سرا دختر شمس خان را بهمین علت و تهمت شکنجه عقوبت بسیار
کرده در آخر بزنان و کنیزان که از و خونین دل بودند سپرد تا او را پاره پاره کردند گویند
سلطان قطب الدین پادشاهی بود وجودش پر قهر و خشم سرشته مجرمان بالخصوص وقت
مستی شراب بجز شمشیر اندازه نپسندیدی عاصیان را بخنجر جانگداز نواختی طایر عفو و اغماض
او کمتر پرواز مینمود و عرصه شجاعت در عهد سلطنتش گاهی جلوه مینمود ایام

سلطنت او که هفت سال و هفت ماه بود بسر رسیده و مستی گذشت و پیاله از لبش

ذکر سلطنت و حکومت سلطان داود شاه بن احمد شاه گجراتی بعد از فوت

قطب الدین عم او داود خان بحسن اتفاق عماد الملک وزیر و سایر امرای

دولت بر سریر استقلال قدم نهاده پادشاه گجرات گردید اما بد معاش

ساحت فراشی را که همسایه اش بود خطاب عماد الملک داده از امرای

همچنین کارهای دیگر پیش گرفت که مطابق و موافق ملکداری و جهانبانی

حرمان انحطاط و سبل منفور بود و منشرح بحسب عقب منمود بنا بر ان اهل حل و

عماد الملک وزیر از جنب الحاد برآورده داود خان را که هفت روز سلطنت

معزول ساختند و بصلاح دید عماد الملک برادر کوچک سلطان قطب الدین را که

نام داشت در چهارده سالگی بر اورنگ پادشاهی متمکن ساختند و بصلاح د

و در جلوس خلایق علی اختلاف درجاتهم بهر انعام عام او بهره مند گشتند فی

تازی و عراقی و ترکی و خلعتهای قیمتی و دیگر شمشیر مرصع و خنجرهای زرنق

یک کرور تنکه نقد بسادات و علما و صلحا واصل گشت ذکر سلطنت سلطان

بن محمد شاه بن احمد شاه گجراتی المشهور بسلطان محمود بیگره واو

ملوک نشین قوم خامه عنبر آگین گردانیده اند که بعد از جلوس سلطان

حل و عقد و قبض و بسط داده بودند برای تزیین عماد الملک وزیر مق

نمان

نهایت بادشاهی رواج و رونق تمام پیدا کرد و جمیع خلایق از وضیع و شریف
ل بر سلطنه او نهاده هیچگونه خللی و فسادی در میان نبود لیکن بعضی
ز گونه اندیشان مانند عضد الملک و صفی الملک و برهان الملک و حسام الملک
ه از ایشان صاحب اقتدار بودند و خلاصه ممالک گجرات اقطاع
شان و منسوبان ایشان بود و نهایت فراغت داشتند دست شک حسد در
ضبط آوردند و بعد از چهار ماه که از جلوس گذشته بود اتفاق نموده گفتند
با از تسلط و استیلای عماد الملک دست کبری او و فتنه آمده ایم اگر سلطان
ورا معزول سازد فهو المراد و الا او را معزول ساخته برادرش حسن خان را
بادشاهی برمیداریم و بروایت نظام الدین احمد چنین معروض داشتند
عماد الملک میخواهد که پسر خود شهاب الدین احمد را سلطنت داده دو
ملک مغیث جلجی امر سلطنه بخانواده خود متصل سازد و بهر تقدیر سلطان محمود
جود صغر سن بفراست دریافت که اینها همه بهتان و افتراست و اگر در آن
ت بر وفق مدعای ایشان حکم بحبس و قید عماد الملک نفرماید خود نیز را از
لطنه معزول خواهند ساخت بنابر اقتضای وقت با ایشان چنین گ
ه گفت من نیز درین ایام از سیمای عماد الملک صورت خدعه و فریب
مده میبینم و از حرکات سلطنت او و نسیم فتنه انگیزی بمشامم میرسید لیکن

ازانکه مبادا همکنان حمل بر زبونی و مروتی و بیوفایی من نمایند در علاج او ممکن
الحمد لله والمنة که حقیقت حال بر مشتل شما دولتخواهان و خیراندیشان معلوم است
اگر او را نفید و محبوس کردانم بر خواص و عالم بنا بسپاس حق ناشناسی منسوب
نخواهم کردید اکنون هرچه صلاح ملک و دولت دانند بعمل آرند و او را در
کننده بیانصد نفر از مردم معتمد خود سپرده بر بام دروازه قلعه احمدآباد مح
ساختند سلطان محمود که بااین تدبیر دران و زخود را از مکر اعدا انکاه
در اندیشه استخلاص و دفع تسلط امرای اربعه شده چون میدانست که
و خاصه خیل تابع آنها اند بمجلس اظهار آن امر نموده مدار بر تدبیر
خلاء و ملا بر زبان جاری ساخت که عماد الملک دشمن جانی منست و
زنده کذاشتن از حزم دوری می بینم میخواهم او را بدست خود بقتل رسانم و اکر امرای
نه شفاعت او کنند از ایشان بجان منت پذیرم و این خبر بامرای اربعه رسید خوشحال
کردیدند و بیکدیگر گفتند اگر سلطان قاصد قتل عماد الملک گردد اصلا شفاعت
کرد سلطان محمود شبی درین فکر و اندیشه نخفت وقت سحر که نوبت سلطان
خوش بهم رسید برای دفع کلفت و دلگیری تفرج آمده در دریچه نشسته بهر سو نظر میک
کما نشسته قبلجابه ملک عبدالله را دید که در پای قصر بپای و التماس داده میخواهد چیزی عرض
جرات نمی نماید سلطان گفت چه میخواهی عرض کن ملک عبدالله عنبر را درانجا دید معرو

دو نیکخواهی مثل عماد الملک سلطان ندارد وانچه امرا بعرض رسانیده اند همگی بهتان و خلاف
ست و خود شادان اراده دارند که فرصت یافته اراده دارند که حسن خان را بادشاه
سازند سلطان او را تحسین و آفرین کرده گفت خوب کردی که این معنی معروض داشتی و گر
نخواستم عماد الملک را علی الصباح بقتل رسانم باید که این سخن بر زبان نیاوردی و هنگام
رسیدن صبح صادق جمیع فیلان را مستعد و محمل در دربار حاضر سازی و چون آثار طلوع
اعظم زمانه روشنی پیدا کرده ملک شرف و ملک حاجی و ملک بهاء الدین و ملک کالو
ملک عین الدین که از معتمدان سلطان بودند بملازمت شتافتند سلطان بملک شرف گفت
ست از اغراض نفسانی و غصه عماد الملک خواب نکرده ام او را زود من آرند تا
تدبیر کرد بملک شرف چون با حضار عماد الملک شتافت اکابر همیان گفتند
فرصت عضد الملک نمیتوانیم داد آمده بعرض رسانید سلطان جهت دشنام بر آمده
ارلبد گفت عماد الملک را زود در رو بیارید تا در زیر پای فیل اندازم موکلان چون این آواز
سلطان شنیدند حجاب مانع ممانعت شده او را زود سلطان فرستادند چون چشم سلطان
افتاد گفت بالا بیارید تا خبری چند از وی بپرسیم چون بالا بردند بحکم سلطان زنجیر از بس برداشتند
لقان ام اکه بحر است مشغول بودند از مشاهده این حال متحیر گشته بعضی در ابا از ایام
صنند بعضی فریاد الامان بر آوردند سلطان محمود مقارن صبح صادق که در بار
به سلام کرفت و روی پاک بسوی عماد الملک داده پهلوی خود استاده کرده بمجلس

راندن باز داشتند و این خبر بامرای اربعه رسید بر و ابت حاجی محمد قندهاری باشی با هزار
و پیاده مستعد کارزار شده متوجه دار الاماره شدند و از طبل و کوس و کرنای و دمامه
فلک اخضر را پر صدا ساختند در آن وقت زیاده از سیصد نفر از بنده و آزاد در خدمت سلطان
همگی دست از حیات شسته مضطرب گشتند جمعی گفتند که ما بقلاع در آمده دروازها مضبوط
و جنگ میکنیم و بعضی گفتند جواهر و نقود و نقد و زر برداشته بطرفی بیرون رویم محمد
محمود هیچیک از این دو رای نپسندیده سلاح پوشیدند و ترکش بر میان بستند
سحاب کردار عدد رش از دو نیست منجا و زر نمود بقصد عدا از خانه بیرون آمدند و
آنکه مبادا مخالفان از همه جهت ریزند و راه بسیاری از کوچها را فصیل بند کرده
نالی و استگی روان شد بر حکم آنکه برایوان که نقاش نگارخانه اتحاد و تکوین بنا دو
اثر التیسیر تا ابد و تکبیر بر مبنی داده میشود مرحله رفت که منشی نحکاه قضا و قدر بخط
انا جعلناک خلیفة فی الارض مجلی ساحه از هجوم مخالفان و معاندان پاکی اند آر
مجرد وصول خبر سوار شدن پادشاه و بودن عماد الملک همراه جمیع سپه دارا
گروهان خاصه خیل برک موافقت امرای اربعه کرده بعضی بخدمت سلطان پیوستند و
در گوشه و کنار مختفی گشتند مشغول است که در آن روز مضمون یوم یفر المرء من اخیه و امه و
و بنیه متحقق شده اکثر محلات احمد آباد بغارت رفت و بلی نخرکیب بنیان محض نقد بر یزدان
سلطان در کوچه و بازار از مقدار جوشن و مغفر و سلاح اسب استر و گاو بر یکدیگر افتاده که را

جیم

...ید و کشت بامر الله امرای بعد از آن بنک تفرقه در جمعیت خود دیده و گرد ادبار بر چهره
...شاهده کرده از شهر بیرون رفتند برهان الملک چون تن جسیم و ضخیم بود نقش گیر شد
...انست که بخت فرو نزدیک قصبه سرکنج در نگستها و اکنده ها بر صحرا زمینی نهان شد ولی
خواجه سرایان کین زباری شیخ احمد کتو بمیر فت او را دیده و شناخته بگرفت و در آورد بدرگاه
سلطان در ساعت بفرمود که در پای فیل مست انداخته با خاک یکسان ساختند و عضد الملک
بنیه خود را نگر اسان ساختند چون در ایام دولت جمعی از آنها کشته بود در بیوقت وارثان
را شناخته بقتل آوردند و سرش بریده برای مجرای خود باحمدآباد فرستادند و حسام الملک
برادر خود رکن الدین کنوال نیز رفته از انجا برد و برادر را لوه گریختند و صفی الملک
...شاده چون چند این گناه نداشت از قتل رسته در قلعه دیپ محبوس گردید مثنوی
...ردد بخت از آن سبک رای   کافزون ز گلیم خود نهد پای   مرغی که نه اوج خویش گیرد
بار هلاک غنش گیرد   روبه که زند طپانچه بر شیر   هند است بدست تیغ شمشیر   نیکو
...نه آن سپهدار   کاندازه کار خود نگاهدار   انجیر فروش را چه بهتر   ز انجیر فروشی
...اید ز برابه قدر خویش پای   تا بر سر آسمان کنی جای   و بعد ازین فتح و نصرت
را امور ملک و مملکت نظر شد عهدی بر کار کرده باختیار ترک وزارت و امارت
...ه و پای در دامن اطاعت و عبادت معبود حقیقی کشیده بگوشه عافیت نشست سلطان محمود
...و خدمات شایسته و منظور نظر ساخته بود و داشت و پسر بزرگ او شهاب الدین

احمد را خطاب ملک الشرق داده از امرای کلان گردانید و در باب شاهی مستقل شده

داد برداخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمایه نظام شاه بهمنی والی محمدآباد بیدر مکتوبی

وعدوان سلطان خلجی و درآمدن او بولایت دکن برد سلطان محمود گجراتی فرستاد

حسب سلطان محمود بمجرد اطلاع بران حال سراپرده سرخ و بارگاه بیرون زده امداد

بر ذمت همت فرض شمرد ارکان دولت و اعیان حضرت عرض کردند که داود خان

بکفیه مقتضی امر سلطنه بوده درین ایست اطراف و ولایت و اقطار مملکت خیانا

هنوز بضبط در نیامده درچنین وقت پای تخت را خالی گذاشتن و بجهه اصلاح امور د

سواری فرمودن جای تفکر و تخیل است سلطان محمود را که در سن عرعر و عنفوان جوا

بود نظم هنوزش گرد گل نارسته شمشاد ∴ هنوزش سرو او چون سوسن آزاد ∴ زبان

گفت اگر افلاک و عناصر همین هیبت و روش تا ابد بکر موافقت و امیزش نمانند نظام

کون و فساد از هم بپاشد و اگر بهیچ نوع انسان سلسله معاونت و مشارکت بگسلند اسا

طبیعی انهدام پذیرد من قربة الی الله امداد مسلمانان دکن میکنیم بعضی که بر حکم من کار بید

معه مرا از بن بوزش و پسنا رقی ضرری بخواهد رسید ارکان دولت معروض داشتند اگر سلطان

نظام شاه بجد باشند مناسب انست که بجانب مالوه لشکری عظیم گسیل نمایند که بدا

درآمده انواع خرابی فرا احمت رسانند تا سلطان محمود از شنیدن ان سراسیمه گشته

آید این التماس در معرض قبول افتاده تا ملک توقف رایات نصر آیات به

بی نیاز

لکوه دیگر را انداخته و دو منزل را یکی کرده چون بندربار رسید خواجه جهان گاوان
عمده اهل دکن بود جریده بایلغار بملازمت او رسیده و مدد از و گرفته باقبال و حدود
سلطان محمود خلجی شتافت سلطان محمود از توجه پادشاه گجرات متوهم شده از ظاهر
قلعه محمدآباد بیدر کوچ کرده و خواست که از بالای بیر و دولتاباد گذشته بملک خود شتابد
چون ابهار از لشکر گجرات مسدود دیده از آنجا عنان بجانب ولایت برار معطوف ساخته از راه
گوندواره درآمد و از بهوله و جنگل عبور نموده خود را بمالوه رسانید و بعد از آنکه جانب نظام شاه
بندودی گجراتیان آمده از جانب او عذر تصدیع قدوم خواست سلطان محمود مقضی المرام
دوستکام بدارالملک گجرات در ضمان حمایت حافظ حقیقی معاودت فرمود و در سنه سبع و ستین
و ثمانمائه بار دیگر سلطان محمود خلجی بجانب دکن لشکر کشید و سلطان محمود گجراتی حسب الالتماس
سلطان نظام شاه بهمنی بار دیگر بطرف دکن بقصد اعانت روان شد و سلطان محمود خلجی از شنیدن آن تا
دولتاباد تاخت کرده و غنیمت بسیار گرفته بولایت خود مراجعت نمود و پادشاه گجرات
بعد از آنکه معذرت نامه نظام شاه و صاحبان با تحف و هدایا رسیدند بدولت و سعادت
بدار الحکومت توجه فرموده بزراعت مشغول گشت و بسلطان محمود خلجی نوشت که بتوجه بر ولایت
مسلمانان دکن از آیین اسلام و مروت بعید مینماید و بر تقدیر وقوع این جنگ هر کس شکست یابد
بعد بر امور ازین متوطنان دکن خواهد شد یقین دانند که اینجانب متوجه تخریب مالوه خواهد گردید
سلطان خلجی در جواب فرستاد که بجهت همت عالی براندا اهالی دکن مصروف است من بعد

مضرب نمود طناب آنجا باز نخواهد رسید در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه سلطان محمود با لشکر
بجانب قلعه ماور دبند رد و آن که مامن کجرات و کوکن واقع است رو آوردند و حاکم آنجا
چند جنگ کرده هر بار مقهور و منکسر گردید و از روی ناچاری امان خواسته
آمده قلعه و ولایت تسلیم سپاه اسلام نمود قلعه ماور از قلاع نامدار است در بلندی
سر بفلک کشیده و در محکمی با سد سکندر برابری نموده و تا آن زمان بدست سلاطین
نبود و رای ولایت کمینه از موضع در تحت او بود بانتظار آن قلعه باد غرور
در دماغ انداخته حشم و دختری بسیار بخود جمع آورده بود و جماعتی را بنوبت
رائبر راهها گماشته راهزنی مسافران و متردّدان مشغول داشت بیت بعیاری چنین کار
می سپردی که بنی آدم میان خشم بردی سلطان چون این قلعه منصرف شد و
چندروز در آن جا بجهت خلعت و کمر شمشیر طلا سرافراز گردانید همان حصار و ولایت
و باغنایم نامحدود باحمدآباد در قبه معمور بلاد و تفتیش حال عباد مشغول گردید و
سبعین و ثمانمائه جهت شکار بجانب احمدنگر رفته در اثنای راه روزی چند سلطان
بهاء الملک بن الغ خان که از مشاهیر درگاه بود دلی از سلاحدار انگشت و
قصاص بجانب اندر بگریزان شد سلطان از آن مطلع گشته ملک حاجی عماد الملک و
کالو عضد الملک وزیر را که زابلی فاتح مهمات پادشاهی بود بگرفتن بهاء الملک
نامزد نمود ایشان قدری راه رفته جانب بهاء الملک رعایت کردند و

بخاطر رسانده دو کس از نوکران بهار الملک را بجز وی گرفتند و با ایشان قرار دادند
که محل پرسش بگویند که قاتل ما هم چه که پادشاه جمعیت خواهد بخشید و قطع ازان نمودن
نخواهد فرمود و ان اجل گرفتها بظاهر بال و خیرخواهی صاحب قدیم کرده چنانکه آموخته
بودند در حضور پادشاه اقرار نمودند سلطان محمود بفتوی علما آن گناهکار مزور را
بقتل آورد و بعد از مراجعت از آن سفر معلوم شد که عماد الملک و عضد الملک چنین
بی‌انصافی کرده اند و بیگناه را عوض گناهکار بکشتن داده اند سلطان محمود از این شنیده
بغیر وحشت و در ساختن هر دو را که عمده برازیشان در آن دو لشکر بود دلیاست رسانید
پیوسته انها بر کاه کرده جهة عبرت خلایق بر چهار سوی احمد آباد آویخت و در تاریخ
طبقات محمود شاهی مسطور است که سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه سلطان محمود جمال
بان آرای آفتاب فلک رسالت صلی الله علیه و اله و سلم در خواب دید که جا
نفس از خوان احسان خود طبق نعمت ها وا رزانی فرمود و تعبیرش آن بود
که در آن مدت دو بیت عظمی و دو نعمت کبری نصیب گردد یکی فتح ولایت
... و باوری دوم فتح کرنال و نواحی آن گویند در همان سال سلطان محمود بجانب
کرنال نهضت فرمود و قلعه کرنال بالای کوهی که بر فلک افراشته واقع شده بود
... رون و سلاطین سلف از سلاطین دهلی و گجرات را از روی تسخیر آن دهانده اند بلکه رایان
... در آن مدت در ارد دهلی سعیها کرده بودند بسبب بلندی آن مطلب رسیده

کمند تسخیر بر کنگره اش نینداخته بود مگر سلطان نیکرا که بدین دولت مستعد گردید

نظم دولت همه از خدای همچون آید تا در حق بنده نظر چون آید ۞ و برای

این گروه دیگر کوه مهابت بطریق دایره محیط و شکسته بسیار دارد و دره دیگر است

معروف و مشهور و قریب یکهزار و هفتصد سال کرنال فوالولایت در قبضه تصرف

هند لک فی ابا و اجداد او بوده و غیر از سلطان محمد تغلق و سلطان احمد شاه

کسی تاخت بانجا و دره نبرده بود و سلطان محمود اعتماد بر عون الهی کرده

له عطیه خواجه کائنات را کرده بود مستظهر گشته چون بحیل کروهی کرنال رسید

رانهمو الی العلیخان که جالوی و نیشد و از امرای کبار بود یکهزار و هفتصد جوان

از لشکر خود انتخاب نموده یکهزار و هفتصد اسب عراقی و ترکی و عربی یکهزار و هفتصد

غلاف طلا و نقره بر آن جماعت قسمت کرد و ایلغار فرموده متحیر به دره مهابله در آ

از راجپوتان که ایشان را براوان میگویند بمحافظت دروازه قیام نموده بودند

شده جنگ و کوشش بسیار نمودند چون غافل بودند سلاح نپوشیده بودند

شدند سلطان محمود و لشکریان او یکبیر گویان داخل دره مهابله شدند و راجه

چون بر این واقف شد با جمعیت خود از آن قلعه برآمده و بهانه شکار بجانب

روان گردید و چون مردمی از لشکر ایشان بنظر در آمد شد بیرون شهر آن منعوا

کنند در آن اثنا لشکر عقب متوالی و متواتر رسید بسیاری از کافران

دیر کر

بند لک ما بقیه السیف خسته و بد حال بقلعه کرنال رفته متحصن گردید و سپاه اسلام زنان
و پسران جماعه این دره مقابله را اسیر گرفته بجانب بتخانهای حوالی کرنال شتافتند و جمعی
برهمنان و راوان که در بتخانها بودند بجنگ پیش آمدند صحابه بتیغ از بام غضب برین شده
ید ربع بقتل ایشان مبادرت نمودند و غنیمت بسیار بدست آوردند سلطان محمود در آن
و زر منبر که بدست مبارک خود سه قرن بیت را الفیل آورده میخواست لشکر با اطراف
مند لک جمع از نزدیکان خود را بیرون فرستاده شفاعت نمود سلطان محمود
بر آنکه اموال و جواهر و غلمان و جواری و مواشی و دیگر غنایم نفیس از بیش بتصرف
سپاه در آمده بود و هوا بغایت گرم شده در آن کوهستان نمیتوانست بود در آن
سال باخذ پیشکش اکتفا کرده با حمدآباد مراجعت فرمود و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه
سلطان محمود غازی که بهانه طلب بود شنید که مند لک حاکم کرنال با چتر و دورباش
بلوازم پادشاهی سوار میشد و جواهر گرانبها بر دست و گردن بسته و بر تخت می نشسته
می بیند همدا و همعنی و بغایت صعب آمده جمعی از کسان را بولایت او نامزد کرده گفت که اگر مجموع اسباب
سلطنت خود را از چتر مرصع و تاج مرصع و دیگر جواهر تسلیم نماید متعرض ولایت او نشوند و الا
انجران نکوشند مند لک چون طاقت مقاومت لشکر اسلام نداشت آنچه ایشان طلبیدند همه را
ده و ولایت خود را نگاه داشت و در تاریخ نظام الدین احمد مسطور است که سلطان محمود
تیغ آنچه از رای مند لک او گرفته بود همه را در یک مجلس عیش و محفل بزم بگوینده ها

و خوانند کان بخشید والله اعلم بالصواب و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه سلطان
غازی گجراتی برسم سیر و شکار سواری فرموده اکثر ممالک خود را منظر کیمیا اثر
آورده و در معموری و آبادانی کوشیده جنگلی و ویرانی در مملکت خود نگذاشت و از
وقایع سال اربع و سبعین و ثمانمایه آنست که روزی سلطان محمود بر فیل مست سوار
بجانب باغ ارم منظر امیده در اثنای راه فیل مست دیگر زنجیر گسسته متوجه فوج
فیلان حمله کرده از دیدن او روی گریز نهادند و او بفیلی که سلطان سوار بود حمله
بعد از دو سه کله او را گریزانید و دنبالش نگذاشته کله دیگر جنبان ها های ار
که آسیب دندان آن بپای سلطان رسید خون روان شد و آنحضرت از شجاعت
آن فیل انداخت و خون جاری گشت فیل کله دیگر زد و زخم دیگر خورد و خون
فواره از پیشانی جوشید فیل زخم رو تیشه کله دیگر بر فیل سلطانی حواله کرد در
الجهان زخم خورده که راه فرار پیش گرفت سلطان بحرمت بمنزل خود درفته ارد
و مبارت جمیع اهل استحقاق را بهره مند ساخت و بعد از چند روز امرای سرحد
قاصد پیش قلعه جونا گره و گرنال گشت و در یکشبانروز پنج کروه رسیده تقسیم کرد
هزار و هفتصد خنجر غلاف طلا انعام فرموده بکوچ متواتر روانشد چون بنواحی سور
مملکت گرنال پیوسته در آمده معروض داشت که عمر بیگ در اطاعت و انقیاد
و امرا که مستلزم نقض عهد و پیمان باشد از و صدور یافته و فی الحال هر قدر پیشکش که

بیکنا

ایستادگی دارم سلطان گفت همگی همت بران مصروفست که این ولایت در تصرف آورده
اعلام اسلام مرتفع سازم رای منذلک چون از محوای کلام مراد او دریافت که این لشکر مانند لشکرهای
دیگر نمیماند فرصت نگاه داشته در شب راه فرار پیش گرفت و بقلعه جوناگره که بر سر راه بود
آمده مضبوط ساخت سلطان روز دیگر از ان منزل کوچ کرده قریب بپای جوناگره فرود
آمده و فردای آن جمعی از لشکر جدا شده نزدیک قلعه رفتند و گروهی از راه راجپوتان
پائین آمده و جنگ کرده گریختند و روز دیگر جنگ شده غلبه نصیب اسلام گردید
روز سوم سلطان عود نموده متوجه قلعه شده از صبح تا شام معرکه جنگ گرم بود در روز
چهارم بارگاه سلطانی نزدیک دروازه قلعه افراخته محاصره را تنگ ساختند و از
اطراف ساباط طرح افکنده راجپوتان اکثر اوقات از قلعه برآمده دست برد مینمودند
مردم را ضایع میکردند چنانچه روزی مهورخل عالمخان فاروقی زخمی او را
بدرجه شهادت رسانیدند سلطان محمود محاصره را تنگتر کرده بنوعی که سنگ
منجنیق بعضی اوقات پیش تخت محمود می‌افتاد و در زمان محاصره چون باخر سال
بطول امتداد دید اگرچه رای منذلک مضطر گشته چندین کره کسان فرستاد و از
روی تضرع و زاری طلب صلح کرد اما در معرض قبول نیفتاده پس در اوایل سنه خمس
سبعین و ثمانمایه منذلک جمیع راجپوتان از طول ایام محاصره و جنگ هر روزه
بعجز و زبون گشته امان خواستند و قلعه را تسلیم نموده بقلعه گرنال رفتند و شروع

در دزدی و راهزنی اگر دند سلطان در غضب شده فوجی ترک در جوناگره نشانده

زمان تعصب نموده جنگ قلعه انداخت و رای مندلک را در بیجانگر زبون اعلی

حصار گرنال که یکهزار و نهصد سال در قبض ان جا نواده بود از تصرف رای

بیرون کشید و بطریق سلطان محمود غزنوی چندین بت و بتخانه را بدست

و بت پرستان را کشته غازی و مجاهد شد رای مندلک از حکومت این بار

رضا بقضا داده بجهت خود و جوار مردم زنهار خواسته بقصد نوکری کلا

متردد گشت و اطوار پسندیده و اخلاق حمیده انحضرت را مشاهده کرده

معروض داشت که از برکت صحبت شاه شمس الدین درویش که درینجا تشریف دارد

اسلام و مسلمانی بر دل غالب شده بود حالا که بخدمت سلطان رسیدم و حقیقت

آگاهی یافتم محبت بیشتر شده میخواهم که داخل فرقه اسلام شوم و ملازمت اختیار

خوشحال شده در کمال شوق کلمه توحید تلقین فرموده و ختنه کرده خانجهان

داده از جمله امرای کبار گردانید و الا داد و بطنا بعد بطن در ان دو بتخانه

سلاطین گجرات معزز و مکرم بوده اقطاع خوب داشتند و بواسطه انکه در اینجا

اسلام رواج یابد سلطان محمود خشت تعمیر بلده مصطفی اباد بر زمین نهاد

و عمارات عالیه و بازار و دکاکین بنا نمود و جمیع امرا را امر فرمود تا بجهت

خود منازل طرح انداز د بنابران در اندک مدت شهر مصطفی اباد توطن

تمام ملک

هر جا دزدی و مفسدی که در اطراف احمدآباد بود سر بر آورده راهزنی و قطع طریق پیش
گرفت و فرا راه آمد شد خلایق مسدود گشت چون این خبر بسلطان محمود رسید ملک
جمال الدین بن شیخ ملک را که کوتوالی لشکر و صدارت سلاح خانه باو مفوض بود محافظ خان
خطاب کرده علم و خطاب سعی و کریال داده منصب شحنگی و کوتوالی احمدآباد باو فرموده رجوع
محافظ خان بدان صوب رفته شهر و ولایت را بدلخواه ضبط کرده پانصد دزد مفسد را که
[...] از ره گذار [...] دند بر دار او بخته [...] واره سیاست او باقصی الغایه رسید و این خدمت در درگاه
سلطان بغایت پسندیده افتاده خدمات دیگر مثل استیفای ممالک و غیره اضافه گردید
و رفته رفته کار بجای رسید که بکبار و بعضی سپاه در اصطبل او جمع شد و هر جا سپاهی خوب
بود نوکر او شد و در اواخر ایام فوت سلطان محمود شوکت او بحدی رسید که بلیسر و ملک حصر و راجه [...]
[...] روز پیشکش [...] سلطان محمود در این وقت که در مصطفی آباد می بود بسمع شریف رسید که
[...] جماعتی در زمین کچه که سرحد سند است سکونت دارد و قطع طریق و ضمیمه الحاد ساخته
[...] و با علمای بواسطه بعد مسافت بر در اقتدار پادشاهی دهلی و غیره نیاورده اند و الزام
[...] ارادات نوعی نکرده اند بنابر آن سلطان [...] محمود در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه
[...] و تعدیب الطایفه بطریق عجب توجه نموده و چون بجای رسید که [...] شتر سوار در یکشبانه روز
[...] کروه را ایلغار کرده بجهت هشتصد کس بحوالی غنیم رسید که سپاه زیاده از بیست و چهار هزار نفر بود
[...] شنبه بمیدان در آمدند سلطان محمود چون سپاهی ایشان نمودار شد فرود آمده سلاح

پوشیده و مردم او بی‌سلاح کردند و بسیار ول کشته بجانب غنیم روان گشتند
مهیمن منان و قادر کن فکان آن همه مردم که صفوف لشکر اسلام که در مردم عاد
بودند سراسیمه و ترسان گردیده از قتال و جدال متقاعد گشتند و روسای ایشان
و کفن‌ها باستقبال آمدند و از راه سرافگندگی اظهار ندامت کرده گفتند که
بجنس اعمال ناشایسته اقدام نخواهیم نمود سلطان از دین و ملت سوال نمود گفتند ما
صحرانشینیم و دانشمندی در میان قوم ما نیست آسمان و خاک و باد و آب و آتش را
و نخوردن و ناشنیدن کاری نداریم نماز را نمیدانیم و امید داریم که بمیامن توجه
خدایگان جهان بهدایت یاب قبولی بسر چشمه مقصود برسیم و قلاده ایمان و اسلام
اندازیم سلطان معذرت ایشان پذیرفته از جرایم ایشان درگذشت و بعضی از
اینها را بشهر مصطفی‌آباد برده مسلمان ساخته که سنن نبوی بطریق امام اعظم
و چون آمد شد امردم مصطفی‌آباد بسیار شد از اینها مسموع گشت که عقب
شور مملکت منده نام که لعل بادشاه شده دارد چهار مرز خانه دارد
و بلوچ که در آنجا متوطن‌اند و چهل هزار مرد از میان ایشان لوشن و زن
تیرانداز هجری میشکافند بلوچان همه رافضی مذهب‌اند و خانان بر گشت
رافضیان پیش گرفته‌اند و در این ایام که بابان الکتاب معاش ایشان و پاشن
و گاه گاه سر بادشاه گجرات زمین زاحمت می‌سایند سلطان محمود در سنه اید

محمود

متوجه دفع آن جماعت گردید و بعد از آنکه بولایت شوره رسید فرمود تا آنکه از سوار
جالاک صد و آنچه همراه گیرند و آب و توشه یکهفته بردارند در شب و روز شصت گروه طی
مسافت نمایند سلطان جریده بر ایلغار طی بر حد ولایت سند رسید و در وقت نشست در
صحرای فرود آمده که اسپان و آدم از سر راحت و آسایش کرده روز دیگر بر آن قوم تاخت
برد قضا را در آن نواحی جماعتی از بلوچان که شتران جهت دزد از آنجا بجرا آورده بودند
واقف شده جمازه سواری بر دیار آن قوم فرستاده از حقیقت حال خبردار
ساختند و آنها بمجرد شنیدن نام سلطان محمود متفرق شده هر کدام بغاری
و مغاکی خزیدند و روز دیگر که سلطان بمساکن آن جماعت شتافت و از ایشان اثر
نیافت در تفحص شده چندکس از آنها را در آن ناحیه بدست آورده معروض و مقر بلوچان
خاطر آورد و بسیاری را بالتماس از مواضعی که مختفی شده بودند بیرون کشیده بعقوبت
ملک رسانید و اموال و جهات ایشان را متصرف شده عازم مراجعت گشت بعضی از
مقربان معروض داشتند که متعصب بسیار بانجد و آمده ایم مناسب آنست که در این ملک
و داروغه گذاشته شود سلطان فرمود که چون محمد و همه جهان که در سلطنت صدق
سلاطین سند هست رعایت حقوق صله رحم منظور میدارم و دست تصرف بملک سند دراز
نمیکنم پس در آن ناحیه بکار کرده بمصطفی آباد برگشت و چون اخبار سستی و رواج کفر
و تعصب رهنمایان آن دیار شنیده بودند در اندیشه رفتن آنجا بودند اتفاقا در آن

عصر

ایام مولانا محمد سمرقندی که از دانشمندان بود و عمر عزیز را در بلاد سلاطین بهمنیه دکن
بسر برده در وقت پیری رخصت مراجعت وطن حاصل کرده با اهل و عیال و فرزندان و
چندین مال از راه دریا متوجه سمرقند بود چون کشتی او بمقابل بندر چاکنه رسید
آن ناحیه نفرای علما همنشان بی دین سر راه بر وی گرفتند و اموال کشتی و غیره
متصرف شدند مولانا محمد با دو پسر کوچک بحال افتان و خیزان و بار به مصطفی آباد
بعرض شاه رسانید که بهر مدت سمرقند با محقر متاع دنیوی بفاق
مردم مومن دیندار متوجه شده بندر چون بحوالی چاکنه رسیدیم راجه
موسوم برای بهیم بجر بعضی همه را بصوت عداوت مسلمانان بمیان جان
دو کشتی ها که مملو از اطفال و رجال و مشحون از آلات و اسباب بود سر راه بر ایشان گرفت
آخر کفار بقصد تواب دست تاراج بر آورده در یک لحظه فتنه العین همه را از متاع و
اسباب عاری ساختند و در منک حرمت ایشان با فضیحت نکوشیدند عورات و اطفال مسلمانان را
باسیری دادند از آنجمله ما دو پسر را نیز در قید کافر آن گذاشتند از در جوار مثل تو پادشاه
دین دار چنین ظلم و ستم بر مسلمانان واقع شود سلطان بتفقد احوال مولانا
فرستاده وظیفه مقرر کرده گفت خاطر جمع دار که آنچه از شما فرستاده شد خواهد
انجمنی کرده جمیع امرا و وزرا را حاضر ساخت و گفت کجا روا باشد که کافر سنگین
عهد سلاطین اسلام دست جفا بر مسلمانان زند و اگر در روز بار خواست از ما بپرسند که

کفار

کفار این قسم ستم می‌نمودند و شما با وجود قدرت دفع ایشان اهمال کرده‌اید چه
جواب خواهیم داد همگی اگرچه از سفر متمادی و متعب بودند لیکن چون این کلمه را شنیدند
گفتند باید با لشکر فرمانبردار به جزیره رفت و دفع این طایفه ذمیمت واجب گردیده روانه
باید شد سلطان ساخته جنگی سفر کرده متوجه [illegible] گردید و بعد از قطع مراحل و منازل
بجنب فراوان بقلعه حلب که معبد ایشان شیاطین صفت بود رسیدند با وارکان و صلوه رحیم
بمنبان سایر ادیان نمودند و اهنا بر ایشان شده به عنوان که بود خود را بجزیره [illegible]
رسانیدند سلطان در ظاهر قلعه حلب خیمه و خرگاه استاده در اندیشه دفع کفار گردید
چون تنین و پلنگ و گرگ و مار در آن جزیره بسیار بودند مردم مضرت بسیار رسانیدند و
بسیاری از سباع و گزنده به قتل رسیدند بحمدالله در جایی که سراپرده پادشاهی
نصب شده در یک بهر مقصد مار کشتند باقی از زمین قیاس فرمایند سلطان آنجا به حلب را شکسته
بنای آن مسجد جامع ساخته مدت چهار ماه مقام فرموده و چون ساخته و پرداخته گردید
دلیران روزگار و آلات کارزار مشحون گردانیده به جزیره [illegible] روانه فرمود و میان جنگ
میان ایشان و مسلمانان روی داد و واقع شد آخر چهار روز در آن جنگ جهار از [illegible] انداخته
جزیره انداختند و حصار متین را گشوده از چوب بسیار به قتل آوردند [illegible] یافته
[illegible] نشستند و نظر بر آن [illegible] سلطان محمود جمعی را بر کشتیها سوار کرده متعاقب او فرستاد و
[illegible] در آمده مسلمانان را که در قید کفار بودند خلاص داده و غنیمت بسیار برده بشمار گرفته

فرحة الملک نام مرای را حاکم انجا ساخت و بعد از چند روز جمعی که برسم تعاقب رفته بود

رای بهیم را مقید و مغلول بلشکرگاه آورد و در پیش بارگاه ایستاده کردند سلطان

مراسم شکر ذو الجلال بتقدیم رسانیده بنای بنا و دیگر بلده مصطفی اباد انداخت

و حکم کرد که فرمان نوشته ملا محمد را از احمداباد بطلبند برای نوشتن بود که ملا محمد

سلطان منبسط خاطر گشته با در قرینه ایرا باو سپرد و رای بهیم را با سلاسل آهنین

تسلیم نمود که هر چه میخواهی بکن مومی الیه اما چون از روی لیسی آزار داشت از سلطان الـ

نمود تا او را نزد محافظ خان فرستاده در چارسوی احمداباد تعقوبت تمام بکـ

سلطان او را مستوجب آن دانسته نزد محافظ خان فرستاد تا بنوعی که عبرت دیگران

باشند بقتل رسانید نقلست که دران سنوات که سلطان محمود در تعمیر مصطفی اباد

خلایق گجرات از کثرت کشش هر ساله بجان آمده و از مفارقت منازل احمداباد دو

خفتن در کوهستان مصطفی اباد در باد و فغان صغیر و کبیر و وضیع و شریف بفلک

الافلاک رسید سلطان بمعنی آن فهمیده باحمداباد آمده و ضبط ممالک محروسه را بعهده

برده خود ضبط ولایت کربال متعهد شد بهاء الدین عماد الملک را حاکم

و فرحة الملک را حاکم بیت و حلت و نظام الملک را حاکم بامبر گردانید و خداوند خان

نه وزیر ممالک بود او را آتابک سلطان زاده منظم ساخته در احمداباد نگاهداشته خود بار دیگر

امرا و مقربان مصطفی آباد در رفته بساختن عمارات و طرح باغات سرگرم شدند چندی

برآمده خداوندخان و رای رایان و دیگر سرداران داعیه نمودند که شهزاده احمد را بر تخت
احمدآباد متمکن ساخته سلطان محمود را معزول سازند پس پنهانی رمضان عماد الملک و دیگر
امیران را باحمدآباد طلبیدند و در خلوت از عماد الملک برای عدم افشای راز سوگند مصحف گرفته
او را بر آن اراده مطلع ساختند و در آن وقت چون لشکر او در تهانه بود از وی قبول کرده وجهه
اخلاص تا روز عید وقت خواسته بتعلل کسان بطلب مردم خود بولایت فرستاد پیش از روز
عید همه حاضر شدند و روز عید عماد الملک فوج خود آراسته بدربار شهزاده رفت
و بالطریق عادت به بهانه زیارت بمحافظت شهر در آورد خداوند خان و متابعان
او که در آن روز مستعد اظهار اراده بودند قصد عماد الملک فهمیده تغافل ورزیده و
اصلا از آن مقوله حرفی بر زبان نیاورده بلکه آن را لم یکن دانستند و قیصر خان
از امرای معتبر سلطان بود در مصطفی آباد خبر را حقیقت شنیده پنهانی بسمع سلطان
رسانید سلطان برسم امتحان دوست و دشمن در میان مردم گفت اراده حج دارم
هر که تصدیق کند معلوم شود که دشمنست پس جهازات را اطیار کرده چند لکه تنکه
داد که متاع مکه ابتیاع نمایند و از مصطفی آباد کهنبو که رفته در کشتی نشسته و
بر کنبایت فرود آمده چون این خبر باحمدآباد رسید جمیع امرا همراه شهزاده بخدمت شتافتند
سلطان محمود در روزی که اکثر امرا حاضر بودند گفت چون شاهزاده بزرگ شده و امرا
باو بدخواه گرفته اند بخاطر میرسد که مهمات ملک و دولت را بآن رجوع کرده سعادت حج

دربارم عماد الملک گفت یکبار باحمدآباد تشریف ورند آنگاه هرچه خواست

بدان امر قیام فرمایند سلطان دانست که زیر کاسه نیم کاسه هست متوجه احمدآباد

چون بدین ابهام رسید روزی امرا را حاضر گردانیده گفت ما اجازت حج دهید طعام

نخواهیم خورد امرا چون دانستند که چه امتحانست همه مهر خموشی بر دهان نهادند عماد الملک

گفت بنده زاده بزرگ شده جای من با پدر داده ام از ملازمت خود دور نسازند سلطان فرمود

سعادت نیست اگر میسر شود اما مهمات ملکی بی وجود تو منتشی نخواهد شد و چون آفتاب بجد

رسید سلطان گرسنه بود نظام الملک ریش سفید امرا بود بتلقین عماد الملک گفت سلطان

قلعه چنپانیر را جهه محافظت خزانه و اهل حرم فتح نماید بعد ازان متوجه نیل سعادت طوف

شوند سلطان فرمود ان شاء الله تعالی میسر شود پس طعام طلبیده میل فرمود

عماد الملک سحر بگفت عماد الملک در خلوت گفت بنده لی بر کناره خود نمیرود موجه

چیست سلطان گفت ما حقیقت حال نگویی تو سخن نمیگوییم عماد الملک گفت بشنو کنند مصلحت

اما چون بیچاره ام چاره ندارم حقیقت چنین و چنانست سلطان تحمل فرموده ازا

بخداوندخان بسازند همین بود که اگر تو ازان خاصه خود را خداوندخان نام نهاده

بدلی نشین رفت و ازانجا عماد الملک و قیصر خان زا بیتح جالور روسا جو ... کرده

مرخص شده نزدیک تربت شیخ حاجی رجب فرود آمدند چون وقت ادا رخداوندخان

بود پیش محلی که خداوندخان باتفاق خانزاده خود صاحب خان وقت شب بقصد انتقام

ریده قیصرخان را بامده او را بقتل آوردند سلطان بگمان آنکه این کار از درخان که با او بغض
عداوت داشت بظهور آمده او را گرفته در زنجیر کشید و حصار احمداباد تاج خان بن خداوندخان و صحبت خان
ود نجود متوهم شده فرار نمودند و بیگناهی ازدرخان نزد سلطان ظاهر شده زنجیر از پایش برداشته
بر پای خداوندخان نهاد و موکل سپرده باحمداباد مراجعت فرمود دران حین عماد الملک بیمار
شده درگذشت و پسر و اختیار الملک حاجی بدر یافته تقرب گشت و بشغل وزارت رسیده کار
زینه بالا گرفت که مرجع خاص و عام شد سلطان محمود بعد ازین واقعات بار مصطفی آباد خرامیده مدتی
و اقامت درانجا بسر برده و در ماه رجب سنه سبع وثمانین وثمانمایه داعیه نمود که جمعی را درانجا گذاشته
عزم تسخیر چانپانیر گردید و دران اثنا خبر رسید که ملیباریان کشتی بسیار کرده آورده میخواهند
به بندر دیو بار آزار و زحمت رسانند سلطان فسخ عزیمت مذکور کرده در جهاز سوار
شد و با چندین جهاز را آراسته دیگر مشحون از مردان کار و توپ و تفنگ و تیر و کمان بسیار
بدفع آن جماعت روانه شد چون قریب بجهاز ملیباریان رسید آن جماعت تاب مقاومت نیاورده
راه گریز پیش گرفتند لشکریان تعاقب کرده و چند کشتی بدست آورده به بندر کنبایت مراجعت
نمودند و از آنجا چون سلطان احمداباد تشریف فرمود دران سال در اکثر بلاد گجرات امساک
باران شده قحطی عظیم پدید آمد و خلایق بیشمار از قوت لایموت هلاک شده خرابی بسیار بحال
رعایا راه یافت و در غره ذی قعده سال مذکور سلطان محمود بعزم تسخیر قلعه جانپانیر رایات شعاع
رکاب ظفر انتساب آورد و آن حصاریست واقع کوه که از غایت رفعت سر از گریبان

فلک اعظم برآورده و بالا برازو بر سطح همان خیل کرده دیگر است که از ذره لامکان آ

و دوران دیواری از گچ و سنگ کشیده برجهای مخروط مضبوط ساخته اند در این وقت حا

آن حصار سپهر اطوار رای بتالی راجپوت بود و چندین قرن که هیچکس از ابتدای آن بنا امید

اجداد در تصرف داشتند و بنا بر آنکه شصت هزار راجپوت از سوار و پیاده ملازم

انجامی بود سر بر هیچکس فرو نیاورده کلاه نخوت بر سر داشتند و چون نوبت فرماندهی

بدینت برای بتاهی رسید برسولان بلاد که از الحاق گرانست شوکتش و مزاحمت سپاه زینه

و بسیم از هم گذرانید و بقصبه رود ده رسید رای بتالی از خویش پشیمان قدم اح

رسانید و مسلمانان را پیش رسولان فرستاد و هر چند در باب صلح تضرع و زاری نمود

بتعهد و تکلیف کرد به درجه قبول نیفتاد عضد الملک و تاجخان و بهرامخان و اختیار خان

شتافتند و در نهم ماه صفر سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه بپای کوه رسیده فرود آمدند ر

راجپوتان بقصد جنگ برآمده معرکه را گرم ساختند درین اثنا سلطان خ

نیز از قصبه رود ده جنبش فرمود که کوچ بر کوچ از چنیاپر گذشته در موضع

بر سر راه مالوه نزول فرمود رای بتالی محمد داجاجیان فرستاد دو فیل طلاو

تحف و نفایس قبول کرد تا از سر گناه او در گذرد و چون سلطان بسمت جانب

منافقت لشکر خود گرد آورده و از رایان اطراف مدد خواسته از قلعه فرود آمد و

مورچلها را بجا کرده با شصت هزار کس از سوار و پیاده مقابل سلطان صف کشید

نمود جنگ سخت کرده منهزم و منکسر باده دوازده هزار راجپوت جنگی از قلعه برآمد
سلطان محمود بپای قلعه آمده و پیرامون آن بخاطر آورده هر یک از سرداران لشکر را محل
بو تعیین فرمود و برج سابق موضع کرباری معاودت نمود سید زر را بجهة محافظت راه
رضا بیندن صد تا بزر داشت روزی سید زر صدمی آورد راجپوتان بنجه مردم بسیار
کشتند و زر صدمه زدند سلطان بتسخیر شهر مجد شده چون مورچلها بقاعده شده و
محاصره بروجه اتم ظهور یافت خود بپای قلعه آمده و حکم کرد که از چهار طرف ساباط زدند
ای علی خان مطلق کنند و کیفیت کارزار خود را که موسوم بسوز نام داشت پیش سلطان
غیاث الدین خلجی فرستاده استمداد نمود و هر یک کوچ را یک لک تنکه سفید بهر خرج
قبول کرد سلطان غیاث الدین استعداد لشکر نموده در قصبه تعلجه فرود آمد چون این خبر
بسلطان رسید امرا را جا بجا بجهة محاصره نگاه داشته خود بعزم رزم تا قصبه دهود رفت و
از آنجا خبر رسید که سلطان غیاث الدین روزی علما را طلبیده استفسار نمود که پادشاه
مسلمانان هرگاه قلعه کافران محاصره نموده باشد در شرع مجوز است که بکومک کفار برود
یا قضیه جایز نیست بنا بر آن همراهان بشناعت برگشته بمندو رفت سلطان از استماع این خبر و غنیمه
زیده بجانپانیر رفت و هنوز قلعه فتح نشده بود که در قصبه جانپانیر مسجد جامع بنا نمود
این امر کوچک و بزرگ لشکر خود تعیین کردند که تا قلعه فتح نشود سلطان بخوانند
ت پس از سعی و جهد در اتمام ساباط و تضییق قلعگیان کوشیدند و بعضی از همه ساباط

سلطانی وسباباط ایاز سلطانی که از غلامان خاص درگاه بود تمام شد روزی چیپال
خاصه از سباباط ملاحظه کردند که راجپوتان وقت صبح اکثری مسواک و طهارت کر
میروند و در مورچل اند کم مردم میمانند سلطان فرمود که وقت صبح لشکریان
از سباباط خود را اندرون رسانند شاید که فتح شود لشکریان همه موده عمل کر
باتفاق قوام الملک سرجاندار را بقلعه در آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و ج
راجپوتان واقف شده هجوم آوردند جنگی عظیم قایم شده مسلمانان غالب آمدند
دروازه حصار دوم راندند اتفاقا اران بخنبد رو از مغربیه قریبی کر
دیوار قلعه بزرگ انداخته بودند و شکاف نهاده آن بند آمده بود در آن روز ملک ا
سلطانی فرصت یافته باتفاق جمعی از سپاهیان خود از آن شکاف رسانید
از آنجا بحصار بزرگ در آمده از راه باده بربام دروازه بزرگ آمد در نبود سلطان
محمود بر سباباط بر آمده روی مسکنت بر خاک نهاده و فتح و ظفر مسئلت نمود ده م
بالو ملک تعیین کرد راجپوتان حیران و سراسیمه گشته خفه دار و بربام دروازه انداختند
از مهب الطاف الهی باد فتح و نصرت وزیده همان جمعه را برداشته در صحن سرای
انداختند رای ماله و جمیع راجپوتان چون حال را بر منوال دیدند و کردار خود
مشاهده کردند در اندیشه جوهر شدند آتش بزرگ افروختند و جمیع اطفال و زنان
دست از حیات شستند و بانواع الات حرب برداشته بجنگ مشغول شدند و صبح روز

ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مغلوب و مقهور گشته سپاه اسلام تغلبه تمام دروازه
حصار بزرگ شکستند و بدرون شده جمعی کثیر را طعمه شمشیر قهر ساختند و چون سلطان محمود
بر بالای دروازه رسیده علم او مرتفع گشت راجپوتان بالتمام بر کنار حوضی که با حصار
جمع گشتند و تاب در آمده غسل کردند و شمشیر و نیزه و جمدهر بدست گرفته ایستادند
و جمعی از مسلمانان مقابل ایشان در آمد حربی در غایت صعوبت بوقوع در آمد از طرفین
خلقی کثیر کشته شده کفار مقهور گردیدند و رای بتائی دو زخمی و سوار او زخم زنده
دستگیر کرده نزد سلطان آوردند سلطان مراسم شکر و سپاس واهب بی صنت
تقدیم رسانیده علاج زخمهای ایشان فرمود و از رای بتائی پرسید که خزاین تا بدین غایت
ذخیره کردی گفت بتاها چون این مملکت موروث بود و نشو و نمای من در اینجا واقع
شده نخواستم که رسیده آبا و اجداد را یکان از دست بدهم و در دنیا نام من درج گردد به
نامردی مذکور شود سلطان بحسن تبلیغ فرموده در تعظیم و تکریم او کوشید و در بالای قلعه
مسجدی عالی بنام خواجه کاینات بنا کرده موسوم بمحمدآباد گردانید و بمصطفی آباد در آیه تیسیر
جانب خود جلیلخان را داده سعی و اهتمام بالتمام مصروف تعمیر بلده محمدآباد گردانید
و مسجد جامع مشتمل بر ستون بسیار که پیش از فتح حصار بنا کرده بود در تمام آن
بلده مبدل داشت و در تاریخ سنه اربع عشر و تسعمایه منبری در غایت تکلف
در محراب آن مسجد ساخت و عربی تاریخ آن چنین یافت نظم حضرت شاه عالی

محمود :: آن سلاطین پناه دین پرور منبر محراب مسجد از تعظیم :: منبری سلطنت و
خوش منظر :: سال تاریخ منبر و محراب :: قلمی شد بخطبه و منبر :: بعد از فتح قلعه چ
رحم پناهی چون فتح شد سلطان او را او دو بکرهی زیر ممالکش را باسلام دعوت
نمود ایشان قبول نکردند بفتوی علمای اسلام مدت پنجماه در حبس ...
هر روز تجدید قتل میدادند تا باید که مسلمان شوند چون بهیچ وجه دعوت قبول ...
علمای شرع بعیت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم پناه ابی و دو بکرهی را بردار کر
در فتح سال چنین بنیر یکی از معتمدان درگاه را باحمد فرستاده حکم فرمود که د
شهر شهیر مرتب برج و باره بسازند پس دولتخواهان در ساعتی که تولا ...
تقویم برج و باره احمد آباد بنا کرده یکی از فضلا آیه کریمه ومن دخله کان آ
تاریخ آن یافته است آنکه اعمال سلطان محمود انار الله برهانه منقول در
شده در سنه ثنتی و تسعین و ثمانمایه جماعتی از سوداگران بدار الملک محمد آباد از
ابو شکایت نمودند که چهار صد اسب می آوردیم همه سعدی ... کرده
غارت کرد سلطان متأثر شده فرمود که قیمت اسپان و اسباب از خزینه د
سوداگران بسازند و خود براق سفر کرده بدان طرف روانه شد و در منزل د
فرموده سرمالی نام راجه را بنوشت که شنیده شد که سوداگران اسپان ...
سرکار خاصه می آوردند او ... کرده گرفته است باید که بمجرد وصول ...

قفّان

355

تاجران آن سرچه گرفته باشند بجنس بار کرده اند و الا مستعد و منتظر قهر سلطانی که نمونه
قهر یزدانیست باشند و دو بار آنجمعی از سوداگران را ده نزد راجه فرستاد و راجه در جمعیت حال
مبلغ شده قدوم سوداگران گرامی داشت و سیصد و هفتاد اسب و سایر امتعه که بجنس
موجود بود تسلیم سوداگران نمود و باقی را که تلف شده بود قیمت اعلی کرده زر داد و
ئی و مشکین همراه سوداگران فرستاده خود را در سلک نوکران سلطان در آورد و سلطان
بعد رسیدن آنجماعت بود دیدن پیشکش و خاطر آوردن عریضه برگشته بمحمد آباد چنبانیر رفت
در آن بلده سه بار زیاده در عمارت استحکام بنا فرموده با تمام رسانید و در سنه
خمانه بهادر گیلانی که یکی از امرای سلطان محمود بهمنی دکنی بود در انجد
زبیده بر بندر گوه و دابل و بسیاری از ولایات دکن غالب شده و ده دوازده
سوار هم رسانیده از راه دریا کشتیها لشکر بسیاری ببنادر گجرات فرستاد و خرابی
بسیار کرده چند جهاز خاصه سلطان محمود گجراتی را متصرف شد و بندر ماهیم را سوخته
ویران کرده در صدد تسخیر آن گشت سلطان محمود صفدر الملک را از راه دریا با لشکر
نامزد فرمود و قوام الملک را بگروه خاصه خیل را با برخی از لشکر از راه خشکی روانه مهایم
ساخت جهازاتی که صفدر الملک در آنجا بود پیشتر بحوالی مهایم رسیده باد مخالف وزیده آنها را
متفرق ساخت مردم جهازاتی که صفدر الملک در آنجا بود پیشتر بحوالی مهایم رسیده باد مخالف وزیده
را متفرق ساخت مردم جهازات از طوفان و جار موجه مضطرب گشتند و از لشکر بهادر

که در کنار آب مقام داشتند امان خواسته متوجه ساحل نجات شدند و چون جمعی دیگر

از اوضاع مردم بهادر غدر فهمیده مستعد قتال گردیدند و نوعی در میان آ

آتش حرب افروخته لوازم خونریزش بظهور رسانیدند که آب برنگ لعل بدخشا

آخر الامر لشکر گجرات مغلوب گشته صدر الملک و بعضی از مردم معتبر دیگر اسیر

شدند و کشتیها همه بتصرف ایشان در آمد قوام الملک چون بسر حد مهایم

سپاهیان بهادر کار خود ساخته نزد بهادر رفته‌اند در آنجا توقف کرده بسلـ

عرضه داشت که انتقام از بهادر کشیدن منظور خاطر این بنده دولتخواه

الی بلکه برخی از ممالک پادشاه دکن تا خراب نشود وصول تمکن بهادر در ملک مسیـ

حکم عالی حضرت سلطان محمود الحجی فرمان جنابیکه گذشته دولی دکن فرستاد او

منظور داشته با وجود تسلط امرا و تزلزل در ارکان سلطنت نفس خود در سر بهادر

گشته و اورا کشته صدر الملک و جماعت را مع تحف و هدایا فراوان

گجرات فرستاده و او توقع آن داشت که امداد نموده از دست تقرب آن سلطان

اما چون کار از اصلاح گذشته بود درمانده بگجرات انتقال گذرانید و در سنه احد

سبعین و تسعمائه سلطان محمود بجانب باکری بدری و چون رایات محمود بار

وصول رایات بولایت الند اخت رای ایدری بی سخن بملازمت شتافته چهار صد

چهار صد هزار سکه و اسلحه و اوانی و نفایس منقوله پیشکش گذرانید و خزانه قبول

و ملوک بسیار آسود و ولایت خود را بنهج نگاه داشت سلطان محمود بیگره
عالمها محمد آباد در غره شهر ذی قعده سنه ثلث و تسعمایه جهت تفحص احوال ملک و رعیت بسیاحت مشغول گشت
و اکثر ممالک محروسه را سیر کرده و عدل و انصاف از نوشیروان گذرانید بمرکز دولت
عود نمود و در سنه اربع و تسعمایه الفخان بن الفخان که از موالی زادهای آن دودمان و
بود علم بغی برافراشت و قاضی بر که از امرای سلاطین بهمنیه بود بگجرات آمده آنجا
بامارت داشت بدفع او نامزد گردید قاضی دنبال الفخان کرده جنگل بجنگل کوه
بکوه میدوانید تا از راه سلطانپور بولایت مالوه گریخت و از آنجا غول گرفته
باز بگجرات آمد لیکن در بهمان روزی نبرد با اجل طبیعی درگذشت و چون عادلخان
بن مبارکخان فاروقی چند سال در ادای باج و خراج مقرری اهمال ورزیده بود
قاضی با بعضی از امرا در سنه خمس و تسعمایه بحدود تشناقه بولایت خاندیس
درآمده بغارت مشغول گشت عادلخان تاب مقاومت از خود مفقود دیده از عماد الملک
التماس نمود فرستاده باو رسید پیشکشی بجا آورد با مال چند ساله در محمد آباد چنانچه
بسلطان محمود مشرف شد و معزز و مکرم رخصت معاودت یافت
بروایت بعضی سلطان محمود متوجه گوشمال عادلخان گردید و چون بنواحی تبتی
رسید عادلخان پیشکش فرستاده معذرت خواست سلطان محمود حقوق خویشی را
رعایت داشته رقم عفو بر وی کشید در پیوقت تنها نذار و کوتوال دولتاباد ملک شرف

و ملک وجیه فرصت یافته عرضداشت فرستادند که این قلعه در افغا

و بنا برآنکه سلطان بهادر منکوب بدست احمد نظام الملک در فکر تسخیر آن حصا

شده هر سال لشکر میکشید و بالفعل قلعه دولتاباد را محاصره دارد اگر امداد دو

بندگان مفوض دهد قلعه را از خود شناسند این مخلصان کلاه رسیده وا خور

پیشکش و تحف خواهند گذرانید سلطان محمود مشجانه بجانب دکن [illegible] ده د

منزل پیش نشست چون احمد نظام الملک بحری صرفه در اقامت ندیده سرد

خبر رسید دم دولتاباد دوباره آمده پیشکش آوردند و سلطان [illegible]

دو کار ساخته بمحمدآباد جنبانیر معاودت فرمود و درآن چند روز رفیع

مرتضی شد الدین صفوی که بزهد و علم اتصاف داشت نسبت والد شریف جو

کرده بگجرات آمده و در محمدآباد مجلس سلطان را بنور حضور منور گردانیده

عزت تکیه فرمود و بنا برآنکه بعوان و غلامان ترک سلاطین بهمنیه در دکن

ولی نعمت مخالفت کرده داعیه سروری نموده بودند سلطان محمود را امرای

در سنه خمس و تسعمایه باحمدآباد تشریف برده در آنجا تدبیر و حکمت بسیاری از

که صاحب اقتدار و صاحب داعیه بودند معزول و مقتول ساخته جماعت دیگر

بجای ایشان نصب کرد که مبادا بعد از و با اولاد او سرکشی و مخالفت فرما

نظم رخنه گر ملک افکنده به لشکر بد عهد بران گبنده به نکشد بشاخ نوا

تا

زلی گردد آن شاخ کهن ۞ و در سنه ثلث عشر و تسعمایه اشتیاق دیدن محمدآباد
الب گشته عنان بدان جانب کشید و دو سه ماه نگذشته بود که خبر رسید که
مسالک کفار فرنگ در سواحل دریا هجوم آورده متوجه بنادر هند قلعها بنا نهادند و متوطن
شوند سلطان روم که اعدی عدو ایشانست این خبر شنیده جهازات بسیار بجانب سواحل
هند بقصد غزا و ممانعت فرستاده از آنجمله چند جهاز رومی به بنادر گجرات آمده اند سلطان محمود
ایمون انتشار شده بصوب بنادر دیو و دمن و مهایم روان گردید و چون بخطه
ن رسید غلام خاص خود ایاز سلطانی را که امیر الامرا و سپهسالار بود از بندر دیب
بند کشتی خاصه مشحون از ابطال رجال و مملو از آلات قتال بدفع فرنگیان نامزد فرمود
ده جهاز بزرگ رومی که از جانب بندر کار روم بغزا آمده بودند با ایاز همراه
شدند و ایاز از بندر چیول رفته با عیسویان بمقابله پیوست و یک جهاز بزرگ فرنگیان
بکر و پر متاع داشتند و بزرگ ایشان بود بزور توپ مسلمانان شکسته در دریا غرق
شده و ایاز ظفر یافته و فرنگی بسیار کشته مراجعت نمود و رومیان اگرچه در آن
ز آب چهار صد نفر شهادت یافتند لیکن کفار فرنگ را قریب دو سه هزار کس جهنم
فرستادند سلطان محمود چون ضبط بنادر گجرات وجه انتظام نمود بخاطر جمع بمحمدآباد آمد
ند و بنابر آنکه داود شاه فاروقی در آسیر فوت شده در آن دیار غبار فتنه هیجان
یافته بود عادلخان ولد حسن خان فاروقی که نبیره دختری سلطان محمود گجراتی

بنشیند کسان فرستاده از جدما دری خرج دملک طلبید سلطان محمود در شعبان ثلث عشر
و تسعمایه با اندک لشکر بدانطرف شتافته رمضان را بر کنار مهندری در موضع
و در شوال عازم بندر باز گشت و چون درانجا رسید معلوم شد که ملک حسام الدین مغل
زاده عالمخان را باتفاق احمد نظام الملک گجراتی و عماد الملک کاولی بر تخت آ
برهانپور اخلاص نموده و نظام الملک بالفعل در برهانپور است سلطان محمود از استماع این
خبر متوجه نهالیر گشت و چون او را اندک حظی طاری گشت چند روز در انجا توقف
نموده اصفهان و ملک عزیز الملک را با لشکر از انجا بدفع نظام الملک فرستاد و حسا
و عالمخان با برخی از لشکر کومک نگاهداشته کاویل رفتند و ملک لادن بقلچی با استقـ
ملاقات نموده اصفهان او را برداشته بخدمت سلطان آورد و ملک حسام الد
نیز بعد از چند گاه از کار خود پشیمان شده بار دیگر سلطان بیعت و هر دو بعنا
والتفات ممتاز شده بعد از عید الضحی در ساعت سعید و طالع مسعود عالمخان
اعظم همایون خطاب داده چهار فیل و سه لک تنکه مدد خرج داد و عنان حکومت
اسیر و برهانپور بدو سپرده ملک لادن را خانجهان خطاب کرده موضع
ساهن را که مولدش بود بانعام مقرر نمود و ملک ما لهما ولد عماد الملک اسیری الکا
و عالم شه تهانه دار آنجا نیز او قطبخان و ملک حاجی فطر را محافظ خان و برادر او ملک
را سیف خان خطاب داده با اعظم همایون همراه کرد و از مدم عیان خود نصرت الملک و

بگجراتی برآمد و خرج عنایت فرموده ایشان را بر چیدگاه نزد او نگاه داشت و خود
عازم مراجعت شد و منزل اول ملک حسام الدین اشهر را خطاب داده موضع دهنوره که
از مضافات سلطانپور است مع دو فیل لطف نمودند و رخصت انصراف ارزانی داشته
بسرعت طی منازل پرداخت و در اثنای آن اسهرا ده مظفر خان ولد و شهزاده بهادر
که درین یورش همراه بودند بفیلان نامی و اسپان عربی و عراقی و دیگر تحف و هدایا
و نفایس بجلالت سرافرازی بخشید و چون سلطان بحوالی محمدآباد رسید نبیره خود سلطان
بهادر را نزد خود نگاه داشته سلطان مظفر را با قطاعش که پرورده باشد رخصت
فرمود و در عنایت سلطان اعظم همایون و ملک حسام الدین اشهر بار را که نه اعوان او را
قتل عام فرمود و در ربیع الاول سال اربع عشر و الف خبر این جنگ و ماجرا مشروح
و مبین بسلطان محمود رسید فرمود هر که بیکی حق نمک نگاه ندارد و دوام معرض تلف ابد
و در همان نزودی بقصبهٔ اعظم همایون از برهانپور رسید که شیر خان و سنجان که قلعه آسیر
در تصرف ایشان بیکدیگر اتفاق کرده مکتوبی بنظام الملک جگری نوشته اند و نظام الملک
عالم جانرا همراه گرفته با نفاق راجه کالنه بسرحد خود آمده است اگر قدم پیشتر نهند بجنگ او
خواهم برداخت سلطان محمود چک لک تنکه سفید جهه اعظم همایون فرستاد و دلاور خان
و قدر خان و صفدر خان و امرای دیگر بکومک او نامزد کرد و در جواب نوشت که خاطر
آن فرزند جمع باشد که هر گاه احتیاج شود خود هم متوجه خواهم شد و نظام الملک

که غلام یکی از سلاطین دکن بست این قدرت کجا بهم رسانند که بولایت اقدس رسند

حضرت رسانند و هنوز امرای مذکور بیرون شهر بودند که شهزاده مظفر خان الغ بیگ

خانه مقصدی گذارش احوال او خواهد کرد دیدار رو در آمده پابوس بشرف گشت

و بعد از آنکه دیگر چهره خوابزاده خود محمد اعظم همایون اسپ شدی نموده جهت او

روانه ساخت و بعد از چند روز جانب نظام الملک بحری بمحمد آباد آمده مکتوب

او گذرانید مضمون آنکه خانزاده عالمخان را بجانب آنجا آورده متوقف گردانیده

پاره ولایت ابیر و برهانپور را او لطف نمایند سلطان در خشم شده گفت علا

راجه حد و پار را که از غرض داشت متصاعد کننده بادهان مکتوب نوشته باید که در

قدم از گلیم خود بیشتر نهاده بحال خود باشند و الا گوشمال بلیغ خواهد یافت نظام الملک

آن خبر شنیده با حمد نگر رفت و امرای مذکور چون بقصبه ندربار رسیدند بیشتر خان و

سیف خان از آنجا آمده شدند و گرفتند و عادلخان بوصول لشکر گجرات مستظهر گشته تاخت

ولایت کالنه مشغول گردید و پاره از مواضع و قریات کالنه را تاخته بود که ایلچیان

پیشکش فرستاده استعفای تقصیرات نمود عادلخان با خبر رفته دلاور خان را به تعظیم تمام

بگجرات رخصت کرد و در سنه ست و عشر و تسعمایه سلطان سکندر لودی از روی

خصوصیت و اخلاص پاره تحف و سوغات جهت سلطان محمود فرستاد و قبل از این هر گاه

پادشاه دهلی بپادشاه گجرات تحفه فرستاده بود در ذی حجه مذکوره سلطان

بهر واله الباقی فرمود ساکنان این بقعه را از علما و صلحا و فقرا بانعام و التفات
خوشدل ساخت و فرمود که غرض از آمدن این بود که مخادیم را دیده وداع کنیم شاید که
اجل امان ندهد که بار دیگر ایشان را ببینیم علما و اکابر هر یکی بطرز خاص دعای بقای او
گزاردند و از همان مجلس سوار شده بطواف مزارات مشایخ پتن رحمة الله علیه رفته از انجا عازم
احمدآباد شده طواف روضهٔ مقدسهٔ شیخ احمد کهتو قدس سره کرده بمحمدآباد چانپانیر عود فرمود
و چون ضعف و بیماری در خود احساس کرد شاهزاده مظفرخان را از بروده طلبید و نصایح دلپذیر
گفت و بعد از چهار روز چون آثار صحت در خود مشاهده کرد شاهزاده را رخصت بروده
فرمود پس از چند روز آثار بیماری عود نموده نهایت ضعف بر او گشت و شاهزاده مظفرخان را
طلب کرد درین اثنا روزی فرخت الملک بعرض رسانید که شاه اسمعیل پادشاه ایران یادگار بیگ
قزلباش را با جمعی از قزلباشان بطریق رسالت فرستاده و تحفهای نفیسه مرسول داشته فرمود که
خدای تعالی این غدار روی قزلباش که دشمن صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مخترع ظلم اند بما ننماید و
اتفاق همچنان شد که یادگار بیگ قزلباش هنوز نرسیده بود که وقت عصر روز دوشنبه دوم
رمضان سنه سبع عشر و تسعمایه رخت هستی بست شصت و نه سال و یازده ماه عمر یافت و پنجاه
پنج سال و یک ماه و دو روز جهانداری کرد او را در میان خدایگان حلیم می نوشتند و او را
محمود بیگره نیز گویند و بیگره او را ازان گویند که شاخهای او بجانب بالا برگشته و حلقه زده باشد
بروتهای او برین شکل بود که بیگره نامیدند و از شاه جمال الدین حسین انجو وجه تسمیه شنیده

چنین

بود که بی بزبان گجرات دو را میگویند و گرا در لغت هندی قلعه بالای کوه هفت چون سلطان

محمود قلعه گرنال و چنپانیر را گرفت او را بیگره گفتند یعنی صاحب دو قلعه و این صواب اقرب نیست

و آنحضرت پادشاهی بود در کمال شجاعت و مهربانی و بردباری و در غایت حیا و ادب

و عقل و فراست و درازی گویند که خلاف فعل از وظایف شد لغایت متشرع و خداترس بود

و بجز خوب میاندیشید و بسیار پرهیزکار تمام داشت و از غایت حیا در خلوت نیز پای از محرمان

می پوشیدند و دشنام بر زبان جاری نمیساخت و حسن صفات و اطوار محمود شاهی میکویند که سلطان محمود

با وجود ضعف و نازکی بود از حد افزون ناخن و فاقت در ایام سه روز و بیش

اهتمام کرده بلند باید که هزار حبله بردارد می پوشید و در کشتی از شصت زنجیر کشت

و شهر و بندر مباحث **ذکر سلطنت** چون سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه از عالم

جسمانی نوبت زبان و رو حاضر امید بعد از دو ساعت شب شنبه سوم ماه شعبان سنه

از بروده در محمد آباد رسید و بر تخت الخلافت جلوس کرده امرا و معارف لوازم ثنا و اتباع

بجا آورده اند و همان شب نقش دیدار ابرار و انفاس الانوار قدوة المساکین شیخ کهنو قدس سره

را بحیات دید و لکن نکه نیز الملک خواهر زاده امرا اهل استحقاق قصبه نیز کنج قسمت نماید

و امرا و سایر اعیان مملکت را خلعتها داده بعضی را بخطابها لایق ممتاز کردانید

و همان روز بر منابر اسلام خطبه بنام او خواندند و ولادتش روز پنجشنبه بیستم شوال سنه

و سبعین و ثمانمایه بوده شاعری تاریخ ولادت آن در نظم کنند **نظم** خسرو عادل مظفر شاه

ذکر سلطنت مظفر شاه بن سلطان محمود گجراتی

360

...محمود شاه :: آنکه دارد ملک و دین از داد و عدلش زیب و فر :: تیم بود از مه شوال
...تا ندارد وجود :: از پی احیای علم و شرع و دین آن دادگر :: سال میلادش که بادا
...اید در ملک عمر د :: هشتصد و هفتاد و پنج از هجرت خیر البشر :: و او در ابتدای سلطنه از حاصه
...خود گیلان ملک خوشقدم را عماد الملک و ملک رشید الملک را خانجهان خطاب داده زمام
...ند ارسید اقتدار ایشان سپرد و در شوال سال مذکور چون یادگار بیک قزلباش ایلچی
...بله اسمعیل نوحی بمحمد آباد رسید جمیع امرا و وزرا باستقبال فرستاده قدوم او را تلقی
...خیر و ایشان نموده و یادگار بیک تحفهای که جهه محمود شاه آورده بود بر وجه احسن گذرانید
...ود جمیع قزلباشان که همراه بودند بخلعتهای پادشاهانه و انعام خسروانه مشرف گردیدند
...برای خاص جهه سکونت ایشان معین گشته در شرایط تعظیم و تکریم دقیقه فرو گذاشت نشد
...بعد از چند روز قصیده بوده رفته آن قصیده را بدو ثنا پادشاه موسوم گشته در تمام روزها صاحب خانه
...سر دستار نهای آباد مند از بس در کریخته بود ابرو درآید سلطان مظفر محافظ خان را
...سنبل او فرستاد تا او را بعد از کلام تشهیر درآورد و بعد از ملاقات روزی چند تجهیز روای لوازم صیانت
...بر ورود توقف نموده متوجه محمد آباد گشت و قیصر خان مستحق را بتشخیص نقطه بهو فرستاده با حصر سلطان محمود
...احوال مملکت مالوه و اوضاع مرتکب آورده معروض داشت و چون رسالت در آن دم
...بجا آورد کرفتند صاحبان روزی بسم فرستاد که از آمدن نقص مدتی گذشته و اصلاح هم خود
...دراه می بیند سلطان لطف الله تعالی بعد از رسالت نصف ولایت مالوه طوعا و کرها

از تصرف سلطان محمود برآورده تسلیم ایشان خواهیم نمود اما چون کوکب اقبال صاحب

رو در هبوط داشت نخست اتفاق بنیاد کار نیک بود تکرر لشکریان الله میان مردم گجرات

اشتهار داشت نفرت بهم رسید و روزی در میان نوکران ایشان خصومت شده بجنگ

منزل ما دکار نیک تعارف رفت فرقه لشکر ماندو به تیر و کمان کرده چند کس ایشان را مجروح

و در میان لشکر گجرات شهرت یافت که ترکمانان صاحبخان را بزور گرفته اند شاهزاده مالوه

این حرف کنایه آمیز رخصت سلطان خان را به سبب رفت فی الظاهر انحراف یک حاکم رهابنور

دکنی برای طلب کومک نکار و بل رفت و تفصیل این در طبقه مالوه مذکور خواهد شد و بعد از

صاحبخان چون اخبار غلبه راجپوتان بعد رسیدن بولی سلطان محمود خلجی بسلطان مظفر

رسید غیرت او را ازان داشت که متوجه تادیب آن گروه گردد و بواسطه مصاحبت عازم

احمداباد گردید تا از بنها نجات ولایت خاطر جمع سازد و از بزرگان مرده و زنده استمداد

خواسته متوجه مالوه گردد و چون باحمداباد رسید بحقیقت در انجا مقام کرده متوجه گود

شد و انجا بواسطه اجتماع عساکر چند روز توقف نمود در خلال آن شنید که ملک

حاکم پتن با جمعیت خود متوجه ملازمت شده بود با خبر رسید که رای بهیلم راجه ایدر

تا حدود سابرمتی تاخته است بنابران ملک عین الملک از راه ولایت ایدر تا بجد

پرستال داده بجد رسید لیکن عین الملک چون قصبه مهرکه تاخته بود لا اعتنا بهم درامد رای بهیم

نموده تقدم بمقابله و مقاتله پیش امد و میان العسکرین جنگ عظیم واقع شد عین الملک نا

سرداری با دو بیست سر بدرجهٔ شهادت رسیدند و فیل که همراه داشت پاره پاره شد عین الملک
احوال حصار قدیم باین شادی آباد منزل ساخت و بطرفی گریخت و چون این خبر بسمع سلطان
مظفر رسید متوجه آنجا گشته چون بقصبه مهراسه آمد فوجی تعین ساخت و بتاراج ولایت رای مذکور منصرف
فرمود رای بهیلیم قلعه ایدر را خالی ساخته در کوه بیجانگر مختفی گشت در ایام مظفری چون
سایه وصول بایدر انداخت ده نفر راجپوت که عمدا قصد مردن ایستاده بودند لیکن بمحل
وجواری تمام کشته شدند و عمارات و بتخانه و باغ و درخت در آنجا اثر نماند راجه آنچه بعاجز
ملک گوپال از نادر رانجد پیش سلطان فرستاد و معذرت خواسته پیغام نمود که ملک عین الملک
از کمال عنادی که با بنده داشت این ولایت را تاراج کرده و از روی اضطرار این
بیچاره حرکت گردد بوقوع آمد اگر در بدایت از جانب بنده تقصیری مستحق سخط و غضب
سلطانی میگردید اکنون مبلغ بیست لک تنکه که عبارت از دو هزار تومان باشد و صد راس
اسپ بطریق پیشکش تسلیم وکلای عالی می نمایم چون لشکر مالوه پیش نهاد سلطان مظفر بود
عذر او را پذیرفته بکودهره رفت و بیست لک تنکه و صد اسپ را بملک عین الملک لطف
فرمود با سپاهیان مردم نماید و از کودهره شاهزاده اسکندر خان را بحکومت محمد آباد رخصت
داده چون بقصبه دهود رسید قیصر خان را فرمود که موضع دیوله را که در تصرف مردم سلطان
محمود خلجی است متصرف شود بعد از آن متوجه دهار گردید و در اثنای راه والد راهر گهوگها
که ساکن قهار بود آمده ملازمت نمود و جهت مردم دهار امان خواست سلطان امان داده

قوام الملک و اختیار الملک بن عماد الملک را بخزانه دلاسا سکنه دهار پیش از خود
فرستاده بود درین اثنا خبر رسید که سلطان محمود خلجی بمورمانده بدفع مدنی رای چندیری که به خروج
کرده اند رفته سلطان مظفر امرای خود را پیش طلبیده فرمود که غرض اصلی ازین یورش
این بود که کفره پوربیه را برطرف ساخته ولایت را میان سلطان محمود و صاحبخان
ولد سلطان علی السویه قسمت نمایم الحال که سلطان محمود بدفع مدنی رای چندیری رفته
از راجپوتان ظالم را بجهود همراه برده در توقف ملک او در آمدن از راه امن و فتوت دور
مردانگی نیست اما قوام الملک چون بخدمت رسیده همه از جوانهای مهوره دهار بعرض
سلطان رسید که شکار انجا دو مایل و راغب گردید قوام الملک چون بخدمت رسیده
اردو گذاشت و با دو هزار سوار و یکصد و بنجاه فیل عزم دهار کرد دید چون بدانجا رسید عرضه
هما روز سوار شده بزیارت مزار شیخ عبدالله چنگال و شیخ کمال الدین مالوی مشغول گشت
که شیخ عبدالله در زمان راجه بهوج بندی برج نام داشته و وزارت راجه میکرده و
اسلام آورده بریاضت و مجاهدت بکمال تعالی رسید القصه در نواحی دهار نظام الملک را
رخصت فرموده تا در نواحی دلاوره شکار نماید نظام الملک از دلاوره گذشته علیحده
مراجعت و جمعی از راجپوتان پوربیه آمده ناگاه نظام الملک را رسانیدند سلطان مظفر
اطلاع برین واقعه نظام الملک را در معرض عتاب و خطاب داشت محمد اباجی
رای بهیلم راجه فوت شده پسر راجه بهار نامی بنا گذاشت و از آنجا

ی مل بن عز جمل که داماد او بود شد و ولایت ایدر و قلعه را از تصرف بهار مل برآورد و برای
ند گور سپرد و بهار مل بسلطان مظفر ملتجی شد و در روز شوال سنه احدی و عشرین و تسعمایه
نظام الملک را سلطان نامزد فرمود تا ولایت ایدر را از تصرف رای برآورده به بهار مل
تسلیم نماید و خود نیز متوجه احمدنگر گردید در اثنای راه خداوندخان از انجا ابست آرد و گذاشته
سپیر متین رفت و سکنه آن شهر را عموما و علما و فضلا را خصوصا نوازشها فرموده بار دو
پیوست نظام الملک ایدر را گرفته تسلیم بهار مل نمود رای در این ایام بکوه بیجانگر برده بود
نظام الملک بدانجا رفته جنگ کرد و از طرفین کس بسیار کشته شد چون این خبر بسلطان مظفر
رسید حکم فرستاده که چون ولایت ایدر بتصرف در آمده است بیجانگر رفتن و جنگ
کردن باعث آن میشود که لشکریان بی تقریب ضایع شوند لایق آنست که در روز مراجعت
نمایند و بعد از مراجعت او از احمدنگر باحمدآباد رفت و جشنی عظیم ترتیب داده شاهزاده
سکندر خان و بهادر خان و لطیف خان را که خداوندسازان اند و امرا و معارف شهر را بانعام
و اسپ و خلعت نوازش کرده بعد از برسات بطریق سیر و شکار متوجه ایدر گشت و چون
نظام الملک حاکم احمدنگر بیمار شد اطبا را بمعالجه او گذاشتند در اوایل سنه ثلث و عشرین
و تسعمایه بمحمدآباد جنبانیر رفت و از انجا ملک نصرت الملک را نامزد فرموده نظام الملک
را که صحت یافته بود بحضور خوانده و قبل از وصول نصرت الملک تعجیل کرده ظهیر الملک
صد سوار در ایدر گذاشته و بجانب بنجنل متوجه محمدآباد گردید هنوز نصرت الملک در

در نواحی احمدنگر بود که رایل اشتهار فرصت نموده متوجه ایدر شدند ظهیر الملک با وجو
قلت دوست و کثرت دشمن استقبال رایل نموده با بیست و هفت نفر کشته شد و چون ا
بسلطان مظفر رسید ملک نصرت الملک را فرستاد تا بجاگر را تنبیه مفسدان فرما
متمرد دانسته بتاز زد درین اثنا خدمت شیخ جامن لدها که مقتدای زمان بود چند
منقطع استه بکر بواسطه استیلای راجپوتان پوربیه از مندو گریخته بخدمت بنشنید
تسلط پوربیه شکایت نمود و بعد از چند روز دیگر عرضه داشت رود عهد نمود رسید که سل
محمود خلجی از استیلای راجپوتان پوربیه متوهم گشته از مندو گریخته جریده بقصد التجا آ
اند چون بموضع دهنکور رسیدند بخدمت شتافته حسب المقدور در خدمتگاری تقصیر
نشد سلطان مظفر از استماع این ماجرا خوشحالی نموده بدست قیصر خان سراپرده و بارگا
وانچه مخصوص پادشاهان است با جمیع کارخانها و تحف و هدایای بسیار مرسل داشت
نیز از عقب عازم استقبال گردید و در نواحی موضع دوله ملاقات اتفاق افتاده سلطان
مظفر دلجویی بسیار نمود و گفت خاطر از مفارقت اولاد و مملکت نگذارید که عنقریب
دمار از روزگار پوربیه بر آورده مملکت مالوه را از شوب فتنه و فساد پاک نموده بکلاززان
تسلیم خواهیم نمود و در همان منزل توقف نموده باشند و لشکر فرمان داد و در اندک
با لشکر بیکران متوجه مالوه شدند چون میدنی رای از توجه سلطان مظفر اطلاع یافت رای
با جمعی از راجپوتان در قلعه مندو گذاشت و خود با ده هزار سوار راجپوت

363

و قیصر خان محمودی متوجه دهار کردید و از انجا پیش رانا سانکا رفت و از او کومک خود سپارد
سلطان مظفر باهنگ محاصره متوجه مندو گشت چون افواج مظفری قریب مندو رسیدند جوانان
از قلعه برامده داد مردی و مردانگی دادند و آخر گریخته بقلعه پناه بردند و روز دیگر نیز بر
آمده جنگ صعب کردند قوام الملک سلطانی تردد نمایان نموده راجپوت بسیار بقتل آورد
سلطان مظفر درین اثنا اطراف قلعه را تقسیم نموده بامرا سپرده محاصره را تنگ ساخت و در
خلال این احوال مدنی رای خطی برای بهنو نوشته فرستاد که من شهر را با رفته و راناکل
راجپوتان ولایت ما روا و اراده ان نواحی بکومک می آورم می باید که او را تا مدتی بگماشته سلطان
مظفر را به سخن و حکایت معطل دارد رای بهنو از کمال خدعه و مکر رسولان فرستاد و پیغام داد
چون مدتی است که قلعه مندو در تصرف راجپوتان درآمده و عیال و اطفال ایشان در قلعه است اگر سلطان
مهلت عنایت فرمایند ما تا اهل و عیال خود را برآورده در عرض یکماه قلعه را خالی ساخته
سپاریم و خود بخدمت شاهی داخل دولتخواهان میشویم سلطان مظفر اگرچه دانسته
که این جماعت دفع الوقت میکنند و انتظار کومک میبرند اما چون فرزندان و متعلقان سلطان
در قلعه بودند جانب صبر و ملتمس این جماعه را قبول فرموده ازان منزل یک کروه عقب تر بنشست
آمدند تا آنکه شاید بهنو بیرون آمده بی جنگ کار ساخته شود و چون قرار یافت مدت روز و
مدت و تعیین شد که بر اسخنان او محض دروغ و فریب است و مدنی رای بر حبید

فیل و زر بسیار برانا سانگا داده او را بکومک بنواحی اجین همراه ساخته جمعی

سلطان مظفر در حرکت آمده عادلخان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور را

دران نه و سه روز بالشکر تازه زور باردوی جانوی آمده بود و بهر لشکر

و قوام الملک سلطانی را همراه نموده بجنگ رانا سانگا فتح نماید پس امرا و در آن

راجا بجا تعین نموده از اطراف قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چهار روز

فاصله مردم درونی را شب و روز بخواب و آسایش نگذاشته بی در حمله بر قلعه

و شب پنجشنبه دست از قتال باز داشته غافل باختند و چون نیم از شب جمعی

قلعه رفتند و چون اهل حصار را در خواب یافتند نردبان بالا نهی فصیل آمدند و

محافظان را بقتل آوردند دروازه کشوده لشکر بسیار فوج فوج کرده بقلعه در آ

و امرای راجپوتان وقتی خبردار شدند که اختیار از دست رفته بود لاجرم رسم

خود بجا آورده جوهر کردند زنان و فرزندان و امتعه بقیه را سوخته بجنگ ایشان د

سلطان مظفر وقت دمیدن صبح چهاردهم صفر سنه اربع و عشرین و تسعمایه بود ده هزار راجپوت در آن

بقتل رسیدند و بسیاری از سران ایشان اسیر گردیدند و چون سلطان مظفر از قتل راجپوتان

فارغ شد سلطان محمود بخدمت شتافته مبارکباد بتهنیت گفت مضطربانه پرسید

که بنده را چه میگوید وجه مضر باشد سلطان مظفر از روی مروت گفت که از ملک ماندو بشما

امده ما

364

آمده با سلطان محمود را دلاسا کرده گفت غرض از این مشقت آن بود که تا حکومت
رسانم اکنون مندو و پادشاهی مملکت مالوه خدای تعالی بتو مبارک گرداند و از آنجا
بار دوم خود در قبه و چون یکی از روز دیگر متوجه جنگ راناسانکا شدند و یکی از
راجپوتان نامی رحمی از قلعه مندو که بجهت تنش آثار رفت و مهابت و صلابت قتل عام
سلطان مظفر را تقریر کرده در همان مجلس فوت شد از آنجا که زنگ رانا زرد گشته زهره او بلداحت
و بعد از آنکه خبر توجه سلطان شنید عنان اختیار از دست داده سراسیمه بجانب چتور گریخت و
عادلخان فاروقی دنبال کرده در قتل و غارت سپاه بدکان تقصیر نکرده سلطان مظفر
کس فرستاده عادلخان را طلبید و در همان روز رخصت سلطان محمود از مندو بدهار آمده شنید که سلطان
بجای آمده عم نفر متوقف نشوند امیدوار است که الطاف جد پدر را بالطاف قدم منضم ساخته کلبه احزان
و را بعز قدوم مسرت لزوم منور سازند سلطان مظفر اجابت مسئول او نموده آشنا از ده
بهادر خان و لطیف خان و عادلخان چالم آسیر و برهانپور را همراه گرفته متوجه مندو شد هر دو
شب در قلعه فرار گرفته صبح از فیل سوار به بقلعه درآمده در منزل سلطان محمود فرود آمد
سلطان محمود در ادای لوازم مهمانداری کوشید و بر پای ایستاده خدمت کرد و بعد از
فراغ از طعام پیشکش لایق از هر جنس بسلطان و شاهزاده ها گذرانیده عذر خواست
سلطان مظفر سیر عمارت و منازل سلاطین سابق نموده متوجه دهار شد و از آنجا
سلطان محمود را رخصت کرده بعد از فراغ از طعام پیشکش لایق از هر جنس سلطان و
شاهزاده ها گذرانیده عذر خواست سلطان مظفر آصفخان گجراتی را با دو هزار
سوار بکومک او گذاشت و خود متوجه گجرات گشت سلطان محمود از غایت محبت
و اخلاص با وجودی که مرخص شده بود در سیم متابعت تا موضع دیوله همراه آمده

از انجا رخصت مجدد حاصل نموده بمندو معاودت کرد سلطان مظفر بعد
در محمد اباد چنپانیر قرار گرفت و اکابر و اشراف ملک گجرات بجهة تهنیت مبارکباد
بخدمت شتافته از انعام و الطاف او کامیاب گشتند در خلال این احوال از
بخی از ندیمان بعرض رسانید که دران ایام که بر بو و تسخیر ممالک مالوه گشته
بودند رای مل راجه ایدر از کوه بر آمده پاره ولایت بغی و قصبه کولوار جنت
و چون ملک نصرة الملک ایدر را بهنگام جنگ او متوجه شد فرار نموده
مغاکهای بجای خود خزید سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد از برسات در
گوشمال او کرده خواهد شد و بعد از برسات در سنه خمس و تسعمایه باراده
گوشمال رای مل و مفسدان دیگر متوجه ایدر گردید و چون ملاذی و معادی
راجه مل بود تا دیب و گوشمال او را مقدم داشته فی الابتدا ولایت او را
ساخت و روزی چند در ایدر توقف نموده از انجا بمحمد اباد چنپانیر فر
گرفت و بعد از روز خبر رسید که سلطان محمود خلجی با اتفاق اصفهان نام با رای رز
سانگا جنگ صعب اتفاق افتاده اکثر امرای مالوه کشته شدند و
اصفهان نیز با جمعی از بهادران بقتل رسیده و سلطان محمود در زخم بسیار
رسیده دستگیر گشت و رانا سانگا تفقد احوال او نموده و فوجی از خود همراه
ساخته بمندو فرستاده مکتوب محبت اسلوب پرسش فرمود و در همین ایام

بطرزی سبز و نگار بایدر رفته طرح عمارت انداخت و نصرت الملک را همراه گرفته
باحمدآباد آمد و حکومت ایدر بملک مبارز الملک تفویض فرمود اتفاقاً
روزی در خدمت مبارز الملک بهادر فروشی تتمه از مردانگی رانا سانگا مذکور
نمود مبارز الملک از غایت نخوت و غرور حرفهای نالایق گفته سگی را رانا
سانگا کرده منبر دروازه بسته باد فرش رفته این قصه را برانا سانگا گفت رانا
سانگا از روی حمیت جاهلیت متوجه ایدر گردیده تا حدود سرهی تاخت و تاراج
نمود و در خلال این احوال سلطان مظفر قوام الملک بن قوام الملک را
بجهت ضبط گراس در احمدآباد گذاشته متوجه جنپانیر گردیده رانا سانگا
چون بولایت باگر رسید راجه باگر اگرچه مطیع و منقاد سلطان مظفر بود
اما از روی اضطرار راه و پیوست و از آنجا مدد و کمک بوی آمد مبارز الملک
حقیقت حال را بسلطان نوشت چون وزرای سلطان با مبارز الملک صفای خاطر نداشتند
بسلطان گفتند که از مبارز الملک چه لایق که سگی را نام کرده بودند بواسطه کثرت رسا
باحمدآباد دو جا هاجو درفته قلیلی پیش مبارز الملک مانده بودند مبارز الملک متوجه
سلطان شدند و رانا سانگا بر مجموع وقایع اطلاع حاصل نموده متوجه ایدر گردید و چون
نزدیک رسید مبارز الملک باتفاق سرداران دیگر استعداد جنگ نموده باستقبال رانا سانگا
برآمد و بلیغ تکه و جهابکد بکرانه بند برکشیده باید رامد سرداران گفتند قلت دوست و کثرت دشمن

ر همگنان ظاهر شده صلاح انست که تا رسیدن کومک باحمدنگر رفته در قلعه متحصن شویم
و برین قرار داد مبارز الملک را خواه نخواه همراه کرده بقلعه احمدنگر رفتند صبح روز دیگر
رانا سانکا بایدر رسید از احوال مبارز الملک تفحص نمود گفتند که از رفتن مبارز الملک بجنگ
برانا سانکا نوشته بودند گفتند مبارز الملک مردی نیست که بگریزد و لیکن امرا او را از سر آمد
بقلعه احمدنگر بردند و انتظار کومک دارند رانا سانکا با شنیدن این کلام از ایدر متوجه احمدنگر
گردید و همان روز فرود کیش که پیش مبارز الملک تعریف رانا کرده بود رانا آمده گفت که رانا با
لشکر بسیار آمده است حقیقت که امثال شما مردم بعبث کشته شوند مناسب است که
در قلعه احمدنگر متحصن شوند رانا اسپ خود را در زیر قلعه آب داده خواهد گذشت و بهمین قدر
التفات خواهد نمود مبارز الملک در جواب گفت که محالست الله و اگذاریم که اسپ
خود را ازین دریا آب دهد در ساعت از روی غرور از آب گذشته با قلیلی که از عشیره
لشکر را نمود ایستاد و چون رانا بانجا رسید جنگ صعب اتفاق افتاد اسد خان که
یکی از سرداران بود با چندی دیگر کشته شد و مبارز الملک و صفدر خان چند زخم
رانا تاختند زخمها برداشته و چون اکثر لشکریان کشته شدند هر دو عنان از معرکه تافته
رفتند رانا احمدنگر را غارت کرده یکروز انجا ماند و صباح روز دیگر از انجا کوچ کرده متوجه
بدنگر گردید و چون ببدنگر رسید عموم سکنه انجا آمده گفتند که ما زنار داریم و پدران شما
دایم اعزاز و اکرام این جماعه بجای آورده اند رانا سانکا از تاخت و تاراج بدنگر در گذشته

366

متوجه مبلیگر گردید و ملک جانم بهانه دار انجا باراده شهادت آمده جنگ کرده
بمقصد رسید اما مبلیگر تاخته بولایت خود مراجعت کرد و ملک قوام الدین فوجی و مبارز الملک
و صفدر خان همراه کرده باحمدنگر فرستاد تا این بدانجا رسیده شهیدان را بمنزل
رسانیدند و در خلال این احوال کولی و گراسیه نواحی ایدر مبارز الملک را کم جمعیت دیده
بر سر احمدنگر آمدند مبارز الملک از قلعه برآمده جنگ کرد و شصت و یک نفر گراسیه را بقتل
آورد و مظفر و منصور باحمدنگر مراجعت نمود و چون احمدنگر ویران شده بود و تخمه غله و ماکولات
محنت کشیده بودند ازانجا کوچ کرده برسیج آمدند و چون این اخبار بسلطان مظفر رسید
عماد الملک و قیصر خان را با جمعیت فراوان بقصد دفع رانا سانکا نامزد فرمود
عماد الملک و قیصر خان باحمدآباد رسیده باتفاق قوام الملک بقصبه برسیج رفتند و خبر
مراجعت رانا سانکا نوشته التماس رفتن چیتور نمودند سلطان در جواب نوشت که چون
رسیده در احمدنگر توقف نمایند بعد ازان بشتاب عزیمت چیتور خواهند کرد امرا
حسب الحکم در احمدنگر قرار گرفتند و سلطان مظفر بعد از چند روز لشکر را علوفه یکساله
بعد از خزانه داده باحمدآباد رفت و عزیمت چیتور فرمود عزیمت گوشمال رانا سانکا نمود
درین اثنا ملک ایاز خاص سلطانی که از غلامان پدرش بود و بلاد سورته و کنار دریا
باو تعلق داشت با بیست هزار کس از سوار و پیاده و آتشبازی بسیار مست بجلادت
معروض داشت که جلال کبریای سلطان ازان عالی وارفع است که خود متوجه

تادیب و گوشمال رانا سانگا شوند رعیت امثال ما بندگان بواسطه آنست که اگر انتقام

کار نمی‌آید سلطان را این تضرع بنا گریست سلطان جو ابتدا ده در محرم سنه سبع و عشرین

و تسعمایه با جمعی بکثرت رفت و چون لشکر جمع شد بار ملک ایاز التماس گوشمال رانا سانگا نمود

سلطان یک لک سوار و صد فیل نامور همراه کرده بتادیب رانا رخصت فرمود

از پی او قوام الملک را با بیست هزار سوار رخصت فرمود و چون ملک ایاز و قوام الملک

در نهروال مهراسه فرود آمدند سلطان از کمال حزم و نهایت احتیاط باجاجان و نظام الملک

سلطانی را نیز بان حدود فرستاد و ملک ایاز عریضه فرستاد که بجهت تادیب رانا سانگا

چندین امرای معتبر فرستاد باعث افتخار و اعتبار او میشود ملکه این همه فیل هم در

کار نیست و این باقبال خداوندگار این خدمت را بنده است اکثر فیلان را واپس

فرستاده صفدر خان را بجهت گوشمال راجپوتان کهنا توت نامزد کرد صفدر خان رفته

موضع مذکور را که جای قلب بود تاخته راجپوت بسیار بقتل آورد و بقیه السیف را

برده گرفته بملک ایاز پیوست و او از آن زمین کوچ کرده و نگر بود با بنسواله راسوخته

بخاک برابر ساخته متوجه چتور گردید در نهروال شخصی آمده بملک اشجع الملک و صفدر خان

خبر کرد که اوسک چند با جمعی از راجپوتان رانا سانگا و اکرسین قریب امده در سر

کوه متواری گشته اند و میخواستند که شبخون زنند اشجع الملک و صفدر خان بی آنکه ملک ایاز

خبر فرستند قریب دو بیست سوار همراه گرفته جلوریز متوجه آنجا شدند و جنگ عظیم واقع شد اگر

بیشتر مجروح گشت و هشتاد راجپوت در میدان افتاده دیگر راجپوتان روی بگریز نهادند
و هنوز خبر فتح نرسیده بود که ملک ایاز سلطانی با لشکر آراسته بکومک در آمد و صفدر خان
متوجه گردید چون جنگ کار رسید احوال آنجا باو آورده از نزد صفدر خان فوج غازیان
متحرک گشته بر جراحت ایشان مرهم التفات نهاده صبح روز دیگر ملک قوام الملک سلطانی
بجست و جوی آن گروه بکوه با نبوله در آمده از آبادانی اثری نگذاشت و اکثر سپاهیان مجروح
بیشتر را بار رفته احوال باز گفت و چون ملک ایاز بمندسور رسید محاصره نمود در این اثنا کا
بکومک تهانه داران خود آمده در دوازده کروهی مندسور توقف نمود و بملک ایاز پیغام فرستاد
که من رسولان بخدمت سلطان میفرستم و داخل دولتخواهان میشوم شما دست از محاصره باز دارید
ملک ایاز بتکلیف چندی که اصلاً صورت نبندد بر در رسولان نموده همت بر تسخیر قلعه گماشت و بنفسه
بجای خود کرد که کار نامهور رو فرد رسید در این اثنا شهزاده خان از نزد سلطان محمود خلجی آمده
ملک ایاز پیغام رسانید اگر احتیاج بامداد و کومک باشد اینجانب با لشکر برسد ملک ایاز
نزد کسنه بامدن تحریص نمود سلطان محمود چون مرهون احسان سلطان مظفر بود سلاحدار نوربه را
با خود همراه گرفته متوجه مندسور گردید رانا سانگا از آمدن سلطان محمود هراسیده شده
را نزد سلطان محمود فرستاده پیغام نمود که رعایت مجاورت از لوازم محاسن اخلاق است باید که
ادای حقوق آن خود را معاف داری و بالفعل صلح نموده معاودت نمایی سلطان محمود هر چند سعی کرد
صلح میسر نشد و بعد از چند روز قوام الملک موجب جلو خود را ابتر کرده خواست که بقلعه در آید

ملک ایاز بملاحظه آنکه مبادا فتح بنام ملک قوام الملک شود او را از جنگ ایر و بنا ززدا
امرای گجرات برین اراده کامیابی یافته از ملک ایاز بملاحظه آنکه مبادا فتح بنام ملک قوام الملک سیم
آزرده خاطر گشته صبح روز دیگر مبارز الملک و چند سردار دیگر بر حقیقت ملک ایاز بقصد
جنگ متوجه شده لشکر رانا سانگا را کشتند و ملک تغلق شده فولاد در رفته مبارز الملک را از
راه برگردانیده آورد مقصود ملک ایاز آن بود که نقب موجود زجل امن شده سر در
و قلعه را گرفته فتح بنام او شود بنا برین میان او و امرا نفاق بهم آمد لیکن از ملاحظه
سیاست سلطان بر خصومت ملک ایاز کاری نمی توانستند پیش برد و ملک ایاز با
وجود بی اتفاقی امرا لشکر خود در استعداد ساخته نقب را آتش داده چون برج از هم ریخت
ظاهر شد که راجپوتان صورت واقعه آگاهی یافته دیوار دیگر یافته محاذی برج عمارت نموده
بودند روز دیگر رسولان رانا سانگا آمده گفتند که رانا میگوید که بنده میخواهد که
من بعد در سلک دولتخواهان منسلک گشته فیلانی که در جنگ احمدنگر بدست آمده مصحوب سر خود
بخدمت سلطان فرستد با عنایت این همه بی لطفی و سختگیری این زبان میمند آمد حسب ملک ایاز
بواسطه مخالفت قوام الملک بصلح رضا داده در تمهید مقدمات صلح کوشید و دیگر امرا
اظهار عدم رضا نموده بخدمت سلطان محمود خلجی رفته بر جنگ تحریض نموده قرار دادند
که روز چهارشنبه جنگ اندازند شخصی از آن مجلس بخدمت سلطان محمود رفته پیغام داد که
حضرت سلطان زمام اختیار این لشکر بدست بنده سپرده اند و در هر خیرخواهی سلطان افتد ملاحظه

موده

368

نموده بعمل معروض ساز دو اکثر به تحریک و تحریض امرای گجرات میخواهند که برانا سانگا جنگ کنند
بنده بان راضی نیست حیث ظن اغلب آنست که بشومت نفاق و شقاق دست امرا از مهم مقصود برسد
و ملک ایاز صبح روز چهارشنبه که اکثر امرای جنگ اختیار نموده بودند از آن منزل کوچ نموده در موضع
طلحی پور فرود آمد و رسولان رانا سانگا را خلعتها داده رخصت نموده سلطان محمود نیز کوچ کرده
عازم شد و گفت ملک ایاز چون در جنگ تا شرف خدمت دریافت سلطان او را مخاطب ساخت که رضا حضرت
بنده در بود و فرمود سابقا نام مردم خود نموده بعد سالهای بخدمت رسید و چنین قرار یافت که بعد از گذشتن
برشکال سلطان بنفس خود متوجه گوشمال رانا گردد ملک ایاز یکی از معتمدان خود نزد رانا سانگا فرستاده
پیغام نموده که چون از جانبین محبت بهم رسید بنابران در جنگ بعضی خیرخواهی بکار برده
توقف نموده لازمست جون از سر گرفتن امرا از آن دیار بیل ام دخاطر اشرف سلطان را آئی بهم
رسیده میخواهند که بر تو توجه فرمایند و اندیشه سرکشان را گوشمال دهند در ضمن این حرکت
در آن ولایت بسیار خواهد شد لایق و مناسب آنست که پسر خود را با تحف و پیشکش بسیار بر جناح تعجیل فرستند
تا از صولت غضب سلطانی متوطنان آن دیار محفوظ مانند و سلطان مظفر در محرم سنه ثمان و عشرین
و تسعمائه از شهر محمودآباد متوجه احمدآباد گردیده از آنجا استعداد نموده عازم ولایت چتور گردید
در عرض چند روز در احمدآباد مقام نموده سپاه در کانکریه نزول نمود سه روز بجهت اجتماع عساکر
منزل موقوف افتاد در بین اثنا خبر رسید که رانا سانگا پسر خود را با پیشکش بسیار بخدمت فرستاده
و القصه مهر رسید بعد از چند روز پسر او بخدمت رسیده تحف و هدایا گذرانید سلطان از القصه

پدر او گذشته او را خلعت پادشاهانه عطا فرمود و فتح این عظمت نموده چند روز در نواحی جهانپانیر

بسیر و شکار صرف نموده با حمدآباد آمده آنجا پسر را بامرۀ اخری خلعت لطف فرمود و جهت انصراف

ارزانی داشت و خود بصوب گسرج عازم گشت و در بین سال ملک ایاز سلطانی که اعتضاد السلطنه

بود در جنت منزل رحلت سلطان مظفر از استماع این خبر محزون و مغموم گشت جاگیر او را به پسر او

مقرر داشت و در سنه ثلثین و تسعمایه بقصد گوشمال مفسدان و متمردان از جنبا سواری فرموده

تا بقصبه مهراسه رسید و در سرسول چند روز توقف نموده حصار مهراسه را از سر نو تعمیر کرده متوجه

احمدآباد گردید در اثنای راه حرم سلطانی که دوشنبه زرین حج مهابود فوت کرد و سلطان و شاهزاده

بر فوت او غمگین گشته بترتیب او اشتغال ورزیده لوازم تعزیه بجا آوردند و بعد از انقضای ایام تعزیه

با خاطر حزین و دل غمگین متوجه احمدآباد گردید و اکثر اوقات شکیبائی میکرد تا آنکه روزی

خداوندخان که بفضل و دانش از امرا و وزرا ممتاز بخدمت سلطان درآمده فواید و منافع

جبر و شبان شافی معروض داشته سلطان را از کلفت و کدورت برآورد و چون نوسم رسانید

سلطان را بجهانپانیر دلالت نمود و سلطان بازهوای جهانپانیر کرده متوجه شدند روزی

عالمخان بن سکندر لودی پادشاه دهلی بعرض رسانید که سلطان ابراهیم بن سلطان

سکندر لودی پادشاه بواسطه عدم تجارب بعضی از بنای خون ایشان آمد برآورده امرای

بزرگ را بقتل آورده بقیة السیف مکرر خطوط و عرایض فرستاده بنده را میطلبند چون

این فقیر بدلی پناه امید که از حسن توجه این دودمان عالیشان بمدد و کمکی برسد الکنون بعضکام

آن زمان رسیده که کوکب اقبال از حضیض وبال برآید و صورت مأمول در آیینه مراد جلوه نماید
اکنون متوقعست که بال مکرمت و ظلال رافت بر فرق گسترده نوعی فرمایند که مملکت
موروثی بدست آید سلطان مظفر جمعی با او همراه کرده و زر نقد به او داده رخصت
فرموده و او بجانب ابراهیم بدهلی گشت در دوازده کروهی مندسور توقف نموده کتابت
بنام ابراهیم فرستاد که من از رسولان بخدمت سلطان میفرستم و داخل دولتخواهان منسوبم
تمنا دست از محاصره بدار ابراهیم از تکلیف چندی که اصلا صورت نپذیرد رسولان
نموده بهمه این حکایت در طبقه بهمنیه گذارش یافته و در سنه احدی و ثلثین و تسعمائه از جناب
متوجه احمدنگر گردید و در اثنای راه شاهزاده بهادرخان از قلت دخل و کثرت خرج
شکایت نموده خواست که موجب دعاوی او برابر برادر بزرگ شاهزاده سکندرخان شود
در انجاح این مأمول بواسطه بعضی موانع و عوارض تأخیر داشته بوعده گذرانیدند و شاهزاده
بهادرخان مکدر و ملول گردیده بی رخصت با احمدآباد رفت و از آنجا براجه بال در آمد راجه بال او
بنگام مقدم شاهزاده بهادرخان را نعمت جلیل دانسته انواع خدمتگاری بجای آورده و چون
ولایت جیتور در آمد رانا سانگا نیز استقبال نموده پیشکش بسیار از هر جنس گذرانیده
معروض داشت که این دیار تعلق بخدمتگاران ایشان دارد هر که فرمایند تسلیم نماید
شاهزاده بهادرخان از علو همت دلجویی نموده دست رد بر ملتمس او نهاد و متوجه زیارت
بارگه مرقد فایض الانوار خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله تعالی روحه گردید

از انجا عازم ولایت میوات گشت حسن خان میواتی چند منزل پیش آمده جون لوازم
ضیافت و مهمانداری بجا آورد از انجا هم بدهلی توجه فرمود اتفاقا درین ایام
حضرت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بهوای تسخیر ممالک هندوستان در نواحی دهلی نزول
فرموده بودند سلطان ابراهیم از قدوم شاهزاده قوت و استظهار یافته کمال اعزاز
و احترام بتقدیم رسانید روزی شاهزاده بهادر خان باتفاق جوانان گجرات سوار
شده رو بمیدان نهاده با بهادران مغل بجنگ پیوسته کوششهای نمایان بظهور
آورد امرای افغان جون از سلطان ابراهیم متنفر بودند خواستند که او را از میان بر
گرفته سلطان بهادر را در دار السلطنه بردارند سلطان ابراهیم این جمعی را دریافته خیال غدر
بخاطر گذرانید شاهزاده بهادر خان تفرس این امر نموده رو بولایت جونپور نهاد
و جون بسلطان مظفر رسید که بهادر خان بدهلی رفته و در وش مکانی با بابر پادشاه
با افواج مغول در انجد و د در آمده از مفارقت فرزند رشید ملول و محزون گشته خداوند خان را
فرمود که خطوط و عرایض شاهزاده را طلب نمایم در خلال این احوال در گجرات باز
قحط عظیم واقع شد و خلق در اضطرار آمده سلطان مظفر از شفقت عظیم که داشت
شروع در ختم قرآن مجید و صحاح سته نمود حق سبحانه و تعالی ببرکت صادق او این بلیه را
از مردم برداشته و در همان ایام سلطان مریض گشت و بیماری روز بروز زیاده گشت
روزی سلطان مظفر رقت نموده شاهزاده بهادر خان را یاد فرمود سخنی چند در صفت او که نکاه آید

رض رسانیدند که لشکر دو فرقه شده است گروهی شاهزاده سکندر خان را میخواهند و جمعی
لطیف خان را میخواهند سلطان گفت آیا از شاهزاده بهادر خان خبری رسید عقلا و
خردمندان ازین ادا فراگرفتند که او را بولایت عهد اختیار میفرمایند اما در اثنا
بنا بر ضرورت روز جمعه دوم جمادی الاول سنه اثنی و ثلثین و تسعمایه سکندر خان را
بحضور خوانده در حق برادران وصیت بتقدیم رسانید و او را رخصت نموده بحرم سرا
... تا از بیرون خبر آمد ساعتی قرار گرفت و بعد از لحظه آواز اذان جمعه بگوش رسید فرمود
لطافت رفتن مسجد در خود نمی‌یابم و مردم دیگر را بمسجد فرستاده خود بادای نماز
بپرداخت و بعد از فراغ نماز ساعتی آرام گرفته بجوار حق انتقال نمود مدت سلطنت او
یازده سال و نه ماه بود گویند سلطان مظفر پادشاهی بغایت متشرع و متورع بود منع احا
...ی بسیار کرده بود و خط نسخ و ثلث و ریحان و رقاع و محقق نیکو می‌نوشت بنوشتن
...ات مصحف کردی و چون تمام شدی بحرمین شریفین فرستادی اکابر و اشراف ایران
و توران و روم و عربستان در عهد وی بگجرات آمدند و فراخور حالت نوازش یافتندی
محمود سیاوش که از خوشنویسان اعتبار تمام داشت در زمان او از شیراز بگجرات
آمده عزت لا کلام یافت ذکر پادشاهی سلطان سکندر شاه بن مظفر شاه
... که رنجوری سلطان مظفر امتداد کشید اکثر میان فرزندان او سکندر خان
لطیف خان مخالفت پدید گشته بعضی بطرف این و بعضی طرف آن اما بنا برآنکه سلطان مظفر

واکثر امرای بزرگ مثل عماد الملک و خداوند خان و فتح خان جانب سکندر خان
داشتند لطیفه‌ها بصلاح شده باقطاع خود بندربار و سلطانپور رفتند
و چون سلطان مظفر را مرض ناگزیر پیش آمده بر بستر سلطنت تکیه زد بعضی بندر را کسی که
فرستاده بلوازم تعزیت پرداخت و روز سیوم از تعزیت متوجه چنپانیر گشت و چون بقصبه
رسید فرزند بارگاه بزرگان انجا نموده شنیدند که شیخ جیو که یکی از فرزندان قطب عالم
سید برهان الدین بود گفته است سلطنت از شاهزاده بهادر خان انتقال خواهد یافت
سلطان سکندر نسبت بشیخ جیو حرفهای نالایق بر زبان آورده و اکرامی نمود و چون بخجسته
رسید خدمتگاران خود را که نوکران ایام شاهزادگی بود رعایت نموده و از
داد و مطلق بتفقد حال امرای پدر و جد خود دیگر دار بزنهکند جمیع امرا دلگیر و دل شکسته
خاطر گشته منتظر بطون تقدیر خداوندی می‌بودند سیما عماد الملک سلطانی حبشی
که یکی از بندهای مظفر شاهی و از غلامان در سلطان سکندر بود بسیار رنجیده خاطر گردید
و از بعضی حرکات بی‌تمکینی که از سلطان سکندر تا ملایم صادر شد نزد مردم سبکبار و قلوب
سپاهی و رعیت از او متنفر گشته زوال او از خدا می‌خواستند سلطان از بی‌معاملگی
باز انتهای امرا و اعیان مملکت را خلعتها داده یکهزار و هفتصد اسب انعام داده چون
بستر بموقع بود خلایق بیشتر منادی شدند بهمت برآمدن شهزاده بهادر خان حکومت
سلطان سکندر از روش کار آگاه شده در حال کار خود هراسان و ترسان
کرد

371

شت و درین اثنا معلوم شد که شاهزاده لطیف خان در نواحی ندربار و سلطانپور
یال پادشاهی دارد و منتظر وقت است بنا بر آن سلطان سکندر ملک لطیف را
سلطان بجنگ حادث داشته بود لطیف خان که در کوهستان مولکا بهم جنگل چیتور میرسید
تعیین فرمودند ملک لطیف بی توقف بسر جنگل چیتور رفت راجه چیتور اعتماد در جنگل
قلعی مکان نموده بجنگ پیش آمده ملک لطیف با جمعی از سرداران بدر در آنجا کشته شدند
چون این خبر انتشار یافت دیگر داینده بودند راجپوتان و کولیان از عقب در آمده هزار
ستند و اهل گجرات این شکست را فال زوال سلطان سکندر تصور کرده منتظر
دند سلطان سکندر تصور کرده با لشکر بسیار تادیب آن گروه شکوه تعیین کرده
در خلال این احوال امرای مظفری که بشارت ذات موصوف بودند بعماد الملک که قصد سلطان
نمود که ترا هم بکشند چون ما را با تو نسبت اخلاص درست است ترا آگاه کردیم عماد الملک
عاقبت با خود محکم ساخته که سلطان سکندر بهر طریقی که باشد از میان بردارد و یکی از اطفال
سلطان مظفر را بر سریر سلطنت متمکن گردانیده بمهمات ملکی و مالی پردازد روزی سلطان سکندر
به سیر سوار شده بود و عماد الملک سپاه خود را مسلح و مکمل ساخته بقصد کشتن او از عقب
ت فرصت یافته در اثنای راه شخصی صورت حال را مکشوف سلطان سکندر ساخت
سلطان در جواب او گفت که خلایق میخواهند که امرا و غلامان خاص مظفر شاهی
را برسانیم عماد الملک که از بندهای موروثی ما است چون مباشر این فعل قبیح تواند شد

اما از شنیدن این خبر متألم و متأثر گردیده یکی از خواصان محرم خود گفت که
عواد مذکور میگردد که بهادرشاه بجهت تسخیر گجرات از دهلی می آید این عجب بر
اتفاق که همان شب حضرت قدوة السالکین سید جلال بخاری و شیخ جیو و شاه عالم جمعی
در خواب دیده و سلطان مظفر نیز در خدمت ایشان حاضر بود سلطان مظفر گفت
که فرزند سکندر از تخت برخیزد و شیخ جیو هم گفت برخیزد که جای شما نیست
تخت مظفر شاهی بهادرشاه است چون از خواب بیدار شده همان دم شخصی را طلب
فرمود و از خواب پریشان حال گشته برای مشغول خاطر بچوگان سوار شد و
در میان دم استسقا یافته بعد از یک پاس بخانه خود آمد و بطعام میل نموده
چون امرا و مخصوصان بخانهای خود رفتند بتاریخ نوزدهم شعبان سنه اثنی و ثلثین و تسع
عماد الملک باتفاق جماعه امرای اعوان مثل بهادر الملک و اور الملک و سیفخان و علا
مظفر شاهی و کیفر حبشی بدولتخانه در آمده و با جماعه که همراه او بودند گفت که
تماشا بکنید که از عجایب روزگار است چون بسر حوض رسیدند نصیر الملک
ابراهیم بن جوهر آنجا بودند فی الحال شمشیرها از نیام کشیده بر ایشان دویدند
و ابراهیم بن جوهر نیز دست بشمشیر کردند لیکن زخم ایشان کارگر گشته شدند
بجایگاه سکندر شاه در آمدند سید علم الدین پیش پلنگ نشسته چوکی میداد که ناگاه آن جماعه
سید علم الدین از تیغ آنحال سراسیمه شده دست بشمشیر کرده دو کس را زخمی ساخت چون

و سلط

سلطان سکندر را بر سر پلنگ دو سه زخم انداختند سلطان مظلوم از هیبت و دهشت
...بر پلنگ خسته بر زمین ایستاد که یکی از آن میان به شمشیر سنجکی بر سلطان زده شهید ساخت
حکومت او شانزده روز بوده

ذکر پادشاهی سلطان سکندر شاه بن مظفر شاه گجراتی

محمود

چون سلطان سکندر شهید شد عماد الملک باتفاق بهاء الملک فی الحال نصیر خان برادر او را از حرم
بر تخت اجلاس نمود و بسلطان محمود مخاطب ساخته امرای سلطان سکندر از وهم آن
گریخته باطراف رفتند و خانهای ایشان بغارت رفته و خانهای آن و نعش سلطان شهید را
بموضع هالول از توابع چانپانیر فرستاده بخاک سپردند و امرا و اعیان گجرات
بحضور آمده تهنیت نمودند عماد الملک بطریق قانون مستمر امرا و اعیان را خلعتهای
و دستارها نه داده تسلی میکرد و خطابهای میداد یکصد و هشتاد و یک کس را خطابات داد
ها در علوفه و مواجب لشکر افزود و اکثری انتظار آمدن سلطان بهادر کشیده در طلب او
رسل و رسایل سعی تمام می نمودند بتخصیص خداوند خان و تاج خان که درین باب از دیگران
بیشتر میکوشیدند و حال آنکه سلطان بهادر در جانپور خبر فوت سلطان مظفر شنیده
بتعجیل روانه گجرات شده بود و عماد الملک از روی اضطرار به برهان نظام شاه بحری
کتابتی نوشته زر بسیار فرستاد و او را بسرحد سلطانپور نذربار طلب نمود
و براجه پال نیز کتابتی نوشته بسرحد چانپانیر طلب کرد و مستعد نموده بنواحی چانپانیر
از غایت خرمی و دور اندیشی بحضرت فردوس مکانی بابر پادشاه عرضه داشت نوشته

مرسول داشت که اگر فوج از افواج قاهره بمدد رو آید یک کرور تنکه بقصد مدد خرج
حضرت میکند اما برهان نظام شاه تحف و هدایا و اشیای سهل کرده سعی
و راجه مال بواسطه جواب استعداد نموده بنواحی جنپانیر آمده و بهانه دار و دیگر بور رعیت
بنابر بادشاه نوشته بود اطلاع یافته و بتاتارخان و خداوندخان نوشته فرستاد
عماد الملک عرضه داشت ابا بر بادشاه نوشته آنحضرت را طلب نموده امرای گجرات
نزد بهادر شاه فرستاده طلب نمودند امرای رسول امرای گجرات در نواحی ملی
بهادر شاه رسید عرایض امرای گجرات که زنده سلطان بهادر از خوف پدر مخزون گشته
و تعزیت بقصد مرشاد در هنوقت با بندخان افغان که از جونپور از جانب افغانان بطلب بهادر
آمده بود که او را برگردانید بادشاه جونپور رسانند و رسولان گجرات و جونپور گفت
و شفقت نمودند چون میل خاطر سلطان بهادر بجانب گجرات بیشتر بود با بنده خان از
متوجه احمدآباد گردید گویند در آنوقت که از جونپور و گجرات مردم بطلب سلط
آمدند و هر کدام در بردن او سعیها نمودند سلطان بهادر در کعت بصبح امیر
جلوایت را میگذارم بهر طرف که خواهد برود دست طرف گجراتیان روان شده و
چون بدان طرف متوجه شد بنواحی چیتور رسید از گجراتیان سپاهی بتواتر رسید
کشته شدن سکندر شاه رسانیدند و در راه برادران سلطان بهادر که نزد
از ملاقات او در آن ملتهج و مسرور گردید و چاند خان رخصت شده آنجا ماندند و

جنپانیر

اختیار کرده خدمت همراه شد و در اندک مدت چون از جیتو بگذشت دو سنکه راجه مال
و بعضی متعلقان سلطان سکندر مثل ملک سرور و ملک یوسف لطیف و دیگران بخدمت رسیده
سلطان بهادر ملک تاج الدین را فرمان استمالت نوشته نزد تاجخان و امرای دیگر فرستاده
از قدوم خود اطلاع داد تاجخان که از عماد الملک خایف گشته با فواج آراسته
از قوم و قبیله خود بر سر راه سلطان بهادر در ربندوقه نشسته بود و از انجا باستعداد تمام
متوجه ملازمت سلطان بهادر گردید و لطیفخان بن سلطان مظفر که با او می‌بود و خرج زیاده داده
جمعیت خود درخصب داد که الا وارث ملک مظفری و محمودی شنیدن بود شما اینجا مصلحت نیست
لطیف با دل بریان و دیده گریان نزد فتح خان که عمزاده سلطان بهادر بود رفته
ملتجی شد و چون بنگر نوره رسید خان و خوانین دیگر باستقبال او شتافتند و امرا و
گرده از هر طرف و با آوردند عماد الملک قالب تهی ساخته در مقام جمع لشکر شد و خزانها
تهی کردن گرفت و جمعی کثیر را با لشکر آماده و پنجاه فیل بعضد الملک همراه کرده
بقصبه مهراسه فرستاد تا رفته راه آمد شد خلایق بگیرد و نگذارد که کسی پیش سلطان بهادر رود
و سلطان بهادر چون در قصبه محمودنگر رسید بعضی از امرای سکندری که از بیم حیات گریخته
بودند آمده بشرف خدمت سلطان بهادر در رسیدند و عضد الملک احوال را بر همین منوال دیده
بمجرد آمدن نزد عماد الملک رفت و چون سلطان بقصبه مهراسه رسید تاجخان با خیر و امرای
نادساهی بملازمت آمده سلطان بهادر را دید و سلطان باستظهار تمام بتاریخ بیست و ششم

شهر رمضان المبارک سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه در بلده نهرواله نزول کرده و از انجا
اعلام ارباب دعا نمود متوجه احمد آباد شد و بتاریخ بیست و سیم شهر مذکور در سرکیج زیارت
مشایخ عظام و آبا کرام نمود و با احمداباد درآمد عماد الملک از روی بی سر سامانی سپاهیان
یکساله موجب مثل داده کس بطلب لطیف خان فرستاد که شاید بمدد او با سلطان بهادر جنگ نماید
اما تا رسیدن او سلطان بهادر کوچ بر کوچ متوجه محمداباد شد و امرای که از عماد الملک زر گرفته
بجنگ او میرفتند در راه با دولت ملحق میشدند و بهاء الملک و داور الملک قاتلان سلطان سکندر بودند
از عماد الملک تخلف جسته بسلطان پیوستند سلطان بهادر مقصد او وقت دلجوی ایشان
تخلف جسته بسلطان پیوستند سلطان بهادر مقصد او وقت دلجوی ایشان نموده در تالیف
قلوب میکوشید تا بر عماد الملک دست یافته بسیاست حکومت نصیر خان در نخنید ایام دولت سلطان
محمود نصیر خان از چهار ماه نگذشت **ذکر پادشاهی سلطان بهادر**
بن سلطان مظفر شاه گجراتی روز عید رمضان سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه که با حسب منجمان
ساعت جلوس بود سلطان بهادر بسعی امرا و اعیان ملک در بلده احمداباد در باغ
آبا کرام تکیه زده لوای سلطنت افراخت و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیده امرا
و سرداران لشکر را بر پایه علو و خطاب و انعام زر و بیت و خلعت خوشدل ساخت
و در اول شوال از انجا حرکت کرده عزیمت چانپانیر نمود در منزل اول معظم خان باتفاق جمعی سرداران معتبر بسعادت رسیده
مشمول عنایت و التفات گشت و چون از ان منزل کوچ شد خبر رسید که تاج خان ترک چانپانیر طغیان نموده که عبور بسلطان معظم

بهادر در قصبه سهولج منزل کرده تاتارخان از کنار آب گذشت تا لشکر از آب بگذرانند و روز دیگر
جمعی از امرای چنانچه نیز که از خزانه مالها گرفته بودند آمده ملحق شدند و مالها با ایشان بخشیده شد
چون سلطان بهادر در کنار آب مهندری در گذر چاپنور رسید افواج او شروع در گذشتن
نمودند عماد الملک عضد الملک و جمعی از نجابت بروده و اطراف دیگر منتشر شدند تا عقب فتنه
انگیخته سلطان را بخود ها مشغول دارند سلطان متوجه آنجماعت نشد و از آب گذشته بسرعت تمام
متوجه چاپانیر و چون بسواد شهر رسید ضیاء الملک بن نصیر خان آمده دید سلطان را و گفت
که پیشتر که همه بیدر خود حکم برسان که خانه عماد الملک را قبل کرده او را بدست آورد و بعد
تاتارخان با چندی از خوانین بر سر عماد الملک تعین نموده خود نیز از عقب سوار شده قبل گرد
و عماد الملک از دیوار خانه خود را انداخته بخانه شاه جیو صدیقی پناه برد و خانه او تاراج
رفته و فرزندان او اسیر شدند اتفاقا سلطان بهادر در راه پیش خانه خداوند خان عبور کرده
خداوند خان که در تهمت متوکل بود از خانه برآمده ملازمت کرد و بعد از لمحه عماد الملک را
غلامان خداوند خان از خانه شاه جیو صدیقی مقید ساخته آوردند سلطان فرمود که عماد الملک
و سیف الدین و دیگر قاتلان سلطان سکندر را بردار کشند و رفیع الملک بن ملک توکل را
که از بندهای معتبر سلطان بهادر بود خطاب عماد الملکی داده عارض الملک ساخت عضد الملک
از این خبر شنیده از بروده به فیض نگر میگریخت و در راه کولیان اموال و اشیای او را تاراج کردند
سلطان بهادر شمشیر الملک را بجهت گرفتن عضد الملک تعین نموده نظام الملک را بر سر

محافظان نامزد فرمود ایشان که پخته برای سنکه ملتجی شدند و بتاو شبا انهار ا
بغنیمت گرفته مراجعت نمودند و در همان دو سه روز پسر عرض الملک و شاه خواجه نقی و جمعی
از قاتلان سلطان سکندر شاه در منزل قدرخان کشته شدند و بهاء الملک با وجود اغماض سلطان
بهادر متوجه فرار نموده و در راه سحبه دیگر گرفته بشهر آوردند و چون سلطان سکندر زخم
انداخته بود و زخمی که از سید علاء الدین لودی رسیده بود هنوز تازه بود سلطان بهادر فرمود
که پوست او کنده بدار کشیدند و سه نفر دیگر که از قاتلان سلطان سکندر بودند و بجانب
دکن میرفتند در راه گرفتند و بحکم سلطان بهادر هر یکی را در دهن توپ نهاده بهوا رسانیدند
القصه در اندک مدت قاتلان سلطان سکندر رد العقوبت تمام کشته شدند گویند روزی
که سلطان بهادر در چمپانیر درآمد همان روز لطیفخان بن سلطان مظفر شاه که بطلب عماد الملک
و دیگر امرای با تخت آمده بود خود را بشهر رسانید چند روز مخفی ماند قیصرخان
و الغخان و بعضی دیگر بلطیف خان پیغام نمودند که زیاده برین توقف لایق نیست خود را بگوشه اندر رسانید
لطیفخان با وی شده پس سر خاریده بولایت پال رفت و عضد الملک و محافظ خان بولایت
موتکار رفتند و سلطان بهادر بفراغ خاطر در مقام عیش و رعیتی سرانجام کشکر درآمده
جمهور خلایق و عموم طوایف را از انعام خود بهره‌مند ساخت و مواجب سپاه را علی العموم
ده بیست و ده چهل فرمود و یکساله مواجب از خزانه داده همه را از خود راضی و شاکر گردانید
و فقرا و فوار سر کنج راه توده او رسول آباد را بوظیفه و ادرار خوشدل ساخته و خون در آن

وکن

وقت دار الملک گجرات قلعهٔ چپانیر بود و سلاطین گجرات بر تخت جلوس میکردند بتاریخ
یازدهم ذیقعده بساعت مختار منجمان یکبار دیگر نزدیک دریای شرقی تخت مرصع مکلل
از جواهر نهاده بر آیین سلاطین سلف زیب و زینت دادند و در تاریخ مذکور سنه اثنی
و ثلثین و تسعمایه سلطان بهادر تاج زر بر سر نهاده بسعادت و اقبال جلوس کرد اکابر و مشایخ
و خوانین زبان بتهنیت گویا ساخته لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیدند و در آن روز هزار کس
بخدمت امتیاز یافتند و جمیع بخطابها و نوازشها یافتند و غازیخان را که علوفهٔ او در روز
جلوس احمدآباد ده بیست اضافه کرده بوده بست دیگر اضافه نموده بحکومت ندربار و سلطانپور
تعین فرموده و درین ایام خبر رسید که لطیف خان باغوای عضد الملک و محافظان کوه
و اسیر نواحی ندربار و سلطانپور آمده اراده فتنه و فساد دارد سلطان بهادر فوجی را
تعین نموده باتفاق غازیخان دفع و رفع او قیام نمایند و چون مقارن ایام جلوس عید اضحی
رسید دریں روز نیز جشن عالی ترتیب نموده اکثر امرا را بخلعت و کمر خنجر و شمشیر مرصع داده
از خود راضی ساخت اتفاقا در آن ایام قحط واقع شد بهتیا الملک که خازن بود حکم
فرمود که در وقت سواری که سوال کنند یک مظفری با و میداده باشند و در آن مدت هر روز
دو نوبت بچوگان بازی سوار میشد و لذلک در هر شهری لنگرهای متعدد بجهه فقرا
و مساکین تعین فرموده همگی در ترفیه احوال رعایا کوشش مینمودند تا در اندک مدت
در بلاد گجرات رونق و رواج تازه پدید آمد و هنوز مدتی نگذشته بود که ارباب فتنه و فساد

در حرکت آمدند شجاع الملک که نخته بلطیف خان پیوست امرائی و تنخواه بر این حال آگاهی یافته بعرض سلطان
رسانیدند سلطان الغ خان زاده و دولتخواهان دانسته با لشکر بسیار بر سر لطیف خان تعیین فرمود
و هنوز روانه نشده بود که بعضی از دولتخواهان معروض داشتند که قیصر خان و الغ خان
در قتل سلطان سکندر بعماد الملک متفق بودند و حالا نیز مخفی انواع مدد بلطیف خان می نمایند
سلطان در فکر این کار بود که تاجخان بسمع اشرف رسانید که قیصر خان و الغ خان لطیف خان را
از راه غیر متعارف فرستاده و بسته اند و سوگند بکلام الله خورده که در تخلیات و نجیت
روز دیگر که امرا بسلام آمدند سلطان قیصر خان و الغ خان را گرفته محبوس ساخت و در همان
چند روز داور الملک که به بهانه از شهر بدر رفته بود گرفتار گشت و ضیاء الملک و خواجه
که بمصاحبت آنجماعه متهم بود ایشان را پا برهنه و دستها بسته در بارعام حاضر آورده اند و اهل
هجوم نموده خانهای آنها بتاراج کردند ضیاء الملک ریسمان در گردن انداخته
بنیاد عجز و زاری نمود و پنجاه لک تنکه خونبها داده درخواست عفو نمود سلطان
شاه از خون ایشان در گذشته نجات آنها حکم فرمود مملکت از خاشاک فتنه و فساد
پاک گشته از هیچ ممر دغدغه نمانده در اوایل سنه ثلث و تسعمایة جمعی از سلاحداران
که عدد ایشان دو هزار میرسید روز جمعه دادخواه شدند که علوفه های ما نرسیده
و خطیب را از خطبه خواندن مانع گشتند سلطان دریافت که میدانست که ایشان را در فتنه
پیش لطیف خان در آرند بحکم جبلی که ... تنخواه علوفه ایشان حکم فرمود در این ایام صد

غازیخان رسید که لطیف خان با جمعیت تمام بسلطانپور آمده لوای مخالفت برافراخت و بمقابله
او قیام نموده بعد از کارزار عضد الملک و محافظخان عضد الملک گریختند و رای بهیم
بعد از آن در جنگگاه افتاده و لطیفخان زخمی گرفتار گشت سلطان در
بمجرد استماع این خبر محب الملک و جمعی از امرا را فرستاد تا تفقد حال لطیف خان
زخمی کما ینبغی نموده بر جراحتهای او مرهم نهند و بعزت تمام بحضور آورند اما لطیفخان
چون زخمهای کاری داشت در راه وفات یافت و در موضع هالول از توابع چانپانیر
در پهلوی سلطان سکندر مدفون گشت و همدرین سال برادر دیگر نصیر خان که موعود بود
وفات یافت و سلطان پسران ایشان جمعی را وظیفه دار مقرر ساخت طعام پخته و جامه
هر روز مقرر ساخت و همدرین سال خبر رسید که رایسنگه راجه پال چون از قتل قیصر خان
وقوف یافت فرصت یافته قصبه دهود را غارت نمود و اموال بسیار از ضیاء الملک پسر
قیصر خان بدست آورده در خرابی تقصیر ننموده از شنیدن خبر سلطان بغایت مضطرب شده
متوجه است که خود عزیمت نماید تاجخان عرض کرد که در ابتدای سلطنت این قسم امور
بسیار حادث میگردد اصلا از رهگذر این امور غباری و کدورتی بر ساحت خاطر راه نهند
اگر بنده باین خدمت مامور شود بعنایت اله و یمن اقبال ظل اللهی مفسد را گوشمال بسزا
خواهد داد سلطان فی الفور خلعت داده با یکهزار سوار تعین نمود در اثنایکه رخصت فرمود تاجخان
بولایت پال در آمده بنا خرابی نهاد و در اثنایکه رخصت فرمود از راه عجز و انکسار نوشته

نزد شرف الملک گیلی از امرای مظفری بود فرستاده درخواست عفو گناهان خود نمود چون
قرار نیافت هر آینه تاجخان در خرابی بیشتر کوشید و رای سنگه ناچار جای قلعه
اختیار کرده با تاجخان بجنگ بایستاد و جمعی کثیر کار آمدنی از رای سنگه کشته شدند
و از مسلمانان زیاده از یکنفر بقتل نیامد تاجخان در ولایت پال چند گاه رحل اقامت انداخت
آخر بموجب حکم بخدمت سلطان شتافت و سلطان در ربیع الاول سنه مذکوره بشکار
بیرون آمد تا در آن وقت جمعی از رعایای کنبایت از دست عامل انجا دادخواه شدند
سلطان تاجخان را بجهة سرانجام آنجا تعیین نموده بر عدل و داد کنبایت امتثال داد و خود
چون بنواحی چینانیر رسید از آنجا سانگا بملازمت آمد و بعد از چند روز خوشدل و خرم
رخصت انصراف یافت و در سنه اربع و ثلثین و تسعمایه پرتو تسخیر بر ولایت باگر انداخت
و در اندک مدت فتح کرده بچینانیر معاودت نموده بعد از آن چندگاه بجهة قلعه بروج عازم
و از آنجا بکنبایت رفت اتفاقاً روزی بکنار دریا بر سبیل تفرج برآمده بود که جهاز
از دیب رسید اهل جهاز این خبر رسانیدند که یک جهاز فرنگیان را باد به بندر انداخت و قوام
الملک جهاز را قبض نموده فرنگیان را بسبب عبودیت مبتلا ساخت از استماع این خبر مبتهج
از راه خشکی عازم دیب شد و قوام الملک باستقبال شتافته فرنگیان را بنظر درآورد و سلطان
جمعی کثیر از ایشان را مسلمان ساخت و امرا بجهت ایشان را و ثبت هم در آن سال
محمد شاه حاکم اسیر که خواهرزاده سلطان بهادر بود عرضه رسید مضمونش آنکه چون عماد الملک

ولی از روی عجز بشفیع ملتجی گشته بود و برهان نظام الملک گرفی رسیده سدی
ستی سویا مدخل می‌نمودند فقیر بکومک او رفت و جنگ صعب اتفاق افتاده فقیر
صحی از پیش برداشت و نظام الملک که کمین نموده بود خود را بعماد الملک زده او را
شکست داد در آن اثنا سلسله فیل فقیر غنیمت برده و قلعه ماهور که اعظم ممالک
یعقوب متصرف شده حالیا اعتماد بر کرم قدما عنمی نموده آمده بهر چه حکم معلی نفاذ
یابد عمل نموده خواهد و در جواب فرمان صادر شد که سال گذشته عریضه عماد الملک آمده
بود و ملک عین الملک حاکم نهرواله حسب الحکم رفته میان الفریقین صلح داده الان چون بهت
رنجش نظام الملک شده بمقتضی البادی اظلم او ظالم است و عماد الملک مظلوم
و اعانت مظلوم بر ذمه همت ما فرض پس در محرم سنه خمس و ثلثین و تسعمایه
بقصد تسخیر ولایت نظام شاه با لشکر گران متوجه شده بجهت سامان سپاه در قصبه
برودره نزول کرده در اواسط سال مذکور جام فیروز حاکم تته از استیلای مغولان
آباء وطن شده بسلطان محض التجا آورد سلطان تفقد احوال جام فیروز نموده و
بجهت خرج ذات وی مقرر نمود و وعده نمود که ان شاء الله تعالی ملک موروثی را از مغلان
خلاص کرده بتو خواهم داد چون آوازه شوکت بهادر شاهی و صیت انعام شهنشاهی
در ربع مسکون انتشار یافت در آن سفر رایان قریب و بعید روی بدرگاه
بهادر شاه نهادند خداوند زاده راجه کوالیا با جماعه از پوربیه آمده در سلک ملازمان

خاص منسلک گردیدند و سرین تهی برادرزاده کاناسانکا نیز با چند تن از

معتبر آمده داخل نوکران شد و بعضی سرداران دکن هم آمده احراز سعادت حضور

نموده اند و همراهان فراخور استعداد از انعامات بادشاهانه نصیبی گرفته مدت

در نواحی پیتنا نیز توقف واقع شد عماد الملک بیتاب گشته جعفر خان ولد خود را

بملازمت فرستاد و معروض داشت که نظام الملک بیتاب بجز غایت غرور و کم بصری

ندارد اگر یکمرتبه بر سر دکن سواری فرمایند مقصود بندها بحصول می پیوندد سلطان اورا

مبذول داشته قرار داد که دران روی متوجه دکن گردد و درین اثنا جعفر خان معروض داشت که اگر

حکم شود بنده بتماشای احمدآباد و خطه کنبایت رفته زود بملازمت رسد ملتمس او درجه

روانه شد و هنوز بکنبایت نرسیده بود که خبر رسید سلطان بعزیمت دکن از محمدآباد

کوچ نموده است جعفر خان از روی استعجال برگشته در قصبه گودره رسید و در همین سال

در ملازمت سلطان بطرف دکن روان شد و چون بکنار آب نربده رسید میران محمد شاه

باستقبال شتافته جهت ضیافت برهانپور برد و بعد از آنکه لوازم ضیافت بجا آورد

و عماد الملک نیز جریده از کاویل بملازمتش رسید چند سر اسپ و تحف و هدایا گذرانید

بسلطان محمود بقصد تادیب برهان نظام شاه که در حوالی بیر و ماهور بود از آنجا

روانه شد و چون بجالنه پور رسید چند روز مقام کردند طمع در ملک او نموده بود و

و عماد الملک مضطر شده خطبه را بنام سلطان خوانده محمد شاه را وسیله ساخته نوعی نمود که از الحاح

کرد

میسر شد و چنانکه وقایع نظام شاه به احمدنگر رسید بواسطه دیدن خواب مهیب دولت آباد
بالا الکبر کنار حوض قتلو فرود آمده عماد الملک را با بعضی از امرای گجرات بمحاصره
قلعه گماشت و بعد از چندی که عماد الملک با دکنیان آشتی یافته از طلب سلطان بهادر نادم و پشیمان
ت و وقت شب قطع از خیمه و خوابگاه کرده راه فرار پیش گرفت و چون دکنیان که از سر راه او
برخاست گرفته مانع وصول غله و آذوقه گشتند و برهان نظام شاه بی نیرو بس دادن فیلان
ند شاه امیری را از خود راضی ساخت و او را بآن شرط که در احمدنگر خطبه بنام سلطان
بهادر خوانند حرف صلح در میان آورده او را در سنه ست و ثلثین و تسعمایه بجانب
متوجه شد و از موضع چانپور خداوند خان و عماد الملک را با لشکر آراسته و فیلان
ریا بیاکر فرستاده خود متوجه بندر کنبایت شده یک روز در انجا ماند و
بر حسب عزیمت دیو و چندین جهاز که از بنادر اطراف انجا رسیده بودند از جنس
آتش و غیره آنچه در آن جهازها بود ابتاع نموده داخل کارخانها ساخت از انجمله
بود شصت من نفت بود و جماعه رومیان که باتفاق مصطفی رومی برسم تجارت آمده بود
تفقد احوال آن جماعه کما ینبغی فرموده منازل مناسب بجهة آن قوم تعیین کرده و بملک ایاز سپرد
با بود و بولایت باسنواله و دونگرپور رفت و آتش نهب و غارت در آنجا
زده و پیشکش فراوان از رانا گرفت و بمحمدآباد رفت و عمرخان و قطبخان و جمعی
از امرای سلطان ابراهیم که از بیم فردوس مکانی بابر پادشاه بگجرات افتاده

بودند بخدمت رسید روز اول سیصد قبای زربفت اسپ و پنجاه اسپ و چند
نقد انعام یافتند و چون از معرکه دلجوئی ایشان فارغ شد طبل عزیمت بجانب
مهراسه نواخت و بعد از وصول مهراسه خداوند خان و امرا که در آمده
ملازمت نمودند انگاه کوچ متواتر ساکر در آمد و ضبط آن ولایت کما
فرموده هر جا تهانه دار گذاشت و پرسرام راجه باکر لا علاج گشته بملازمت
و بسر او شرف اسلام دریافته در حضور سلطان بهادر مسلمان شد و جگا که برادر پرسرام
بود با جمعی مقدمان در کوه بیابان میگشت درین وقت از خوف جان رفته بر تمنی
بن رانا سنگا ملتجی گشت که او را وسیله ملازمت خود سازد اتفاقاً
سلطان بهادر در طریق شکار چون بانسوله در آمد رانا سنگا از راه ملایمت و عجز
رسول فرستاده گناه جگا در خواست نمود سلطان بهادر ملتمس او را قبول نمود
جگا را طلبیداشت و در موضع وکهتا گرجی مسجد عالی بنا کرده آن قصبه به پرتهی راج داد
و بقیه ولایت باکر را میان پرتهی راج و جگا علی السویه قسمت نمود چند روز بجهت شکار
در آنجا مقام داشت که منهیان خبر رسانیدند که سلطان محمود خلجی که مرهون احسان و ممنون امتنان
سلطان مرحوم مظفر شاه است شهزاده حاکم و سقدرمند را فرستاده بعضی قصبات ولایت چتور را
تاراج کرده در احصین سلطان محمود خلجی مقابل شده است مقارن اینحال رسول رتنسی آمده التماس نمودند که
سلطان سلطان محمود را مانع شوند که چه سلسله عدو جنگ کنند و درین وقت خبر رسیده

سلطان محمود خلجی را چندین بسیار رنگین و زر رفته سلهدی و رتنه را بقصد کشتن بخود همراه آورده
و سلهدی بر ما فی الضمیر وقوف یافته باتفاق ولد سکندر خان سیواسی بولایت چیتور رفته
التجا برتنسی بن رانا سانکا آورده چنانچه پیش ازین روز گذشته بود که سکندر خان
و بهوپت بن سلهدی متوجه اردو شده هر دو ملازمت سلطان بهادر یافتند و سلطان
بخلعت زربفت سرفراز و بقتا در اسپ بایشان انعام کرده دلجوئی بسیار نمود که من
نیز اراده شرف حضور داشتم لیکن نیل این سعادت بجهت بعضی موانع در تعویق افتاد
انشاء الله تعالی بعد ازین بملازمت گرامی سرور خواهیم شد سلطان بهادر بخان گفت چند
مرتبه است که نوید ملاقات سلطان محمود بگوش رسید اگر سلطان محمود ملاقات نماید
رنجهای او را هرگز جائی نخواهیم داد پس فرستاده سلطان محمود را مشمول الطاف ساخته
رخصت انصراف ارزانی داشته عازم بانسواله گردید چون بکنار آب مهی رسید رتنسی
و سلهدی نیز بخدمت شتافتند و سلطان در روز اول سی سلسله فیل و اسپ بسیار و هر دو را پانصد
خلعت زربفت بانها بخشید و بعد از چند روز رتنسی رخصت چیتور یافت و سلهدی ملازمت
اختیار کرد تا سلطان بهادر بوعده ملاقات سلطان محمود خلجی بطرف سنبله متوجه شد
و قرار داد که اگر سلطان محمود بیاید لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده و ما کهات نرفت
بو آنجا رفته سلطان محمود بیاید لوازم را رخصت کرده بدار الملک مراجعت نماید و در منزل حاجی محمد
نیز آمده چون بموضع سنبله رسید تا ده روز انتظار سلطان محمود کشید و بعد از آن

باز دریاخان از نزد سلطان محمود آمده گفت که در شکار سلطان از اسب افتاده و دست راست

او شکسته و الا باین موضع آمدن لایق نسبت سلطان بهادر گفت چون

خلافت وعده نموده اگر او نیاید ما بیاییم دریاخان گفت چاندخان بن سلطان مظفر

نزد سلطان محمود است اگر بیاید و حضرت طلب چاندخان نمایند دادن بس مشکل و نگاه داشتن

متعذر است فی الحقیقت مانع آمدن همین است سلطان بهادر گفت ما خود را از طلب چاندخان گذرانیدیم

سلطان محمود را گفته بگویید زود بیاید چون فرستاده سلطان محمود مرخص شد سلطان بهادر

بتأنی طی منازل نموده راه سلطان محمود میدید و چون نا امید شد معلوم شد

که سلطان محمود اراده آمدن ندارد که پسر بزرگ خود را سلطان غیاث الدین خطاب

در قلعه مندو نگاه دارد و خود از قلعه جدا شده در گوشه باشد و ملاقات نماید

بعضی از امرای سلطان محمود که بجهت سلوک نامعقول از او آزرده بودند آمده دیدند و عرض

نمودند که سلطان محمود بلطائف الحیل میگذراند و اصلا با خود نخواهد آمد سلطان بهادر

کوچ بکوچ بجانب شادی آباد مندو روان شد و چون بقلعه رسید عساکر بمحاصره مندو

تعیین شدند محمدخان آسیری بجانب مغرب نموده رحل شاهی بول مأمور شد و لقمان

فرستاده و جماعه پوربیه را بنهلوان فرستاده خود بموضع محمود پور در محله قرار گرفت

و بتاریخ بیست و نهم شعبان سنه سبع و ثلثین و تسعمایه سلطان بهادر با جمعی

براهنمونی دو شخص مندوی بقلعه آمد و بالا فضل چندانی نمود که

بقلعه درآمدند و چون صبح طالع متوجه خانه سلطان محمود شدند و چون سعدم مالوه از طرف
ت بغام متقعت خاطر جمع داشتند و وقتی واقف شدند که قلعه از پیکانه پرشن بود
اجرم مالویان بهر طرف گریزان شدند همان لحظه چاندخان بن سلطان مظفر از قلعه فرود آمده
اده فرار پیش گرفت و سلطان محمود با جمعی قلیل مسلح شده بمقابله پیش آمد و چون در خود
وی مقاومت ندید از شهر بیرون رفته براهنمونی مانی با قصد کشتن عیال آنجا که محل تقامت
افواج سلطان بهادر در تنگ بند اطراف محل را قبل نموده ایستادند و پیغام کردند
بحرم سلطان و امرا امانست هیچکس متعرض مال و عرض احدی نخواهد شد بنابرین بعضی
نواخواهان سلطان محمود مع در امر کشتن عیال که رنبت گفته باشاده بگجرات آید هر چند مروت
ند مروت او بیش از دیگران آمده بود و از حفظ ناموس خواهد کوشید و ظن غالب آنست که
سم پدر را احیا نموده ولایت مالوه را بملازمان سلطان خواهد گذاشت در این اثنا سلطان بهادر
بام نعل محل بر آمده شخصی را بخدمت سلطان محمود فرستاد سلطان محمود با نفس نفیس
رام آمده و سلطان بهادر تعظیم و احترام بجا آورده در کنار گرفت دلجوئی نمود چون در آمد
سلطان محمود در تکلم آمد درشتی کرد و سلطان بهادر از آن رنجید و از آن در گذشت و دیگر مجالس
اهموشی گذشت و در آخر آیت غضب سلطان محمود را مع فرزندان مقید ساخته همراه آصف خان
مصفی بجانب فرستاد و خود در مندو قرار گرفته امرای مالوه را در گجرات اقطاع داد
مرای گجرات را در مالوه جاگیرها عنایت فرمود و محمد خان را معزز و مکرم روانه برهانپور ساخت

و بعد از برسات در سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه بسیر برهانپور رفت و برهان نظام الملک که
بخلاف اسمعیل عادل شاه که هنوز لفظ شاه جزم و ساخته بود بدلالت و راهنمونی
محمد شاه ببرهانپور آمد و بمیامن سعی شاه طاهر خجندی سلطان در چتر سفید و آفتابگیر
سرخ بابت سلطان محمود خلجی را به برهان نظام الملک عطا نموده گفت شما را لفظ شاه
دادیم یعنی دشمنان را از پادشاهی معزول ساختیم و دوستان را به پادشاهی رسانیدیم و مقصود
و غرض از تربیت وی آن بود که والی احمدنگر و برهانپور را در جنگ پادشاه دهلی که
نهاد همت ساخته بود موافقت نماید و حال آنکه عکس مطلق بفعل آمد چه که برهان شاه
در جنگ همایون پادشاه اعانت ننمود بلکه پیشتر از آن چند سال جابدرگاه فرستاده
و تسخیر ولایت گجرات کرد گویند سلطان بهادر شاه طاهر خجندی را که علمای گجرات و برهانپور
و مندو و دهلی بدانشمندی و استادی قبول داشتند عرب بیاکرد بحدی که در حضور
او بر تخت نمی نشست و اگر می نشست او را نیز بر کرسی طلا مرصع می نشانید و در توقف
سلطان در برهانپور بود سعی بسیار کرد که او را از برهان شاه منحرف و وکیل السلطنه خود سازد
شاه طاهر بهانه آنکه اراده رفتن مکه دارم قبول این معنی ننمود و حال آنکه با احمدنگر رفته بعد
گاه برهان شاه را شیعه مذهب ساخت و چتر و سراپرده سرخ را بسبز که نشان اثنا عشریه است
بدل کرده و کلی و جزئی این داستان احوال نظام شاهیه نوشته شده از آنجا معلوم
و سلطان بهادر بعد از ملاقات نظام شاه و مراجعت او با احمدنگر خوش شد او کام بیابان مند

شد

شده بدهار رفت و درین اثنا معلوم شد که سلهدی بواسطه آنکه در عهد سلطان محمود خلجی عورات
مسلمه را از ذل کفر و خواری عبودیت خلاص ساخته او را تادیب بلیغ نمایم مقبلکا
رخصت سلطان نیز داد که آنجا رفته بتسخیر بنای قلعه نماید و اختیار خان را با بیست و یکم ربیع الاخر
سال مذکور در قصبه دهار آمده ملحق شد سلطان بهادر آوازه رفتن گجرات در انداخته
بمندو رفت و اختیار خان را بحکومت آنجا گذاشته بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاول
نزول کرد درین اثنا بهویت ولد سلهدی که همراه بود بعرض رسانید که چون رایات عالی
متوجه دار الملک گجرات است اگر بنده رخصت اجین یابد سلهدی از سر استظهار و اطمینان تمام آمدست
بیارد سلطان بهادر از روی اعتماد رخصت داده خود نیز متوجه اجین گردید و پانزدهم شهر مذکور
بقصبه دهار رسیده لشکر آنجا گذاشت و خود برسم شکار بجانب دیبالپور نهریه و سعدپور
رفت سلهدی از استماع این خبر بهویت را که در اجین گذاشته خود بملازمت پیوست و امیر مصطفی که
بطلب سلهدی رفته بود در خلوت بعرض رسانید که سلهدی سر اطاعت ندارد فقیر بوعده
عنایت و نیک گردانیدن فی الحدیث داده آورده است و گرنه منخواست قلعه را گذاشته بولایت
میوات برود الان اگر رخصت یافت و دیدن او بار محالست سلطان بهادر
در سعدپور بجانب دهار روان شد با امرا و مقربان سخن گرفتن سلهدی
در میان آورد و چون قریب دهار رسید لشکر را بیرون گذاشته در قلعه دهار
در آمد و سلهدی را نیز بخود همراه برد و همین که سلطان درون قلعه رفت موکلان

آمده او را با دو نفر پوربیه گرفتند درین اثنا یکی از خواص سلهدی فریاد کرده بخنجر زد

سلهدی گفت هیچ آدم را مکشید آنشخص گفت من بجهت شما چنین میکردم چون شما از

ازین کار آسیب میرسد اینک من خود را میزنم تا شما را در بند نبینم و خنجر بر شکم خود

زده بجهنم رفت و چون گرفتن این خبر انتشار یافت سکنهٔ شهر دایرهٔ سلهدی را بتاراج دادند

و جمعی کثیر را کشتند و فیلان و اسپان و اسباب او را بسرکار سلطان ضبط نمودند و بقیه

قرار نموده نزد بهوپت رای رفتند و آخر روز سلطان عماد الملک را بر سر بهوپت

رخصت کرد و خداوند خان را همراه او کرد و گذاشته صبح روز دیگر خود نیز عزم چنین نمود

سلطان بهادر بدریا خان که از امرای قدیم مالوه بود و سابقا بجای مجد سلطان احمد

حکومت اجین ارزانی داشته بسارنگپور را بملو خان بن ملو خان که در ایام سلطان

مظفر از مندو رفته ملازم شده و در زمان سلطنت شیرشاه خود را خطاب قادرشاه

داده خطبه و سکه آن دیار بنام خود ساخته بود و چنانچه عنقریب شمه از احوال او مرقوم خواهد شد

تفویض نمود و حبیب [illegible] ایشان را از آنجا گذاشته رخصت داد و عالم [illegible] بهیلسا در

حبیب خان جمعی کثیر از پوربیه را بقتل رسانید و دشته را منصرف شد و چون سلطان

معلوم شد که هژده سالست که آثار اسلام از آن دیار کوچ کرده علامات کفر

و در منزل منهیات بسمع او رسانیدند که بهوپت ولد سلهدی خبر گرفتاری پدر و نام

شنیده جهت کومک بچیتور رفته لکن رای در سلهدی حصار رایسین را استوار ساخته

ازا

ارانی سعی میکنند و انتظار کومک چیتور میبرند سلطان بهادر دو سه روز جهت تعمیر مساجد و بقاع
خیر در آن قصبه مقام نمود نهم جمادی الاول سنه مذکور طبل فیروزی کوفته و توجه از
رایسین بر کاه برافراخت و بهیسوار رهونیا مده بود که راجپوتان پوربیه فوج کشته از قلعه
فرود آمدند سلطان با معدودی چند پرداخت و دو سه کس را اسیر کرد و نیم شب در این اثناء
سپاه گجرات پی در پی از عقب رسیده و بازار کفار را بر آوردند و پوربیه از جلادت
و شجاعت سلطان بهادر کوشه گرفتند و بقلعه پناه بردند سلطان بهادر آن روز لشکر را
از جنگ منع کرده بفرود آمدن پرداخت روز دیگر از زمین توپ حصار را مرکز وار در میان
گرفته تقسیم مورچل نمود و طرح ساباط انداخته و در اندک مدت ساباط را باهل قلعه رسانید سلطان
خود آنجا رفته و رومیخان را با اهل توپخانه در آنجا گذاشته بمنزل معاودت فرمود و رومیخان
بزور توپ دو برج قلعه را انداخت و از طرف دیگر نقب زده آتش دادند و چند گز دیوار
را انداخت سلهدی احوال قلعه و زبونی پوربیه و قوت خصم بنظر آورده پیغام کرد که بنده
بخدمت آمده بشرف اسلام مشرف گردد و بعد از آن اگر رخصت یابد بالای قلعه رفته اهالی و اولیای را خاسته بپایه
والای سلطان بهادر شاهی بسپارد سلطان از این خبر مسرور گشته سلهدی را بحضور خود طلبیده آشنا
بتوحید رهنمونی و عرض کرد و چون سلهدی ایمان آورد و برا خلعت خاص داده از مطبخ طعام
بالوان نوازش داده همراه خود بزیر قلعه برد سلهدی لکهمن را از خود در طلبیده گفت
چون من بزمره اسلام درآمدم سلطان بهادر در حق بهجت زعامت مجانست وجه از علو همت

مراسم آداب عالی خواهد رسانید الا تو اینکه قلعه را تسلیم ملازمان سلطان نموده کمر خدمت محکم بسته
در خدمت سلطان باشیم لکهمن خفیه بوی گفت که حالا خون ریختن تو بمذهب ایشان جایز است
و بهوپت رانا را با چهل هزار کس همراه گرفته بکومک می آید کاری باید کرد که
چند روز دیگر در گرفتن قلعه توقف شود سلهدی تحسین این رای نموده بسلطان گفت
امروز مهلت باشد فردا یا پس فردا قلعه را خالی ساخته بملازمان سلطان حواله خواهم کرد
سلطان از آنجا مراجعت نموده بمنزل آمده و تا دو یا سه روز دیگر منتظر بود چون ازین مقدمه
ساعتی گذشت سلهدی باز بعرض رسانید که اگر بنده نزدیک قلعه برود و سنگستان
حال نموده صورت گرفتن و زیست سلطان را... سلهدی را با معتمدان سپرده نزدیک
قلعه فرستاد سلهدی نزدیک برج افتاده شکسته رفت و با قوم نصیحت آغاز کرد که
ای راجپوتان غافل از مسلمانان ملاحظه کنید که سلطان در زمین مورچل در آمده تمام اسباب
و غرض آن بود که فی الفور رخنها را مهیا کنید لکهمن جواب داد ما سلهدی بحسب ظاهر حالا برگشته
لکهمن طلب بهوپت و تعجیل در استحکام قلعه کوشید و دو هزار پوربیه را همراه پسر
سلهدی داده طلب بهوپت و تعجیل نمودن روان ساخت پسر سلهدی بیرون رفته
رسیده بود با مردم سلطان دوچار شد طرح جنگ انداخت سپاه گجرات فتح نمودند
بشتری دد نموده راجپوتان پراگنده شدند و پسر سلهدی را با راجپوتان دیگر
سلطان فرستادند سلهدی چون فوت پسر اطلاع یافت از هوش رفت و سلطان بهادر

اکا

نامی سکندر را برهان الملک سپرد که در قلعه بند و محبوس دارد و درین اثنا خبر رسید
بهوت چون میدانند که سلطان چیره آمده است انبار را همراه گرفته از روی جرأت
بلوچ متواتر می آید و قوت بعضی سلطان از استماع این خبر طغیان نمود که اگرچه
بریده ام اما بمقتضای نصوص کتب مسلمان بنده کافر بنده است فی الفور محمد خان
حاکم برهانپور و عماد الملک سلطان را تادیب ایشان رخصت نمود محمد خان و عماد الملک باستعداد
جنگ افواج ترتیب داده متوجه شدند و چون دیگر بکنار رسیدند پورنمل که او برادر سکندر
با دو هزار راجپوت بدانجا حاضر شد محمد خان و عماد الملک عرضه داشت نمودند که پورنمل
این سکندر بانا پیوسته و رانا قریب رسیده اگرچه جمعیت ایشان از اندازه بیرون است اما اعتماد بر عون الطاف
و اقبال خداوندی کار زیاده در تردد خود معاف نخواهیم داشت سلطان بعد از وصول
عرضه داشت اختیار خان و امرای دیگر را بمحافظت اردو گذاشته خود با ایلغار شبانروزی بهفتاد کروه
الوه طی نموده در رنگ برق لامع بهوا گهرا از درخشند محمد خان بار دیگر استقبال آمده
سلطان را بمنزل خود برد و جاسوسان رانا و بهوت خبر بردند که سلطان بهادر بلشکر ملحق شد
و از عقب افواج در رنگ موج بحر بی پایان میرسند رانا از استماع این خبر یک منزل پس نشست
و صبح سلطان بهادر از کهرار کوچ کرده یک منزل پیش رفت و در همین منزل دو نفر راجپوت پیش آمده
رسالت بجهت تحقیق آمدن سلطان بلشکر آمده از زبان رانا پیغام آوردند که رانا بملازمت رمان
این دیار بکار هست غرض از آمدن او در تجدید دین بود که شفاعت پیش نهاد استغفار تقصیرات

سلهدی بند سلطان گفت الان جمعیت و شوکت و پیش از ماست اگر جنگ کرده شود شکست

میسر نمود البته انجاح مطلوب شما می‌شود و چون آن دو راجپوت رفته گفتند که ما سلطان را

بچشم خود دیدیم رانا و بهوپت با وجود آنهمه شوکت و جمعیت چهار منزل از پیش گریخته

فرار نمودند درین اثنا خبر رسید که الغخان با سی هزار سوار و فیلخانه و توپخانه گجرات قریب رسید

سلطان از غایت عجلت اصلا تا رسیدن الغخان توقف نکرده با لشکری که همراه داشت

بقصد گروه تعاقب نمود و رانا چون بچتور رسید سلطان تادیب و گوشمال او را بسال

دیگر حواله کرده خود بقلعه رایسین آمد و محاصره ساخت و در آخر رمضان لکهمن چون

از کومک مایوس گشت و هلاک خود در امتداد دید از دیده عجز و انکسار در آمده عرضه داشت نمود

اگر سلهدی را بحضور طلبند و قلم عفو بر صحیفه گناه او کشیده شود ما این قلعه را خالی

تسلیم می‌نماییم سلطان بعد از تامل وافی بخاطر آورد که غرض ازین یورش آنست که عورات

مسلمان از ذل کفر خلاص شوند اگر التماس آنها مقرون بانجاح نگردد محتمل که آنها جوهر شوند و آنها را

هلاک کردند لهذا التماس سلهدی را اجابت نموده سلهدی را از مندو بحضور طلبید امین الملک

سلهدی را از مندو همراه گرفته بخدمت آورد و فرمان حاصل نموده بالای قلعه رفت

لکهمن جمیع راجپوتان را با اهل و عیال از قلعه فرود آورد و لیکن خود با چندین عیال

بعضی راجپوتان معتبره بالای قلعه گذاشته بعرض رسانید که قریب چهار صد عورت

تعلق سلهدی دارد و دور از درگاه و مادر بهوپت التماس آن دارد که چون سلهدی خلل

بندهای خاص شدن اگر بقلعه آمدن عیال خود را فزود آرد از طعنه اغیار محفوظ خواهیم بود سلطان
ملک علیشیر را با سلهدی همره ساخته بقلعه فرستاد و چون سلهدی آنجا رفت لکهمن و تاجخان استغاثه نمودند
که عوض قلعه رایسین دیگر جای بدهند سلطان مرحمت خواهد فرمود سلهدی گفت حالا بالفعل
قصبه ورده ها مصارف ما جهت کسانی مقرر شده عنقریب است که سلطان از علو همت ما را
بدیگر چیزها نیز سرافراز خواهد ساخت رانی درگاوتی و لکهمن و تاجخان گفتند اگرچه سلطان
تفقد احوال ما خواهد کرد اما عمرها است که درین زمین سلطنت کردیم و داد کامرانی دادیم
والحال ملک با زعمی ما چه که همه یکجا شده ایم طریق مردانگی آنست که عیال خود را جوهر ساخته
جنگ کرده کشته شویم و هیچ آرزو در خاطر نماند سلهدی سخن رانی درگاوتی از غایت تمرد و
عصیان فرزندی و ملک علیشیر هرچند نصایح مشفقانه القا نمود اصلا مفید نیفتاد و درجواب
ملک علیشیر گفت هر روز رنگ رنگ و چند اثاث کافور در حرم صرف میشود و سیصد من هر روز
جامه نو می پوشیدند و همین معلوم نیست که دیگر میسر شود اگر بفرزندان و عیال کشته شویم بهتر است
و ننگ ناموس نبریم رعد و شرف سلهدی طرح نبرد انداخته رانی درگاوتی دختر را با سکاه بوده
دو طفل گرفته بجوهر درآمد و با هفتصد زن دیگر بسوخت سلهدی با لکهمن و تاجخان
و دیگر خویشان و برادران که مجموع صد نفر میشدند سلاح گرفته برآمدند و پیاده های
لشکر که بالای جهر رفته بودند بجنگ مشغول شدند و چون این خبر باز دور رسید که جوهر اجلو بر قلعه
برآمده و آن گروه قیصت را بجهنم فرستادند از لشکر سلطان بهادر چهار نفر پیاده مسلمان

سعادت شهادت دریافتند و هم درین ایام سلطان عالم حاکم کالپی از صدمت افواج جنت آشیانی

حضرت همایون پادشاه التجا بسلطان بهادر آورده بود سلطان بهادر قلعه رایسین و چندیری

و ولایت بهیلسا را بسلطان عالم جاگیر داد و محمد خان حاکم اسیر را به تسخیر قلعه گاگرون که

در زمان سلطان محمود خلجی بتصرف رانا درآمده بود تعیین کرد و خود بشکار فیل مشغول شد و فیل بسیار

گرفته و متمردان کوند کالور را گوشمال بسزا داده حواله ایشان نمود و سلام آباد و بنا کرد

که در تصرف زمینداران درآمده بود متصرف شد بامرای گجرات و معتمدان خود جاگیر کرد

و چون محمد خان حاکم اسیر متوجه قلعه گاگرون شده بود سلطان بهادر نیز بسرعت تمام خود

بنواحی گاگرون رسانید و رای مانا که از جانب رانا حاکم بود گاگرون قلعه را خالی کرد

و سلطان بهادر چهار روز در آن قلعه بخشش و صحبت داشت هر یک از مقربان خود را بانعام

نوازش کرد و عماد الملک و اختیار خان را که از کبار امرای او بودند به تسخیر قلعه رسور فرستاد

خود متوجه مندو شد و حاکم رسور که گماشته رانا بود قلعه را خالی کرده گریخت

و در یکماه قلعه گاگرون و قلعه رسور بتصرف سلطان بهادر درآمد درین اثنا خبر رسید که

فرنگیان هجوم آورده بندر را زده اند و متوجه دفع ایشان شده چون قریب رسید فرنگیان

فرار نمودند و توپ بزرگ ایشان که کلانی آن توپ در دیار هندوستان نبود

بدست آمد و سلطان آنرا بجر ثقیل بچینا نیز فرستاد و بعزیمت تسخیر چتور

و از آنجا باحمدآباد آمده زیارت مشایخ کرام و آبا عظام نمود و لشکر را جمع آورد با کوکبه گجرات

متوجه

متوجه چیتور شد در این وقت که سنه اربعین و تسعمائه باشد محمد زمان میرزا از حصر همایون پادشاه که
در قلعه بیانه محبوس بود فرار نموده بالتجا آورد همایون پادشاه کس نزد او فرستاده محمد زمان
میرزا را طلب کرد سلطان بهادر از غایت تکبر مقید بجواب نشد همایون پادشاه کس نزد او
باز فرستاده و بار دیگر خطوط نوشت که اگر محمد زمان میرزا را بجانب ما نمی‌فرستد باری از ولایت خود بیرون
اخراج کند سلطان بهادر را که اقبال لایقش نبود در کتابت جواب نوشت
و سخنانی که بیش از اندازه او بود بر زبان آورد و همان حکم گشت موجب آن شد الغرض سلطان بهادر علی
رغم همایون پادشاه محمد زمان میرزا را بغایت تعظیم و تکریم نموده چون بچیتور رسید از انجا حصار
بسته شد ایام محاصره سه ماه امتداد یافت و اکثر اوقات از طرفین مردم در مقام مستعد جنگ و نبرد
بودند اخر امیدند چون شجاعت ادا میکردند و در اغلب اوقات ظفر و فیروزی با گجراتیان بود
آخر الامر رانا از راه عجز و انکسار در آمده پیشکش قبول کرد و تاج و کمر مرصع که
از سلطان محمود خلجی حاکم مالوه گرفته بود با چندین فیل و اسپ و تحف و هدایای لایق
بسلطان بهادر شاه داد بهادر شاه بعد از این فتح و آمدن محمد زمان میرزا و اجتماع اولاد
سلطان بهلول لودی در خدمت او باعث غرور و نخوت او گردید چنانچه که بحضرت محمد همایون
پادشاه سلسله جنگ تحریک داده و زمام دولت دهلی بقبضه در آورد پس از آن اولاد سلطان بهلول را
که سلطان علاء الدین تمام دست اعزاز و اکرام نموده و پسر او تاتار خان را که از امرا گردانیده بود
ممالک هندوستان گرفته بمردم در کار داد قیمت نموده و بجهت امضای این اراده تاتار خان را که بشجاعت و شهامت

از اتفاق خود ممتاز بود و ترتیب نموده آنکه در زیر بیرمان الملک حاکم قلعه زنتبور تسلیم نمود تا باتفاق

و مستصوب تاتار خان حضرت لشکر بهادر ایام معدود قریب چهل هزار سوار تاتار خان جمع

باطراف ممالک حضرت جنت آشیانی آغاز مزاحمت گری قلعه اکره رسید در سنه احدی و اربعین تسعمایة

و منصرف شد و همایون پادشاه از خود هندال میرزا را بدفع او نامزد کرد و دی چون

بحدود بیانه رسیدند افعال برادران و کراف که بر تاتار خان گرد آمده بودند متفرق شدند زیاده

از دو هزار سوار نزد او نماندند و تاتار خان از کمال تهور و جهالت که در بسیاری

لشکر بود و افغانان نموده بود و هنوز آنچه همت سلطان بهادر در فت رزم و مدد نیز نخوت لاعلاج

قرار داد و در هنگام تلاقی فریقین بر قلب لشکر میرزا هندال حمله آورد و با دو سه صد افغان

بقتل رسید و قلعه بیانه فتح میرزا درآمده همایون پادشاه این فتح را بفال نیک گرفت

و متوجه دفع سلطان بهادر گشت سلطان بهادر که باز لشکر بر سر راناکنبه بود و قلعه

در محاصره داشت از خبر کشته شدن تاتار خان و توجه همایون پادشاه بتعاقب

واقعه متوحش در میان اهل جرگه اکثر امرا بر آن قرار گرفت که ترک محاصره نمود

اگر در وقت که پادشاه مسلمان بجنگ ما آید حمایت و امداد کافران کرده باشیم و این بار

رستخیز در میان اهل اسلام خواهد شد لا بد دولت آنست که محاصره

از دست ندهیم و ظن غالب آنست که آنحضرت هم بر سر ما نیاید

گوید رمای که همایون پادشاه بسارنگپور نزول فرمود این کنگاش

بعرض رسید و آنحضرت از غایت مروت بولایت سلطان بهادر مزاحمت نرسانیده
چندان در انجا توقف نمود که سلطان بهادر در باب طرح انداخته در سال مذکور بقهر و جبر
قلعهٔ چیتور را بگرفت و راجپوت بسیار بقتل رسانید خاطر از مهمات آنطرف جمع نمود
آنگاه متوجه جنگ حضرت همایون بادشاه گشت و زر بسیار بر لشکر قسمت کرد
و حضرت همایون بادشاه عازم استقبال او گردیده در نواحی مندسور تلاقی فریقین
اتفاق افتاد و هنوز خیمه نزده بودند که سید علی خان خراسانی که هراول سلطان بهادر
بود از افواج مغل گریخته بقوم خود پیوست گجراتیان از مشاهده این حال شکسته دل شد
سلطان بهادر با امرا و پیران کار کرده باب تو جنگ مشورت نمود صدر خان گفت که
فعلا جنگ می باید کرد چه لشکریان از فتح چیتور قوت و استظهار یافته اند و هنوز حشم ایشان
از صولت سپاه مغل نترسیده است و رومی خان که صاحب اختیار توپخانه بود معروض داشت
توپ و تفنگ بسیار درین سرکار جمع آمده است معلوم نیست که قیصر روم هم داشته باشد
آن نسبت مصلحت آنکه بر دور لشکر خندق زده هر روز طرح جنگ انداخته شود که جوانان شوخ
لشکر مغل در برابر آمده بضرب توپ و تفنگ هلاک شوند سلطان بهادر این رای را پسندیده
بر دور لشکر خندق حفر نموده و درین هنگام سلطان عالم کالپی که از سلطان بهادر در را تپش
چند برو آنحضرت به بجاگیر او مقرر نموده بود با جمعیت تمام آمده ملحق شد و تا دو ماه هر دو لشکر در برابر
همدیگر نشسته در اکثر ایام جوانان عاشق جنگ بیرون آمده تلاش نمایان نموده و میکردند و سپاهیان

مغل بموجب فرموده فرمان خود برابر توپ و تفنگ کمتر رفته سه هزار سوار تیر انداز
براطراف و جوانب اردو تاخت میبردند و راه آمد شد غله و روغن مسدود ساختند چون
برین منوال گذشت قحطی عظیم در لشکر گجراتیان پدید آمد و علفی که در این دیگی بود
بواسطه استیلای مغل تا باینداز رسید محال آنبود که از لشکر دور رفته غله و کاه بسلط
بهادر دید که دیگر توقف موجب گرفتاریست در شبی با پنج کس از امرای معتبر خود یکی حاکم
برهانپور و دیگر بلوچ خان حاکم مالوه بود از عقب سراپرده بیرون آمده بطرف مندو گریخت
و چون لشکر از فرار سلطان بهادر آگاه شد هرکدام با جمعی براهی گریختند و صدر محمد همایون
بادشاه تا پای قلعه مندو تعاقب نموده در راه مردم بسیار بقتل رسانید و حیدر خان
با لشکر بسیار نیز رفت بعد از جنگ زخمی شده بگریخت سلطان بهادر در مندو
حصاری شد و بعد از مدتی پیدا شده منکو و جمعی دیگر مغلها و دیگر امرای با هفتصد نفر بقلعه
درآمدند و سلطان بهادر که در خواب بود سراسیمه برخاسته چون گجراتیان را مرصد
و گریزان دید خود نیز راه فرار پیش گرفت با پنج شش سوار بطرف چینانیر رفت و خو
نیز راه فرار برد و صدر خان و سلطان عالم حاکم رایسین بقلعه سونگر پناه بردند و بعد از
دو روز زینهار خواسته بخدمت آستانی آمدند صدر خان که زخمی بود در سلک ملازمان
انتظام یافت و از سلطان عالم چون حرکات ناملایم بوقوع آمده بود در ساعت بحکم جنت آشیانی
او را بریدند سلطان بهادر این اخبار شنیده خزانه و جواهر که در قلعه چینانیر داشت به بندر دیب

فرستاد

ستاد و خود بکنبایت رفت و همایون پادشاه مندو را بمردم امین سپرده بفتح قلعه چنپانیر شتافت
بلده محمدآباد بتاراج رفت غنیمت بیحد و قیاس بدست سپاه مغل افتاد و آنحضرت نیز از آنجا
چنپانیر بتعجیل عازم کنبایت گردید و سلطان بهادر از کنبایت اسپان تازه زور گرفته به بندر دیو
رفت و آنحضرت چون بکنبایت رسیده او را نیافت معاودت فرموده چنپانیر را قبل کردند
بتدبیری که در وقایع آنحضرت تفصیل یافته قلعه اول مفتوح شد و اختیار خان
آقی حاکم محمدآباد گریخته بقلعه ارک که او را مولیا گویند پناه برده و آخر زنهار خواسته
بشرف خدمت دریافت چون بمزید فضایل و کمالات از سایر امرای گجرات امتیاز داشت
در سلک ندیمان خاص انتظام پذیرفت و خزاین سلاطین گجرات که در تعمیرها قرار گرفته بود
بتصرف در آمده زر بلشکریان تقسیم شد و در اوایل سنه اثنی و اربعین و تسعمایه با وجود که
سپاهی در چنپانیر تشریف داشت عرایض رعایای گجرات متواتر بسلطان بهادر رسید
که یکی از ملازمان خود در تحصیل مال تعین فرماید تا وجوهی بخزانه رسانیده شود سلطان بهادر
عماد الملک غلام خود را که بمزید شجاعت و حسن تدبیر اتصاف داشت با لشکر بسیار بتحصیل مال
ولایت فرستاد و عماد الملک در مقام جمع سپاه شده بقول پنجاه هزار سوار در طرف احمدآباد
و از آنجا عمال باطراف و نواحی فرستاده شروع در تحصیل نمود و چون این خبر بجنت آشیانی
رسید قلعه چنپانیر را بتردی بیک خان که از امرای بزرگ معتمد علیه بود فرموده
خود نیز متوجه احمدآباد گردید و میرزا عسکری را با یادگار ناصر میرزا و میرزا هندو

یک منزل از خود پیشتر روان ساخت و در نواحی محمودآباد که دوازده کروهی احمدآباد است میرزا عسکری
با عمادالملک محاربه صعب روی نمود و عمادالملک شکست یافت و گجراتی بسیار کشته
بعد از آن پادشاه زاده به احمدآباد نزول فرموده تمام حکومت آنجا به میرزا عسکری
و پتن گجرات به یادگار ناصر میرزا و بروج به قاسم حسین سلطان و بردوده به هندو بیگ
و چانپانیر به تردی بیگ خان سپرده خود به برهانپور تشریف برده و در آنجا بار دیگر
توقف ناکرده متوجه مندو شد درین اثنا خانجهان شیرازی که یکی از امرای سلطان بهادر
جمعیت بهم رسانیده قصبه نوساری را متصرف گشت و رومی خان از بندر سورت به خانجهان
برده و باتفاق متوجه بروچ شدند و قاسم حسین سلطان تاب مقاومت نیاورده به چانپانیر
پیش تردی بیگ خان رفت و در کل گجرات اختلال و فترات شد و تهانه‌های مغل
برخاست درین وقت غضنفر بیگ که از امرای عسکری بود گریخته پیش سلطان بهادر
توقف نموده به ضبط و ربط مهمات آن ناحیه پرداخت و چون در زمان استیلای حضرت آشیانی
و عجز و درماندگی خود از فرنگیان گوه و چیول دیده مدد خواسته بود به یقین شنید
آنجماعت خواهند آمد و بنادر گجرات را که خالیست متصرف خواهند شد بنابر آن
بتعجیل از چانپانیر به ولایت سورت و جوناگر متوجه گردید تا بعد از آمدن آنگروه را
داند برگرداند و چند روز در آنجا بود و بسیر و شکار گذرانیده بود که ناگاه شش هزار کس فرنگی
در غرابها نشسته به بندر دیو رسیدند سلطان بهادر در تعجیل به بندر مذکور آمد و فرنگان

و استیلای سلطان بهادر و مراجعت همایون پادشاه شنیده از آمدن خود نادم و پشیمان گشتند و با یکدیگر
قرار دادند که بهر حیله که میسر شود بندر دیو را متصرف شوند پس در آن ایام ایشان
بمقتضی مصلحت عارض نموده خبر بیماری خود در اشایع ساختند سلطان بهادر در تصور آنکه
مکرر کس فرستاده و طلب جواب نمود شنید که بیمارم و توقع آمدن از سلطان بهادر در تصور آنکه
فرنگیان از و ملاحظه دارند خود با اندک مردم بجهت تسلی ایشان بغراب سوار شده در جایی
که کشتیهای ایشان لنگر کرده بودند رفت و بزرگ کشتی که بجهت او در آمده چون بغدر ایشان دریافت که ایشان عذر
خواست که مراجعت نماید و در اثنای آنکه فرنگیان نشستند در کشتی خود در آید چالاکی کرده کشتی
غدر کردند و او بکشتی خود نارسیده در دریا افتاد و یک غوطه خورده سر او
در این هنگام فرنگی از بالای جهاز نیزه بر سرش زده مجروح ساخت و در این گرداب
چنان سر بر گریبان عدم فرو برد که دیگر سر بر نیاورد لشکر گجرات این حال مشاهده کرده
بلا توقف متوجه احمدآباد گشت و بندر دیو از آن تاریخ که سنه ثلث و اربعین و تسعمائة
بتصرف فرنگیان در آمده مدت سلطنت او یازده سال سه روز بود و مؤلف تاریخ بهادرشاهی
کتاب خود را بنام او نوشته لیکن چون توفیق اصلاح نیافته اغلاط بسیار در آن نسخه مسطور است
اعتماد بر آن نمیتوان کرد ذکر متمکن گشتن سلطان محمد شاه فاروقی بر سلطنت
گجرات با برکات چون سلطان بهادر رخت هستی بربست مخدومه جهان
والده و امرای که ملازم رکاب او بودند از دیو متوجه احمدآباد شدند و در اثنای راه خبر رسید

بو

که محمد خان میرزا که سلطان بهادر در ایام فترت او را بجانب دهلی و لاهور فرست

که باعث خلل در هند شده مغلان از ایرانیان خاطر کرده اند از حدود دلاهور گریخته

رسید همان لحظه واقع سلطان بهادر را شنیده بنیاد گریه و تاسف بسیار خورده تعزیه

لباس کرد و اکنون بجهت تعزیت در رسیدن می آید و بعد از چند روز محمد زمان میرزا چون

بار دوم بوسیله مخدومه جهان آنچه مقدور نیش بود اسباب جهانبانی بجهت فرستاد از لباس

غرا بیرون آورد اما میرزا استعداد بر پرستش والده سلطان و تفقد احوال او نمود

که بوقت کوچ خزانه گجرات بخته بقول مشهور هفتصد صندوق طلا از آن

میان بیرون برده خود را گوشه کشید و دوازده هزار مغل و هندوستانی جمع آورده از

گجرات از مشاهده این فتنه جدید مضطرب گشته در تعیین پادشاه دیگر مصلحت نمودند

و چون سلطان بهادر میران محمد شاه را که خواهرزاده او بود ولیعهد بارها اثبات

کرده بود همگنان تجویز مخدومه جهان سلطنت او را قرار داده غایبانه خطبه و سکه او بعمل آوردند

و میران طلب او فرستادند و عماد الملک را با لشکر بسیار بدفع محمد زمان میرزا

و محمد زمان میرزا که مرد عیاش و فرصت طلب بود دانسته جنگ از میدان گریخته از راه

و بولایت سند در آمده دیگر مهم او صورت نیست و میران محمد شاه بعد از خطبه خواندن منکنه

ماه باجل طبیعی درگذشت **ذکر سلطنت سلطان محمود**

گجراتی چون میران محمد شاه فاروقی از خزانه دنیا بمعمور آباد عقبی

غیر امید وارثی بعد از آن محمود خان بن لطیف خان بن سلطان مظفر نمانده بود و او در برهانپور نظربند بود
مجلس سلطان بهادر در حین حیات خود داعیهٔ سلطنت گجرات داشت در قید میران شاه بود امرای
گجرات اختیار خان را بطلب او فرستادند میران مبارک شاه برادر میران محمد شاه از دادن او
اول مضایقه نمود امرای گجرات مستعد لشکرکشی گشته بر رفتن برهانپور قرار دادند
و او از این معنی در یافته محمود خان را با اختیار خان فرستاد و در دهم ذی قعده سنه اربع و اربعین
و تسعمائه محمود خان را بر تخت گجرات اجلاس نموده سلطان محمود ملقب ساختند و اختیار خان
صاحب اختیار گشت و زمام مهام مملکت گجرات بید اختیار و اقتدار او قرار گرفت و بعد از چند ماه
در سنه خمس و اربعین و تسعمائه امرا بر یکدیگر در افتادند و دریا خان و عماد الملک اتفاق نموده اختیار خان را
بقتل آوردند و عماد الملک امیرالامرا و دریا خان وزیر کل گردید
و در آخر سال مذکور میان ایشان نیز مخالفت پدید آمده دریا خان سلطان محمود را بهانهٔ شکار از شهر
بیرون برده بجانب چانپانیر رفت و عماد الملک خواست که از چانپانیر آگاهی یافته در مقام جمعیت لشکر گشته
بر سر دریا خان رود دریا خان لشکر بسیار فراهم آورده بجانب چانپانیر متوجه شد و بعد از دو کوچ اکثر سپاهیان
گجرات که از زر و مال کلی یافته بودند جدا شده بسلطان پیوستند عماد الملک بی اختیار و اضطرار
بصلح رضا داده چنین قرار یافت که عماد الملک بجاگیر خود سرمرکانور و سورت رفته بود و سلطان
باحمدآباد مراجعت نمود و در سنه سبع و اربعین و تسعمائه دریا خان بخیال استقبال عماد الملک
سلطان محمود را با لشکر آراسته برده متوجه الاهو گشت عماد الملک از سلطان محمود

بعد از محاربه امور دالتجا بمیران مبارکشاه حاکم اسیر و بهادر نمود برد سلطان محمود تعاقب او

اسیر و بهادر پور رشد و میران مبارکشاه از روی حمیت و غیرت بنصرت و برهان بالشکر گجرات

جنگ کرده شکست یافته با سیر گریخت و عماد الملک نزد قادرشاه حاکم گریخت سلطان محمود

چون در خاندیس فرود گشت کرده بتاخت و تاراج مشغول گشت میران مبارکشاه اکابر وقت

درمیان انداخته از راه صلح سلطان محمود را ملازمت نمود و دریا خان از رفتن عماد الملک

قوت استظهار یافته جمیع مهمات و معاملات مالی و ملکی را از پیش خود گرفته غیر از نید

و در رفته رفته کار بجائی رسید که سلطان محمود را نمونه ساخته بادشاهی میکرد تا آنکه سلطان

باتفاق جرجیو کبوتر باز از قلعه ارک احمد آباد برآمده پیش عالم خان لودی که در دولقه

جاگیر داشت رفت عالم خان مقدم سلطان را گرامی داشته لشکر خود را جمع ساخت چهار هزار سوار

نزد او گرد آمدند و دریا خان با عوام و محافظان و دیگر خویشان و قرابتان از مقام

گذشته طفل مجهول النسبی را پیدا کرده سلطان مظفر شاه نام بادشاه ساخت و جمیع امرا را

جاگیر و خط باخود متفق ساخته متوجه دولقه شد عالم خان سلطان محمود را با فوج

در شکارگاه گذاشت و خود در برابر آمده معرکه جدال و قتال گرم ساخت و در حمله اول

اول عالم خان هزول و دریا خان را شکست داده در فوج خاصه او درآمد و او مرد

و مردی نمی‌داد چون از میان معرکه برآمده یاده برنج سوار همراه او نماند سلطان

حیران و سراسیمه گشته بخاطر او رسید که چون در حمله اول مردم هزول دریا خان

390

گریخته باحمدآباد رفتند و خبر شکست و انتشا یافته تا خود را ایلچی کرده بشهر باید رسانید
پس آن پنج نفر بسرعت تمام خود را بشهر در رسانیدند و نقارخانه بادشاهی رفته
ندای فتح در دادند مردم بادشاهی و شهر چون بعضی گریختهای هراول را لحظه پیشتر
از آن دیده بودند بر شکست یافتن دریاخان یقین کرده جماعه جماعه بخدمت او آمدند
و بفرموده او در نقارخانه دریاخان را غارت نمودند و دروازها نیز محکم کردند
عالم خان مسرعان بطلب سلطان محمود فرستاد و دریاخان که فتح کرده در منزل محمود
فرود آمده بود از احمدآباد قاصدان رسیدند و حقیقت حال اطلاع دادند بسرعت
متوجه احمدآباد شد و چون بنابر یعنی اهل و عیال امرا در تصرف عالمخان بود
اکثر مردم از وجدا شده نزد عالم خان آمدند و مقارن این حال سلطان محمود
نیز بشهر در آمد دریاخان از استماع آن فرار نموده راه برهانپور پیش گرفت
و قضیه منعکس شد بیک لحظه دریاخان در برهانپور نیز قرار نگرفته پیش شیرشاه رفته
رعایت بسیار یافت و بعد از رفتن دریاخان احوال دگرگون شد و عالم خان
متکفل شغل وزارت گردید او نیز از کمال غرور دم از استقلال زد
خواست که دریاخان وار سلوک نماید سلطان محمود امرا را با خود متفق ساخته قصد گرفتن او نمود و او نیز
خبردار شده نزدیک شیرشاه رفت و نوازش بسیار یافت سلطان محمود چون خاطر از امرای باغی جمع کرده در مقام
تنبیه ممالک و تکثیر زراعت بود دلاسا بسیار داده بندگی آمده ولایت گجرات را دیگر باره بحال صلاح آورد

وبا اعیان و اکابر و اشراف سلوک مرضی و مستحسن پیش گرفت و در دوازده کروهی احمد آباد شهری
بنا نهاد و محمود آباد نام نهاد لیکن با تمام نرسید مضمون کلام شیخ مصلح الدین رحمه الله
بوقوع انجامید نظم هر که آمد عمارت نو ساخت ‫:‬ رفت و منزل بدیگری پرداخت ‫:‬ و آن دگر پخت
همچنین هوسی ‫:‬ وین عمارت بسر نبرد کسی ‫:‬ و در عهد آن پادشاه قلعه صورت در ساحل
دریای عمان در سنه سبع و اربعین و تسعمایه بسرکاری صفر آقا غلام ترک که خطاب خداوندخان
داشت با تمام رسید و پیش از آنکه قلعه بسته شود فرنگیان انواع مزاحمت مسلمانان
و ولایت صورت میرسانیدند سلطان محمود خداوندخان ترک را حاکم آنجا ساخته فرمانداد
که قلعه بسته شود خداوندخان چون بساختن مشغول گشت فرنگان چند دفعه بر کشتیها سوار شده
بقصد ممانعت آنجا آمدند و جنگهای سخت کردند و هر کرت شکست یافتند و آن حصاریست بغایت استوار
دو طرف او که متصل بخشکیست خندقی حفر نمودند که بیست گز معرض اوست و بآب دریا رسانیدند
دیوار خندق را از سنگ غلوله و چونه ساخته اند عرض او هفت گز است و ارتفاع آن
بیست گز ربع و از غرایب امور آنکه هر دو سنگ را بقلابهای آهنین مستحکم ساخته بر کنگره
در فرجها و درزهای او ارزیز ریخته اند و سنگ اندازها بطوری کرده اند که دیده بینا از ملاحظه آن
متحیر شود و بالای برج چوکندی ساخته اند که برغم فرنگیان آن طرح مخصوص پرتکال است گویند
عیسویان با او چون بجنگ و جدل کاری نساختند از راه رفق و ملایمت در آمدند و بخداوندخان
مبلغهای کلی قبول کردند که قلعه نه بندد و اثری از آن مترتب نشود فرنگان گفتند اگر بمعنی نشد

قبول

قبول نمیکنی با رجوع کنندی الطرز پرتگال مسا که مبلغی که جهت ناساختن میدهیم جهت قبول
این مهم تسلیم میکنیم خداوند خان گفت از دولت پادشاه هیچ کمی ندارم میخواهم که
علی الرغم شما انقسم حصن کنندی بسازم و برای ثواب جمیل حاصل کنم توپ و ضربزن
بسیار از بابت رومیان چون اگر بود آن ها را سلیمانی میگفتند طلبید در قلعه صورت
جابجا گذاشته مضبوط ساخت و ملا محمد استرآبادی المتخلص به رضائی المتخلص در تاریخ بنای
آن گفته **تاریخ بنای قلعه صورت** پادشاه بحر و بر محمود شاه ؛ ناصر الدنیا
و دین خسرو و جمشید رای ؛ قلعه در بندر صورت مرتب شد کرد ؛ گشت دیده حیرت گردون
حیرت فزای ؛ خان اعظم خان دریا دل خداوند خان جو شد ؛ بانی آن قلعه محکم بتوفیق خدای
؛ آفرین آمد ز سیاحان افلاک و زمین ؛ کاینچنین کاری نباشد غیر ازین در همای
؛ سد اسکندر بود بر رو یاجوج فرنگ ؛ کامده از غیب و دارد این بحر جای ؛
این ندا آمد بگوشم از پی تاریخش ز غیب ؛ سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای
؛ سلطان محمود در سنه احدی و ستین و تسعمایه باستقلال حکومت میکرد و از هر طرف
مبارزی و نجابت ثابت آنکه در سال مذکور یکی از خادمان برهان نام که خود را بصفت
صلاحیت در نظر مردم جلوه می نمود و اکثر اوقات مصروف طاعات و عبادات میشد و دایم
در شکارها پیش نمازی سلطان میکرد قصد او نموده و تفصیل این اجمال آنست
که نوبتی سلطان محمود برهان مذکور را بواسطه تقصیری خدمتی در میان دیوار

پیچیده همین روی او نمود آبود و بعد از اندک زمانی سلطان را عبور بدانجا افتاد
برهان جی هنوز زنده بود نگاهی بجانب سلطان کرده بحرکت چشم و لب
سلام کرد سلطان ترحم فرموده از سر گناهش در گذشت و بجدای اصفا
بخشید چون اعضاء او بجراحت از کار کلی بافته بودند تیمارش گماشته
او را در پنبه نگاه میداشتند و چون صحت یافت باز مقرب گشته کینه ولی نعمت
در سینه داشت قضا را مجدداً در شکارگاه ازو [illegible] صادر شد و چنانکه روش
سلطان مقرر است که از سلاطین مخاطب و معاتب میشود و نوشش فی نفسش نمی باشد
درین دفعه نیز دشنام داده بعقوبت تهدید فرمود و از شکارگاه برگشته
قریب بشام غسل کرده و مسکرات زیاده بر وسع خود میل کرده درون
حجره بالای پلنگ بخواب رفت گویند سلطان قریب بیست از حجره
که با شیر جنگ کرده غالب آمده بودند و ایشان را شیرکش میگفتند حواله
برهان ساخته بود تا در شکارگاه و جاهای نازک همراه باشد و برهان الملک خان از آنکه
بوعدهای امارت و مناصب بزرگ از خود ساخته در کمین فرصت بود در اثنا بزنی شعوری سلطان بهانه
بدولت که خواهرش میشد و نزدیک داشت در قتل سلطان همراهی نمود و فعل ان گروه
خسک گردن موی سلطان که بغایت دراز بود پیشتر رفته بدست گرفته کشیدن جاه او را در کمال بحری
موهای او را بر چوب پلنگ محکم بست و شمشیر خاصه سلطان را از غلاف کشیده بر حلقش نهاد
و سلطان را شهادت رسیده:

و سلطان هشیار شد ارادهٔ خاستن نمود چون موی سرش استوار بود نتوانست و جهت دفع مضرت هر دو دست
بر دم تیغ نهاده دستها با گلو بریده شد و چون دولت سید دولت کار خود ساخت
برهان که نزدیک دروازه ایستاده بود و شعبده بازی در آمد بخیال آنکه بعضی از امرا
سر نکشند پادشاهی ما و مقرر خواهد گشت لحظه بلحظه بیرون رفته بمردم از زبان سلطان
احکام که میرسانید این بود که مطربان و مغنیان با آواز بلند بکار خود مشغول باشند و حکم دوم
این بود که ده کس از شیرگیران در خدمت ما خصوص شده ایشان را باشند ایشان را با اسپهان نه بانند و آن کار برد
و اسلحه با ایشان داده دور جای معین ایستاده کرده آنگاه کس بطلب جرگیر امرا فرستاد
و نیم شب گذشته بود که خداوندخان با قلعه صورت آصف خان وزیر حاضر گشتند
ایشان را در خلوت برده بقتل رسانیدند و دو کس از امرای کبار را طلب نموده بسلح
میفرستاد و چون بطلب اعتمادخان رفتند اعتمادخان گفت هرگز در نوبت سلطان
تمام مردم را نمیطلبید درین چه سر باشد درین اثنا دیگر کس بطلب آمد و غدغه اعتماد
بیشتر شده نرفت برهان عبد الصمد شیرازی المخاطب با فضلخان را طلبیده گفت که
سلطان از خداوندخان و آصف خان رنجیده ترا قایم مقام ایشان میسازد و تنک
خلعت وزارت برای او فرستاده افضلخان گفت تا سلطان را نبینم خلعت نپوشم امری
خطیر پیش برهان چون مبالغه از حد برد افضلخان یکدست در آستین کرده گفت تا پادشاه
دست دیگر در آستین نخواهم کرد مگر بحضور پادشاه برده برهان افضلخان را در جای که سلطان

شهید افتاده بود بر در که گفت کار سلطان و امرا و وزرا و هر کس که عمل بود ساختیم و ترا در بر خود کرده
اختیار تو می سپارم افضلخان بنیاد دشنام کرده آوازه بلند ساخت و آن بانگ
او را نیز که پیر هفتاد ساله بود شهید کرد و شیر کشتان سپاهیان و مردم اوباش که در آن شب
کشتند هر یک را خطابها داده با تمام امیدوار ساخت و بر تخت نشسته تا صبح زر بخشی
گشت و فیلان و اسباب طویله سلطان را با بدنیان قسمت کرده پایه استظهار خود ساخت لیکن
خبر شهادت سلطان چون انتشار یافت عماد الملک ترک پدر چنگیز خان و الوغ خان حبشی و دیگر
امرا جمعیت نموده بر سر آن گشته روزگار آمدند آن کافر نعمت بمقتضی آنکه مصرع سلطانی
اگر همه یکروزه بود مغتنمست تا چتر بر سر افراخته با جمعیت خود در برابر آمده و در همه
مذلت افتاده از دست شیروان خان بقتل رسید پس ریسمان در پای او بسته در تمام بازار
و محلات گردانیدند نظم بچشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت که آمد مرغ دیگر کار او ساخت چو بد کردی
مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات مدت سلطنت سلطان محمود
هژده سال و دو ماه و چند روز بود بحسب اتفاق سلیم شاه بن شیر شاه حاکم دهلی و نظام الملک بحری
حاکم احمد نگر نیز درین سال که احدی و ستین و تسعمایه باشد باجل طبیعی در گذشت و میر مؤلف مولانا
علامه هند و شاه در تاریخ وفات ایشان چند بیت در سلک نظم کشیده تاریخ سه خسرو زوال آمد
یکسال که هند از عدلشان دار الامان بود یکی محمود شاهنشاه گجرات که همچون دولتش نو دو

ذکر اسلمیشیه سلطان مظفر حلیمی که اندر عهد خود صاحبقران بود سیوم آمد نظام الملک بحری
که در ملک دکن خسرو نشان بود تاریخ وفات این خسرو چه میپرسی ولی خسرو آن
بود سلطان محمود نیک نهاد و پسندیده اطوار بود اکثر اوقات بصحبت علما و صلحا
گذراندی و در روزهای مثل روز مولود و وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و در روز وفات آبا و اجداد خویش و دیگر روزهای متبرک که طعام بفقرا و مستحقین دادی خود
طشت و آفتابه گرفته دست دم شستی نارهای سر پیا وغیره که جهته تقبیل او در
بودی دست خادمان درویشان و فقرا میکرد بعد از آن جهته او جامه میپارید و در لنگر
نکهارند آهوخانه بنا جنید جا عمارات دلکشا و باغچهای روح افزا ساخت باغها در آ
بروت صاحب جمال رجوع فرمود و اقسام جانوران در این آهوخانه سر داده بود که از توالد
و تناسل کثرت تمام گرفته بودند چون بصحبت زنان مولع بود همه وقت با حرمهای خود
را بحجله شکار کردی و چون کنیزکان با اجنبی و درختان در آن چهار دیوار بودند مخمل و زربفت سرخ
بخیه پیدا روفت خانه و سرکار حرمهای کسی حامله شدی باسقاط آن امر فرمودی اعتماد خان
از غلامان هندی بود و اعتماد کلی داشت در حرم خود محرم ساخت از آتش زنان و نفر مودی
و بجهته ملاحظه و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد و چون در گجرات رفتن
بنوت آمیز ارزآو اجتماع این طایفه بهر بهانه در خانها رواج عظیم داشت و فسق و فجور
بمنزله رسم و عادت شده بود که قبح آن نمی ماند آنرا سلطان محمود منع کرد و بجهت

امتحان جمعی از مردم مجهول را بطلب ایشان میفرستاد چون می آمدند بسیار میرسانید بعد از بخوبترین
وجهی بسیار این باشد **ذکر سلطنت سلطان احمد شاه گجراتی** چون سلطان محمود شهادت
یافت و فرزندی نداشت اعتماد خان بجهة تسکین نایرهٔ فتنه و فساد رضی الملک نام
از اولاد سلطان احمد شاه بانی احمدآباد گفته بر روی کار آورد و باتفاق میران سید
مبارک بخاری و دیگر امرای که از تیغ برهان کافر نعمت جان بسلامت برده بودند بر تخت سلطنت
اجلاس نموده سلطان احمد شاه خطاب داد و مهمات مملکت از پیش خود گرفته بجز اسم
چیزی برو نگذاشت و چون پنج سال برین منوال گذشت سلطان احمد تاب نیاورده
از احمدآباد پیش سید مبارک بخاری که از امرای کبار بود در رفت و موسی خان فولادی
و عالم خان لودی و اعظم خان لودی و دیگر مردم برو جمع شدند و اعتماد خان باتفاق عماد الملک
پدر چنگیز خان و الغ خان و جهجار خان حبشی و اختیار الملک و دیگر امرای گجرات لشکر
بر سر سید مبارک خان رفتند و اگرچه نسبت باعتماد خان جمعیت کم داشت معرکه قتال
بیاراست و در آن اثنا غلوله توپی بسید مبارک رسید او را بعالم دیگر فرستاد
و شکست بر سلطان احمد افتاد و بکر بخت و روزی چند در صحرا و جنگل سرگردانی
کشیده آخر اعتماد خان را دید و او سابق قدم در میان آورده کسی [illegible]
بنا برین عماد الملک و تاتار خان غوری بضرب بست بر سر خانه اعتماد خان آمده
و توپها نهاده بنیاد انداختن کردند اعتماد خان تاب نیاورده بجانب

مال که

مابکی در نواحی چانپانیر رفت و جمعیت کرده نزدیک بود که جنگ واقع شود مردم
در میان آمده ایشانرا صلح دادند امر وکالت بنهج سابق تفویض نمودند و ولایت
بروچ و چانپانیر و ناوت و دو دیگر پرگنات میان آب مهندری و نربده بجاگیر عماد الملک قرار
کردند و موازی یکهزار و پانصد سوار جاگیر صحیح سلطان احمد مقرر ساختند سلطان احمد در این
کرت گاه گاه از غایت بیعقلی سخنان علانیه با همه ما در باب قتل اعتماد خان مشورت میکرد
گاه گاه بمقتضی خردسالی بشمشیر درخت کیله را دو نیم میکرد و میگفت اعتماد خانرا
همچنین دو پرکاله میسازم اعتماد خان از حقیقت حال آگاه شده پیش دستی نموده و اورا
بقتل آورده جسد نحسش را از دیوار قلعه محاذی خانه وجیه الملک در آمده بود بقتل رسید

ایام حکومت او هشت سال بود **ذکر سلطنت سلطان مظفر گجراتی** و در آخر سنه سبع و ستین
و تسعمایه اعتماد خان طفلی را در مجلس امرای گجرات آورده قسم یاد کرد که این طفل
پسر سلطان محمود است مادرش چون حامله شد سلطان بمن سپرد که اسقاط حمل نمایم
چون از حمل پنج ماه گذشته بود بدان اقدام ننمودم پس امرا چون چاره ندیدند تصدیق نموده
تاج سلطنت بر سرش نهادند و مظفر شاه لقب داده شغل وزارت باعتماد خان
تفویض یافت و تمامی مملکت میان خودها قسمت کرده بکمال استقلال بهم رسانیدند
و ولایت پتن با پرگنه کری تصرف موسی خان و شیرخان فولادی در آمده و رادهنپور
و ترا[illegible]ه و مورچیو و پرگنه دیگر را فتح خان بلوچ متصرف شده و پرگنات

میان اسباب زمینی وست اعتماد خان متصرف شده بندر صورت و نادوت و چانپانیر در تصرف
چنگیز خان عماد الملک سلطانی غلام ترک ماند و رستم خان که خواهرزاده چنگیز خان بود
بهروج را متصرف گشت و دولقه و دندوقه بجاگیر سید میران ولد سید مبارک بخاری
مقرر شد و قلعه جوناگده سورت را امین خان غوری در قبض آورده از اتفاق امرا
خود را یکباره کشیده اعتماد خان سلطان مظفر را محبوس گویا میداشت و روز دیوان
بر مسند نشانیده و خود در پس نشسته امرا بسلام او حاضر می شدند چون
چند روز بر همین منوال بگذشت چنگیز خان و شیر خان فولادی به تهنیت و مبارکباد
سلطنت باحمدآباد رسیدند و بعد از یکسال فتح خان از سبب قرب
جاگیر با فولاد خان عداوت بهم رسیدند در میان ایشان حرب واقع شد
فتح خان شکست یافته پیش اعتماد خان رفت و اعتماد خان از جمعی در تا
لشکرها جمع آورده باستیلای تمام بر سر فولادیان رفت فولادیان در قلعه
پتن متحصن شده بنیاد عجز و زاری آغاز نهادند اعتماد خان قبول ... ... می
میکوشیدند چون کار بر افغانان فولادی تنگ شد جوانان خردسال این جماعه جمع شده
بموسی خان و شیر خان گفتند هرگاه عجز و انکسار ما قبول نکردند بعد جنگ جان
سپردن چاره نیست قریب پانصد کس یکبار از قلعه برآمدند و موسی خان و شیر خان
تیرها مردمی که داشتند و لشکر هزار سوار نیز رسیدند ناچار زیر و آمدند اعتماد خان

لشکر

گجرات که از سه هزار سوار زیاده بود صف آراست کرده و فولادخان بر فوج خاصه
عمده خان را ساخته منهدم ساخت حاجی خان غلام سلیمشاه بن شیرشاه که عمده فوج اعتمادخان
فرار نموده پیش فولادیان رفت فولادیان با اعتمادخان پیغام دادند که چون حاجی خان
نزد ما آمده جاگیر او را که از نزد اعتمادخان قبول نکرد که او نوکر ما بود هر گاه که رخصت یافته
جاگیر او چون تواند داد موسی خان و شیرخان جمعیت نموده بر سر جاگیر حاجی خان آمده در قصبه
تهانه نشستند اعتمادخان با لشکرها جمع ساخته در برابر رفت و مدت چهار ماه مقابله ممتد
یافته عاقبت کار بجنگ رسید اعتمادخان درین مرتبت نیز شکست یافته به بهروچ پیش چنگیز خان رفته
او را بمدد و کومک آورد لیکن صلاح در جنگ ندیده صلح کرد و جاگیر حاجی خان را او گذاشته
به احمدآباد رفت و چنگیز خان بجای خود رفته با استقلال زود با اعتمادخان پیغام فرستاد که
ما خانزادهٔ این درگاهیم و بر جمیع امور حرم اطلاع داریم سلطان محمود فرزند نداشت حالا که این پسر را
سلطان محمود نام کرده بر روی کار آورده اینچه معنی دارد که تو در مجلس او می نشینی و مردم
تو نگاهبان او میکنند و تو حاضر نشوی مجلس سلام او نمیروی و اگر فی الواقع پسر سلطان محمود است
پس تو نیز در رنگ سایر امرا و خاصه خیل باید خدمت میکنی و همه که دیگر امرا در مجلس بنشینند
تو نیز بنشینی اعتمادخان جواب گفت که من در روز جلوس در پیش بزرگان شهر و امرا
قسم یاد کرده ام و آنچه گفته که تو چرا در مجلس می نشینی معلوم همگنان است که رتبه و لقب خان
نزد خدمت سلطان محمود در مرتبه بود و تو در آن ایام طفل بودی و دیده ای تو عماد الملک سلطانی

اگر زنده می‌بود تصدیق این سخن میکرد این شخص حالا تخت سلطنت بجلوس او زیب و زینت یافت

ولی‌نعمت و ولی‌نعمت‌زاده تو میشود خیریت تو در آنست که سر از حد مسکاری او نپیچی

که پدر تو خدمت پدر این میکرد تو خدمت این بکنی تا ثمره مراد از درخت بهره گیری شیر خان

برین سوال و جواب وقوف یافته خطی بچنگیز خان نوشت خلاصه مضمون آنکه روزی چند

در دامن صبر کشیده طریقه مدارا از دست مدهید ولی لشکر همسند عالی اظهار مخالفت نکنند

چون دندان طمع در برودره فرو برده بود قبول این معنی نکرده باعتماد خان نوشت

که مردم بسیار نزد من جمع شده‌اند و این ولایت مختصر که در تصرف منست

بس نمیکنند چون زمام مهام حل و عقد امور مفوض برای و رویت آن عمده است

درین باب فکری نمایند اعتماد خان جواب نوشت که او را باحکام برهانپور منازعه

تا از ملاحظه برهانپوریان اراده ابخد و نکنند بنابران در جواب نوشته فرستاد

که قصبه بندر رندیر دایم در تصرف امرای گجرات بوده در آن ایام که سلطان محمود

که در قلعه اسیر باتفاق میران مبارک شاه وعده کرده بود که اگر حق سبحانه و تعالی

عنان پادشاهی ممالک گجرات بید اقتدار من سپارد قصبه بندر رندیر را

بتو انعام خواهم کرد و بعد از آنکه سلطان شهید بر اورنگ جهانبانی جلوس

بجهه ایفای وعده که بر بزرگان فرض عین و عین فرض است قصبه بندر رندیر را بمیران مبارک شاه

نیز رحلت نموده صلاح آنست که شما بجمعیت در قصبه بندر رندیر عجاله الوقت

متصرف

متصرف شوید تا دریا ایشان هم بزور بازو فلک بی اصل کرده شود چنگیز خان قریب چهارده
شروع در تهیه لشکر نموده در سنه اربع و سبعین و تسعمایه بکوچ متواتر رفته بندر را
متصرف شد و قدم حرص پیشتر نهاده تا حدود قلعه تهالنیر رفت اتفاقا درین اثنا خبر آمد
که محمد شاه ولد میران مبارکشاه باتفاق تفالخان حاکم برار بجنگ می آید چنگیز خان
لشکر خود را در زمینی که شکستی و جرها داشت فرود آورده در طرفی که زمین هموار بود
از انهار زنجیر کشیده و محمد شاه و تفالخان در برابر صف کشیده تا وقت غروب ایستاده
چنگیز خان بیرون نیاورده بنابر غرور و نخوتی که در سر داشت سعی بخوف و رعب غالب گشت
که وقت شب با تمام حشم خود گریخته بروچ رفت محمد شاه غنیمت بسیار گرفته تا بندر را
تعاقب کرده آن گنجه را باز متصرف شد در آن اثنا اولاد و نبایر سلطان محمد میرزا که مشهور
و اسامی ایشان اینست محمد حسین میرزا ابراهیم حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا
الغ میرزا شاه میرزا از خوف حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه از سنبل بگجه
بجانب مالوه رفتند و چون لشکر حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه در سنه نهصد و هفتاد
و پنج متوجه مالوه گشت ایشان بیجا شده بچنگیز خان پیوستند و چنگیز خان برای تقویت
خود ایشان را عنایتانه در سلک امرای سلطانی منتظم گردانیده چند پرگنه از ولایت جود
بایشان داد و در همان سال باتفاق میرزایان بر اعتماد خان لشکر کشید نخست جنگ بی
قصبه بروده را متصرف شد و چون بحوالی احمدآباد رسید باعتماد خان پیغام فرستاد که

بر عالم و عالمیان ظاهر و هویدا است که حقیقی شکست نهالین اتفاق او بوده چه اگر نیکو

اینجانب خود می آید با جمعی میفرستاد اصلا اعتبار قرار نمی برد من عاجز نمی نشستم و حال آنکه

بجهت آنکه در حضور تهنیت و مبارکباد سلطنت گویند متوجه احمدآباد است و میدانند که اگر

در شهر باشد البته مخالفی و نزاعی پدید خواهد آمد بهتر آنست که از شهر بیرون رفته در رنگ پیاده گرام

بجاگیر خود سکونت اختیار نماید و دست تصرف سلطان را قوی سازد تا در مملکت موروثی

هر طور که خواهد تصرف کند اعتماد خان پیش از رسیدن پیغام سامان لشکر نموده بود چون

این پیغام رسیده است که غرض صاحب سلطان مظفر حسین برافروخته با اتفاق سید احمد بخاری

و اختیار خان و ملک شرف و الغ خان و جهان خان حبشی و سیف الملک از شهر برآمده در موضع

کادری که شش کروهی محمودآباد است دست تقارب نشین پروری نمود و بعد تقابل صفین چون

چشم اعتماد خان بر فوج چنگیز خان افتاد و شهرت شجاعت و مردانگی میرزایان متواتر

شنیده بود هر آینه هر یکی از دلیران معرکه خبر در اقابض و هرج تصور نمودنی آنکه

شمشیر از غلاف برآورد متوجه دو تکاپو کردند مردم آن دیگر نیز از اعتماد خان اطراف صدر

هر یک طرفی گریختند و سادات احمدولقه و اختیار الملک بمحمودآباد درفتند و الغ خان و جهار خان

و حبوش دیگر سلطان مظفر را همراه گرفته باحمدآباد متوجه شدند چنگیز خان از متابعت گذشته

غیبی سیر و سیر در بیتوه منزل کرد و صباح روز دیگر الغ خان و جهار خان و دیگر حبشیان سلطان مظفر

و خدمتکاران او را برداشته از دروازه کالوپور برآمده بجانب بو و محمودآباد درون شدند و متعاقب برآمدن

الملک

چنگیز خان

چنگیزخان باحمدآباد درآمده در منزل اعتمادخان قرار گرفت و شیرخان پولادی چون در نواحی
قصبهٔ کری این خبر رسید بچنگیزخان خبر فرستاد که با اینهمه ولا که باعتمادخان بواسطهٔ خروج سلطان
گذشته میشد الحال که او تنها متصرف شده از این مروت و رسم فتوت دور است
و خود نیز با جمعیت بسیار کوچ نموده متوجه احمدآباد گردید چنگیزخان دید که در این وقت منازعه
شدن لائق نیست قرار داد که آنچه از آب سابرمتی آن طرف است تعلق بشما دارد و باین طرف بعضی
از پورهای احمدآباد مثل عثمانپور و خانپور بشیرخان تعلق گرفت و چنگیزخان میرزایان را
بواسطهٔ اینکه نیکوخدمتی و جرأت بسیار داشت او میران محمدشاه ولد مبارکشاه چون از فتح اول دلیر شده
بود و مملکت گجرات را از سرداران خالی یافته منازعت و مخالفت امرا النعمت جمیله تصور نمود و عزیمت
تسخیر این ملک حرکت نموده تا ظاهر احمدآباد عنان بازکشید چنگیزخان باتفاق میرزایان جنگ
از شهر بیرون آمد و بعد از جنگ میران محمدشاه شکست یافته پریشان و بی سامان باسیر رفت
و چون فتح بجد و جهد میرزایان واقع شده بود چنگیزخان دلجوئی نموده
پرگنه چند مثل بروده و [illegible] و بهروچ بجاگیر ایشان مقرر نمود و ایشان از او بواسطهٔ
سامان و استعداد بهم رسانیده بسیار خصومت با چنگیزخان ... میرزایان چون بمحال جاگیر خود رفتند و مردم اوباش
و آوارهٔ طلب دور ایشان گرد آمدند و شرف الدین حسین میرزا که از اولاد خواجه عبیدالله احرار
بود و داماد حضرت جنت آشیانی همایون پادشاه بود در اوایل سلطنت حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی
بود گریخته آمده و نیز بمیرزایان متوجه بود سرانجام حاصل جاگیر بخرج ایشان وفا نمیکرد

بعضی محال دیگر بی رخصت چنگیز خان متصرف شدند چون این خبر بچنگیز خان رسید
سته چهار حبشی و پنج شش هزار گجراتی بر سر ایشان تعین کرد میرزایان فوج چنگیز خان را
شکست داده و پاره مردم را بقتل آورده تعاقب نمودند و جمعی از حبشیان و گجراتیان
بدست ایشان افتادند هر که خورد سال و معدوم اللحیه بود برای احداث حضور نگاه داشتند
و هر که ریش دار بود تیر در بینی کرده و دستها بر بسته و چوبکی در پا بعد فرستاده سر دادند
و چون چنین کردند دانستند که چنگیز خان خود بر سر ایشان خواهد آمد علاج واقعه پیش از وقوع کردند
و هنوز او از جای خود نجنبیده بود که ایشان روی بولایت برهانپور نهادند و انجا [illegible] کردند
بولایت مالوه رفتند و باقی حالات ایشان در ضمن احوال اکبر پادشاه مذکور است القصه چون الغ خان
و جهجار خان باتفاق مظفر بولایت کاتبه که عبارت از شکستهای کنار آب مهندری است رسیدند دایم انتظار
میبردند که شاید اعتماد خان خود بیاید یا شیر خان فولادی خود را فرستاده مظفر را نزد خود ببرد و از خوف و صلابت
ظاهر نشد سلطان مظفر را برداشته بنگر پور رسیده با اعتماد خان پیوستند و بعد از چند روز
سپاهیان خود پاره خرج از اعتماد خان طلبیدند اعتماد خان در جواب گفت که چنگیز خان
بر همگنان واضح است که چه مقدار سپاه او هر ساله چه خرج میشود و معهذا اشتهار یافته که از مردم
گرد داده داشته باین سبب الغ خان و دیگر امرا از اعتماد خان آزار یافتند و چنگیز خان برای این مرد فوج
حاصل کرده خطوط استمالت بهر کدام فرستاده بخصوص خود خواند الغ خان و جهجار خان و سیف الملک
و دیگر حبشیان بی رخصت اعتماد خان متوجه محمود آباد شدند و انجا اختیار الملک گجراتی

باتفاق یکدیگر عازم احمدآباد گشتند چون حوض کاکریه که قریب شهر است رسیدند تغیر لباس
در باغ سلطان محمود فرود آمدند و مقارن این حال چنگیز خان باستعجال شتافته و احتیاط الملک
و الغخان و جهجار خان و دیگر حبشیان را در باغ دید چون از پرسش و دلجوئی فارغ شدند
الغخان و جهجار خان گفتند که بر عالم و عالمیان روشن است که ما همه غلام و خانه زاد سلطان
محمودیم اگر دولتخواهی از ما باقبال نموده باشد در این مصلحت تقاعد و نیست در ملاقات آمدیم باید که
این سبب سعی منظور باشد مبنا آنست که از بندهای سلطانی چند نفرند که هر یک بخدمت امتیاز یافته اند
و حال همه در مجلس حاضرند من بعد هرگاه بسلام و ملاقات خواهیم رسید همه باتفاق
خواهیم آمد توقع آنکه حاجبان مانع مجادله نشوند چنگیز خان تواضع نموده قبول کرد اما از ا
بجود همراه گرفته بشهر درآمد و منازل خالی ساخته تسلیم نمود و بعد از چند روزی جاسوس آمده
الغخان را خبر کرد که چنگیز خان میخواهد شما و جهجار خان را بقتل آورد و قرار داده که صبح شما را
نمیدانم که در چه هنگام غفلت بقتل رساند اگر فردا بکاکریه تا لات چوگان بازی رفت قصه نیست
چه صبح آنجا بیعت شما میشود اگر بخت و اگر نمیدانید راه دروازه کست رفت یقین آمد
که کار مشکلات آنجا اراده خود در اظهار خواهد رسانید و هنوز جاسوس از این سخن فارغ نشده
که کس چنگیز خان آمد و بعد دعا گفت که فردا همه بمیدان چوگان بازی خواهیم رفت باید آمد الغخان از شنیدن
این خبر متردد گشت و سوار شده بمنزل سیف الملک حبشی سلطانی رفت و آنجا جهجار خان
رسید مدبر سلطانی و محلدار خان چون رشید را طلبید این سخن در میان نهاد و بعد از دو دل

الغیاث

بسیار الحاح بر انقیاد کرفت که تبیین دوستی نموده چنگیز خان را باید کشت و صباح روز دیگر
و جهان خان با اتفاق یاران خود سوار شده پیش در باغ چنگیز خان رفتند و چون منهیان
و هوداران او حاضر نشده بودند کس فرستاده عاجز رسانیدند و پیغام دادند که حسب الامر
آمدیم اگر زود تر بچوکان بازی نشسته باشند بهتر خواهد بود چنگیز خان که صبوح کرده سرخوش
اگر زود تر بچوکان بیک جامه چهره دو تیل بالیده تنها از خانه بیرون آمد و با اتفاق حریفان دغا
متوجه میدان ایشان شد چون پاره راه قطع نمود الغخان که بجانب یمین چنگیز خان بود و جهان خان
بجانب یسار او میرفت باشارت روا نمود که فرصت مغتنم است جهان خان فی الفور ضربی حواله
چنگیز خان کرد که سرش را انگشت گویا با دهمراه نبود و از آنجا جلو ریز بمنازل خود در
مستعد جنگ شدند و اختیار الملک نیز بموافقت ایشان مستعد شد رستم خان خواهرزاده چنگیز خان
که از عقب یاقور می آمد نعش خالو را بر فیل انداخته بی آنکه بمنزل برود متوجه بروج گردید
و اوباش شهر دست تاراج مردم چنگیز خان دراز نموده تقصیر نکردند چون محقق شد که
رستم خان بروج رفت الغخان اختیار الملک و جهان خان و دیگر امرا در قلعه آمده بدر شهر دادند
و خطی با عتماد خان نوشته از حقیقت حال آگاهی بخشیدند و او را باحمدنگر خواندند و همان روز شیر خان محمد
پسر آتشیر خان بولاد بتحیه تهنیت و مبارکباد بشهر درآمد که اکثر امرا سپاه پیشکش آورده الغخان و
جاگیرها با مردم که از سر نو مقرر ساختند بمنزلهای خود باز گشتند روز دیگر شیر خان بولاد جاسوس
فرستاده خبر گرفت که از مردم امرا مجلس کهنه محافظ قلعه در بهدر نمی باشند بنا بر آن شب سوم از جمله

چنگیز خان را بقتل رسانید بنابرین بهروچ نمی باشد قلعه محافظت جهة اسمعیل مرزا از مردم یکی که آغا زاده خان دولت بنیاد

جبشی اردو ... که بعد و شد متصرف را بهروچ شکست نور خان جانب از قلعه آن دیو تا فرستاد سیصد کس با الغ خان حبشی

آمد تصرف در بهروچ قلعه چون و آمد باحمدآباد گرفته همراه خود با را مظفر سلطان خان اعتماد

فرستاده نوشته خان شیر بخط بهروچ استخلاص باب در و آورده خود منزل در نیز را مظفر

را خود حکومت که صاحب لازم است و جواخواهان نفر بر شد بنا سلطان چون است السلاطین خان بهروچ

را بهروچ که بگویند اعتماد خان آمده بشهر سلطان اکنون و شود متصرف باید و داده خود که نه بنمایند فطنت محافظ

داشت بر دو خان اعتماد که حقوقی بمقتضی وجه الامر نفس علی بمقتضای خان شیر و بیاید حبشی الغ خان

احوال این خلال در و گرفت قرار خود منزل در رفته مظفر سلطان گرد خالی را بهروچ نمود قبول را سخن

چنگیز خان شنید کشته شدن خبر چون راه در و آمدند برگشته لوه مالوه ولایت از مرزایان که آوردند خبر منهیان

الملک اختیار شوند متصرف آنصوب تا گشتند سورت و بروج لاابر متوجه شده خوشدل و مسرور

الحد و و متوجه مرزایان که میگویند صاحب و بروج آب و لا که گفتند رفته خان اعتماد نزد الغ خان و

انقیاد در آورده تصرف در را نجا و کردند بروج عزم نموده جمعیت مرا الحال که نیست بهتر شوند

از حرف تا خورد باید جگر خون خیلی آید در مرزایان تصرف اگر چه نیند ره در خود تاخیر و تعویق نیت این

رسید سکش گنکا فرستاده پولادی خان شیر کس دل خان اعتماد براید عجالة انجا

عساکر مجموع که یافت قرار وقت و است سواری شغوق بهترین گفت خان شیر

منزل ان از پنهان چون و رود پیش منزل یک دیگر حبشیان با الغ خان اول شوند نوبت سه

کوچ کنند اعتماد خان و اختیار الملک و امرای دیگر توپ بتوپ دو میب در منزل فرود آیند چون توپ ثانی
از منزل پیش رود و توپ سیوم که شیرخان پولادی و امرای دیگر باشند از آنجا منزل گیرند و سپاه
بخاری بجا و مقام خود باشند چون بدین قرار دادند الغخان و جهجار خان و سیف الملک و حبشیان
دیگر بمحمود آباد رسیدند اعتماد خان متوهم شده و از شهر بیرون رفتن فسخ آن عزیمت نمود الغخان
و یاران او این حرکت بر ظرافت حمل کرده بیکدیگر گفتند که ما مثل چنگیز خان دشمن او بوده
باشیم او و بما نفاق ورزد صلاح آنست که ولایت او را میان یکدیگر قسمت کرده متصرف شویم
و برین قرار داد عزیمت مصمم نمود پرگنه کهنبات و پرگنه پتلاد و بعضی پرگنات دیگر را متصرف شدند
و میرزایان را فرصت شده قلعه چانپانیر و قلعه بندر سورت و دیگر مواضع متصرف شدند و رستمخان
که در قلعه بروچ متحصن شده بود دو سال با میرزایان جنگ کرده آخر بامان بیرون آمد
و قلعه را بایشان سپرد و چون مردم جاگیر گجرات از شهر برآمده بخدمت الغخان پیوستند
الغخان بجهجار خان گفت که چون سپاهیان از شهر پیش من جاگیر گجرات از شهر آمده بخدمت
الغخان بجهجار خان گفت که چون سپاهیان از شهر پیش من جاگیر گجرات از شهر آمده بخدمت
الغخان آمدند یکی از پرگنات اعتماد خان را تنخواه جاگیر آن جماعه باید نمود جهجار خان گفت هر جا که
با آن جماعه خواهید داد من میدهم هر چه از آن متوجه گردد متوقعست از من بوقوع خواهد آمد.
این سخن میان الغخان و جهجار خان ممانعت و نزاع پدید آمد اعتماد خان فرصت یافته جهجار خان را
بمکر و فریب نفته پیش خود برد و بدین سبب در شوکت طبقه حبشیان وهن و فتور عظیم راه یافته

الغخان و سادات بخاری بشیرخان پیوستند و چون پلهٔ شیرخان راجح شد سلطان مظفر نیز
انتهاز فرصت نموده روزی قبل از مغرب از راه کهرکی برآمده خود را بمنازل غیاث پور که گرد
بقصبه سرکهیج است رسانید از آنجا بمنزل الغخان رسانید الغخان او را دیده بخدمت شیرخان رفت و گفت سلطان مظفر
بی آنکه سابقه اطلاع باشد بمنزل من آمده و هنوز من او را ندیده‌ام شیرخان گفت چون
الغخان نزد سید شما بروید و حقوق خدمتگاری بتقدیم رسانید و علی الصباح خط اعتمادخان را
بشیرخان گفتند که چون تو فرزند سلطان نبودی گردم که ترا بپادشاهی برداشتم حالا که میرزایان
طلبیدیم تا بپادشاهی برداشته دارالملک گجرات تسلیم ایشان نمائیم و بعد از مطالعهٔ خط شیرخان این
بمنزل سید رسید استفسار نمود که در وقت جلوس چه مشخص شده بود سید حامد و سادات دیگر گفتند که
اعتمادخان مصحف بر داشته بود که این طفل فرزند سلطان محمود است و اکنون این سخن از کجا
عهد کرده و نوشته شیرخان از منزل سید حامد سوار شده بمنزل الغخان آمده بملازمت گرفته بنظر
نوکر ما حسب را ملازمت کند مظفر از منزل الغخان سوار شده بجهت خدمتگاری به
منزل خود آورده و اعتمادخان میرزایان را از خود دور طلبید چون ایشان با شش هزار
آدم به احمدآباد رسیدند بر روی جمعی را از مردم میرزایان و از مردم اختیارالملک را بجنگ میفرستاد
بجهت مخالفت و منازعت بطول انجامید و اعتمادخان چون دید که کاری از پیش نمی‌رود عرضه‌داشت
بدرگاه حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه فرستاده ترغیب و تسخیر گجرات نمودند و بحسب اتفاق
از آن وقت که سنه ثمانین و تسعمائه باشد حضرت اکبر پادشاه بگجرات تشریف آورده میر محمد خان را

که آنکه خان کلان اشتهور است با جمعی کثیر از امرا آمده از تسخیر حضرت اکبر بادشاه

چون خان کلان از دست ایلچی راجه سروهی زخمی شده اکبر بادشاه بسعادت و اقبال متوجه

خان کلان گشت و درانوقت عرایض خوانین گجرات رسید بلا توقف از انجا

و بدان تفصیل که در جای خود مذکور است چون رایت جهانگشای اکبری آیتن گجرات از

پولادی که در انوقت محاصره احمدآباد داشت و بیت و پا گم کرده طرف گریخت

و برادران او افغان بر روده و بروچ رفتند اعتمادخان و میرزا ابوتراب شیرازی

و جهازخان و اختیارالملک احرام آستان ملایک آشیان بادشاه بسته در سلک دولتخواهان

انتظام یافتند و سلطان مظفر از شیرخان جدا شده بملازمت آنحضرت اختصاص یافت و دولت

در چهاردهم رجب سنه ثمانین و تسعمایه منتهی گشت و گجرات داخل ممالک محروسه حضرت اکبر بادشاه

و در همان یورش قلعه صورت را از تصرف مردم محمد حسین میرزا بر آورد و در وقت مراجعت آن نواحی بروچ

والده چنگیزخان دادخواهی نمود که پسر مرا جهارخان بناحق کشته حضرت بادشاه جهارخان حبشی

که ملازم رکاب بود قصاص فرمود و سلطان مظفر را همراه خود باگره بردند و وقتی که

منعم خان خانخانان بولایت بنگاله رفت سلطان مظفر را باو سپرد و بعد از مدتی مظفر را از

خانخانان بپایه سریر طلبید دختر خود شاهزاده خانم را بعقد او در آورد و بعد از چندی بکمال

سلطان مظفر را بند کرد و هنگام فرصت از حبس گریخته در سنه بولایت

گجرات رفت و لشکر بسیار بهم رسانیده با قطب الدین خان حاکم گجرات جنگ کرد و در ان گشته

401

از یازده سال باز احمدآباد گجرات را متصرف شد و خطبه بنام خود خواند چندی کامی سلطنت کرد تا آنکه حضرت
اکبر بادشاه خانخانان ولد بیرم خان را به دفع او مأمور کرد و او با اندک جمعیتی به احمدآباد در رفته مظفر را
شکست داد چون ناگزیر گریزانید و مجدداً گجرات به تصرف حضرت اکبر بادشاه درآمد بعد از آن فتح بوسیله
حکیم ابوالفتح میرزا خان بمنصب خانخانانی سرفراز شد و تا حال آن مملکت بهشت در قبض
[illegible] و دودمان ایشان است ایام حکومت سلطان مظفر با تزلزل و انقلاب سیزده سال و چند ماه بود

مقدمه تتمه در بیان حکام مملکت مالوه و مندو

پوشیده نماند که بلاد مالوه مملکتی است وسیع
همه وقت حکام و پیشان در آن دیار بوده اند و راجهای کبار روزگار آن دیار بوده اند مثل راجه بکرماجیت
که مدار تاریخ هنود بر ابتدای ظهور سلطنت او ست و راجه بهوج و غیر ذلک که از راجهای
هندوستان اند بحکومت مالوه امتیاز داشتند و بعد از زمان سلطان محمود غزنوی که ظهور اسلام
در هندوستان شایع شد از سلاطین دهلی سلطان غیاث الدین بلبن برای مملکت استیلا یافته
و بعد از او تا زمان سلطان محمد فیروز شاه در تصرف سلاطین دهلی بود و دلاور خان غوری که
نام اصلی او حسین است و از احفاد سلطان شهاب الدین سام غوری بود از قبل سلطان محمد بن
فیروز شاه بحکومت آن دیار ممالک رسید دم استقلال زد و از آن وقت حاکم مالوه
اهل اسلام گشتند یازده نفر علیحده تا سنه سبع و ستین و تسعمائه از پی هم حکومت کردند و در مدت
چند گاه سلطان بهادر گجراتی و همایون بادشاه بحکومت فائز گشته اند آورده اند که سلطان محمد بن
فیروز شاه [illegible] جمعی را که در ایام فترات او همراهی کرده وفا و حقیقت ورزیده بود چون بسلطنت رسید هر یک را

رعایت کرده خواجه سرور را خطاب خواجه جهان کرده وزیر کل ساخت و ظفرخان بن وجیه الملک
حاکم گجرات و خضرخان را حاکم ملتان و دلاورخان غوری را حاکم مالوه گردانید و چ
مهر جهانبانی بسلطنت رسیدند دلاورخان در دهار نشسته به نیروی بازوی شجاعت و
رای صایب ولایت مالوه را بضبط آوردند دست تصرف متغلبه را از اطراف و اکنا
کوتاه ساخت و بنابر آنکه همیشه در خاطرش میگذشت در هیچگونه خودسازی
میکوشید و بارها مراجعت کرده و در سنه احدی و ثمانمایه سلطان محمد شاه دهلی
صولت صاحبقرانی امیر تیمور بطرف گجرات روانه شد و چون سلطان مظفر سلوک مرضی ننمود
رنجیده متوجه دهار شد و چون بسرحد مالوه رسید دلاورخان خویشان و قرابتان و امرای خود را
باستقبال فرستاده حکم نمود که منزل بمنزل جشن و طوی نموده لوازم ضیافت بوجه
بجای آورند چون آن جمعیت بنواحی دهار رسید دلاورخان به پیشواز سلطان محمد شاه رفته
باغ از تمام شهر دهار در آورد و نقود و جواهر خود بنظر آورد و کفایت مهمات بحضرت
و بنده و غلام و جمیع اهل حرم کنیزان درگاه سلطان محمد شاه او را دعای خیر کرده اتفا
ما یحتاج بود گرفته باز او واپس فرستاد و در سنه اربع و ثمانمایه سلطان محمود شاه دلاورخان را
وداع کرده حسب الالتماس امرای دهلی بدان طرف متوجه شد و سلطان هوشنگ آنچه شنیده
بمکافات آن در بند رفته و در آن مدت سه سال که سلطان هوشنگ در مندو بود حصاری تخلیه
از سنگ ازکج و سنگ در آن شهر بنا کرده در زمان پادشاهی تمام ساخته بعد

آنکه

آن شهر عسفر خواهد آمد و چون سلطان محمد از میان رفت سلطنت دهلی خلل پذیرفت دعوی
استقلال کرده بطریق پادشاهان خطبه بلوه بنام خود کرد و چتر و سراپرده سرخ ساخت
گویند یکی از اجداد او از غور آمده در درگاه پادشاهان دهلی صاحب جاه گردید
و این او بامارت رسید پسرزاده اش که دلاور خان غوری باشد در عهد سلطان
ابراهیم امیر لودی کبیر گشت و در عهد سلطان فیروز شاه و محمد شاه چون بلوه را اقطاع یافت در ادای
ناگزیر آثاری سلوک سلاطین پیش گرفت و سالها بکام دل گذرانیده در سنه ثمان و ثمانمائه
ودیعت حیات سپرده و در بعضی کتب بنظر رسید که بسعی پسر خود الپخان که هوشنگ باشد
مسموم گشت ایام حکومت او بیست سال بود ذکر سلطنت سلطان هوشنگ بن دلاور خان
نور الله مضجعه الپخان بعد از پدر لوای حکومت بلوه افراشته و طغرای کامرانی
بنام خود نوشته خویش را بسلطان هوشنگ ساخت امرا و بزرگان آن ناحیه
بیعت کردند و سر بحلقه اطاعت در آوردند لیکن هنوز مهمات مملکت و اساس دولت
استحکام نیافته بود که منهیان خبر آوردند که سلطان مظفر گجراتی چنین شنید که الپخان
دلاور خان را بواسطه احکام دنیوی بزهر داده خود را هوشنگ شاه نام نهاده و بواسطه آنکه
میان دلاور خان و سلطان مظفر عقد اخوت بود سامان لشکر نموده متوجه اینجد و د
چون در اوایل سنه عشر و ثمانمائه سلطان مظفر بنواحی دهار رسید فرود آمد سلطان
هوشنگ با سپاه جنگ از قلعه دهار بر آمده طرفین صف آراستند و در کمال شدت

با یکدیگر در آویختند چنانکه سلطان مظفر در آمد که زخمدار شد و سلطان هوشنگ بر افتاده
با وجود چنین حال مستحکم پایهای شجاعت متزلزل نساخته همچنان دست از جنگ باز نمیداشت
تا آنکه ظفر گونه بکوشش نسبت وظفر از عالم غیب باز گردید و سلطان مظفر شد و سلطان فرار نموده
پناه بقلعه برده و چون طاقت مقاومت در خود ندیدند امان خواسته بخدمت سلطان مظفر آمد
و در همان مجلس سلطان او را با امرا او مقید ساخته بموکلان سپرد و نصرت خان را چون
در قلعه دهار با جمعیت تمام گذاشته و سپاه مالوه را مطیع و منقاد ساخته خود بفتح و فیروزی
متوجه گجرات گردید و چون در سال اول نصرت خان با مردم که محصول زیاده از مقدور
طلب داشته و سلوک بد پیش گرفت بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رفت لشکر مالوه
قصد مال نصرت خان خواجه وار از دهار بیرون کردند و چون در ناحیه توقف کرد
از ولایت مالوه بیرون کردند و چون در آن ناحیه توقف کرده از ولایت مالوه بیرون بمیرفت تعاقب
بعضی پس ماندگان را آزار بتیغ رسانیدند لیک از خوف سلطان مظفر دهار را گذاشته
در قلعه مندو که بروج مشیدش با منطقه البروج لاف برتری میزد طرح اقامت انداخته
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند و بعد از وصول این خبر بگجرات
هوشنگشاه عریضه بخط خود نوشته بخدمت سلطان مظفرشاه فرستاده مضمون
کار جهانبانی بدو رعیت فقیر میشود سخن که بعضی اهل غرض بعرض سلطان رسانیدند محض بهتان است و چون
مسموع شد که امرای مالوه نصرتخان را که اعظم نصرت خانی ادبی کرده موسی خان را بسرداری برداشته اند الحال او به آن ممالک مرده

453

دم استقلال میزنند اگر فقیر را از خاک برداشته مرهون احسان فرمایند ممکن که آن بلاد
بدست افتد سلطان مظفر این رای پسندیده بعد از یکسال اورا از حبس بر آورده از و
عهد گرفته و سرانجام او نموده در سنه احدی عشر و ثمانمایه شاهزاده احمد شاه را بکومک سلطان
هوشنگ رخصت فرموده او دهار را از تصرف امرا بر آورده تفویض او نموده چون مراجعت کرد
سلطان هوشنگ روزی چند در دهار قرار گرفته چون جمعی از خاصه خیلان او جمع شدند
اما چون عیال و فرزندان همراه خود بقلعه مندو برده بودند نمیتوانستند بخدمت او پیوست و تو
آنیه سلطان هوشنگ خود با معدودی چند از دهار بقصبه مهیر رفت و طرح جنگ قلعه
مندو انداخت و هر روز مردم او مجروح میگشتند و کاری پیش نمیرفت لهذا هوشنگ
صلاح در آن دید که از آنجا کوچ نموده در وسط ولایت آگره در آمده قصبات و پرگنات
آنرا متصرف شود و در خلال این احوال ملک مغیث که پسر عمه سلطان هوشنگ بود
بملک خضر که مشهور بمیان خان بود طریقه مشورت در میان آورد که اگرچه موسی خان
پسر عم بادشاه میشود و لیکن هوشنگ شاه در مردانگی و فرزانگی و دانش و بردباری گوی مسابقت
از اقران ربوده و این مملکت از آبا و اجداد بارث باو میرسد و معهذا در ایام صبا
در کنار شفقت والده من تربیت یافته صلاح آنست که عنان مملکت و فرمان روایی
بدست او سپرده شود میان تحسین رای ملک مغیث نموده باتفاق در شب از قلعه
مندو فرود آمده بهوشنگ پیوستند هوشنگ ملک مغیث را وعده نیابت داده مسرور

و خوشحال کردند و موسی خان از استماع این خبر رشته امید سلطنت را بمقراض ناامیدی بریده

در مآل کار خود متفکر شد و آخر الامر بملک مغیث کس فرستاده پیغام داد که جهت

من جای مقرر سازند تا قلعه مندو را تسلیم نمایم بعد از رد و بدل بسیار جهت او جای

نمودند و موسی خان قلعه را خالی ساخته بدر رفت سلطان هوشنگ بقلعه مندو درآمده در دار الملک

قرار گرفت و ملک مغیث را ملک الشرق خطاب داده امر وزارت بار و تفویض نمود

در کل امور نایب و قایم مقام خود ساخت و در سنه ثلث عشر و ثمانمایه چون سلطان مظفر گجراتی

اجابت داعی حق نمود و امر سلطنت بسلطان احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه مستقر شد

فیروز خان و هیبت خان پسران سلطان مظفر علم بغی و عصیان افراشته بخطه بروچ رفته استمداد از

هوشنگ شاه نمودند و او حقوق تربیت سلطان مظفر شاهی بعقوق مبدل ساخته کینه دیرینه

او را از اندیشه که بدیار گجرات رفته قواعد آن مملکت را مختل سازد اما سلطان

احمد گجراتی باستماع این خبر با لشکر گران بر بروچ رفته آنرا محاصره نمود و فیروز خان و هیبت خان از روی

و استیلای هیبت و کثرت سپاه احمد شاهی زنهار خواسته بوی پیوستند و هوشنگ شاه از راه مراجعت

کرده بدیار آمده و هنوز عرق تشویر و خجالت از جبین او خشک نشده بود که باز مرتکب اعمال شنیع

گشت چه که در سنه ست عشر و ثمانمایه هوشنگ خبر رسید که سلطان احمد گجراتی بر سر ... از رفته

و مقید ایجاد است و مقارن اینحال عریضه را جالور مشتمل بر استدعا نیز رسید ... ملک

مبالغه از حد برد سلطان هوشنگ مقدمات سابق را بالکل فراموش کرده استعد

نمود باز متوجه دیار گجرات گردید و خبر این بممالک رسانیدند سلطان احمد شاه بمجرد وصول
این خبر عازم دفع او گشت و چون هر دو قریب یکدیگر رسیدند و مدد از راجه جالوار رسید
سلطان هوشنگ بی اختیار بولایت خود مراجعت نمود و در آن مدت ملک نصیر
قاصد آن گردید که تهالنیر را که پدرش بسر حکومت خود ملک افتخار داده بود از دست او
انتزاع نماید و چون از سلطان هوشنگ طالب کومک گردید ولد خود غزنین خان را با پانزده هزار سوار
بمدد وی فرستاد و ملک نصیر باعانت او تهالنیر را گرفته بحوالی سلطانپور و نذربار سلطان
احمد شاه بقصد تادیب ایشان روان شد و زمینداران گجرات خصوصا راجه جالوار و راجه چاپانیر
و راجه نادوت و ایدر فرصت یافته عرایض پی در پی بدرگاه سلطان هوشنگ فرستادند
که بار اول اگر در خدمتگاری تساهل رفته این مرتبه در جانسپاری دقیقه فروگذاشت نخواهد شد
اگر آنجناب متوجه گجرات شود راهبری چند بخدمت فرستیم که لشکرها را ابرای دلالت نماید
که بار رسانیده بملک گجرات سلطان احمد واقف شد و چون خجالت لاحق علاوه عداوت
سابق گشته بود سلطان هوشنگ جهت امضای این اراده مستعد لشکر نموده در سنه
احدی و عشرین و ثمانمایه با شوکت تمام از راه مهراسه عزیمت گجرات نمود اتفاقا در آن ایام
سلطان احمد شاه بحوالی سلطانپور و نذربار رسیده غزنین خان بجانب مالوه گریخت و ملک
نصیر بجانب آسیر رفت و چون بسلطان احمد شاه خبر رسید که سلطان هوشنگ بمهراسه رفته
تسلیم بایره گشته او را بر جمیع امور مقدم داشته بر سبیل تعجیل متوجه مهراسه شد

وباوجود کثرت بارندگی در اندک مدت بایلغار خود را بانجا رسانید جاسوسان هوشنگ
خبر قدوم سلطان احمد شاه اطلاع دادند مضطر گشته زمینداران را که عرایض فرستاده
غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند در حضور خود طلبید چون ایشان بوی خبر زبان شنیدند
مالامال گشته بهانهای ناسزاوار بر زبان راندند و از بیمان که آمده بود بس خایب
سلطان احمد چند روز در قصبه مهراسه توقف فرموده سپاه با و ملحق شود و بی
لشکر در ماه صفر سنه اثنا و عشرین و ثمانمایه متوجه ولایت مالوه شد بلوح خاطر
کالیاده فرود آمد سلطان هوشنگ نیز آهنگ جنگ کرده چند منزل پیش آمد و
جنگ کرده بقلعه مندو رفت و مردم سلطان احمد شاه تا دروازه مندو تعاقب نموده بسیاری از غنایم
بدست آوردند و خود نیز از عقب تا نعلچه رفت و چند روز آنجا توقف نموده افواج باطراف
ولایت فرستاده و چون قلعه مندو بغایت مستحکم بود لاجرم عنان بجانب دهار مصروف نمود
و از آنجا خواست که باجین رود چون موسم برسات رسیده بود امرا و وزرا معروض داشتند
که صلاح دولت آنست که امسال بدار الملک گجرات معاودت نموده مفسدانی را که باعث
فتنه و فساد اند گوشمال بواجبی دهند و سال آینده بخاطر جمع بتسخیر مالوه در آیند و سلطان
احمد شاه برین قرار داده عنان مراجعت کرده پرتو التفات بر گجرات انداخت و در همین سال
چون آثار بجانب کاردانی و آثار جنین مبین ملک محمود فرزند ملک مغیث واضح و لایح بود
سلطان هوشنگ او را محمود خان خطاب داده با پدر در مهمات ملکی شریک گردانیده بجای

محمود

میرفت ملک مغیث را در قلعه مندو گذاشته محمود خان را همراه خود میبرد تا بمهمات ملکی پردازد و در آخر سال کور
سلطان احمد شاه خواست که بولایت مالوه در آمده آنجا را در تصرف آرد بتقصیر نکند سلطان هوشنگ
بر لشکر او آگاه گشته رسولان با ندامان مع تحفه‌ها فرستاده طالب صلح گشت
سلطان احمد شاه پیشکش گرفته در آنوقت باحمدآباد مراجعت نمود و در سنه ثلث
و عشرین و ثمانمایه سلطان هوشنگ قلعه کهرله که در سرحد برابر است لشکر برد و حاکم
کهرله پسر سنگه رای با پنجاه هزار سوار و پیاده استقبال نمود و بعد از جنگ صعب سلطان
مظفر یافت نرسنگه کشته شد سلطان قلعه سایر کهرله که نرسنگه از تعلق داشت احاطه کرده
مفتوح ساخت و خزانه و هشتاد و چهار فیل بدست آورده و پسر نرسنگه را که در قلعه کهرله بود
مطیع و باجگذار ساخته سالما و غانما بمندو تشریف آوردند و در سنه خمس و عشرین
و ثمانمایه سلطان هوشنگ بهزار سوار اینجا از لشکر خود در لباس سوداگران متوجه
ولایت جاجنگر که یکماهه راه بود گردید و اسپان بنقره و کبود و سرخنگ را که رای
جاجنگر که یکماهه راه بود گردید دوست میداشت و پاره متاع دیگر که در آن مملکت مرغوبست
بیشتر رفته بخود همراه برد غرض سلطان از این سفر آن بود که عوض اسپان و متاع فیل
تحاشی نموده بیاورد و بقوت آن از سلطان احمد شاه انتقام بستاند چون بحوالی جاجنگر رسید
شخصی را پیش رای جاجنگر فرستاده اعلام داد که سوداگر بزرگ جهت خریدن فیل آمده
اسپان نقره و سرخنگ و کبود و قماش و متاع دیگر بسیار همراه آورده اند رای جاجنگر را

فرستاده اعلام داد که سوداگر بزرگ جهة خریدن فیل آمده و اسباب نقره و سر جنگ و کبود
و قماش و متاع دیگر بسیار همراه آورده و آب و صحرا دیده منزل گرفته است و رسم آن ولایت
چنان بود که چون سوداگری معتبری آمدی اسپ و اسباب آوردی راجه پیش از کس فرستادی
که سوداگر اسپان زین کرده اسباب را بر روی زمین بگستراندی و راجه سواره بآنجا
رسیده نظر بر آن اسباب و اسپان انداختی و آنچه پسند کردی بفیل معاوضه نمودی
یا نقد دادی بنا برین قاعده رای حاجنگر گفت که من فلان روز بقافله خواهم آمد
باید که در آن روز اسپان را مستعد دارند و قماش را بر زمین گسترند تا ملاحظه نموده
آن اگر فیل خواهند بهتر و الا زر نقد بدهیم چون فرستاده برگشته آمد سلطان هوشنگ مردم
معتبر خود را عهد مجدد گرفت که هرچه فرمایند خلاف نکنند و انتظار آن روز میبردند چون آن روز
رای حاجنگر چهل زنجیر فیل پیش از خود بقافله فرستاد تا سوداگران خوش کنند بود
و از آمدن خود اعلام نموده پیغام داد که متاع را بگشایند و اسپان را مستعد سازند چون نسیم
نخست هوشنگ عذر گفت که ابر است مبادا باران شود و اقمشه ضایع شود مردم را
محصل گردیده قماشها را کشودند درین اثنا راجه با پانصد سوار بقافله رسید بدیدن آن
اشیا مشغول گشت و باران عظیم باریدن گرفته و آواز رعد و هیبت برق فیلان را گرم گردانید
و متاعی که بر زمین گسترانیده بودند در زیر دست و پای آنها خراب شد لشکریانی
که بلباس سوداگران در آمده بودند غریو از نهاد ایشان برخاست سلطان هوشنگ بر سر سوداگران

پاره بوی از زر پیش خود کشیده گفت هر گاه متاع ما خراب شده باشد دیگر زندگانی نمیخواهیم پس باتفاق
آن جماعت در لحظه بر پشت پیاده آمده متوجه حرب راجه صورت شدند راجه مضطرب گشته بالضرور
بقتال درآمد لیکن در صدمه اولی منهزم گشته پاره مردم کشته شدند و پاره گریختند و بشهر رفتند
و راجه زنده بدست افتاد هوشنگ بوی گفت که من پادشاه مالوه ام و بجهة خریدن
فیل آمده ام چون اسپان و اسباب من ضایع شد ناچار ترا گرفتم راجه از کمال نخوت
و عزت هوشنگ تعجب نموده کس فرستاده پیغام داده که در گرد فیلان مجموع
خوب را بفرستند و زر رای او هفتاد و پنج زنجیر فیل اعلی بخدمت هوشنگ فرستاده
معذرت خواستند هوشنگشاه راجه را رخصت کرد و او چون بشهر رسید
و شجاعت هوشنگشاه پسندش افتاد چند فیل نامی دیگر برای او فرستاد
و عذرخواهی نموده هوشنگشاه در راه شنید که سلطان احمد شاه مملکت را خالی دیده
بمالوه درآمد و بالفعل قلعه شادی آباد مندو را در محاصره دارد بنابر آن چون
ولایت کهیرله رسید بنابر حزم و احتیاط عازم تسخیر آنجا شد و راجه آنجا را که
مطیع بود طلبیده مقید ساخت و قلعه کهیرله را متصرف شد و بمردم معتبر با لشکری
که از مالوه بخدمت او رسیده بود روانه مندو شد چون نزدیک رسید سلطان احمد شاه امرا
و سپاه را از مورچلها طلبیده مستعد جنگ گردید سلطان هوشنگ متوجه جنگ نا شده
از دروازه تاراپور بقلعه درآمده چون قلعه مندو از معظم قلاع عالم است

نزد مردم خ

در ینوقت مجملی از احوال انجا که بنظر کاتب حروف درآمده نوشته میشود آن قلعه
بر فراز کوهی مرتفعست و دور آن قریب نوزده کروه باشد بلکه زیاده بجای خندق گرد
آن کوه بغایت گوی عمیق واقع شده چنانچه جنگ انداختن بر قلعه ممکن نیست و اندرون
قلعه آب و علف بسیارست و چندان زمین که گنجایش زراعت فراوان داشته باشد هست
و لشکری که آنرا محاصره نماید بواسطه بعد مسافت تا جا بجا بحفظ راهها نتواند
چه تمام از میان گرفتن از امکان بیرونست و اکثر مواضع کوه آن لایق جنگ نیست
و راه دروازه که طرف ولنست تازا پور شهورست بغایت صعبست چنانچه
سوار بمشکل بر می آید و از طرف که خواهند که بآن قلعه در آیند گریوه بلند در کمال صعوبت
طی می باید کرد و مردمی که بمحافظت راهها قیام نمایند بواسطه دوری راه حایل بودن
کوهها در حال یکدیگر خبردار نمی شوند و راه دروازه که طرف دهلی است از دیگر راهها
آسانترست القصه سلطان احمد شاه بعد از آن صرف در محاصره آن قلعه ننموده جا بجا بر سر تاخت
ولایت مشغول گشتند از اجین گذشت و چون متوجه بنا زکنور شد سلطان هوشنگ
برین مطلع شده از راه دیگر بایلغا خود را بحصار زکنور رسانیده از راه
قریب بسلطان احمد پیغام نمود که حق اسلام در میانست تاراج کردن ولایت ایشان و ریختن
خون آنها وبال بسیار دارد فکیف جنگ که جماعت جماعت و فوج فوج کشته شوند بالقوت لازمست
که پیش از جنگ ابی نشسته اند جمعی عثمان عمید الملک خود منعطف شاز نمند که متعاقب

ایلچی

ایلچی و مشکلش لاینحل خواهد رسید سلطان احمد شاه اعتماد بر سخنان او کرده در آن شب در محافظت
لشکر و حزم و احتیاط تکاسل و تهاون ورزیدند و سلطان هوشنگ انتهاز فرصت نموده
در شب دوازدهم ماه محرم الحرام سنه ست و عشرین و ثمانمایه شبخون آورد و چون گجراتیان غافل
بودند بسیار مردم بقتل رسیدند از آنجا نزدیک بارگاه سلطان احمد شاه [illegible]
راجه [illegible] که الحال در السنه و افواه گری میگویند با پانصد راجپوت
شتافته سلطان احمد شاه از سراپرده برآمده چو احوال عالم دگرگون دید با یک کس
ازار و برآمده در صحرا ایستاده و قریب بصبح مردم بر او جمع شده مقارن طلوع
صبح صادق بر فوج سلطان هوشنگ تاخت و معرکه قتال و جدال چنان گرم شد که
هر دو پادشاه مباشر قتال گشته زخمی گردیدند آخر الامر سلطان هوشنگ حرم که
فیروزجنگی را خواب نده بود گریخته بقلعه سارنگپور درآمد و هفت فیل از فیلان قدیم
هفت فیل از فیلان رای گجستی و دیگر غنایم بدست گجراتیان افتاد و بتاریخ چهارم ربیع الثانی
سلطان احمد کوچ کرده بفتح و فیروزی متوجه گجرات شد و چون هوشنگ شاه فیروزجنگ
دید توقف یافت از رعایت غرور و دلیری از حصار سارنگپور برآمده [illegible] نموده
بسیاری از مردم عقب مانده کار ابلاک ساخت سلطان احمد شاه ناچار گشته برگشت و میان
هر دو لشکر آتش مجادله افروخته شده در صدمه اول هوشنگ بسیاری از افواج مقدمه غنیم را
هم آورد سلطان احمد شاه آن حالت مشاهده کرده بنفس خود بمیدان مبارزت درآمد

و چندان سعی نمود که باد فتح و فیروزی اعلام و وزیدن گرفت هوشنگ بازوی شجاعت
سست ساخته بازپناه بقلعه سارنگپور برد و در روز چهارم از سوم و نهضت کرد بمالوه
و چه در گریز بعرض تیغ هلاک شدند و اسباب و تجمل ایشان نصیب گجراتیان شد و خود
و چون سلطان احمد شاه بسرحد خود رسید هوشنگ شاه بشادی آباد مندو شکست و ریخت درآورد
کرد و در باب رفتن سلطان هوشنگ بجاجنگر و کیفیت آمدن و بپای حصار
دیگر واقع شده چون حالی از ضعف نیست در وقایع گجرات نوشته بهمان اکتفا نمود و درینجا
بتکرار نپرداخت و در همان سال متوجه قلعه کاکرون شده در اندک مدت تصرف درآورد
و هم درین سال بجانب قلعه گوالیر بقصد تسخیر نهضت فرمود و بکوچ متواتر بمقصد رسید
قلعه را فروگرفت و بعد از یکماه و چند روز سلطان مبارکشاه بن خضرخان از برای امداد
رای گوالیر لشکر کشید و چون این خبر انتشار یافت از پای قلعه برخاسته تا لب آب دهلپور استقبال
نمود و بعد از آنکه چند روز مجلس صلح منعقد گشته بیکدیگر تحفه دادند و هر کدام بملک خود
معاودت نمودند و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه سلطان احمد شاه بهمنی والی دکن بقصد تسخیر
قلعه کهیرله نهضت فرمود و بعد وصول احاطه کرده در تسخیر آن ساعی گردید ضابط
حصار نرسنگ رای مقتول الحکم سلطان هوشنگ حاکم آنجا بود کس نزد
سلطان هوشنگ فرستاده طلب امداد نمود و سلطان هوشنگ بدان طرف
روانه شده چون نزدیک کهیرله رسید دکنیان کوچ کرده بطرف ولایت خود متوجه
شدند

شدند و هوشنگشاه از احمل بر عجز و زبونی کرده باغوای رای کهیرله تعاقب ایشان نمود سلطان
احمدشاه دکنی با برخی از امرا و خاصه خیل در کمین نشسته و باقی لشکر خود را مقابله و مقاتله سلطان
هوشنگ مامور کردند و سلطان هوشنگ گرم تعاقب بوده طی مسافت مینمود در اثنای راه
دکنیان را مستعد قتال دیده بایستاد و چون بگرمی درآمد بی انتظام وصول مردم عقب نکشیده
بجانب ایشان مشغول گشت سلطان احمدشاه تدبیر را موافق تقدیر دانسته از کمینگاه برآمد
و از عقب سلطان هوشنگ درآمده حمله ور گردید سلطان هوشنگ چون در کمین نشینان بیخبر بود
مضطرب گشت و عنان خویش از دکنیان نیز شکست فاحش یافته احمال و اثقال و بنگاه بدیشان
گذاشت و روی بگریز نهاده زنان و دختران او بالتمام بدست مردم دکن اسیر گشتند سلطان
احمدشاه چون گرفتاری انجماعت آگاه شد طریقه مروت مسلوک داشت و در رعایت جمعی
از خواجه سرایان و مردم معتبر کرده در حفظ ناموس باقصی الغایت کوشید و لوازم ضیافت
و مهمانی بجای آورده و هر یک را بزر این و جامهای فاخر اختصاص بخشیده همراه مردم امین
و با پانصد سوار نزد هوشنگ شاه فرستاد و در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه هوشنگشاه غوری

بقصد تسخیر قلعه کالپی که در تصرف

از مندو متوجه گردید چون بان نواحی رسید شنید که سلطان ابراهیم شرقی با لشکر بسیار
از دارالملک جونپور باهنگ تسخیر کالپی مقدم کوچ برکوچ می آمد سلطان هوشنگ او را دفع
بر تسخیر کالپی مقدم داشته متوجه جنگ گردید بیکدیگر نزدیک شدند و کار جنگ بامروز و فردا رسید

درین اثنا خبر دار ان سلطان ابراهیم عنان اختیار از دست داده بصوب جونپور را

و هوشنگ شاه کالپی را انتزاع بدست آورده خطبه بنام خود خوانده و روزی چند

رایت حکومت و احسان در رقبهٔ عبد القادر که سابقا حاکم کالپی بود انداخته عازم

مراجعت مالوه گردید و در اثنای راه عرایض تهانه داران رسید که متمردان از جانب

کوه جانبه بولایت در آمده بعضی از مواضع و قریات را تاخته بهم را یکجا

و کیفیت حوض بهم برین نهج که در زمان قدیم رای بهیم بمسافتی میان کوههای

واقع شده بود آنرا بسنگ تراشیده بند بسته عرض و طول آن بمثابه ایست که

طرف دیگر مرئی نمیگردد و عمقش پیدا نیست و محاذی وصول عرایض تهانه داران میان

اولاد هوشنگ نزاعی روی نمود و شرح و بسط آن واقعه چنین است که سلطان را هفت پسر بوده

و سه دختر و سه پسر که از دختر عالم خان حاکم اسیر متولد شده بودند عثمان خان و فتح خان

و هیبت خان با هم متفق بودند و پسران دیگر احمد خان و عمر خان و ابواسحق با ولد بزرگ او

غزنین خان طریق اخلاص و اتحاد می‌سپردند و همیشه میان عثمان خان و غزنین خان نزاع بود

و جمعی از امرا و سپاه طرف او و برخی جانب این بودند و سلطان هوشنگ ازین مخالفت

پیوسته کلفت داشت ملک مغیث و پسر او محمود خان که بغایت عاقل و کاردان بودند

در استرضای خاطر سلطان میکوشیدند و غبار آزار بمقدمات دلپذیر از لوح خاطر

دور می نمودند چنانکه مکررا بر زبان هوشنگ شاه گذشت که محمود خان لیاقت اندازه

عهد

عهد من باشد و ملک مغیث از روی عجز بعرض میرسانید که بقای عمر شاهزادگان باد ما بندگان را
بجز جانسپاری و خدمتگاری امر دیگر در خاطر نیست و در آن اثنا کابلی شاهزاده روزی عثمان خان
نسبت برادر بزرگ غزنین خان بی‌ادبی بسیار کرد بحدی که یکی از نوکران خود را نزد
بحرم غزنین خان فرستاد و او رفته زبان بدشنام غزنین خان کشاده و هرچند پرده‌داران
و خواجه‌سرایان منع میکردند ممنوع نمیشد آخر میان او و ایشان کار بشلاق رسیده
یکدیگر را مشت و لگد زدند و عثمان خان بر قباحت مطلع شده از غضب بر سر رسید و از اردو
بیرون رفت و در انجام تلبس عمل قبیح دیگر شد امرای عاقبت‌اندیش او را بوعده‌های دلخوش کن
فریفته در مقام عذر آوردند سلطان هوشنگ بر قبایح او مطلع گشته پیش از پیش
خشمگین گشت و با ملک مغیث طریقه مشورت مسلوک داشته پرسیدند در کار چیست وی معروض
داشت که چون این قسم حرکات از شاهزاده‌های دیگر بظهور آمده مقرون بعفو شده این مرتبه نیز
اغماض عین فرمایند تا شاهزاده آمده ملحق شود سلطان هوشنگ تغافل فرموده بنابر آنکه
عثمان خان تمهید مقدمات کرده بار دوم آمد و چون سلطان هوشنگ ظلال سلطنت بر سر
سلطان بلده اجین انداخت روزی مجلسی ساخته بار عام داد و در آن مجلس عثمان خان و فتح خان
و هیبت خان را بعتاب و خطاب و تادیب زبانی ایذای بلیغ فرموده بموکلان سپرد و بعد از چند روز
هر سه برادر را بزنجیر کشیده بملک مغیث سپرده بقلعه شادی‌آباد مندو فرستاد و خود
بتادیب و گوشمال متمردان جانب متوجه گشت و بکوچ متواتر رفته بند حوض نهیم را شکست و از آنجا

بر جناح استعجال طی مسافت نموده مار از روزگار متمردان آنحدود برآورد و از آنجا بکوه جا

پیاده بجنگل گریخته عیال و مال و منال او بالتمام بدست افتاده قصبه و شهر بغارت رفته و حرم

و پسران اسیا اسیر و دستگیر شدند آنگاه هوشنگ شاه مظفر و منصور مراجعت نموده در قلعه

هوشنگاباد موسم برسات را گذرانیده در آن مدت روزی بقصد شکار سواری فرمود

و در اثنای سیر لعل بدخشانی از تاج سلطانی جدا شده روز سیوم پیاده آورده گذرانید

انعام یافت سلطان هوشنگ شاه باین تقریب حکایتی نقل کرد که روزی لعل از تاج سلطان

فیروز شاه جدا شده افتاد و پیاده آورده گذرانید سلطان فیروز شاه با نصد تنکه

گفت این بتیه است بغروب آفتاب عمر و بعد از چند روز از دار فانی رحلت اختیار کرد و من نیز

میدانم که منشور عمر بحیده شد و نفسی چند بیش نمانده حضار مجلس زبان بدعا گشوده گفتند در

که سلطان فیروز شاه این سخن گفته عمرش بنود سال رسیده بود و هنوز حضرت سلطانی

در عنفوان جوانی و کامرانی اند سلطان هوشنگ گفت انفاس عمر قابل زیاده و نقصان نیست

قضارا بس از چند روز بمرض سلسل البول گرفتار شد سلطان طاری گشت و چون آثار انتقال

و علامات ارتحال در خود مشاهده نمود از هوشنگ اباد متوجه شادی اباد مندو گردید و در روزی در راه

بار عام داده بحضور وزرا و امرا و سران سپاه انگشترین مملکت را بخلف صدق غزنین خان

داده او را ولیعهد گردانید و او را بدست فرزند محمود خان بلوازم ادب تقدیم رسانیده معروض داشت

که تا رمقی از زندگانی باقی باشد در خدمتکاری جانسپاری خود را معاف

نخواهیم

نخواهیم داشت و امرا و وزرا را عموماً و خصوصاً وصیت فرمود که سلطنت ممالک را باتفاق
و مخاصمت مکدر نسازند و چون بفراست دریافته بود که محمود خان داعیه آن دارد که امر سلطنت
بالاستقلال شود لاجرم گوش او را در آن روز دیگر بنصایح مکرر و مواعظ گرانبار گردانید
و حقوق تربیت را یاد دهانیده گفت سلطان احمد شاه گجراتی پادشاه با شوکت و صاحب حشمت است
و همه وقت اراده تسخیر مالوه دارد و منتظر وقت فرصت است اگر در سرانجام مهام مملکت و گردآوری
سپاه و رعیت تساهل و تکاسل واقع شود و در مراعات جانب شاهزاده اظهار [illegible] و البته
عزم تسخیر این ولایت مصمم کرده جمعیت شما را مبدل بتفرقه خواهد ساخت و در منزل دیگر غزنین خان
و محمود خان نامی را که عمدة الملک خطاب داشت بخدمت محمود خان فرستاده پیغام داد که
اگر حضرت وزارت پناهی عقد بیعت را بسوگند مؤکد سازند تا باعث اطمینان خاطر گردد بهتر خواهد بود
محمود خان ملتمس شاهزاده قبول نموده عهد و پیمان بایمان استحکام داد و بعضی امرا که خواهان
شاهزاده عثمان بودند بوسیله خواجه نصر الله بعرض سلطان رسانیدند که چون شاهزاده عثمان
نیز خواهان شاهی و فرزند خلف است اگر او را از قید خلاص کرده حصه از بلاد مالوه بجاگیر او مقرر سازند
مناسب و لایق می نماید سلطان درشتی فرموده این امر بخاطر من نیز خطور کرده بود فاما اگر
عثمان خان را بگذارم او بسلطنت مختل شده فتنه و فساد در مملکت و بلاد متولد گردد چون
شنید که بعضی امرا سعی در استخلاص عثمان خان نمودند باز عمدة الملک را نزد محمود خان فرستاده
پیغام داد که اگر در حضور قیصر شاه عهد را بقسم استحکام دهند اطمینان دیگر حاصل خواهد

محمود خان در راه بسبب اشارت شاهزاده همواره پیوسته بار قسم یاد کرد که تا رمقی از حیات باقی باشد از جانب شاهزاده
از دست ندهد امرا چون برین امور وقوف یافتند ملک عثمان جلال که از کبار امرا بود و سر
معتبر را با ملک مبارک غازی همراه کرده بخدمت محمود خان فرستاد اتفاقا عمده الملک
محمود خان حاضر بود که دعای ملک مبارک غازی و آن دو امیر رسید محمود خان عمده الملک را
در ملاحظه خرگاه گذاشته خود بیرون آمد و نشست تا هرچه مذکور شود عمده الملک بشنود چون
ملک مبارک غازی با دو یار خود درآمده دعای ملک عثمان جلال و شاهزاده عثمان رسانید
گفتند که ملک عثمان معروض داشته که تا امر سلطنت و وزارت بر روی کار آمده مثل شما وزیری
بر مسند وزارت نشسته ولیکن عجب می‌نمود که با وجود عثمان خان که بزیور سخاوت و شجاعت
و دادگری و رعیت پروری محلیست بجوهر ولایت عهد غزنین چرا فرمودید و مع ذلک عثمان خان
نسبت دامادی هم بخدمت ملک الشرق دارد فرزند او و فرزندان ایشان میشوند اگر ضعیف
بر سلطان مستولی نمی‌بود و در قوی فتوری راه نمی‌یافت هرگز برین امر اقدام نمیکرد
اکنون جمیع خوانین و امرا استدعا مینمایند که توجه شامل حال عثمان خان نموده دولت
تهنیت از سر او باز نگیرند محمود خان چون میخواست که عثمان فی الواقع رشید و شایسته
سلطنت نیست در میان نباشد هرآینه جواب داد که بنده را با بندگی کار است با خواجگی
و خداوندی او داند و در مدت خدمت من هرگز فضولی نکرده‌ام ملک مبارک
غازی خان چون مرخص شد عمده الملک را طلبید گفت برو و آنچه شنیدی بعرض شاهزاده

غزنین

غزنین خان رسان عمدة الملک بخدمت غزنین خان رفته چون امرا تقریر نمود شاهزاده
خاطر از جانب محمود خان جمع نموده خوشحال گشت و بعد از آنکه امرا از حیات سلطان هوشنگ شاه
مایوس شدند ظفر خان من جمله که پیشوای ملک عثمان جلال میمون باراده آنکه نگاهبانان
شاهزاده عثمان خان را با خود متفق ساخته شاهزاده را اگر بر انداز را از دوی سلطان هوشنگ
گریخت و چون خبر بمحمود خان رسید ساعت شاهزاده غزنین خان را واقف ساخته در تدارک
آن کوشید شاهزاده ملک برخوردار و ملک حسین و شیخ ملک را جهت گرفتن ظفر خان
تعین فرموده ملک حسین اسپان از در استعداد نموده فرمود تا از اصطبل سلطانی به نخاس
ایشان بدهند میر آخور چون هواخواه شاهزاده عثمان بود گفت تا سلطان زنده است
بغیر امر ایک اسپ نخواهم داد و او رفته یکی از خواجه سرایان معتبر که او نیز هواخواه عثمان
بود این تقریر کرد خواجه سرای این سخن را باعث اعراض و غضب سلطان تصور نموده میر آخور
تعلیم نمود که تکیه گاه سلطان این سخن را باواز بلند بگوی تا بگوش سلطانی برسد
و بخاطر آن خطور نماید که هنوز من زنده ام و غزنین خان دست تصرف باموال من دراز کرده
میر آخور آمده چون این سخن با تاب و تاب گفت سلطان در حال بهوش آمده اندک شعوری بهم رسانیده
گفت ترکش من کجاست و امرا طلبید امرا بواسطه آنکه مبادا سلطان حلف نموده باشد
این غزنین خان باین تزویر میخواهد بدست آورده ضایع سازد بخدمت سلطان
رفتند چون این خبر بعرض غزنین خان رسید رعبی و خوفی بر باطنش استیلا یافت

وچون خفیف العقل بود مقدمات را خوب بخاطر نیاورده بکار کرد که سه منزل از لشکر دور بود

گریخته رفت عمدة الملک را بخدمت محمود خان فرستاده پیغام داد که جمله امرا سلطان

اتفاق نموده اند و من بغیر شما هواخواهی ندارم وجهه آنکه سلطان کشتی طلبیده بود

که مبادا مرا مقید ساخته به برادران همراه سازد محمود خان جواب فرستاده که

هرگز از شما امرای خلاف مرضی سلطان نشده و قصه هانیدن اسپان آمد در محل

صالح بعرض خواهم رسانید باز غزنین خان عمدة الملک را فرستاده که اگرچه خ

پناهی سر مرا گرفته اند اما چون میدانم که خواجه سرایان بعرض حرفهای ناملایم سلطان

رسانیدند خوفی بر من مستولی گشته محمود خان جواب داد که هیچ قصه نیست زود آمده

ملحق شوند که وقت تنگ شده و آفتاب بغروب مایل گشته و خطی در حضور عمدة الملک

نوشته بخدمت ملک مغیث فرستاد مضمون آنکه حضرت سلطان غزنین خان را ولی عهد و قائم مقام

خود فرموده اند و بیماری ایشان از بودن گذرد و مقربان میدید حیات قطع کرده اند

باید که در محافظت شاهزاده عثمان اهتمام عمری دارند چون عماد الملک بخدمت غزنین خان رفته

پیغام گذرانیده و مضمون خط نقل کرد غزنین خان مسرور خاطر گردیده باز دو آمده

آنخنان عارض الملک و خواجه سرایان که هواخواه عثمان خان بودند چون دیدند که از سلطان

رمقی بیش نمانده کنکاش کردند که علی الصباح بی آنکه امرا و محمود خان را اطلاع دهند سلطان را

در پالکی نشانده بسر عسکر تمام متوجه مندو شدند و شاهزاده عثمان خان را برآورده سلطنت

بردازند

برداشتند پس صبح روز دیگر پالکی سلطان را برداشته بتعجیل روانه شدند و چون قدری راه رفتند
سلطان از هم گذشت و محمود خان آن حالت خبر یافته کسان فرستاد تا خواجه سرایان
و نزدیکان را ملامت کرده پالکی نگاه داشتند و چون محمود خان و شاهزاده غزنین خان آنجا
رسیدند نزول نموده در باب تعجیل اعتراض کردند ایشان گفتند سلطان از توقف در حیات
بود و تعجیل میکرد که زودتر مرا در درون شهر برید بحکم او روانه شده بودیم شاهزاده
و محمود خان دیگر سخن نگفته بارگاه سلطانی را نصب نموده بتجهیز و تکفین مشغول شدند
و امرا هر یکی بگوشه رفتند و بعد از تجهیز و تکفین محمود خان بیرون آمده باواز بلند گفت
که سلطان هوشنگ بامر حق وفات یافت و غزنین خان را که خلف صدق اوست ولی عهد
و قایم مقام خود ساخته هر که با او موافقت بیعت نماید و هر که مخالف از لشکر جدا شود
و در فکر خود باشد این بگفت و غزنین خان را که خلف بود دو بوسه داده بیعت نموده همه بایکدیگر بیعت
آنگاه امرا یک یک پای غزنین خان را می بوسیدند و بهایها میگرستند چون سلطنت غزنین خان
به بیعت امرا و بزرگان وقت استحکام پذیرفت نعش سلطان هوشنگ را برداشته متوجه
مندو شدند و روز عرفه نهم ذی الحجه الحرام انجا بخاک سپردند نظم کجا یند شاهان حشم اقتدار
ز هوشنگ و جم تا باسفندیار ٭ فریدون و کیخسرو و جام والی ٭ کجا رفت شاپور و بهرام
و حی ٭ همه خاک دارند بالین و خشت ٭ خنک انکه جز نام نیکو نکشت ٭ و در قصر سلطان
هوشنگ مجلس عالی ترتیب یافته و ملک مغیث خانجهان و سایر امرا جمعیت نموده لوازم

تا روا ثار تقدیم رسانیدند مدت سلطنت سلطان هوشنک سی سال بود و تاریخ
وفاتش از لفظ اد شاه هوشنک نماند مفهوم و مستفاد میگردد

هوشنگ شاه است از کچ و سنگ ساخته شده و علی الدوام از جانب انار آب زلال
میچکد و مولف نیز آنرا مشاهده نموده بر اطراف هوای که در فرجهای سنگ صلاحیت استحاله
بهم رسانیده منقلب بآب میشود و شوشه ترشح میکند لیکن اهل هند اینمعنی را از کرامات
سلطان هوشنگ میدانند **ذکر سلطنت سلطان غزنین المخاطب بمحمد شاه غوری**
چون هوشنگشاه بحکم خالق ارض و سما از تخت جهانبانی بر جانب تخت عدم فرو رفت پسرش
غزنین خان در یازدهم ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بسعی ملک مغیث و اهتمام محمود خان تاج
فرماندهی بر سر نهاده خود را محمد شاه نامید و امرا طوعا و کرها با وی که محتاج سلطان
هوشنگ بود بیعت نمودند و هر یک را با نام نهاده خطبه و سکه بنام خویش کرد و هر کس در هر جا
جاگیر و وظیفه داشت مقرر و مستقیم کرده و بحسن تدبیر و کاردانی و اهتمام ملک مغیث و محمود خان
رواج و رونق تازه بر روی کار آمده جمهور خلایق خواهان سلطنت او شدند و محبتش در مملکت
قلوب استیلا یافت ملک مغیث را مسند عالی خانجهان خطاب داد و زمام وزارت سابق
بید اقتدار او سپرده پسرش را امیر الامرائی لشکر بالوه کرد و چون بعد از چند روز قصد
برادران نمود و خونهای ناحق ریخت و نظام خان برادرزاده و داماد خود را با فرزندان
او میل در چشم کشید هر آینه دلهای مردم از او متنفر شده در دلها بجای محبت عداوت و بیم

رسید جرم خون برادران مظلوم برو مبارک بنا مده در اندک مدت سلطنت در مملکت آشوب
و فتنه پدید آمده فتنه خواب شده بیدار گشت و ارباب فتنه و فساد علم طغیان افراخته
غبار فتنه و فساد برانگیختند ⁂ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ⁂ که واجب شد
طبیعت را مکافات ⁂ از انجمله راجپوتان ولایت بیانه و قیهای از دایره اطاعت سر بیرون
نهاده پاره ولایات را تاختند و چون اینخبر بسلطان محمد شاه رسید خانجهان را که لقبش محمود خان
بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه بتادیب انجماعه نامزد فرموده
زنجیر فیل و خلعت خاص داده مرحمت نموده براهی ساخت و سرانجام مهام سپاه و ولایت را
بر طاق نسیان نهاده مدام بشرب مدام عادت کرده و همواره صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح
متصل پیوسته میداشت و چون اتباع و اشیاع خانجهان محمود خان اقطاع خود یافته
حشمت و شوکت ایشان بمرتبه اعلی رسید جمیع مردم که عمده دولتخانه آن بودند و محمود خان
از ایشان دغدغه داشتند همراه خانجهان رفتند و مجلس را اندیشه مقاومت نماید در این اثنا
جمعی از مردم کهنه دولتخواه از انتقال سلطنت و زوال دولت غوریه متوهم شده
بود بوسیله یکی از حرمها پیغام فرستادند که در دماغ محمود خان زاغ حرص بیضه
و پندار نهاده و در فکر آنست که سلطانرا از میان برداشته خود بر سریر سلطنت نشیند
سلطان محمد با آن مردم اتفاق کرد که پیش از آنکه اینخیال فاسد از وی بوقوع آید او را
از میان بدر برداشت چون اینخبر بمحمود خان رسید گفت لله حمد که نقض عهد

از جانب من نشد و در فکر کار خود شده همه وقت جمعیت استعداد می بود از روی حزم
و احتیاط بخدمت سلطان محمد آمد شد مینمود چون سلطان محمد طریقه هوشیاری از محمود خان
مشاهده میکرد بسبب زیادتی خوف و هراس او میگشت تا روزی بخدمت محمود خان آمد از
حرم برد و زن خود را که خواهر محمود خان میشد حاضر ساخت گفت بروی محمود خان میگویم که
گناه مرا ببخش توقع آنست که حضرت خانی بمن برسانی امور سلطنت نه براع و مخالفت
بتو تعلق دارد محمود خان گفت مگر عهد و سوگند از خاطر سلطان رفته که این قسم سخنان
بر زبان میراند اگر منافقی بعرض فاسد خود سخنی بعرض رسانیده باشد در آخر خجل و شرمسار
خواهد شد اگر از جانب من دغدغه در خاطر سلطان باشد من الحال تنهایم و مانع نیست
بیت گر میل وفاداری آنیک دل و دین ✻ در قصد جفاداری آنیک سر و طست
سلطان محمود خان را عذر خواست و طریق ملایمت و چاپلوسی مرعی داشت اما چون دایه سلطان
خفیف العقل غافل گشته بود هر لحظه ادائی که مشعر نا اعتمادی باشد از و صادر
لاجرم محمود خان در حصول مطلب جد و جهد بلیغ نمودن گرفت و ساقی سلطان محمد را بزر
فریفته ساخت او را در شراب زهر هلاک ساخت و زمان حال سلطان محمد مظلوم
قطعه دمی چند گفتم بر آرم بکام ✻ دریغا که بر خوان الوان عمر ✻ دمی چند خوردیم و گفتند بس
چون امرا برین امر مطلع شدند خواجه نصرالله وزیر و مشیر الملک و لطیف ذکر
و بعضی سرداران اتفاق نموده خبر فوت او را پنهان داشتند تا

مسعود خان

مسعود خان بن محمد شاه را که در سن سیزده سالگی بود از حرم بر آورده بسلطنت برداشتند
و قرار دادند که بهر حیله توانند محمود خان را از میان بردارند پس ملک بایزید شیخا را
پیش محمود خان فرستادند که سلطان محمد شاه را بیماری غش طاری شده و میخواهد رسول بگجرات فرستد
محمود خان چون از فوت سلطان محمد آگاه بود جواب داد که من چون دیگر از شغل وزارت اکراه دارم
و میخواهم که بقیة العمر جاروب کش مزار سلطان هوشنگ باشم و با وجود آن اراده
چون مغز استخوان من از دولت سلطان هوشنگ پرورش یافته اگر امرا بمنزل من
بیایند و جمیع شقوق کنکاش در میان نهاده آنچه قرار گیرد در تخت معروض دارند لایق
و مناسب نماید ملک بایزید شیخا با امرا خبر آورد و گفت که محمود خان هنوز بر فوت سلطان محمد
مطلع نیست اگر باتفاق بمنزل او بروند و همراه بدولتخانه خواهد آمد آنگاه کار او را بسازند
امرا بسخن بایزید شیخا پیش محمود خان رفتند و او مردم خود در نهانخانها مستعد داشته بود
چون امرا بدر آمدند پرسید که سلطان هوشیار شده یا هنوز مست افتاده امرا دانستند
که چه میگوید همان لحظه مردم او از حجره ها بر آمده با امرا در آویختند و همه را مقید ساخته بموکلان
سپردند چون از صدمه این خبر کاخ صباح بقیه امرا که پیش مسعود خان بودند و ممالیک
سپاه خود را جمع نمودند و چتر سلطانی مستعد ساخته چتر از سر قبر هوشنگ آورده
بر سر مسعود خان افراختند و محمود خان بعد از شنیدن این خبر سوار شده متوجه دولتخانه
گردید تا هر دو شاهزاده را بدست آورده کار سازی نماید چون قریب دولتخانه رسید

طرفین دست به نیزه و تیر کردند و تا شب که قتال و جدال گرم بود چون خسرو انجمن در پشت پرده
مخفی گشت شاهزاده عمر خان از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت و مسعود خان
بشیخ حاتی لده که از بزرگان وقت بود پناه برد و با امرای که بجهة خود در آباد …
و محمود خان تا صبح مسلح و مستعد در پیش دولتخانه ایستاده بود چون سفیده صبح از جیب افق
ظاهر شد بمحمود خان خبر آوردند که دولتخانه خالیست مخالفان که اطراف بکوچه خزیدند محمود خان
بدولتخانه در آمده مسرعی بطلب برخود خانجهان فرستاده بود و نوشت که سلطنت جای …
زود بیائید و بر تخت سلطانی جلوس فرمائید که بنده میان بسته
خانجهان بجناح استعجال رسید محمود خان امرا و ملوک را حاضر ساخته
نزد وی فرستاده پیغام داد که چون جهان را از جهانبانان چاره نیست اگر تخت سلطنت از وجود
پادشاهی خالی در جهان از جاهلان فتنها متولد شود و کیند … ممالک ما که آتش … شود و دکان
و سعی … مفسدان … از خواب بیدار نشدند و الا از هر طرف فتنه
برمیخیزد خانجهان جواب فرستاد که متقلدان منصب عالی تو … نوبتست تا کسی که …
دو کمال سخاوت و شجاعت و اوصاف عقل موصوف نباشد مهمات سلطنت را از روی …
نمی باید الحمدلله که جمیع صفات که در سلاطین باید آفریننده در وی … می باید که در بساط
سلطنت قدم نهاده بر سریر فرمانروائی جلوس فرمائید چون … فرستاده جواب آورد
جمیع امرا و اکابر تحسین این رای و تصدیق این قول اعمل نموده … منجانبین خبر

شناس

شناس اختیار کرده بودند جلوس نمود و همه امرا و بزرگان ممالک و اکابر شهر دست بوس شده مبارکباد

سلطنت گفتند بیت یکی کم شود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای ایام حکومت

سلطان محمد یکسال و چند ماه بود ذکر سلطنت سلطان محمود خلجی در تاریخ هند خصوص

در تاریخ الفی مرقوم کلک گردیده در این قسم استادی ملا احمد تتوی آورده اند که چون اولاد غوریه

مستاصل گشتند روز دوشنبه بیست و نهم ماه شوال سنه تسع و ثمان مائه سلطان محمود خلجی بر اورنگ

سلطنت و سریر خلافت مالوه جلوس فرمود و تاج مرصع سلطانی هوشنگی بر سر نهاده و همت

باستان سلطنت فرو آورده باز امید دست بمقصود نشاند و سن او در آنوقت ببیست و چهار رسیده

بود در کل بلاد مالوه خطبه و سکه بنام او شد جمیع امرا را بانواع عنایت و نوازش

خوشدل ساخته در علوفه و مرتبه هر یک افزود و جمعی امرا را بانواع عنایات و نوازش

امتیازات خطاب نهاد از انجمله مشیر الملک را نظام الملک خطاب داده بمقام وزارت اختصاص داد و ملک

برخوردار را تاتارخان لقب نهاده عهده عارضی ممالک باو سپرد و خانجهان را امیر الامرا ساخته

زبده و خلاصه مالوه بوی تفویض نمود و حضرت اعظم همایون از زمانی داشته چتر سرخ و سفید

که خاصه سلاطین بود عطا فرمود و چنین قرار نمود که نقیبان پیاده ولای اعظم همایون

چوب طلا و نقره بدست گیرند و هر گاه که سوار شود و فرود آید باواز بلند بسم الله الرحمن الرحیم

در آن زمان خاصه سلاطین بود بگویند چون سلطنت بر وی قرار گرفت همت بر تربیت فضلا و حکما گماشته

از هر جا ارباب کمال کسی را می شنید رزها فرستاده طلب مینمود و در اوقات خود چند جا

مدرسه ساخته علما و طلبه را وظیفها مقرر نموده بافاده و استفاده مشغول گردانید بالجمله ملک

مالوه من جمیع الوجوه در ایام دولت محمود شاه رشک سمرقند بود و چون امر سلطنت اعظم همایون

و مهمات مملکت انتظام پذیرفت ملک قطب الدین همنائی و ملک نصیر الدین دبیر جاگیر

و جمعی دیگر امرای هوشنگ شاهی از روی حسد باتفاق ملک یوسف قوام اراده غدر نموده

و بجهت امضای این عزیمت شبی نردبانها نهاده بر بام مسجد که متصل دولتخانه محمود شاه بود برآمدند

و از آنجا صبح به سرای فرود آمدند و متردد بودند که چه کنند که درین اثنا محمود شاه خاصه خیل

و از کمال شجاعت ترکش بر میان بسته از خانه بیرون آمد و در خانه کمان درآمده چند را

زخمی کرد مقارن اینحال نظام الملک و ملک محمد خضر واقف شده با جمعی از سلاحداران

نوبتی سلاح خود را رسانیدند و از شجاعت ایشان زهمانراه که آمده بودند گریخته بدر رفتند و ملک

چون زخم تیر داشت نتوانست از نردبان فرود آید خود را از بام مسجد بر زمین انداخت و پای شکسته

نتوانست گریخت آخر گرفته آوردند و او نام هر که درین غدر داخل بود بقلم داد و علی الصباح

همه را حاضر ساخته بسیاست رسانیدند و شاهزاده احمد خان بن هوشنگ و ملک یوسف قوام الملک

الجهاد و ملک نصیر الدین دبیر اگرچه دخلی تمام داشتند اما اعظم همایون

استدعای تقصیرات ایشان نموده برای شاهزاده که در آن زودی بر ماندو آمده بود قلعه اسلام آباد

گرفت و ملک یوسف قوام را قوام خانی خطاب داده اقطاع بهلسا و ملک الجهاد اقطاع هوشنگ آباد

و ملک نصیر الدین را خطاب نصرتخانی و اقطاع چندیری عنایت نموده منصب جاگیر شاهزاده

احمد خان

احمد خان چون باسلام آباد رسید غبار فتنه و فساد برانگیخت و روز بروز جمعیت و وفور او در ازدیاد
نهاد و آتش فتنه بالا گرفت اعظم همایون بکفیه سلطان محمود نخست از راه پند و نصیحت درآمد چون
[illegible] اثر نبخشید تاجخان رفع او نامزد نموده و او مدتی در پای قلعه اسلام آباد نشسته چون
کاری پیش نرفت تاجخان بنفیه بسلطان محمود فرستاده التماس کومک کرد و مقارن
این حال منهیان خبر رسانیدند که ملک انجا مقطع هوشنگ آباد و نصیرخان مقطع چندیری نیز لوای
مخالفت و علم طغیان برافراخته‌اند اعظم همایون خانجهان را بتادیب آن گروه باغی و سرانجام
مهام ملکی رخصت فرمود و او چون موکب اسلام آباد فرود آمد تاجخان [illegible] ملاقات
مشرف گشته حقیقت را معروض داشتند روز دوم کوچ نموده اطراف اسلام آباد را فرو گرفته مرحلها
نشیمن نمودند روز دیگر جمعی از فضلا و مشایخ را نزد احمد خان فرستاد تا مجدد گوش او را
بدرر نصایح و جواهر مواعظ مملو ساختند از وخامت عاقبت نقض عهد و پیمان تحذیر نمایند
علما و مشایخ هرچند آیات ترغیب و ترهیب خواندند دل سنگ او نرم نشد و در برابر النصایح
جوابهای نادرست گفت و ناصح خان مشفق را رخصت نموده از قلعه بیرون کرد و قوام خان
نیز که از امرای نامزد بود مخالفت نموده از مورچل خود پاره اسباب و اسلحه با احمد خان
فرستاده بنیاد اخلاق و اخلاص را بعهد و پیمان استوار گردانید چون کار محاصره بطول انجامید
روزی یکی از مطربان [illegible] جنگی اعظم همایون بنا بر مقدمه دیگر احمد خان را در شراب بیهوش گردانیده
ملتبس و خود از حصار بیرون انداخته باردوی اعظم همایون رسانید و همان روز قلعه مسخر گشت بدست اعظم همایون

بصوب هوشنگ آباد نهضت کرد و در راه قوام الملک که پی بگناه خود میبرد از اردوی اعظم همایون گریخته
بجانب بهیلسا رفت اعظم همایون دفع ملک انجها مقدم داشته متوجه هوشنگ آباد گردید
و ملک انجها طاقت مقاومت نیاورده تمام اسباب و اشیای خود را گذاشته بجانب
راهی گوندوانه چون دانستند که او ردی از قبیله خود گردانیده هجوم عام نموده او را
بستند و او را نیز بقتل رسانیده اسباب و اموال و نقار بردند اعظم همایون از استماع
این خبر مسرور و مبتهج گردیده بقلعه هوشنگ آباد درآمد و سامان آن ناحیه بروجه احسن نموده
یکی از معتمدان خود را آنجا گذاشته بگوشمال نصیرخان بصوب چندیری عازم گردید و چون نزدیک
چندیری رسید نصیرخان خود را عاجز دیده باستقبال برآمده چاپلوسی درآمد و چون
اعمال ناپسندیده خود را چشم پوش ساخت اعظم همایون سادات و علما و اکابر و اشراف
محضر ساخت و از هرکس احوال نصیرخان استفسار نمود هر یکی حکایتی روایت کردند و قدر مشترک
آن بود که زاغ عجب و پندار در دماغ او بیضه نهاده تا با مخالفت و طغیان اعظم همایون
حکومت چندیری را از نصیرخان تغیر نموده حواله ملک الامرا حاجی کالو نموده عازم بهیلسا گردیده
هر چند مردم معتبر پیش قوام الملک فرستاده او را براه راست دلالت نموده فایده بران مترتب نشد
و آخر الامر چون کار بر او تنگ شد از بهیلسا برآمده بگریخت اعظم همایون چند روز آنجا قرار گرفته
مهمات آنصوب خاطر جمع نموده متوجه دار الملک شادی آباد گشت و در اثنای راه خبر آوردند که سلطان احمد
بقصد تسخیر مالوه می آید و شاهزاده مسعود خان از سلطان محمود امان یافته بگجرات رفته بود با فوج

بزرگ

بزرگ و پنج سلسله فیل برسر ایشان نامزد کرده اعظم همایون بسرعت روان شد و از پشت لشکر گروهی
لشکر سلطان احمد گذشته خود را از دروازه تاراپور بقلعه مندو رفت و رسانید و حاکم آنجا را
بقلعه مندو آمده فرود گرفت محمود شاه از قدوم پدر خوشوقت گشته لوازم شکر تقدیم رسانید و هر روز جمعی
از قلعه مندو بیرون فرستاده هنگامه جنگ را گرم میداشت و از کمال تهور و مردانگی میخواست که از قلعه برآمده
جنگ صف کند اما خان نفاق امرای لشکر شاهی که دشمن اکبر او میشدند و عجب ملاحظت در دل او قرار
گرفته بود که قرابتان خود را او تربیت کردهای خود را اعدا عدو خود میدانست الیک چون دل
و عطا از آستین جود و سخا برآورده در تنگنای محاصره جمیع مردم را آسوده و متنعم میداشت
و از انبار خانه بادشاهی بفقیر و غریب غله میدادند و لنگر بجهت فقرا و مساکین ترتیب داده اطعام طعام میکرد
مدام بسال لاجرم همه کس دوست او شدند در قلعه از میامن سخای او نسبت باردوی سلطان
احمد غله و غیره ارزان گردید و بعضی امرا مثل سید احمد و صفی خان ولد علاء الملک و ملک اشرف
و ملک محمود بن احمد سلاحدار و ملک قاسم و ملک قیام الملک ماندری که بسلطان احمد بطریق نفاق و شقاق
مسلوک میداشتند زرها و جاگیرها وعده نموده مجدد طلبید از تمیم فی الجمله شکستگی در کار سلطان
احمد راه یافت و بصلاح جمعی از اردوی سلطان احمد آمده بودند اراده شبخون نموده اتفاقا
دواب از سلطان لشکر او برین عزیمت واقف گشته سلطان احمد را حاضر ساخت بنابرین
چون افواج سلطان محمود از قلعه فرود آمدند مردم اردو را حاضر یافتند و ایشان مستعد دیدند با وجود
آن به زد و برد بوابر انداخته درآمدند و بجنگ مشغول گشتند تا هنگام طلوع صبح صادق

طرفین بازار محاربه گرم داشتند و خلقی کثیر کشته و زخمی شده وقت صبح محمود شاه در مندو آمده و بعد از چند روز

منهیان خبر رسانیدند که شهزاده عمر خان که از مندو بگجرات رفته بود از انجا آمده [illegible]

انتظار فرجه داشت که درین وقت خلل مالوه شنیده بچندیری و [illegible]

بملک الامرا حاجی کالو عذر نموده عمر خان را بسرداری برداشتند و از دمدمه طبول نغمه شادیانه بر

محمد خان ولد سلطان احمد با چهار هزار سوار و سی سلسله فیل متوجه سارنگپور شد و حاکم

انجا با وی ایل گشت سلطان محمد از استماع این خبر و آن خبر فرقه گنگاش در میان آورده چنان قرار یافت

که اعظم همایون و چند سلطنت و دولت بضبط و ربط حصار مندو پردازند و سلطان محمود از قلعه فرود آمده

در میان ولایت قرار گرفته محافظت ملک نماید و بروفق این اراده روی عزیمت بسمت سارنگپور نهاد

و تاج خان و منصور خان را پیش از خود در راهی ساخت و چون سلطان احمد ملک حاجی را بجهت محافظت

راه بر سر گذر کنبل گذاشته بود تاج خان و منصور خان پیش از سلطان محمود آنجا رسیده

جنگ کردند ملک حاجی گریخته بسلطان احمد خبر برد اند که سلطان محمود از قلعه بر آمده متوجه

سارنگپور شد سلطان احمد قاصدی را بسارنگپور فرستاد تا شاهزاده قبل از وصول

سلطان محمود خود را از راه اجین برساند شاهزاده محمد خان بعد رسیدن قاصد در کمال حزم از سارنگپور

کوچ نموده چون سلطان احمد با اجین آمده بود و در انجا او بخدمت رسید و ملک اسحق بن قطب الملک

و مقطع رنکپور عریضه بخدمت سلطان فرستاده از جرم خود استغفا کرد و مرقوم نمود که محمد خان

از خبر قدوم ایشان سارنگپور را گذاشته متوجه اجین شد فاما شاهزاده عمر خان بقصد تسخیر سارنگپور

از خود

از خود پیشتر فرستاده خود نیز از عقب میرسد سلطان بعد از اطلاع بر مضمون عریضه میرزا ... خاطر کرده
قلم عفو بر صفحه تقصیرات ملک اسحاق کشیده تاج خان را پیش از خود بسارنکپور را استمالت نموده
... تمام ملک را امیدوار گردانیدند و ملک اسحاق مردم معتبر را با خود همراه گرفته باستقبال
سلطان محمود نمود سلطان بعد دریافت خدمت ملک اسحق دولتخان خطاب داده علم و طاس
و قباهای زردوزی و ده هزار سکه نقد مرحمت نمود و علوفه او ده لک مقرر نموده و بهر آن گروه
و سکنه شهر را چند اسپ و بیست هزار تنکه انعام کرد تا میان یکدیگر تقسیم نمایند و چون بسارنکپور رسید خبر
آوردند که شهزاده عمر خان قصبه بهیلسا را سوخته بحد سارنکپور رسیده و سلطان احمد گجراتی
نیز با هزار سوار و سیصد سلسله فیل از راه چین آمده متوجه سارنکپور شد سلطان محمود دفع عمر خان را
مقدم و اهم دانسته آخر شب عازم گشت و چون میانه دو لشکر شش کروه مسافت ماند جمعی را برسم
قراولی فرستاد تا زبان گرفته بیاورند و تفحص احوال سپاه عمر خان نمایند و نظام الملک و ملک
محمد صلاح و جمعی دیگر فرستاد تا جنگ گاه را ملاحظه نمایند و علی الصباح چهار فوج ترتیب داده
بر عمر خان روانه شد و او نیز از نهضت سلطان محمود حاضر شده باستقبال شتافت
و فوجها آراسته در برابر فرستاد و خود با جمعی بر سر کوه در کمین گاه مختفی گشته سلطان
اتفاقا شخصی بسلطان محمود خبر رسانید که عمر خان با فوجی بر سر کوه در کمین گاه مختفی گشته سلطان
محمود با افواج آراسته بجانب عمر خان با سپاهی که همراه بودند گفت که از نوکر زاده خود
چنین گریختن ملایم نمیشود کشته شدن از این رفتن بهتر است و با جمعی که موافقت

قرار کرده

نمودند در میان فوج سلطان کی تاخت کرده دستگیر شده بود نموده سلطان محمود بقتل رسید
و سر او را بر سر نیزه نهاده بلشکر چندیری نمودند و سرداران لشکر چندیری از مشاهده آن حال
متحیر و مدهوش گشته پیغام فرستادند که امروز موقوف دارند تا علی الصباح
بتجدید بیعت داریم برین قرار هر دو فوج فرود آمدند چون شب در آمد لشکر چندیری
متوجه ولایت خود شدند و چون بچندیری رسیدند امرا باتفاق یکدیگر ملک سلیمان بن ملک
مشیر الملک غوری را که با ایشان نسبت قرابت نزدیک شهزاده عمر خان بود سلطان شهاب الدین
خطاب داده بسلطنت برداشتند سلطان محمود فوجی بدفع او نامزد فرموده خود بجنگ
سلطان احمد عازم گشت و هنوز طرفین بهم نرسیده بود که بعضی صالحان لشکر سلطان
احمد بگویند که رخت سلامتی ازین دیار بیرون برد چون این خواب سلطان احمد را گفتند
چندانی التفات نکرد و در همان دو سه روز لشکر سلطان احمد را وبا پدید آمد که امان لشکر نیافت
فرصت قبر کندن نمیشد سلطان احمد بی علاج شد و رنجور از راه بازگشته متوجه گجرات گشته
بشاهزاده مسعود خان وعده نمود که سال آینده این دیار را گرفته تفویض او خواهد نمود
خواهد شد سلطان محمود بقلعه مندو رفت و در هفده روز سامان لشکر نموده متوجه
دفع نایره چندیری گشت و چون بچندیری آمد ملک سلیمان باتفاق امرا از حصار بیرون آمده
ترددهای مردانه نموده چون طاقت نداشت گریخته پناه بحصار برده متحصن شد
و در دو سه روز یکبارگی بمرض مفاجات درگذشت امرای چندیری یکدیگر را شهاب الدین

از آن ناحیه

ناچار بدرازه محمد چون اکثر استعداد جنگ نمودن از حصار بیرون آمدند و جنگ کردن باز
گریخته بحصار درآمدند چون مدت محاصره بهفت ماه کشید سلطان اختیار فرصت نمودن
کسی خود بر دیوار قلعه برآمد و از پس او دلاوران دیگر برآمدند و حصار فتح و جمعی کثیر علف
تیغ شدند و گروهی در قلعه که بالای کوه است متحصن شدند و بعد از چند روز اسمعیل نامی
برای آنجماعه امان خواست امان داد که بشرط آنکه با زن و فرزند و مال و اسباب از میان اردو
بازار بگذرد تا مردم عالم راستی و درستی عهد او ظاهر شود و ایشان بان عمل کردن بسلامت
بیرون رفتند و سلطان محمود سرانجام آنجا نموده توجه اسیر نمودن چندیری را آنجا که ملک مظفر
ابراهیم تقرر نمودن و ارادهٔ مراجعت داشت که جاسوسان خبر آوردند که دوکرسین بالای قلعهٔ
گوالیار آمده شهر نو را محاصره کردند سلطان محمود با وجودی که لشکر بواسطهٔ اشکال طول ایام
محاصرهٔ چندیری پریشان شده بودند کوچ متواتر عازم گوالیار گردید و چون بدان جا رسید
شروع در نهب و تاراج نمودن جمعی راجپوتان از قلعه برآمده بجنگ پیوستند چون طاقت صدمه
افواج محمود شاهی نداشتند گریخته بسوراخ قلعه درآمدند و دوکرسین بعد از استماع این خبر
فرار بر قرار اختیار کرده از گرد شهر برخاسته بگوالیار گریخت و چون غرض سلطان محمود
استخلاص شهر نو بود بتسخیر قلعه سر گوالیار نپرداخته متوجه شادی آباد گردید و در سنه ۸۴۳
ثلث واربعین وثمانمائه در اهتمام عمارت روضه سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی
آراسته بردن رامونی او وسعت و دولت و سعید و بیست اسطوانه دار و شروع

نمود و در مدت اندک تشریف اتمام یافت و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه

و اکابر و معارف دار الملک دهلی بطریق تواتر رسید که سلطان محمد شاه از عهده امر خطیر سلطنت

نمی تواند برآمد و دست متغلبان ظالم و ظالمان از آستین جور و ستم بیرون کرده و امن و امان بحر

و حکایت نماند چون خلعت سلطنت را خیاط قضا و قدر بر قد و بالای نازنین آن سلطنت پناه

عموم سکنه این دیار میخواهند که قلاده متابعت ایشان از الطوع و رغبت در رقبه طاعت و انقیاد خود

اندازند که سلطان محمود در اخر سنه مذکور بالشکر آراسته متوجه تسخیر دهلی گشت و در نواحی هند

و سفیران هندونی بخدمت رسید و چون موضع ... نزول فرمود سلطان محمد شاه با وجود کثرت

سپاه هراسان گردید و از جنگ اجتناب جسته نزدیک بود که دهلی را گذاشته

با از نشرم امرا ندان برجا گرفتن بایشان گفت احتیاج بسواری من نیست تمام فوج را

همراه شاه زاده بیرون رود و جنگ کنند امرا الحسب الحکم بیرون آمدند و ملک بهلول لودی که

در آن وقت از نوکران سلطان محمد شاه بود و جمعیت خوب از تیراندازان داشت در مقدمه روان شد

سلطان محمود خلجی چون شنید که بادشاه دهلی خود بر نیامد او نیز چند هزار جوان منتخب با

سایر لشکر همراه پسران خود سلطان غیاث الدین و قدر خان بجنگ فرستاد خود از ظهر تا

شب مبارزان نبرد آمای از جانبین برآمده داد مردی و مردانگی دادند و در آخر از طرفین طبل

بازگشت نواخته در آورده در منازل خود قرار گرفتند اتفاقاً همان شب سلطان محمود در واقعه

دید که اوباش ... در قلعه مندو خروج کرده اند چتر از فرق هوشنگ شاه ... آن ناحیه

شخصی مجهول النسب افراخته اند چون صباح شد اثر تردد و بی حرکتی در وی ظاهر شد در اندیشه
بود که چه کند و چه سازد که تقریب برگشتن شود و بسلامت بمالوه رسد که ناگاه سلطان محمد شاه
بعدم شجاعت و قلت عقل اتصاف داشت لی بالی کردن جمعی از صلحا و علما را بجهة صلح
فرستاد سلطان محمود فی الحال بحکم ظاهر منت برای خان رضا بصلح داد و متوجه
مالوه شد و در راه خبر رسید که بحسب الاتفاق در همان شب جمعی از اوباش در شادی اباد غبار فتنه و
فساد برانگیخته بودند و بسعی و اهتمام اعظم همایون تسکین یافت و در بعضی تواریخ بنظر آمده که
بسلطان محمود خبر رسانیدند که سلطان احمد گجراتی عزیمت مالوه دارد از انجهت مراجعت نمود و این
روایت بصحت اقرب می نماید القصه سلطان محمود در غره شنبه خمس و اربعین و ثمانمائه بشادی آباد
رسیده اهل استحقاق را بانعام و الطاف خود بهره مند گردانیدند و همدرین سال در سواد قصبه نعلچه باغی
طرح انداخت و دران گنبد عالی و چند جا عمارت فرمود مدتی در شادی آباد قرار گرفت
و بعد از اندک مدت شکست ریخت لشکر خود را درست کرده در سنه ست و اربعین و ثمانمائه
بعزم گوشمال راجپوتان نهضت نمود متوجه چیتور گشت در عین وقت از بی اعتدالی نصیر ولد عبد القادر
در سلطنت کالپی که خود را نصیر شاه نامیده دم استقلال میزد بسلطان محمود خبر رسانیدند و از
اکابر و اهالی ولایت بظهار رسید که نصیر شاه از صراط مستقیم شریعت قدم بیرون نهاده راه
زندقه و الحاد می نماید و از ظلم و تعدی او فریاد کردن سلطان محمود دفع نصیر شاه را پیش نهاد
اراده خجسته بود عازم کالپی گشت نصیر عبد القادر از سلطان خبر داشتن ایلچیان معتبر خود را با تحف

و هدایا و انواع پیشکش بجهت سلطان محمود هندوستانی عرض داشت نمود که آنچه در خدمت سلطان نسبت بمن گفته اند
سراسر کذب و افترای است در جمیع خدمتهای امر مرحوم صادق القول التوافق هندوستانی ام معلوم نمایند
و اگر سمت راست باشد بهمه خبر او سزا که لایق دانند برسانند تا میسر شد سلطان محمود دلبسی او را
بلا زنداد کوچ بکوچ رفت چون نزدیکی سارنگپور رسید بالتماس اعظم همایون و اعیان دولت
قلم عفو بر جرایم تقصیرات او کشیده ایلچی او را که بنزد پیشکش آورده بود پیشکش او را قبول کرده توجه نامه
مشتمل بر نصایح و مواعظه فرستاد و ایلچیان را رخصت داد و از حوالی کالپی تولایت چندیری هندوستان را
خراب میساخت و اسیر میگرفت و بتخانه‌ها را بر انداخته بنای مسجدها میساخت و در هر منزل که چهار روز
توقف مینمود و چون بحوالی کوتلمیر که از اعاظم قلاع آن دیار است نزول کرده در آنجا تا نام وکیل
رای کور سها متحصن بود ساخته بکارزار بر آورده اتفاقاً در قلعه بتخانه بنا نهاده بر دوان حصار رسیده
بودند و از ذخیره و آلات حرب ساخته بودند سلطان محمود همت بر تسخیر حصار بتخانه گماشته در یک هفته
فتح کرده و راجپوت بسیار را خلف تیغ ساخته اسیر و غارت نمود و عمارات بتخانه را فرمود تا پر از هیزم
ساخته آتش دادند و آب سرد بر دیوارهای آن ریختند در یک طرفة العین عمارتی تا آن عظمت که
که چندین سال کار کرده بودند در هم شکسته از هم ریخت و بتان را شکسته بقصابان داد تا سنگ ترازو
گوشت فروشی سازند و بت بزرگ را که بصورت گوسفند از سنگ تراشیده بودند ساخته باریک
بالین راجپوتان داد تا معبود خود در آخور ریزه باشند و بعد از اتمام این عمل که سلاطین گجرات با وجود
طول مدت محاصره میسر نشده شکر الهی بجا آورده بجهت ... توجه فرمود و بعد ... نام برد

بصد نگری که بر سینه کوه چیتور است هزیمت از آن جنگ کرده راجپوتان بسیار بقتل آوردند و کنبها در استعداد
محاصره چیتور بود که منهیان خبر رسانیدند که کنبها خود در قلعه نیست و همه روز از قلعه برآمده بجانب کوه
بابه که در آن نواحی است رفته سلطان بتعاقب او متوجه شده چند فوج را جدا جدا بطرفی از آن
کوهها فرستاد و بجانب [illegible] که کنبها بود فوج در جنگ سعی نمود و شکست خورده بقلعه
چیتور برآمد سلطان محمود بجهت تسخیر قلعه سلطان محمود [illegible] را نامزد فرموده خود در ولایت [illegible] رفت
و هر روز افواج بتاخت و تاراج ولایت می‌فرستاد درین اثنا اعظم همایون از آنجا که [illegible] تا ولایت راجپوتانی
که در اطراف بنیادی آباد و قصبات متصرف شده بود اعظم همایون از مندو بمندسور رسیده بیمار شد
و ودیعت حیات سپرد سلطان محمود از استماع این خبر بغایت ملول و محزون گشت و بسیار گریست و
از روی قلق و اضطراب روی خود را بجانب مراجعت نموده بقلعه مندسور رسیده نعش پدر را بشادی آباد فرستاد
و تاج خان را که خویش عارض لشکر یعنی تحسینی بود در آن لشکر که همراه اعظم همایون بود سپردار ساخت
و خطاب اعظم فرمود بار دیگر عزم مراجعت نمود چون موسم برسات رسیده بود سلطان
اراده نمود که زمین بلند را مسکن ساخته بطرح اقامت انداز و بعد از انقضای موسم برسات
محاصره چیتور پردازد کنبها در شب جمعه بیست و ششم ذیحجه سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه با ده هزار
سوار و [illegible] پیاده شبخون آورد سلطان بنوعی از روی حزم و احتیاط محافظت لشکر
نمود که کنبها کاری نساخته راجپوتان بسیار کشته داد و شب دیگر سلطان محمود با لشکری
که قریب دروازه بود بکنبها شبخون داد و کنبها منهزم شده بجانب چیتور گریخت راجپوتان بسیار علف

فتح شدند و غنیمت بسیار بدست محمودیان افتاد و سلطان محمود مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده
فتح قلعه چیتور را بسال دیگر حواله نمود و بکنف عافیت بدار الملک شادی آباد معاودت کرد و در
ذی الحجه سال مذکور مدرسه و منار هفت طبقه محاذی جامع هوشنگ شاه طرح مسجد انداخت و در سنه
سبع و اربعین و ثمانمایه رسول سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی والی جونپور با تحف و هدایا
شگرف رسید و بعد از گذرانیدن سوغات و پیشکش بیان کرد که نصیر بن عبدالقادر ضابط کالپی
روا از جاده مستقیم تافته بمذهب الحاد و زندقه پیش گرفته و ترک روزه و نماز داده و زنان مسلمه را به بیگانگان
هنود میدهد تا رقاصی تعلیم نمایند و چون از زمان سلطان هوشنگ حکام کالپی از ملازمان والی مالوه
بوده اند لازم و واجب بود که اول این امر بر ضمیر حق پذیر مکشوف دارد اگر ایشان فرصت تادیب
و گوشمال او نداشته باشند بانجانب اشارت فرمایند که بنوعی گوشمال او داده شود که عبرت دیگران
گردد و سلطان محمود در جواب او گفت که بیشتر لشکر ما در تادیب مفسدان سواد رفته اند چون آن مهمّات
نصرت دین را پیش نهاد همت ساخته اند مبارک باشد و قضیه مقبول و در همان مجلس ایلچی را خلعت
و در مرسوم که در آن روزها معمول بود بدهید و با ایلچیان مسیرانی عنایت کرده رخصت انصراف
ارزانی داشت و در همان چند روز سلطان محمود خلجی بسرا دیجه کدخدائی فرزندان خود طوی بزرگ
داده و دوازده هزار قبا که بسیاری از آن زردوزی بود در آن جشن بامرا و لشکریان مرحمت نمود
و چون ایلچی سلطان شرقی بجونپور رسید و جواب معروضه سلطان شرقی اقتضای عنایت
سرور و خوشحالی بسلسله فیل برسم تحفه با دیگر چیزها بخدمت سلطان محمود فرستاده

لشکری آراسته متوجه کالپی گردید نصیر عبدالقادر را خواجه داراران و عیاری چون گردید نصیر
عبدالقادر بمحمود شاه عریضه فرستاد مضمونش آنکه از زمان سلطان هوشنگ الی یومنا
هذا مطیع و منقاد و خیرخواه ایشان بوده‌ایم اکنون سلطان محمود شرقی از روی تسلط میخواهد
بلاد مرا متصرف شود چون دایم ملتجی ایشان بوده‌ام حالا نیز درگاه معلی را قبله امانی و آمال خود
دانسته متوجه حدود چندیری شد سلطان محمود علیخان را با تحف و سوغات نزد سلطان محمود
شرقی فرستاده استدعا نمود که چون نصیرخان بن عبدالقادر بسبب مرضی ایشان از افعال
ذمیمه تائب گشته و سلوک طریق شریعت پیش گرفته و از زمان سلطان سعید هوشنگ شاه ملتجی
با بود توقع است که مضمون التائب من الذنب کمن لا ذنب له را منظور و ملحوظ داشته قلم
عفو بر جرایم او کشند و ولایت او را باو گذارند بعد وصول علیخان سلطان محمود شرقی جواب
شافی نگفته تعلل و تعسفی میکرد تا آنکه محمود شاه خلجی از روی حمیت و مردانگی حمایت نصیر
عبدالقادر را از دست همت لازم داشته دوم شوال سنه ثمانمائه و اربعین ثمان بصوب چندیری
متوجه شده در حدود چندیری بلشکرگاه آمده زیارت نمود و ملاقی شده متوجه ایرچه و نهاقانا
گشت چون این خبر بسلطان محمود شرقی رسید از شهر برآمده در ایرچه نزول کرد و مبارکخان ولد
جنید خان را که با عسکر حاکم آنجا بود مقید ساخته همراه برد و در آنجا رخنه در میان شکستگی
دریائی بود که راه تنگ داشت و غنیم را قدرت در آمدن نبود فرود آمده گردش گرفت خود در استحکام
نماد محمود شاه خلجی بیست از وی باز داشته عازم کالپی گردید و او نیز عنان صبر از دست داده جانب

کالپی روانه شد درین اثنا بجارزان فوج خلجی بر بنگاه او تاخته غنیمت بسیار گرفتند و او نیز بحمایت
مردم خود برگشته بجنگ پیوست و تا شام که معرکه قتال و جدال گرم بود بعد از احتیاطی سپه و انجمن دو
سپاه در مقام خود قرار گرفت و بعد از دو سه روز چون موسم برسات نزدیک رسید را حاضر داشته
محمود خلجی ترک صرفه در جنگ ندیده بعضی مواضع کالپی را غارت و تاراج نمود و فتح آباد
نموده قصر هفت طبقه طرح انداخت و درین اثنا رعایا و سکنه قصبه ایرجه از ظلم و تعدی مبارکخان که
بار حاکم آن قصبه شده بود دادخواه شدند سلطان خلجی ملک اشرف مظفر ابراهیم حاکم چندیری
با لشکر انبوه بر سر ایرجه نامزد فرمود و او چون بسواد ایرجه رسید خبر آمد که ملک کالو را سلطان محمود
شرقی بمقابله او فرستاد مظفر ابراهیم استقبال او کرده در قصبه راته تلاقی فریقین روی نمود و
ملک کالو جنگ کرده گریخته و سکنه روانه ملک مظفر ابراهیم محافظت ولایت بر تسخیر ایرجه معین گشته
عازم الحد دیگر دید و فوج سلطان شرقی از شنیدن این خبر برگشته راته رفت و چون کار محاربه
میان آن دو سپاه بطول انجامید از طرفین مسلمانان کشته و خسته شدند شیخ جاند که از اکابر
وقت و مکتنف کرامات اشتهار داشت با استصواب سلطان شرقی خلجی در باب صلح مکتوبی بسلطان
خلجی نوشته مصحوب فرستاد و بسعی خدمت شیخ طرفین بصلح راضی شدند که بالفعل سلطان شرقی قصبه
مهوبه بنصیر شاه تسلیم نمایند و بعد از مراجعت محمود شاه خلجی چون چهار ماه بگذرد خطه کالپی.
نیز بگذارد و میعاد ماه باین تقریب که در تحت حقیقت دین و ملت او ظاهر گردد درین قرار
داد محمود شاه خلجی بدار الملک شادی آباد مراجعت کرد و در ثمان و اربعین و ثمانمائه دار الشفا

طرح انداخت و چند موضع از برای طبخ ادویه باحتیاج بیماران وقف نمود مولانا فضل الله حکیم را
که مخاطب بملک الحکما بود بمراعات مرضی و احوال ایشان تعیین فرمود و بتاریخ بیستم رجب
سنه احدی و ستین و ثمانمایه با لشکر آراسته بقصد قلعه مندل گده متوجه شد چون بحدود قلعه مذکور رسید
گماشتهٔ تعمیر تهانه‌ها را بتغیر بهادر خان بملک سیف الدین تفویض نمود بکوچ متواتر رفته برکنار آب بناس
فرود آمد رای کونبها چون طاقت مقاومت نداشت در قلعه مندل گده متحصن شد روز دوم و
سیوم راجپوتان از قلعه برآمده حق تردد و مردانگی ادا کردند اما آخر از راه عجز و انکسار در آمده پیشکش
قبول نمودند سلطان خلجی بنابر صلاح وقت بصلح رضا داده مراجعت نمود و در اندک مدت استعداد
نموده بقصد تسخیر قلعه بیانه متوجه شد چون بدو فرسنگی بیانه رسید محمد خان ضابط آنجا پسر خود
اوحد خان را بخدمت سلطان فرستاده یکصد راس اسپ و یک لکه تنکه نقد برسم پیشکش ارسال
نمود محمود شاه وی را بخلعت خاص نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت و جهة محمد خان قبای
زردوزی و تاج مکلل بجواهر و کمر زر و مینا و دو اسپ تازی با زین و لجام زرین فرستاد محمد خان خلعت
پوشیده زبان بحمد و ثنا برگشاده و خطبه و سکه که بنام سلطان دهلی میخواندند بنام سلطان مندو کرده
مطیع و منقاد گشت بعد از استماع این خبر از آنجا عطف عنان فرموده در اثنای راه قصبه الینور که
قریب رنتهنبور است فتح کرد تاج خان و عماد الملک را با هشت هزار سوار و بیست و پنج سلسله فیل برای تسخیر
قلعه چیتور فرستاده و خود از راه قصبه کوته یک لکه و بیست و پنج هزار تنکه پیشکش گرفته عازم شادی آباد
گردید و در سنه اربع و ستین و ثمانمایه کنکداس راجه قلعه چتانه پیشکش فرستاده عرضه داشت نمود

که سلطان محمد شاه بن احمد شاه کوه چنپانیر را محاصره کرد چون بیشتر ایام التجا بایشان داشت

امیدوار امداد و دستگیری بود سلطان محمود متوجه امداد گشته دو کوچ کرده بود که خبر رسید که سلطان

قطب الدین بن سلطان محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب دیار آمده سلطان وی را غائب دانسته

رو بناحیه سارنگپور نهاد سلطان محمود از استماع این خبر عنان عزیمت بازگشته بمقطع شادی

چادرها و کارخانها سوخته متوجه احمد آباد گردید سلطان قطب الدین نیز متوجه احمد آباد شد

چون سلطان محمود برین واقعه اطلاع یافت از راه برگشته بر کنار آب مهندری فرود آمد گنگداس

سی و نه لک تنکه نقره و چند راس اسب پیشکش آورده بدین منزل بخدمت رسید سلطان محمود

مجلس او را قبای زردوزی داده رخصت نمود خود متوجه ملک شادی آباد گردید و در

اثنای راه رای سیر راجه آمده رای رایج فیل مست و یک اسب و سه لک تنکه نقد انعام داده رخصت

کرد و مدتی در شادی آباد فراغت داشت بسر انجام ولایت و رعایا پرداخت و در سنه ... حسین

... بازبان صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات گردید و ... گذشته قلعه سلطانپور

را محاصره نمود و ملک جمال الدین ... که کمانخانه ... روز ...

از قلعه برآمده بازار جنگ گرم میداشت و چون از وصول ... ملک ... آمد ...

سلطان محمود پیوست و او عیال و اطفال خود را بقلعه ... خود ... گذاشت

دادن که هرگز از صاحب ... ان ... مخالفت ... لشکر ...

مقدمه لشکر ساخت و کوچ بر کوچ متوجه احمد آباد گردید که در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد شاه

رسید

ن احمد شاه مغفور دلیری و جلادت بسیار بود و پسر او سلطان قطب الدین قائم مقام پدر شد سلطان محمود

بوجود آنکه داعیهٔ تسخیر [illegible] در دولت سلطان محمد داشت از کمال مروت بتعزیت گرفت

امرا و معارف خود بمقتضای [illegible] بیان و تعزیت تقدیم کرد و کتابتی بسلطان قطب الدین

نوشته تعزیت [illegible] نمود و با این حال قصبهٔ [illegible] را اخراب کردن از لوازم

[illegible] سلطان محمود دریافتند و بحکم [illegible] بقید اسیری گرفتار ساخت

[illegible] قصبهٔ مذکور [illegible] بتعجیل میرفت و درین وقت ملک

علاء الدین سهراب [illegible] سلطان قطب الدین رفت

[illegible] کرام [illegible] نماید و در دل صاحب قدیم دولت

والحال [illegible] گرفت سلطان محمود کوچ متواتر رفته [illegible] که بیت

[illegible] قطب الدین در موضع [illegible] که سه کروهی قصبهٔ مذکور است

[illegible] بیست و سیم صفر سال مذکور سلطان

محمود [illegible] سوار شد [illegible] خود برآمد چون راه [illegible] تمام شب در صحرای [illegible]

ایستاده [illegible] لشکر بسیار [illegible] آراسته سرداری آن فوج را به پسر بزرگ خود سلطان

غیاث الدین [illegible] خان [illegible] فوج میسره نامزد کرده سرداری [illegible]

[illegible] کارزار شد

و سلطان قطب الدین [illegible] آراسته [illegible] ترتیب صفوف [illegible] بمیدان نهاد

مقدمهٔ سلطان قطب الدین از پیش [illegible] شد [illegible] سلطان محمود از [illegible]

و مظفر خان که از امرای کبار [illegible] از فوج میسرهٔ سلطان محمود بود جدا شده بر میمنهٔ

سلطان قطب الدین تاخت و آن فوج [illegible] هزیمت یافت و مظ[illegible]

خان [illegible] روی سلطان قطب الدین شتافت [illegible] فوج [illegible] گرد و [illegible]

سلطان قطب الدین و آن فوج [illegible] متوجه احمدآباد شد

فیلان او که گرفته آمده بود [illegible] که نوبت دیگر [illegible] مهندری فوج آمده کشته [illegible]

قطب الدین [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] بیرون برد مظفر خان شکست [illegible] شادی آباد گردید

و شکست فوج میسره متحیر شده [illegible] در میدان [illegible]

داشت که [illegible] داد مردی و مردانگی داده در [illegible] وقت سلطان [illegible]

آراسته از گوشه که مختفی بود در آمد سلطان [illegible]

کشش از میدان بیرون رفته [illegible] شجاعت [illegible]

قطب الدین که عقب جنگگاه بود در سایهٔ تاج و کمر مرصع سلطان گجرات [illegible] بود

بر دو رفته بسرعت تمام مثل برق و باد [illegible]

آوازه انداخت که [illegible] برخی از [illegible]

بیچاره [illegible] گرفته [illegible] مشغول شد و دیدار [illegible]

و تحصیل مغفرت نماید لشکر او در بیابان سلطان محمود شاه از مبداء طلوع اقبال دولت تا انقراض
ایام سلطنت بعد ازین شکست شکستی دیگر نیافته عیبی نبود شکست مردان هم عزت است
چون هندو حسین شکوه مهم کرد سپاه و شکست سلطان غیاث الدین باز از مرتع
حصورت را تا تمه مراجعت نمود و بحث القاف فقه انگره و صدر و نفاق بطعام عکس وزیر پسر ابن او السلطان
محمود در بیدر بندری بحکم محمد شاه بهمنی به سیاست رسید و در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سلطان
... را از قصبه مذکوره تعقیب نموده التسمیم احمداد و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت
علاء الدین سهراب که حاکم قلعه سلطان قطب الدین بود با عساکر بسیار ... ولایت
... فرمان داد و از شادی آباد بقصبه
... لشکر آراسته بسرحد گجرات شتافت و ... صلح نماند
... سلطان قطب الدین خط ... ایلچیان
... که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانی
خلق و تعیین ... بجهت امنیت و رفاهیت بعد از قیل
و قال سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد و از طرفین
ایلچیان معارف در میان آمده بعهد و سوگند بنیان مصالحه را استحکام دادند و قرار یافت
که از ولایت کوبها که متصل بگجرات است عساکر گجرات تاخت و تاراج نمایند و بلاد میوار
و اهیر واره نواحی را محمود شاه متصرف شود و هنگام الاحتیاج امداد و معاونت از یکدیگر دریغ

نداریند و سلطان محمود در سنه ست و ثمانین و ثمان مایه بتادیب راجپوتان متمرد که در نواحی

ماندو فی علم تمرد و عصیان برافراخته بودند متوجه گشت و در قصبه مهونی راجپوت بسیار را علف

تیغ گردانید اطفال و اولاد آن جماعه را اسیر کرده بمندو فرستاد و از آنجا بگوالیر گذشته عازم

بیانه شد و چون قریب آن رسید داود خان ضابط بیانه پیشکش بسیار فرستاده از راه

اخلاص درآمد آنچه و دیر و مسلم شد و نقاری که میان یوسف خان هندونی و ضابطه بیانه

بود بمساعی جمیله خود مبدل بمحبت و مودت گردانید و در زمان مراجعت حکومت قلعه

رنتهنبور را بولی و اجمیر را بفدنخان ملقب بسلطان غیاث الدین مفوض داشته ظلال امن و امان

بر عموم متوطنان دار الملک شادی آباد گسترد و بعد ازین سال سکندرخان و جلال خان بخاری که

از امرای بزرگ سلاطین علاء الدین بهمنی بودند عرایض بخدمت سلطان محمود در

تسخیر قلعه ماهور که از اعظم قلاع برار است تحریص نمودند سلطان محمود با لشکر آراسته از راه هوشنگ

آباد متوجه ماهور گردید و در نواحی محمودآباد سکندرخان بخاری آمده ملازمت کرد و چون قصبه

ماهور را محاصره نمودند سلطان علاء الدین با لشکری بتان عدد انجمان حشم بمدد اهل قلعه

آمد سلطان محمود طاقت مقاومت در خود مفقود دیده ملکی عالیشان با سکندرخان نگاه داشت

و خود برگشت و قلم شکسته رقم در خود مفقود دیده تمامه داستان از طبقه سلاطین بهمنیه

مشروح و مبین گردیده تحریر نمود و در اثنای مراجعت خبر رسید که مبارکخان حاکم

ولایت بگلانه که میان گجرات و دکن واقعست و حاکم آنجا مطیع و منقاد محمود شاه گجراتی سلطان

و مرا

محمود حمایت و رعایت جانب او بر ذمت همت خود لازم دانسته عنان عزیمت بصوب
ولایت بنگاله منعطف گردانید و پیش از خود اقبال خان و یوسف خان را فرستاد و مبارک خان
با لشکر گران بمقابل آمد و بعد از مقابله راه فرار پیش گرفت تا اسیر عنان گشتند سلطان محمود
بعضی مواضع و قریات بلاد را مستخلص گردانید امرای آباد معاودت نمود و در همین سال بسلطان محمود
رسانیدند که پسر رای بابوراجه ولایت بنگاله اراده آمدن دارد و مبارک خان حاکم آن ولایت
او در آمدن خرابی میکند و از آمدن مانعست سلطان محمود شاهزاده سلطان غیاث الدین را بر اخراج
تعجیل بدفع او نامزد فرمود و چون این خبر بمبارک خان رسیده معاودت پیش گرفته بدیار خود رفت
و پسر رای بابو پیشکش بسیار بخدمت آمد نوازش یافت و مفتخر و مباهی بجهت بولایت یافته
خود رفت و سلطان غیاث الدین متوجه صوب ترهت شهنور گشته هم در آن ایام سلطان محمود متوجه
ولایت جیتهور گردید و بجا از طریق دادات و مواسات در آن زمان زر و نقره مسکوک بملک استاده
مردم لشکر بست بنهب و تاراج در آوردند و از ابادانی اثر نماند و منصور الملک را تا باخت
ولایت منصور نامزد کرد و بجهت آنکه بتخانه داران ولایت را نگذارد خواست که در وسط آن
ولایت خلیجپور نام انداخت قصبه آباد سازد کوتوال از استماع این حکایت از راه عجز و انکسار
در آمد بخدمت سلطان محمود پیغام داد که هر قدر پیشکش که امر شود
قبول دارم و من بعد از جاده اخلاص و دولتخواهی
تجاوز نخواهی شد و بنابر آنکه سلطان ترک آباد ساختن

خلجیور دهد چون برسات قریب بود سلطان محمود بتسکین دلخواه کرده بشادی اباد معاودت
نمودند یک هفته آرام گرفته در سنه تسع و خمسین و ثمانمایه باز بقصد تسخیر ولایت مندسور متوجه گردید
و بعد وصول آن ناحیه افواج باطراف و جوانب فرستاده خود در وسط ولایت قرار گرفت
و خبر تاخت فتح هر روز باو میرسید و مراسم شکر الهی بجا می آورد اتفاقا روزی عریضه فوجی
که بطرف هادوتی نامزد شده بودند رسید مضمون آنکه ابتدای طلوع آفتاب اسلام در
ممالک هندوستان از افق اجمیر بوده و حضرت مرشد الطوایف شیخ معین الدین سنجری قدس
سره درین بقعه شریف آسوده اند و حالا چون بتصرف کفار در آمده اثری از اسلام و مسلمانی
نمانده چون مضمون عریضه بعرض رسید بهمان روز متوجه صوب اجمیر گردید و بکوچ متواتر محاذی
مزار فایض الانوار نزول فرموده استمداد از روحانیت حضرت خواجه قدس سره نموده به
بخشی لشکر فرمود که باتفاق امرا ملاحظه قلعه نموده مورچل تقسیم نماید درین اثنا گجادهر که
سردار اهل قلعه بود با فوجی از راجپوتان نامی بجنگ برآمد و از صدمه افواج محمودی تاب
نیاورده بقلعه درآمد و تا چهار روز معرکه قتال و جدال گرم بود روز پنجم گجادهر با تمام لشکر
خود بجنگ آمده و در معرکه جنگ کشته شد و جمعی از سپاهیان محمود شاهی با کفار بجنگهای مخلوط
بدروازه آمدند و فتح قلعه نصیب گشت و در هر کوچه از کشته پشته از راجپوتان افتاده بود
سلطان محمود مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده بشرف طواف مزارات بزرگوار دریافت
و مسجدی عالی طرح انداخت و خواجه نعمت الله را سیفخان خطاب داده حکومت آنجا

تفویض فرمود مجاوران آن بقعهٔ شریف را بانعام و وظیفه خوشدل ساخته بصوب
قلعهٔ مندل کن مراجعت نمود و کوچ متواتر بکنار آب نارس فرمود و آمده امرا را باطراف قلعه
امر فرمود و کوههای تیر لشکر خود را آراسته و فوج ساخته بیرون فرستاد فوجی که برابر تاج خان
و فوجی دیگر که مقابل علیخان فرستاده بود آمده دست به تیرزنی کردند و جنگ عظیم قایم
شد و جمعی کثیر از لشکر محمود شاهی کشته شدند و راجپوتان بیشمار علف تیغ گشتند چون خسرو
انجم از طاق فلک چهارم رو بخلوت سرای خود طرفین در مقام خود قرار گرفتند و صباح
امرا و وزرا دولتخانه فراهم آمده معروض داشتند که امسال چونکار لشکرکشی واقع شد و موسم
برسات نزدیک رسیده اگر روزی چند در دار الملک شادی آباد بجهت شکست و رخت قرار
و آرام گیرند و بعد از برسات باستعداد تمام عزم یلوکانه بتسخیر این قلعه بکار برند لایق خواهد بود
سلطان محمود مراجعت نموده روزی چند قرار گرفت و در بیست ششم محرم ۸۶۱ سنه احدی و ستین و ثمانمائه
محاصرهٔ مندل کن کردند و در راه هر جا بتخانه بنظر در آمد بخاک برابر کردند و بعد از وصول
بمقصد بفرمود تا درختان از بیخ بریدند و عمارتها را انداختند و از آبادانی اثر نگذاشتند و
بمحاصره پرداخته مورچل را از خندق گذرانیده بدیوار قلعه متصل ساختند و در اندک
مدت حصار را بدستیاری توپ و تفنگ کشودند و خلق کثیر قتیل و اسیر گشت و راجپوتان بر قلعه
دیگر که بر قله کوه بود پناه برده باستحکام و تحصیل آن مغرور نشستند و چون آب حوضهای بالای
قلعه بواسطه توپ فرو رفت و آبی که در قلعه که ان بود بدست لشکر محمودی افتاد و از بی

آی آواز ناله و فغان از هر طرف برآمد و اهل قلعه العطش گویان امان خواستند و مبلغ ده
لک تنکه پیشکش قبول کرده با امان فرود آمدند قلعه را سپردند و این فتح عظیم در ذی الحجه سنه
احدی و ستین و ثمانمائة بر قصبه ظفر وقوع نمود و سلطان محمود مراسم حمد و شکر الهی مقرون
بخضوع و خشوع ادا نمود و روز دویم بقلعه درآمد بتخانها را خراب ساخته مصالح آنرا بعمارت
مسجد صرف نمود قاضی و مفتی و محتسب و خطیب و موذن تعین نمود سرانجام کاران
نواحی را بوجه احسن ساخته بتاریخ پانزدهم محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمائة بجانب چتور عازم گشت
و بعد از وصول آن ناحیه شهزاده سلطان غیاث الدین را بتاخت و تاراج ولایت کیلواره و
دیلوان فرستاد و شهزاده آن ولایت را خراب ساخته بندی بسیار بدست آورده در کنف
صحت و عافیت مراجعت نمود بعد از چند روز شهزاده فدنخان و تاج خان را بقصد تسخیر
قلعه کوندی نامزد کرد و چون شهزاده بحوالی قلعه کوندی رسید راجپوتان از قلعه برآمده
جنگ انداخته بکمال تردد بجا آوردند و آخر هزیمت یافته اکثر علف تیغ گشتند و گروهی خود
را بخندق انداخته گرفتار شدند و روز اول قلعه را بزور بازوی شجاعت و شهامت گشودند
و شاهزاده بشکرانه این موهبت عظمی پاس وجهی نموده یکی از سرداران معتبر آنجا گذاشته
با فتح و نصرت در قدم ولی نعمت خود بدار الملک شادی آباد معاودت کرد و سلطان محمود
در سنه ثلث و ستین و ثمانمائة باز بتادیب کونبهال راجپوتان سواری فرمود و چون بموضع آبار
فرود آمد سلطان غیاث الدین و فدنخان ولایت تاراج نموده اطراف کونبلمیر را نیز تاختند

وچون بخدمت رسیدند و تعریف قلعه کونلمیر بزبان سلطان غیاث الدین رفت سلطان
محمود روز دیگر عازم قلعه کونلمیر گردید و در راه بتخانها را مسمار و قطع منازل و مراحل
مینمود اند وچون در حوالی قلعه نزول کرد روزی سوار شده برکوهی که طرف شرق
قلعه است برآمد ملاحظه شهر نمود و فهمید که فتح این قلعه بی محاصره چند ساله ممکن
نیست روز دیگر کوچ کرده متوجه دونگرپور گردید و چون بر حوض دونگرپور رفته و داندر رای
سامیداس راجه دونگرپور گریخته بکوه بیابانه پناه برد و از آنجا از راه عجز و زاری در آمد دو لک
تنکه و بیست راس اسب پیشکش داده سلطان محمود بدار الملک شادی آباد مراجعت کرده
و در محرم سنه ست و ستین و ثمانمایه چونکه طفل صغیر السن نظام شاه بر تخت دکن جلوس
نموده بود امرای درگاه چنانکه باید اطاعت او نمیکردند سلطان محمود خلجی باغوای نظام الملک
غوری بکوچ متواتر عازم تسخیر بلاد دکن گردید چون از آب نربده عبور نمود منهیان خبر
آوردند که مبارک خان ضابط آسیر ودیعت حیات سپرده و پسرش غازیخان ملقب
بعادل خان قایم مقام او شده در عنفوان دولت دست ظلم از آستین جور برآورده سید
کمال الدین و سید سلطان را بناحق کشته و خانه مظلومان را غارت نموده و بعد از چند
روز برادر مشار الیهما سید جلال نام بداد خواهی آمد سلطان محمود از روی حمیت خواست
که عادل خان را گوشمال دهد و باین اراده بصوب آسیر راهی شد عادل خان از روی عجز و
بیچارگی یکی از ابنای قطب عالم فرید الحق والدین مسعود گنج شکر را بخدمت او فرستاده

و بیان پیشکش فرستاده از تقصیرات خود استغفار نمود سلطان محمود خود میدانست که
نیز تدبیر فتح قلعه کشائی اشرفات بروج مشیده اسیر نمیتوان و معهذا مقصود اصلی این
سفر تسخیر دکن است قلم عفو بر جریده جرایم عادل خان کشیده بان نصیحت قناعت نموده متوجه
ولایت برار المحروسه گردید و بعد از وصول قصبهٔ لانور جاسوسان خبر آوردند که وزرای
نظام شاه از سرحدات لشکر طلبیده جمع نمودند و دو کرور تنکه از خزانه بیرون کشیده برسم مدد خرج
با امرا و لشکریان انعام دادند و با لشکر گران و یکصد و پنجاه فیل کوه پیکر از شهر بدر آمده
منتظر بودن تقدیر الهی غرشانه می باشند سلطان محمود بعد از استماع این حکایت بترتیب
افواج نموده بکوچ متواتر لشکر فرنگی نظام شاه رسید و وزرای نظام شاه هشت ساله را سوار
کردند و بر سر او چتر بر افراشته عنان بسبب خواجه جهان ملک شاه ترک سپردند و سر انجام
میسره بملک خواجه محمود گیلانی که ملک التجار خطاب داشت حواله نمودند چون هر دو بادشاه
برابر یکدیگر رسیدند ملک التجار پیش دستی بر فوج میمنه محمودشاهی تاخت و مهابتخان حاکم
چندیری و ظهیرالملک وزیر که سرداران میسره بودند گریختند و میمنه نیز از هم پاشیده شکست
عظیم بر لشکر مندو افتاده چنانچه تا ده کروهی تعاقب کرده اردوی سلطان را بتاراج دادند و
درین اثنا که سلطان محمود خود را بگوشه کشیده منتظر فرصت می بود چون اکثر مردم
بتاراج مشغول بودند و نظام شاه با معدودی چند استاده بود با ده هزار سوار از عقب
فوج نظام شاه ظاهر شد و بروایت مشهور خواجه جهان ترک که عمده قلب بود تعللی نموده

عنان نظام شاه را گرفته متوجه شهر بیدر گردید و قصبه منغکس شد مردمی که بتاراج رفته بودند
متوجه تقبیل نمودند کوکنی بامارت ... بودند ملکه جهان والده نظام شاه از مکر و غدر امرا اندیشیده
بجهة محافظت شهر بیدر ملو خان را گذاشته و خود نظام شاه را برداشته بفیروزآباد رفت و از آنجا
خطی بسلطان محمود گجراتی فرستاده امداد و کومک طلبید و سلطان محمود خلجی تعاقب
نموده شهر بیدر را محاصره کرده چون لشکر مردم گجرات در فیروزآباد بر نظام شاه جمع شدند و
چون خبر رسید که ملک التجار لشکر با شکوه عظیم بمدد نظام شاه متوجه شده نزدیک خواهد
رسید سلطان محمود قصه جنگ را در میان آورد در آخر قرار داد که چون هوا گرم
شده و ماه رمضان رسیده اولی آنست که تسخیر این بلاد در سال دیگر موقوف کرده
مراجعت نموده شود و باین بهانه کوچ نموده روز دیگر متوجه ولایت خود گردید
و در راه دید که آنچه بمدد ... بسیج بوستین و تمامانه چون تسخیر ولایت در سر داشت
آنچه ملک التجار بر سر ... بود ... لشکر نموده بصورت ... بقلعه
فرموده ... در قلعه ... که عریضه سراج الملک حاکم کهیرله رسید مضمون آنکه نظام شاه
دکن نظام الملک را با لشکر گرانی بر سر تهانه کهرله تاخت و چون نامزد فرموده در پنجم روز خواهد
رسید بعد از استماع این خبر بر جناح تعجیل عازم حمایت کهیرله را تاخت و چون در آن وقت
سراج الملک بشرب خمر مشغول بوده از خود خبر نداشت پسر او از قلعه بر آمده جنگ کرده گریخت
و نظام الملک دنبال منهزمان بقلعه در آمد متصرف شد و چون نظام الملک از کمال غرور و نخوت

بضبط و ربط آنجا امیر نجابت بدست پادشاهی راجپوت گشته بود سلطان از آنجا بعد
از استماع این خبر مقبول خان را با چهار هزار سوار بصوب قلعه کهرله فرستاده خود بجهت
انتقام متوجه دولت آباد گردید و در اثنای راه متعلقان سرکهه وکلای رای جاجنگر باپنصد
و سی زنجیر فیل برسم پیشکش فرستادند و وکلا را خلعت و انعام داده رخصت فرمود و چون در
موضع خلیفه آباد فرود آمد منشور سلطنت خلعت و ولایت را که خادمان امیر المومنین مستنجد
بالله یوسف بن محمد عباسی از مصر جهت او آورده بودند از کمال سرور و خوشحالی رسم استقبال
بجا آورده خادمان خلیفه را گرامی داشت و اسپان با زین و لجام و خلعتهای زر دوزی
انعام کرد و چون بسرحد ولایت دولت آباد رسید خبر دادند که سلطان محمود گجراتی بار دیگر از
مدد پادشاه دکن از دار الملک خود برآمده متوجه است و دریست سلطان محمود بجانب قلعه الکنده
عازم گشت و بآن موضع و قریات را تاخته از راه گوندوانه بدار الملک شادی آباد معاودت
نمود و روایت صحیح آنست که سلطان محمد شاه بهمنی نظام الملک ترک را در کهرله در سنه سبعین و ثمانمایه فرستاده
قلعه را گرفت تفصیل این داستان در سلاطین بهمنیه بخاطر آورده شده و بعضی چنین قرار گرفته در ربیع
الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمایه فوجی همراه مقبول خان برای تاخت قصبه ایلچپور فرستاد
چون آن جماعه نواحی ایلچپور را دست آورده شهر را غارت کردند بعد از آن بحسب التماس همسایه
خود را مثل قاضی خان و شیر خان با هزار و پانصد کس از سوار و پیاده متعاقب بقصد جنگ آمد
این خبر بمقبول خان رسید غنایم و اسباب و ثقل خود را با یک فوج راهی ساخت و مردم

خوب کار آمدنی را انتخاب نموده همراه خود نگاه داشت و جمعی را برای جنگ او تعین نموده
در جای کمین گذاشت چون طرفین بهم آمیختند مقبول خان از کمین گاه برآمد و قاضی خان
روی بهزیمت بصوب الیچپور آورد مقبول خان تعاقب نموده در راه بیست نفر از سرداران معتبر کشته
شدند و سی نفر دیگر بدست افتادند و مقبول خان از آنجا مراجعت نموده مظفر و منصور
بمحمودآباد رسید و در جمادی الاول در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه والی دکن دوبار
ایلچی بار دیگر فرستاد و بعد از آن ردوبدل بسیار مصالحه در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه قرار
قرار یافت که والی دکن تا الیچپور ولایت و متعلقی با قلعه کهیرله بسلطان محمود واگذارد
سلطان محمود من بعد بدیار دکن مضرت نرساند و برین قرار فتحنامه نوشته بتوقیعات
امرای کبار و معارف ممالک و سلطان محمود در آن سال فرمود که مدار محاسبات دفتر
بر تاریخ قمری نهند و تاریخ شمسی بر طرف سازند و در شهر ربیع الاول سنه مذکور شیخ الدین
که از کبار علما وقت بود در نواحی آمد و رسید سلطان محمود تا حوض دلپی استقبال نموده
پر اب یکدیگر را در کنار گرفتند و نهایت تعظیم و احترام بجا آورده در ذی الحجه سنه مذکوره مولانا
عماد رسول سید محمد نوربخش بخدمت سلطان محمود رسیده خرقه شیخ را بر سبیل تبرک آورد
سلطان محمود ورود خرقه را نعمت کبری دانسته قدوم مولانا عماد الدین تلقی بخیر و احسان
نمود و از غایت سرور و خوشحالی خرقه را پوشید و دست بدل و سخا گشاده جمیع علما و مشایخ
و بزرگان آن دیار را که در مجلس او حاضر بودند محظوظ و بهره‌مند گردانید و در محرم سنه اثنی و

و سبعین و ثمانمائه مسرعان بادیه پیمای بعرض رسانیدند که مقبول خان برگشته روی بکار محمودآباد
را که الآن مشهور بکهیرله است بتاراج داده ملتجی گشت بوالی دکهن چند زنجیر فیل که بواسطه مصالح
ملکی همراه او بود برای رایزاده کهیرله حواله نمود و رای زاده کهیرله قصبه محمودآباد را متصرف شد
و مسلمانانی که در قلعه متوطن بودند همه را کشت و طایفه کولیان را با خود متفق ساخته راه مسدود
گردانید بمجرد وصول این خبر تاج خان و احمد خان را بدفع آن فتنه رخصت فرموده خود
بتاریخ هشتم ربیع الاول سنه مذکور بمغلچه منزل کرده بعد از چند روز بسمت محمودآباد
روان شد و در اثنای راه خبر آوردند که تاج خان بر ورد بهره که از روزهای بزرگ
براهمه است بفساد گروه اتباع نموده خود را بانجا رسانید و چون خبر گرفتند که رای زادگان
بطعام خوردن مشغول است تاج خان گفت بر سر دشمن غافل در آمدن از مردانگی نیست مهلت
عنان است نگاه داشت شخصی را پیش او فرستاده خبر دار ساخت رای زاده دست از طعام
باز داشته با مردم خود صلاح پوشیده بجنگ پیش آمد و از جانبین کوشش از طرفین بسمت بهور
انجامید که مردی ایران منصور نشد آخر الامر اکثر مردم او علف تیغ گشتند و او خود سر برهنه
با برهنه فرار نموده بکوهستان ملتجی شد و فیلان مقبول خان با دیگر غنایم و قصبه محمودآباد بدست
افتاد و چون عریضه تاج خان بسلطان محمود رسید بغایت مسرور گشت و ملک الامرا ملک داود
بتادیب الطایفه گذاشت که رای زاده جای داده بود تعین کرد و چون خبر بان گروه رسید
رای زاده را مقید ساخته نزد تاج خان فرستادند و سلطان محمود بعد از فتح عزیمت

محمود آباد نموده بتاریخ بیستم رجب هجری به قصبه ستارکیپور آمده نزول نمود و در همانجا بعد
از چند روز خواجه جمال الدین استرآبادی برسم ایلچیگری از خدمت میرزا سلطان ابوسعید
با تحف و سوغات آمد و سلطان از وصول خواجه جمال الدین بسیار مسرور بوده جشنی ترتیب کرده
او را بنوازشات خسروانه خوشدل ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و از اقسام سوغات
هندوستان از پارچه و قماش و چند کنیز رقاص گوینده و چند فیل که زر بار کرده بودند
و چند غلام هندی و حبشی قابل و چند نسخه از تصانیف خود و کلیات شیخ حسن که بموی خود بانی الف
و قصیده غرا که در مدح سلطان ایران گفته بود و ظاهرا بنابر مهمی که بوقوع پیوسته شیخ علاء
الدین همراه خواجه جمال الدین فرستاده خود در دار الملک شادی آباد قرار گرفت و شهنشاه
ایران قصیده که زاده طبع پادشاه مالوه بود چندان پسند شد که از هدایای دیگر القدر خوشحال
شد و در همین سال راجه گوالیار بسبب نام بهون شنید که میرزا سلطان ابوسعید میرزا از علم
موسیقی وقوف کلی تمام دارد چند کتاب معتبران فن را با مردم عالم کتب آنجا ارسال
نمود و بعد از آن پسر راجه گوالیار نیز اخلاص موروثی ابرما نموده بسته تحف و هدایا میفرستاد
و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه عریضه داشت سلطان رسید این عریضه سلطان
مضمون که زمینداران کچهواره قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده اند بمجرد رسیدن این عریضه سلطان
محمود عازم تادیب آن جماعت شده لشکری عظیم بران دیار فرستاد و خود بصوب بداخل
مخارج آن ولایت ملاحظه نموده در سرحد ولایت اقامت نمود و حصاری بطرح انداخته در عرض

شش روز بخدمت آن شیخ اقامت نموده رفت و او را خلیفه نام نهاده بهلول خان را آنجا گذاشت

و بتاریخ هفتم شعبان سنه مذکور شیخ محمد عیسی و کیخسرو ... بجانب

سلطان علاءالدین پادشاه دهلی در نواحی فتح آباد بخدمت رسیدند و تحفه که آورده

بودند گذرانیده بزبان معروض داشتند که سلطان حسین شرقی دست از ما باز نمیدارد اگر حضرت

سلطانی اراده اعانت ما نموده بنواحی دهلی تشریف فرمایند و فتنه و فساد او را از ما باز دارند

در زمان مراجعت قلعه بیانه را با ولایت آن ... خواهیم بود و هر گاه سواری سلطان بانجا واقع

شود شش هزار ... بخدمت خواهیم داد و سلطان محمود فرمود هر گاه

سلطان حسین متوجه دهلی شود من بسرعت هر چه تمام تر خود را امداد و کومک خواهم رسانید

و برین قرار داد ... احوال ایلچیان نموده متوجه دار الملک شادی آباد گردید چون هوا

در غایت گرمی بود و در راه بواسطه طغیان حرارت مزاج او از اعتدال بدر آمد و روز بروز

مرض او اشتداد می یافت تا آنکه نوزدهم ذی قعده سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بجوار رحمت

جهان آفرین از خرابه دنیا بدار الملک عقبی خرامید مدت سلطنت او سی و چهار سال بود بیت

بجاه ار چه بر آسمان تخت برد * بجاه لحد عاقبت رخت هم آورد * موافق بودن عمر سلطان

محمود در حین جلوس بمدت زمان سلطنتش خالی از قدرت و غرابتی نیست حضرت صاحب قران

امیر تیمور گورکان نیز در سن سی و شش سالگی بر سریر سلطنت ... آنحضرت سی و شش سال بود

و بر متتبعان ... احوال سلاطین ... مخفی نماند که سلطان محمود خلجی را دیگر

432

فتوح بسیار روی نموده که از تطویل اندیشیده درین کتاب درج نموده ام او پادشاهی

بود نیکو اخلاق و شجاع و عادل و عاقل و در ابتدا که زمام سلطنت مالوه در قبضه

اختیار او بود مردم آن دیار از خاص و عام چه مسلمان و چه هندو در رد بیگر دو خوشوقت بودند و خویش

بیمیی مباحات و از فاتحه سلطنت تا خاتمه کمتر سالی که فی بعضت گذرانیده باشند آسایش و فراغت

خود و بیش کر کسی و جنگ و جدل میدانست و نوشته از مورخان کهن سال و جهاندیدگان احوال

پادشاهان بزرگ آن ار تقصیر قطعه بخاطر آورده و در ترکیب قواعد جهانداری نمودی و از اخلاق

پادشاه آنچه خوش کردی بخاطر نگاه داشتی و در مجالس مردم نقل کردی و آنچه موجب زوال

دولت و باعث خرابی خاندان ایشان شنید از آن احتراز لازم دانستی و در ممالک او

نام دزدی کسی نشنیدی اگر احیاناً مال تاجری یا فقیری دزدیده میرفت بعد از ثبوت از خزانه

بوی رسانیدی و بعد از آن مال از نگاهبانان آن مواضع که مال در آنجا گرفته بودی باز یافت

کردی از این سبب در ولایت وی هیچ کس در ممالک وی در آمدی از صحرا عمرو آمدی با بیابانی مال

و بیان خود بی مهابا در رسیدی یکی از ستر و دین رخت و مادر او و فرزندان خورد سال

به درگاه آورده از دست آن موسی شکایت کرد سلطان محمود فرامین مطالعه در ساعت

بهر جانب مملکت خود فرستاده که جمیع سباع و درندگان را بقتل رسانند و در هر جا که من بعد

سباع بنظر در آید حاکم آنجا را در عوض سبع گشته باشند تا زمانی دولت فرخنده

او و بعد از او سالها کس در ولایت مالوه شیر و ببر و گرگ و دیگر سباع نمیدید و شاعری در تاریخ

وفات او گفته تاریخ شاه خلجی برادر سلطان محمود ٭ از دار فنا بملک عقبی فرمود ٭

تاریخ وفات حضرت سلطان شد ٭ از بام بهشت عدن یا فی مقصود ذکر سلطنت سلطان

غیاث الدین خلجی انار الله برهانه

چون سلطان محمود خلجی جهان گذران را
وداع نمود پسر بزرگ او سلطان غیاث الدین حسب الوصیت قدم بر مسند حکومت
نهاد و عموم طبقات انام را از خود راضی و شاکر ساخت و زری که بر خزینه نثار کرده بودند و
مبلغی خطیر می شد بر اهل فضل و استحقاق قسمت نمود و فدی خان برادر خود را بحکومت
ولایت رنتهنبور و چند پرگنه دیگر که در زمان سلطان محمود در تصرف خود داشت اختصاص
بخشیده مسرور گردانید و پسر بزرگ خود عبد القادر را ناصر شاه خطاب فرموده بولایت
عهد منسوب ساخت و بحاله الوقت شغل وزارت بوی ارزانی داشته چتر و پالکی و جاگیر دوازده
هزار سوار بوی عنایت فرمود و چون بساط جنگ و طوی سلطنت منطوی گشت
جمیع مناصب را بمردم امین کاروان رو جوع کرده باشان گفت در زمان مرحوم پدر سی و
چهار سال سپاهیگری کرده ام اکنون وقت آسایش است آنچه از پدر بمن رسیده در محافظت آن کوشیده
پای در دامن قناعت میکشم و ابواب عشرت بروی خود میگشایم الحاصل شروع در مقصود
کرده حکم فرمود که در قلمرو او هرچه از اسباب طرب و عیش بهم رسد حاضر سازند و آنچه در ممالک
دیگران باشد حتی ایران و توران و روم و چین او کسان فرستاده بهر عنوان که توانند
جهت او سازند کنیزان سازنده و رقاص و صاحب جمال و صاحب حسنیت در حرم سرای او

بسیار شد و چون روز بروز در صدد جمع کردن زنان بود از خواتین و دختران راجه و غیرهم
تا پانزده هزار عورت در شبستان او مجتمع گردیدند دختران راجها و بزرگان را که منصبها که در دولتخانه
پادشاهی باشد مرحمت نمود چنانکه در بیرون انعقاد مهم و عمل مناصب که بود در اندرون
نیز بهم رسید بعضی وکیل و وزیر که عارض و خزانچی و سرجاندار و امیر الامرا شدند و بعضی
صدر و محدث و مدرس و حکیم و ندیم و محتسب و مفتی و مودن و حافظ و معرف گشتند و همچنین
کنیز از صنایع و هنرهای که در جهان شایع و متعارف است آموخت بعضی را رقاصی و خوانندگی
و مزماری تعلیم فرمود و بعضی را زرگری و آهنگری و مخمل بافی و تیرگری و کمانگری و کوچ گری و جامه
بافی و خیاطی و ترکش دوزی و کفش دوزی و بزرگری و نجاری و کشتیگری و شعبده بازی و
بازی و اقسام هنرهای دیگر که شرح آن موجب طوالت باشد یاد داد و از آنها چندین فرقه ساخته
هر کدام را یکی سپرد پانصد کنیز ترک را لباس مردان پوشانیده تیراندازی و تیره وری بیاموخت
و ایشان را سپاه ترک نامید در یمین خود جای داد و برچهها در دست گرفته و ترکش بر میان
بسته بایستند و پانصد کنیز حبشی را در لباس مردان بر آوردن تفنگ اندازی و شمشیربازی
تعلیم کرد و میسره بایشان حواله نمود در حرم سرای خود بازار طرح افکند هر چه در بازار
شهر بفروخت میرفت آنجا فروخته میشد و پیرزن و بدقیافه در میان خدمتکاران
خطه درنمی آمد و بنا بر تفرقه بینی اگر درون حرم می بود مجلس سلطان حاضر میشدند و این از عجایبست
که علوفه مجموع کنیزان فرقه عورات غیر سرداران و منصبداران یکجا مقرر کرده بودند

دو تنکه نقد و دو من غله بوزن شرع هر یک میداد و مهر جانداری که در خانه او بود دو تنکه
و دو من غله مقرری او بود چنانکه و شارک و کبوتر بر دو من غله و دو تنکه مقرری داشتند
روزی در خانه موشی بنظر آورد در آمد دو من غله و دو تنکه جهت موشش تجویز کردن بیسکی حواله
کرد که هر روز غله نزدیک سوراخ موشش مینهاده باشند و بزنان و کنیزانی که خاطر نشین
بیشتر مایل بود طلاآلات و جواهر بسیار میداد لیکن در علوفه سوب مرعی بود مقرر ساخته بود
که هر شب صد مهر طلا در زیر بالین او نهادند علی الصباح باهل استحقاق میداده باشند و همچنین
قرار داده بود که چون چشم او بر عیال و اطفال و اسباب و ادوات سلطنت افتادی شکر کند
بلکه هرگاه لفظ شکر بر زبان او جاری شود پنجاه تنکه بمستحقین میرسانیده باشند و از همه خوشتر
آنکه قرار داده بود که روز بار دولت سواری با هر کس که سخن گوید خواه کوچک و خواه بزرگ
هزار تنکه باو میداده باشند و هشتاد کنیزک حافظ قران مجید در حرم داشت و بابت آن
فرموده بود که هنگام تغیر لباس باتفاق و انتزاع کردن بر و میدمیده باشند و چون
یکپاس از شب ماندی کمر بندگی بر میان جان بسته بادای لوازم عبادت بر داشتی و
جبین عجز و انکسار بر زمین نیاز سودن مطالب و مآرب خود از درگاه احدیت در یوزه
میکرد و باهل حرم نیز مبالغه فرموده بود که جهت نماز تهجد او را بیدار میکرده باشند و عند
الاحتیاج آب بر روی او می پاشیده باشند بلکه اگر خواب گرانتر باشد نیز و زنجیبنانیده
و بجنبند تا بیدار شود و اگر بان هم بیدار نشود دستش را گرفته بر خیزانند و نیز با تیر دلیکان

فرمودی که در وقت عشرت مشغول سخنان دنیا یا هر چه که اسم کفر بر و نهان بودند
نظر نیستی می آوردن باشند تا متنبه شدن و عبرت گرفته از مجلس بر میخواست و تجدید وضو
کردن باستغفار و توبه و انابت میسر داشت و در مجلس او اصلا نامشروع و آنچه غم آوردی
نمیگفتند و مسکرات هرگز رغبت نمینمود و نوری تا یک لکهه تنکه خرج کردن معجون برای سلطان
ساختند و نزد وی آوردند بفرمود ماجرای آن بخوانند و سیصد و چند دارو که درم چون زنوا
داخل بود گفت این معجون بکار من نمی آید فرمود تا در ایشان بیندازند کسی گفت که بدیگران
عطا نشود گفت حاشا آنچه من بخود روا ندارم بدیگری تجویز نمایم مروت و فتوت
او بدین غایت بود که وقتی یکی از منسوبهای شیخ محمود لقمان که صاحب سلطان بود از
دهلی بخدمت او رسید گفت محامد و عطایای عام سلطان را گفته آمده ام تا بوسیله
توجه کار خیر در خزینه خود بدست آرم شیخ گفت وجه ترا من از خاصه خود کفایت کنم گفت
از تو نیایم و خواهم که از عطایای سلطانی آبرویی بفرماید شیخ هرچند مبالغه کرد او
راضی نشد شیخ گفت آینه های دیگر را بزرگی اما با لفضایل انها ثنایت میکنم ترا که عاری
از هر دو امری آنچه چیزی تعریف کنم گفت من خود را بتو رسانیده ام تو خود عاقل و دانش
خود را کار فرمائی شیخ آن مرد را گفت بچه چیزی تعریف کنم گفت من خود را بتو رسانیده ام
تو خود عاقل بدربار سلطان تر دوازده کندمی که برای نقره وزن میکردند با او گفت
منتی بر دار و با خود دار چون شیخ بسلطان آمد همچنان در دنبال او بود سلطان برسید

که کیست گفت از اهل استحقاقست و از دهلی آمده و هدیه او فلان چیز است سلطان گفت
او را برای چه اینجا آورده ما را می بایستی پیش او رفت شیخ گفت او را لیاقت و قابلیت
آنکه سلطان از برای او باید شدن نیست سلطان گفت او لایق نبود هدیه او خود عزیز
بود چون سلطان مبالغه فرمود شیخ بران قرار داد که امروز جمعه در مسجد هدیه خود را بگذارند
چون از نماز فارغ شدند سلطان فرمود تا او را بر منبر آمده گندم در دامن او ریخت سلطان
توجه و التفات نموده او را بانواع عطایا نواخته آورده اند که روزی سلطان با خاصان
خود گفت که من چندین هزار حرم صاحب جمال جمع آورده ام اما صورتی که دل من
میخواست بدست نیامد یکی از ایشان گفت که شاید موکلان این خدمت در تیسیر
صورت خوب کاهل باشند اگر بنده باین خدمت مامور شود محتمل که موافق طبع سلیم بهم
تواند رسانید فرمود که تو صورت خوب را چطور دانسته گفت آنکه هر عضوی که از نظر در آید
بیننده را از آرزوی عضوی دیگر مستغنی سازد مثلا اگر قامتش ببیند حیران و واله او بشود تا
که بدیدن روی او نیازمند گردد سلطان این حسن تمیز او را پسندیده او را رخصت کرد رفته
گرد بلاد محروسه و غیره برآمد و هر چند در عالم نظر انداخت آنچنانکه خواست نیافت اتفاقا چون
برگشته بولایت سلطان آمد در یکی از آن موضع دختری را دید که حیران ماند کیفیت رفتار و حسن
قامتش که هفت وجب بود او را مفتون ساخت و چون مواجهه شد نظر بر جمال او
انداخت آنچه میخواست بهتر از آن یافت پس از آن روزی چند در آن موضع بسر برده

435

بهر حیله که دانست کرد دختر را بر آوردن بملازمت سلطان رسانید سلطان را بغایت خرسند
ساخت و گفت بچندین هزار تنکه از او خریده ام و بعد از چند روز مادر و پدر آن دختر را بدر
برده است از نام دیار او سراغ جسته بداد خواهی آمدند و آمدن در رهگذری سر راه بر سلطان
گرفتند و داد کردند سلطان دانست که قصه چیست قدم از آنجا بر نداشته فرو نشست
علما را طلبید گفت حکم شرع بر من اجرا نمایند داد خواهان بر حقیقت حال مطلع شده عرض
کردند که دادخواهی ایجهة آن بود که دختر را شخص برده باشد چون در حرم سلطان است
شرف و سعادت ماست و دیگر ما را با او رجوع نیست سلطان بعلما گفت حالا آن عورت
بر من مباح شد اما بجهة ایام گذشته هرچه حکم شرع باشد با من بجا آرند اگر همه کشتن باشد
علما گفتند آنچه بنادانستگی شود در شریعت عقوبت و بکفارت تلافی میشود سلطان
با وجود این حال ازین امر پشیمان شده فرمود من بعد مردم از چنین عورت و پیدا ساختن
ایشان باز ایند و از حسن اعتقاد و ساده لوحی آن پادشاه حکایت کنند که روزی شخصی
سم خری آورد گفت که این سم خر عیسی است علیه السلام سلطان نظر نمود تا او را پنجاه هزار
تنکه سیاه دادند و سم را از او خریدند القصه بعد از و سه کس دیگر هم سم خر عیسی آورده بهمان
بهانه فروختند اتفاقا یکی دیگر سمی آورده دعوی نمود که از خر عیسی است سلطان در مقام
خریداری شده حکم فرمود که او را نیز پنجاه هزار تنکه بدهند یکی از مقربان گفت مگر خر عیسی
پنج پا داشت که بهای سم پنجمین نیز آن مبلغ میدهند سلطان فرمود که شاید این راست باشد

واز جاهای دیگر بغلط آورده باشند و آنجناب را بشکار رغبت بسیار بود بنابران آهو خانه بسیار
ساخته اصناف جانوران در آنجا جمع آورده بود و با عورات بسیار سوار شده در آهو خانها
شکار میکرد و زنانیکه بصحبت زنان صاحب حسن و با ساز و نغمه ایشان بسی مایل بود و اکثر روزها
یکمرتبه بیرون آمدی و لحظه بر تخت نشسته مردم سلام میکردند و گاه که یکهفته و دو هفته بیرون
نمی آمد اما ارکان دولت را حکم کرده بود که از امور مهم هرچه در مملکت سانح شود یا عریضه
از سرحد خود برسد درون حرم نزد فلان میفرستاده باشند تا بنظر آورده جواب آن مینوشته
باشم و عشرت مانع لوازم جهانبانی نگردد و در عهد او خللی در ملک پدید نیامد مگر در سنه ۸۸۹
تسع و ثمانین و ثمانمایه سلطان بهلول لودی پادشاه سواد اعظم هند بالبهنور که از مضافات
رنتهنبور است رسیده خرابی بسیار کرد چون این خبر بمندو رسید هیچکس نتوانست که پای
جرأت پیش نهاده این مضمون را بعرض سلطان غیاث الدین برساند و الا مصلحت
و صواب دید وزرا احسن خان روزی انتهاز فرصت نموده معروض داشت که سلطان
بهلول سلطان سعید محمود شاه مبالغ کلی برسم پیشکش بفرستاد و درین ایام مسموع
میشود که از و دلیری واقع شده و فوج او دست درازی بقصبه البهنور نموده بعد از
استماع این خبر در ساعت شیرخان بن مظفرخان حاکم چندیری نوشته فرستاد که لشکر
بهیلسه و سارنگپور را همراه گرفته متوجه گوشمال سلطان بهلول شد بعد از وصول فرمان
شیرخان استعداد مردم خود نموده عازم راه گردید و چون سلطان بهلول طاقت مقاومت

در خور مفقود آمد پیانه را گذاشته بدهلی رفت شیرخان تعاقب نموده بجانب
دهلی متوجه گشت سلطان بهلول بمصالحه و هدیه شیرخان را باز گردانید شیرخان
از سر نو تعمیر قصبه الهپور نموده بچندیری رفت و در همین سال حسب التماس راجه
چمپانیر سراپرده سرخ و معلجه دستار خود نیز بیرون رفت و در کوشک جهان نما
فرود آمد علما را طلبیده از حسب سفر استفسار نمود علما باتفاق گفتند جانب کافر جابر نیست
پس پشیمان شده برگشت و نظام الدین احمد بخشی در تاریخ خود مرقوم گردانیده که
در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه قران جلوس واقع شد یعنی زحل و مشتری و راس عقرب
بدرجه و دقیقه متحد و مقارن گشتند و نیز کواکب خمسه در برج واحد اجتماع پذیرفتند
و اثر نحوست در اکثر ممالک بسمت ظهور پیوست سیما در ممالک خلجیه اختلال عظیم پدید آمد
و آمدن سلطان بهلول و خرابی الهپور از اثران بود و دوازدهم جمادی الاخر در سنه ۹۲
اثنی و تسعمائه شیخ المحدثین و المفسرین قدوة المحققین شیخ شهر الله صدیقی لاری
المشهور بمندوی طومار حیاتش منطوی گشته در گنبد سلطان محمود شاه خلجی مدفون
گردید و خلایق آن بلده از فوت آن بزرگوار کافر و مسلم حزین و غمگین شدند و از گذشت
آن در سنه ۹۳ ثلث و تسعمائه چون سلطان غیاث الدین پیر و فرتوت شده بود پسران او
ناصر الدین شجاعتخان مشهور بعلاء الدین که برادر اعیانی بودند با یکدیگر در مقام
منازعت شدند و والده ایشان رانی خورشید که دختر راجه بگلانه بود جانب پسر کوچک

گرفته امرا را با خود متفق ساخت و ناصر الدین را از نظر پدر دور انداختند اما بعد جمعی

را جهت گرفتن او مامور گردانید ناصر الدین خبردار شده از شهر بیرون رفته از منزل دیگر بخت

و اسبابش بتصرف علاء الدین آمد در صدد تتبع ناصر الدین شد و وی برین معنی مطلع

گشته در میان ولایت نشست و از اطراف امرا و سپاه رو بجمع آمدن قرب گرفت و کارش

بجائی رسید که چتر بر گرفته بپای قلعه شادی آباد آمده محاصره کرد و چون سالها منصب

وزارت میبرد حرمت و اکثر مردم ازو در حساب بودند هر آینه درینوقت زبان او با یکی

کردند ناگاه دروازه گشودند و بخیر در شهر در آوردند شهزاده علاء الدین که بمحافظت

قیام مینمود گریخته بخانه پدر پناه برد ناصر الدین علم جسارت بی ادبی افراشته جمعی را نامزد

فرمود تا علاء الدین و رانی خورشید را که محل طبیعت را از خانه پدر از عنف و تعدی

بیرون کشیدند و بحکم ناصر الدین علاء الدین و فرزندان او را دیگ طرفة العین همچو

گوسفند ذبح نمودند آنگاه ناصر الدین مهمات سلطنت پیش خود گرفته تاج جهانبانی بر سر

نهاد و سلطان غیاث الدین را که در محل سر سپی موکل بود در همان چند روز فوت شده سلطان

ناصر الدین بزهر دادن پدر متهم و بدنام عالم شد و مدت سلطنت سلطان غیاث الدین

سی و سه سال بود ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین خلجی ولادت سلطان

ناصر در حیات سلطان محمود خلجی بوده وار کمال ابتهاج و سرور تا گاه بساط عیش

مبسوط داشته ز کرانه دیدن نبیره که موهبت کبریت عامه برایا را عموماً و اهل فضل را

اخص

خصوصاً از خواص احمد حسن عنایت امتنان خود بهره‌ور گردانید منجمان اختر شناس بطالع
مسعود او حکم نموده سلطنت او بعد از هفتاد سال گفتند او بهفتم جدش باو در کنار گرفته بنظر بزرگان
دین در آورده عبد القادر نام اسمش نهاده و چون علامات شهریاری از جبین مبین او
هویدا بود وقتی که بسن رشد و تمیز رسید پدرش سلطان غیاث الدین او را ولی
عهد ساخته شغل وزارت فرمود و برادر خوردش شجاعتخان اگرچه بحسب ظاهر دار
با وی بسیار موافقت داشت لیکن در نفاق باطنی دقیقه فرو نمیگذاشت در اواخر
سلطنت سلطان غیاث الدین روزی در خلوت بعرض رسانید که جمعی از اوباش سلطان
ناصر الدین یکی شده در باب مخالفت و ملک گیری تحریض و ترغیب مینمایند علاج واقعه پیش
از وقوع مطلوبست سلطان غیاث الدین بحسب اراده گرفتن و حبس کردن نمود اما
چون آثار نجابت از سیمای او هویدا بود دلبر ازان خواست که در بند لطف و احسان
کشد بر اقطاع و منصب او افزود و عارض ممالک را حکم فرمود که با امرا و سران سپاه
روانه سازند که هر صباح بخانه سلطان ناصر الدین رفته در رکاب اندرخانه حاضر شوند
سلطان ناصر الدین چون از روی استقلال مهمات مالی و ملکی پیش خود گرفته و همه جا گماشتهای
خود گماشته عمال برکنات خالصه را نیز کرکس خان و موبخان و نقال یافته تغیر کرده
خدمت ایشان بشیخ حبیب خواجه سهیل خواجه سرا التفویض نموده عمال مذکور
معزول برانی خورشید و شجاعتخان بعرض رسانیدند که ملک محمود کوتوال و شوید اسمها

بقال که راس و ریش مستسلطان و عذار اسند سلطان ناصر الدین مخصوص شده اند و منجوا هستند
فتنه را کیزند چون مدار صحبت سلطان بر زبان شان بود بی پرسش و تفحص اظهار ابقتل
رسانیدند و خانهای ایشان را غارت فرمودند سلطان ناصر الدین بعد ازین امر پای از
دیوانخانه کشید چند روز بسلام حاضر نشد و رانی خورشید و شجاع خان بسعی و اهتمام یکی
خان و مونجان بقال حرفهای عرض آمیز در لباس معرضی بعرض رسانیدند و از روی
استقلال بمهمات ملکی پرداخته دست تصرف بخزانه دراز کردند شیخ حبیب الله و خواجه
سهیل فرصت دیده مونجان بقال را که مصدر فتنه و فساد بود کشته بحرم سرای سلطان
ناصر الدین در آمدند و رانی خورشید این داستان را با تاب و تاب عجب بسمع سلطان رسانید نایره
غضب سلطانی مشتعل گشته یکی خان را فرمود که قاتلان را از خانه سلطان ناصر الدین گرفته بیاورند
و در وقت رخصت آهسته گفته بود که دقیقه از دقایق حرمت و عزت ناصر شاه فرو گذاشت
نکنند شیخ حبیب و خواجه سهیل بران اطلاع یافته از سرای سلطان ناصر الدین بیرون آمدند
و راه بیابان پیش گرفتند و در راه گفته میرفتند که بخانه قاضی هر که دعوی خون مونجان
کند بخانه قاضی بیاید یکی خان چون بدربار ناصر شاه آمدند و پیغام فرستادند جواب رسید که
قاتلان با زمین مونجان را کشته و نمیدانم که کجا رفته اند و یکی خان وجود شنیدن این جواب
سحر مکار رانی خورشید سه روز خانه سلطان ناصر الدین را قبل در زنت سلطان جان نداشت
بتبر الملک و منهی خان او فرستاده پیغام داد که اگر آزاری الخاطر انور رسیده راه نیافته و غبار کلفت

ساخت دل را اکدر ساخته بدبسوق قدیم قدم در راه نهند که بیش ازین طاقت مفارقت و
مهاجرت نیست سلطان ناصر الدین با وجود هم جنسی و قید و غیره شرف پابوس ولی نعمت
دریافت و پدر و پسر هر گونه سخن در میان آوردن غبار کلفت از صحایف خاطر زایل
ساختند سلطان ناصر الدین بدستور قدیم خدمت تمت هر روز الطاف مجدد نسبت
بخودمت شاهی مبذول بود و در جوار محلات عیانی عمارتی جهت سکونت خود طرح انداخت تا هر گاه
که خواهد شرف ملازمت دریابد رانی خورشید روشنی فرصت یافته گفت که ناصر الدین
نام خانه خود را بام کوشک جهان نما متصل ساخته و ظاهرا قصد غدری در خاطر دارد و
سلطان غیاث الدین که از کبر سن در هوش و عقل کامل نمانده بود در سنه ۹۰۵ خمس و تسعمائه
مالک خان کوتوال را فرمود تا عمارت ناصر شاهی را منهدم سازد سلطان ناصر الدین ازین رنجیده
شد باتفاق اعوان و انصار بصوب مندو که در بیابان گشت واقعست نهضت فرمود
شیخ حبیب الله و خواجه سهیل آنجا آمده ملازمت کردند و رانی خورشید و شجاعت خان بی وقوف
سلطان غیاث الدین تاتار خان را مامور ساخت که بدفع ناصر شاه نامزد شده بود در جناح استعجال
متوجه دار الملک گشت و عریضه را گذرانید هنوز جواب نگرفته بود که رانی خورشید که بکمال
تصرف در مزاج سلطان داشت پروانه بعارض ممالک رسانید که ... بدفع سلطان
ناصر الدین تعیین نمایند تاتار خان چون بدرست از قلعه فرود آمد عقبی نگاه نور رسید در کار خود
متفکر گشت چه اگر بجنگ پیش آید چون ایام سلطنت بناصر شاه رسید احوال او چون

خواهد شد و اگر بی جنگ بر گردد و برانی خورشید محالة الوقت جواب گوید و هنوز
گرفتار بادیه تیز دد بود که ملک مهسته و ملک هیبت که از امرای بزرگ اعیانی بودند با ناصر شاه
بواسطه قوت و شوکت او پیشتر گشت و چون او کوچ کرده بقصبه اجاوده رسید مولانا
عماد الدین افضل خان و بعضی از زمینداران ماندگی گشته روز عید فطر را دران جای با
نزهت بطراوت دریافت و همه را بانکاس امراء بر سر افراخته سران گرده بخلعتهای
فاخره خوشدل گردانید درین اثنا خبر رسید که شیخ شجاعتخان با آهنگ جنگ از کنجاوتیش
تنج بقصبه گنبد همراه ناصر شاه ملک مجاهد بود نام شخصی را با فوج از انجا دران بمقابله خصم
روانه ساخت چون کوکب اقبالش در طلوع بود بعد از تلاقی و مقابله نسیم فتح و نصرت
بر پرچم دولت ناصر شاهی وزید و ملک محمود با غنایم بسیار بقصبه جاوده بملازمت ناصر شاه
معاودت کرد و بتاریخ شانزدهم شوال سنه خمس و تسعمایة از ان منزل کوچ کرده چون
متوجه اجین شد منزل بمنزل امرا و حکام ممالک با خیل و حشم باو ملحق میشدند تا باجین
بجمعیت تمام رسید رانی خورشید شجاعتخان حقیقت حال بعرض رسانیده گفتند
عنقریب ناصر شاه بمندو آمده محاصره خواهد کرد سلطان غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ
برهان را که مردم عزیز بودند برسم رسالت نزد ناصر شاه فرستاده پیغام کرد که مدتی است
که عنان کار مملکت بدان فرزند داده ام اگر از روی اخلاص یکایکی مردم
اهل بانین را که برو گرد آمده اند رخصت داده بحضور بیاید با اختیار امور سلطنت

بان فرزند سپری شد ناصر الدین شاه ملتفت و مقید جوانان شده در ذی قعده سنه مذکور از
اجین بقصبه دهار منزل کرده چند روز مقام فرمانیده در آنجا آوازه افتاد که شیخ خان که
بانی فتنه و نزاع بود بر پشت کرتیان با سه هزار سوار بجنگ می آید ناصر شاه ملک عطش را
با پانصد سوار نامی باستقبال او فرستاده در موضع مانسپور محاربه روی نمود و بحصار
سپاهی ارزنین بدر رفت و مبارک خان گرفتار شده دو کس او کشته شدند عالم خان احوال را
بخدمت سلطان ناصر الدین تقریر کرد و وی از جرح زخم شد در ماه شعبان همان سال در کوشک
جهان نمای نزول کرده شیرخان چون باجین رسید باغوای مهابتخان باز بقصد جنگ
برگشته بدیپالپور آمد و قصبه مندیه را تاراج کرده سلطان ناصر الدین بمجرد استماع این خبر کوچ
نمود در کوشک دهار قرار گرفت و درین اثنا خبر رسانیدند که سلطان غیاث الدین از حرای
دنیا معمور آباد عقبی خرامید و از آنجا که امرای بزرگ مخالفت کرده خواهان سلطان غیاث
الدین بودند و در ایام خبر فوت او مشتهر گشت همه کس یقین کردند که سلطان ناصر الدین
مدتها فرمان روائی کرده شاید قصد بدین سبب باو تهمت باشد والله اعلم العلم عند الله
القصه سلطان ناصر الدین بر فوت پدر گریه بسیار کرده و سه روز تعزیت گرفته روز چهارم متوجه
دفع شیرخان که از خبر فوت سلطان بدل شده بود بجانب چندیری کوچ کرد و عین الملک
و بعضی سرداران دیگر ترک رفاقت او کرده بسلطان ناصر الدین پیوستند سلطان ناصر الدین
تعاقب شیرخان نمود و شیرخان در نواحی سارنگپور برگشته با سلطان جنگ کرده شکست

یافت بولایت ایرچه در آمد سلطان ناصر الدین چون بچندیری رفتند حیدر زور مقام
کرد شیخ زادهای چندیری خطی بشیرخان فرستادند که اکثر سپاهیان پادشاه و امرا
بجاگیرهای خود رفته اند و بواسطه موسم برسات اجتماع عساکر زود دست نخواهد داد اگر
از انجانب متوجه چندیری شوند باتفاق مردم سلطان را میتوان بیجا کرد سلطان
ناصر الدین بر کنکاش شیخ زادها اطلاع یافته اقبال خان و ملوخان را با لشکر جنگجو و فیلان بست
و ضرانه بدفع شیرخان نامزد کرد و در دو کروهی چندیری با شیرخان بجنگ در آویختند
در اثنای دار و گیر زخمی بشیرخان رسید سکندر خان که عم قوم بود کشته شد بنابران
خواجه سهیل و مهابتخان شیرخان را زخمی در صندوق فیل انداخته راه فرار پیش گرفتند چون
شیرخان در راه وفات یافت بخاک سپرده خود باقصی ممالک گریختند ناصر شاه
بجنگگاه رفته جسد شیرخان را از خاک بر آورده بچندیری آورده بر دار کردند انگاه
حکومت آن دیار به بهجت خان رجوع کرده بکوچ متواتر بسعادت بمندو رفت و از انجا شیخ حبیب الله
را که با عالم خان اراده عذر داشت مقید ساخته پیش از خود بشادی اباد
فرستاد و خود نیز متعاقب به انجا رسید از نفران قدیم غیاثی توهم نفاق از خیال هر دم
خود را ترتیب داده والی خود را پیش خورشید را بیعزتی بر سر آورده خزانه پدر که نزد او
می بود بعنف و تعدی گرفته و بعد ازین همشیره او فاقش شراب خورده زن میگذاشت
و هر یک از نفران قدیم را خصوص کیفیت محرمانه بجهت نه مکنت و نهایت ظلم و تعدی

طبیعت گشته خانهای مردم را غارت کرد و هیچ روزی نمیگذشت که از ظلم و جور وی سر نمیزد
روزی درون حرم در کنار حوض کالیاده که در باغ فیروز بود مست بخواب رفت و
غلطیده در آب افتاده چهار کنیزک حاضر بود اتفاق کرده بعضی دست و موی او سر گرفته بسعی
و مشقت فراوان بیرون کشیدند و جامهای تر از بدنش بر آورده جامه دیگر پوشانیدند
و چون هشیار شد از درد سر شکایت نمود کنیزان جهت مجرای خدمت دعا و ثنا بجای آورده
صورت حال باز نمودند او بنوعی دگر مستقل گشته در غضب شد و بی تامل و تفکر شمشیر
کشیده در ساعت هر چهار کنیز را بظلم و جور بکشت و زبان حال هر یک از آن بیچارگان این
ابیات مترنم گشت مطلع مرا بظلم بکشتی طریق داد این بود ۞ ز پادشاهی حسن توام
مراد این بود ۞ بر فروختی ز غم دست در دامنت گیرم ۞ که آنکه داد غمت خاک من بباد این
بود ۞ شنیدن سخن چنین در حق مانی ۞ مرا که با توای دوست اعتقاد این بود ۞ سلطان
ناصر الدین در سنه ثمان و تسعمایه بقصد تاخت ولایت کهچواره بقصبه نعلچه فرود آمد و بکوه متواتر
که از غرایب روزگار است طرح انداخت و ولایت کهچواره را نهب و تاراج فرمود علم معاودت
چون بقصبه اگر رسید و هوای آنجا مطبوع طبع اقدس افتاد قصری رفیع و عمارتی عالی
افراشت و در سنه تسع و تسعمایه بطرف چیتور حرکت کرد چون بحدود رسید رانا رایمل و جمیع زمینداران
دیگر پیشکش فرستاده چهونداس که قرابت قریب برانا بود دختر خود را پیشکش کرد سلطان
او را رانی چیتوری نام کرده عازم مراجعت گشت و در اثنای راه شنید که احمد نظام الملک

بجری بنابر بعض مقدمات در مقام خشونت گشته ولایت اسیر و برهانپور را تاخت
و تاراج مینماید و داود خان در قلعهٔ اسیر خزین تاب مقاومت اندر خود مشاهده نمی
بیند چون حاکم اسیر همیشه بسلطان ناصر الدین ملتجی بود حمایت او در مذهب مروت فوت
و فرض شمرد اقبال خان و خواجه جهان را بانکه طالب کار بد النظرت نامزد فرمود و احمد
نظام الملک بحری چون از وصول لشکر مالوه خبر یافت دست از ولایت خاندیس
باز داشته بدار الملک احمد نگر رفت مراجعت فرمود و اقبال خان خطبهٔ ناصر شاه در برهانپور خواند
برگشت و سلطان ناصر شاه چون با پدر سرکشی بسیار کرده بود او نیز از پسر خود سلطان شهاب
الدین همیشه در هراس بود و سلطان شهاب الدین نیز چون بی باکی و ظلم طبیعی پدر بود با جمعی
میلوا بملاحظه و اندیشه تمام بخدمت آمدوشد مینمود و نزدیکان سلطان ناصر الدین اگرچه
دانسته بودند که خلایق درگاه از وی تنگ آمده متنفر اند و هلاک او از خدا میخواهند لیک
یارای آن نداشتند که بعرض وی برسانند تا آنکه در سنه ست عشر و تسعمایه [916] بعضی از امرای مالوه
سلطنت شهاب الدین را بر مخالفت پدر تحریص و تحریک کردند سلطان شهاب الدین
شبی باتفاق اخوان و انصار از قلعهٔ شادی آباد برآمد و گریخته میان ولایت در آمد و خلقی
بیشمار که از ظلم و جور بی حد تنگ جان آمده بودند نزد او جمع شدند سلطان ناصر الدین لشکر کشیده
بجنگ پسر بیرون آمد و بعد از جنگ صعب با اندک مردم که داشت برفته زد ظفر یافت
و سلطان شهاب الدین از معرکه گریخته متوجه دهلی شد و سلطان ناصر الدین در وقت

هزیمت قدرت بر استیصال فرزند داشت لیکن شفقت پدری مانع آمده جمعی را
پیش او فرستاد که نصیحت کرده بیاورند سلطان شهاب الدین اعتماد بر قول پدر
ناکرده فرار نمود و به عزیمت بطرف دهلی شتافت و این خبر که بسلطان ناصر الدین
رسید که این مصراع بخواند مصراع نجمی که در هوای تو گشتیم خاک خورده‌ها و چون زوال
دار مملکت شد از افراط شراب یا از عفونت اخلاط و تصرف هوای محرق عارض
شد بیاو چون موسم زمستان بآب سرد درآمد ساعتی توقف و مرض استداد پیدا کرد
منجر بعلل متضاد شد و بر معالجه اطبا و حکما فایده مترتب نگردید نظم از قضا سرکنگبین
صفرا فزود ها روغن بادام خشکی مینمود ها و چون حال خود را دگرگون در حضور امرا و اعیان
مملکت محمود شاه را که فرزند سیوم بود در موضع هفت پور ولی عهد ساخته لوازم نصیحت بتقدیم
آورده از جمیع مناهی توبه کرده و بعد از ساعتی اجابت داعی حق نمود مدت سلطنتش
یازده سال و چهار ماه و سه روز بود ذکر سلطنت سلطان محمود خلجی علیه الرحمة
چون خبر فوت سلطان ناصر الدین منتشر گشت سلطان شهاب الدین فسخ عزیمت دهلی کرده
از راه برگشت و از راه دیگر بجانب قلعه مندو ایلغار نمود قبل از رسیدن سلطان محمود
نصرت آباد نعلچه رفت و محافظ خان خواجه سرا و خواص خان دروان قلعه بر روی او بسته
راه ندادند و بعد از آنکه سلطان محمود نزدیک رسید بجانب اسیر گریخت و سلطان محمود
بی مزاحمی و معاندی بقلعه در آمد تخت زری که بجواهر و یواقیت رمانی مکلل بود در صحن

عرض ممالک جهان آفتاب دولت محمود شاه از افق سریر جهانداری طالع گشت
و بمقصد زنجیر فیل که در قلعه بود بحلهای مخمل و زربفت آراسته بدربار حاضر ساختند
و اکابر و اعیان همه حاضر گشته زنجیران برسم مروارید و نقود احمر و ابیض چندان نثار
کردند که جمیع فقرا و مستحقین آن بلده بهره‌مند گشتند و امرا و سران سپاه و جمیع و خیل و
حشم اقطاع و وظایف قدیم یافته و نسبت برای امرا و شاهی را ضراب کردن میخواست
نظام و رونق دولتخانه برانداز دماغین دولتخواهی دانسته او را تقبل رسانیدیم و وجود
نقد الملک که نیز قدم بر عادم او دارد بسیار خجلت ساخت ملک را از لوث او نیز پاک
سازند سلطان محمود از روی بیچارگی نقد الملک را بنیش ایشان خرستان فرمود که او را
اخراج کنند و مضرت جانی نرسانند امرا اتفاق کردن نمیقدار خاطرجوئی سلطان کردند که
از سر کشتن او گذشته اخراج کردند سلطان محمود در این حرکت صفای بکدورت
مبدل گشت و محافظ خواجه سرا که حاکم شهر بود و ظنیت او باتفاق سکی نعمه یافته بود مهمات
سلطنت چنان دیده او را نیز داعیه استقلال بخاطر رسید روزی از روی حکم با یاد داشتگی
بسلطان محمود گفت که دو برادر تو در قلعه محبوس اند و در کمین فرصت نشسته میخواهند
ترا از میان بردارند اگر پادشاهی میخواهی ایشان را بکش والا سزای خود خواهی یافت سلطان
محمود ادای این سخن و طرز تکلم موافق مزاج نیافته گفت امثال نمک حرامان اندازه که در تحقیق
و همچون پادشاهزادهای سعی نمایند و در مجلس سخن گویند محافظ خان که بغایت مغرور بود

اضف

442

باز صرفی نماد در دربار از زبان جاری ساخت سلطان محمود در خشم شد شمشیری که در دست
داشت با غلاف در دستی بر سرش شکسته خون ریخت محافظ خان بهمان حال
از مجلس بیرون رفت و اتباع و اشیاع و ملازمان خاصه خود را جمع آورده بعزم و قصد سلطان
برنشسته آمد و چون امرای کبار خواهان این قسم امر بودند تغافل کرده از خانه‌های خود
بیرون نیامدند سلطان محمود با مردم نزدیک خود و جمعی از سپاهیان خاصه خیل که اکثر
ایشان عراقی و خراسانی و حبشی بودند بجنگ ایستاد و آن بدبخت که حقیقتا از دولتخانه بیرون
رفته در بند دیگر بیرون را متصرف شد بکشتن علم طغیان برافراخت سلطان محمود
بمحنت و مشقت فراوان آخر فرار التماس نمود چون جمعیت آن حرامخور لحظه بلحظه زیاده شد
هیچکس کومک سلطان نمی‌شتافت تحقیق راه اصلاح ندید در آن شب با جمعی از مردم قلعه
بیرون رفت محافظ خان برادر او صاحبخان را از محبس برآورده بپادشاهی برداشت سلطان
محمود در میان مملکت مقام کرده بجمع لشکر مشغول شد اول کسی از امرا که بخدمتش آمد مدنی
رای بود که با خویشان و قرابت و اقوام از اقطاع خود بپابوس رسید بعد از و شیرخان
ببهجت خان حاکم چندیری بملازمت سرافراز گشت آنگاه فوج فوج لشکر از اطراف و
جوانب متوجه شده در ظل رایتش مجتمع گشتند سلطان محمود قوی گشته اکثر امرای آن درگاه
را نیز بان بوعده‌های خسروانه و زبان بتهدید و توعید پادشاهانه از صاحبخان و محافظ خان
برگردانیده نزد خود آورد و صاحبخان و محافظ خان دست اتلاف بخزائن دراز کرده لشکر

بسیار جمع کردند و بعد از آنکه سلطان محمود بشوکت و استعداد تمام متوجه دار الملک شد
و از طرفین معرکه آراسته شد صاحبخان جرأت نموده بر افواج سلطانی حمله آورد و درین
اثنا فیلی متوجه سلطان محمود شد و او تیری بر سینه فیلبان زد که از پشت افتاد و رفت
و درین وقت میدنی رای با جمعی راجپوتان بزخم برچه و جمدهر دمار از فوج صاحبخان برآوردند
صاحبخان پیش ازین تاب مقاومت نیاورده با جمعی پناه بقلعه برد و دروازه بسته
متحصن گشت سلطان محمود تا حوض حسین تعاقب نموده فرود آمد و به برادر پیغام کرد
که صله رحم در میان است هر قدر مال خواهی و هر جا که خوش کنی بتو ارزانی دارم از
سر قلعه داری بگذر صاحبخان باستحکام قلعه مغرور شده قبول نکرد سلطان محمود محاصره
بدرازی کشیده در تضییق قلعگیان کوشید بعضی از امرای که درون حصار بودند با محافظ خان
آغاز مخالفت کرده بسلطان محمود پیغام کردند که از فلان موضع ترا درون قلعه می‌آوریم
صاحبخان و محافظ خان از شنیدن این معنی بی طاقت گشته با جواهر قیمتی و نقود بسیار راه ملازمت
صاحبخان در شوال سنه ۹۱۷ سبع عشر و تسعمایه بگجرات رفت و در آنجا میان او و ایلچی شاه اسمعیل پادشاه
ایران نزاعی روی نموده باعث انفعال گشت و بودن او در آنطرف دشوار گشته
بر جهت سلطان مظفر بجانب اسیر رفت و از آنجا نیز با سیصد سوار بکاویل نزد عماد الملک
شتافته طالب کومک نمود و چون میان عماد الملک و سلطان محمود نسبت محبت استحکام
و هم از رفته ...یته چند بجهت مدد خرج مقرر کرده از امداد متقاعد گشت گویند بعد از گرفتن صاحبخان

از مندو سلطان محمود تغلق بشادی آباد در آمد با امور سلطنت برداخت و اقبالخان و
مخصوصخان که پیش ازان بقصر هی کریخته با سیر رفته بود در خبر غوغای صاحبخان و محافظ
خان شنیدن خبر پیش سلطان شهاب الدین کرفتند و در عین کرمی هوا که ماهی در قعر دریا
میسوخت و سمندر آتش طبع در عرق خویش غرق میشد از برهانپور روانه شادی آباد مندو
شد بود و در شش نوروز هی کروه راه طی مسافت نمود چون از قرار صاحبخان و محافظخان
خبر برداشتند هیچ مقام میکردند و مقصود ایشان آن بود که در اثنای [illegible] رسیده
کاری بسازند و بتسخیر مملکت مالوی نیز اتفاقا از حرارت هوا شعف راه سلطان شهاب
الدین را هوس نکرده خطاب کرده و خبر برسر کرفته میان ولایت مالوه در آمدند از
سلطان محمود شکست خورده بکجهاکر بخشند و بعد از چندگاه اقبالخان و مخصوصخان
بخدمت سلطان محمود آمدن بخاجها و اقطاع قدیم رسیدند و میدنی رای چون میخواست که علم
استقلال بر افرازد بعرض رسانید که افضلخان و اقبالخان مکاتبات شاهزادان صاحبخان بدکن
فرستاده ابواب حرف و حکایات مفتوح دارند و میخواهند که فتنه خوابیده را بیدار سازند سلطان
محمود این سخنان غرض آمیز بتعرض نموده فرمود هر گاه افضلخان و اقبالخان بسلام بیایند
بقتل رسانند روز دیگر بدستور قدیم چون بسلام آمدند هر دو را ابدا از بند جدا کردند
سلطان محمود تخته مدنی رای بجهت شان عالم چندیری و دیگر امرا را طلب فرمود و بهجت
خان با وجود نسبت خانه زادی از استقلال مدنی رای ترسیده علم بغاوت بر افراشت

که سلطان عین اغماض نمود منصور خان حاکم مقطع بهیلسا نوشت که بدفع اسکندرخان که از امرای
بزرگ بود و در کشتن اقبالخان و افضلخان متوهم گشته از دار السلطنه گریخته در ولایت
بغی ورزیده بود و از کند و هر تا قصبه شهاب آباد در تصرف داشت مأمور ساخت او و نیکه راجهای
گوندوانه و لشکر اطراف بسیار بر سر او جمع آمده بودند منصورخان مقابله نمود و در خبر قوت خویش
بدین حقیقت حال بخدمت سلطان معروض داشت میدنی رای که در صدد تضییع و تخریب
نقش سلاطین قدیم بود در جواب نوشت که اقبال بادشاه برای دفع او کافیست قدم پیش باید نهاد
منصورخان در کار خود حیران گشته ناچار باتفاق نجابت خان که از امرای کلان بود نزد بهجت خان
رفت سلطان از استماع این خبر بر آشفت و میدنی رای با لشکر انبوه و پنجاه سلسله فیل
بدفع سکندرخان نامزد فرمود مصراع زهی طرف که شود گر برد سر بسلامت میدنی رای
که قریب ده هزار سوار راجپوت همراه داشت عیش صافی اسکندرخان را مکدر ساخت
و او ناچار راه صلح پیموده التماسات خود حاصل کرده نزد میدنی رای آمد و چون دید که تمام امور باستقلال
مند برای او این کار از خدمت گذشت و در آن وقت که سلطان متوجه بود داود باتفاق ... آباد
مجهول النسبی را بادشاهی برداشته حتی اختیار سلطان غیاث الدین را که بر بستر فتور بود در بر
او گرفت و داروغه مردانگی کرده دفع شر آن نمود بهجت خان از شنیدن استقلال میدنی رای
و ماجرای سلطان بیشتر از پیشتر خائف گشته جمعی را بکاول فرستاده شاهزاده صاحبخان را
طلبید عریضه بسلطان سکندر لودی نوشته بدهلی فرستاده که کفار راجپوت تسلط تمام بر

442

و سلطان محمود [illegible]

برمسلمانان بیداد کرده اند و میدنی رای که بزرگ ان طایفه است صاحب اختیار مال و ملک شده
بسیاری از نفران قدیم را بقتل رسانید و برخی گریخته باطراف و جوانب پراکنده شدند
میدنی رای اینها است لیکن نوکر را بدست و اهمه سپرده برانها اعتماد نمیکند و پیش ما نمی آید
بلکه جهت میدنی رای در فکر استیصال این جمع تقیة السیف است احکام شریعت مصطفوی
درین دیار رواج ندارد و مساجد نشیمن بی دینان شده نزدیک است که رای رایان ولد میدنی رای
سلطان را از میان برداشته خود فرمان روائی این مملکت کرده اگر فوجی از عساکر منصوره تعیین شود
که صاحبخان از تخت نشانند مهر انبه خطبه آنحضرت در چندیری و غیره خوانده خواهد شد و در آن
محافظ خان خواجه سرا که در وقت توجه صاحبخان از گجرات بجانب دکن جدا شده بود
رفته بود دوازده هزار سوار بسرکردگی عماد الملک لودی و سعید خان بکومک صاحبخان معین
گشت و خلعت خاصه و خطاب محمد شاه نیز عنایت شد درینوقت سلطان مظفر گجراتی با لشکر
و فیل بسیار بندها رامد و سکندرخان هم باز علم نفی افراشته خلل در مملکت انداخت و صحبتی
روی نمود و میدنی رای همه جا بدفع همه کمانست سلطان محمود را از قلعه برآورده فوجی از راجپوتان
را مقابل لشکر و قشار حاکم کنهد و ملک لودهار را سکندرخان نامزد نمود قضارا فوجی که
از لشکر گجرات که بنواحی دهار الملک آمده بودند شکست
یافتند و سلطان مظفر از اقبال گرفته و
منت بر مالو یافتن نهاده بملک خویش مراجعت نمود و ملک لودها مقابل سکندرخان شده او را

شکست داد و ملک در وقت غارت یکی از لشکریان سکندر که عیال او اسیر شده بود خود
را بملک لودهی رسانید و بهانه پابوس پیش شده بخنجر اندر پهلوی او شکافت و تیغ زندگانی
را بباد داد سکندر خان از شنیدن این واقعه برگشته بگریخت و دست پای پراکنده ساخت
و پیش فیل بزرگ نامی گرفته باز بمواس رفت سلطان محمود باستصواب مدنی رای
فیصل آن مهم را بوقت دیگر انداخته بجانب چندیری بدفع بهجت خان روان شد و در اثنای
راه شنید که صاحبخان نزدیک رسید و منصور خان استقبال کرده چتر بر سر او گرفتند و لشکر
دهلی هم همراه عماد الملک لودهی و محافظ خان بکومک شهزاده آمدند سلطان از استماع این
اخبار پریشان خاطر بود که یکبار صدر خان و مخصوص خان از لشکر او جدا شده بصاحبخان
پیوستند صاحبخان محمود خان نام شخصی را با لشکر کلی بسرکوب فرستاد و او مغلوب افواج
سلطان شده با قبح وجهی گریخت و درین حین عماد الملک و سعید خان بحسن تدبیر چندیری
رای به بهجت خان پیغام دادند که تا خطبه بنام سکندر سلطان خوانده همچو در اسم و تا بر
سکه او مشرف سازند بهجت خان جواب موافق مدعا نداد لشکر انجا بهانه ساخته کوچ
کردند و چهار کروه پس نشستند و از سلطان سکندر فرمان رسید که بدهلی رفتند و روایتی
آنکه در چندیری خطبه بنام سلطان سکندر خواندند اما چون قریب چهل هزار راجپوت
و غیره در لشکر سلطان محمود مجتمع گشت سلطان سکندر انرا بخاطر آورده فرمان طلب
امرای صادر کرده بود و بتقدیری سلطان محمود بتسرین لطف الهی گشته مراسم شکر بتقدیم

4215

رسانیدند و بشکار پرداخته چند روزی بآن مشغول شدند درین اثنا خبر رسید که محافظ خان
و خواجه جهان نفسه نموده صاحب خان و بهجت خان با فوج بزرگ متوجه شادی اباد اند سلطان
حبیب خان نخست بکمک و دیگر امرا را با بسیاری از امرای راجپوت بدفع ایشان نامزد
کرد و در حوالی نصرت اباد نعلچه بین الفریقین جنگ عظیم شد و لشکر سلطان غالب آمده
محافظ خان بشامت کفران نعمت بقتل رسید بهجت خان و مخصوصخان بعد از شکست لشکر
دهلی و کشته شدن محافظ خان اگرچه خوش پشیمان شدند و بصاحب خان گفته حرف صلح
درمیان آوردند و شهزاده قبول کرده بوسیله شیخ اولیا نام فاصلی بعرض سلطان
رسانید سلطان این را از لطایف غیبی و عنایات لاریبی تصور نموده قلعه رایسین و
بهیلسا و چندیری تفویض بشهزاده فرموده عجالة الوقت ده لک تنکه سیاه بجهت مدد خرج ا
و دوازده سلسله فیل انعام کرده و مناسیر استمالت بجهت صاحب خان و دیگران فرستاد
و بهجت خان ده لک تنکه و دوازده سلسله فیل خود نگاهداشته بقیه را بشهزاده داد
درین اثنا فتنه انگیزان که [illegible] نزد شهزاده [illegible] که بهجت خان
میخواهد ترا مقید سازد شهزاده گریخته بفوج سلطان سکندر که در سرحد بود خود را
انجا رسانید بهجت خان و دیگر امرا استمالت شهزاده گریخته خواسته بخدمت
سلطان آمده و خلعتهای مخصوص گزیده باقطاع قدیم رسیدند سلطان محمود
بدارالملک خود مظفر و منصور چندین قران پس از سفر دور مراجعت نموده تا مستصوب

ناصواب میدنی رای شیخ سید ربیع در امرا و سران تهمتی هر روزی یکی را بهانه پاک کردن
مملکت و سلطنت از دشمنان سیاست می آورد و رفته رفته کار بجای رسید که مزاج سلطان
محمود شاه از جمیع امرا الکه از جمیع سلطنت زیان گشت و عمال قدیم که از سالها در سرکار غیاثی
و ناصر شاهی متصدی و متکفل مهمات دیوانی بودند رفته رفته عزل بر ناصیه ایشان کشیده در عوض ایشان
کسان اعوان و انصار میدنی رای را تعیین کردن این عمل اکثر امرا و سران گران
نوکران شکسته دل گشته دست از عمال خود گرفتند و مهاجرت از اوطان اختیار نمودند
و قصبه شادی آباد که دار العلم و محط رحال فضلا و مشایخ بود مسکن گبران گردید و
و کار بجائی انجامید که خزانه و فیلخانه نیز براجپوتان حواله نمودند و زنان مسلمه و سیده
را راجپوتان متصرف شدند و در سلک کنیزان داخل کردند و زنان مطهره سلطان
ناصر الدین را نیز متصرف شدند و علیخان نام امرای قدیم که حاکم شهر بود از تسلط کفار
راجپوت دلگیر شده مخالفت نموده بود و بهنگامی که سلطان محمود با کفار بر سر سکندر خان
رفته بود قلعه مندو را متصرف شده بود و [illegible] راجپوت
از دل خاطر بودند با علیخان اتفاق نمودند سلطان محمود چون این خبر شنید بتعجیل برگشت
و قلعه را محاصره نمود چون کار محصورین تنگ ساخت علیخان با اعیان خود از قلعه
فرود آمد راه گریز پیش گرفت سلطان محمود بقلعه در آمد جمعی از راجپوتان را بمعاقبت
علیخان با هر دو برادر تا در [illegible] آورده بقتل رسانیدند و بعد ازین تسلط میدنی رای بیشتر

446

مطلق العنان شده تمام امرا و منصبداران مالوه را از جانب خود رخصت و نوکران
خاصه سلطان زیاده بر دویست سوار نماند سلطان محمود از تسلط و استیلای
ایشان بفکر خود افتاد چون نزد اهل هند رسمست که هرگاه نوکر خود را رخصت میکنند
پان بجهت وداع میدهند سلطان طبقی پر از بیره پان کرده بدست
ایلچی خاص پیش میدنی رای فرستاد و پیغام داد که من بعد شما را رخصت است
از ولایت مالوه بیرون روید راجپوتان جواب دادند که چهل هزار سوار تا امروز در هوا خواهی
و جانسپاری تقصیر نکرده ایم و خدمات پسندیده از ما بوقوع آمده نمیدانیم که چه تقصیر
واقع شده بعد ازین جواب راجپوتان خود خواستند که سلطان محمود را از میان برداشته
رای رایان ولد میدنی رای را بسلطنت بردارند میدنی رای گفت الحال سلطنت
مالوه فی الحقیقت از ماست اگر سلطان در میان نباشد سلطان مظفر گجراتی جلوریز آمده ولایت را
متصرف خواهد شد پس بهر کیفیت که باشد در رضا جوئی و ملایمت خود سعی باید کرد لیکن التماس
مدد استدعای ایشان بسیار بود سلطان چون چاره ندید قبول کرد مشروط
بشرط آنکه جهان سلطانیان ترک نکنند و در مهمات ملکی دخل نکنند و زنان مسلمه را
از خانهای خود بیرون کنند و دست از تعدی کوتاه سازند میدنی رای همه را قبول کرده
ملازمت سلطان بسیار نمود اما سالباهن پوربیه که از امرای کلان راجپوت بود سر از انقیاد
پیچید و از افعال شنیعه و اعمال قبیحه باز نمی آمد سلطان محمود از غایت تحمل معدن اختیاع

از دولت مسلمانان پیش نداشت ببعض مخصوصان قرار داد که چون از شکار مراجعت نمایم د

میدنی رای و سالباهن بخانه خود مرخص شوند و در اثنای مراجعت هر دو را پامال کنند

روز دیگر جماعت موعود کرده را در هر جا که آشنته بشکار رفت و مراجعت نمود بخلوتخانه در آمد

و میدنی رای و سالباهن را رخصت فرمود و در آن وقت آن مردم از کمینگاه آمده بر هر دو زخمها

زدند سالباهن در همانجا کشته شد میدنی رای جمع گشته نیز خست او بقصد جنگ متوجه دربار

چون حرمش کاری نبود و کرای هجوم آورده او را بمنزل بردند راجپوتان در خانه میدنی رای جمع گشته نیز خست او بقصد

متوجه دربار شدند سلطان محمود اگر چه از عقل دست تهی بود اما در تهور و مردانگی تقصیر نداشت و با شاد کرده

سوار و چند پیاده مسلمان بنیت شهادت از دولتخانه بر آمد و با چندین هزار سوار مشغول

شد که از راجپوتان نوبه که بمردانگی اشتهار داشت نخست پای در میدان جلادت

نهاده ضربی بسلطان انداخت سلطان ضرب او را رد کرده چنان شمشیری بر او انداخت

که دو نیم ساخت راجپوت دیگر بمعرکه در آمده مقابل سلطان شد و برچه بر سلطان انداخت سلطان

برچه او را که عبارت از نیزه باشد بشمشیر گرفته از کمر خویش گذر و راجپوتان از شامت آن حال

لی آنکه جنگ مغلوبه شود گریخته بخانه میدنی که محوط و وسیع بود در آمدند و آنجا بار دیگر جمعیت

عظیم بهم رسیده از میدنی رای رخصت جنگ خواستند میدنی رای گفت که سلطان محمود اگر قصد

قتل من کرد صاحب و ولینعمت منست قصوری ندارد شما ترک حمایت من کنید و بمنازل

نگاهبان ما هر دو ترسیده است اگر سلطان محمود کشته شود سلاطین اطراف خصوص گجرات و خاندیس و برار

بدفع و بمقام قیام خواهند نمود و راجبوتان را بوین تسلی کرد و سلطان پیغام نمود که چون در مدت
عمر پادشاه را بحلال خورده بودم این زمان بسلامت ماندم اگر فی الواقع بحسن بین
امور سلطنت انتظام می یابد جان مضایقه نیست مصراع سر اینک جدا کن به تیغ از تنم
سلطان محمود چون دانست که از این زمان نخواهد مرد در مقام صلح و ملایمت شد گفت حالا
مرا بتحقیق پیوست که میدنی رای خیرخواه نیست و از کمال خیرخواهی راجپوتان بی اعتدال را از فتنه
و فساد باز داشته سالباهن که مایه خشونت بود بحمد الله که شر او مدفوع گشت ان شاء الله
تعالی بعد از این بخیر و خوبی امر دیگر در میان نخواهد بود میدنی رای بجهت اظهار اخلاص و
اعتقاد نکوه بعد از آن از گذشته چیزی بر زبان نیاورد اما واقف شد هر گاه بعمارت سلطان
می آمد پانصد کس جیبه دار همراه میبود و این وضع سلطان بشک اندیشی که روز نقش
بهانه شکار راجپوتان را تردد بسیار فرموده بود مانند و خسته کرده بود با محبوبه که رای کیپا
نام داشت و یک سوار و دو سه چند پیاده از قلعه بر آمد تا سرحد گجرات عیان بتاخت حکام
سرحد گجرات بغایت سلوک نیک کرده سراپرده و فروش و جمیع مایحتاج حاضر ساختند
عرضه داشت نوشته از قدوم سلطان خبر دادند سلطان مظفر قیصر خان و تاج خان و قوام الملک
و دیگر امرای بزرگ بتعجیل باستقبال فرستاده و اسپان عربی و چند سلسله فیل و اسباب
توشکخانه و فراشخانه و سراپرده سرخ چتر و کارخانهای که سلطان را در کار است ارسال داشت
و خود بر چند منزل استقبال کرد بعد از آنکه هر دو در یک مجلس بر یک تخت قرار معدین و اجتماع

متمنی واقع شده سلطان مظفر برسمهای بزرگانه فرمودن تحفهای و هدیهای نادره کرد

و آئین فتوت مروت من جمیع الوجوه مرعی داشته مرهم لطف و تفقد بر جراحتهای او

گذاشت و بکلی همت بر دفع راجپوتان و اجلاس سلطان محمود بر تخت مندو مصروف داشت به

پایان و سرانجام رسانید فرموده در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه ۹۲۳ سلطان باتفاق سلطان محمود

متوجه مالوه شد میدنی رای خبر نهضت سلطان مظفر شنید قلعه شادی آباد را به پسر خود

بهنورای سپرده و دوازده هزار سوار و پیاده بیشمار نزد او گذاشت و خود بقلعه دهار رفت

در استحکام آن کوشید و بعد از آنکه سلطان مظفر نزدیک رسید مقابله و مقاتله لشکر گجرات

در خود ندید پنج شش هزار سوار و پیاده های کوچی او که اندازه قریب ده هزار مرد اعداد نموده

فرستاد و خود بجهت طلب مدد بچتور بر در رانا رفت سلطان مظفر در ظاهر دهار فرود آمده در

اندک فرصتی آن قلعه را مسخر ساخت و لشکر مالوه قریب ده هزار سوار و پیاده بیشتر از اطراف و جوانب

از رشت میدنی رای که آن بودند نزد سلطان محمود جمع آمدند و بعد از فتح دهار سلطان

مظفر بعظمت و شوکت بیش از پیش بمندو رفته محاصره نمود و عادل خان جالم بسر رانا سپاهی

از امرای گجرات بسر رانا و میدنی رای نامزد فرمود و بدان فتح که در حکایت سلطان آن بوده شده

در اوایل سنه اربع عشر و تسعمایه ۹۱۴ مفتوح گشت و خارج آنچه راجپوتان جوهر کرده خود را سوختند

نوزده هزار راجپوت در روز فتح بقتل رسیدند و سلطان محمود که در عقب

بسیار گریا د گفت از روی اضطراب رسید که خداوند خان ما را چه منظر ما بند

448

سلطان مظفر از روی بزرگی فرمود سلطنت مالوه ترا مبارک باد و این بگفت و بر ما عقب قلعه را

باو گذاشته بار دوی خویش رفت روز دیگر سلطان محمود پیغام داد که چند روز جهت سامان

بعض امور در شهر باشند و خود کوچ کرده بقصد تادیب رانا سنگا و میدنی رای متوجه اجین شد

و چون بقلعه دهار آمد جاسوسان خبر رسانیدند که عادل خان و امرای گجرات از دیبالپور پیش

رفته بودند که خصمان خبر فتح شنیده بجانب چندیری گریختند و سلطان محمود سامان خود کرده

در دهار نزد سلطان مظفر آمد و معروض داشت که اگر یکروز قدم رنجه فرمون نمند و تشریف

آورده بنگاه سرافرازی بخش خواهد بود بیت از آن ظرف نپذیرد کمال تو نقصان

ولیکن مرا شرف روزگار من باشد سلطان مظفر اردو را در دهار اگذاشته بقلعه شادی آباد

آمد و سلطان محمود کمر خدمت بر میان بسته و در مجلس بر پا ایستاده بلوازم ضیافت قیام نمود

بعد از فراغ از جشن و طوی سلطان مظفر را با باغات و مواضع مرغوبه برد و سیر گرفت فرموده

روز دیگر پیشکشهای لایق گذرانید و نخجیر تواضع و مهمانداری بود بجای آورده همراه

برسم مشایعت چند منزل با آنطرف گجرات رفت و چون آصف خان گجراتی با چند هزار سوار

بمدد سلطان محمود تعین گشته رخصت مراجعت یافت بمندو آمده

و در ضبط مملکت بقدر مقدور کوشید و چون چندیری و گاکرون در تصرف میدنی رای

و قلعه رایسین و بهیلسه و سارنگپور در تصرف سلهدی راجپوت بود سلطان محمود در

دفع ایشان سعی اول بر سر قلعه گاکرون لشکر برد میدنی رای

سلطان محمود را آگاه نمود که جنگ واقع خواهد شد تا فردا آن روز آورد اتفاقا فراوان لشکر او

طلبید امرای خود را رسید برانا چون خبر آن آمد و آن فرود رانا گروهی در هفت کروهی بنیاد کرده

جنگ نداریم در طاقت که مانند ایشان گفت صواب آنست که همین ساعت سر خود گیریم

و چون بر انداختند شده روانه تعجیل شتاب بجنگ مستعد و پوشیده سلاح لباس بسازیم و کاری بریم

نزدیک لشکرگاه مسلمانان رسیدند فوجها آراسته خود را نمودار ساختند سلطان محمود چون

بیخبر بود سوار شده از اردو بیرون آمد و امرا و سپاه بران حال مطلع شده بیاری پیش رسیدند

و چون آصف خان گجراتی و امرای دیگر عرض کردند که امروز ضعیف و صلاح در جنگ نیست سلطان

محمود که از مهر عقل دست تنگ بود قبول آن معنی ننموده بی ترتیب مصاف داده و بیک

طرفة العین سپاهی و دو سرداران لشکر بسیار شهید شدند و آصف خان گجراتی که سلطان مظفر جهت

کومک او نگاهداشته بود و او نیز با پانصد گجراتی درجه شهادت یافت و ارتکاب بحر سلطان

محمود و دو سوار اثری در معرکه نماند سلطان محمود از دو نور شجاعت بقصد آنکه باز سوار

... ار که قریب پانصد ... بود ... احت ... امرا

... دسواران در دفعه اول کشته شدند و سلطان

... ر دریای شمشیر بدرجه غوطه خورده و چند راجپوت

... تا ... رفتار صدر جشم ...

... ر جوشن ... همی که گذشته

بر بدن او آمده بود با وجود این حال از غنیمت روی بگردانید تا آنکه فرصت وقت از معرکه بیرون
نمی رفت تا آنکه راجپوتان هجوم کرده از پشت اسب بر زمین افتاد راجپوتان او را شناخته
دریافتند و زخمی نزد رانا سنکا بردند راجپوتان بزرگ زبان بمدح و ثنای او گشوده گرد
سرش گشتند بهادری او را می ستودند و رانا او را در جای مناسب نشاند دست بسته
پیش او بایستاد و لوازم تعظیم و تکریم و شرایط خدمتکاری تقصیر ننمود معالجه زخمها پرداخت
و چون در آن روز جنگ جمیع اسباب سلطنت سلطان بدست رانا و راجپوتان افتاده بود تاج
مرصع بابت هوشنگشاه در آن میان بود زبان بطلب او گشاد سلطان از آن حاضر ساخته برانا
داد و بعد از آنکه زخمهای او رو به بهی نهادند رانا سنکا لوازم فتوت کار فرموده ده هزار راجپوت
همراه سلطان محمود کرده بعزت و حرمت تمام که کلام شادی آباد مندو فرستاد که بر تخت
نشانند مراجعت کنند سلطان محمود کرت ثالث بر تخت شادی آباد جلوس نموده شکست
و ریخت خود تدارک نمود لیکن بسیاری بعضی از ممالک مالوه در تصرف
رعایا [illegible] اطاعت [illegible] کلی در شادی آباد پدید آمد
بنیادی [illegible] متصرف شده دم استقلال زده و میدنی رای حرا[illegible]
اقطاع چندیری بتغلب فرو گرفته و خود را از دیوان مالوه بیرون برده سلاحدی را
که [illegible] ابتدای [illegible] قلعه رایسین و سارنگپور بتصرف خود داشته اطاعت نمیکرد
بعضی دیگر نیز در اطراف و سرحد

وسلطان محمود که بخلاف سلطان محمود ماضی انار الله برهانه مدار همتش بر بخمان تدبیر
عقل او میانه راه نمیداد و در سنه ست وعشرین وتسعمایه ۹۲۶ بدفع سلادی یا تزوان
شد و او راجپوت بسیار جمع آورده و از مدنی رای کومک گرفته در نواحی سارنگپور
صفوف قتال بیاراست و با سلطان درآویخته لشکر اسلام را از هم پاشیده ظفر یافت
و مردم او بتاراج مشغول گشتند سلطان محمود که قطب‌وار با برخی از سپاه پای ثبات
در معرکه برقرار داشت فرصت یافته بر سلادی حمله کرد و او را باقبح وجهی شکسته و در حین
تعاقب بیست و چهار فیل گرفته سارنگپور را از تصرف او برآورد و سلادی باقطاع قدیم قانع
گشته اظهار اطاعت کرد سلطان محمود از این فتح مغتنم دانسته بدار السلطنه عز و روز و غیره بود و در
سنه ۹۳۲ اثنی و ثلثین و تسعمایه چون امر سلطنت گجرات بسلطان بهادر تعلق گرفت شاهزاده
... سلطان مظفر ... ت احمد آباد آمد سلطان محمود که رسمین جهان سلطان
... قیقه از مروت فرو گذاشت رضی الملک که از امرای معتبر
... ان بهادر گریخته بظهیر الدین محمد بابر پادشاه التجا برده بود همگی
... ادر را معزول ساخته خانه خانان را قائم مقام وی ساز و
... مند و آمد ... امداد خان مشورت کرد و باکره رفت چون این
... ت و اخذ ... عجز ... مندو
فا ...

رسیده ملک باز کاهلی در دولت پادشاه حرف چند گفته دیگر باره بمندو آمد و برگشته باگره رفت
این نوبت سلطان بهادر حیدری بر زبان بیاورده در اندیشه تادیب سلطان محمود شد
و چون وقت زوال دولت خلجیه رسیده بود سلطان محمود در اندیشه و فکر و علاج
و تدارک آن نگشت متعهد او قتی که خبر فوت رانا سنگا رسید و رتنسی او قایم مقام
او گشت سلطان محمود شرزه خان شقدار شادی آباد را فرستاده بعضی قصبات قلعه
چیتور تاخت و تاراج فرموده رتنسی بعنایت و بخشش سلطان بهادر رسید سلطان فهمیده
بود لشکر فراهم آورده متوجه مالوه شد چون این خبر سلطان محمود شنید باستقبال
او روان شد و از اجین گذشته بسارنگپور رفت چون سکندر خان فوت شده بود
خواهش او معین خان را که در اصل پسر روغن فروش بود از پسری او پس طلبید مسند عالی
خطاب داده سراپرده سرخ که مخصوص پادشاهانست عطا کرد و سرادی بوریه زانت
رایسین طلبیده پرگنات دیگر باضافه اقطاع قدیم فرموده و سلاد
باتفاق معین خان بر در تنبیه بر شتند و از انجا معین همراه
حوالی اسنبله پیش سلطان بهادر آمد لشکرگاه
محمود مضطرب شده در یا خانه رد سلطان
ترتیب آن سلسله بر من بسیار
سلطنت ... ویم سلطان بهادر حرا

آب گرجی رسیده نزول نمودند دران منزل رتنسی او سلهادی پوربیه بخدمت سلطان
بهادر آمده از سلطان محمود شکایت نمودند رتنسی از همین منزل مرخص شده بچتور رفت
و سلهادی در اردوی سلطان بهادر که مترصد آمدن سلطان محمود توقف نمود اتفاقاً
سلطان محمود تیشه بر پای دولت خود زده از ملاقات پشیمان گشت و بهانه
دفع نوکران کندرخان روانه سیوس شده و در اثنای راه روزی بشکار مشغول
گشت و از اسپ افتاد و دست راست او شکست و آنرا بفال
بد گرفته فسخ عزیمت نموده بدار الملک شادی اباد رفته در استعداد قلعه داری شد **بیت**
چو تیره شود مرد را روزگار همان می کند کش نباید بکار سلطان بهادر چون از ملاقات
... منزل نوکران سلطان محمود فوج فوج آمده باو می پیوستند
...ن بغلچه رسید قلعه را محاصره کرده مورچلها
...شته هر شب یک نوبت بجمیع
...ات الدین [illegible]
...سله
...یزنگ
...س
...جمیع و تلاین
...و نیزاده